

ثروت ملل



انتشارات پیام

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، تلفن ۶۴۵۷۷۲ - ۶۴۹۵۳۱

آدام اسمیت

ذروت ملل

ترجمه سیروس ابراهیمزاده

چاپ اول: ۱۳۵۷

چاپخانه نقش جهان

حق چاپ محفوظ است.

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمة

دکتر سیروس ابراهیم زاده



انتشارات پیام

تهران، ۱۳۵۷

فهرست مطالب

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

۱

کتاب یکم

علل بهبود نیروی مولد کارگر و نظم و ترتیبی که بر طبق آن محصول وی، به طور طبیعی میان گروه‌ها و طبقات مختلف مردم توزیع می‌شود	بخش یکم:
درباره تقسیم کار	۷
اصولی که موجب تقسیم کار می‌شود	بخش دوم:
در اینکه تقسیم کار محدود است به وسعت بازار	۱۴
راجع به مبدأ پول و کاربرد آن	بخش سوم:
۲۲	
راجع به قیمت اسمی و قیمت حقیقی کالاها، یا بهای کالاها بر حسب کار، و بر حسب پول	بخش چهارم:
۱۸	
۲۸	بخش پنجم:
راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها	
۴۲	بخش ششم:
راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها	
۴۸	بخش هفتم:
درباره مزد کارگران	
۵۶	بخش هشتم:
درباره سود سرمایه	
۷۶	بخش نهم:
درباره مزد و سود کار و سرمایه در خدمات مختلف	
۸۵	بخش دهم:
قسمت یکم: نابرابری‌هایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می‌آید	
۸۵	
قسمت دوم: نابرابری‌های ناشی از سیاست اروپا	
۱۰۱	بخش یازدهم:
درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه	
۱۲۲	
قسمت یکم: درباره محصول کشاورزی که همیشه قادر است اجاره را پرداخت کند	
۱۲۴	
قسمت دوم: درباره محصول زمین که زمانی از عهده پرداخت اجاره برمی‌آید و گاهی بر نمی‌آید	
۱۳۷	
قسمت سوم: راجع به تغییرات در نسبت بین ارزشهای آن نوع از محصولاتی که همیشه می‌تواند اجاره را بپردازد و آن محصولاتی که گاهی از عهده پرداخت اجاره برمی‌آید و گاهی قادر به پرداخت اجاره نیست	
۱۴۸	
گریزی درباره تغییرات ارزش نقره در طول چهار قرن گذشته	

۱۶۹	دوره اول
۱۶۱	دوره دوم
۱۶۲	دوره سوم
۱۷۵	تغییرات نسبت بین ارزش طلا و نقره
۱۷۹	علل تردید در اینکه ارزش نقره هنوز هم پائین تر خواهد رفت
۱۸۵	اثرات مختلف پیشرفت آبادانی در سه نوع مختلف محصولات خام
۱۸۵	نوع اول
۱۸۲	نوع دوم
۱۹۵	نوع سوم
۱۹۷	چه نتیجه‌ای از انحراف موضوع تغییرات ارزش نقره گرفتیم
۲۵۱	اثر سیر ترقی جامعه روی قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی
۲۵۶	نتیجه این بخش

کتاب دوم

	درباره ماهیت سرمایه، نحوه انباشته‌شدن و کاربرد آن	
۲۲۱	پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم	
۲۲۳	درباره تقسیم سرمایه	بخش یکم:
	درباره پول که جزو بخشی از سرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شد،	بخش دوم:
۲۳۱	یا بخشی درباره هزینه نگهداری سرمایه ملی	
۲۶۹	درباره انباشتگی سرمایه، یا کار مولد و غیر مولد	بخش سوم:
۲۸۷	درباره سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود	بخش چهارم:
۲۹۵	راجع به کاربرد مختلف سرمایه	بخش پنجم:

کتاب سوم

	درباره سیر مختلف توانگری در بین ملت‌های مختلف	
۳۱۱	درباره سیر طبیعی توانگری	بخش یکم:
	فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امر کشاورزی کشورهای	بخش دوم:
۳۱۷	قدیمی اروپا پدید آمد	
	درباره ظهور و پیشرفت شهرهای بزرگ و کوچک پس از سقوط	بخش سوم:
۳۲۹	امپراطوری رم	
۳۳۹	چگونه تجارت شهرها به آبادانی روستاها و دهات کمک کرد	بخش چهارم:
۳۵۱	واژه‌نامه	

مقدمه مترجم

نوشتن مقدمه‌ای بر کتاب معروف ثروت ملل، نوشته جاویدان مرد اقتصاد، آدام اسمیت، از طرف افرادی چون این حقیر، که دانشی فاجیز و مایه‌ای اندک در این زمینه دارد نه تنها صحیح نیست بلکه خطا هم هست. يك «اسمیت‌شناس» متبحر در علم اقتصاد لازم است و چند صد برگ کاغذ و حوصله فراوان و اندیشه‌ای فارغ از تعصب تا اندکی از حق مطلب ادا شود. خوشبختانه این کار را «اسمیت شناسان» انجام داده و بر چاپ‌های متعدد کتاب وی (ثروت ملل) قلمفرسایی کرده‌اند. ترجمه آنچه راجع به اسمیت نوشته شده است از حجم کتاب اصلی هم قطورتر می‌گردد، و به‌دو دلیل ما از آن احتراز کردیم. نخست، این که اصل فدای فرع می‌شد؛ دوم، آن که هزینه چاپ فوق‌العاده سنگینی را متضمن بود که بالمال کتاب را از دست طبقه اصلی و خوانندگان علاقمند خارج می‌ساخت. لذا آنچه که در اینجا نوشته می‌شود فقط چند کلمه‌ای است بر زندگینامه این اقتصاددان بزرگ.

آدام اسمیت در سال ۱۷۲۳ میلادی در کیرک کالدی^۱ که ساحل شرقی اسکاتلند است دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در مدارس محلی به پایان رساند. بعد وارد دانشگاه گلاسکو شد (۱۷۴۵-۱۷۳۷) و زیر نظر فرانسیس هات چسن^۲ درس خواند. سپس در کالج بالیول^۳ آکسفورد (۱۷۴۶-۱۷۴۵) تلمذ کرد. دو سال پس از مراجعت به اسکاتلند، اسمیت به ادینبورگ رفت، و در آنجا تدریس علم بیان می‌کرد که در اشتهار اولیه او بسیار مؤثر بود.

در سال ۱۷۵۱ به‌عنوان استاد منطق در دانشگاه گلاسکو برگزیده شد، و در سال ۱۷۵۲ کرسی قدیمی فلسفه اخلاقی هات چسن را بدست آورد، و تا سال ۱۷۶۳ در این سمت باقی ماند. در خلال این مدت «نظریه احساسات اخلاقی» را به چاپ رساند. در سال ۱۷۶۴ از شغل استادی مستعفی شد و معلم خصوصی دوک جوان بوکلو^۴ گردید، و این

1. Kirk Caldý.
2. Francis Hutcheson.
3. Balliol College.
4. Duke of Buccleugh.

کار به دعوت چارلز توتزنده انجام شد. با همین سمت به فرانسه رفت و مسافرت‌های بسیاری در آن سرزمین کرد و با بسیاری از متفکران آن دوره چون ولتر، کنه، تورگو^۸ و هلوئیوس^۹ آشنا شد.

اسمیت نوشتن کتاب ثروت ملل را در فرانسه آغاز کرد و پس از مراجعت به انگلیس در سال ۱۷۶۶ تحقیقات خود را ادامه داد. کتاب مزبور در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسید و این درست سالی است که اعلامیه استقلال امریکا منتشر گردید. در سال ۱۷۷۷ اسمیت به عنوان رئیس گمرک شهر ادینبورگ انتخاب و ساکن آن شهر شد و تا سال مرگ خود (۱۷۹۰) در آنجا بود. در سال ۱۷۸۷ به جای دوست خود ادmond برك^{۱۰} به ریاست دانشگاه گلاسکو انتخاب شد.

زندگی اسمیت نسبتاً آرام و بی‌حادثه بود و اغلب گوشه‌نشین، پریشان حواس و منزوی بود. مع‌هذا با قدرت می‌نوشت و دارای شهادت اخلاقی بود؛ و این امر از نوشته‌های تند او که پس از مرگ داوید هیوم در دفاع از خصوصیات اخلاقی او نوشت به خوبی مستفاد می‌شود، چه هیوم به کفر و زندقه متهم بود.

آدام اسمیت یکی از چهره‌های درخشان اقتصاد و شخصی است که نوشته‌هایش بازتاب صحیح شرایط اقتصادی، اجتماعی، و معنوی آن عصر است. بدون تردید ترجمه حاضر بخالی از عیب و نقص نیست و مترجم ادعا نمی‌کند که توانسته باشد حق مطلب را ادا کرده باشد و روی این اصل از خواننده عزیز ملتسم که چنانچه عیب و ایرادی را متوجه شدند بر من منت نهاده و آگاهم سازند تا به یاری خدا در چاپ‌های بعدی رفع نقیصه گردد.

سیروس ابراهیم‌زاده

تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی

- | | | |
|-----------------------|---------------|-------------------|
| 5. Charles Townshend. | 6. Voltair. | 7. Quesnai. |
| 8. Turgot. | 9. Helvetius. | 10. Edmund Burke. |

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

کار سالیانه هر ملت، سرمایه و پولی است که در اصل تمام مایحتاج و وسایل زندگی که آن ملت در سال مصرف می‌کند برایش فراهم می‌سازد، نیازها و وسایل زندگی مزبور یا شامل محصول بلا فصل آن کار است، یا چیزی است که با حاصل آن کار از سایر کشورها خریداری می‌شود. بنابراین همان‌طور که این محصول، یا آنچه که با پول آن خریداری می‌شود، نسبت کمتر یا بیشتری از تعداد کسانی که آن را مصرف می‌کنند در برمی‌گیرد، همان‌طور هم مقدار مایحتاج و وسایل زندگی که ملت بدان نیاز دارد بهتر یا بدتر تأمین می‌شود.

ولی این نسبت در هر ملت باید مبتنی بر دو شرط مختلف باشد؛ اول، مهارت، چیره‌دستی، و بصیرتی که معمولاً کار با آن انجام می‌شود؛ و دوم، نسبت بین تعداد کسانی که در کار مشغول و مفید استخدام شده‌اند، و کسانی که در مشاغل غیر مفید کار می‌کنند. خاک، آب و هوا و یا وسعت قلمرو یک ملت معین هر چه باشد، فراوانی یا کمبود محصول سالیانه آن ملت، در آن حالت معین، باید به دو شرط فوق بستگی داشته باشد.

همچنین به نظر می‌رسد که فراوانی یا کاستی محصول نیز، بیشتر بستگی به شرط اول دارد، تا شرط دوم. در میان ملل وحشی که از شکار حیوانات یا صید ماهی گذران می‌کنند، هر شخصی که قادر به کار کردن باشد، کم و بیش در کار مشغول اشتغال دارد، و تا آنجا که امکان داشته باشد، می‌کوشد که نیازها و وسایل راحت زندگی را، برای خودش، یا کسانی در خانواده و قبیله‌اش که خیلی مسن و یا کودکان و یا علیل بوده و قادر به شکار حیوانات و صید ماهی نباشند، فراهم کند. اما، این ملتها چنان با فقر و فاقه دست‌بگریبانند که، از شدت استیصال غالباً به چنان درجه از تدنی اخلاقی سقوط می‌کنند (یا دست‌کم چنین می‌اندیشند که به این درجه رسیده‌اند) که کودکان و نوزادان، افراد مسن، و کسانی که مبتلا به بیماریهای لاعلاج شده‌اند، مستقیماً خودشان از بین برده، یا آنها را در گوشه‌ای رها می‌کنند، که تا از گرسنگی تلف شده، و یا خوراک حیوانات وحشی شوند. بعکس، در بین کشورهای متمدن و ثروتمند، با اینکه تعداد کثیری از مردم اصلاً کار نمی‌کنند، و بسیاری از آنان ده برابر و گاهی صد برابر محصول کار یک نفر را مصرف می‌کنند؛ مع‌هذا کل محصول کار جامعه آن قدر زیاد است، که همه

آنها اغلب به حد وفور از آن بهره‌مند می‌شوند، و يك کارگر، حتی از فقیرترین و پایین‌ترین طبقات، اگر صرفه‌جو و کوشا باشد، ممکن است سهم بیشتری از مایحتاج و وسایل آسایش زندگی داشته باشد تا يك فرد غیرمتمدن در يك کشور ابتدایی.

علل این ترقی، یعنی بهبود نیروی مولده کارگر، و نظم و نسقی که به موجب آن محصول وی طبیعتاً بین طبقات و گروه‌های مختلف جامعه توزیع می‌شود، موضوع کتاب اول بحث ما را تشکیل می‌دهد.

مهارت، چیره‌دستی، و بصیرت کارگر در اجرای کار جامعه هرچه که باشد، میزان فراوانی و تنگی محصول سالیانه وی، در مدتی که این وضع ادامه دارد، بستگی دارد به نسبت بین تعداد کسانی که سالیانه در مشاغل متمرکز و مفید کار می‌کنند، و کسانی که به این گونه کارهای مفید اشتغال ندارند. بعداً خواهیم دید که، تعداد کارگران مولد، و مفید در همه جا متناسب با مقدار موجودی سرمایه‌ای است که برای اشتغال آنان به کار رفته، و طریقه مخصوصی که آن سرمایه را به کار گرفته‌اند. از اینرو، کتاب دوم، درباره ماهیت موجودی سرمایه، و نحوه‌ای که سرمایه به تدریج انباشته می‌شود، و میزان مختلف نیروی کاری که به حرکت در می‌آورد و راه‌های گوناگون به کار افتادن سرمایه مزبور، بحث می‌کند.

مللی که مهارت، چیره‌دستی و بصیرت کارگر در کاربرد نیروی کار در آن بسیار پیشرفت کرده است، نقشه‌ها و طرح‌های بسیار متفاوتی در هدایت و اداره کردن عمومی اشتغال به کار برده‌اند؛ و همه این نقشه‌ها به يك نسبت در افزایش و عظمت محصول آن ملت مؤثر نبوده است. سیاست و خط‌مشی بعضی از ملل موجب تشویق و دلگرمی فوق‌العاده صنعت در تمام کشور شده است؛ خط‌مشی بعضی از دولتها فقط سبب تشویق صنعت شهرها شده است. بندرت اتفاق می‌افتد که يك ملت نسبت به انواع صنایع با بی‌نظری و به طور یکسان رفتار کرده باشد. از زمان سقوط امپراطوری رم، سیاست و خط‌مشی اروپا نسبت به هنرها، صنایع، و بازرگانی، که جزو صنایع شهری است، مساعدتر بوده است تا کشاورزی که صنعت روستاهاست. موجباتی که ظاهراً سبب ارائه و استقرار این سیاست شده است در کتاب سوم تشریح شده.

با اینکه طرح‌ها و نقشه‌های مختلف مزبور، احتمالاً، نخست به وسیله منافع خصوصی و اغراض طبقات معین جامعه، و بدون توجه به نتایج آن روی رفاه عمومی جامعه و یا مال‌اندیشی، صورت گرفته است؛ مع‌هذا این امر موجب نظریات گوناگون اقتصاد سیاسی شده است؛ به طوری که گروهی برای صنایعی که در شهرها ایجاد می‌شود اهمیت قائلند، و عده دیگر صنایع روستائی را مهمتر می‌دانند. این نظریات نه تنها روی عقاید دانشمندان اثر فوق‌العاده‌ای داشته است، بلکه روی رفتار عمومی شاهزادگان و سلاطین نیز مؤثر بوده است. در کتاب چهارم، سعی کرده‌ام تا آنجا که امکان داشته باشد، این نظریه‌های مختلف را تشریح و تبیین کنم، و آثار مهمی که در دوره‌های مختلف و در ملل گوناگون بجا گذاشته نشان دهم.

در چهار کتاب اول هدف این است که نشان دهم درآمد گروه عظیمی از مردم

شامل چه چیزهایی می‌شود، و یا اینکه ماهیت آن وجوهی که در زمانهای مختلف مصرف سالیانه ملل گوناگون را تأمین کرده است چیست. کتاب پنجم یا کتاب آخر درآمد فرمانروا، یا هیئت دولت را بررسی می‌کند. در این کتاب سعی کرده‌ام که نشان دهم، نخست مخارج لازم فرمانروا، یا دولت کدام است؛ و کدام يك از این هزینه را باید مالیات عمومی کل جامعه بپردازد؛ و چه قسمتی از آن را فقط گروه بخصوص، یا اعضای بخصوص جمعیتی باید بدهند؛ و دوم روشهای مختلفی که به وسیله آن کل جامعه را می‌توان برای پرداخت مخارج واجب جامعه وادار به کمک کرد، و مزایا و معایب هر کدام از این روشها چیست، و در قسمت سوم یا آخرین قسمت سعی کرده‌ام نشان دهم علل و موجباتی که تقریباً تمام دولتهای امروزی را وادار کرده قسمتی از این درآمد را به‌گرو بگذارند، و قرض بالا بیاورند کدام است، و اثرات این قبیل وامها روی ثروت حقیقی، یعنی محصول سالیانه زمین و کار جامعه، چیست.

کتاب یکم

عامل بهبود نیروی مولد کارگر، و نظم و تربیتی
که بر طبق آن محصول وی به طور طبیعی میان
گروههای مختلف مردم توزیع می شود

بخش اول

درباره تقسیم کار

مهمترین اصلاح و پیشرفتی که در نیروی مولد کارگر پدید آمده، و قسمت اعظم مهارت، چابکی، و بصیرتی که این نیروی مولد با آن در همهجا هدایت شده، یا به کار رفته است، ظاهراً نتیجه و اثر تقسیم کار بوده است. اثر تقسیم کار در داد و ستد عمومی جامعه را وقتی خوب درک می‌کنیم که طرز عمل تقسیم کار را در يك کالای معین مورد بررسی قرار دهیم. معمولاً چنین تصور می‌رود که تقسیم کار، در مصنوعات بسیار کوچک بیشتر از همهجا صورت گرفته است؛ البته شاید حقیقتاً منظور این نیست که در این قبیل مصنوعات تقسیم کار بیشتر از کالاهای مهمتر عملی شده؛ بلکه منظور اینست که در آن کالاهای کوچکی که نیازهای جزئی تعداد معدودی از مردم را تهیه می‌کنند، تعداد کل کارگران ضرورتاً باید کم باشد، و اغلب می‌توان کارگرانی که در رشته‌های مختلف کار اشتغال دارند در يك کارگاه گردآورد و زیر نظارت يك ناظر قرار داد. بعکس، در کارگاه‌های مهمتر که به رفع احتیاجات تعداد بیشتری از مردم اشتغال دارند، تعداد کارگران در هر رشته از کار آن قدر زیاد است که جمع‌آوری همه آنها در يك کارخانه امکان‌پذیر نیست. در تولید چنین کالاهایی، بندرت، در آن واحد، جز کسانی که در يك رشته واحد اشتغال دارند بچشم می‌خورند. لذا با اینکه، فی‌الواقع در تولید چنین کالاهایی، کار را می‌توان به تعداد بیشتری از عملیات قسمت کرد تا مصنوعات کم‌اهمیت‌تر، ولی تقسیم کار در آنها زیاد مشخص و معلوم نیست، و روی همین اصل هم هست که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین، مثالی از يك مصنوع خیلی جزئی می‌آوریم؛ کالائی که تقسیم کار در آن اغلب مورد توجه بوده است، یعنی شغل سنجاق‌سازی؛ کارگری که در این شغل (که تقسیم کار آن را يك حرفه مشخص کرده است) آموزش ندیده باشد، و با طرز کار ماشین‌آلاتی (که همان تقسیم کار موجب اختراع آنها شده) که در آن به کار

افتاده آشنا نباشد، شاید با تمام کوششی که به عمل می‌آورد، بندرت می‌تواند يك سنجاق در روز بسازد، و محققاً در روز نمی‌تواند بیست سنجاق تولید کند. ولی به‌طریقی که امروز این کار عمل می‌شود، نه‌تنها مجموع کار يك حرفه معین و مشخصی است، بلکه به‌شعبات متعددی تقسیم شده، که هر رشته آن نیز به‌نوبه خود يك حرفه مشخص و معین را تشکیل می‌دهد. يك نفر سیم را می‌کشد، دیگری آن را راست می‌کند، سومی آن را می‌برد، چهارمی نوک آن را تیز می‌کند، پنجمی سر آن را به‌سنگ سمباده می‌گیرد که سر سنجاق روی آن گذاشته شود؛ ساختن سر سنجاق سه عمل مشخص و جداست؛ و نصب کردن سر سنجاق يك وظیفه معین است؛ سفید کردن سنجاق وظیفه دیگری است. حتی جمع کردن سنجاق‌ها در کاغذ جاسنجاقی خودش يك حرفه معین می‌باشد؛ و بدین طریق، حرفه مهم سنجاق‌سازی، تقریباً به‌هیچ‌ده نوع عملیات مشخص تقسیم شده که در بعضی از کارخانجات، همه این عملیات به‌وسیله کارگران معینی انجام می‌شود، ولو اینکه در پاره‌ای از کارخانه‌ها يك کارگر ممکن است گاهی دو یا سه وظیفه مشخص را انجام دهد. خود من يك کارخانه کوچک سنجاق‌سازی دیدم که فقط ده نفر کارگر داشت، و در نتیجه بعضی از کارگران دو یا سه عمل معین را انجام می‌دادند. اما گرچه این کارگاه خیلی کوچک و فقیر بود، و لذا برای کارگران آن ماشینهای لازم را تدارک ندیده بودند ولی می‌توانستند، وقتی که زیاد به‌خود فشار می‌آوردند، روی هم‌رفته هر روز در حدود دوازده پوند سنجاق تولید کنند. هر پوند سنجاق متجاوز از چهار هزار سنجاق متوسط است. بنابراین، آن ده نفر کارگر، بین خودشان چهل و هشت هزار سنجاق در روز تولید می‌کردند. یعنی هر کارگر، يك دهم چهل و هشت هزار سنجاق را تولید می‌کرد، مثل اینکه بگوئیم يك کارگر ۴۸۰۰ سنجاق در روز به‌وجود می‌آورد. اما اگر این کارگران سنجاق‌ها را به‌طور مستقل و جدا از یکدیگر تولید می‌کردند، و هیچ‌کدام از آنها در این حرفه معین آموزش نداشت، محققاً هر کدامشان نمی‌توانستند ۲۵ سنجاق تولید کنند، و ولو، يك سنجاق در روز؛ یعنی مسلماً $\frac{1}{44}$ ، شاید $\frac{1}{4800}$ آنچه که فعلاً تولید می‌کنند می‌ساختند، یعنی $\frac{1}{4800}$ تعدادی که در نتیجه تقسیم کار مناسب و ترکیب عملیات مختلف آنها تولید می‌شد به‌وجود می‌آمد.

در هر شغل یا صنعت دیگر اثرات تقسیم کار شبیه به آن چیزی است که در کارگاههای کوچک است؛ گرچه در بیشتر این کارگاهها، کار را نمی‌توان به‌عملیات کوچکتری تقسیم کرد یعنی نمی‌توان عملیات را این‌قدر آسان کرد، اما تقسیم کار تا آنجائی که قابل اجرا باشد، در هر صنعتی، موجب افزایش نسبی نیروی مولد کارگر می‌شود. ظاهراً جدایی حرف و مشاغل نتیجه قهری محاسن تقسیم کار است. همچنین، این تقسیم کار معمولاً در کشورهایی که بالاترین قدرت صنعتی و تولیدی را دارند بیشتر عملی شده است؛ آنچه که کار يك کارگر در يك جامعه ابتدائی می‌باشد معمولاً کار چندتا کارگر در يك جامعه مترقی است. در هر جامعه مترقی کشاورز معمولاً چیزی جز يك کشاورز نیست؛ و صنعتگر هم فقط صنعتکار است. کار نیز که برای تولید يك فرآورده

کامل ضرور است، تقریباً همیشه بین عدۀ زیادی از کارگران تقسیم می‌شود. در هر رشته از تولید پارچه‌های پشمی و نخی چندنوع کسب و کار وجود دارد، از تولیدکنندۀ کتان و پشم گرفته تا، سفید کردن و صاف کردن پارچۀ نخی، و رنگرز و دوزنده در واقع، وضع کشاورزی این‌جور تقسیم کار را ایجاب نمی‌کند، و جدایی کامل يك حرفه از حرفۀ دیگر آن‌گونه که در صنعت هست در کشاورزی به چشم نمی‌خورد. ممکن نیست که حرفه يك پرواریند و گاودار را آن‌طور که پیشۀ يك نجار از آهنگر در صنعت جدا شده است، از پیشۀ کشاورزی که غله می‌کارد جدا کرد.

نخريس تقريباً همیشه متمایز از بافنده و جولاه است؛ اما شمشزن، زمین صاف کن (ماله کش زمین)، بذرافکن، و دروگر، اغلب يك نفر است. بدلت کارهای مختلف که با هر فصل مختلف سال به وجود می‌آید، ممکن نیست که يك نفر به‌طور دائم روی یکی از کارهای یاد شده مشغول باشد. غیرممکن بودن جداسازی کامل و تمام عیار رشته‌های مختلف کار در کشاورزی شاید علت واقعی این امر به‌شمار آید که چرا بهبود نیروی مولد کار در این حرفه همیشه همدوش و همگام ترقی در صنعت نیست. در حقیقت، ثروتمندترین کشورها، عموماً از همۀ همسایگان خود در تولید فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی جلوتراند؛ ولی معمولاً برتری آنها در تولید کالاهای صنعتی است. روی هم رفته زمین این کشورها بهتر از دیگران کشت شده، و هزینه و کارگر بیشتری به آنها اختصاص داده می‌شود، و نسبت به وسعت زمین و حاصلخیزی آن بیشتر تولید می‌کند. اما این برتری در تولید فرآورده‌های کشاورزی بندرت بیشتر از نسبت برتری هزینه و کارگری است که به کاربرده‌اند. در کشاورزی، کارگر کشور غنی همیشه مولدتر از کارگر کشور فقیر نیست؛ یا اقلاً به اندازه کارگر صنعتی کشور خودش تولید نمی‌کند. بنابراین، با تساوی مرغوبیت، غله کشور غنی همیشه ارزاتر از غله کشور فقیر وارد بازار نمی‌شود. غله کشور لهستان با همان درجه از مرغوبیت، هم‌قیمت غله کشور فرانسه است، با وجود اینکه کشور فرانسه غنی‌تر و متمدن‌تر است. غله فرانسه، در ایالات غله‌خیز، به‌خوبی غله انگلیس و در بسیاری از سالها بهای آن با قیمت غله انگلستان یکی است، با اینکه شاید در ثروت و ترقی کشور فرانسه به پای انگلیس نمی‌رسد. اما سرزمینهای غله‌خیز انگلیس بهتر از فرانسه کشت شده، و زمینهای کشاورزی فرانسه بهتر از لهستان کاشته می‌شود. ولی با اینکه کشور فقیر، با وجود پائین بودن روش کشاورزی، می‌تواند، در بعضی از اجناس، از لحاظ قیمت و خوبی رقیب کشور غنی گردد، در صنعت نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؛ اقلاً در مواردی که آن صنایع مطابق شرایط خاک، و آب‌هوا، و موقعیت کشور غنی نصب شده باشد چنین رقابتی از طرف کشور فقیر عملی نیست. ابریشم فرانسه بهتر و ارزاتر از ابریشم انگلیس است، زیرا صنایع تولید ابریشم، دست کم در شرایط فعلی که حقوق گمرکی زیادی بر ورود مواد اولیه ابریشم وضع شده، برخلاف فرانسه، مطابق شرایط اقلیمی انگلیس نیست. ولسی آهن‌آلات و مواد پشمی زبر انگلیس هیچ قابل مقایسه با فرانسه نیست و برتری کاملی نسبت به این کشور دارد، و با شرط تساوی بودن مرغوبیت خیلی ارزاتر از فرانسه

نسب، گفته می‌شود در لهستان، به‌استثنای تولید پارچه‌های دستی خانوادها، که بدون آن هیچ‌کسوری نمی‌تواند به‌خوبی اعاشه کند، هیچ نوع صنعتی وجود ندارد.

این افزایش قابل ملاحظه تولید که در نتیجه تقسیم کار، با همان تعداد کارگر می‌توان مقدار بیشتری تولید کرد، مبتنی بر سه شرط مختلف است؛ نخست، بالا بودن مهارت کارگر در کار؛ دوم، صرفه‌جویی وقت که معمولاً با پرداختن از یک کار به کار دیگر از دست می‌رود؛ و بالاخره اختراع انواع ماشینهای صنعتی که کار را آسان و کوتاه می‌کند، و باعث می‌شود که یک کارگر کار چند تن را انجام دهد.

نخست، بهبود مهارت کارگر بالطبع مقدار کار هر کارگر را افزایش می‌دهد، و تقسیم کار وظیفه هر کارگر را به یک عمل ساده تبدیل می‌کند، و چون کارگر در طول زندگی خود این نوع کار را تنها حرفه خود می‌کند، مهارت و چابکی وی ضرورتاً افزایش می‌یابد. یک آهنگر معمولی، که عادت دارد با پتک کار کند، و هیچ‌گاه میخ نساخته است، اگر به‌علت خاصی مجبور به تولید میخ شود، مطمئناً، به‌زحمت می‌تواند بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ عدد میخ در روز تولید کند، و این تعداد چندان مرغوب هم نیست. اما آهنگری که عادت به ساختن میخ دارد، ولی شغل اصلی او میخ‌سازی نباشد، با نهایت کوششی که به‌عمل می‌آورد بیش از ۸۰۰ یا هزار میخ در روز نمی‌تواند بسازد.

من (نویسنده) شخصاً چندین پسر بچه کمتر از ۲۰ سال را دیده‌ام که هیچ نوع کار دیگری جز میخ‌سازی بلد نبودند، ولی وقتی به کار می‌افتادند و زحمت می‌کشیدند، هر کدام در روز تا ۲۳۰۰ عدد میخ تولید می‌کردند. اما، تولید میخ به‌هیچ‌وجه یک عمل ساده‌ای نیست. یک نفر باید دم‌آهن‌گری را بدمد، آتش را هم بزند و زغال یا چوب به آن بیفزاید، آهن را حرارت دهد، و هر قسمت از میخ گداخته را بکوبد. برای کوبیدن سرمیخ مجبور است که ابزار کار را عوض کند. عملیات گوناگون تولید سنجاق یا دکمه فلزی وقتی تقسیم می‌شود، همه آنها ساده‌تر می‌شود، و مهارت کارگر که همه عمر بدان کار پرداخته، معمولاً تولید خیلی بیشتر است. سرعت عملی که در بعضی از عملیات تولید به‌وجود می‌آید، چنان زیاد است که افرادی که هیچ‌گاه آن کار را ندیده‌اند نمی‌توانند تصور کنند آدمی با دست قادر به انجام همه آنهاست.

دوم، مزایایی که از صرفه‌جویی در وقت پیدا می‌شود، (معمولاً وقتی کارگر از یک کار به کار دیگر می‌پردازد مدت زیادی از وقت او بیهوده تلف می‌شود) خیلی بیشتر از آنست که ما در بدو امر بتوانیم تصور آن را بکنیم. غیر ممکن است که انسان بتواند به‌سرعت کاری را که انجام می‌دهد کنار گذاشته و کار دیگری در نقطه دیگری از کارخانه با ابزار دیگری آغاز کند. یک بافنده روستایی، که دارای مزرعه کوچکی است، مقدار زیادی از وقتش تلف می‌شود تا از پشت دستگاه بافندگی بلند شده به مزرعه رفته کاری انجام دهد و دوبرتبه برگردد و پشت دستگاه بافندگی قرار گیرد، وقتی که دو حرفه مزبور در یک کارگاه صورت گیرد، بی‌تردید زمان کمتری تلف می‌شود. اما حتی در این مورد معین هم زمان صرفه‌جویی شده بسیار قابل ملاحظه است. یک کارگر معمولاً وقتی از یک کار به کار دیگر می‌پردازد، مقداری از وقتش هرز رفته است. وقتی که

برای اولین بار کار جدید را آغاز می‌کند بندرت با جان و دل روی آن کار می‌کند، و به اصطلاح دست و دلش به آن راغب نیست و میل و ذوقی به انجام آن ندارد، تا مدتی به جای آنکه جدی باشد آن کار را یکدستی گرفته و با بی میلی به آن می‌پردازد.

عادت بهول گشتن و بی توجهی به کار، که طبیعتاً و ضرورتاً گریبانگیر هر کارگری می‌شود که مجبور است هر نیم ساعت کار و ابزار کار خود را عوض کند، و تقریباً هر روز از عمر خود بیست نوع مختلف کار را انجام می‌دهد، رفته رفته او را کاهل و تنبل می‌کند، و قادر نیست حتی در موارد بسیار ضروری با دقت و شدت عمل کار کند. بنابراین، قطع نظر از ناکفائی وی در مهارت، تنها همین علت همیشه از مقدارکاری که کارگر قادر به انجام آن است به طور قابل ملاحظه ای می‌کاهد.

بالاخره سوم، هر کس باید بداند در اثر کاربرد ماشین آلات مناسب چقدر کار آسان و کوتاه تر شده است. لازم نیست که در این مورد شاهد مثالی بیاوریم. بنابراین، فقط متذکر می‌شوم که اختراع تمام ماشین آلاتی که موجب تسهیل کار و کوتاه شدن زمان انجام آن شده است در اصل مدیون تقسیم کار است. وقتی که دقت و توجه بشر معطوف به یک شیء و یا کار است احتمالاً روشهای فوری تر و آسانتری در جهت هدف خود می‌یابد، تا وقتی که فکر او بین انواع کارهای مختلف تقسیم شده باشد.

بی تردید در نتیجه تقسیم کار، همه دقت یک کارگر طبیعتاً معطوف به یک مقصود ساده می‌شود، از اینرو طبیعی است که انتظار داشته باشیم شخص یا اشخاصی که در هر رشته مخصوص از کار مشغول هستند وقتی که لازم باشد می‌توانند روشهای ساده تر و فوری تر برای عملیاتی که انجام می‌دهند پیدا کنند. قسمت اعظم ماشین آلاتی که امروز در کارگاههایی که تقسیم کار خوب عمل شده کار می‌کند، در اصل اختراع کارگران عادی است، که چون هر کدام از آنها در یک کار معین مشغول هستند، طبیعی است فکر خود را متوجه روشهایی کرده اند که با آن کار ساده تر و آسانتر شود. کسانی که از چنین کارگاههایی دیدن کرده اند اغلب به ماشین آلات خوبی برخورد کرده اند، که اختراع کارگرانی بوده است که میخواستند سهم مخصوص کار خود را تندتر و آسانتر انجام دهند. در ماشینهای آتش نشانی اولیه، پسرچه ها را استخدام می کردند که با بالا رفتن و پائین آمدن پیستون، ارتباط میان دیگ بخار و سیلندر را به تناوب باز و بسته کنند. یکی از بچه های بازیگوش که عاشق بازی با دوستانش بود، متوجه شد که اگر سرنخی را بدسته فلکه شیری که این ارتباط را باز و بسته خواهد شد، و او فرصت نخ را به قسمت دیگر ماشین، شیرفلکه بدون کمک او باز و بسته خواهد شد، و او فرصت پیدا می کند که توجه خودش را به همبازیان خود معطوف کند. بنابراین عالیترین بهبودی که از زمان اختراع این ماشینها به وجود آمده بود، کشف پسرچه ای بود که میخواست در انجام کار صرفه جویی کند.

اما بدیهی است که بهبود ماشین آلات همیشه از طرف اشخاصی که با آنها کار می کنند نیست. بسیاری از این اصلاحات در اثر نبوغ سازندگان این ماشینهاست، یعنی وقتی ساختن این قبیل ماشین آلات حرفه بخصوص آنان می گردد در بهبود و اصلاح آنان

تواناترند؛ و بعضی از این اختراعات به وسیله افرادی است که آنها را فیلسوف یا مردان متفکر و اندیشمند می‌نامند، که شغل آنها انجام کار معینی نیست، جز اینکه همه چیز را بدقت مورد توجه قرار دهند؛ و روی این اصل، اغلب قادر هستند نیروهای دورترین و ناهم‌اندترین اشیاء را با هم ترکیب کنند. در ترقی جامعه، حکمت عملی یا تحقیقات نظری مانند هر شغل دیگری، پیشه اصلی و یا منحصر بفرد طبقه خاصی از مردم می‌شود. و باز مانند هر شغل دیگر، حکمت عملی و تحقیقات نظری، به شاخه‌های گوناگون چندی تقسیم می‌شود، که هر کدام از آنها شغلی برای تیره خاص و یا طبقه ویژه‌ای از فرزندان می‌گردد؛ و این تقسیم‌بندی جزء مشاغل در حکمت عملی و سایر مشاغل، موجب بهبود مهارت‌ها شده و در وقت صرفه‌جویی می‌کند. هر فردی در رشته کار خودش ماهرتر می‌گردد، و روی هم رفته کار بیشتری انجام می‌شود، و کمیت دانشا به‌طرز شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد.

تعدد تولید در همه صنایع و حرف مختلف، که در اثر تقسیم کار به وجود آمده، در جامعه‌ای که بخوبی اداره می‌شود، موجب غنای عمومی شده که حتی به پایین‌ترین قشر مردم رسوخ می‌کند. هر کارگر به غیر از میزان احتیاج خود، مقدار زیادی فرآورده تولید کرده است، و هر کارگر دیگری که در این چنین شرایطی تولید می‌کند، می‌تواند مقدار زیادی از فرآورده خود را با فرآورده اضافی دیگری مبادله کند و یا این که کالای اضافی خود را فروخته و با بهای آن مقدار بیشتری از کالای اضافه تولید دیگری بدست آورد، که نتیجه هر دو عمل یکی است. آنچه که دیگران نیاز دارند او تولید می‌کند، و هر چه او نیاز دارد دیگران به مقدار زیاد تهیه می‌کنند، و یک فراوانی عمومی در میان طبقات مختلف جامعه شایع می‌شود.

در یک جامعه مترقی و چیزدار وسایل آسایش یک پیشه‌ور یا یک کارگر روزمزد را در نظر بگیرید، خواهید دید تعداد افرادی که نیروی کار آنها یک قسمت از وسایل خانه آن کارگر را تشکیل داده، و لوازمی که سهم کوچکی از حاصل دسترنج آنها به او رسیده باشد، آنقدر زیاد است که از تعداد مشاغل آن کشور فراتر می‌رود. مثلاً یک پشمی که کارگر روزمزد به تن دارد با اینکه ممکن است ظاهری زبر و خشن داشته باشد، ماحصل کار دسته‌جمعی تعداد زیادی کارگر است. چوپان یا کارگری که پشمها را سوا می‌کند، حلاج یا پشم‌زن، رنگ‌رز، شانه‌زن، ریسنده، بافنده، گازر، اطوکش، خیاط، با عده بیشمار دیگر باید همه هنر و صنعت خود را به کار برند تا فقط یک چنین محصول ساده‌ای به دست آید. بعلاوه چندین بازرگان مکاری و کاروان باید کار کنند تا مواد را از یک کارگر به کارگر دیگر که معمولاً در فواصل دوری از یکدیگر قرار گرفته‌اند برسانند افزون بر آن، چند نفر، حمل و نقل‌چی باربر و بازرگان، کشتی‌ساز، ملاح، بادبان‌ساز، طناب‌ساز، باید مشغول کار شوند تا بتوانند رنگهای مختلف را که رنگ‌رز به کار می‌برد و اغلب از نقاط دور دست جهان می‌آید جمع و آماده کنند؛ همچنین چند نفر کارگر باید کار کنند تا کوچکترین ابزار دست کارگران تولیدکننده را بسازند؛ در اینجا از ماشینهای پیچیده کشتیهای بخاری و شراعی، اطوی اطوکش، و حتی دستگاه

بافندگی کارگر بافنده حرفی نمی‌زنیم فقط دقت خود را معطوف به ماشین ساده‌ای به اسم قیچی می‌کنیم که با آن چوپان پشم گوسفند را می‌چیند. معدنچی، سازنده کوره ذوب سنگ آهن، فروشنده الوار، کوره ذغال چوب که باید در کارگاه ذوب به کار رود، آجرپز، خشت‌مال، سازنده کوره ذوب، آسیاب‌ساز، ریخته‌گر، آهنگر، باید همه کوشش دسته‌جمعی خود را به کار برند تا قیچی پشم‌چینی آماده شود. به همین طریق، می‌توانیم تمام اجزاء مختلف لباس و یا اثاث منزل این کارگر را بررسی کنیم که چگونه ساخته می‌شود، مثلاً زیرپوش زبری که به تن دارد، کفشی که به پا کرده است، تختخوابی که در آن می‌خوابد، و همه اجزاء مختلفی که تخت‌خوابش را تشکیل داده، اجاق آشپزخانه که با آن غذای خود را می‌پزد، ذغال‌سنگی که برای پختن غذا به کار می‌برد، و از اعماق زمین بیرون کشیده شده است، و یا وسیله باربری دریایی و زمینی برای او حمل کرده‌اند، مجموع ظروف و لوازم آشپزخانه، همه میز و صندلی آشپزخانه، کارد و چنگال، بشقاب سفالی یا مسوار که غذای خود را در آن صرف می‌کند، دستهای مختلفی که در تهیه نان و آبجوی وی به کار رفته، جام بنجره که آفتاب و گرما را به درون اطاق او می‌آورد، و باد و باران را مانع می‌شود، و همه دانشها و هنری که لازمه مهیا کردن این اختراع ظریف و زیباست، که بدون وجود آن قسمتهای شمالی کره ارض به‌سختی می‌توانست مسکن و مأوای راحتی برای مردم باشد، با همه ابزار و آلاتی که کارگران مختلف برای تولید و وسائل آسایش مختلف به کار می‌برند؛ راستی اگر خوب در همه اینها دقیق شویم، با در نظر گرفتن کارهای متنوعی که در هر کدام از آنها به کار رفته، آن وقت می‌فهمیم که بدون کمک و همکاری چندین هزار کارگر، پست‌ترین افراد یک جامعه متمدن نمی‌توانست، آن زندگی که اشتباهاً به نظر ما آنقدر ساده و ناچیز می‌نماید داشته باشد. البته، در مقام مقایسه با تجملات زندگی مردمان ثروتمند، وسایل خانه و آسایش یک کارگر بدون شک فوق‌العاده ساده و بی‌زحمت به نظر می‌رسد، با وجود این شاید حقیقت این باشد که تفاوت وسایل زندگی یک شاهزاده اروپائی و یک روستایی زحمت‌کش مقتصد خیلی بالاتر از تفاوت میان درجه زندگی این روستا با سلاطین افریقائی نیست که این سلاطین در افریقا فرمانده مطلق زندگی و آزادی هزاران افراد برهنه وحشی هستند.

اصولی که موجب تقسیم کار می‌شود

تقسیم کار، که اینهمه مزایا از آن حادث می‌شود، در اصل معلول هیچ نوع تعقل آدمی که موجب پیش‌بینی و قصد لازم در جهت توانگری و وفور است، نمی‌باشد. تقسیم کار يك ضرورت است، گواينكه اين ضرورت نتیجه بسیار کند و تدریجی میل مشخص طبیعت آدمی است که نمی‌خواهد مطلوبیت وسیع کار را شخصاً داشته باشد؛ یعنی گرایش آدمیان به مبادله يك چیز در برابر چیز دیگر یا به عبارت دیگر گرایش به معامله پایاپای و یا تاخت زدن که در مردم وجود دارد، تقسیم کار را به وجود می‌آورد.

آیا این گرایش یکی از اصول ابتدایی طبع بشر است که نمی‌توان برای آن محملی قائل شد، و یا، با احتمال قریب به یقین، نتیجه قهری قوای عقلیه و ناطقیه آدمی است؟ هیچکدام از اینها ارتباطی به موضوع مورد بحث ما ندارد. مبادله در میان جامعه بشری معمول است، و بین حیوانات دیده نمی‌شود، چه اینان نه از مبادله چیزی درك می‌کنند و نه هیچ گونه قرارداد اجتماعی را می‌فهمند. دوسگ شکاری که دنبال يك خرگوش کرده‌اند، گاهی چنان می‌نمایند که يك نوع سازشی با هم دارند. هر کدام سعی می‌کند شکار را به طرف سگ دیگر سوق دهد، و یا وقتی خرگوش به طرفش رانده شده راه او را قطع کند. ولی این نتیجه يك قرارداد نیست، بلکه نتیجه يك برخورد اتفاقی تأثر و انفعال آنها در زمان معین است. هیچ کس تاکنون ندیده است که يك سگ از روی میل و اراده استخوان خودش را با استخوان سگ دیگر عوض کند. هیچ کس مشاهده نکرده که يك حیوان با حرکات و فریادهای طبیعی خود به حیوان دیگر علامت بدهد که این مال من است و آن مال تو، و من حاضرم این را در مقابل آن مبادله کنم. وقتی حیوان می‌خواهد چیزی را از انسان یا حیوان دیگر بگیرد، هیچ گونه وسیله تشویق و ترغیب طرف را به این کار ندارد و مگر اینکه نظر مهر طرف را به طریق جلب کند. يك توله سگ

برای خوردن شیر مادرش سبزی پاک‌کنی می‌کند، و سگهای مو دراز و آویخته‌گوش هزاران کلک و حقه می‌زنند تا نظر صاحب خویش را که سرمیز مشغول صرف غذاست به‌خود جلب کنند و چیزی از او بگیرند؛ آدمی نیز گاهی همین حقه را به‌برادران خود می‌زند، و وقتی دیگر وسیله‌ای در اختیار ندارد که سایرین را وادار به انجام خواهش خود کند، سعی می‌کند به‌وسیله از پستی و فرومایگی و سبزی پاک‌کنی متوسل شود که نظر مساعد آنها را جلب کند. اما در هر موقعیتی انجام چنین کاری عملی نیست. در يك جامعه مترقی او نیاز به همکاری و کمک تعداد زیادی از مردم دارد، و در حالی که اگر همه عمر خود را صرف کند نمی‌تواند بیش از عده معدودی دوست برای خود دست و پا کند. در میان نژاد تقریباً همه‌ای حیوانات هر کدام از آنها وقتی رشد کرده و به‌سن بلوغ رسید، مستقل و متکی به‌خود می‌شود، در حالت طبیعی خود نیازی به کمک سایر مخلوقات ندارد. ولی بشر تقریباً همیشه نیاز به کمک برادران خود دارد، و بیهوده است که فکر کند می‌تواند این کمک را از حس خیرخواهی آنها بدست آورد. احتمالاً اگر بتواند حس خودخواهی آنان را به‌نفع خود تغییر دهد، و به آنها بفهماند که انجام چیزی که وی از آنها می‌خواهد به‌نفع خود آنان می‌باشد در این راه پیروز می‌گردد. هر کس که با دیگری مبادله می‌کند منظورش همین است.

هر کس که پیشنهاد معامله‌ای را به دیگری می‌کند منظورش این است آن چیزی که تو داری و من طالب آن هستم به‌من بده، و در عوض چیزی که من دارم و تومی‌خواهی از آن تو خواهد بود؛ و بدین طریق است که، از یکدیگر بیشترین قسمت خدماتی را که نیاز داریم بدست می‌آوریم. حس خیرخواهی و بشردوستی گوشت‌فروش، آبیجوساز، و نانوا نیست که غذای ما را تأمین می‌کند، بلکه توجه آنها به‌نفع خودشان است که موجب این کار می‌شود. ما از صفات انسانی آنان سخن نمی‌گوئیم، بلکه سخن از خودخواهی آنان است، و از نیازهای خود با آنان سخنی به‌میان نمی‌آوریم بلکه از مزایائی که از این مبادله نصیبشان خواهد شد برایشان برمی‌شمریم. هیچ کس به‌طور کلی متکی به‌حس خیرخواهی همشهریان خود نیست مگر گدایان. حتی گدا هم کاملاً متکی به‌حس رأفت و انسان دوستی مردم نیست. صدقه نیکمردان، در واقع، وجوهی را که برای معیشت لازم دارد در اختیار او قرار می‌دهد. ولی با اینکه این اصل مالا همه ضروریات زندگی را که مورد نیاز است برای او تأمین می‌کند، نمی‌تواند آنچه را که احتیاج دارد در اختیار او قرار دهد. قسمت اعظم نیازهای فرعی وی مانند سایر مردم فراهم می‌شود، یعنی با معامله، قرارداد، و خرید. با پولی که مردم به‌او می‌دهند غذا می‌خرد. لباس کهنه‌ای که دیگری به‌او بخشیده با لباسهای کهنه دیگر که به او بهتر می‌آید عوض می‌کند، یا آن را با کرایه‌خانه، غذا، و یا پول مبادله می‌کند، که با آن پول می‌تواند غذا، لباس تهیه کند و کرایه خانه خود را بپردازد.

همان‌طور که به‌وسیله قرارداد، مبادله و خرید می‌توانیم قسمت اعظم کالا و خدماتی

که نیاز داریم از یکدیگر به دست آوریم، همان‌طور نیز همین میل به تاخت زدن در اصل موجب تقسیم کار می‌گردد. در جامعهٔ شبانی و یا شکارچیان مثلاً يك شخص معین تیر و کمان را سریع‌تر و چابک‌تر از دیگری می‌سازد. و اغلب آن را با گاو و گوسفند و یا گوشت معاوضه می‌کند، و می‌داند که بدین‌طریق بیشتر می‌تواند گوشت و یا دام بدست آورد تا اینکه شخصاً به دست برود و دامها را بگیرد. از اینرو، با توجه به نفع خودش، ساختن تیر و کمان حرفهٔ اصلی او می‌شود، و تبدیل به اسلحه‌ساز می‌گردد. دیگری چهارچوب و یا پوشش کلبه‌ها و یا خانه‌های متحرک را می‌سازد. بدین‌طریق او عادت می‌کند که مورد استفادهٔ همسایگانش قرار گیرد، که در ازای خدمت او گوشت یا گاو و گوسفندی به‌وی پاداش می‌دهند، تا جایی که بالاخره متوجه می‌شود نفع او در آنست که خودش را کاملاً وقف پیشهٔ خود کند، و تقریباً يك نجار در و پنجره‌ساز بشود. به همین طریق سومی آهن‌گر و یا برنج‌ساز می‌گردد. و چهارمی دباغ یا پوستین‌ساز پوست و چرم می‌گردد، که قسمت عمدهٔ لباس مردم وحشی با آن ساخته می‌شود. و بدینسان، اطمینان به این‌که می‌تواند همهٔ مازاد فرآورده تولید شدهٔ کار خودش را که خیلی بیشتر از مصرف و نیازمندی اوست، با قسمی از فرآورده‌های کار دیگران که مورد نیاز اوست مبادله کند، هر فرد را تشویق می‌کند که در حرفهٔ معینی وارد شود، و هر نوع استعداد و یا نبوغی که دارد در آن پیشهٔ معین وارد کند. در حقیقت، تفاوت استعدادهای طبیعی در انسانهای مختلف بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌دانیم، و مهارت مختلف که مردمان حرف مختلف را وقتی به سن بلوغ رسیده‌اند از یکدیگر متمایز می‌سازد، در بسیاری از موارد آن قدر که معلول تقسیم کار است علت تقسیم کار نیست. تفاوت میان نا همانندترین افراد، مثلاً میان يك فرزانه و حکیم و یا فیلسوف و يك حمال عادی خیابانی آن قدر که از عادت، طرز رشد و آموزش و پرورش ناشی می‌شود معلول ذات آدمی نیست. وقتی چشم به جهان گشودند، و تا سن شش و یا هشت سالگی، شاید مثل هم بودند، و والدین و یا همبازیشان نمی‌توانستند تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان آنها مشاهده کنند. تقریباً در حدود همان سن و یا بلافاصله پس از آن، در مشاغل گوناگون مشغول کار می‌گردند. در آن وقت است که تفاوت استعدادهای ظاهر می‌شود و به تدریج افزایش می‌یابد تا بدان‌جا که غرور فیلسوف اجازه نمی‌دهد هیچ گونه تشابهی را با باربر بپذیرد، اما بدون تمایل به تاخت زدن، یا مبادله و معاوضه، هر فرد مجبور بود همه‌گونه وسایل آسایش و مایحتاج خود را شخصاً به دست بیاورد. همهٔ آنها وظایف مشابه را انجام می‌دادند و همان کارها را تکرار می‌کردند، و هیچ تفاوتی میان مشاغل به وجود نمی‌آمد که به تنهایی موجب بروز استعدادهای شود.

همان‌طور که این میل به مبادله باعث آن تفاوت استعدادهای قابل ملاحظه‌ای شده است که میان انسانها یا مشاغل مختلف دیده می‌شود، همان‌طور هم مبادلهٔ تفاوت میان افراد را مفیدتر کرده است. بسیاری از تیره‌های حیوانات که همه از يك نوع هستند، از طبیعت مهارت متمایزتر و برجسته‌تری کسب می‌کنند تا انسان قبل از تمدن و فرهنگ. از نظر خلقت تفاوت میان يك فیلسوف با باربر عادی خیابانی از لحاظ نبوغ و اخلاق

به اندازه نصف تفاوت میان سگ شکاری و سگهای بزرگ و یا سگ شکاری با سگهای اسپانیل و یا تفاوت سگ اخیر و سگ گله نیست.

اما همین تیره‌های مختلف حیوانات، با اینکه همه از يك نوع هستند به زحمت به درد همدیگر می‌خورند. قدرت و توانایی سگهای بزرگ به هیچ وجه به وسیله سرعت سگ شکاری، و یا هوشیاری سگهای كوچك گوش بلند و یا با تعلیم پذیری سگهای گله کامل نمی‌شود. حاصل آن همه استعدادها و نبوغهای مختلف به علت عدم وجود قدرت یا میل به مبادله و معاوضه در حیوانات به يك بازار مشترکی آورده نمی‌شود، و به هیچ وجه برای آسایش و رفاه این حیوانات سودمند نیست. هر کدام از این حیوانات مجبور است جداگانه و مستقلاً وسایل زیست خود را تهیه کند یا از خویش دفاع نماید و هیچ گونه نفعی از تنوع استعدادها که طبیعت در وجود هموعان او گذاشته است نمی‌برد. بعکس، در میان آدمیان نامتشابه‌ترین نبوغها به درد هم می‌خورد؛ محصول مختلف استعدادهای هر يك، در اثر میل به معاوضه، مبادله و تاخت زدن به بازار مشترکی آورده می‌شود، که در آن هر کس می‌تواند هر قدر که می‌خواهد از محصولی که دیگران با نبوغ خود فراهم آورده‌اند، و مورد نیاز اوست خریداری کند.

در اینکه تقسیم کار محدود است به وسعت بازار

همان‌طور که قدرت مبادله موجب تقسیم کار می‌شود، همان‌طور هم وسعت و دامنه این تقسیم کار باید محدود به میزان قدرت مبادله شود، و یا، به سخن دیگر محدود به وسعت بازار گردد.

وقتی بازار بسیار کوچک است، هیچ‌کس حاضر نمی‌شود که خودش را کاملاً وقف يك شغل معین بکند، زیرا فاقد قدرت مبادله سهم مازاد محصول دسترنج خودش است که از مصرف وی اضافه مانده و می‌توانست در برابر محصول دیگران که به آن نیاز دارد مبادله کند.

بعضی از انواع کارها هست که حتی نوع پست آن را نمی‌توان جز در شهرهای بزرگ اجرا کرد. مثلاً يك نفر باربر کجا می‌تواند از حرفه خود استفاده کرده و گذران خود را تأمین کند، مگر در يك شهر بزرگ. محیط دهات برای وی کوچک است؛ حتی بازار معمولی شهرکها وسعت کافی ندارد که شغل دائمی برایش تدارک ببیند. در خانه‌های منزوی و دهات بسیار کوچک که در دشتهای وسیع نظیر هایلند اسکاتلند پراکنده است، هر کشاورز باید گوشت فروش، نانوا، و آبجوساز خانواده خودش باشد. در چنین حالانی به زحمت می‌توان حتی يك آهنگر، يك نجار یا بنا در کمتر از سی کیلومتری محل پیدا کرد. خانواده‌های پراکنده‌ای که در فاصله هشت تا ده مایلی یکدیگر زندگی می‌کنند باید یاد بگیرند که کارهای کوچک را خودشان انجام دهند، یعنی کارهایی که اگر در شهرهای بزرگ انجام می‌گرفت باید به دست افراد مختلف دیگر انجام می‌شد.

تقریباً همه کارگران روستایی مجبورند هر کجا که هستند به کارهای مختلف دستی که قرابتی با یکدیگر دارند و تقریباً همان مواد را به کار می‌برند بپردازند. يك نجار روستایی تقریباً همه کارهایی که مربوط به چوب است انجام می‌دهد: يك آهنگر دهاتی

همه کارهایی که با آهن سر و کار دارد به دست می گیرد. نجار مزبور تنها يك نجار نیست، بلکه در و پنجره ساز، قاب ساز، و حتی منبت کار است همان طور که چرخ گاری، خیش گاوا آهن، بدنه گاری و درشکه را هم می سازد. کارآهنگر حتی از این هم متنوع تر است. ممکن نیست شغل معین میخ سازی در قسمتهای دورافتاده هایلند اسکاتلند وجود داشته باشد. يك کارگر میخ ساز اگر روزی هزار میخ تولید کند و سالی سیصد روز کار کند، در سال سیصد هزار میخ تولید می کند. ولی در چنین موقعیتی حتی ممکن نیست هزار عدد از میخهای تولید شده را در دهات بفروش برساند، و اگر هم بتواند تولید يك روز او در سال است.

چون به وسیله حمل و نقل آبی بازار وسیعتری در اختیار انواع صنایع قرار می گیرد تا وسیله حمل و نقل زمینی، سواحل دریا و کناره های رودخانه های قابل کشتیرانی جایی است که انواع صنایع در آنجا تقسیم بندی شده و گسترش می یابند، و اغلب مدتها طول می کشد تا این ترقیات در صنایع به داخل کشور نفوذ کند. يك واگن پهن چرخ دار، با دو کالسکه چرخ و هشت اسب، در حدود شش هفته وقت لازم دارد که چهار تن بار را بین لندن و ادینبورگ برده و برگرداند. در همان مدت زمان، يك کشتی که ۶ یا هشت ملوان داشته باشد بین لندن و لیث^۱ اغلب با ۲۰۰ تن کالا رفت و برگشت می کند.

بنابراین شش یا هشت نفر، با كمك يك کشتی، در همان فاصله زمانی می توانند همان مقدار کالا را که ۱۵۰ ارابه چرخ پهن با دویست کالسکه چرخ و چهارصد اسب حمل کند، بین لندن و ادینبورگ حمل کنند.

لذا اگر دویست تن کالا با ارزانترین وسیله زمینی فاصله لندن و ادینبورگ را طی کند، علاوه بر بهای آن، باید هزینه دویست کالسکه چرخ و چهارصد اسب را در مدت سه هفته و استهلاك اسب و واگن را در این مدت حساب کرد. در صورتی که همان مقدار کالا اگر از راه دریائی حمل شود هزینه نگهداری ۶ یا هشت ملوان، و استهلاك يك کشتی با بار دویست تنی، به اضافه ارزش ریسک بیشتر، یا تفاوت بیمه دریایی و زمینی باید محاسبه شود. بنابراین، اگر بین این دو نقطه وسیله ارتباط دیگری جز حمل و نقل زمینی نبود، چون هیچ کالائی بین این دو نقطه حمل نمی گردید مگر کالاهایی که قیمت آنها نسبت به وزنشان بسیار زیاد باشد، در آن صورت سهم کمتری از آنچه که امروز بین این دو نقطه رد و بدل می شود حمل و نقل می شد، در نتیجه موجبات تشویق و دلگرمی که امروز متقابلاً نسبت به صنایع یکدیگر به عمل می آورند به وجود نمی آمد و اگر هم وجود داشت سهم آن بسیار ناچیز بود. بین نقاط دور دست جهان یا مبادله ای انجام نمی شد یا اگر می شد خیلی کم بود. چه کالایی ارزش حمل زمینی بین کلکته و لندن را داشت؟ و یا اگر کالایی که بین این دو نقطه حمل می شد آن قدر قیمتی بود که ارزش حمل زمینی را داشت، با چه اطمینانی می توانستند این کالا را از میان اینهمه

ملل وحشی عبور دهند؟ امروزه این دو شهر تجارت زیادی با هم دارند و چون بازارهای هر کدام به روی یکدیگر باز است وسیله دگر می و تشویق صنایع هم می شوند.

بنابراین چون مزایای وسیله حمل و نقل آبی زیاد است، طبیعی است که نخستین بهبود و اصلاح صنعت و هنر درجایی باید باشد که این نوع تسهیلات تمام درهای جهان را به روی بازار فرآورده هر نوع کاری باز کند، و همیشه پس از مدتها بعد تجارت به قسمت خشکی کشور رسوخ می کند. قسمتهای داخلی يك کشور برای بیشتر فرآورده های آنان بازاری نخواهد داشت، مگر کشورهایی که در نزدیکی هر دو نقطه قرار گرفته اند، و آنها را از سواحل دریا و رودخانه های قابل کشتیرانی جدا می کند. بنابراین، وسعت بازار آنها باید تا مدت مدیدی به تناسب ثروت و جمعیت آن کشور باشد، و در نتیجه بهبود و اصلاح آنان باید همیشه متعاقب ترقی آن کشور باشد. در مستعمرات امریکای شمالی انگلیس کشتکاری و مزرعه سازی در سواحل رودخانه های قابل کشتیرانی صورت گرفته و بندرت به نقاطی دورتر از سواحل رودخانه ها رسیده است.

طبق مستندترین نوشته تاریخ، ملت هایی که اول بار به تمدن رسیدند، آنهایی بودند که در سواحل دریای مدیترانه سکونت داشتند. این دریا، که بزرگترین مدخل دریاهای جهان است، چون فاقد جزر و مد است، در نتیجه موج ندارد مگر موجهای کوچکی که باد به وجود می آورد و به واسطه صافی سطح آن، و جزایر بیشمار، و نزدیک بودن به سواحل مجاور برای کشتیرانی اولیه جهان بسیار مساعد بوده است؛ در آن زمان به واسطه نبودن قطب نما، مردم می ترسیدند که بیشتر از میدان دید ساحل دور شوند، و چون صنعت کشتیرانی ناقص بود، نمی خواستند خود را به دست امواج متلاطم و شدید اقیانوس بسپارند. گذر کردن از ستونهای هر کول یعنی خارج شدن از تنگه جبل الطارق، در دنیای کهن، عجیبترین و خطرناکترین عمل کشتیرانی محسوب می شد.

سالها طول کشید تا اینکه فنیقیها و کارتاژها، دو ملت دریانورد و کشتی ساز ماهر دنیای کهن، سعی کردند که از جبل الطارق بگذرند، و تا مدتها بعد این دو تنها ملتی بودند که در این راه کوشیدند.

بین همه ملت های ساحل دریای مدیترانه، ظاهراً مصر نخستین کشوری بود که در آن کشاورزی و صنعت ترقی بسیار کرد. مصر علیا بیش از چند کیلومتر از رود نیل دورتر نمی رود، و در مصر سفلی رود بزرگ نیل به راه آبهای متعددی تقسیم می شود، که با کاربرد صنعت ناچیزی وسیله ارتباط آبی را، نه تنها بین شهرهای بزرگ، بلکه بین همه دهات نسبتاً بزرگ و حتی بین خانه های روستایی فراهم کرده است؛ درست به همان شکلی که رود راین^۲ و میز^۳ امروز در هلند وسیله ارتباط آبی شده است. وسعت و آسانی کشتیرانی داخلی مذکور شاید یکی از علل اصلی ترقی مصر بود.

همچنین ظاهراً ترقی کشاورزی و صنعت از زمانهای باستان در استان بنگال، هند

شرقی، و در ایالات شرقی چین وجود داشته است؛ گویا اینکه قسمت اعظم این قدمت را تاریخدانان غربی که ما بدانها اطمینان داریم تأیید نکرده‌اند. در بنگال رود گنگ و چندین رودخانه بزرگ راههای آبی قابل کشتیرانی به وجود می‌آورند درست مثل رود نیل. در ایالات شرقی چین نیز، چندین رود بزرگ با شاخه‌های متعدد خود، راه آبهای مختلفی به وجود می‌آورند که ارتباط کشتیرانی داخلی را خیلی وسیعتر از نیل و یا رود گنگ و شاید هم مجموع این دو رود، ایجاد می‌کند. قابل توجه است که نه مصریان قدیم، نه هندیها یا چینیها هیچ کدام بازرگانی خارجی را تشویق نمی‌کردند، و لسی ظاهراً همه ثروت و دولت خود را از راه کشتیرانی داخلی به دست آورده‌اند. همه قسمت‌های داخلی افریقا، و همه قسمت‌های آسیا که به فاصله زیادی در شمال دریای خزر و اورال قرار گرفته‌اند، سینه‌های قدیم، و سیبری و تاتار امروز، در همان حال توحش و بربریتی که امروز هستند در قدیم هم بوده‌اند. دریای تارتاری اقیانوس منجمدی است که قابل کشتیرانی نیست، و با اینکه بزرگترین رودخانه‌های عالم از سیبری می‌گذرد، فواصل آنها از هم زیادتر از آنست که بتواند تجارت و مواصلات را بین آنان برقرار سازد. در افریقا مدخل‌های بزرگی نظیر دریای بالتیک و ادرياتيك در اروپا، دریای مدیترانه و یا اورال در اروپا و آسیا، خلیج‌هایی مانند خلیج عربستان، خلیج فارس، خلیج بنگال و خلیج هند و سیام در آسیا وجود ندارد، که تجارت دریایی را به قسمت‌های مهم قاره افریقا بسط دهد؛ و رودهای بزرگ افریقا چنان از هم دور هستند که موجب کشتیرانی داخلی نمی‌شود. داد و ستدی که يك ملت از راه رودخانه انجام می‌دهد و آن رود به شاخه‌ها و راه آب‌های متعدد تقسیم نمی‌شود و قبل از اینکه به دریا بریزد وارد قلمرو خاک کشور دیگر می‌شود، هیچ‌گاه زیاد ترقی نمی‌کند، زیرا ملت‌هایی که بین دریا و کشوری که دارای رودخانه است قرار گرفته‌اند همیشه می‌توانند وسیله ارتباط آن کشور را با دریا قطع کنند.

استفاده کشتیرانی دانوب برای باواریا، واطریش، و مجارستان، در حال حاضر کمتر از مقداری است که يك ملت به تنهایی می‌توانست قبل از پیوستن رود دانوب به دریا از آن بهره‌مند شود و یا به عبارت دیگر اگر این رود پیش از اینکه به دریا ختم شود متعلق به يك ملت بود استفاده تجارتي آن بیشتر از آن چیزی است که فعلاً دارد.

راجع به مبدأ پول و کاربرد آن

وقتی تقسیم کار کاملاً برقرار شد، باز می‌بینیم که تولید هر فرد فقط مقدار کمی از نیازهای او را دربر می‌گیرد. بیشتر این نیازها را در مقابل معاوضه قسمت مازاد محصولی که تولید کرده است و معمولاً بیشتر از مقدار مصرف اوست، با مازاد محصولی که دیگران دارند، به دست می‌آورد. بدینسان هر شخصی با مبادله زندگی می‌کند، یا اینکه تا حدی یک بازرگان می‌شود، و خود جامعه تبدیل به یک جامعه بازرگانی می‌گردد. اما هنگامی که برای نخستین بار تقسیم کار اجرا شد، این قدرت مبادله در عمل باید مواجه با کندی و اشکالات فراوان شده باشد. فرض می‌کنیم، یک نفر از یک کالای معینی بیش از آنچه نیاز دارد در اختیار داشته باشد، در صورتی که دیگری از آن کالا کمتر دارد. اولی دوست دارد که کالا را به فروش برساند و دیگری میل دارد که قسمتی از این جنس زاید را خریداری کند. اگر دومی تصادفاً چیزی را که اولی نیاز به آن دارد نداشته باشد، بین آنها مبادله صورت نمی‌گیرد. گوشت فروش بیش از مقدار مصرف خودش در دکان خود گوشت دارد، و آبیوساز و نانوا میل دارند که قسمتی از این اضافه محصول را خریداری کنند. ولی در مقابل چیزی ندارند که بدهند، به غیر از محصولی که هر کدامشان تولید می‌کنند، و گوشت فروش هم آبیجو و نان به اندازه کافی دارد. در چنین حالتی، هیچ گونه مبادله‌ای میان آنان صورت نمی‌گیرد. وی از آنها خرید نخواهد کرد، و آنها هم نمی‌توانند خریدار کالای او باشند؛ و بدینسان هیچ کدامشان زیاد به درد هم نمی‌خورند. برای احتراز از چنین وضع ناراحت کننده‌ای، هر فرد عاقل و محتاطی در هر مرحله‌ای از معاشرت خود، پس از اینکه تقسیم کار اولیه برقرار شد، باید کوشیده باشد که امور خود را طوری ترتیب دهد که همیشه، به غیر از فرآورده ویژه‌ای که خود تولید می‌کند، مقدار معینی از کالاهای دیگر که فکر می‌کند دیگران در برابر مازاد کالای خود حاضر به مبادله با آن کالا

هستند، در اختیار داشته باشد.

محمّل است، که در آغاز کار کالاهای مختلفی را به عنوان کالای واسطه، فکر کرده و حتی به کار برده باشند. گفته می شود که، در عصر توحش، گاو و گوسفند وسیله مشترک داد و ستد بوده است؛ و با اینکه باید خیلی پردرر بوده باشد ولی می بینیم که در گذشته اشیاء را بر حسب تعداد گاوهایی که در مقابل آن مبادله کرده بودند قیمت گذاری می کردند. همر شاعر یونانی می گوید، زره دیومید^۱ ۹ گاو نر ارزش داشت، ولی زره گلوکوس^۲ صد گاو می ارزد. گفته می شود که در حبشه نمک وسیله مشترک داد و ستد بوده است؛ و در بعضی از سواحل هند يك نوع صدف؛ در نیوفوندلند ماهی خشك شده؛ در ویرجینیای امریکا توتون؛ در بعضی از مستعمرات هند غربی ما شکر؛ در بعضی از کشورهای دیگر پوست و لباسهای چرمی؛ و تا آنجا که اطلاع دارم، حتی امروز در اسکاتلند دهکده ای وجود دارد، که اگر شخصی به جای پول، میخ را به دکان آبجوفروشی و یا نانوايي ببرد يك امر عادی است.

اما، در همه کشورهای بالاخره ظاهراً انسان به علل استدلالات مقاومت ناپذیر تصمیم گرفت که برای این منظور فلز را به هر کالای دیگری ترجیح دهد. نفتنها به مرور زمان چیزی از ارزش فلز کاسته نمی شود و فاسد نمی گردد، بلکه بدون هیچ گونه ضرر و زبانی می توان آن را به قطعات کوچکتر تقسیم کرد، و با آب کردن آن قطعات می توان دوباره آن را به وضع نخست برگرداند؛ یعنی خاصیتی که کالاهای بادوام دیگر کمتر دارند، و بیش از هر کالای دیگر برای به جریان گذاشتن و داد و ستد کردن مناسب است. مثلاً شخصی که می خواست نمک بخرد، و هیچ چیز جز گاو و گوسفند برای معاوضه نداشت، مجبور بود هر دفعه به اندازه ارزش يك گاو یا يك گوسفند نمک بخرد. بندرت می توانست کمتر از این مقدار بخرد زیرا آنچه که در برابر نمک می داد بندرت تقسیم پذیر بود مگر اینکه از ارزش آن کاسته شود؛ و اگر قصد داشت که زیادتسر خریداری کند به همان دلیل مجبور بود که دو برابر یا سه برابر یعنی برابر با ارزش دو یا سه گاو و یا گوسفند بخرد. بعکس، اگر به جای گاو و گوسفند فلز می داد، می توانست فلز را به نسبت کالائی که نیاز دارد کم و زیاد کند.

برای این منظور ملت های مختلف فلزات گوناگونی به کار بردند. اسپارتهای قدیم آهن را به عنوان وسیله مشترک مبادله به کار می بردند، رومیها مس، و در میان همه ملت های غنی طلا و نقره متداول بود.

در آغاز کار فلزات ظاهراً به شکل شمش زمخت و بدقواره ای برای این منظور یعنی مبادله به کار می رفت بدون اینکه به صورت مسكوك یا سركه باشند. بدین سان طبق گفته پلینی^۳ به موجب نوشته تیمائوس^۴ مورخ قدیمی، رومیها تا زمان سرویوس تولیوس^۵

1. Diomede.
2. Glaucus.
3. Pliny, Plir. Hist. Nat. Lib. 33 Cap. 3.
4. Timaeus.
5. Servius Tullius.

پول مسكوك نداشتند، بلکه شمشهای مسی بدون سرسکه را برای خرید آنچه نیاز داشتند به عنوان پول به کار می بردند.

استعمال فلز به این شکل ناهنجار خود با دو مشکل بسیار بزرگ توأم بود؛ نخست مسأله وزن آن؛ و دوم، سنجیدن عیار و محك زدن آن. در فلزات گرانبها که تفاوت جزئی در مقدار باعث تفاوت کلی در ارزش آن می شود، حتی مسأله توزین آن که با دقت کامل به عمل آید، مستلزم سنگ و ترازوی مثقالی بسیار دقیق است. بویژه توزین طلا عمل بسیار ظریف و دقیقی است. در حقیقت، در فلزات غیر قیمتی، که اشتباه کوچکی در وزن آن اثر ناچیز دارد، تردیدی نیست که دقت کمتری در توزین لازم است. مع هذا هرگاه مرد فقیری مجبور بود که به اندازه ارزش يك پشیز کالا بخرد یا بفروشد و مجبور می شد که پشیز را وزن کند فوق العاده در زحمت بود. عمل عیارگیری فلز هنوز هم دشوار و زحمت بار است و تا وقتی که يك قسمت از فلز به وسیله محلول مخصوص در بوتۀ فلزکاری حل نشود، هر نوع نتیجه گیری که از عیارگیری به دست آید کاملاً غیر قابل اطمینان است، اما تا قبل از رواج پول مسكوك، اگر این نوع عملیات دشوار پر زحمت عیارگیری را انجام نمی دادند، مردم همیشه معروض کلاهبرداری و گوش بریهای عظیم می شدند، و به جای نیم کیلو وزن نقره خالص، یا مس ناب، که در برابر کالای خود باید دریافت می کردند ترکیب قلابی ارزاترین و زمخت ترین فلزاتی که ظاهر خارجی آن را شبیه فلزات مزبور درست می کردند نصیبشان می شد. برای جلوگیری از این سوء استفاده ها، به منظور تسهیلاتی در مبادله، که بدان وسیله همه گونه صنعت و تجارت تشویق می شد، در همه کشورهای که در جهت ترقی قدمهای مؤثری برداشته بودند، لازم آمد که روی مقادیر معینی از نوع فلزاتی که در آن کشورها برای خرید کالاها به کار برده می شد سرسکه دولتی بزنند. و از اینجاست که پول مسكوك رواج یافته و ادارات دولتی به نام ضرابخانه آغاز به کار می کنند، یعنی سازمانهایی به وجود می آید که درست شبیه به مؤسسات پارچه بافی است، با افرادی که روی هر ذرع پارچه های پشمی و نخی آن روز علامت می گذاشتند. منظور از همه این مؤسسات این بود که به وسیله عیار دولتی، مقدار و عیار یکنواخت همه آن فلزات مختلفی که به بازار می آید تضمین شود.

نخستین عیار دولتی از این نوع که روی فلزات در جریان زده می شد، در بسیاری از موارد برای این بوده است که درجه خلوص و خوبی فلز را که مشکلترین و مهمترین موضوع برای مردم بود تعیین کند، و کاملاً شبیه علامت استرلینگ بود که در حال حاضر برچسب روی صفحه یا شمش نقره است، و یا شبیه مارك اسپانیاست که گاهی اوقات روی شمش طلا، و فقط در يك روی آن و در يك گوشۀ کوچکی از آن زده می شود، و روی همه شمش را نمی پوشاند، که البته درجه خالص بودن فلز را تعیین می کند، و کاری به وزن آن ندارد. ابراهیم چهارصد شکل^۱ نقره پول زمین مکپلا^۲ که

از افرن^۸ خریده بود می‌پردازد. گفته می‌شود که شکل پول در جریان آن زمان بوده و مثل شمش طلا و نقره که امروز به وزن خرید و فروش می‌شود شکل هم با وزن دادوستد می‌شد نه با ارزش قانونی آن. درآمد مالیاتی پادشاهان قدیم ساکسون انگلیس، نقدی نبود بلکه جنسی بود، یعنی شامل انواع خواربار مایحتاج زندگی بود. ویلیام مشهور به فاتح مقرر داشت که مالیاتها به پول پرداخت شود. اما مدتها مالیات نقدی با وزن تحویل خزانه‌داری می‌شد نه با شمارش سکه‌های آن. زحمت و دشواری وزن این فلزات موجب پیدا شدن مسکوک می‌شد که هر دو روی آن نقش می‌زدند و مقدار خالص بودن فلز و وزن آن را نشان می‌داد. گاهی اوقات این نقش هر دو رو و لبه سکه را هم در بر می‌گرفت.

بنابراین این مسکوکات مثل امروز با شمارش و عدد داد و ستد می‌شد بدون اینکه زحمت وزن کردن آنها را متحمل شوند. واحد این مسکوکات، وزن یا مقدار فلزی که در آنها به کار رفته بود مشخص می‌کرد. در زمان سرویوس تولیوس، که برای نخستین بار مسکوک را در رم ضرب کرد، یک‌اس^۹ یا پوند^{۱۰} رومی به اندازه یک پوند امروز مس خالص داشت. این مسکوک مثل لیبره ترویس^{۱۱} به ۱۲ اونس تقسیم می‌شد، که هر کدام یک اونس مس خالص داشت. در زمان ادوارد اول در انگلیس، یک لیبره یک پوند به سنگ تاور^{۱۲} نقره خالص داشت. پوند تاور ظاهراً بیشتر از پوند رومی و قدری کمتر از پوند ترویس بود. پوند ترویس در سده سیزدهم و در زمان هنری هشتم در ضرابخانه انگلیس ضرب شد. لیور فرانسه در زمان شارلمانی یک پوند (پوند ترویس) نقره با عیار خالص داشت. نمایشگاه ترویس در شامپانی در آن زمان به وسیله تمام ملتهای اروپا تشکیل می‌شد، و اوزان و مقادیر یک چنین بازار مکاره بزرگی مشهور، و مورد تکریم بود. پول لیبره اسکاتلند، از زمان الکساندر اول تا زمان روبرت بروس^{۱۳} یک پوند نقره به همان وزن و عیار مسکوک انگلیس بود. همچنین پول خرد (پنی) انگلیس و فرانسه و اسکاتلند دارای یک پنی وزن نقره بود. که یک بیستم اونس و یک دویست و چهارم پوند بود. ظاهراً شلینگ هم در آغاز واحد وزن بوده است. در یکی از احکام هنری سوم پادشاه انگلیس چنین آمده است: «وقتی یک چارک گندم^{۱۴} ۱۲ شلینگ است، قیمت نان سفید گندم که یک پیش از ارزش دارد باید ۱۱ شلینگ و ۴ پنس وزن داشته باشد».

اما ظاهراً اینطور استنباط می‌شود که نسبت بین شلینگ با پنی و شلینگ با لیبره مثل نسبت میان پنی و لیبره یک شکل و ثابت نبوده است. در زمان فرمانروایی نخستین

8. Ephrou. 9. As. 10. Pondo.
11. Truyes. 12. Tower weight. 13. Robert Bruce.

۱۴. تا چند سال پیش پول انگلیس اعشاری نبود بلکه یک لیبره ۲۰ شلینگ و هر شلینگ به ۱۲ پنس تقسیم می‌شد. — م.
۱۵. یک چارک گندم وزنی معادل ۸ رطل گندم بوده است. — م.

سلسله شاهان فرانسه، واحد پول فرانسه که سو^{۱۶} ویا شلینگ بود در موارد مختلف فرق می‌کرد، زمانی يك سو ۵ پنی و زمانی هم ۱۲ و ۲۵ و حتی ۴۵ پنی بوده است. بین ساکسنهای قدیم، شلینگ يك وقت ۵ پنی بوده است. و این احتمال وجود دارد که شلینگ آنها هم مثل همسایگان نشان فرانکهای قدیم (فرانسویان) متغیر بوده است. از زمان شارلمانی در فرانسه، و از زمان ویلیام فاتح در انگلیس، نسبت بین لیبره و شلینگ و پنی ظاهراً مثل امروز یکسان بوده است، گوا اینکه ارزش هر کدام از اینها فرق می‌کرده است. زیرا به عقیده من، در هر کشوری طمع و ظلم و جور اشراف و فرمانروایان، که از حسن اعتماد رعایای خود سوء استفاده می‌کردند، باعث شده که به تدریج ازمقدار واقعی فلزی که در اصل در مسکوک آنها وجود داشته است کاسته شود. واحد پول رومیها، اس، در سالهای آخر حکومت جمهوری، به يك بیست و چهارم ارزش اصلی آن کاهش یافت، و به جای اینکه يك پاوند وزن داشته باشد، وزن آن فقط نیم اونس شده بود. لیبره و پنی انگلیس در حال حاضر يك سوم وزن اصلی آست، و لیبره و پنی فرانسه يك شصت و ششم ارزش اصلی آن شده است. فرمانروایان با این عملیات خود، ظاهراً موفق می‌شدند که وامهای خود را پرداخت کنند و تعهدات خود را با مبلغ کمتری از نقره انجام می‌دادند، و گرنه مجبور بودند مقادیر واقعی را پرداخت کنند. در حقیقت ظاهر مسأله چنین بود؛ زیرا بدین وسیله حق مسلم طلبکاران خود را باهمال می‌کردند، و آنها را فریب می‌دادند. سایر بدهکاران در داخل کشور نیز از این امتیاز بهره‌مند می‌شدند، و قرض خود را که در گذشته دریافت کرده بودند با همان مبلغ اسمی ولی با پول جدیدی که ارزش مقدار فلز آن کاسته شده بود، پرداخت می‌کردند. بنابراین این گونه اقدامات همیشه به سود بدهکاران و به زیان بستانکاران تمام می‌شد، و در دارائی و ثروت اشخاص خصوصی، بیشتر دگرگونی ایجاد می‌کرد تا يك انقلاب بزرگ و يك فاجعه عمومی.

به همین شکل بود که پول در تمام ملتهای متمدن ابزار کلی داد و ستد قرار گرفت، و در اثر مداخله پول انواع و اقسام کالا وارد و فروخته می‌شود، و یا در مقابل یکدیگر مبادله می‌گردد. در زیر قواعد و قوانینی که مردم در معاوضه کالا به کالا و یا مبادله در مقابل پول ناگزیر از اجرای آن هستند بررسی می‌کنم. این قواعد مشخص می‌کند که ارزش نسبی یا ارزش معاوضه‌ای کالاها چیست.

باید دانست که واژه ارزش دو معنی مختلف دارد، و گاهی درجه مطلوبیت بعضی از اشیاء را بیان می‌کند، و گاهی قدرت خرید سایر کالا را که مالک بودن آن شیء، بخصوص ایجاد می‌کند. یکی را می‌توانیم ارزش «استعمال» و دیگری را ارزش معاوضه‌ای بنامیم. اشیائی که ارزش استعمال آنها بیشتر است ارزش معاوضه‌ای ندارند و یا اگر هم داشته باشند بسیار کم است؛ بعکس کالاهائی که بیشترین ارزش معاوضه‌ای را دارند اغلب ارزش استعمال آنها کم یا اصلاً ارزش استعمال ندارند. هیچ چیز مفیدتر

از آب نیست؛ ولی با آب بندرت می‌توان چیزی را خرید، و بندرت می‌توان در قبال آن چیزی را دریافت کرد. بعکس، يك قطعه الماس بندرت ارزش استعمال دارد، ولی معمولاً در برابر آن مقدار زیادی کالاهای دیگر می‌توان دریافت کرد. به‌منظور بررسی اصولی که ارزش معاوضه‌ای کالاها را تنظیم می‌کند، من سعی می‌کنم که نشان دهم:

نخست، مقدار حقیقی این ارزش معاوضه‌ای چیست، یا قیمت حقیقی تمام کالاها از کجا ناشی می‌شود. دوم، عناصر متشکله‌ای که قیمت حقیقی از آن درست شده چیست؟ و بالاخره، شرایط مختلفی که گاهی قیمت همه یا قسمتی از این اجزاء مختلف را بالاتر از نرخ طبیعی یا عادی خود می‌برد و گاهی پایین‌تر می‌آورد کدام است، به‌سختی دیگر، چه علل و انگیزه مانع می‌شود که گاهی قیمت بازار، یعنی قیمت واقعی کالاها، درست با قیمت طبیعی آنان تطبیق کند.

سعی می‌کنم، تا آنجا که بتوانم این سه موضوع را در سه فصل آینده کاملاً و به‌دقت بیان کنم، و از خوانندگان گرامی درخواست دارم با شکيائى و دقت سه فصل آینده را مرور کنند.

با شكيائى از این لحاظ که باید جزئیاتی را مطالعه کنند که شاید در بعضی از موارد به‌نظرشان خسته‌کننده بیاید؛ و دقت از این لحاظ لازم است که، با اینکه سعی می‌کنم تا آنجا که مقدور هست مطالب را کاملاً شرح دهم، ولی شاید بازهم تا اندازه‌ای مبهم به‌نظر آید. برای اینکه روشن و واضح باشد این ريسک را می‌پذیرم که مطالب عرضه شده گاهی چنان باشد که خسته‌کننده به‌نظر آید، و با اینکه رنج فراوان به‌خود تحمیل کردم تا اینکه به‌وضوح صحبت کنم، بازهم ممکن است در موضوعی که ذاتاً فوق‌العاده انتزاعی است پیچیدگی و ابهامی باقی مانده باشد.

راجع به قیمت اسمی و حقیقی کالاها، یا بهای آنها بر حسب پول و بر حسب کار

بینوائی و توانگری هر فرد بستگی دارد به میزان استطاعت وی در استفاده از مایحتاج زندگی، وسایل آسایش و تفریحات. اما پس از اینکه تقسیم کار کاملاً صورت گرفت، آدمی فقط سهم کوچکی از آنها را می‌تواند با کار خودش به‌دست آورد. قسمت بیشتر این نیازها را باید از کار سایر مردم تأمین کند، و فقر و غنای او بر حسب مقدار کاری است که در اختیار داشته یا از عهده پرداخت آن برمی‌آید. بنابراین، ارزش هر کالا برای شخصی که مالک آنست و قصد ندارد که آن را استعمال کرده با مصرف‌کند، بلکه می‌خواهد آن را با سایر کالاها مبادله کند، برابر است با مقدار کاری که می‌تواند در اختیار داشته باشد یا مقدار کاری که برای وی قدرت خرید ایجاد می‌کند. از اینرو، کار واحد حقیقی ارزش معاوضه‌ای کلیه کالاهاست.

قیمت حقیقی هرچیز، یعنی هزینه حقیقی که برای به‌دست آوردن يك چیز شخص پرداخت می‌کند، عبارتست از رنج و زحمت به‌دست آوردن آن. ارزش حقیقی هرچیز برای شخصی که آن را به دست آورده، و میل دارد آن را بفروشد و یا در برابر کالای دیگر مبادله کند، عبارتست از رنج و زحمتی که خود نمی‌کشد، و می‌تواند به‌دیگر مردم تحمیل کند. آنچه که با پول و یا کالا خریداری می‌شود با کاری خریداری شده است که می‌توانستیم با رنج و زحمت بدن خود آن را فراهم کنیم. در واقع آن پول و کالاها ما را از این رنج و کوشش بی‌نیاز کرده است. پول و کالاهاى مزبور دارای ارزش مقدار معینی کار است که ما در برابر آنچه که فرض می‌کنیم دارای مقدار ارزش مساوی است مبادله می‌کنیم. کار قیمت نخستین بود یعنی قدرت خرید ابتدائی که در ازای همه چیز پرداخت می‌شد.

آنچه که تمام ثروت دنیا را در ابتدای امر خریداری کرده، طلا و نقره نبود، بلکه کار بود، و ارزش آن برای کسانی که مالک آن هستند، درست برابر است با مقدار کاری که آنان را قادر به خرید می‌کند و یا موجب سلطه و قیادت بر آن می‌گردد. به گفته هابز^۱، ثروت قدرت است. اما شخصی که مال عظیمی بدست می‌آورد، و یا به ثروت می‌رسد، ضرورتاً قدرت سیاسی اعم از کشوری و لشکری نخواهد داشت. شاید ثروت وی وسایل استحصال هر دو را در اختیارش قرار دهد، ولی محض مالک شدن قدرت سیاسی را به وی منتقل نمی‌کند. قدرتی که این مالکیت بلافاصله در اختیار او قرار می‌دهد، قدرت خرید است، یعنی قیادت مشخص و معلوم روی تمام کار، و یا محصول کار کارگر، که در آن هنگام در بازار وجود دارد. ثروت وی، کم و بیش، کاملاً متناسب با مقدار این قوه خرید است، و یا متناسب با مقدار کار سایر مردم، و یا محصول کار سایر مردم است، که هر دو در اصل یکی است و او می‌تواند با مالی که دارد آنها را خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد. ارزش معاوضه‌ای هرچیز باید همیشه درست برابر باشد با مقدار این قوه خریدی که آن را به مالک خود منتقل می‌کند.

اما با اینکه کار مقیاس حقیقی ارزش معاوضه‌ای همه کالاهاست^۲، ولی ارزش کالاها را معمولاً با آن تخمین نمی‌زنند. اغلب تعیین نسبت بین دو مقدار کار مختلف دشوار است. زمانی که صرف دونوع کار مختلف شده است همیشه به تنهایی این نسبت را تعیین نمی‌کند. باید درجات مختلف سختی کار، و مهارتی که به کار رفته است نیز محاسبه شود. در يك کار سخت یکساعته مقدار کاری که به کار می‌رود ممکن است بیشتر از يك کار آسان دوساعته باشد؛ همچنین يك ساعت کار در حرفه‌ای که ده سال فراگیری آن طول کشیده، بیشتر از یکماه زحمت در يك کار عادی و سرپائی ارزش دارد. اما پیدا کردن وسیله اندازه‌گیری دقیق برای يك کار دشوار و یا کاری که مستلزم مهارت است آسان نیست. در واقع، در مبادله محصول مختلف دونوع کار معمولاً هر دو طرف گزشتهایی می‌کنند. اما این تفاوت با وسایل دقیق اندازه‌گیری اصلاح نمی‌شود بلکه به وسیله چانه‌زدن و بالا و پائین کردن قیمت در بازار انجام می‌شود، و يك نوع برابری تقریبی قیمت به دست می‌آید، با آنکه دقیق نیست، ولی برای ادامه و استمرار زندگی عادی داد و ستد کافی است.

مضافاً اینکه، هر کالائی اغلب با کالای دیگر مبادله و یا مقایسه می‌شود تا با کار. از اینرو برآورد ارزش معاوضه آن با مقدار کالای دیگر طبیعی‌تر است تا با مقدار کاری که می‌تواند خریداری کند. همچنین، قسمت اعظم مردم کمیت يك کالای معین را بهتر از کمیت کار صرف شده در آن درک می‌کنند. زیرا این یکی ساده‌تر و ملموس‌تر است، و آن دیگر، با اینکه می‌تواند به اندازه لزوم محسوس باشد، روی هم رفته زیاد طبیعی

1. Hobbes.

۲. احتمالاً نظریه ارزش بر مبنای کار کارل مارکس متأثر از همین گفته اسمیت است. مترجم.

و مشهود نیست زیرا انتزاعی است.

اما وقتی که روش داد و ستد پایا یا کالا به کالا از میان می‌رود، و پول افزار مشترك بازرگانی می‌شود، هر کالای معین غالباً در برابر پول معاوضه می‌شود تا کالای دیگر. گوشت فروش برای خرید نان و یا آجیو گوشت خود را به نانوائی و یا آجیو سازی نمی‌برد، بلکه آن را به بازار برده و با پول معاوضه می‌کند، و پس از آن پول را به نانوا و آجیو فروش می‌دهد. همچنین با مقدار پولی که در قبال گوشت دریافت می‌کند، میزان نان و آجیویی که بعدها خریداری می‌کند تعیین می‌شود. بنابراین برای گوشت فروش طبیعی‌تر و ساده‌تر است که ارزش گوشت را با مقدار پول برآورد کند. زیرا پول کالایی است که بیدرنگ می‌تواند آن را معاوضه کند، تا نان و آجیو یعنی کالاهایی که معاوضه و مبادله آنها با مداخله کالای دیگر امکان‌پذیر است؛ به‌سختی دیگر، گفتن اینکه گوشت این قصاب هرپوندی سه پنس یا چهار پنس ارزش دارد، آسانتر است تا بگوئیم سه یا چهار پوند نان و یا اینکه سه و یا چهار لیتر آجیو می‌ارزد. از اینرو چنین مستفاد می‌شود که ارزش معاوضه‌ای هر کالا اغلب با پول برآورد می‌شود، تا با مقدار کار و یا سایر کالاهای که باید در برابر آن مبادله شود.

اما، طلا و نقره، مانند سایر کالاهای ارزششان متغیر است، گاهی ارزانتر و گاهی گرانتر است، بعضی اوقات خرید آنها آسان و گاهی دشوار است. مقدار کاری که يك مقدار معین طلا و یا نقره می‌تواند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد، و یا مقدار سایر کالاهایی که در برابر آن مبادله می‌شود، همیشه به فقر و یا غنای معادنی که در زمان مبادله مشغول کارند بستگی دارند. کشف معادن فراوان امریکا در سده شانزدهم، قیمت طلا و نقره را در اروپا به يك سوم قیمت قبلی تقلیل داد.

چون آوردن این فلزات از معدن به بازار هزینه کار کمتری می‌برد، وقتی که به بازار می‌آمدند کار کمتری را می‌توانستند بخرند یا در اختیار داشته باشند، و این انقلاب قیمت طلا و نقره، با اینکه بزرگترین تحول قیمت طلا و نقره بود، تنها موردی نیست که تاریخ به آن اشاره می‌کند. ولی به‌عنوان مقیاس کمی، همان‌طور که پا، گز، يك مشت، که دائماً کمیت آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش درستی برای کمیت سایر چیزها باشد، همان‌طور هم کالایی که مقدار خود آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش دقیق مقادیر سایر کالاهای باشد. ممکن است چنین عنوان شود که مقدار مساوی کار، در همه وقت و همه جا، برای کارگر دارای کمیت مساوی است. کارگر در وضع عادی سلامتی، نیرو و شادابی؛ در درجه عادی مهارت و چابکی باید همیشه يك مقدار از فراغت، آزادی، و خوشی خود را از دست بدهد. قیمتی که می‌پردازد قطع نظر از مقدار کالایی که در برابر آن دریافت می‌کند همیشه باید يك اندازه باشد. در حقیقت، وی گاهی از این کالاهای مقدار بیشتر و گاهی مقادیر کمتری خرید می‌کند، ولی این ارزش کالاهاست که تغییر می‌کند، نه ارزش مقدار کاری که در مقابل آن کالاهای پرداخت می‌شود. همیشه و در همه جا کالایی گران است که به‌زحمت حاصل شود، و یا کالایی گران است که استحصال آن کار زیادی برده باشد، و آن کالائی ارزان است که به

آسانی به دست می‌آید، و یا اینکه برای به دست آوردن آن کار کمتری صرف شده است. از اینرو، با اینکه مقدار کار هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند مع‌هذا تنها استاندارد حقیقی و نهائی است که با آن ارزش سایر کالاها در همه وقت و همه جا تخمین زده و مقایسه می‌شود. قیمت حقیقی کالاها کار است، پول فقط قیمت اسمی آنهاست.

اما با اینکه مقادیر کار مساوی برای کارگر همیشه ارزش مساوی دارد، ولی برای کسی که دو کارگر را استخدام می‌کند ارزش کار او گاهی بیشتر و گاهی کمتر است. گاهی آن کار را با مقدار بیشتر و گاهی با مقدار کمتری کالا خریداری می‌کند، و در نظر او چنین می‌نماید که قیمت کار مانند سایر اشیاء تغییر می‌کند. در يك مورد به نظرش گران، و در مورد دیگر ارزان است. اما، در حقیقت، این کالا است که زمانی ارزاتر و زمانی گراتر است.

لذا ممکن است گفته شود کار به مفهوم عام خود، مانند سایر کالاها يك قیمت حقیقی و يك قیمت اسمی دارد. می‌توان گفت که قیمت حقیقی آن شامل مقدار احتیاجات و وسائل زندگی است که در قبال آن پرداخت می‌شود، و قیمت اسمی آن مقدار پولی است که در برابر آن داده می‌شود. کارگر به نسبت ارزش حقیقی کار خود پولدار یا بی‌پول شده و مزد کافی و یا غیرمکفی دریافت می‌کند نه به نسبت ارزش اسمی آن.

نمایز بین قیمت حقیقی و قیمت اسمی کالا و کار تنها برای غور و بررسی آن نیست، بلکه گاهی عملاً بسیار مفید واقع می‌شود. قیمت حقیقی همیشه يك ارزش را دارد، ولی به علت تغییرات ارزش طلا و نقره، همان ارزش اسمی گاهی نیز تغییر می‌کند. از اینرو، وقتی يك مستغل ارضی با حق اجاره‌بهای دائمی فروخته می‌شود، اگر قرار باشد که این اجاره‌بها همواره يك مقدار باشد، نفع خانواده‌ای که منافع ملك به آنها اختصاص داده شده ایجاب می‌کند که این اجاره‌بها به صورت يك مبلغ معینی پول نباشد. در این مورد بخصوص ارزش و مقدار اجاره‌بها معروض دو نوع تغییر مختلف است؛ یکی تغییری است که از مقادیر مختلف طلا و نقره در سکه‌ها در زمانهای مختلف حاصل می‌شود؛ و دوم تغییری است که از ارزش مختلف مقادیر مساوی طلا و نقره در زمانهای مختلف ناشی می‌شود.

حکام و فرمانروایان غالباً اندیشیده‌اند که اگر مقدار فلز خالصی که در سکه‌های آنها موجود است کاهش دهند به نفع آنان است، و هیچ‌گاه فکر نکرده‌اند که اگر فلز خالص مسکوکاتشان را اضافه کنند به سود آنها خواهد بود. از اینرو مقدار فلزی که در مسکوکات وجود داشته تقریباً به‌طور مستمر کاسته شده، و بندرت افزایش یافته است. و این امر در مورد کلیه ملتها مصداق دارد. بنابراین چنین تغییراتی تقریباً همیشه موجب کاهش ارزش اجاره پول می‌شود.

کشف معادن امریکا ارزش زر و سیم اروپا را کاهش داد. و چنین گمان می‌رود که کاهش ارزش هنوز هم متدرجاً ادامه دارد، و تا مدتها بعد نیز ادامه خواهد داشت، البته من ادله روشنی برای اثبات آن ندارم. از اینرو، بر مبنای این فرض که ارزش پول متدرجاً کاسته خواهد شد، ولو اینکه قرار باشد که اجاره بها را با مسکوکات رایج

نپردازند (مثلاً چندین لیره استرلینگ در ماه یا در سال) و به جای آن موافقت کرده باشند که چند مثقال نقره خالص و یا نقره‌ای که عیار آن مشخص است پرداخت کنند، باز این تغییرات مقدار ارزش مبلغ اجاره را نمی‌افزاید بلکه آن را کاهش می‌دهد. اما اجاره بهای مستغلی که با غله پرداخت شود بهتر از آنهایی که با پول نقد پرداخت می‌شود ارزش خود را حفظ می‌کند، حتی در کشورهایی که واحد ضرب مسکوکات تغییر نکند این امر مصداق دارد.

در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مقرر شد که یک سوم اجاره‌بهای همه کالجه‌ها و دانشکده‌های واگذار شده باید با غله پرداخت شود، که یا جنسی و یا طبق قیمت‌های رایج روز در نزدیکترین بازار عمومی نقداً پرداخت گردد. پولی که از فروش غله سهم مال‌الاجاره امروز عاید می‌شود به موجب اظهار نظر دکتر بلک استون، با اینکه در اصل یک سوم کل اجاره‌بهاست؛ ولی تقریباً دو برابر دوسوم بقیه پول مال‌الاجاره است. اجاره پولی قدیم دانشکده‌ها، طبق این محاسبه، تقریباً به یک چهارم ارزش پیشین خود سقوط کرده است، و به سخن دیگر ارزش آن از یک چهارم قیمت قبلی غله بیشتر است. ولی از زمان سلطنت فیلیپ و ماری واحد پول انگلیس تغییر نکرده و اگر هم تغییر کرده باشد خیلی جزئی است، و تعداد مساوی لیره، شلینگ و پنس تقریباً دارای همان مقدار نقره خالصی است که در زمان سلاطین فوق داشته است. بنابراین، کاهش ارزش پولی اجاره دانشکده‌ها کلاً از کاهش ارزش لیره ناشی شده است.

وقتی تنزل ارزش نقره با کاهش مقدار نقره در واحد مسکوک همراه شود، زیان آن غالباً بیشتر است. در اسکاتلند که تغییرات واحد مسکوک بیشتر از انگلیس بوده، و در فرانسه که این تغییر بیشتر از اسکاتلند است، بعضی از اجاره‌ها، که در اصل مبالغ هنگفتی بوده است، به واسطه تغییر واحد مسکوک تقریباً به صفر رسیده است. مقادیر مساوی کار در آینده دور را می‌توان با مقادیر مساوی غله که قوت و غذای کارگر است خرید، تا با مقادیر مساوی طلا و نقره و یا شاید کالاهای دیگر. لذا، در آینده دور، مقادیر مساوی غله دارای همان ارزش حقیقی فعلی است، و یا اینکه دارندگان این مقدار غله می‌توانند همان مقدار کار سایر مردم را با آن خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند.

به نظر من، غله تقریباً بهتر از مقادیر مساوی هر کالای دیگر این کار را انجام می‌دهد؛ البته مسلم است که حتی مقادیر مساوی غله نیز نمی‌تواند درست و دقیق از عهده این عمل برآید. معاش کارگر، یا قیمت حقیقی کار، به طوری که در سطور آینده خواهیم کوشید که نشان دهیم، در موارد مختلف فرق می‌کند؛ در جوامعی که به سوی خوشبختی و غنا پیش می‌روند معاش کارگر بسیار زیاده‌تر است تا جامعه ساکن و راکد، و قوت کارگر در جامعه ساکن بیشتر از جامعه‌ای است که به فقر می‌رود. اما در مقطع زمانی هر کالای دیگر مقدار کاری که قادر به خرید خواهد بود نسبت به خوارباری که می‌تواند بخرد یا کمتر است یا بیشتر. بنابراین اجاره‌بهایی که به صورت غله پرداخت می‌شود، فقط مشمول تغییرات مقدار کاری است که مقدار معینی غله می‌تواند بخرد.

ولی پرداخت اجاره با کالاهای دیگر منوط به دو امر است: یکی، تغییرات مقدار کاری که حجم معینی غله می‌تواند آن را بدست آورد، و دیگری مقدار غله‌ای که کالای مزبور می‌تواند خریداری کند.

اما باید توجه داشت با اینکه ارزش حقیقی اجاره جنسی (غله) از يك سده به سده دیگر خیلی کمتر از اجاره پولی است، تغییراتش در هر سال بیشتر است. به‌طوری که بعداً نشان خواهیم داد، قیمت پولی کار مثل قیمت پولی غله در هر سال نوسان ندارد، بلکه در همه‌جا خودش را با قیمت متوسط یا قیمت عادی، (نه قیمت‌های موقتی یا فصلی) می‌تواند تطبیق می‌دهد. به‌طوری که در صفحات آینده ثابت خواهیم کرد، قیمت متوسط یا عادی غله با ارزش نقره، با تهی بودن و غنی بودن معادنی که این فلز را به‌بازار عرضه می‌کند و یا با مقدار کاری که باید به‌کار رود، و بالمآل با غله‌ای که باید مصرف شود تا مقدار معینی نقره را از معدن به‌بازار وارد کند، تعیین می‌شود. ولی ارزش نقره، با اینکه گاهی از يك قرن به‌قرن دیگر سخت در تغییر است، بندرت در هر سال تغییر می‌کند، بلکه غالباً ۵۰ سال و یا يك قرن تمام ارزش آن بدون تغییر یا تقریباً بدون تغییر است. از اینرو قیمت متوسط یا عادی غله به‌یول، ممکن است در عرض این مدت طولانی، تقریباً همان راه را طی کند، و همراه با آن قیمت پولی کار نیز تغییر می‌یابد، مشروط به‌اینکه حداقل جامعه در سایر موارد در همان شرایط یا تقریباً همان شرایط به‌کار خود ادامه دهد. در ضمن قیمت موقتی یا فصلی غله، اغلب ممکن است در يك سال دو برابر سال قبل بشود، یا هرچارتک آن مثلاً، از ۲۵ شلینگ به ۵۰ شلینگ در نوسان باشد. وقتی غله ۵۰ شلینگ باشد، نه‌تنها ارزش اسمی بلکه ارزش حقیقی اجاره جنسی که به‌غله پرداخت می‌شود دو برابر ارزش قبلی آن است، و یا به سخن دیگر دو برابر مقدار کار یا بیشتر کالاهای دیگر را می‌تواند خریداری کند؛ قیمت پولی کار، و همراه آن قیمت پولی سایر چیزها در تمام مدت این نوسانات، به همین طریق بالا خواهد رفت.

بنابراین، ظاهراً چنین مستفاد می‌شود که کار تنها مقیاس عمومی و یا مقیاس صحیح ارزش است، و یا تنها معیاری است که به‌وسیله آن می‌توانیم ارزش کالاهای مختلف را همه وقت و در همه‌جا مقایسه کنیم. می‌دانیم که نمی‌توانیم ارزش حقیقی کالاهای مختلف را از يك قرن به‌قرن دیگر با مقدار نقره‌ای که در قبال آنها پرداخت شده، برآورد کنیم. و نیز نمی‌توان با مقدار معینی غله ارزش حقیقی کالاهای دیگر را تخمین زد. اما با مقادیر کار می‌توانیم با دقت و صحت زیاد قیمت آنها را از سال به سال و یا سده به‌سده برآورد کنیم. برای برآورد قیمت از این سده به‌آن سده، غله وسیله اندازه‌گیری بهتری است تا نقره، زیرا از این قرن به‌آن قرن، مقادیر مساوی غله می‌تواند همان مقدار کار را در اختیار داشته باشد ولی مقادیر مساوی نقره نمی‌تواند این کار را بکند. اما بعکس برای مقایسه قیمت‌ها در هر سال، نقره بهتر از غله است، زیرا مقادیر مساوی نقره تقریباً همان مقدار کار را می‌تواند در اختیار داشته باشد.

اما با اینکه در استقرار اجاره دائمی، یا حتی در واگذاری درازمدت خانه‌ها، تمایز میان قیمت حقیقی و قیمت اسمی ممکن است مفید باشد؛ ولی در خرید و فروش یعنی داد و ستد عادی و معمولی زندگی مردم این تمایز چندان مفید نیست. قیمت حقیقی و اسمی همه کالاها در یک زمان و مکان معین دقیقاً به نسبت یکدیگر است. مثلاً در بازار انگلستان، اگر در برابر هر کالا پول زیادتر یا کمتری دریافت کنید به همان نسبت مقدار کمتر یا بیشتری کار می‌توانید بخرید یا در اختیار داشته باشید. بنابراین، در هر زمان و مکانی پول وسیله اندازه‌گیری دقیق ارزش معاوضه‌ای حقیقی همه کالاهاست. اما این وسیله اندازه‌گیری فقط مربوط به همان زمان و مکان معین است.

با اینکه در کشورهای دوردست نسبت منظمی بین قیمت پولی و حقیقی کالاها وجود ندارد، مع‌هذا بازرگانی که کالایی را از یک نقطه به نقطه دیگر حمل می‌کند هیچ چیز دیگری برای اندازه‌گیری ندارد جز قیمت پولی، یا تفاوت میان مقدار نقره‌ای که برای خرید آن داده و مقدار نقره‌ای که احتمالاً در برابر فروش آن دریافت می‌کند. با نیم اونس نقره در کانتن چین ممکن است کالا و مایحتاج زندگی و کارگر بیشتری در اختیار داشت تا با یک اونس نقره در لندن. از اینرو کالایی که در کانتن چین به نیم اونس نقره فروخته می‌شود ممکن است در آنجا واقعاً گرانتر و یا برای کسی که دارند آن است مهمتر باشد، تا کالایی که قیمت آن در لندن یک اونس است، برای مالک آن. اما، اگر یک بازرگان لندنی در کانتن چین کالایی را با نیم اونس نقره خریداری کند، و بعدها آن را در بازار لندن به یک اونس بفروشد، در این معامله صد درصد سود برده است، درست مثل اینکه یک اونس نقره در لندن همان ارزش کانتن چین را داشته باشد. برای بازرگان مزبور مهم نیست که نیم اونس نقره در کانتن برای وی کار بیشتر و یا مقدار مایحتاج و آسایش زندگی زیادتر از یک اونس نقره در لندن فراهم کند. یک اونس نقره در لندن دوبرابر مقدار قدرت خریدی که نیم اونس در کانتن چین به او می‌دهد در اختیار او قرار می‌دهد، و این درست همان چیزی است که خواهان آنست.

بنابراین، چون قیمت اسمی یا قیمت پولی کالاهاست که بالاخره عقلانی بودن یا غیرعقلانی بودن همه خرید و فروشها را معین کرده، و بدان وسیله تقریباً همه داد و ستد زندگی روزمره را که قیمت در آن مؤثر است تنظیم می‌کند، عجیبی نیست اگر بیشتر از قیمت حقیقی بدان توجه می‌شود.

اما در کاربردی نظیر این مورد، ممکن است گاهی مقایسه کردن ارزشهای حقیقی مختلف کالای بخصوصی در زمان و مکان مختلف، و یا مقایسه درجات مختلف قدرت خرید کار سایر مردم که احتمالاً، در موارد مختلف به دارندگان و مالکین آن می‌دهد، مفید باشد. در چنین موردی نباید مقادیر مختلف نقره‌ای که معمولاً در برابر آن فروخته شده است، مانند مقادیر مختلف کاری که آن مقادیر گوناگون نقره می‌توانستند خریداری کنند، مقایسه کرد. اما قیمت‌های جاری کار در زمانها و مکانهای دور را

بندرت می‌توان با صحت و درستی تعیین کرد. قیمت، غله با اینکه فقط در چندجا منظمأ ضبط شده، به‌طور کلی شناخته‌تر است و کراراً به‌وسیله مورخین و سایر نویسندگان ثبت شده است. بنابراین به‌طور کلی باید به‌خود بقبولانیم که همیشه قیمت کار به یک نسبت دقیق نیست، بلکه نزدیکترین تقریبی است که معمولاً با آن نسبت می‌توان داشت. در‌س‌طور بعدی فرصت بیشتری خواهیم داشت که در چند مورد مقایسه‌هایی از این قبیل به‌عمل آوریم.

در ترقی و پیشرفت صنعت، ملتهای بازرگان متوجه شده‌اند که راحت‌ترین وسیله آنست که چند فلز مختلف را به‌شکل مسکوک ضرب کنند؛ مثل مسکوک طلا برای پرداختهای بیشتر، نقره برای خریدهای متوسط، و مس یا فلزات کم‌قیمت‌تر برای کالاهای کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر.

ولی، این ملتها همیشه یکی‌از این سه فلز را برای اندازه‌گیری ارزشها مخصوصاً بیشتر از دو فلز دیگر ارجح گذاشته‌اند، و این ارجحیت ظاهراً به‌فلازی داده شده که برای نخستین‌بار به‌عنوان وسیله مبادله و بازرگانی از آن استفاده کرده‌اند. به‌محض اینکه این فلز را به‌عنوان استاندارد خود به‌کار بردند، (باید وقتی این کار را کرده باشند که پول دیگری در اختیار نداشتند)، همان کار را ادامه دادند گویانکه نیازهایشان نسبت به گذشته فرق کرده بود.

گفته می‌شود رومیها تا پنج‌سال پیش از نخستین جنگ کارتاژ^۳ جز پول مسی پول دیگری نداشتند، و در آن سال بود که برای نخستین‌بار مسکوک نقره ضرب کردند. بنابراین، مس همیشه وسیله تعیین ارزش در جمهوری روم بوده است. در روم همه حسابها را یا با اس و یا با سسترتی^۴ نگاه می‌داشتند، ارزش تمام مستغلات با این دو واحد پول محاسبه می‌شد. اس همیشه واحد مسکوک مس بود. کلمه سسترتی یعنی $\frac{1}{2}$ اس. بنابراین با اینکه سسترتی در اصل یک مسکوک نقره بود، ارزش آن با مس تعیین می‌شد. در رم هر شخصی که زیاد مالدار بود می‌گفتند او مقدار زیادی از مس ساین را در اختیار دارد.

در ملتهای شمالی که بر روی خرابه‌های امپراطوری رم بنا شدند، ظاهراً پول نقره‌ای نخستین پول مسکوک بود و تا چندین صد سال بعد طلا و مس را نمی‌شناختند. در زمان ساکسها در انگلیس مسکوک نقره‌ای جریان داشت؛ ولی تا زمان ادوارد سوم مسکوک طلا خیلی کم ضرب شد، و تا زمان جیمز اول مسکوک مس وجود نداشت.

۳. Punic War : سه جنگ بزرگ بین رومیها و کارتاژ، نخستین جنگ روم و کارتاژ بر سر جزیره سسیل بود (۲۶۴ تا ۲۴۱ پیش از میلاد) که در نتیجه آن دولت کارتاژ مجبور به تخلیه جزیره سسیل شد. جنگ دوم با حمله آنیبال به ایتالیا شروع شد (۲۱۸ تا ۲۰۱ پیش از میلاد) که ابتدا موجب پیروزی آنیبال بود و جدال مرگ‌آور دو قدرت رقیب آن روز را دربرداشت و سرانجام به پیروزی قطعی رومیها منجر گردید؛ جنگ سوم (۱۴۹ تا ۱۴۶ پیش از میلاد) موجب انهدام دولت کارتاژ گردید. - ۴.

بنابراین، در انگلیس به همان دلیل، (و به عقیده من، در تمام کشورهای پیشرفته اروپا)، همه حسابها با نقره نگاهداری شده و قیمت همه کالاها و مستغلات معمولاً با نقره محاسبه می‌شوند؛ و وقتی که می‌خواهیم مقدار ثروت فردی را بیان کنیم به ندرت تعداد گینی‌های او را ذکر می‌کنیم، بلکه معادل پوند استرلینگ آن را ذکر می‌کنیم.

به نظر من، در آغاز، در همه کشورها، پول قانونی را فقط با مسکوک فلزی تعیین می‌کردند که بخصوص به عنوان استاندارد و یا معیار ارزش در نظر گرفته می‌شد. در انگلیس تا مدت‌ها پس از این که مسکوک طلا ضرب شد هنوز طلا به عنوان پول قانونی انتخاب نشده بود. نسبت ارزش پول طلا و نقره به وسیله قانون و یا اعلامیه تعیین نمی‌شد؛ بلکه این بازار بود که ارزش آن را تعیین می‌کرد. اگر بدهکار پول طلا می‌داد، وام دهنده یا می‌توانست آن را قبول نکند، و یا اینکه آن را در مقابل ارزشی که هر دو طرف روی آن توافق کرده بودند قبول می‌کرد. در حال حاضر مس جز برای خورد کردن مسکوک نقره کوچکتر پول قانونی حساب نمی‌شود. در چنین مواردی تمایز بین فلزی که به عنوان استاندارد انتخاب شده بود، و فلزی که استاندارد نبود، چیزی بیشتر از یک تمایز اسمی بود.

به مرور زمان، و به تدریج که مردم با استعمال مسکوک فلزات مختلف آشنا شدند، و در نتیجه نسبت ارزش بین این فلزات را فهمیدند، به عقیده من، در بیشتر کشورها رسم بر این جاری شد که این نسبت را تعیین کنند، و به وسیله قانون اعلام دارند که، مثلاً، یک گینی که دارای وزن و عیار معینی است، با ۲۱ شلینگ مساوی و با آن قابل معاوضه است، و یا اینکه برای پرداخت وامی به همان مبلغ آن را پول قانونی اعلام کردند. در چنین شرایطی، و ضمن استمرار نسبت تعیین شده پول به این شکل، تمایز بین فلز استاندارد، و فلز غیر استاندارد، بیشتر از تفاوت اسمی آن دو فلز شد.

اما، در نتیجه هرتغییری در این نسبت تعیین شده مجدداً، این تمایز بیشتر از تمایز اسمی آن شد، و یا حداقل به نظر می‌آمد که چنین شده باشد. مثلاً اگر ارزش تعیین شده یک گینی، به ۲۵ شلینگ کاهش می‌یافت، و یا به ۲۲ شلینگ می‌رسید، تمام محاسبات به پول نقره نگهداری، و همه تعهدات قروض با همان پول ادا می‌شد، در هر دو صورت قسمت اعظم پرداختها با همان مقدار پول نقره پیشین انجام می‌گردید؛ ولی مقادیر پول طلا فرق می‌کرد، یعنی زمانی پول طلای بیشتر و زمانی پول طلای کمتری پرداخت می‌شد. چنین به نظر می‌آید که ارزش پول نقره ثابت‌تر است تا ارزش پول طلا، و طلا وسیله اندازه‌گیری ارزش نقره نبود. ارزش طلا بستگی داشت به مقدار نقره‌ای که در مقابل آن قابل پرداخت بود، و به نظر نمی‌آمد که ارزش نقره بستگی داشته باشد به ارزش مقدار طلایی که با آن معاوضه می‌شد. اما روی هم رفته این تفاوت ناشی از عادت به نگهداری محاسبات بود، و از اینجا ناشی می‌گردید که تمام مبالغ کوچک و بزرگ به نقره پرداخت می‌شد تا به طلا. هر کدام از فته‌طلبهای ۲۵ یا ۵۰ گینی آقای

درومند^۶. پس از مقایسه با ارزش نقره هنوز هم، مثل گذشته با ۲۵ یا ۵۰ گینی قابل پرداخت بود. فته‌طلبها کلا پس از مقایسه با قیمت نقره، مثل قبل با همان مقدار طلا قابل پرداخت بود ولی، اگر به نقره داده می‌شد مقدار نقره آن فرق می‌کرد. در پرداخت چنین فته‌طلبی، به نظر می‌آمد که ارزش طلا ثابت‌تر بود تا ارزش نقره. طلا ارزش نقره را اندازه‌گیری می‌کرد، ولی نقره ارزش طلا را تعیین نمی‌کرد. اگر عادت نگهداری حسابها، و پرداخت سفته‌ها و سایر تعهدات پولی به همین طریق مدتی عمومیت می‌یافت، به جای نقره، طلا فلزی می‌شد که منحصرأ معیار ارزش و یا استاندارد می‌گردید.

در حقیقت، در ضمن استمرار هر کدام از نسبت‌های تعیین شده بین ارزشهای فلزات مختلف در مسکوکات، ارزش گرانترین فلزات ارزش مسکوکات دیگر را تعیین می‌کرد. ۱۲ پَنسِ مسی دارای نیم پوند مس ۱۶ اونس از درجه پست‌تر است، که پیش از آنکه ضرب شود، بندرت ارزش آن به هفت پَنس می‌رسد. اما چون طبق مقررات ۱۲ پَنس از این مسکوک درازای یک شلینگ داد و ستد می‌شود، در بازار ارزش یک شلینگ را دارد و در هر آن می‌توان به جای این ۱۲ پَنس یک شلینگ دریافت کرد. حتی قبل از آخرین اصلاح اساسی مسکوک طلا در انگلیس، طلا و یا حداقل آن قسمت مسکوک‌طلایی که در لندن و نواحی آن جریان داشت، رویه‌مرفته ندرتاً ارزش آن پائین‌تر از وزن استاندارد آن می‌شد، در صورتی که نقره این‌طور نبود. اما، بیست و یک شلینگ کهنه و سائیده شده برابر یک گینی بود، که آن‌هم در حقیقت کهنه و سائیده شده بود ولی کهنگی آن به اندازه آن ۲۱ شلینگ نبود. مقررات اخیر، توانست تا آنجا که برای یک کشور امکان داشته باشد مسکوک طلا را به وزن استاندارد آن نزدیک کند؛ و دستوری که صادر کرده‌اند مبنی بر اینکه ادارات دولتی مسکوک طلا را فقط از روی وزن آن قبول کنند، احتمالاً تا وقتی که این دستور به قوت خود باقی است، وزن آن را حفظ می‌کند. مسکوک نقره هنوز همان حالت کهنگی و بدشکلی قدیم خودش را که قبل از اصلاح اساسی مسکوک طلا داشت دارد. اما در بازار ۲۱ شلینگ از این مسکوک کهنه و سائیده شده نقره هنوز هم یک گینی سکه طلای مرغوب ارزش دارد.

اصلاح اساسی مسکوک طلا ظاهراً ارزش مسکوک نقره را که در قبال آن معاوضه می‌شود بالا برده است. در ضرابخانه انگلیس یک پوند طلا به چهل و چهار و نیم گینی مسکوک ضرب می‌شود، که با ۲۱ شلینگ در هر گینی، مساوی چهل و شش پوند و ۱۴ شلینگ و ۶ پَنس است. بنابراین یک اونس از این مسکوک طلا، برابر است با ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پَنس نقره. در انگلستان حق‌الضرب و یا حق‌الامتیاز ضرب سکه پرداخت نمی‌شود، و هر کس که یک پوند وزن طلا و یا یک اونس شش طلا به ضرابخانه ببرد، به اندازه یک پوند، و یا یک اونس مسکوک طلا دریافت می‌کند بدون اینکه چیزی از آن کم کنند. بنابراین، قیمت ضرابخانه‌ای هر اونس طلا در انگلیس سه پوند و هفده شلینگ و ده و نیم پَنس است؛ و یا مقدار مسکوک طلائی که ضرابخانه در برابر شمش

طلای استاندارد می‌دهد عبارت از سه پاوند و ۱۷ شلینگ و ده و نیم پنس. پیش از اصلاح قانون مسكوك طلا، قیمت يك اونس شمش طلای استاندارد در بازار مدت‌ها بیشتر از ۳ لیبره و ۱۸ شلینگ، گاهی ۳ لیبره و ۱۹ شلینگ و اغلب ۴ لیبره بود؛ محتملاً، این مبلغ به‌شکل مسكوك کهنه و سائیده شده، بندرت حاوی بیشتر از يك اونس طلای استاندارد بود، از وقتی که اصلاح مسكوك طلا صورت گرفت، قیمت بازار يك اونس طلای شمش استاندارد بندرت بالاتر از ۳ لیبره و ۱۷ شلینگ و ۷ پنس می‌شود. قبل از اصلاح قانون مسكوك طلا، قیمت بازار همیشه کم و بیش بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای بود از زمان اصلاح قانون مسكوك، قیمت بازار پیوسته پایین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای بوده است. ولی قیمت بازار اعم از اینکه با طلا و یا نقره پرداخت شود، همیشه یکی است. بنابراین اصلاح اخیر مسكوك طلا، نه تنها ارزش مسكوك طلا را بالا برده، بلکه قیمت مسكوك نقره را نیز به‌نسبت شمش طلا، و شاید هم به‌نسبت سایر کالاهای افزایش داده؛ با اینکه قیمت قسمت مهمی از سایر کالاهای تحت تأثیر علل فراوان دیگر است، افزایش ارزش مسكوك طلا و یا نقره نسبت به آنها زیاد متمایز و محسوس نیست.

در ضرابخانه انگلستان يك پوند شمش نقره استاندارد به ۶۲ شلینگ سکه ضرب می‌شود و بدین طریق شامل يك پاوند نقره استاندارد است. روی این اصل گفته می‌شود که در هر اونس قیمت ضرابخانه‌ای نقره در انگلیس ۵ شلینگ و دو پنس است. یا قیمت ضرابخانه‌ای عبارت است از مقدار نقره مسكوك که ضرابخانه در قبال يك شمش نقره استاندارد می‌دهد. قبل از اصلاح اساسی مسكوك طلا، قیمت بازار هر اونس شمش نقره استاندارد، در موارد مختلف، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و پنج پنس، ۵ شلینگ و ۶ پنس، ۵ شلینگ و ۷ پنس، و گاهی ۵ شلینگ و ۸ پنس بوده است. اما، ظاهراً ۵ شلینگ و ۷ پنس قیمت متداول آن بوده است. از وقتی که اصلاح مسكوك طلا انجام شد، قیمت بازار شمش نقره استاندارد اغلب به ۵ شلینگ و ۳ پنس، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و ۵ پنس در هراونس تنزل کرده است، و از قیمت آخری هیچ‌گاه تجاوز نکرده است.

با اینکه قیمت بازار شمش نقره از زمان اصلاح قانون مسكوكات تنزل فاحشی کرده، قیمت ضرابخانه‌ای آن چندان تنزل نکرده است.

با تعیین نسبت بین فلزات مختلف در مسكوك انگلیس، همان‌طور که مس خیلی بالاتر از قیمت حقیقی آن نرخ‌بندی شده، نقره نیز پایین‌تر از قیمت حقیقی خودش نرخ‌گذاری شده است. در بازار اروپا، با مسكوك فرانسه و پول هلند يك اونس طلا با عیار خوب در برابر ۱۴ اونس نقره خالص معاوضه می‌شود. در صورتی که با مسكوك انگلیسی در برابر ۱۵ اونس داد و ستد می‌شود، یعنی در برابر نقره بیشتری از آنچه برآورد اروپاست، معاوضه می‌شود. اما همان‌طور که قیمت شمش مس، حتی در انگلیس، افزون‌تر از قیمت اعلائی مس در مسكوك انگلیس نیست، قیمت شمش نقره هم بواسطه میزان کم نقره در مسكوك انگلیس تنزل نکرده است.

شمش نقره هنوز نسبت صحیح خود را با طلا حفظ کرده است؛ به‌همان دلیلی که

شمش مس نسبت صحیح خود را با نقره حفظ کرده.

در زمان سلطنت ویلیام سوم با اصلاح اساسی مسكوك نقره قیمت شمش نقره باز هم قدری بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای آن بود. آقای لوك^۷ معتقد است که این بالا بودن قیمت در اثر آنست که صادرات شمش نقره مجاز ولی صادرات مسكوك نقره ممنوع شده است. وی می‌گوید، که این آزادی صدور سبب افزایش تقاضا برای شمش نقره شده و تقاضای آن بالاتر از تقاضای مسكوك نقره گردیده است. ولی تعداد افرادی که مسكوك نقره را برای مقاصد عادی خرید و فروش در داخل کشور می‌خواهند، مسلماً خیلی بیشتر از آنهایی است که شمش نقره را یا برای صدور و یا برای کار دیگر لازم دارند. در حال حاضر درست مثل مورد نقره صدور شمش طلا آزاد و صدور سکه‌های طلا ممنوع است؛ و مع‌هذا قیمت شمش طلا پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای است. ولی در آن زمان در مسكوك نقره انگلیسی، نقره، درست مثل حالا، نسبت به طلا قیمت کمتری داشت، و مسكوك طلا (که در آن زمان حدس زده نمی‌شد احتیاج به اصلاح داشته باشد) مثل امروز، ارزش واقعی خود سکه را تعیین می‌کرد.

از آنجایی که اصلاح اساسی مسكوك نقره قیمت شمش نقره را به سطح قیمت ضرابخانه‌ای تنزل نداد، احتمال نمی‌رود که امروز چنین اصلاح مشابهی بتواند این کار را بکند.

اگر مسكوك نقره مانند طلا به وزن استاندارد خویش برگردانده می‌شد، احتمال داشت، يك گینی، طبق نسبت فعلی، در برابر مسكوك نقره^۸ بیشتری معاوضه بشود تا شمش آن. در این حالت، ذوب کردن مسكوك نقره که دارای وزن کامل استاندارد خود می‌باشد، صرف می‌کرد، زیرا نخست شمش آن را با مسكوك طلا عوض می‌کنند، و سپس این مسكوك طلا را با مسكوك نقره مبادله و دوباره همان عمل ذوب مسكوك را از سر می‌گیرند. برای از بین بردن این مشکل تنها راهی که موجود است اینست که نسبت فعلی را تغییر دهند.

اگر میزان نقره در مسكوك به همان اندازه که فعلاً کمتر از نسبت لازم نرخ‌بندی شده بالاتر از نسبت صحیح به طلا نرخ‌بندی می‌شد، احتمالاً این در دسر کمتر بود؛ مشروط به اینکه در عین حال قانونی تصویب می‌شد دایر به اینکه نقره برای معاوضه مبالغ بیش از يك گینی، پول قانونی نباشد، همان‌طور که مس برای معاوضه بیش از يك شلینگ پول قانونی نیست. در این صورت هیچ طلبکاری در نتیجه ارزش‌گذاری زیاد مسكوك نقره کلاه سرش نمی‌رفت، همان‌طور که در حال حاضر هیچ وام‌دهنده‌ای به واسطه قیمت‌گذاری زیاد مس گول نمی‌خورد. اجرای این امر فقط موجب زیان بانکداران است. هنگامی که مردم به بانکها هجوم می‌آوردند بانکداران گاهی اوقات می‌کوشند که با پرداخت مسكوكات شش پنی موقتاً استمهال کنند و اگر چنین قانونی تصویب شود آنها از این روش بدنام‌کننده فرار از پرداختهای فوری منع می‌شوند. و مجبور می‌شوند

که برخلاف این روزها، همیشه مقدار زیاد وجوه نقد در صندوقهای خود داشته باشند؛ با اینکه این کار باعث گرفتاری شدید آنها خواهد شد، ولی در عین حال وثیقه قابل ملاحظه‌ای برای بستن کاران آنها محسوب می‌شود.

سه پاوند و هفده شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی (یعنی قیمت ضرابخانه‌ای طلا) حتی در وضع عالی مسکوک طلای امروزها، مسلماً حاوی بیش از یک اونس طلای استاندارد نیست، و از اینرو چنین تصور می‌رود که نتوان با آن شمش استاندارد بیشتری خریداری کرد. اما مسکوک طلا راحتتر از شمش طلاست، و با اینکه در انگلیس ضرب سکه مجانی است، مع هذا طلایی که به صورت شمش به ضرابخانه برده می‌شود بندرت سریعاً به صورت مسکوک به صاحبش مسترد می‌گردد مگر بعد از گذشت چند هفته. در حال حاضر که ضرابخانه سخت مشغول کار است این عمل یعنی برگشت مسکوک به صاحب شمش، بیش از چند ماه طول می‌کشد. این تأخیر در برگشت پول مثل اینست که عوارض ناچیزی بر آن وضع کرده باشند، و سبب می‌شود که باتساوی وزن، مسکوک طلا قدری بیشتر از شمش طلا ارزش داشته باشد.

چنانچه مسکوک نقره انگلیس بر مبنای نسبت صحیح آن به طلا قیمت گذاری می‌شد، قیمت شمش نقره، حتی بدون اصلاح قانون مسکوکات نقره، احتمالاً پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای می‌شد؛ ارزش مسکوک نقره حتی مسکوک سائیده شده و کهنه آن با ارزش مسکوک طلای عالی که در برابر آن معاوضه می‌شود تعیین می‌گردد.

وضع مالیات یا حق‌الضرب بسیار ناچیزی بر ضرب مسکوک طلا و نقره، محتملاً باز هم قیمت مسکوک این دو فلز را نسبت به شمش آنها، (با مقدار مساوی) بالاتر خواهد برد. در این مورد ضرب سکه به نسبت این مالیات ناچیز ارزش مسکوک آن فلز را افزایش می‌دهد؛ درست به همان دلیلی که کنده کاری صفحه فلزی قیمت آن را بالا می‌برد. برتری مسکوک به شمش از ذوب کردن مسکوک جلوگیری می‌کند، و صدور آن را نیز کاهش می‌دهد. چنانچه بر اساس ضرورت مالی صدور مسکوک لازم شود، طولی نمی‌کشد که قسمت اعظم آن خود به خود برمی‌گردد. در خارج کشور این مسکوک فقط به سبب وزن فلز آن خرید و فروش می‌شود. در داخل مملکت بیشتر از وزن فلز قدرت خرید دارد. بنابراین، وارد کردن مجدد آن به کشور صرف می‌کند. در فرانسه در حدود دو درصد حق‌الضرب مسکوکات است، و گفته می‌شود که مسکوک فرانسوی وقتی صادر شود، مجدداً خود بخود به کشور برمی‌گردد.

نوسانات گهگاهی در قیمت بازار شمش طلا و نقره، ناشی از همان عللی است که این نوسانات را در سایر کالاها به وجود می‌آورد. از بین رفتن مکرر این فلزات در اثر تصادفات دریایی و خشکی، ضایعات دائمی آنان در طلاکاری و آبکاری، در گلابتون‌دوزی و زری‌بافی، در ساییدگی در نتیجه استعمال مسکوک، و صفحه‌های فلزی، سبب می‌شود که تمام کشورهایی که معادن طلا و نقره ندارند، دائماً این فلزات را وارد کنند تا جبران این فقدان شده باشد. به عقیده ما، بازرگانان واردکننده طلا و نقره مانند سایر بازرگانان، تا آنجا که می‌توانند کوشش دارند واردات گهگاهی این فلزات را روی قضاوت

خودشان مناسب با تقاضای فوری جامعه نمایند. اما با همه دقتی که دارند گاهی در این کار افراط و گاهی هم تفریط می‌کنند؛ زمانی که بیشتر از تقاضای جامعه وارد می‌کنند، به جای اینکه ریسک و زحمت صادر کردن مجدد آن را به خود هموار کنند، گاهی حاضرند که قسمتی از آن را با قیمتی کمتر از قیمت متوسط بفروشند. از سوی دیگر، وقتی که کمتر از تقاضا وارد می‌کنند، قیمت آن افزایش پیدا می‌کند و چیزی هم گیرشان می‌آید. اما در تمام این نوسانات گهگاهی، وقتی قیمت بازار شمش طلا و نقره چندین سال پشت سرهم ثابت و پایدار یا کم و بیش بالاتر و یا پایین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای باشد، می‌توانیم مطمئن باشیم که قیمت ثابت و پایدار که یا بالاتر و یا پایین‌تر است، معلول چیزی است که در کیفیت مسکوک است، که در آن زمان معین، سبب می‌شود، مقدار معینی مسکوک با قیمتی بالاتر یا پایین‌تر از مقدار دقیق شمش که آن مسکوک را تولید کرده به وجود آید. ثبات و استواری معلول مستلزم ثبات و استواری نسبی علت است.

پول هر کشور مخصوص، در زمان و مکان معین، کم و بیش مقیاس صحیح ارزش است همان‌طور که مسکوک در جریان کم و بیش متناسب با استاندارد آن است، یا کاملاً حاوی مقدار دقیق طلا و نقره خالصی است که باید داشته باشد. مثلاً اگر در انگلیس، چهل و چهار گینی و نیم دقیقاً حاوی یک پوند طلای استاندارد بود، و یا به عبارت دیگر ۱۱ اونس طلای خالص و یک اونس عیار داشت، در آن صورت مسکوک طلای انگلیس تا آن‌جا که می‌سور بود مقیاس دقیق ارزش واقعی کالاها در زمان و مکان بخصوص به شمار می‌آمد. اما اگر در اثر فرسایش و کهنگی چهل و چهار گینی و نیم به‌طور کلی کمتر از یک پوند طلای استاندارد بوده، و این کاهش در بعضی از مسکوکات نیز بیشتر از دیگران باشد، مقیاس ارزش هم مشمول همان عدم اطمینانی می‌شود که تمام اوزان و مقادیر معمولاً معروض آن هستند. چون بندرت اتفاق می‌افتد که این مسکوکات متناسب با استانداردشان باشد، بازرگان تا آنجا که می‌تواند قیمت کالاهای خود را به‌طور متوسط نه بر مبنای اوزان و مقادیر بلکه بر طبق ضوابطی تعیین می‌کند، که عملاً متوجه آنها شده است. در نتیجه یک چنین بی‌نظمی در مسکوک، قیمت کالا، نیز بر مبنای مقدار طلا و یا نقره خالصی که مسکوک باید داشته باشد تعیین نمی‌شود، بلکه روی آن مقداری تعیین می‌شود که به‌طور متوسط عملاً در مسکوک طلا و نقره هست. باید توجه داشت، که من همیشه این‌طور استنباط کرده‌ام که مقصود از قیمت پولی کالا، مقدار طلا و یا نقره خالصی است که کالا در برابر آن فروخته می‌شود، بدون توجه به واحد جنسی فلز. مثلاً، شش شلینگ و هشت پنس پول در زمان ادوارد یکم را من درست همان قیمت پولی می‌دانم که برابر با یک پوند استرلینگ امروز است، زیرا تا آنجا که می‌توانیم داوری کنیم یک لیره امروز، دارای همان مقدار نقره خالص است که آن روز داشت.

راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها

در حالت توحش و بدوی جامعه که پیش از دوره انباشتگی سرمایه و مالکیت زمین بود، نسبت بین مقادیر کار لازم برای به دست آوردن اشیاء مختلف ظاهراً تنها شرطی بوده است که برای معاوضه کالاها با یکدیگر ضابطه‌ای ایجاد می‌کرده است. مثلاً اگر در میان مردمی که از راه شکار زندگی می‌کنند، برای شکار سگ آبی دو برابر کاری که برای شکار آهو لازم است مصرف کنند، طبیعتاً یک سگ آبی با دو آهو مبادله می‌شود، یا دو برابر آن ارزش خواهد داشت. طبیعی است که آنچه محصول کار دو روز یا دو ساعت آدمی است، باید ارزش آن دو برابر چیزی باشد که معمولاً محصول یک روز و یا یک ساعت کار است.

اگر کاری دشوارتر از نوع دیگر آن باشد، طبیعتاً این سختی و دشواری زیاده‌تر باید منظور بشود؛ و محصول کار یک ساعت کار نوع اول اغلب ممکن است با محصول کار دو ساعت نوع دوم مبادله شود.

و یا اینکه اگر یک نوع کار مستلزم چابکی و مهارت و نبوغ غیرعادی باشد، احترامی که مردم برای چنین استعدادهایی دارند طبعاً ارزشی برای این نوع محصولات به وجود می‌آورد، که این به غیر از ارزش مدت‌زمانی است که برای آن مصروف کرده‌اند. این نوع استعدادها بندرت به دست می‌آید مگر در نتیجه ممارست و تجربه طولانی، و ارزش زیاد. محصول این استعدادها اغلب چیزی نیست جز جبران معقول وقت و کاری که برای به دست آوردن آن مصروف شده است. معمولاً در جوامع متمدن، برای مهارت بیشتر و کار سخت‌تر به صورت مزد کارگران مبلغی منظور می‌شود؛ و چیزی از همین قبیل هم باید احتمالاً در دورانهای اولیه و غیرمتمدن اتفاق افتاده باشد. در چنین حالتی، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد، و مقدار کاری که معمولاً برای به دست آوردن یا تولید هر نوع محصول به کار رفته است تنها عاملی است

که می‌تواند مقدار کاری که باید معمولاً بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا مبادله کند، تعیین کند.

به‌محض اینکه سرمایه در تصرف اشخاص معینی قرار گرفت و جمع شد، برخی از آنان طبعاً این سرمایه را برای به‌کارگرفتن افراد با استعداد به‌کار می‌گیرند، و مواد خام و قوت آنها را فراهم می‌کنند، برای اینکه از فروش کار آنها سود ببرند، و یا از آنچه که کار آنها به‌ارزش مواد اضافه می‌کند منتفع گردند. در مبادله محصول ساخته شده و کامل در قبال پول، یا کار، و یا سایر کالاها، به‌غیر از قیمتی که برای مواد، و مزد کارگر لازم است چیزی هم برای سود کسی که این کار را مباشرت کرده باید منظور شود، زیرا اوست که سرمایه خود را در این راه به‌مخاطره افکنده است. بنابراین، ارزشی که کارگر به‌مواد می‌افزاید در این مورد به دو قسمت جداگانه تفکیک می‌شود که با یک قسمت آن مزد کارگر پرداخت می‌شود، و دیگری شامل سود کارفرماست؛ که بر مبنای تمام موجودی مواد و مزد کاری است که قبلاً پرداخت کرده است. کارفرما، علاقه‌ای به استخدام کارگر و مواد ندارد، مگر اینکه انتظار داشته باشد از فروش محصول کار آنان چیزی بیشتر از قیمت موادی که به‌کار برده است عاید او بشود. و کارفرما کاربرد سرمایه‌های بزرگ را به سرمایه‌های کوچک ترجیح نمی‌داند، مگر اینکه سود آن به‌نسبت میزان سرمایه‌اش باشد.

شاید بتوان اندیشید که، سود سرمایه عبارتست از نام مختلفی که به‌دستمزد نوع معینی از کار تعلق می‌گیرد، یعنی مزد کار بازاری و مدیریت، اما، سود سرمایه به‌طور کلی با آن فرق دارد، و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می‌شود، و هیچ متناسب با مقدار سرمایه، سختی کار، و یا نبوغ در این کار به‌اصطلاح بازاری و مدیریت نیست. به‌طور کلی سود سرمایه با ارزش مقدار سرمایه‌ای که به‌کار رفته تعیین می‌شود، و نسبت به‌سرمایه یا کم است و یا زیاد. مثلاً، فرض کنیم، که در یک جای معین، که سود متعارف سالیانه سرمایه تولیدی ده درصد است، دو کارخانه مختلف هست، که در هر کدام بیست کارگر با مزد پانزده لیره در هر سال کار می‌کنند و یا به‌عبارت دیگر هر کارخانه سالی سیصد لیره خرج کارگر دارد.

همچنین فرض می‌کنیم که مواد معمولی سخت و زبری که در یکی از این کارخانه‌ها ساخته می‌شود فقط سالی هفتصد لیره خرج داشته باشد، در حالی که مواد ظریفتری که در کارخانه دیگر تهیه می‌شود سالی هفت هزار لیره هزینه داشته باشد. در چنین حالتی سرمایه‌ای که در سال در کارگاه اولی به‌کار رفته فقط هزار لیره است. در صورتی که سرمایه‌ای که در دومی به‌کار رفته بالغ بر هفت هزار و سیصد لیره است. بنابراین، با نرخ ده درصد سرمایه‌گذار اولی فقط سودی معادل صد لیره انتظار دارد، در صورتی که دومی توقع هفتصد و سی لیره سود دارد. ولی با اینکه سود این دو سرمایه‌گذار متفاوت است، کار بازاری و مدیریت این دو کارخانه یا به‌طور کلی یا تقریباً یکی است. در بسیاری از کارگاه‌های بزرگ تقریباً همه این‌گونه کارها به‌عهده مدیر یا حسابدار کل واگذار شده است. شاید مزد این حسابدار ارزش کار بازاری و

مدیریت را به‌خوبی توجیه کند. گرچه در انتخاب این نوع کارمندان، معمولاً نه‌تنها مهارت و کارشان در نظر گرفته می‌شود، بلکه مانت و صدافتی که در آنهاست نیز مورد توجه است، مع‌هذا همه اینها هیچ تناسب معینی با مقدار سرمایه‌ای که با آن در مدیریت نظارت می‌کند ندارد؛ و صاحب سرمایه، با اینکه تقریباً هیچ‌نوع کاری ندارد، هنوز هم متوقع است که سود وی به‌نسبت معینی از سرمایه‌گذاری او باشد. از اینرو در قیمت کالاهای، سود سرمایه یکی از عناصر متشکله است، که به‌طور کلی با مزد کار فرقی دارد، و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می‌شود.

در چنین شرایطی، همه محصول کار همیشه به‌کارگر تعلق ندارد. در بسیاری از موارد کارگر باید محصول تولید شده را با مالک سرمایه‌ای که او را استخدام کرده است تقسیم کند. از طرف دیگر تعداد کارگری که معمولاً برای استحصال یا تولید کالایی به‌کار گرفته شده، تنها عاملی نیست که مقدار کالائی را که در قبال آن می‌تواند معمولاً بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا با آن مبادله کند تعیین نماید. مسلم است، که مقدار اضافی باید برای سود سرمایه‌ای که توانسته است مزد کارگر را بپردازد و مواد مورد نیاز کارگر را خریداری کند در نظر گرفته شود.

به‌محض اینکه زمین هر کشوری جزو املاک خصوصی قرار گرفت، صاحبان زمین، مانند سایر مردم، دوست دارند از زمینی که هیچ وقت کشت نکرده‌اند محصول برداشت کنند، و حتی برای محصول طبیعی آن تقاضای دریافت اجاره بها دارند. چوب جنگل، علف مرغزارها، و همه میوه‌های طبیعی زمین، وقتی زمین برای همه مردم مشترک بود، و کارگر هزینه‌ای جز جمع‌آوری آن نداشت، حتی برای کارگری که آنها را جمع‌آوری می‌کرد دارای قیمت اضافی معینی می‌شد. آن روزها کارگر باید برای به‌دست آوردن جواز جمع‌آوری آنها پولی پرداخت می‌کرد، و می‌بایست سهمی هم از آنچه جمع‌آوری کرده و یا تولید نموده به‌مالک بدهد. سهم مالک، و یا قیمت آن که هر دو یکی است، شامل کرایه زمین است، و در قیمت بیشتر کالاهای عنصر سوم تعیین قیمت است.

باید توجه داشت، که ارزش حقیقی اجزاء مختلف قیمت، با مقدار کاری که هر کدام می‌توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند اندازه‌گیری می‌شود. کار نه‌تنها ارزش آن قسمت از اجزاء قیمت را که مربوط به کار است اندازه‌گیری می‌کند، بلکه آنچه مربوط به اجاره زمین، و آنچه مربوط به سود سرمایه‌است نیز می‌سنجد.

در هر جامعه‌ای قیمت کالاهای سرانجام به یک یا دو و یا همه این قسمت‌ها تجزیه می‌شود، و در هر جامعه مترقی هر سه کم و بیش، به‌عنوان اجزاء ترکیب‌کننده جزو بهای بیشتر فرآورده‌ها می‌شود. مثلاً، در قیمت غله، یک قسمت برای اجاره زمین مالک، و قسمت دیگر برای پرداخت مزد یا نگاهداری کارگران و گاو و حیوانات اهلی که در تولید آن به‌کار برده شده، و قسمت سوم سود کشاورز منظور شده است. ظاهراً این سه قسمت بلافاصله یا مالا کل قیمت غله را تعیین می‌کند. شاید بتوان اندیشید که، قسمت چهارم، برای سرمایه کشاورز یا برای استهلاک و از بین رفتن موادی وی و سایر ابزار دامداری باید اختصاص داده شود. ولی باید دانست که قیمت وسایل دامی، مثل

اسب بارکش، خودش از سه قسمت درست شده، یکی اجاره زمینی که اسب روی آن پرورش یافته، یکی مزد کارگر، که مرتب بهاورسیده و آن را پروریده، و سوم سود کشاورز که هم اجاره را داده و هم مزد را. بنابراین، با اینکه قیمت غله ممکن است شامل قیمت پرورش اسب و علوفه آن باشد، ولی قیمت کل غله مستقیماً یا مالا به همان سه جزء تقسیم می‌شود، یعنی اجاره زمین، مزد کارگر، و سود.

در قیمت آرد باید، سود آسیابان، و هزینه کارگران آسیا را به قیمت غله اضافه کرد؛ در قیمت نان باید سود نانوا، و مزد کارگران، در قیمت هر دو، باید مزد کارگری که آن را از انبار کشاورز به آسیا می‌برد، و از آسیا به نانواپی حمل می‌کند، با سود کسانی که این مزدها را قبلاً پرداخت کرده‌اند محاسبه شود.

قیمت الیاف کتان نیز مانند غله به همان سه جز تقسیم می‌شود. در قیمت پارچه کتانی باید به قیمت‌های سه گانه بالا مزد کارگری که آن را می‌چیند، کارگری که می‌ریسد، و بافنده، و رنگرز و غیره و سود کارفرمایان را اضافه کرد.

هرچه که يك كالای معین بیشتر در صنعت وارد شود، مزد و سود آن نسبت به آن قسمت از قیمت که مربوط به اجاره است خیلی بیشتر خواهد شد. در فرایند تولید صنعتی، نه تنها تعداد سودها افزایش پیدا می‌کند بلکه هر سود بعدی از سود قبلی بیشتر است؛ زیرا سرمایه‌ای که مبنای آن سود است باید همیشه بیشتر باشد. مثلاً، سرمایه‌ای که بافندگان را استخدام می‌کند، باید بیشتر از سرمایه‌ای باشد که ریسندگان را به کار می‌گیرد، زیرا نه تنها جانشین سرمایه و سود ریسنده شده، بلکه به غیر از آن، مزد بافنده را هم باید اضافه کند؛ و سود همیشه باید نسبتی به سرمایه داشته باشد.

اما در جوامع بسیار مترقی، همیشه چند نوع معدود کالا وجود دارد که قیمت آنها به دو جز تجزیه می‌شود، مزد کارگر، و سود سرمایه، و تعداد معدودی نیز هستند که فقط شامل مزد کارگر است. مثلاً در قیمت ماهی که از دریا صید می‌شود، يك جزء برای کارماهیگیر، و جزء دیگر آن برای سود سرمایه‌ای که در ماهی‌گیری به کار رفته است منظور می‌گردد. بهره مالکانه یا اجاره محل بندرت در جزء قیمت ماهی مزبور می‌آید، گرچه گاهی، به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، اجاره هم جزئی از قیمت ماهی خواهد بود.

لااقل در بیشتر کشورهای اروپا، ماهیگیری در رودخانه‌ها انجام می‌شود. شیلات ماهی آزاد اجاره می‌پردازد، و اجاره آن، گواينکه اجاره زمین نامیده نمی‌شود يك جزء از قیمت ماهی آزاد را تشکیل می‌دهد درست مثل مزد کارگر و سود سرمایه. در بعضی از نواحی اسکاتلند تنی چند از مردمان تهیدست کارشان اینست که در طول ساحل سنگهای رنگارنگی که آن را ریگ اسکاتلند می‌نامند جمع آوری کنند. قیمتی که جواهر تراشان به آنها می‌دهند به طور کلی عبارتست از مزد آنان، و اجاره و سود سرمایه در آن سهمی ندارد.

اما قیمت کل هر کالائی باید سرانجام به يك یا چند و یا همه آن اجزاء تقسیم شود؛ پس از پرداخت اجاره زمین، و مزد کارگری که آن را پرورش داده، ساخته و بعد

به بازار آورده، ضرورتاً سودی برای شخص یا اشخاصی باقی می ماند.

چون قیمت یا ارزش معاوضه‌ای هر کالای معین که به‌طور جداگانه بررسی شود به یک یا دو و یا همه آن اجزاء تجزیه می‌شود، پس اگر همه کالاهایی که محصول سالیانه کار تمام کارگران هر کشور است به‌طور جامع در نظر گرفته شود باید به همان سه جزء تقسیم گردد و بین ساکنین مختلف آن ملت توزیع شود، یا به‌صورت مزد کارشان، و یا به‌شکل سود سرمایه و بهره مالکانه (اجاره زمین). مجموعه آن چیزی که سالیانه به‌وسیله کارگران هر کشور جمع‌آوری شده و یا تولید می‌شود، و یا هر آن چیزی که منجر به این نتیجه شود، تمام قیمت آن بدین طریق بین بعضی از اعضا مختلف جامعه پخش می‌شود. مزد، سود، و اجاره سه منبع اصلی تمام درآمدها و همچنین ارزش معاوضه‌ای است. سایر درآمدها نیز بالمآل از یکی از این سه جزء ناشی می‌شود. هر کس که از پول خود درآمدی به‌دست می‌آورد، باید یا از کار خودش و یا از سرمایه خود و یا از زمین خودش آن درآمد را به‌دست آورده باشد. درآمد ناشی از کار، مزد نامیده می‌شود. درآمدی که ناشی از سرمایه است به‌وسیله شخصی که آن سرمایه را به کار انداخته یا مدیریت کرده سود نامیده می‌شود. و اگر درآمد از سرمایه‌ای است که خود شخص آن را بکار نبرده، بلکه به‌دیگری وام داده است، بهره و یا کاربرد پول نامیده می‌شود. این پاداشی است که وام‌گیرنده به وام‌دهنده می‌دهد، برای سودی که وام‌دهنده می‌توانست با استعمال آن پول به‌دست آورد و به‌دست نیاورده است. قسمتی از این سود طبعاً به وام‌گیرنده تعلق دارد، که ریسک کرده و زحمت کاربرد سرمایه را به خود هموار کرده است، و قسمت دیگر به وام‌دهنده که فرصتی به وام‌گیرنده داده که چنین سودی ببرد. بهره پول همیشه یک درآمد اشتقاقی است، که اگر این بهره از درآمد سودی سرمایه پرداخت نشود، باید از سایر منابع درآمد پرداخت گردد، مگر اینکه وام‌گیرنده آدم ولخرج و مسرفی باشد و برای پرداخت بهره وام اولی وام دیگری بگیرد. درآمدی که به‌طور کلی ناشی از زمین است اجاره نامیده می‌شود، و متعلق است به صاحب زمین، درآمد کشاورز قسمتی ناشی از کار او و قسمتی هم از سرمایه اوست. در نظر او، زمین تنها وسیله‌ای است که وی را قادر می‌سازد تا مزد کار خود، و سود سرمایه خویش را به‌دست آورد. همه مالیاتها، و تمام درآمدهایی که مبتنی بر آنست، کلیه حقوق، حقوق بازنشستگی، و انواع مقرری سالیانه مآلاً از یکی از آن سه منبع درآمد ناشی می‌شود، و مستقیماً یا غیرمستقیماً از مزد کارگر، سود سرمایه و اجاره زمین پرداخت می‌شوند.

وقتی آن سه نوع درآمد متفاوت به افراد مختلف تعلق گیرد، فوراً مشخص می‌شود؛ اما اگر به یک شخص تعلق گیرد گاهی لااقل در عرف مردم با یکدیگر اشتباه می‌شوند. شخصی که یک قسمت از زمین مستغلاتی خود را کشت می‌کند، پس از پرداخت هزینه کاشت، باید هم کرایه مالک و هم سود کشاورز را به‌دست آورد. اما احتمال دارد که تمام سود و یا منفعت را یکی کند و بدین ترتیب اجاره را با سود حداقل در زبان عامیانه، اشتباه کند. قسمت اعظم کشتکاران ما در آمریکای شمالی و هند غربی در

این وضع اند. بیشتر آنان، زمین خود را کشت می کنند، و لذا ما کمتر از اجاره زمین، باغ، و میوه زار، چیزی می شنویم، بلکه همه اش صحبت از سود است. کشاورز عادی بندرت ناظری برای کارهای عمومی زمین خود استخدام می کند. وی به طور کلی مقدار زیادی با دستهای خود کار می کند، مثل وقتی که شخم می زند، یا زمین را صاف می کند، و کارهایی از این قبیل. بنابراین آنچه که از محصول پس از پرداخت اجاره باقی می ماند، نه تنها باید جانشین سرمایه ای باشد که در کشتکاری به کار برده به اضافه سود عادی آن، بلکه باید شامل مزد وی برای کار و نظارت نیز بشود. اما، آنچه که پس از پرداخت اجاره، و حفظ سرمایه باقی می ماند، سود نامیده می شود. ولی مزد ظاهراً جزئی از آن را تشکیل می دهد. کشاورز با خرج نکردن این مزدها، ضرورتاً مثل اینست که آنها را به دست آورده. از ایشرو، مزد در این حالت با سود اشتباه می شود.

کارخانه دار مستقلی، که به اندازه ای سرمایه دارد که می تواند هم مواد لازم را خریداری کند، و هم زندگی خودش را تا وقتی که محصول کارش به بازار عرضه شود تأمین کند، باید هم از مزد کارگر مزدوری که برای ارباب خود کار می کند، استفاده کند، و هم از سودی که از محصول کار آن کارگر مزدور بدست آمده. اما، تمام استفاده او معمولاً سود خوانده می شود، و مزد در چنین حالی نیز، با سود ترکیب می شود. باغبانی که با دست خود باغ خود را کشت می کند، سه شخصیت مختلف صاحب زمین، کشاورز و کارگر را در خودش یکی کرده است. بنابراین محصولی که به دست می آورد، باید اجاره اولی، سود دومی و مزد سومی را برای وی تأمین کند. اما همه اینها برویهم معمولاً، درآمد کار وی نامیده می شود. در چنین حالتی هم سود و هم اجاره با مزد ترکیب شده است.

چون در کشور متمدن فقط معدودی کالا هست که ارزش معاوضه ای آن ناشی از کار تنه است، اجاره و سود در ارزش معاوضه ای بیشتر کالاها و قسمت اعظم آنان وجود دارد، لذا محصول سالیانه کار او همیشه آن قدر هست که مقادیر بیشتر از آنچه برای بعمل آوردن، آماده کردن و به بازار عرضه کردن محصول صرف می کند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد. اگر جامعه می توانست کلیه کارگرانی را که هر ساله به نیروی کار اضافه می شد جذب کرده به کاربرد، آن وقت محصول هر سال بیشتر از سال پیش می شد. ولی هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که در آن کل محصول سالیانه برای نگاهداری همه مردم زحمتکش آن به کار رود. بیکاران در همه جا قسمت بیشتر آن را مصرف می کنند؛ بنابراین قیمت عادی یا متوسط تولید در هر سال یا بالامی رود، یا پایین می آید، و یا ثابت می ماند، و این امر بستگی دارد به اینکه چه نسبتی از تولید بین این دو طبقه از مردم یعنی مردم مولد و غیر مولد (بیکاران جامعه) تقسیم شده باشد.

راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها

در هر جامعه و یا ناحیه‌ای برای کاربرد مختلف سرمایه و کار، نرخ عادی یا متوسط مزد و سود وجود دارد. این نرخ، به‌طوری که بعداً نشان خواهیم داد، طبیعتاً قسمتی به وسیله شرایط عمومی جامعه، ثروت و فقر آن، پیشرفت، یا عدم پیشرفت و حتی حالت قهقرائی کشور تعیین می‌شود؛ و قسمتی هم با ماهیت ویژه هر شغل مشخص می‌گردد.

همچنین در هر جامعه و یا ناحیه‌ای نرخ متوسط یا عادی اجاره زمین وجود دارد، که آن نیز، به‌طوری که بعداً شرح خواهیم داد، بعضاً به واسطه شرایط عمومی جامعه و یا منطقه‌ای که زمین در آن قرار گرفته تعیین، و قسمتی هم به وسیله حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی زمین مشخص می‌گردد.

نرخ عادی یا متوسط را می‌توان در زمان و مکانی که عرفاً وجود دارند نرخ طبیعی مزد، سود، و اجاره نامید.

وقتی که قیمت کالا درست برابر باشد با اجاره زمین، مزد کارگر، و سود سرمایه‌ای که به موجب نرخ طبیعی، برای تولید، آماده کردن و آوردن محصول به بازار به کار رفته، و کمتر یا بیشتر از این مقدار نباشد، در آن صورت کالا به بهایی فروش می‌رود که می‌شود آن را قیمت طبیعی نامید.

در چنین موردی کالا دقیقاً به قیمتی فروش می‌رود که می‌ارزد، و یا به قیمتی عرضه می‌شود که حقیقتاً برای کسی که آن را به بازار می‌آورد تمام شده؛ زیرا با اینکه در زبان عامه آنچه که قیمت اولیه کالا نامیده می‌شود شامل سود و منفعت برای شخصی که آن را مجدداً می‌فروشد نیست، مع هذا اگر او آن را به قیمتی بفروشد که فاقد نرخ عادی سود در محیط او باشد، ظاهراً وی در تجارت متحمل زیان شده است؛ زیرا با به کار بردن سرمایه خود در راه دیگری احتمال داشت که آن سود را به دست آورد.

بعلاوه، سود او عبارتست از درآمدش، یعنی وجه لازم برای گذران و معیشتش، چون، وقتی که مشغول آماده کردن و حمل کردن جنس به بازار است، مزد کارگران خود را برای امرار معاششان آماده کردن و حمل کردن جنس به بازار است، مزد کارگران خود اعاشه خود نیز چیزی برداشت می کند که معمولاً آن مقداری که برداشت می کند متناسب است با سودی که معقولاً توقع دارد از فروش کالا نصیبش بشود. از اینرو، و تا وقتی که این سود بهوی پرداخت نشود، در واقع آنچه که تولید کالا حقیقتاً برایش خرج برداشته به دست نیاورده است. روی این اصل، با اینکه قیمتی که متضمن سود است همیشه کمترین قیمتی نیست که واسطه بازرگانی کالای خود را با آن قیمت به فروش می رساند، ولی این نازلترین قیمتی است که احتمالاً مدت مدیدی با آن قیمت کالای خود را به فروش می رساند، این امر لاقلاً در جاهایی مصداق دارد که آزادی کسب و کار هست، و یا جایی عملی است که واسطه کار هر وقت مایل باشد بتواند حرفه و شغل خود را عوض کند.

قیمت واقعی که کالاها معمولاً با آن به فروش می رود قیمت بازار نامیده می شود. این قیمت یا بالا تر از قیمت طبیعی است، یا پائین تر و یا درست برابر آن.

قیمت بازار هر کالای بخصوصی با نسبت میان مقداری که واقعاً به بازار عرضه می شود، و مقدار تقاضای کسانی که حاضرند قیمت طبیعی آن را بپردازند تعیین می شود؛ قیمت طبیعی عبارتست از کل ارزش اجاره، مزد، و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به بازار برسد. این گونه افراد را می توان تقاضاکنندگان مؤثر نامید، و تقاضای آنان را تقاضای مؤثر گفت؛ زیرا کافی است که در عرضه جنس به بازار اثر بگذارند. و این با تقاضای مطلق فرق می کند. ممکن است گفته شود يك آدم فوق العاده فقیر به يك مفهوم تقاضای يك كالسه شش اسبه را دارد، و دوست داشته باشد كه يك چنین كالسه ای را مالك شود؛ ولی تقاضای وی تقاضای مؤثر نیست زیرا این کالا برای ارضاء وی هیچ گاه به بازار عرضه نخواهد شد.

وقتی که مقدار هر کالایی که به بازار عرضه می شود کمتر از مقدار تقاضای مؤثر باشد، تمام کسانی که حاضرند ارزش کل اجاره، مزد، و سودی را که باید پرداخت شود تا جنس به بازار بیاید، بپردازند نمی توانند مقداری که مایل به خرید هستند در اختیار داشته باشند. بعضی از آنها، حاضرند پول بیشتری بپردازند ولی از خرید کالای مزبور محروم نشوند. لذا رقابت میان این عده خریداران پیدا می شود، و قیمت بازار کم و بیش بالاتر از قیمت طبیعی خواهد شد، به طوری که مقدار وحجم کمبود کالا، یا ثروت و تجمل بدون جهت رقابت کنندگان، آتش شوق رقابت را کم و بیش دامن می زند. در بین رقابت کنندگانی که از لحاظ ثروت و تجمل یکسانند کمبود کالا کم و بیش رقابت شدیدی به وجود می آورد، و این امر بستگی دارد به این که به دست آوردن آن کالا برایشان زیاد حائز اهمیت است یا نه. روی این اصل است که در زمان قحطی و یا محاصره يك شهر قیمت مایحتاج زندگی به طور سرسام آوری بالا می رود.

و هر وقت مقدار کالایی که به بازار عرضه می شود بیشتر از تقاضای مؤثر باشد، همه

آن را نمی‌توان به‌قیمت کل ارزش اجاره و مزد و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به‌بازار بیاید، به‌فروش رسانید؛ قسمتی را باید به‌کسانی فروخت که حاضرند پول کمتری را بپردازند، و قیمت فزاینده‌ای که این‌گونه اشخاص می‌پردازند قیمت کل جنس را پائین می‌آورد. قیمت بازار کم و بیش پایین‌تر از قیمت طبیعی می‌رود، به‌طوری‌که افزایش مازاد جنس کم و بیش رقابت فروشندگان را بالا می‌برد، بدانسان که فروشندگان سعی می‌کنند فوراً کالای اضافی را از سر بازکنند. مازاد کالاهای فاسد‌شدنی وارداتی، بیشتر موجب رقابت می‌شود تا مازاد کالاهای وارداتی با دوام؛ مثلاً در واردات پرتقال رقابت فروشندگان بیشتر است تا آهن کهنه. وقتی که مقدار عرضه شده به‌بازار درست به اندازه‌ای باشد که تقاضای مؤثر را تأمین کند و بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، طبیعتاً قیمت بازار یا درست برابر با قیمت طبیعی، و یا تا آنجا که بتوان حدس زد، تقریباً نزدیک به آن قیمت می‌گردد. تمام مقادیر موجود را می‌توان با این قیمت فروخت، و با قیمت بیشتری نمی‌توان همه را به‌فروش رساند. رقابت بین واسطه‌های مختلف آنها را وادار می‌کند که آن قیمت را قبول کنند، و کمتر از آن قیمت را نپذیرند.

مقدار کالایی که به‌بازار عرضه می‌شود طبیعتاً باید مناسب با تقاضای مؤثر باشد. همه کسانی که زمین و کارگر و سرمایه را برای تولید کالا و به‌بازار عرضه کردن آن به‌کار گرفته‌اند به‌سودشان هست که مقدار عرضه شده هیچ‌گاه بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، و به‌نفع سایر مردم است که این مقدار عرضه شده هیچ‌گاه کمتر از تقاضا نباشد.

اگر زمانی عرضه مازاد بر تقاضای مؤثر شود، بعضی از عوامل متشکله قیمت پائین‌تر از نرخ طبیعی خود می‌رود. اگر اجاره است، منافع صاحب زمین آنها را وادار می‌کند که قسمتی از اراضی خود را اجاره ندهند؛ و اگر مزد و سود است، نفع کارگران از یک طرف، و نفع کارفرمایان از طرف دیگر سبب می‌شود که قسمتی از کار یا سرمایه خود را از این شغل خارج کنند. طولی نمی‌کشد که مقداری که به‌بازار عرضه می‌شود به‌اندازه‌ای خواهد شد که تقاضای مؤثر را جواب گوید. تمام عوامل مختلف تعیین قیمت آن به‌نرخ طبیعی خود افزایش می‌یابد، و کل قیمت به‌قیمت طبیعی خود می‌رسد.

اگر، به‌عکس، مقدار عرضه شده به‌بازار زمانی کمتر از تقاضای مؤثر باشد، بعضی از عوامل متشکل قیمت آن باید بالاتر از نرخ طبیعی بشود. اگر اجاره (بهره‌مالکانه) است نفع تمام صاحبان زمین سبب می‌شود که بیدرنگ زمینهای بیشتری را برای کشت محصول به‌کار گیرند. اگر مزد یا سود است، نفع تمام کارگران و واسطه‌ها فوراً ایجاب می‌کند که کارگر بیشتر و سرمایه‌ی زیاده‌تری برای تولید و آماده کردن و به بازار آوردن آن به‌کار بگذارند. دیری نمی‌پاید که مقداری که به‌بازار می‌آید آنقدر خواهد شد که جوابگوی تقاضای مؤثر شود. کل اجزاء مختلف قیمت آن فوراً به‌نرخ طبیعی سقوط می‌کند و قیمت کل به‌قیمت طبیعی می‌رسد.

بنابراین، قیمت طبیعی مثل ثقل و نقطه گرانیکاست، که قیمت‌های سایر کالاها پیوسته به‌سوی آن کشیده می‌شود. تصادفات و رویدادهای مختلف گاهی اوقات آنها را بالای قیمت طبیعی و گاهی هم پائین قیمت طبیعی سوق می‌دهد. ولی موانعی که

نمی‌گذارد آنها به قیمت طبیعی نزدیک شود هرچه باشد فرق نمی‌کند، این قیمت‌ها دائماً به آن سوی کشیده می‌شود.

بدین طریق مجموع مقدار کاری که هر سال برای عرضه انواع کالاها به کار می‌رود بالطبع خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهد. و طبیعتاً هدف اینست که همیشه مقدار معینی کالا را به بازار آورد که بتواند جوابگوی تقاضا باشد، و بیشتر از آن هم نباشد.

در بعضی از مشاغل مقدار کار مساوی در سالهای مختلف مقادیر مختلفی کالا تولید می‌کند؛ در حالی که در مشاغل دیگر همیشه یک مقدار کار تقریباً همان مقدار کالا، را تولید می‌کند. تعداد معینی کارگر در کشاورزی در سالهای مختلف، مقادیر متفاوتی غله، شراب، روغن، رازک (محصول اولیه آبجو) و غیره تهیه می‌کنند. در صورتی که تعداد معینی کارگر ریسند و بافند هر سال یک مقدار (یا تقریباً همان مقدار) پارچه کتانی و یا پشمی تولید می‌کنند. فقط متوسط تولید یک نوع کار است که در هر مورد می‌تواند با تقاضای مؤثر تطبیق کند؛ و چون محصول واقعی آن اغلب خیلی بیشتر و یا گاهی خیلی کمتر از محصول متوسط است، مقدار کالاهایی که به بازار عرضه می‌شود گاهی خیلی بیشتر، و گاهی هم خیلی کمتر از تقاضای مؤثر است. با اینکه قاعدتاً تقاضا همیشه همان مقدار خواهد بود، قیمت بازار دستخوش نوسانات شدید می‌شود، و این قیمت‌ها گاهی بسیار نازلتر، و زمانی هم بسیار بالاتر از قیمت طبیعی آن می‌شود. در انواع مشاغل دیگر، چون مقادیر مساوی کار، همیشه یک مقدار، یا نزدیک به یک مقدار محصول را به بازار عرضه می‌کند، عرضه بهتر و دقیقتر با تقاضای مؤثر جور می‌شود. از اینرو درحالی که تقاضا بدون تغییر است، قیمت بازار کالا نیز احتمالاً بدون تغییر خواهد ماند و کالا یا تا آنجا که می‌شود حدس زد همان قیمت طبیعی را خواهد داشت. این موضوع را همه اطلاع دارند که قیمت پارچه کتانی و یا پشمی مانند قیمت غله دستخوش تغییرات بزرگ و مکرر نمی‌شود. قیمت بعضی از کالاها فقط با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند؛ و قیمت سایر کالاها، نه تنها با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند، بلکه با تغییرات بیشتر و مکرر مقدیری که به بازار آورده می‌شود تا جوابگوی تقاضا باشد، نیز تغییر می‌یابد.

نوسانات گهگاهی و موقتی در قیمت هر کالا در بازار به طور عمده در عوامل متشکله قیمت که به مزد و سود ختم می‌شود مؤثر واقع می‌شود. آن قسمت از عوامل قیمت که منوط به اجاره است کمتر تحت تأثیر این نوسانات واقع می‌شود. اجاره‌ای که به پول پرداخت می‌شود، نه از لحاظ مقدار و نه از لحاظ ارزش به هیچ وجه تحت تأثیر این نوسانات نیست. اما اجاره‌ای که جنسی است و با یک نسبت معین و یا با یک مقدار معین محصول تعیین می‌شود، بدون تردید ارزش سالیانه‌اش تحت تأثیر نوسانات موقتی و یا فصلی قیمت بازار محصولات خام است، ولی میزان پرداختی آن ندرتاً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در ایجاد شرایط عقد اجاره زمین، مالک و کشاورز تا آنجا که عقلشان می‌رسد می‌کوشند که نرخ اجاره را با قیمت‌های فصلی و یا موقتی تطبیق ندهند،

بلکه آن را با قیمت متوسط و یا قیمت عادی محصولات هماهنگ کنند. این نوسانات هم در ارزش و هم در نرخ مزد و سود اثر می‌گذارد، بستگی به این دارد که بازار با کالا و کارگر انباشته شده و یا کمبود کالا و کارگر داشته باشد؛ یعنی بستگی دارد به مقدار کاری که انجام شده، و مقدار کاری که باید بعداً انجام شود. سوگواری عمومی قیمت پارچه سیاه را (که در چنین مواردی معمولاً موجودی آن در بازار کم است) بالا می‌برد، و سود بازرگانی که در چنین مواردی مقادیر هنگفتی از آن پارچه را دارند، افزایش می‌یابد. این سوگواری و سیاهپوشی هیچ‌نوع اثری روی مزد کارگر بافنده پارچه ندارد. زیرا موجودی پارچه در بازار کم است نه موجودی کارگر؛ یعنی مقدار کاری که انجام شده کمبود دارد نه کاری که باید بعداً انجام شود. در این عزای ملی مزد کارگران خیاطخانه‌ها نیز بالا می‌رود. در اینجا بازار مواجه با کمبود موجودی کارگر است. و تقاضای مؤثر برای کارگر بیشتر یعنی برای کاری که باید انجام شود هست نه کاری که انجام شده است. این سوگواری عمومی قیمت پارچه‌های ابریشمی و رنگی را کاهش می‌دهد. و بدین طریق منافع بازرگانی که مقادیر زیادی از این نوع پارچه‌ها دارند کاهش می‌یابد. همچنین مزد کارگرانی که چنین پارچه‌های رنگی را آماده می‌کنند کاهش می‌دهد، زیرا تقاضای چنین پارچه‌هایی برای ششماه، و شاید هم دوازده ماه کاهش می‌یابد؛ در اینجا موجودی کالا و کارگر در بازار بیشتر از تقاضاست.

اما با اینکه قیمت هر کالای بخصوصی بدین طریق پیوسته به مرکز ثقل قیمت (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی را به کار ببریم) یعنی قیمت طبیعی نزدیک می‌شود، مع هذا گاهی تصادفات ویژه، و گاهی علل طبیعی، و گاهی مقررات ویژه دولت در بسیاری از کالاها، ممکن است قیمت بازار را مدت مدیدی، بسیار بالاتر از قیمت طبیعی، نگاه دارد.

هروقت با افزایش تقاضای مؤثر، قیمت بازار کالای ویژه‌ای به مقدار زیاد بالاتر از قیمت طبیعی آن بشود، آنهایی که سرمایه و موجودی خود را به کار می‌برند که کالا به بازار عرضه کنند، کالا می‌کشند که این تغییر قیمت را پنهان کنند. زیرا اگر همه بفهمند، سود زیاد بسیاری از رقیبان را اغوا می‌کند که موجودی خود را، در جایی که تقاضای مؤثر کاملاً دارای عرضه است، به کار برند، و قیمت بازار به زودی به سطح قیمت طبیعی می‌رسد، و شاید تا مدتی هم پائین‌تر از قیمت طبیعی برود. اگر بازار در فاصله دوری از محل اقامت کسانی که جنس را عرضه می‌کنند قرار گرفته باشد، گاهی می‌توانند تا چند سال این سر را مخفی نگه‌دارند و در این مدت از سود کلانی که عایدشان می‌شود بدون وجود رقیب جدید مستفید می‌شوند. اما، باید اعتراف کرد

۱. تصور می‌رود مقصود نویسنده از سوگواری عمومی آن نوع عزاداریهایی باشد که حداقل مدت آن چند ماه طول می‌کشد مانند مرگ یکی از بزرگان دین و یا سلاطین که معمولاً چند ماه عزای ملی اعلام می‌شود. (مترجم).

که، اسراری این چنین، به‌ندرت مدتی طولانی مخفی می‌ماند؛ و سود کلان فقط تا وقتی که این راز را پنهان نگاه داشته‌اند به‌دست می‌آید.

اسرار صنعتی را می‌توان بیشتر از اسرار تجاری پنهان نگاه داشت. رنگریزی که وسایلی کشف کرده باشد و یک رنگ بخصوص را با موادی به‌دست آورد که فقط نصف قیمت رنگهای معمولی تمام می‌شود، ممکن است با مدیریت صحیح، تا وقتی که زنده است از مزایای کشف خود بهره‌مند شود، و حتی آن را به‌عنوان سهم‌الارث برای فرزندان و اولادان خود باقی گذارد. سود هنگفت وی ناشی از بهای زیادی است که برای کار خصوصی وی پرداخت می‌شود. و این سود فوق‌العاده دقیقاً شامل مزد و اجرت زیاده آن کار است. ولی چون این سود روی هر جزء از سرمایه او تکرار می‌شود، و چون مبلغ کل آن، روی حساب مزبور، نسبت معینی با آن پیدا کرده است، معمولاً این نوع سود را سود فوق‌العاده سرمایه تلقی می‌کنند. اما، چنین افزایش قیمت بازار ظاهراً معلول تصادفات و رویدادهای ویژه‌ای است که عملیات مربوط به آن ممکن است روی هم‌رفته سالها به‌طول انجامد.

پاره‌ای از محصولات طبیعی مستلزم خاک و موقعیت جغرافیایی خاصی است به‌طوری که تمام زمینهای یک کشور بزرگ، که مساعد کشت و پرورش آن محصول است، ممکن است آن قدر نباشد که پاسخگوی تقاضای مؤثر باشد. از اینرو، کل مقداری که به بازار عرضه می‌شود، ممکن است به‌آنهايي فروخته شود که حاضرند بیش از اجاره زمینی که آن را تولید کرده، و مزد کارگری که در کشت آن مؤثر بوده، و سود سرمایه‌ای که برای آماده کردن و به‌بازار عرضه کردن آن به‌کار رفته و با قیمت‌های طبیعی محاسبه شده، پول بپردازند. چنین محصولاتی را می‌توان قرن‌ها با قیمت خوب به‌فروش رسانید؛ و آن قسمت از عناصر قیمت که منوط به‌اجاره زمین است در این مورد آن قسمتی است که معمولاً بالاتر از میزان طبیعی آن پرداخت شده است. اجاره زمینی که چنین محصول منحصر به‌فرد و گرانبهائی را تولید می‌کند، مانند اجاره بعضی از تاکستانهای فرانسه که دارای خاک غنی و موقعیت ممتازی است هیچ نسبت معینی با اجاره زمینهای حاصلخیز و پرورش‌یافته مجاور آن ندارد. بعکس، مزد کارگر و سود سرمایه‌ای که به‌کار افتاده است تا چنین محصولی را به‌بازار عرضه کند، به‌ندرت با مزد کارگر و سود سرمایه زمینهای مجاور مغایر است و بلکه معمولاً به‌یک نسبت است. افزایش قیمت بازار به‌این شکل ظاهراً معلول علل طبیعی است که ممکن است نگذارد تقاضای مؤثر هیچ‌وقت ارضا شود، و لذا ممکن است این بالا بودن قیمت دائمی باشد.

انحصاری که به‌یک شخص و با یک تجارتخانه داده می‌شود همان اثر اسرار بازرگانی و صنعت را دارد. انحصارچی پیوسته کمتر از تقاضای مردم جنس عرضه می‌کند، و هیچ‌گاه عرضه را به‌آن اندازه بالا نمی‌برد که تقاضای مؤثر ارضا شود، از اینرو کالاهای خود را با قیمتی خیلی بیشتر از قیمت طبیعی می‌فروشد، و درآمد خود را اعم از اینکه شامل مزد باشد و یا سود خیلی بیشتر از نرخ طبیعی افزایش می‌دهد.

قیمت انحصاری در هر مورد بالاترین قیمتی است که وجود دارد. بعکس آن، قیمت طبیعی، یا قیمت رقابت آزاد، کمترین قیمت است، البته نه در هر موردی، بلکه به طور کلی در درازمدت کمترین قیمت است. قیمت انحصاری بالاترین قیمتی است که در هر مورد از خریداران اخذ می شود، و یا به فرض، بالاترین قیمتی است، که خریداران راضی به پرداخت آن هستند: قیمت رقابت آزاد کمترین بهایی است که فروشندگان حاضرند بپذیرند و در عین حال کسب و کارشان را ادامه بدهند.

امتیازات و مزایای انحصاری شرکت های سهامی، قوانین و مقررات نوآموزی، و تمام آن قوانینی که رقابت را در تولید معین، محدود به تعداد کمتری می کند تا نبودن انحصار، یک گرایش دارند، و آن هم افزایش قیمت است، گویانکه درجات آن فرق می کند. این انحصارچیان، شرکت های بزرگی هستند، و ممکن است اغلب سالیهای متمادی، و در کلیه مشاغل مختلف، قیمت بازار یک کالای معین را بالاتر از قیمت طبیعی آن حفظ کنند، و به این طریق هم مزد کارگر و هم سود سرمایه ای که در این مورد به کار افتاده بالاتر از نوع میزان طبیعی آن نگاه داشته می شود.

افزایش قیمت بازار به طریقی که در بالا به آن اشاره کردیم تا وقتی که مقررات حاکم بر آنها به قوت خود باقی است ادامه می یابد. قیمت بازار هر کالای خصوصی، باین که ممکن است سالها در سطحی بالاتر از قیمت طبیعی خود باشد، بندرت به سطحی پایین تر از قیمت مزبور تنزل خواهد کرد. وقتی قسمتی از آن با بهایی کمتر از بهای طبیعی فروخته شود اشخاصی که منافع انحصاری دارند فوراً احساس می کنند که زیان می برند، و بلافاصله مقداری زمین، و یا تعدادی کارگر و یا مقداری سرمایه را از جریان تولید مزبور بیرون می کشند، به طوری که دیری نمی گذرد که میزان کالای عرضه شده به بازار فقط تکافوی تقاضای مؤثر را خواهد کرد. از اینرو، قیمت بازار چنین کالاهایی، به سرعت به قیمت طبیعی آن خواهد رسید. این امر لامحاله درجایی روی می دهد که آزادی کامل وجود داشته باشد.

در حقیقت قوانین نوآموزی و قوانین شرکت های سهامی وقتی که صنعتی روبه شکوفایی و نیکبختی است، کارگر را قادر می سازد که بتواند مزد خود را خیلی بیشتر از نرخ طبیعی آن بالا ببرد، و هنگامی که صنعت تنزل کرده و روبه ضعف نهاد، کارگران را مجبور می کند که با مزدی کمتر از نرخ طبیعی کار کنند. در مورد اول بسیاری از مردم را از اشتغال وی خارج می کند، در حالت دوم مانع این می شود که وی مشاغل متعددی داشته باشد. اما اثر چنین مقرراتی آن قدر که در موقع افزایش مزد بالاتر از نرخ طبیعی پایدار است، به هنگام تنزل نرخ مزد کمتر از نرخ طبیعی ماندنی و پایدار نیست. عمل آنها در یک جهت قرن ها دوام دارد، ولی در جهت دیگر بیشتر از عمر بعضی از کارگران که در زمان ترقی و شکوفایی صنعت مزبور به دنیا آمده اند نیست. وقتی اینها از بین رفتند، تعداد کسانی که برای کار آموزش می بینند طبعاً خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می دهند. مقررات عمومی باید مانند قوانین مصر و هند قدیم شدید باشد (زیرا در این کشورها هر فردی بر اساس اصول مذهبی ملزم بود که شغل و حرفه پدر خود را دنبال

کند، و اگر آنرا با شغل دیگری عوض می کرد مثل این بود که بدترین توهینات را به مذهب کرده باشد) تا بتواند در يك شغل معین و به طور کلی در عرض چند نسل، مزد کارگر و یا سود سرمایه را به پایین تر از نرخ طبیعی تنزل دهد.

در حال حاضر این تنها مورد مربوط به انحراف قیمت بازار کالاها از قیمت طبیعی است که تصور می کنیم بررسی آن لازم باشد؛ اعم از اینکه این انحراف قیمتها موقتی باشد یا دائمی. قیمت طبیعی خودش با نرخ طبیعی هر کدام از عناصر قیمت یعنی مزد، سود، و اجاره تغییر می کند؛ و در هر جامعه این نرخ بر طبق موقعیت آن جامعه، به موجب غنا و فقر آن مملکت، و شرایط پیشرفت، سکون و یا هبوط آن تغییر می کند. در چهار بخش زیر، سعی خواهیم کرد تا آنجا که می توانم به وضوح و مفصل، علل تغییرات مزبور را بیان کنم.

نخست می گویم شرح دهم چه موجباتی طبیعتاً نرخ مزد را تعیین می کند، و به چه کیفیتی این موجبات تحت تأثیر غنا و یا فقر، پیشرفت، سکون و یا حالت قهقرایی جامعه قرار می گیرند.

دوم، می گویم که نشان دهم شرایطی که طبیعتاً میزان سود را تعیین می کند کدام است، و نیز به چه طریق این شرایط تحت تأثیر تغییرات وضع جامعه قرار می گیرند.

با اینکه مزد و سود نقدی در کاربرد مختلف کار و سرمایه متفاوت است؛ مع هذا ظاهراً نسبت معینی بین هر دو یعنی مزد و سود نقدی در کلیه موارد کاربرد کار و سرمایه وجود دارد. بعداً خواهیم دید که نسبت مزبور بعضاً بستگی دارد به ماهیت کاربرد مختلف سرمایه و مقداری از آن هم بستگی دارد به مقررات و قوانین مختلف جامعه ای که در آن سرمایه و کار به کار افتاده است.

ولی با اینکه در بسیاری از موارد بستگی به قوانین و مقررات دارد، این نسبت ظاهراً کمتر تحت تأثیر توانگری و تهیدستی و بی چیزی؛ و یا شرایط ترقی، سکون، و سیر قهقرایی جامعه قرار می گیرد؛ بلکه در تمام آن حالات مختلف به يك نهج و یا تقریباً يك نهج باقی خواهد ماند. در وهله سوم، سعی خواهیم کرد که تمام موجبات مختلفی که این نسبت را تعیین می کند بیان کنم.

در وهله آخر یا چهارمین مرحله، می گویم شرح دهم موجباتی که اجاره زمین را تعیین می کند چیست، و چه چیزی قیمت حقیقی تمام مواد مختلفی که آن زمین تولید می کند بالا برده و یا تنزل می دهد.

دربارهٔ مزد کارگران

تولید کارگر پاداش طبیعی یا مزد کارگر را تشکیل می‌دهد. در حالت ابتدائی و آغازینی که قبل از ضبط زمینها و تجمع سرمایه بود، همهٔ محصول کار کارگر متعلق به خودش بود. او نه اربابی داشت و نه مالکی که محصول خود را با او تقسیم کند.

اگر این وضع ادامه می‌یافت، مزد کارگر با تمام بهبودهایی که در نیروی مولد او در اثر تقسیم کار به وجود آمده بود افزایش می‌یافت. و همه چیز به تدریج ارزانتر می‌شد. کالاها با تعداد کمتری از کارگران تولید می‌شد، و چون در یک چنین حالتی کالاهایی که با مقدار مساوی کار تولید می‌شد بالطبع با یکدیگر مبادله می‌گردید، ناگزیر این کالاها با محصول کار کمتری خریداری می‌شدند.

ولی با اینکه همه چیز در حقیقت ارزانتر می‌شد، ولی بسیاری از اشیاء ممکن بود گرانتر از پیش به نظر آید، و یا اینکه در برابر مقادیر بیشتری از کالاها مبادله شود. مثلاً فرض کنیم، در بیشتر مشاغل نیروی مولده کارگر ده برابر بهبود یابد، و یا اینکه کار یک روز کارگر ده برابر مقداری که قبلاً می‌توانست تولید کند محصول بدهد؛ ولی در حرفه دیگر نیروی مولد کارگر فقط دو برابر پیش بهبود یابد، یعنی کار یک روزه کارگر فقط دو برابر مقدار قبل محصول داشته باشد. در مبادله محصول کار یک روز کارگر نوع اول، با کار یک روز کارگر در این مورد بخصوص، ده برابر مقدار قبلی کار فقط می‌توانست دو برابر مقدار از این محصول را خریداری کند. بنابراین، مقدار معینی از این کالا، مثلاً نیم کیلوی آن، ۵ برابر گرانتر از پیش به نظر می‌آمد. اما، در حقیقت قیمت آن نصف شده است، زیرا با اینکه برای خرید آن ۵ برابر از کالای دیگر لازم است ولی برای خرید یا تولید آن فقط نصف مقدار قبلی نیروی کار احتیاج دارد. لذا به دست آوردن محصول دو برابر آسانتر از دفعه قبل است.

ولی این حالت ابتدایی، که در آن کارگر از تمام تولید خود بهره‌مند می‌شد، نمی‌توانست پس از ضبط و تملک زمینها و انباشتن سرمایه دوام بیاورد. بنابراین، مدت‌ها پیش از آنکه نیروی تولید کارگر در اثر تقسیم کار بهتر شود، این دوره به سرآمد و فایده‌ای هم ندارد که موضوع را بیش از این دنبال کنیم و ببینیم اثر آن روی پاداش کار و یا مزد کارگر چه بود.

بهمحض اینکه زمین جزو ملك خصوصی و شخصی می‌شود، ارباب تقاضای سهمی از تمام آن چیزی که کارگر می‌تواند از زمین به عمل آورد و یا جمع‌آوری کند خواهد داشت. اجارهٔ زمین نخستین چیزی است که از محصول کار کارگری که روی آن کار کرده است کسر می‌شود.

به‌ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی که زمین را شخم می‌زند وسیله‌ای برای گذران خود تا درو محصول داشته باشد. غذای وی معمولاً از موجودی محصول مالک، به صورت مساعده تأمین می‌شود، یعنی از انبار ارباب کشاورزی که او را استخدام کرده، و علاقه‌ای هم به استخدام او ندارد قرض می‌کند به شرط اینکه همین مالک در تولید کار وی سهیم شود، و یا اینکه غله‌ای که از مالک گرفته با منفعت به‌وی برگرداند.

محصول کار تمام کارگران دیگر نیز تقریباً به همین طریق کاهش می‌یابد. در تمام حرف و صنایع قسمت اعظم کارگران نیاز به ارباب یا مالکی دارند که مواد کار و مزد و غذای آنها را از پیش به آنها بدهد، تا اینکه کار تمام شود. این ارباب در تولید کارگر سهیم می‌شود، و یا در ارزش افزوده موادی که به‌وی داده است شریک می‌گردد؛ سود و منفعت ارباب در این سهمی که دریافت می‌کند قرار دارد.

در حقیقت، گاهی اتفاق می‌افتد که، يك کارگر مستقل به اندازه‌ای سرمایه دارد که هم مواد کار خودش را بخرد، و هم تا وقتی که کار پایان نیافته زندگی خود را تأمین کند. وی هم سرمایه‌دار است هم کارگر، و از تمام محصول کار خودش و یا از تمام ارزش افزودهٔ موادی که به‌وی داده شده بهره‌مند می‌شود. و در این نوع کارها معمولاً دو درآمد متمایز وجود دارد، که به‌دو شخص مجزا تعلق می‌گیرد، یکی سود سرمایه، و دیگری مزد کار.

اما چنین مواردی نادر است، و در همه جای اروپا، در برابر هر يك کارگر مستقل، ۲۵ کارگر زیر نظر يك ارباب کار می‌کنند؛ و در همه جا مزد این عده چیزی است که باید باشد، یعنی مزدشان مثل مزد محلّه‌ای است که کارگر و صاحب سرمایه‌ای که وی را استخدام می‌کند دو فرد متمایز و متفاوت هستند. مزد عادی کارگر در همه جا بستگی دارد به قراردادی که معمولاً بین دو نفر منعقد می‌شود، و البته منافع این دو نفر به هیچ وجه یکی نیست. کارگر می‌خواهد تا آنجا که ممکن است بیشتر مزد دریافت کند، و ارباب میل دارد تا آنجا که می‌شود کمتر بپردازد. کارگران برای بالا بردن مزد خود می‌بایند که متحد شوند، صاحبان سرمایه برای اینکه مزد کمتری بدهند با هم یکی می‌شوند.

اما مشکل نیست پیش‌بینی کنیم کدام يك از این دو طرف، در تمام موارد عادی،

در این کشمکش حاکم باشد، و طرف دیگر را وادار کند که طبق شرایط قرارداد عمل کند. کارفرمایان، چون تعدادشان کمتر است، می‌توانند آسانتر با هم متحد شوند؛ و بعلاوه قوانین و مقررات موجود نیز اتحاد آنها را تأیید می‌کند، یا حداقل از آن ممانعت نمی‌کند، و حال آنکه این مقررات از اتحاد کارگران جلوگیری می‌کند. در کشورما هیچ قانونی وجود ندارد که علیه اتحاد کارفرما برای پائین آوردن مزد وضع شده باشد، ولی علیه اتحادیه‌های کارگرانی که به‌منظور بالا بردن مزد تشکیل می‌شود قوانین متعددی داریم. در تمام این کشمکشها کارفرمایان بیشتر می‌توانند مقاومت کنند. مالک، دهقان و یا کارفرمای صنعتی، و یا یک بازرگان، بدون اینکه نیازی به‌استخدام کارگر داشته باشند، معمولاً می‌توانند یکی دو سال با سرمایه‌ای که قبلاً به‌دست آورده‌اند زندگی کنند. بیشتر کارگران نمی‌توانند غذای بیش از یک هفته خود را داشته باشند، و تعداد کمی می‌توانند یک ماه مقاومت کنند و بندرت کارگری هست که یک سال بدون اشتغال بتواند امرار معاش کند. در درازمدت کارگر همان‌قدر برای کارفرما ضروری است که کارفرما برای کارگر، ولی این احتیاج خیلی فوری نیست.

گفته می‌شود که، بندرت ما درباره‌ی دسته‌بندی و اتحاد کارفرمایان چیزی بگوشمان می‌خورد، در صورتیکه درباره‌ی سندیکا و اتحادیه‌ی کارگری مکرراً اخباری منتشر می‌شود. ولی هرکس، با این حساب، تصور کند، که کارفرمایان بندرت با هم متحد می‌شوند، هم از دنیا بی‌اطلاع است و هم از موضوع. کارفرمایان همیشه و همه‌جا ساکت و خموشند، ولی دائماً و به‌طور یکنواخت باهم متحد می‌شوند که مزد کارگر را از نرخ واقعی آن بالاتر ببرند. نقض این اتحاد در همه‌جا یک عمل نامناسب و غیرعادی است، و کارفرمایی که چنین کاری انجام دهد مورد شتمان و ملامت اقران و همگان خویش است. در حقیقت ما بندرت از اتحادیه‌ی کارفرمایان چیزی می‌شنویم، زیرا این یک امر عادی، و حتی می‌توان گفت، یک امر طبیعی است، به‌طوری که هیچ‌کس چیزی در باره‌ی آن نمی‌شنود. گاهی کارفرمایان، نیز داخل یک زد و بند مخصوصی می‌شوند که مزد کارگر را حتی از نرخ طبیعی آن نیز پائین‌تر ببرند. این کار همیشه در نهایت سکوت و در خفا انجام می‌شود، تا لحظه‌ی اجرای آن کسی اطلاع ندارد، که در آن‌هنگام نیز کارگر بدون مقاومت تسلیم می‌گردد. و با اینکه کاهش مزد به‌شدت کارگران را تحت فشار قرار می‌دهد، ولی دیگران هیچ‌وقت چیزی در این باره نمی‌دانند. اما، اغلب این چنین دسته‌بندیها با اتحادیه‌ی تدافعی کارگران مواجه می‌شود، که گهگاه آنان نیز، بدون تحریک یا انگیزشی از این نوع، به‌میل خود متحد می‌شوند که قیمت کار خود را بالا ببرند.

مستمسک و دستاویز معمولی آنها، گاهی گرانی مایحتاج زندگی؛ و گاهی سود سرشاری است که کارفرما از کار آنها به‌دست آورده است. ولی اعم از اینکه دسته‌بندی کارگران حالت دفاعی یا حالت حمله‌ای داشته باشد، همیشه این نوع دسته‌بندیها فوراً منتشر می‌شود. و برای اینکه هدفی که تعقیب می‌کنند به‌سرعت درباره‌اش تصمیم گرفته شود، همیشه متوسل به‌بها و داد و فریاد زیادی می‌شوند، و گاهی نیز با خشونت و

شدت و بی‌حرمتی عمل می‌کنند. کارگر نومید و از جان گذشته است و چون افراد نومید مرتکب حماقت یا زیاده‌روی می‌شوند، یعنی باید از گرسنگی بمیرند، و یا اینکه کارفرمایان خود را بترسانند و وادار کنند که با تقاضای آنان فوراً موافقت کنند. کارفرمایان آنها در چنین مواردی نیز همان داد و فریادها را روی طرف دیگر به کار می‌برند، و همیشه سعی می‌کنند که از دادستان کشوری کمک بگیرند و اجرای به‌حق آن قوانینی که با شدت علیه دسته‌بندی نوکرها، کارگران، و شاگردان مزدور به‌تصویب رسیده خواستار می‌شوند. لذا کارگر بندرت از شدت عمل و دسته‌بندیهای پراشوب طرفی می‌بندد، زیرا همهٔ این هیاهو و داد و فریادها قسمتی به‌واسطهٔ مداخلهٔ رئیس دادگاه بخش، قسمتی به‌واسطهٔ مقاومت عالی کارفرمایان و قسمتی هم به‌واسطهٔ احتیاجی که بیشتر کارگران به‌خاطر قوت لایموت فعلی دارند، از بین می‌رود، و همهٔ این سر و صداها معمولاً به‌چیزی منجر نمی‌شود، مگر مجازات و یا از بین رفتن سردمداران این دسته‌بندیها. ولی با اینکه در کشمکش با کارگران، کارفرمایان عموماً دست بالا را دارند، اما نرخ معینی هست که مزد کارگران عادی، حتی پست‌ترین نوع کارگران، نمی‌تواند مستمراً پائین‌تر از آن باشد.

کارگر همیشه باید از قبل کار خود اعاشه کند، و مزد او لااقل باید به‌اندازه‌ای باشد که قوت او را تأمین کند. باید در بسیاری از موارد مزد قدری بیشتر از قوت لایموت باشد، والا ممکن نیست که بتواند خانواده‌ای تشکیل دهد. و نژاد چنین کارگری بیش از يك نسل نمی‌پاید. روی این اصل، آقای کانتی^۱ فرض کرده است مزد پست‌ترین نوع کارگران باید در همه‌جا لااقل دو برابر هزینهٔ خوراک وی باشد، برای اینکه یکی با کمک دیگری بتوانند دوبچه بزرگ کنند؛ کار زن او، نظربه اینکه لازم است مراقب بچه‌ها باشد، فرض شده است که فقط به‌اندازه‌ای باید باشد که خرج‌خودش را تأمین کند. ولی حساب شده است که، نیمی از بچه‌هایی که به‌دنیا آمده‌اند قبل از این که به‌سن بلوغ برسند می‌میرند.

از اینرو تهیدست‌ترین کارگران، طبق این حساب، باید بکوشند که با هم لااقل چهار بچه تربیت کنند، برای اینکه دو نفر از آنان شانس مساوی برای زنده ماندن و به‌آن سن رسیدن را داشته باشند. اما چنین فرض شده است، که هزینهٔ معاش لازم برای چهار بچه، تقریباً مساوی يك مرد است. همان نویسنده اضافه می‌کند، کار يك بردهٔ قوی‌بنیه، طبق محاسبه‌ای که به‌عمل آمده، دو برابر هزینهٔ معاش اوست؛ و نویسنده تصور می‌کند، که کار پست‌ترین کارگرا، نباید کمتر از کار يك بردهٔ قوی‌بنیه ارزش داشته باشد. تا اینجا حداقل محقق است که برای تربیت يك خانواده کار زن و شوهر با هم، حتی اگر از نوع پست‌ترین کارها باشد، باید آن قدر باشد که بتواند قدری بیشتر از آنچه که دقیقاً برای معاششان لازم است فراهم کند، ولی این مقدار به‌چه

۱. ظاهراً مارکس و انگلس در انتشار مانیفست خود تحت تأثیر سخنان مؤلف بوده‌اند.م.

نسبتی باشد، آیا به نسبت فوق‌الذکر باشد، و یا به صورت دیگر، وظیفه من نیست که تعیین کنم.

اما، موارد بخصوصی است، که گاهی اوقات به کارگران امتیازاتی می‌دهد، و آنها را قادر می‌سازد که مزدشان را خیلی بیشتر از این نرخ بالا ببرند؛ ظاهراً این پائین‌ترین مزدی است که با مروت و انسانیت عادی موافق است.

وقتی در کشوری تقاضا برای کسانی که از طریق مزد امرار معاش می‌کنند، یعنی کارگران، شاگرد کارگر، انواع پیشخدمتها و نوکرها مرتباً افزایش می‌یابد؛ وقتی که هر سال تعداد خیلی بیشتری از سال پیش استخدام می‌شوند، کارگران برای بالا بردن مزد خود نیازی به دسته‌بندی و اتحادیه‌ها ندارند. کمیابی کارگر رقابتی میان کارفرمایان ایجاد می‌کند، که روی دست هم بلند می‌شوند، تا کارگر را بر بایند، و بدین ترتیب به طور داوطلبانه کارفرمایان از دسته‌بندی طبیعی برای ثابت نگه‌داشتن مزد دست برمی‌دارند. خود پیداست، که تقاضای کسانی که از راه مزد و حقوق زندگی می‌کنند، نمی‌تواند بالا برود مگر به نسبت افزایش وجوهی که به منظور پرداخت مزد آنان اختصاص داده شده است. این وجوه بردو گونه است، یکی درآمدی که بیشتر از آن چیزی است که برای معاش ضروری است؛ دوم، سرمایه‌ای که بالاتر از آن چیزی است که برای استخدام کارفرمایانشان لازم است.

وقتی مالک، قسط‌السنین‌بگیر، یا صراف، درآمدی بیشتر از آن چیزی داشته باشد که فکر می‌کند برای خرجی خودش لازم است، تمام یا قسمتی از مازاد این درآمد را برای استخدام يك یا چند نوکر باب به کار می‌برد. اگر این مازاد افزایش یابد طبیعتاً تعداد نوکرها را زیادتر خواهد کرد.

وقتی يك کارگر مستقل، مانند يك جولاگر، یا کفاش، سرمایه‌اش بیش از آنست که برای خرید مواد و خرجی خودش تا وقتی که جنس را بفروشد، تکافو کند، طبعاً با این مازاد يك یا چند شاگرد مزدور استخدام می‌کند، برای اینکه از کار آنها منتفع شود. اگر این مازاد افزایش یابد، بدیهی است که وی تعداد بیشتری شاگرد مزدور استخدام خواهد کرد.

بنابراین، تقاضا برای کسانی که از راه مزد زندگی می‌کنند ضرورتاً با افزایش درآمد و سرمایه هر کشور افزایش می‌یابد، و ممکن نیست بدون آن افزایش پیدا کند. افزایش درآمد و سرمایه افزایش ثروت ملی است. از اینرو، تقاضا برای مزدبگیران طبعاً با افزایش ثروت ملی بالا می‌رود، و ممکن نیست بدون آن بالا رود. این عظمت ثروت ملی نیست که موجب بالا رفتن مزد کارگران می‌شود، بلکه افزایش مستمر ثروت است که این امر را میسر می‌کند. لذا، در کشورهای ثروتمند مزد کارگر بالا نیست بلکه بالاترین سطح دستمزد، در کشورهایی است که پیشرفته‌تر از دیگران‌اند، و یا کشورهایی که به سرعت ثروتمند می‌شوند. انگلستان در حال حاضر، مسلماً، خیلی ثروتمندتر از کشورهای امریکای شمالی است. اما، مزد کارگران در امریکای شمالی خیلی بالاتر از هر کجای انگلیس است. در ایالت نیویورک، يك کارگر عادی به پول خودشان سه

شلینگ و شش پنس در روز مزد می‌گیرد، که مساوی دو شلینگ استرلینگ است.^۳ نجارهایی که در کشتی کار می‌کنند ده شلینگ و شش پنس و تقریباً نیم لیتر مشروب رام که شش پنس استرلینگ ارزش دارد، و جمع کل آن برابر است با شش شلینگ و شش پنس استرلینگ مزد دارند؛ نجار خانه‌ساز و بنا، هشت شلینگ به پول خوشان که مساوی چهار شلینگ و شش پنس استرلینگ است، شاگرد خیاط پنج شلینگ به پول امریکا، که به پول انگلیس برابر با دو شلینگ و ده پنس است مزد دارند. همهٔ این مرزدها بالاتر از مزد لندن است؛ و گفته می‌شود مزد در سایر ایالات مستعمره مانند نیویورک بالاست. قیمت ارزاق عمومی در امریکای شمالی خیلی پائین‌تر از انگلیس است. در آنجا کمیابی و گرانی هیچ‌گاه وجود نداشته است. در بدترین سالها همیشه به اندازهٔ خودشان خواربار داشته‌اند گوا اینکه فقط صادراتشان کم می‌شده. بنابراین، اگر قیمت پولی کار از همهٔ قسمت‌های کشور انگلیس بیشتر باشد، قیمت حقیقی آن، یعنی میزان حقیقی مایحتاج و وسایل زندگی که این پول برای کارگران فراهم می‌کند باید به نسبت بیشتری بالاتر از کشور اصلی (انگلیس) باشد.

اما با اینکه امریکای شمالی هنوز به ثروتمندی انگلیس نیست، ولی تندتر از انگلیس در این راه گام برمی‌دارد و با سرعت بیشتری برای بدست آوردن ثروت جلو می‌رود. قطعی‌ترین نشانهٔ خوشبختی و بهروزی هر کشور افزایش ساکنان آنست. تصور نمی‌رود جمعیت بریتانیای کبیر و بیشتر کشورهای اروپایی در کمتر از ۵۰۰ سال دو برابر شود. در مستعمرات انگلیس، متوجه شده‌اند که جمعیت در بیست یا بیست و پنج سال دو برابر می‌شود.^۴ در حال حاضر این افزایش جمعیت کلاً ناشی از مهاجرت دائمی نیست، بلکه در اثر زاد و ولد زیاد آنهاست. گفته می‌شود، در مستعمرات کسانی که به سن کهولت می‌رسند، پنجاه تا صد نوه و نتیجه و گاهی خیلی بیشتر را خواهند دید. در آنجا کارگر مزدش چنان خوب است که تعدد بچه‌های خانواده به جای اینکه باری بردوش آنها باشد، منبع ثروت و نیکبختی پدر و مادر است. حساب شده که هر کدام از بچه‌های خانواده قبل از اینکه پدر و مادر را ترک کنند سالیانه صد لیرهٔ استرلینگ خالص عایدی دارد. یک بیوهٔ جوان با چهار پنج بچه، که در خانوادهٔ متوسط و یا طبقهٔ متوسط و یا طبقهٔ پائین اروپا شانس شوهر دوم را ندارد، در مستعمرات اغلب به چشم سرمایه به او می‌نگرند. ارزش بچه‌ها بزرگترین مشوق ازدواج است. بنابراین، تعجبی ندارد اگر می‌بینیم که مردم امریکای شمالی در سنین جوانی ازدواج می‌کنند. ولسی باوجود افزایش زیاد جمعیت که ناشی از ازدواج در سن جوانی است همیشه شکایت کمبود کارگر هست. به نظر می‌رسد که تقاضای کارگر، و جوهی که برای امرار معاش آنها در نظر گرفته شده، هنوز هم سریعتر از پیدا کردن کارگر برای استخدام افزایش می‌یابد.

۳. این کتاب در سال ۱۷۷۳ و پیش از آغاز جنبش استقلال امریکا نوشته شده است.

۴. نظریهٔ دوبرابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال که بعدها مالتوس بیان کرد، از اینجا مایه می‌گیرد. (مترجم).

با اینکه ثروت يك کشور باید زیاد باشد، مع هذا اگر مدتی کشور در حال سکون باشد، نباید انتظار داشته باشیم که مزدکارگر در آنجا بالا باشد. وجوهی که به منظور پرداخت دستمزدها اختصاص داده شده، و همچنین درآمد و سرمایه ساکنین کشور ممکن است بالاترین رقم باشد؛ ولی اگر چندین قرن به همان میزان باقی بماند و یا تقریباً به همان شکل باشد، تعداد کارگرانی که هر سال استخدام می شوند، به آسانی می توانند عرضه تعداد کارگری که مورد تقاضای سال بعد است فراهم کند حتی بیشتر از میزان تقاضای آن سال. بندرت کارگر کمیاب می شود، و کارفرمایان مجبور نیستند برای استخدام کارگران با هم به رقابت برخیزند. به عکس، کارگران در چنین مواردی، طبعاً بیش از اشتغال زاد و ولد می کنند و زیاد می شوند. کمیابی اشتغال دائمی خواهد بود، و کارگران مجبورند برای بدست آوردن شغل با هم چشم و همچشمی کنند. اگر در چنین کشوری دستمزد کارگران بیش از مقدار لازم برای مخارج زندگی و معاش آنان بوده باشد، و حتی بیشتر از آن باشد که برای گذران خانواده ها لازم است، رقابت کارگران، و نفع کارفرمایان به زودی مزد آنان را به حداقل نرخ که با بشریت و انسانیت عادی سازگار است کاهش خواهد داد. چنین مدتهای مدید است که یکی از کشورهای ثروتمند است،

یعنی، یکی از حاصلخیزترین، صنعتی ترین و پرجمعیت ترین کشورهای دنیاست با بهترین روش کشاورزی. اما، چنان می نماید که مدتها در جا زده است. مارکوپولو، که بیش از ۵ قرن پیش به آنجا مسافرت کرده، کشاورزی، صنعت و جمعیت آن را طوری شرح می دهد که مسافرینی که امروز به آنجا مسافرت می کنند تقریباً همان وضع و حال را می بینند. شاید، خیلی پیش از مارکوپولو، تا آنجا که ماهیت قوانین و نهادهای این کشور اجازه می داده است کاملترین غنا و ثروت را به دست آورده بوده است. گزارشات بسیاری از مسافران و جهانگردان که در موارد دیگر با هم نا متوافق است، در این مورد با هم توافق دارد که مزد کارگر پائین است، چنانکه برای کارگر تشکیل خانواده و تربیت اولاد در چین دشوار است. کارگر چینی اگر بتواند در تمام روز کار کند و زمین را بکند و در شب پولی به اندازه خرید کمی برنج دریافت کند، راضی است. وضع پیشه وران، اگر پیشه و هنری وجود داشته باشد، از این هم بدتر است.

به جای اینکه مثل پیشه وران اروپایی در کارگاههای خود با تنبلی به انتظار مشتری باشد، دائماً در کوی و برزنها پرسه می زند و ابزار کار خود را همراه می برد، و خدمت خود را عرضه می کند، مثل اینکه درخواست کار می کند. فقر طبقات پائین مردم چین به مراتب بیشتر از فقیرترین کشورهای اروپاست. در مجاورت کانتون صدها، و معمولاً گفته می شود، هزاران خانوار روی خشکی زندگی نمی کنند. بلکه دائماً در قایق های ماهیگیری روی رودخانه ها و آبراهها زندگی می کنند. قوت و غذایشان روی این خانه های قایقی آنقدر کم و ناچیز است که با اشتیاق تمام بدترین آشغالی که از کشتی اروپائیان به خارج پرتاب می شود از روی آب صید می کنند.

هر مردار یا گوشت گندیده ای، مثل لاشه سگ و یا گربه، با اینکه نیمه متعفن و در حال غرق شدن است، مثل بهترین ماده آسمانی و خوشگوارترین غذای سایر کشورها

خورده می‌شود. تشویق به ازدواج در چین به علت سودآوری نیست بلکه چون با آزادی می‌توانند کودکان خود را سربه‌نیست کنند به این امر اقدام می‌کنند. در شهرهای بزرگ هر شب تعدادی از کودکان را در کوچه‌ها می‌گذارند، و یا اینکه مثل تولسنگ در آب خفه می‌کنند. حتی گفته می‌شود انجام این کار وحشتناک شغل روزمرهٔ گروهی از افراد است که از این راه امرار معاش می‌کند.

اما با اینکه شاید چین درجا می‌زند، ولی به نظر نمی‌رسد که رو به قهقرا می‌رود. مردم در هیچ‌جا شهرها را ترك نمی‌کنند. زمینی که روزی کشت می‌شد هنوز هم کشت می‌شود. بنابراین همان تعداد کارگر در سال، یا تقریباً همان میزان، باید به کار ادامه دهند، و در نتیجهٔ وجوهی که برای معاش آنان اختصاص داده شد، نباید به طور محسوس تنزل یابد. از اینرو، پائین‌ترین طبقهٔ کارگران، با وجود ناچیز بودن معاش، باید به هر طریق شده به نوبت عوض شوند. تا نژاد آنها ادامه یابد تا آنجا که تعداد آنان نقصان نیابد. ولی در کشوری که وجوه لازم برای امرار معاش کارگران نقصان می‌یابد وضع طور دیگری است. هر سال تقاضا برای نوکر و کارگر، در تمام طبقات مشاغل، از سال پیش کمتر می‌شود. کسانی که در طبقات بالاتر به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، چون نمی‌توانند در رشتهٔ کار خود شغلی، پیدا کنند، خوشحال خواهند شد که در طبقات پائین‌تر شغلی دست و پا کنند. پائین‌ترین طبقات جامعه نه تنها کارگر زیادتر از نیاز خود دارد، بلکه با هجوم سایر طبقات مردم به این طبقه، رقابت در میان آنها برای استخدام چنان شدید می‌شود، که مزد کارگر را به کمترین و ناچیزترین قوت لایموت تقلیل می‌دهد. حتی در چنین شرایط سختی بسیاری از مردم نمی‌توانند شغلی پیدا کنند، و یا از گرسنگی تلف می‌شوند و یا اینکه مجبور می‌شوند از راه تکدی امرار معاش کنند، و یا اینکه شاید مرتکب وقیحترین و شنیعترین کارها می‌شوند. در این طبقه از مردم فقیر، قحطی و مرگ و میر فوراً شیوع می‌یابد، و از آنجا به سایر طبقات سرایت می‌کند، تا آنجا که تعداد ساکنین یک کشور به قدری کاهش یابد که با درآمد و سرمایه‌ای که در آن باقی مانده آنهایی که برخلاف دیگران از جور و ستم روزگار و بدبختیها رسته‌اند، به آسانی امرار معاش کنند. این حالت شاید وضع تقریباً فعلی بنگال، و بعضی از مستعمرات انگلیس در هند شرقی باشد. یعنی سرزمین زرخیزی که قبلاً از جمعیت آن کاسته شده است، و نتیجتاً، امرار معاش خیلی دشوار نیست، با وجود تلف شدن سیصد چهارصد هزار نفر در سال، باز باید اطمینان داشته باشیم وجوهی که برای امرار معاش طبقهٔ فقیر کارگر اختصاص داده شده به سرعت نابود می‌شود. فرق میان روح ملازم قانون اساسی انگلیس که کشورهای امریکای شمالی را حمایت و اداره می‌کند، و مقررات یک شرکت بازرگانی^۵ که هند شرقی را تحت استیلا دارد و به آنها ستم می‌کند، با مشاهدهٔ تفاوت وضع این کشورها بهتر آشکار می‌شود.

۵. ظاهراً منظور نویسنده کمپانی هند شرقی است که در آن زمان این کشورها را تحت نفوذ خود داشت. — ۴.

بنابراین پرداخت مزد سخاوتمندانه به کارگر، هم نشانه طبیعی افزایش ثروت ملی است و هم اثر لازم آن. از طرف دیگر، معاش ناچیز کارگر فقیر، علامت و نشانه طبیعی است بر اینکه همه چیز در حال توقف است، و وضع گرسنگی کارگران علامت اینست که کشور به سرعت روبه فقیر می‌رود.

در حال حاضر، در انگلیس مزد کارگر ظاهراً بیشتر از مقداری است که برای تشکیل و تربیت خانواده لازم است. برای اینکه خودمان را در این مورد قانع کنیم لازم نیست که وارد محاسبه خسته کننده و مشکوکی بشویم که نشان دهیم کمترین مبلغی که برای این کار لازم است چقدر است. نشانه‌های آشکاری وجود دارد که مزد کارگران در هیچ جای این کشور با پائین‌ترین نرخ‌ها که متوافق با مروت و انسانیت است تعیین نمی‌شود.

نخست) تقریباً در همه جای انگلیس، حتی در میان پائین‌ترین نوع کار، تمایزی بین مزد تابستانی و زمستانی وجود دارد. مزد تابستانی همیشه بالاترین مزد است، ولی نظر به هزینه فوق‌العاده سوخت، امرار معاش خانواده در زمستان گرانتر است. بنابراین، مزد وقتی بالاست، که هزینه زندگی پائین است، بدیهی است که در این صورت مزد با در نظر گرفتن هزینه زندگی تعیین نمی‌شود، بلکه با ارزش کمی و فرضی کار تعیین می‌گردد. در حقیقت می‌شود گفت، کارگر باید قسمتی از مزد تابستانی خود را پس‌انداز کند تا اینکه هزینه زمستانی را بپردازد؛ و در تمام سال مزد او بیشتر از میزان احتیاج تأمین معاش خانواده‌اش نیست. اما در مورد برده، و یا شخصی که مطلقاً برای قوت لامبوتش به ما متکی است، این‌طور رفتار نمی‌شود. هزینه روزانه او به نسبت نیازهای روزانه اوست.

دوم) مردها در انگلیس با قیمت خواربار نوسان پیدا نمی‌کند. قیمت خواربار در همه جا سال به سال و اغلب ماه به ماه تغییر می‌کند. ولی در بسیاری جاها قیمت پولی کار به‌طور یکنواخت گاهی تا نیم قرن یکسان باقی می‌ماند. از اینرو، اگر در این محله‌ها، کارگران فقیر بتوانند خانواده خود را در سالهای گرانی اداره کنند، به‌هنگام فراخی و فراوانی متوسط وضع راحت‌تری دارند، و در سالهایی که فوق‌العاده ارزانی است خوشبخت خواهند بود. قیمت گران خواربار در این ده سال گذشته در بسیاری از مناطق انگلیس همراه با افزایش پولی محسوس مزد کارگر نبوده است. در حقیقت تغییر مزد در بعضی جاها بیشتر ناشی از افزایش تقاضای کارگر بوده است نه افزایش تقاضای خواربار.

سوم) همان‌طور که قیمت خواربار بیشتر از مزد کارگر در هر سال در تغییر است، همان‌طور هم، مزد کارگر، از یک شهر به شهر دیگر، بیشتر از قیمت خواربار تغییر می‌کند. قیمت نان و گوشت معمولاً در بیشتر جاهای انگلیس ثابت و یا تقریباً ثابت است. نان و گوشت وسایر چیزهایی که خرده‌فروشان عرضه می‌کنند یعنی جایی که کارگر فقیر مایحتاج خود را می‌خرد به‌دلائلی که بعداً فرصت گفتن آنها را خواهیم داشت، معمولاً در شهرهای بزرگ به همان قیمت دهات دوردست و یا حتی ارزانتر است.

اما مزد کارگران در شهرهای بزرگ و مجاورت آن اغلب يك چهارم يا يك پنجم، یعنی ۲۵ يا ۲۵ درصد بالاتر از چند کیلومتر دورتر است. مزد ۱۸ پنس در روز در لندن و اطراف آن مزد عادی و معمولی است. چند کیلومتر دورتر مزد به ۱۵ و یا ۱۴ پنس تنزل می‌کند. در ادنبورگ و حوالی آن ده پنس ضبط شده است. به فاصلهٔ چند کیلومتر آن طرفتر به ۸ پنس سقوط می‌کند، و این قیمت معمولی کارگر عادی در جلگه‌های پست کشور اسکاتلند است، که تغییرات آن کمتر از انگلیس است. این چنین اختلاف مزد، که به نظر می‌رسد هیچ‌گاه برای هزینهٔ سفر يك نفر از يك بخش به بخش دیگر کافی نیست، ضرورتاً موجب حمل و نقل کالاهای حجیم، نه تنها از يك بخش به بخش دیگر، بلکه از يك طرف کشور به طرف دیگر، و تقریباً از يك گوشهٔ دنیا به گوشهٔ دیگر آن می‌شود، به طوری که به زودی قیمت کالاهای را در همه جا به يك سطح می‌رساند. با این همه حرف‌ها که در بارهٔ تلون مزاج و سرشت بشر گفته شده، ظاهراً به تجربه چنین معلوم می‌شود که در حمل و نقل انواع کالاهای و محموله‌ها بشر یا کارگر از همه مشکلتر جایجا می‌شود. بنابراین، اگر کارگر فقیر بتواند گذران خانوادهٔ خود را در جاهایی از کشور که مزد کار پائین‌تر است تأمین کند، در جاهایی که مزد بالاست مسلماً کارگر باید در خوشبختی باشد.

چهارم) تغییرات قیمت کار نه تنها در زمان و مکان با تغییرات قیمت‌خواربار تطابق ندارد، بلکه اغلب کاملاً متضاد هم‌اند.

گندم، که غذای مردم عادی است، در اسکاتلند گرانتر از انگلیس است، و اسکاتلند هر سال مقادیر متنابهی از آن را از انگلیس وارد می‌کند. اما گندم انگلیس باید در اسکاتلند که آن را وارد کرده گرانتر به فروش رسد، تا انگلیس که آن را صادر کرده؛ و نسبت به کیفیت جنس آن نمی‌توان آن را گرانتر از گندم اسکاتلند که در همان بازار، رقابت می‌کند فروخت. کیفیت گندم به طور عمده بستگی دارد به کمیت آردی که در آسیا از آن به دست می‌آید، و در این مورد گندم انگلیس آن قدر به گندم اسکاتلند برتری دارد که، با اینکه ظاهراً اغلب، نسبت به مقایسهٔ حجم آن گرانتر است، ولی در حقیقت معمولاً نسبت به کیفیت، و یا مقیاس وزن آن ارزانتر است. بعکس، قیمت کار در انگلیس گرانتر است از اسکاتلند. بنابراین، اگر کارگر تهیدست بتواند هزینهٔ خانوادهٔ خود را در يك قسمت از انگلیس تأمین کند در سایر جاها در خوشبختی خواهد بود. آرد جو در حقیقت، در اسکاتلند مهمترین و بهترین قسمت مواد خوراکی مردم عادی است، که به طور کلی این غذا پست‌تر از غذای هم‌ردیفان آنان در انگلیس است. اما این تفاوت روش تغذیه علت اختلاف مزد آنان نیست، بلکه معلول آنست؛ گواینکه در اثر سوءتفاهم عجیبی، اغلب شنیده‌ام که آن را علت می‌دانند نه معلول. علت اینکه يك نفر ثروتمند و دیگری فقیر است این نیست که یکی کالسکه دارد و دیگری باید پیاده حرکت کند، بلکه کسی که ثروتمند است کالسکه دارد و کسی که فقیر است باید پیاده برود. در طول قرن گذشته، با مقایسهٔ سالهای آن با یکدیگر گندم در دو قسمت کشور گرانتر از سدهٔ فعلی بود. این يك حقیقت مسلمی است که فعلاً تردید بر دار نیست، و اثبات

آن، اگر، امکان داشته باشد، باز در مورد اسکاتلند قطعی‌تر است تا انگلیس. اسناد سخن ما در اسکاتلند تقویم قیمت انواع مختلف غله است که دادگاه و کلاستر هر بخش هر سال به‌قید سوگند، و به‌موجب وضع واقعی بازار، در بخشهای مختلف اسکاتلند به‌عمل می‌آورد. اگر چنین ادله مستقیم نیاز به‌مدرك جنبی برای تأیید آن داشته باشد، می‌توانیم فرانسه را در نظر بگیریم که در آنجا هم وضع به‌همین ترتیب است و شاید بیشتر قسمتهای اروپا نیز به‌همین شکل باشد. در مورد فرانسه دلیل روشنی وجود دارد. ولی با اینکه مسلم است که در دو قسمت بریتانیای کبیر غله در سده گذشته گرانتر از سده فعلی بود، این امر هم مسلم است که کارگر نیز ارزانتر بوده است. بنابراین اگر کارگران فقیر در آن روز می‌توانستند هزینه زندگی خانواده خود را تأمین کنند، امروز باید خیلی راحت‌تر بتوانند این کار را انجام دهند. در سده گذشته، معمولی‌ترین مزد روزانه کارگر عادی در بیشتر بخشهای اسکاتلند شش پنس در تابستان و پنج پنس در زمستان بود. امروز هم سه شلینگ در هفته تقریباً همان قیمتی است که هنوز در بعضی از بخشهای هایلند و وسترن‌ایلند پرداخت می‌شود. در سراسر بخش اعظم جنوب خاور اسکاتلند (لوند)^۶ معمولی‌ترین مزد کارگر عادی امروز، هشت پنس، ده پنس و گاهی در ادینبورگ، در بخشهایی که با انگلیس هم‌مرز است، شاید به‌علت مجاورت با آن، و در تعداد انگشت‌شمار جاهای دیگر که اخیراً تقاضا برای کارگر به‌طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته، در نواحی گلاسگو^۷، کارن^۸، ایرشایر^۹ و غیره یک شلینگ در روز است. در انگلیس ترقی صنعت، کشاورزی، و بازرگانی خیلی زودتر از اسکاتلند آغاز شد. لذا به‌ناچار تقاضا برای کارگر زیاد شده در نتیجه مزد آنها نیز باید با این ترقیات افزایش یابد. بالطبع، در سده گذشته، و سده فعلی، مزد کارگران در انگلیس بالاتر از اسکاتلند بود. و به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای از آن زمان تا کنون نیز بالا رفته است، گو اینکه، با تنوع زیاد مزدهایی که در آنجا در بخشهای مختلف پرداخت می‌شود، خیلی دشوار است که تعیین کنیم چقدر افزایش پیدا کرده است. در سال ۱۶۱۴ مقرری یک سرباز پیاده به اندازه امروز بود یعنی ۸ پنس در روز. وقتی این حقوق برقرار شد باید طبعاً با مزد معمولی کارگران عادی، یعنی طبقه‌ای از مردم که معمولاً از آنها سربازگیری می‌شد، تطبیق کند. هیانز^{۱۰} رئیس محکمه استیناف که در زمان سلطنت شارل دوم می‌زیسته، هزینه ضروری یک خانواده کارگری را مرکب از شش نفر، یعنی پدر، مادر، دو بچه نسبتاً بزرگتر که قادر باشند کاری انجام دهند، و دو بچه کوچک دیگر که کاری ازشان ساخته نیست، حساب کرده. که هفته‌ای ده شلینگ یا سالی ۲۶ لیره است. اگر این خانواده بتواند از طریق کارکردن هزینه مزبور را به‌دست آورد، باید یا از طریق گدایی و یا از راه دزدی آن را فراهم کند. به‌نظر می‌رسد که وی بدقت موضوع را

6. Lowland. 7. Glasgow. 8. Carron. 9. Ayrshire.
10. Hales: Lord chief Justice.

بررسی کرده باشد.^{۱۱} در سال ۱۶۸۸ آقای گرگوری کینگ^{۱۲} که مهارتش در جمع و تفریق سیاسی آن‌قدر مورد تمجید و ستایش دکتر داوانانت^{۱۳} قرار گرفته است، حساب کرد درآمد عادی کارگر و مهتر و باغبان و غیره هر خانواده ۱۵ لیره در سال است، که این خانواده را بر روی هم فرض کرده سه تا و نصفی آدم باشد. بنابراین، محاسبات وی، با اینکه در ظاهر امر با اولی فرق دارد، در باطن با محاسبهٔ قاضی هیلز تطبیق می‌کند. هر دوی آنها فرض کرده‌اند که هزینهٔ هفتگی هر فرد در چنین خانواده‌ای ۲۵ پنس است. از آن زمان تاکنون درآمد نقدی و هزینهٔ زندگی چنین خانواده‌ای به‌طور قابل ملاحظه‌ای در بخش اعظم بریتانیا افزایش یافته است؛ این افزایش هزینه در بعضی جاها بیشتر و در بعضی جاها کمتر بوده است؛ ولی شاید بندرت بتوان محلی را یافت که افزایش مزد کارگر منطبق با بعضی از گزارشات خلاف واقع اخیر باشد که به‌مردم ارائه شده است. باید دانست، که قیمت کار را در هیچ‌کجا نمی‌توان به‌درستی تعیین کرد؛ در یک محل و برای یک نوع کار اغلب مزدهای مختلفی پرداخت می‌شود و این امر، نه تنها به‌خاطر کارآئی و توانایی متفاوت کارگر است، بلکه دل‌رحمی و کله‌شقی کارفرمایان نیز در آن مؤثر می‌باشد. در جاهایی که مزد بوسیلهٔ قوانین تعیین نمی‌شود، آنچه را که ظاهراً تعیین می‌کنیم معمولی‌ترین نوع مزد است؛ و ظاهراً تجربه نشان می‌دهد که قانون هیچ‌گاه نمی‌تواند مزد را به‌خوبی تعیین کند، گویانکه اغلب چنین وانمود می‌کند که می‌تواند.

مزد حقیقی کار، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج و وسایل آسایش زندگی که پول می‌تواند برای کارگر فراهم کند، در مدت سدهٔ حاضر، شاید به‌نسبت بیشتری از قیمت پولی آن افزایش یافته است. نه تنها گندم کمی ارزاتر شده، بلکه بسیاری از چیزهای دیگر که کارگر زحمتکش فقیر غذاهای متنوع سالم و موافق طبع را از آنها به‌دست می‌آورد نیز خیلی ارزاتر شده است. مثلاً، سیب‌زمینی، در حال حاضر، در سراسر جزیره انگلیس، قیمتش نصف آن مبلغی است که ۳۵ یا ۴۰ سال پیش بود. همین حرف را می‌توان در مورد شلغم، هویج، کلم زد؛ یعنی چیزهایی که قبلاً فقط با بیل کشت می‌شد و امروز با خیش کاشته می‌شود. انواع سبزیجات نیز ارزاتر شده است. قسمت بیشتر سیب درختی و حتی پیاز که در بریتانیا مصرف می‌شد در سدهٔ گذشته از سرزمین فلاندر وارد می‌شد. اصلاحات زیادی که در روش تولید پارچه‌های غیرظریف پشمی و نخی به‌عمل آمده لباس ارزاتر و بهتری در اختیار کارگر قرار می‌دهد؛ بهبودهایی که در مورد فلزات غیر قیمتی حاصل شده ابزار پیشه و کار ارزاتر و بهتر و همچنین لوازم مناسب و راحت اثاثیهٔ خانهٔ ارزاتری را سبب شده است. صابون، نمک، شمع، چرم و مشروبات تخمیری، در حقیقت، خیلی گراتر شده است، و علت آن مالیاتی است

۱۱. رجوع کنید به‌طرزهای وی برای نگاهداری فقرا در کتاب تاریخ قوانین فقرا نوشتهٔ برن.

12. Gregory King.

13. Dr. Davenant.

که به آنها وضع شده است. اما مقادیر آن که کارگر تهیدست ضرورتاً باید مصرف کند، آنقدر کم است، که افزایش قیمت آنها جبران کاهش قیمت بسیاری از کالاها را نمی‌کند. شکایت عامه مردم مبنی بر اینکه اجناس تجملی حتی به پائین‌ترین طبقه مردم رسوخ می‌کند، و اینکه کارگر بی‌چیز امروز با همان غذا و لباس و مسکن که در گذشته راضی بود خشنود نمی‌شود، ممکن است ما را متقاعد کند که فقط قیمت پولی کار نیست که بالا رفته، بلکه دستمزد حقیقی نیز افزایش پیدا کرده است.

آیا باید بهبود موقعیت طبقات پائین مردم را يك امتیاز دانست و یا آن را مخل جامعه به حساب آورد؟ در وهله اول پاسخ آن بسیار ساده جلوه می‌کند. انواع مختلف نوکر و کارگر و عمله، عظیم‌ترین بخش يك جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهند. اما آنچه که موقعیت قسمت اعظم جامعه را بهبود می‌بخشد نمی‌توان مخل آسایش کل جامعه تلقی کرد. هیچ جامعه‌ای که بخش بزرگی از آن تهیدست و بینواست، نمی‌تواند خوشبخت و کامیاب باشد. بعلاوه انصاف هم حکم می‌کند کسانی که برای تمام جامعه غذا، لباس، و مسکن تهیه می‌کنند، باید سهمی از تولید کار خود را برای اینکه نسبتاً خوب بخورند، و بپوشند، و مسکن گیرند در اختیار داشته باشند.

تهیدستی با اینکه بی‌تردید ایجاد یأس و دلسردی در امر ازدواج می‌کند، ولی همیشه از آن جلوگیری نمی‌کند، حتی به نظر می‌رسد که مساعد با زاد و ولد است. يك زن نیم‌گرسنه هایلندی اغلب بیش از ۲۵ بچه به دنیا می‌آورد، در صورتی که يك بانوی ظریف و نازپرورده اغلب، قادر نیست حتی يك بچه بزاید، و وقتی که دو یا سه بچه داشته باشد معمولاً خسته و ناتوان می‌شود. نازائی که آن‌قدر در میان زنان محتشم متداول است در میان زنان طبقات پائین نادر است. تجمل در میان زنان، با اینکه شاید حس شهوت را برای تلذذ مشتعل می‌سازد، ظاهراً همیشه قدرت تولید مثل را ضعیف و اغلب به‌طور کلی منهدم می‌کند.

اما تهیدستی، با اینکه از زاد و ولد جلوگیری نمی‌کند، ولی برای پرورش کودکان بسیار نامطبوع است. گیاه لطیفی که در يك خاک سرد و آب و هوای سخت تولید شده، به‌زودی پژمرده شده و خشک می‌گردد. اغلب می‌شنوم که، در هایلند اسکاتلند از بیست بچه‌ای که يك زن به دنیا می‌آورد فقط دو تن از آنها زنده می‌ماند و این يك امر عادی است. چندین افسر باتجربه به‌من اطمینان داده‌اند که تاکنون درس‌بازگیری هنگشان موفق نشده‌اند که طبال و یا فلوتچی را از کودکان سربازان هنگ تأمین کنند. اما تعداد زیادی از کودکان نحیف و زردنبو بندرت جز سربازخانه در جای دیگری دیده می‌شوند. تعداد کمی از آنها، ظاهراً به‌سن سبزه و چهارده سالگی به‌سربازخانه روی می‌آورند. در بعضی از جاها نیمی از بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند قبل از اینکه به سن چهار سالگی برسند می‌میرند؛ در خیلی از جاها این عده قبل از اینکه به‌سن هفت سالگی برسند تلف می‌شوند؛ و تقریباً در همه جا قبل از اینکه ۹ یا ده ساله بشوند از بین می‌روند. اما به‌طور کلی این مرگ و میر عظیم، در همه جا در میان بچه‌های مردم عادی است یعنی در بین طبقه‌ای شایع است که نمی‌توانند مانند مردمی که نسبتاً وضع

بهتری دارند به کودکان خود برسند. با اینکه ازدواج این افراد مشمتر از ازدواج زنان محتشم است، ولی نسبت کمتری از کودکان به سن بلوغ می‌رسند. در شیرخوارگاهها و بیمارستانهای بچه‌های سرراهی و در میان کودکانی که به وسیلهٔ سازمانهای خیریهٔ مذهبی بزرگ می‌شوند، مرگ و میر حتی بیشتر از مرگ و میر کودکان مردم عادی است.

انواع حیوانات طبیعتاً به نسبت وسیلهٔ معاششان زاد و ولد می‌کنند، و هیچ نوع حیوانی بیش از وسع خود بچه نمی‌آورد. ولی در جوامع متمدن تنها در بین مردم طبقات پائین‌تر است که کمبود معاش محدودیتی برای تکثیر نسل بشر ایجاد می‌کند، و این کار را تنها از طریق تلف کردن تعداد زیادی از کودکان که ثمرهٔ ازدواج برومند آنان است انجام می‌دهند.

مزد سخاوتمندانهٔ کار سبب می‌شود وسایل زندگی کودکانشان بهتر فراهم شود، و در نتیجه تعداد بیشتری به سن بلوغ برسند و طبعاً آن محدودیتها را از میان می‌برد و حدود آن را توسعه می‌دهد. همچنین جا دارد که در اینجا اشاره کنیم، که این کار ضرورتاً تا آنجا که امکان داشته باشد، به نسبتی انجام می‌شود که تقاضای کار ایجاب می‌کند. اگر تقاضای کار پیوسته زیاد شود، مزد کار باید به ناچار ازدواج و تولید نسل را به طریقی تشویق کند که آنها بتوانند با افزایش تعداد نفوس تقاضای روزافزون کار را جبران کنند. اگر در هر زمان مزد کمتر از آن چیزی باشد که برای این امر ضرور است، به زودی کمبود کارگر سبب افزایش مزد می‌گردد؛ و اگر مزد زمانی بیشتر شد، زاد و ولد زیاد کارگران سبب افزایش تقاضای کار و کاهش دستمزد می‌شود. در یک مورد بازار کمتر از ظرفیت و نیاز خود کارگر خواهد داشت و در مورد دیگر بیشتر به طوری که به زودی نرخ دستمزدها به نرخ مناسب که موقعیت جامعه ایجاب می‌کند برمی‌گردد. بدین نحو است که تقاضای کارگر، مانند تقاضای سایر کالاها ضرورتاً تولید مثل کارگر را تنظیم می‌کند؛ وقتی که این تولید مثل کند است آن را سرعت می‌بخشد، و هنگامی که سریع است آن را متوقف می‌کند. این تقاضاست که حالت تکثیر جمعیت را در کشورهای مختلف جهان در امریکای شمالی، در اروپا، و در چین و روی هم رفته در وهلهٔ آخر ثابت بماند.

گفته می‌شود، پیری و فرسودگی برده به هزینهٔ ارباب اوست، در صورتی که ناتوانی و فرسودگی نوکر آزاد، به هزینهٔ خودش است. ولی، درحقیقت، پیری و فرسودگی نوکر آزاد، به همان اندازهٔ برده و به هزینهٔ کارفرماست.

مزدی که به انواع کارگر مزدور یا نوکر داده می‌شود، باید به اندازهای باشد که آنها بتوانند، به اتفاق هم نسل نوکر و شاگرد و کارگر را، طبق تقاضای صعودی، و نزولی و یا ثابت کار، هر کدام که جامعه لازم بداند، ادامه دهند. اما با اینکه پیری و فرسودگی نوکر آزاد مانند بردگان به هزینهٔ کارفرماست، ولی معمولاً هزینهٔ او بسیار کمتر از برده است، وجوهی که برای جانشین کردن و یا اصلاح پیری و یا فرسودگی بردگان صرف می‌شود، (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی یعنی اصلاح پیری را به کار ببریم)

معمولاً در اثر غفلت کارفرما و یا عدم توجه ناظر ترتیب داده می‌شود. اما وجوهی که برای انجام همین امر در مورد انسان آزاد مصرف می‌شود، خود انسان آزاد آن را ترتیب می‌دهد.

نابسامانی که معمولاً در اقتصاد ثروتمندان شیوع دارد، طبعاً در اداره امور بردگان نیز وارد می‌شود. صرفه‌جویی و دقت ناشی از خست تهیدستان طبعاً در مدیریت انسان آزاد ایجاد می‌شود. تحت چنین مدیریت مختلفی، منظور و هدف واحد، مستلزم وجود درجات مختلف هزینه برای اجرای آنست. لذا به عقیده من از تجربه همه ملت‌ها و اعصار، چنین مستفاد می‌شود که کاری که انسان آزاد انجام می‌دهد در پایان ارزاتر از کاری تمام می‌شود که بردگان می‌کنند. حتی در بستن، نیویورک و فیلادلفیا که مزد کارگران عادی بسیار زیاد است همین نتیجه عاید می‌شود.

از اینرو، مزد سخاوتمندانه کار، همان قدر که معلول افزایش ثروت است علت افزایش جمعیت هم هست. شکایت از آن مثل اینست که برعلت و معلول لازم برای بزرگترین خوشبختی عامه تأسف خوریم و ندبه کنیم. شاید جا دارد در اینجا متذکر شویم که در حالت مترقی یعنی در حالی که جامعه روبه تنعم بیشتری پیش می‌رود (نه در حالتی که جامعه ثروت و غنای کامل را به دست آورده)، کارگر تهیدست یا اکثریت يك ملت، راحت‌ترین و خوشبخت‌ترین وضع را داراست. در حالت سکون وضع او بسیار مشکل، و در حالت قهقرایی کشور زندگی‌اش توأم با تیره‌بختی است. حالت مترقی در واقع حالت امیدوارکننده، و نیروبخش‌دهنده در تمام نظامات جامعه است. حالت توقف و سکون کسل‌کننده، و حالت قهقرایی و سیر نزولی توأم با افسردگی است. مزد عالی کار، همان گونه که تولید نسل را تشویق می‌کند، کوشش مردم عادی را نیز افزایش می‌دهد. مزد کار مشوق کوشش است؛ که مانند هر خصیصه آدمی، نسبت به تشویقی که از او می‌شود بهبود می‌یابد. معاش فراوان نیروی بدنی کارگر را افزایش می‌دهد، و امید تسلی‌بخش به وضع بهتر و اینکه شاید روزگار را در آسایش و فراوانی به سرآرد، روحی در او می‌دمد که از آن نیرو حداکثر استفاده را بکند. لذا، در جاهایی که مزد بالاست، بالطبع می‌بینیم که کارگر فعالتر، زرنکتر، و سریعتر از کارگر محلهایی است که مزدها پایین است؛ مثلاً، در انگلیس بهترند تا در اسکاتلند، و در اطراف شهرهای بزرگ بهتر از دهات دورافتاده کار می‌کنند. در حقیقت بعضی از کارگران وقتی با کار چهار روز بتوانند زندگی تمام هفته را تأمین کنند، سه‌روز دیگرش بیکار می‌مانند. اما، این به هیچ وجه شامل همه کارگران نمی‌شود. بعکس، وقتی که به کارگران مزد خوبی مقطوعاً داده می‌شود، خیلی مایلند که اضافه کار کنند، و سلامت و بنیۀ خود را در ظرف چند سال به مخاطره بیندازند. يك نجار در لندن و در بعضی از شهرها شدت کارش بیش از هشت سال دوام نمی‌آورد. در بسیاری از حرف و صنایع که در آن کارگران از روی کارکرد و به‌طور مقطعه پول دریافت می‌کنند، مثل کارکارخانجات، و حتی کار کشاورزی و دهقانی که مزد آن بالاتر از حد متعارف است، همین امر اتفاق می‌افتد. تقریباً هر طبقه از پیشه‌وران گرفتار يك نوع ناتوانی و ضعفی می‌شود که

در اثر کاربرد انرژی فوق‌العاده در کار بخصوصی به‌وجود آمده. راموزینی^{۱۴} یکی از پزشکان برجستهٔ ایتالیا، کتاب ویژه‌ای در بارهٔ این گونه بیماریها نوشته است. م‌تصور نمی‌کنیم سربازان ما کوشاترین صنف مردم بین ما باشند. مع‌هذا وقتی سربازان را به يك کار ویژه‌ای می‌گمارند، و به‌طور مقاطعه به‌آنها زیاد پول می‌دهند، افسران آنها کراراً مجبور شده‌اند که با مقاطعه‌کار طی کنند که طبق نرخى که به‌آنها پرداخت می‌شود آنها اجازه ندارند که در هر روز بیش از مقدار معینی پول بدست آورند. تا وقتی که این مقررات وضع نشده بود، همچشمی میان آنان و میل به‌سود بیشتر اغلب تشویقشان می‌کرد که زیاده از حد کار کنند، و با کار زیاد سلامت خود را به‌مخاطره افکنند. کارکرد فوق‌العاده و بیش از اندازهٔ چهار روز در هفته اغلب علت حقیقی بیکاری سه روز دیگر است، که آنقدر زیاد و با داد و فریاد از آن شکایت می‌شود. کار زیاد، اعم از فکری یا بدنی، که چند روز پشت سرهم تداوم داشته باشد، طبیعتاً در بسیاری از افراد میل به‌استراحت ایجاد می‌کند، که چنانچه با زور و یا با احتیاج شدیدی محدود نشود، مقاومت‌ناپذیر است. این اقتضای طبیعت است که لازم است انسان با ول‌گشتن و مساهله خود را تسکین دهد، گاهی فقط استراحت کند و راحت باشد، و گاهی هم تفریح و سرگرمی و عیاشی داشته باشد. چنانچه به‌این ندای طبیعت گوش فرا ندهیم نتایج حاصله اغلب خطرناک، و گاهی هم مهلك است، و چنین حالتی همیشه دیر یا زود، موجب ضعف و ناتوانی خاص درکسب و کار می‌شود. اگر کارفرمایان همواره به‌ندای عقل و بشریت گوش بدهند، به‌جای اینکه کوشش و پشتکار بسیاری از کارگران خود را جان بدهند و تشویق کنند اغلب مجبور می‌شوند آن را تعدیل کنند. به‌عقیدهٔ من، در هر نوع کار و حرفه‌ای، می‌توان تشخیص داد، شخصی که آن‌قدر ملایم و معتدل کار می‌کند و می‌تواند همیشه کار کند بیشتر از دیگران سلامت خود را حفظ می‌کند، ولی، در طول سال بیشترین مقدار کار را هم انجام داده است.

چنین ادعا می‌شود که، در سالهای ارزانی، کارگران عموماً بیکارترند، و در سالهای گرانی کوشاتر از سالهای عادی هستند. بنابراین، چنین نتیجه گرفته شده است که معاش فراوان، کوشش کارگر را تخفیف می‌دهد، و نیاز و احتیاج سعی و عمل آنان را تسریع می‌کند. در اینکه کمی بیشتر از معمول در خصب و نعمت بودن بعضی از کارگران را تنبل می‌کند، تردیدی نیست؛ ولی اینکه آیا این اثر روی اکثر کارگران است و یا اینکه بشر به‌طور کلی وقتی بد تغذیه می‌شود باید بهتر کار کند تا وقتی که خوب تغذیه می‌شود، یا وقتی مایوس است بیشتر کار می‌کند تا وقتی که روحیه‌اش قوی است، و یا وقتی که مریض است تا وقتی که به‌طور کلی از سلامت کامل برخوردار است؛ اینها مسائلی است که زیاد متحتم نیست. باید متوجه بود، که سالهای کمپایی، بین مردم عادی سالهای بیماری و مرگ و میر است، که در کاهش محصول کار آنها بی‌اثر نیست.

در سالهای فراوانی، نوکران اغلب اربابان را ترك می‌کنند، و تأمین معاش خود را به کار و کوشش خویش حواله می‌دهند. ولی همین ارزانی خواربار، با افزایش وجوهی که برای نگاهداری نوکران تعیین شده بود، کارفرمایان بویژه کشاورزان را تشویق می‌کند که تعداد بیشتری کارگر استخدام کنند. دهقانان و مالکین در چنین مواردی در اثر استخدام تعداد بیشتری کارگر و تأمین معاششان از غله خود بیشتر انتظار سود دارند تا با فروش ارزان آن در بازار. تقاضای کارگر و خدمتکار زیاد می‌شود، در صورتی که تعداد کسانی که عرضه آن تقاضا را به وجود می‌آورند کاسته می‌گردد. از اینرو قیمت کار اغلب در سالهای ارزانی بالا می‌رود.

در سالهای کمیابی، دشواری و قطعی نبودن معاش همه این گونه افراد را وادار می‌کند که به خدمت و کار خویش برگردند. ولی گرانی قیمت خواربار، در اثر کاهش وجوهی که برای نگاهداری خدمتکاران اختصاص داده شده، اربابان را وادار می‌کند که به جای افزایش تعداد خدمتکارانی که دارند آن را کاهش دهند. همچنین در سالهای گرانی، کارگران بی‌چیز و مستقل اغلب موجودی و سرمایهٔ قلیل خود را که برای تهیه و تدارک مواد مورد نیاز حرفه‌شان به کار می‌برند مصرف کرده، و مجبور می‌شوند برای امرار معاش مزدور شوند. تقاضای کار بیشتر از عرضه آن می‌شود، و بسیاری از آنان حاضرند که کار را با شرایط و نرخ کمتر از کارگر معمولی بپذیرند، و مزد مستخدم و مزدور در سالهای گرانی و قحطی اغلب سقوط میکند.

بنابراین، انواع کارفرمایان در سالهای گرانی مستخدمین ارزانتری گیر می‌آورند تا سالهای ارزانی، و خدمتکاران در این سالها نسبت به ارباب خود متواضعت‌تر و وابسته‌ترند تا سالهای فراوانی. از اینرو، کارفرمایان سالهای گرانی را برای صنعت مساعدتر می‌دانند تا سالهای ارزانی را. بعلاوه مالکین و دهقانان، دو دسته از بزرگترین طبقهٔ کارفرمایان، دلیلی دیگر هم دارند که از سالهای قحطی و گرانی خوشحال باشند. بهره مالکانه مالک و سود دهقان خیلی بستگی به قیمت خواربار دارد. اما، هیچ چیز از این بیهوده‌تر نیست که تصور شود بشر به‌طور کلی وقتی برای خودش کار می‌کند باید کمتر کار کند تا وقتی به وسیلهٔ دیگری استخدام شده است. يك کارگر مستقل بی‌چیز به‌طور کلی کوشا تر است تا مزدوری که به‌طور مقطعه کار کند. اولی از تمام کوشش خود بهره‌مند می‌شود، در صورتی که دومی آن را با کارفرما تقسیم می‌کند. اولی، در حالت استقلال جداگانه، کمتر دستخوش وسوسه‌های همشینیان بد که در کارخانه‌های بزرگ کراراً باعث تباهی اخلاق دیگران می‌شوند قرار می‌گیرد. بربری کارگر مستقل به کارگران و مستخدمینی که ماهیانه و یا سالانه استخدام شده، و مزدشان اعم از اینکه خوب کار کنند یا بد یکی است، از این هم بیشتر است. سالهای ارزانی موجب افزایش نسبت کارگران مستقل به انواع مزدوران و خدمتکاران شده و حال آنکه سالهای قحطی و گرانی این نسبت را کاهش می‌دهد.

يك نويسندهٔ دانشمند و با نبوغ فرانسه به نام مسانس^{۱۵} دارندهٔ بالاترین تعداد آرا در انتخابات سنت اتین^{۱۶} در کتاب خود می‌کوشد نشان دهد که مردمان بی‌چیز در سالهای ارزانی بیشتر کار می‌کنند تا در سالهای گرانی؛ وی این کار را با مقایسهٔ مقدار ارزش کالایی که در آن سالهای مورد بحث در سه کارخانهٔ مختلف تولید شده انجام داده است؛ یکی کارخانهٔ پارچه‌های پشمی زیر در البوف^{۱۷} و یکی کارخانهٔ پارچه‌های نخی و سومی کارخانهٔ ابریشم‌بافی که این هر دو عمدتاً در روئن^{۱۸} قرار دارد. از گزارش وی که از بایگانی ادارات دولتی نسخه‌برداری شده، چنین مستفاد می‌شود که، مقدار و ارزش کالایی که در همهٔ آن کارخانه‌ها تهیه شده است عموماً در سالهای ارزانی بیشتر از سالهای گرانی بوده است. و همیشه ارزاترین سالها بیشترین مقدار، و در گراترین سالها کمترین مقدار بوده است. تمام این سه کارخانه وضع ثابتی داشته‌اند، و با اینکه محصول آنها قدری در هر سال تغییر می‌کرده است، روی هم رفته نه پیشرفت داشتند، و نه سیر قهقرائی.

صنایع پارچه‌های نخی در اسکاتلند، و پارچه‌های ابریشمی در شت‌ناف در وست‌رایدینگ^{۱۹} ایالت یورکشایر^{۲۰} کارخانه‌هایی هستند که در حال رشد بوده و محصول آنها عموماً، با اندکی تغییر، از لحاظ مقدار و ارزش افزایش می‌یابد. اما، با بررسی گزارش سالانه چاپ شدهٔ آنها دربارهٔ محصولشان، متوجه نشدم که تغییرات تولیدشان ارتباط معقولی با سالهای ارزانی و گرانی داشته یانه. در حقیقت، در سال ۱۷۴۵ یعنی سال قحطی و کمیابی، ظاهراً در هر دو کارخانه کاهش قابل ملاحظه‌ای در محصول پدید آمده بود. ولی در سال ۱۷۵۶، که بازار از سالهای قحطی بوده، کارخانه‌های اسکاتلند بیشتر از يك رشد عادی برخوردار بوده‌اند. در واقع محصول کارخانه‌های یورکشایر کم شد، و تا سال ۱۷۶۶ که قانون حق تمبر امریکا ملغی شد، تولید به سطح سال ۱۷۵۵ برگشت. در آن سال و سال بعد تولید آن خیلی بیشتر از سالهای قبل از آن شد، و از آن تاریخ تاکنون مرتب تولید آن اضافه می‌شود.

محصول تمام کارخانه‌های بزرگ برای فروش به کشورهای دور دست ضرورتاً آن قدر که به شرایط مؤثر در تقاضای کشورهای مصرف کننده بستگی دارد، به سالهای ارزانی و یا گرانی کشوری که محصول را تولید کرده بستگی ندارد؛ همچنین این فروش خیلی بستگی دارد به جنگ یا صلح، موفقیت و یا شکست کارخانه‌های رقیب، و خوش اخلاقی یا بدخلقی مشتریان عمده. بعلاوه، قسمت اعظم کارهای فوق العاده که احتمالاً در سالهای ارزانی انجام می‌شود، هیچ گاه در ضبط ادارات دولتی وارد نمی‌شود. خدمتکاران مرد که خانهٔ ارباب خود را ترک می‌کنند کارگران مستقل می‌شوند.

15. Messance. 16. St. Ethiene. 17. Elbeuf. 18. Rouen. 19. West Riding. : در سال ۱۷۶۵ پارلمان انگلیس قانونی تصویب کرد که به موجب آن تمام نامه‌هایی که در مستعمرات امریکایی انگلیس نوشته می‌شد باید به عنوان مالیات تمبری روی آن الصاق می‌گردید و نامه‌های فاقد تمبر باطل و بی‌اثر اعلام شد؛ این قانون چنان با مخالفت مردم مواجه شد که در ماه مارس ۱۷۶۶ ملغی گردید. (مترجم).

20. Yorkshire.

کلفتها معمولاً به‌خانه والدین خود برمی‌گردند، و معمولاً دوک‌ریسی می‌کنند برای اینکه برای خودشان و خانواده‌شان پارچه تهیه کنند. حتی کارگر مستقل بافنده همیشه برای فروش به مردم کار نمی‌کند، بلکه بعضی از همسایگان آنها را استخدام می‌کنند که برای مصرف خانواده آنها پارچه تولید کنند. از اینرو محصول کارشان، به‌شکل عدد و رقم در ادارات بایگانی عمومی که یادداشتها و مدارک آنها گاهی با سر و صدا چاپ می‌شود و بازرگانان و کارخانه‌دارهای ما اغلب بیهوده می‌کوشند علل موفقیت یا زوال امپراتوران بزرگ صنعت را با اتکا به آن ارقام اعلام دارند، وارد نمی‌شود.

با اینکه تغییرات قیمت کار نه فقط همیشه با قیمت خواربار تطبیق نمی‌کند، بلکه اغلب کاملاً خلاف آنست ولی نباید روی این حساب، تصور کنیم که قیمت ارزان اثری بر روی کار ندارد. قیمت پولی کار ضرورتاً به‌وسیله دو شرط تعیین می‌شود؛ یکی تقاضای کار، و دیگری قیمت مایحتاج و آسایش زندگی. تقاضای کار، همان‌طور که صعودی، نزولی، و یا ثابت می‌باشد، و یا نیاز به جمعیت صعودی، نزولی و یا ثابت دارد، مقدار نیازمندیها و آسایش زندگی را که باید به کارگر داده شود نیز تعیین می‌کند؛ و قیمت پولی کار به‌وسیله آنچه که برای خرید این مقدار لازم است تعیین می‌شود. از اینرو، با اینکه قیمت پولی کار، در کشورهایی که خواربار ارزان است، گاهی اوقات زیاد است، به‌فرض ثابت بودن تقاضا، اگر قیمت خواربار گران بود، قیمت پولی کار از آن هم بالاتر می‌رفت. چون تقاضای کار در سالهای فراوانی فوق‌العاده و ناگهانی افزایش می‌یابد، و در سالهای کمیابی و قحطی فوق‌العاده و ناگهانی کاهش، قیمت پولی کار نیز به‌همان دلیل، گاهی در سالهای فراوانی افزایش می‌یابد و در سالهای بد سقوط می‌کند.

در سالهای فراوانی ناگهانی، وجوه کافی در اختیار بسیاری از کارفرمایان صنعت است که با آن پول می‌توانند بیشتر از تعداد سال پیش مردم فعال را در صنعت استخدام کنند؛ و این تعداد زیاد کارگر را نمی‌توان همیشه در اختیار داشت. بنابراین، کارفرمایانی که به کارگر بیشتری نیاز دارند، برای به‌دست آوردن آنان، با هم به رقابت می‌پردازند، و این امر گاهی اوقات باعث بالا رفتن قیمت پولی و حقیقی کار می‌شود.

عکس این جریان در زمان کمیابی و قحطی ناگهانی اتفاق می‌افتد. وجوهی که برای استخدام صنعت اختصاص یافته کمتر از سال پیش است. تعداد زیادی را از کار اخراج می‌کنند، و این عده برای گرفتن کار با هم به رقابت برمی‌خیزند، که در نتیجه آن گاهی اوقات قیمت حقیقی و پولی کار پائین می‌رود. در سال ۱۷۴۰، که سال کمیابی و قحطی فوق‌العاده‌ای بود، بسیاری از مردم حاضر بودند فقط در قبال بخور و نمیر خود کار کنند. در سالهای بعدی که فراوانی و وفور نعمت بود، استخدام کارگر و خدمتکار بسیار دشوارتر بود.

کمیابی یک سال گرانی، در اثر کاستن تقاضای کار، قیمت کار را پائین می‌آورد، همان‌طور که گرانی بهای خواربار آن را افزایش می‌دهد. بعکس فراوانی در سال ارزانی، در اثر افزایش تقاضا، موجب بالا رفتن قیمت کار می‌شود، همان‌طور که

ارزانی خواربار منجر به سقوط آن می‌شود. در تغییرات عادی قیمت خواربار این دو علت متضاد ظاهراً یکدیگر را خنثی می‌کنند، و احتمالاً علت اینکه مزد کار در همه جا خیلی پایدارتر و استوارتر از قیمت ارزاق است تا اندازه‌ای همین امر است.

افزایش مزد کارگر ناگزیر قیمت بسیاری از کالاها را، در اثر افزایش سهمی که به مزد تعلق می‌گیرد، بالا می‌برد، و بدین طریق منجر به کاهش مصرف این کالاها در داخل و خارج کشور می‌شود. اما، همین علت، که باعث افزایش مزد کار و افزایش سرمایه است، سبب بالا رفتن نیروی مولدهٔ کارگر شده و باعث می‌شود که تعداد کمتری از کارگران مقدار بیشتری کار انجام دهند. صاحب سرمایه که تعداد بیشتری کارگر استخدام کرده، به خاطر نفع خودش، ناگزیر می‌کوشد که طوری تقسیم و توزیع کار را به عمل آورد که کارگر بتواند بیشترین مقدار کار ممکن را انجام دهد. به همین دلیل می‌کوشد که بهترین ماشین‌آلاتی که خودش و کارگران لازم می‌دانند، تهیه کند. آنچه که در یک کارگاه معین بین کارگران آن روی می‌دهد، به همان دلیل، در یک جامعهٔ بزرگتر نیز اتفاق می‌افتاد. هرچه تعداد افراد جامعه بیشتر باشد طبیعتاً بیشتر خود را در طبقات و تقسیمات جزء کار قسمت می‌کنند. مغزهای بیشتری مشغول اختراع بهترین ماشینها و کاربرد صحیح هر کدام می‌شود، و بنابراین احتمال اختراع ماشین‌آلات کاملتری وجود دارد. از اینرو کالاهای بسیاری در نتیجهٔ این بهبودها، با تعداد بسیار کمتری کارگر تولید می‌شود، به طوری که افزایش مزد کار خیلی بیشتر از آنست که با کاهش تعداد کارگران به دست آمده است.

درباره سود سرمایه

بالا رفتن و پایین آمدن سود سرمایه بستگی به همان عللی دارد که باعث بالا رفتن و سقوط مزد کارگر می‌شود، یعنی افزایش و یا کاهش موقعیت ثروت جامعه، و لسی اثر همین علل روی این هر دو به یکسان نیست.

افزایش ثروت، که باعث بالا رفتن مزدهاست، باعث کاهش سود می‌گردد. وقتی سرمایه بسیاری از بازرگانان ثروتمند به یک نوع داد و ستد سوق داده شود رقابت طبیعی آنان خواه و ناخواه باعث پایین آمدن سود می‌گردد؛ و هنگامی که در تمام داد و ستدهای مختلف انجام شده در جامعه افزایش مشابهی در سرمایه به وجود آید، همان رقابت اثر مشابهی را در همه آنها پدید می‌آورد.

قبلاً دیدیم، که تعیین مزد متوسط کار حتی در يك محل معین و زمان معین آسان نیست. حتی در چنین موردی، بندرت می‌توانیم به غیر از آنچه متعارفاً عادی‌ترین مزدها نامیده می‌شود چیزی را به عنوان متوسط مزد بپذیریم. ولی حتی همین عمل را در مورد سرمایه بندرت می‌توانیم انجام دهیم. سود چنان نوسانات زیاد دارد که حتی شخصی که تجارت معینی دارد نمی‌تواند شخصاً به شما بگوید متوسط سود سالیانه او چقدر است. این سود نه تنها با هر گونه تغییر قیمت کالاهایی که او با آنها سر و کار دارد تغییر می‌یابد، بلکه تحت تأثیر بداقبالی یا خوش اقبالی رقبا و خریداران، و هزاران تصادفات دیگری که در دریا، خشکی و یا حتی در انبار کالاهای دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد واقع می‌شود. بنابراین، سود نه تنها سال به سال تغییر می‌کند، بلکه روز بروز، و تقریباً ساعت به ساعت متغیر است. تعیین سود متوسط تمام دادوستدهای گوناگونی که در يك کشور بزرگ انجام می‌گیرد بسیار دشوارتر است؛ و قضاوت کردن در مورد اینکه این سود قبلاً چه بوده، و یا در گذشته بسیار دور چه قدر بوده است، با هر درجه از دقت، روی هم رفته امری محال است.

ولی با اینکه تعیین مقدار سود متوسط سرمایه در زمانهای گذشته و حال چه بوده و یا چه هست، با هر درجه از دقت، غیرممکن است، اما از سود سرمایه می‌توان تصویری از آن به دست آورد. می‌توان به عنوان يك قاعده کلی پذیرفت که، هر کجا کارهای زیادی با کاربرد پول انجام گیرد، معمولاً سهم زیادی هم به پول تعلق می‌گیرد، و هر کجا که از پول کمتر استفاده می‌شود، مبلغ کمتری به آن تعلق می‌گیرد. بنابراین، همان‌طور که نرخ بهره معمولی بازار در هر کشوری تغییر می‌کند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که سود عادی سرمایه نیز با آن تغییر می‌کند، یعنی اگر نرخ بهره بازار پائین بیاید سود سرمایه تنزل می‌کند، و اگر بالا رود زیاد خواهد شد. از اینرو، ترقی بهره می‌تواند تصویری از ترقی سود برای ما بسازد.

در سال سی و هفتم سلطنت هنری هشتم تمام بهره‌های بالاتر از ده در صد غیرقانونی اعلام شد. چنین معلوم می‌شود که قبل از آن، گاهی بیشتر از ده درصد بهره می‌گرفتند. در سلطنت ادوارد ششم تعصب مذهبی بهره را ممنوع کرد. اما، گفته می‌شود این ممنوعیت هیچ‌گونه اثری به بار نیاورد، و احتمالاً به جای اینکه عیوب رباخواری را کمتر کند آن را افزایش داد. مصوبه هنری هشتم در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مورد قبول قرار گرفت، و نرخ بهره قانونی تا زمان سلطنت جیمز اول تقریباً ۸ درصد و ۱۰ درصد بود. تا سال بیست و یکم سلطنت ادامه داشت که در آن سال به ۸ درصد محدود شد. و پس از برگشت دوره سلطنت که در سال ۱۶۶۰ انجام شد نرخ بهره به شش درصد تنزل کرد، و در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» به ۵ درصد رسید. تمام این مقررات قانونی مختلف ظاهراً با درستی و دقت کامل تهیه شده است. به نظر می‌آید که این مقررات از نرخ بهره بازار و یا از نرخ که افراد معتبر معمولاً پول وام می‌دادند تبعیت کرده، و از سر خود نبوده است. چنین به نظر می‌آید که در زمان سلطنت ملکه آن، نرخ بهره ۵ درصد بالاتر از نرخ بهره بازار بوده نه پائین‌تر از آن. پیش از جنگ اخیر، دولت با نرخ سه درصد قرض کرد؛ و اشخاص معتبر پایتخت و در بسیاری از بخشهای کشور، با نرخ سه و نیم، چهار، و چهار و نیم درصد قرض می‌کردند.

از زمان سلطنت هنری هشتم ثروت و درآمد کشور مرتباً افزایش یافته، و در دوره پیشرفت و ترقی گامهایشان به جای اینکه کند شود تندتر شده است. چنین می‌نماید که نه تنها این پیشرفت ادامه داشته، بلکه سریع‌تر و تندتر هم شده است. در دوره مزبور مزد کارگر مرتباً افزایش یافته، و در بخشهای بزرگتر رشته‌های مختلف بازرگانی و صنعت، سود سرمایه کمتر شده است.

به‌طور کلی انجام هر نوع داد و ستد در شهرهای بزرگ بیشتر به سرمایه نیاز دارد تا در دهات. مقدار سرمایه بیشتری که در هر رشته از تجارت به کار می‌رود، و تعداد رقبیان ثروتمند، معمولاً نرخ سود را در شهرها پائین‌تر از دهات می‌آورد. اما مزد کارگر معمولاً در شهرهای بزرگ بیشتر از دهات است. در شهرهای پولدار و دولت‌مندان اشخاصی که سرمایه‌های زیاد برای به کار انداختن دارند اغلب نمی‌توانند تعداد کارگرانی که نیاز دارند به دست آورند، و لذا به رقابت هم برمی‌خیزند برای اینکه تا آنجا که میسر

است تعداد بیشتری استخدام کنند، این امر باعث افزایش مزد کار، و کاهش سود سرمایه می‌شود. در بخشهای دورافتاده کشور اغلب سرمایه به اندازه‌ای نیست که همه مردم را به کار بگیرد، لذا کارگران با هم به رقابت برمی‌خیزند که استخدام شوند و این امر باعث پائین آمدن مزد و بالا رفتن سود سرمایه می‌گردد.

در اسکاتلند با اینکه نرخ قانونی بهره به اندازه انگلیس است، نرخ بهره بازار قدری بیشتر است. اشخاص معتبر در آنجا به قدرت می‌توانند با نرخ کمی کمتر از ۵ درصد وام بگیرند. حتی بانکهای خصوصی ادینبورگ به سفته‌های آنها که تمام یا جزئی از آن را می‌توانند به میل خود استفاده کنند چهار درصد بهره می‌پردازند. بانکداران خصوصی لندن به پولی که نزد آنها تودیع شده است بهره نمی‌پردازند. چند نوع تجارت و کسب کار هست که انجام آنها در اسکاتلند همان قدر سرمایه نیاز دارد که در انگلیس. بنابراین، نرخ معمولی سود باید قدری بیشتر باشد. قبلاً دیدیم که مزدکار در اسکاتلند پائین‌تر از انگلیس است. خود اسکاتلند نیز، نه تنها فقیرتر از انگلیس است بلکه گامهایی که به سوی ترقی و پیشرفت شرایط بهتر برمی‌دارد (زیرا ظاهراً مشغول پیشرفت است) نظراً کندتر و آهسته‌تر است.

نرخ رسمی بهره در فرانسه، در طول سده حاضر همیشه با نرخ بهره بازار تعیین نشده است.^۱ در سال ۱۷۲۵ بهره از ۲۵ پنی به ۱۵ پنی تنزل یافت، و یا به سخن دیگر از ۵ درصد به ۲ درصد رسید. در سال ۱۷۲۴ به ۱۳ پنی، یا $\frac{۱}{۳}$ درصد بالا رفت. در ۱۷۶۶، در دولت لاوردی^۲ به ۲۵ پنی، یا ۴ درصد ترقی کرد. آبه‌نره^۳ بعدها آن را به نرخ پیشین ۵ درصد بالا برد.

منظور واقعی از این تنزل شدید نرخ بهره این بود که راه را برای کاستن قرضه عمومی هموار کنند؛ و بعضی اوقات نیز این کار را می‌کردند. شاید فرانسه در حال حاضر به ثروتمندی انگلیس نباشد؛ و با اینکه نرخ رسمی بهره در فرانسه اغلب پائین‌تر از انگلیس بوده است، نرخ بهره بازار عموماً بالاتر از آن بوده است. زیرا در آن کشور، مانند سایر کشورها، راههای امن و آسان متعددی برای فرار از قانون وجود دارد. بازرگانان انگلیسی که با فرانسه مبادلات تجاری دارند، به نویسنده اظهار داشته‌اند که سود بازرگانی در فرانسه بیشتر از انگلیس است؛ و تردیدی نیست که همین امر سبب شده است تا بسیاری از اتباع انگلیس ترجیح دهند که سرمایه خود را در کشوری که داد و ستد مضروب است به کار اندازند، تا کشوری که داد و ستد بازرگانی بسیار محترم است. مزد کارگر در فرانسه پائین‌تر از انگلیس است. وقتی که از اسکاتلند به انگلیس مسافرت کنید، تفاوتی که بین لباس و سیمای مردم هر دو کشور ملاحظه خواهید کرد کافی است که اختلاف شرایط و موقعیت آنان را باز نماید. تضاد چهره و لباس وقتی که شما از فرانسه مراجعت می‌کنید از این هم بیشتر است. و با اینکه بی‌تردید فرانسه

۱. رجوع کنید به

Denisart: Article Taux des interests, tom III P. 18

2. Laverdy. 3. Abey Terray.

غنی‌تر از اسکاتلند است، ولی به‌نظر نمی‌رسد که به‌آن سرعت جلو می‌رود. این عقیده عادی و حتی عمومی مردم فرانسه است که کشورشان روبه‌قهقرا می‌رود؛ و این عقیده‌ای است که به‌نظر من حتی در مورد کشوری مثل فرانسه بی‌اساس است، ولی هر کس که اسکاتلند را در بیست سال پیش دیده و امروز هم آن را می‌بیند امکان ندارد تصور کند که اسکاتلند روبه‌قهقرا می‌رود.

از سوی دیگر، کشور هلند، به‌نسبت وسعت‌خاک و تعداد جمعیت، کشوری ثروتمندتر از انگلیس است. دولت هلند پول را با نرخ صدی دو و اشخاص معتبر با نرخ سه درصد وام می‌گیرند. مزد کارگر در هلند بالاتر از انگلیس است، و معروف است که، هلندیها با سود کمتری قانع هستند تا سایر مردم اروپا. بعضی از اشخاص وانمود می‌کنند که تجارت در هلند رو به اضمحلال است، و شاید نسبت به بعضی از رشته‌های بخصوص بازرگانی این امر مصداق داشته باشد. ولی خود این علائم به‌خوبی نشان می‌دهد که مملکت کلا روبه‌زوال نیست. وقتی که سود کاهش می‌یابد، بازرگانان شکایت‌بری دارند که تجارت روبه‌تنتزل است؛ گویانکه تنتزل سود اثر طبیعی و قهری ترقی روزافزون است، و یا اینکه نشانه آنست که سرمایه‌ای بیشتر از گذشته به‌کار افتاده است. در مدت جنگ اخیر، هلندیها همه تجارت حمل‌ونقل فرانسه را به‌خود اختصاص دادند، و هنوز هم سهم عمده آن را دارند. ثروت زیادی که در بانک‌های فرانسه و انگلیس دارند، که گفته می‌شود در حدود ۴۵ میلیون آن در انگلیس نگاهداری می‌شود (ولی به‌نظر من، راجع به‌مبالغ آن زیاد غلو کرده‌اند)؛ و همچنین مبالغ هنگفتی که هلندیها در کشورهای دیگر به‌نرخ بهره بالاتر از کشور خودشان است به‌افراد خصوصی قرض می‌دهند، همه نشانه‌هایی است که بیشک زیادی و فراوانی سرمایه آنها را می‌نماید، و با علامت آنست که سرمایه آنها خیلی بیشتر از آنست که با سود نسبتاً مناسبی در کشورشان به‌کار افتد؛ ولی این علائم هیچ نشان نمی‌دهند که داد و ستد کاهش یافته است. همان‌طور که سرمایه یک فرد خصوصی، با اینکه از راه کسب معینی حاصل شده است، ممکن است، ضمن ادامه رونق کار وی، بیش از آن افزایش یابد که وی بتواند آن را به‌کاراندازد؛ همان‌طور هم احتمالاً سرمایه یک کشور بزرگ عمل می‌کند.

در مستعمرات امریکای شمالی و هند غربی، نه‌تنها مزد کارگر، بلکه بهره پول، و در نتیجه سود سرمایه بالاتر از انگلیس است. در مستعمرات مختلف نرخ رسمی و نرخ بازار بهره هر دو بین ۶ تا ۸ درصد است. اما، مزد زیاد کارگر و سود سرشار سرمایه، شاید از جمله مسائلی است، که بندرت با هم حرکت می‌کند، مگر در موارد خاص مستعمرات جدید. یک مستعمره جدید باید مدتی نسبت به‌وسعت خاکش دارای سرمایه کم، و نسبت به‌وسعت سرمایه کم‌جمعیت‌تر از تعداد زیادی از سایر کشورها باشد. این مستعمرات زمینشان بیشتر از مقدار سرمایه‌ای است که در آن به‌کار می‌اندازند. بنابراین، آنچه سرمایه‌داران در زمینهایی به‌کار می‌برند که حاصلخیزتر و دارای موقعیت بهتر است، مانند زمینهای نزدیک ساحل دریا، و در طول رودخانه‌های قابل کشتیرانی. این‌گونه زمینها را نیز، اغلب با قیمتی کمتر از حتی ارزش محصول طبیعی آنها خریداری می‌کنند.

سرمایه‌ای که در خرید و بهبود چنین زمینهایی به کار رفته باید سود زیادی عاید کند، و لذا می‌توان برای وام گرفتن آن بهره‌ی زیادی پرداخت کرد. انباشتگی سریع سرمایه در کاربردی چنان سودآور کشاورز را قادر می‌سازد که سریعتر از آنچه بین مهاجرین جدید بتواند کارگر پیدا کند در استخدام کارگر بکوشد. لذا، به کارگرانی که پیدا کرده و استخدام می‌کند مزدهای کلانی می‌پردازد. با افزایش کوچ‌نشینها، سود سرمایه به تدریج کاسته می‌شود. وقتی که حاصلخیزترین و مهمترین زمینها از لحاظ موقعیت همه اشغال شد، سود کمتری از کشت زمینهایی که از لحاظ خاک و موقعیت پست‌تر است عاید می‌شود، و بهره‌ی کمتری به سرمایه‌ای که در این راه به کار افتاده است پرداخت می‌گردد. لذا، در بخش بزرگی از مستعمرات ما، هم نرخ رسمی و هم نرخ بازار بهره در طول قرن حاضر به طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. به تدریج که ثروت، اصلاحات و جمعیت بیشتر می‌گردد، نرخ بهره کم می‌شود. مزد کارگر توأم با سود سرمایه کاهش نمی‌یابد. تقاضای کارگر با افزایش سرمایه افزایش می‌یابد سود هر چه که می‌خواهد باشد؛ و پس از اینکه تقاضای کارگر کاهش یافت، سرمایه ممکن است نه تنها روبه افزایش باشد، بلکه خیلی سریعتر از پیش اضافه شود. این امر همان طور که در مورد کشورهای صنعتی که در تحصیل ثروت پیش می‌روند مصداق دارد در مورد افراد پشتکاردار و کوشا هم صادق است. یک سرمایه‌ی هنگفت، ولو اینکه با سود کم باشد، معمولاً سریعتر از سرمایه‌ی کم با سود زیاد رشد می‌کند، یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید پول پول می‌آورد. وقتی که یک کمی پول داشته باشید، اغلب تحصیل پول زیادتر آسان می‌شود. اشکال بزرگ در اینست که آن پول ناچیز اولیه را به دست آوریم. ارتباط بین افزایش سرمایه و صنعت، و یا افزایش تقاضای کار مفید قسمتی قبلاً تشریح شده است، ولی از این به بعد هم در بررسی انباشتن سرمایه مشروح‌تر خواهیم گفت.

تصرف سرزمینهای جدید یا ایجاد رشته‌های جدید بازرگانی، گاهی ممکن است سود سرمایه را بالا برده، و با آن نرخ بهره هم بالا برود، و این امر حتی در کشورهایی که در تحصیل غنا و ثروت به سرعت جلو می‌روند نیز مصداق دارد. چون با تصرف این قبیل اراضی سرمایه کشور که بین مردم مختلف آن قسمت شده کافی برای کل مشاغل تجاری کشور مستمر نیست، به ناچار سرمایه در آن رشته بخصوص از تجارت بکار می‌افتد که سود بیشتری عاید می‌کند. قسمتی از سرمایه که قبلاً در سایر امور بازرگانی به کار رفته ناگزیر باید از این کار خارج شود، و در کارهای جدید و پرسودتری به کار انداخته شود. بنابراین، در همه آن نوع داد و ستدهای قدیمی، رقابت کمتر از پیش می‌شود. عرضه‌ی بسیاری از کالاهاى مختلف در بازار کمتر می‌شود. و بناچار قیمت آنان کم و بیش افزایش پیدا می‌کند، و سود بیشتری برای کسانی که در آن رشته‌ها کار می‌کنند به وجود می‌آید، و لذا اینها می‌توانند نرخ بهره‌ی بیشتری را متحمل شوند. مدتها پس از پایان جنگ اخیر، نه تنها افراد خصوصی که اعتبار تجاری دارند، بلکه بعضی از شرکت‌های بزرگ لندن، معمولاً تا نرخ ۵ درصد وام می‌گرفتند، اینها قبل از آن عادت نداشتند که بیش از چهار درصد و یا $\frac{1}{4}\%$ درصد بهره بپردازند. تصرف

سرزمینهای وسیع امریکای شمالی و جزایر هند غربی و الحاق تجارت آن خود دلیل کافی بر بالا رفتن سود سرمایه است، بدون اینکه موجودی سرمایه کاهش یافته باشد. بروز يك چنین تجارت عظیم جدید که باید با سرمایه‌های پیشین انجام می‌گرفت بناچار می‌بایست موجودی سرمایه را در بسیاری از رشته‌های معین می‌کاست، یعنی رشته‌هایی که در آن رقابت کمتر و سود بیشتر بود، در سطور زیر فرصت کافی برای ارائه دلائل خود خواهیم داشت تا اثبات کنم چرا من معتقدم که موجودی سرمایه بریتانیای کبیر حتی با مخارج عظیم جنگ اخیر کاهش نیافته است.

اما، تنزل موجودی سرمایه جامعه، یا وجوهی که برای نگاهداشت سرمایه‌اختصاص داده شده، همان‌طور که مزد را پائین می‌آورد، همان‌طور هم سود سرمایه را بالا می‌برد، و از اینرو نرخ بهره هم ترقی می‌کند. در اثر کاهش مزد کارگر، صاحبان بقیه سرمایه که در جامعه مانده است می‌توانند کالای خود را با قیمتی کمتر از پیش به بازار بیاورند. و چون سرمایه‌ای کمتر از پیش به بازار عرضه می‌شود، آنها می‌توانند کالای خود را گرانتر بفروشند، هزینه کالای تولید شده کمتر است، و تولیدکنندگان پول بیشتری در قبال کالا دریافت می‌کنند. بنابراین، سود آنان در دو جهت افزایش می‌یابد، و می‌توانند به‌خوبی نرخ بهره سنگین را متحمل شوند. ثروت هنگفتی که چنان ناگهانی و به‌آسانی در بنگال و سایر مهاجرنشین انگلیسی در هند شرقی به‌دست آمد، ممکن است ما را قانع کند که، چون مزد کارگر خیلی پائین است، پس سود سرمایه در آن کشورهای مخروبه بسیار زیاد است. نرخ بهره پول هم به‌همین نسبت است. در بنگال، پول اغلب با بهره چهل، پنجاه و شصت درصد وام گرفته می‌شود و محصول آینده گرویی پرداخت آن را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که سودی که بتواند چنین بهره‌ای را تأمین کند باید تقریباً همه اجاره مالک را ببلعد، همان‌طور هم يك چنین رباخواری عظیمی به‌نوبه خود باید بخش بزرگی از آن سود را در کام خود فروبرد. پیش از سقوط جمهوری رم از این نوع رباخواری و شبیه به‌آن ظاهراً در همه ایالات رم شایع بوده است، و زیر نظر مدیریت مخرب و تباه‌کننده طرفداران کنسولهای رم عمل می‌کرده است. به‌طوری که از نامه‌های سیسرو مستفاد می‌شود بروتوس پرهیزکار در قبرس با نرخ چهل و هشت درصد پول قرض می‌داد.

در کشوری که به‌علت طبیعت خاک و آب و هوا، و موقعیتش نسبت به سایر کشورها توانسته است غنای کاملی به‌دست آورد، و بنابراین، نمی‌تواند بیش از این ترقی کند، و روبه‌فقرها هم نرفته، احتمالاً مزد کارگر و سود سرمایه خیلی پائین است. در کشوری که جمعیت آن به‌نسبتی زیاد است که نه خاک آن قادر به تأمین نیازهای آنهاست و نه سرمایه آن می‌تواند آن جمعیت را به‌کارگیرد، رقابت برای استخدام به‌ناچار زیاد خواهد شد. به‌طوری که مزد کارگر آن قدر کاهش پیدا می‌کند که به‌زحمت برای زندگی تعداد کارگزارش کافی است، و چون کشور بیش از ظرفیت جمعیت دارد، این تعداد هیچ‌گاه زیاد نخواهد شد. در کشوری که سرمایه آن به‌نسبت تمام معاملات که می‌تواند داشته باشد مشغول باشد، در هر رشته به‌خصوصی از داد و ستد مبالغ هنگفتی

سرمایه تا آنجا که نحوه و مقدار داد و ستد اجازه می‌دهد، به کار می‌افتد. بنابراین، رقابت، در همه‌جا زیاد می‌شود، و در نتیجه سود عادی خیلی پائین می‌رود.

اما شاید هیچ کشوری تاکنون به این درجه از ثروت و غنا نرسیده است. کشور چین ظاهراً مدتهای مدید در حالت ایستا بهسربرده، و احتمالاً سالها پیش، آن غنای کامل را که با سرشت قوانین و نهادهای آن سازگار است به دست آورده است. ولی شاید این غنای کامل خیلی پست‌تر از آنست که قوانین و نهادهای طبیعت خاک، آب و هوا و موقعیت دیگر می‌توانست فراهم کند. کشوری که از تجارت خارجی غفلت ورزد و یا از آن متنفر باشد، و کشتیهای خارجی را فقط به یکی دو بندر خود راه دهد، نمی‌تواند همان مقدار دادوستد انجام دهد که ممکن بود با قوانین و نهادهای دیگر داشته باشد. همچنین در کشوری که ثروتمندان و صاحبان سرمایه‌های بزرگ از امنیت زیاد برخوردارند، و فقرا و صاحبان سرمایه‌های کوچک بندرت امنیت دارند، ولی تحت تظاهر عدالت و دادگستری، به وسیله مأمورین پست دولت در هر موقعیتی غارت و چپاول می‌شوند، مقدار سرمایه‌ای که در تمام رشته‌های مختلف تجارت مورد معامله به کار افتاده هیچ‌گاه نمی‌تواند برابر آن چیزی باشد که فطرت و مقدار آن معامله آن را مآذون می‌ساخت. در رشته‌های مختلف داد و ستد، ظلم و تعدی به فقرا موجبات امتیازات انحصاری ثروتمندان را فراهم می‌کند، و این ثروتمندان قادرند با انحصار دادن تمام تجارت به خود سودهای کلانی بدست آورند. بنابراین گفته می‌شود بهره ۱۲ درصد در چین یک نرخ عادی است، و سود عادی سرمایه باید آنقدر باشد که این مبلغ بهره عظیم را تأمین کند.

نقص یک قانون گاهی ممکن است نرخ بهره را به طور قابل ملاحظه‌ای از آنچه که وضع مملکت (یعنی حالت فقر و ثروت کشور) اقتضا دارد بالاتر ببرد. در کشورهای که نسبتاً نظم و ترتیب بهتری دارند وقتی که قانون انجام قراردادها را به خوبی مراقبت و اجرا نمی‌کند، تمام وام‌گیرندگان را تقریباً همسنگ ورشکستگان، و یا اشخاصی که دارای اعتباری مشکوک هستند می‌کند. عدم اطمینان به برگشت پول وام‌دهنده را وادار می‌کند که همان بهره رباخواری را که معمولاً از ورشکستگان مطالبه می‌کنند از مردم دیگر بگیرد. بین ملت‌های وحشی که ایالات شرقی امپراطوری رم را تصاحب کردند، اجرای قراردادها سال‌های متمادی به ایمان طرفین قرارداد واگذار شده بود. محاکم عدالت سلاطین این کشورها بندرت در اجرای تعهدات مداخله می‌کردند. نرخ بهره زیادی که در آن دوران قدیم گرفته می‌شد شاید قسمتی مربوط به این علت است.

وقتی که قانون بهره را مطلقاً ممنوع می‌کند، نمی‌تواند به طور کلی از آن جلوگیری کند. بسیاری از مردم باید پول قرض کنند، و هیچ کس وام نمی‌دهد مگر اینکه مناسبترین راه کاربرد پول خود را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، و مشکلات و خطر فرار از قانون را هم در مدنظر داشته باشد. نرخ زیاد بهره بین ملل مسلمان، بنا به گزارش منتسکیو، نه تنها به لحاظ فقر شدید آنهاست بلکه مقداری از آن بدین لحاظ، و قسمت دیگر به لحاظ مشکلات برگشت پول است.

پائین‌ترین نرخ عادی سود باید همیشه قدری بیشتر از آن باشد که ضررهای تصادفی را که استخدام و کاربرد سرمایه گهگاه معروض آن قرار می‌گیرد جبران کند. فقط این مازاد است که سود خالص و پاکیزه‌ای را تشکیل می‌دهد. آنچه که سود ناخالص نامیده می‌شود اغلب شامل این مزد، به‌اضافه آن چیزی است که برای جبران ضررهای فوق‌العاده کنار گذاشته می‌شود. بهره‌ای که وام‌گیرنده می‌تواند بپردازد فقط به نسبت این سود خالص است.

پائین‌ترین نرخ عادی بهره، به همین قیاس، باید قدری بیشتر از آن چیزی باشد که جبران زیانهای احتمالی را که پول، حتی با احتیاط زیاد، در معرض آن است بکند. اگر نرخ بهره زیاد نبود، صدقه و نوعی روری و دوستی تنها انگیزه وام دادن می‌شد. کشوری که غنای کامل را احراز کرده است، یعنی درجایی که در رشته‌های معین کسب و کار بزرگترین مقدار سرمایه‌ای که می‌شود به کار انداخت کار می‌کند، چون نرخ عادی سود ناخالص بسیار ناچیز است لذا نرخ معمولی بهره بازار که می‌توان از آن به دست آورد آن قدر پائین است که جز ثروتمندترین افراد بقیه نمی‌توانند از درآمد بهره سرمایه امرار معاش کنند. تمام افرادی که دارای سرمایه کم و یا متوسط هستند مجبور خواهند شد که کاربرد سرمایه خود را شخصاً نظارت کنند. در آن حالت لازم می‌آید که تقریباً هر فرد خودش بازرگان شود، و یا در یک نوع از داد و ستد مشغول باشد. کشور هلند ظاهراً به این مرحله نزدیک می‌شود. در این کشور اگر شخص حرفه و پیشه معین نداشته باشد غیر عادی و برخلاف عرف است. احتیاج هر فردی را وادار می‌کند که کاسب شود، و عادت، رسم و آئین یک جامعه را تعیین می‌کند. همان طور که برهنه بودن مضحک است، همان طور هم، در بعضی مقیاسها، مثل دیگران کار معینی نداشته‌ن دار است. همان طور که وجود فرد کشوری که شغل غیر نظامی دارد در پادگان و یا اردوگاه سربازان بی‌لطف است، و حتی در بعضی جاها در خطر اینست که تحقیر شود، همان طور هم شخص بیکار بین صاحبان مشاغل عاطل به نظر می‌آید. بالاترین نرخ عادی سود، در قیمت بخشی بزرگی از کالاها، ممکن است چنان باشد که آنچه را که به اجاره زمین تعلق می‌گیرد ببلعد، و فقط به اندازه‌ای باقی گذارد که برای پرداخت کارگری که آن را آماده کرده و به بازار آورده کافی باشد، و این هم پائین‌ترین نرخ است که مزد کارگر را در همه جا به‌مآخذ آن پرداخت می‌کنند، یعنی بخور و نمیر کارگر. کارگر باید همیشه وقتی که مشغول کار است به‌طریقی تغذیه شود؛ ولی احتمال دارد که همیشه پول مالک پرداخت نشود، و او به پول خود نرسد. سود تجارت کمپانی هند شرقی که عمال و مستخدمین آنها در بنگال به دست می‌آوردند شاید از نرخ پیش گفته زیاد دور نباشد.

نسبتی که نرخ معمولی بهره بازار به نرخ عادی سود خالص دارد، بالطبع با افزایش و کاهش سود تغییر می‌کند. بهره مضاعف در انگلیس، عبارت از مقداری است که بازرگانان آن را سود معقول، متوسط، و خوب می‌دانند؛ به نظر من این اصطلاح بهره مضاعف یعنی سود عادی و معمولی. در کشوری که نرخ عادی سود خالص هشت یا ده

درصد است، عقل چنین حکم می‌کند که اگر تجارت با پول وام گرفته شده کار کند نصف این مبلغ را به عنوان نرخ بهره احتساب کنند. خسارت سرمایه به عهده وام گیرنده است که او هم در برابر وام دهنده آن را بیمه کرده، و نرخ چهار یا ۵ درصد بهره سرمایه، در بیشتر مشاغل ممکن است هم برای پرداخت این خسارت بیمه کردن سود کافی و هم برای زحمت به کار انداختن سرمایه مزد وافی بشمار آید. ولی در کشورهایی که نرخ سود عادی خیلی کمتر یا خیلی بیشتر از بهره است، نسبت بین بهره و سود خالص یکی نیست. اگر نرخ سود عادی خیلی پائین تر از نرخ بهره باشد، شاید نصف آن را نتوان برای بهره کنار گذاشت، و اگر خیلی بالاتر باشد می‌توان بیش از نصف آن را برای بهره در نظر گرفت. در کشورهایی که به سرعت روبه ثروتمند شدن می‌روند، نرخ کم سود، در قیمت بسیاری از کالاها ممکن است مزد زیاد کارگر را جبران کند، و باعث شود که آن کشورها کالاهای خود را به ارزانی همسایگان فقیرتر خود که نرخ مزد در آن پائین تر است عرضه کنند.

در حقیقت سودهای عالی بیشتر از مزد زیاد باعث بالا بردن قیمت کار می‌شود. مثلاً، اگر در کارخانه پارچه‌بافی مزد کارگران مختلف مانند وچین کن، ریسنده، بافنده و غیره باید در روز ۲ پنس بالابروند لازم است که قیمت پارچه بافته شده را فقط به تعداد ۲ پنسه که مساوی تعداد کارگران است، بالا برده و سپس ضرب در تعداد روزهایی که کار کرده‌اند بکنند. آن قسمت از قیمت کالا که مربوط به مزد است، باید در تمام مراحل تولید، فقط با نسبت حسابی (تصادف عددی) افزایش مزد مزبور بالا رود. اما اگر سود تمام کارفرمایان کارگران مزبور باید ۵ درصد اضافه شود، آن قسمت از بهای کالا که مربوط به سود است، در تمام مراحل مختلف تولید می‌باید با نسبت هندسی (تصادف هندسی) نسبت به افزایش سود مزبور ترقی کند. کارفرمای گارگری که پنبه را از غوزک جدا می‌کند در فروش کتان خود ۵ درصد اضافی روی تمام ارزش مواد و مزدی که به کارگران پیش پرداخت کرده است می‌کشد. کارفرمای کارگران ریسنده لازم دارد که ۵ درصد اضافه‌تر روی قیمت پنبه‌ای که پرداخت کرده و مزد کارگرانی که آن را ریخته‌اند بکشد. و کارفرمای کارگر بافنده احتیاج دارد که ۵ درصد اضافه روی قیمت پرداخت شده نخ قماش و مزد کارگر ریسنده بیفزاید. در بالا بردن قیمت کالاها افزایش مزد کارگر درست مثل بهره ساده در انباشتگی وام عمل می‌کند. ولی افزایش سود مثل بهره مرکب عمل می‌کند. بازرگانان و صاحبان صنایع ما در بالا رفتن قیمت همیشه شکایت از آثار بد مترتب بر مزدهای زیاد دارند، و می‌گویند این امر باعث کاهش فروش کالاهایشان در داخل و خارج کشور شده است. ولی چیزی را جاع به آثار بد سودهای کلان خود به زبان نمی‌آورند. این بازرگانان درباره آثار زیان‌آور و مخرب سودهای خود سکوت می‌کنند. و فقط در باره اثرات بد ناشی از کار سایر مردم شکایت دارند.

دربارهٔ مزد و سود کارگر و سرمایه در خدمات مختلف

همهٔ محاسن و معایب خدمات مختلف کارگر و سرمایه در مناطق همجوار، باید یا کاملاً برابر باشد و یا منجر به برابری آنها گردد. اگر در يك منطقه، شغلی باشد که مزایای آن بیشتر یا کمتر از سایر مناطق همجوار باشد، در مورد اول که مزایا زیاد است تعداد پیشماری از افراد به آن منطقه سرازیر می‌شوند و در مورد دوم عده‌ای آن را ترك می‌گویند، به‌طوری که محسنات آن به‌زودی به‌سطح استخدام کارگر و سرمایه در بخش دیگر می‌رسد. این وضع حداقل دربارهٔ جوامعی صادق است که همه چیز به جریان طبیعی خود سیر می‌کند یعنی جایی که آزادی کامل هست، و جایی که مردم آزادند هر شغلی را که مناسب می‌بینند انتخاب کنند، و هر وقت که فکر کردند مناسب نیست آن را عوض کنند.

نفع هر شخص ایجاب می‌کند که در جستجوی کار پرفایده برآید و از اشتغال زیانبار اجتناب کند. در حقیقت مزد و سود نقدی، در همه‌جای اروپا بر طبق استخدام مختلف کار و سرمایه متفاوت است. ولی این تفاوتها و اختلافات قسمتی ناشی از موجبات معینی در خود اشتغال است، که یا واقعاً و یا اقلاً در تصور افراد، سود نقدی کوچک را در بعضی جبران کرده، و در سایر مشاغل سودهای کلان را خنثی می‌کند؛ قسمت دیگر هم مربوط می‌شود به سیاست کشورهای اروپایی که در هیچ کجا آزادی کامل امور وجود ندارد. ملاحظات ویژه آن شرایط و آن سیاستها فصل کنونی را به‌دو بخش تقسیم می‌کند.

قسمت یکم

ناپرابریهایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می‌آید

موارد پنجگانهٔ زیر موجبات اصلی است که تا آنجا که من قادر به شناسایی آنها بودم، سبب جبران سود نقدی کم در بعضی از خدمات، و خنثی کردن سودهای زیاد در

خدمات دیگر می‌شود: اول، دلپذیری و یا نامطبوعیت خود خدمتها، دوم، آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگرفتن آنان، سوم، ثبات یا بی‌ثباتی استخدام در آن مشاغل، چهارم اطمینان کم یا زیادی که باید نسبت به اشخاصی که آن را اجرامی‌کنند داشت، پنجم احتمال یا عدم احتمال موفقیت در آنها.

نخست، مزد کارگر برحسب آسانی یا دشواری، پاکیزگی و یا آلودگی، آبرومندی و یا غیرمحترمانه بودن شغل فرق می‌کند. بدین‌سان در بیشتر جاها اگر تمام سال را در نظر بگیریم، یک خیاط مزدور کمتر از یک بافنده مزدور مزد دارد. زیرا کار او خیلی ساده‌تر است. یک کارگر بافنده کمتر از یک کارگر آهنگری مزد دریافت می‌کند. کار اولی همیشه آسانتر نیست ولی خیلی تمیزتر و پاکیزه‌تر است. کارگر آهنگر با اینکه هنرمند است، در ۱۲ ساعت کار بندرت به اندازه یک کارگر معدن ذغال‌سنگ در هشت ساعت کار عایدی دارد. زیرا کار او زیاد کثیف نیست، خطرش کمتر است و روز روشن و در سطح زمین انجام می‌شود. در مشاغل شرافتمندانه و پر افتخار، خود آبرو و افتخار سهم بزرگی از مزد کارگر را تشکیل می‌دهد. به‌طوری که بتدریج خواهیم گفت با در نظر گرفتن همه مسائل از نظر سود نقدی معمولاً پاداش کمتری به آنها داده می‌شود. کثافت و زشتی کار اثر عکس دارد. حرفه یک قصاب شغل خشونت‌بار و نفرت‌انگیزی است، ولی در بیشتر جاها سودآورتر از بیشتر حرفه‌های معمولی است. تنفرانگیزترین مشاغل یعنی شغل دژخیمی، نسبت به مقدار کاری که انجام می‌دهد، بهتر از هر نوع کسب معمولی هرچه که باشد، درآمد دارد.

شکار و صید که بهترین شغل بشر در جوامع غیرمتمدن است، در مراحل پیشرفت تمدن یکی از دلپذیرترین سرگرمیهای آدمی را تشکیل می‌دهد، و امروز همان کاری را که برای رفع نیاز می‌کردند برای سرگرمی و تفریح می‌کنند. بنابراین در جوامع مترقی، مردم بسیار فقیری وجود دارند که کاری را که دیگران برای وقت‌گذرانی انجام می‌دهند آنها برای امرار معاش می‌کنند. از زمان تئوکریتوس^۱ تا به امروز ماهیگیران این کار را (که دیگران برای تفریح می‌کنند) شغل خود انتخاب کرده‌اند. شکارزد، یا کسی که برخلاف قانون شکار می‌کند، در بریتانیای کبیر مرد بسیار فقیری است. در کشورهای که شدت قوانین شکارزدان را آزار نمی‌رساند، شکارچی که جواز این کسب را دارد وضعی بهتر از شکارزد نیست. سلیقه طبیعی برای چنین مشاغلی سبب می‌شود که عده بسیاری به‌جای اینکه در تن‌آسائی زندگی کنند، به دنبال این‌گونه مشاغل بروند، و محصول کار آنها نسبت به مقدار آن، همیشه آتقدر ارزان به‌بازار عرضه می‌شود که جز امرار معاش جزئی چیزی برایشان باقی نمی‌ماند.

نامطبوعیت و زشتی کار به‌همان طریقی که روی مزد اثر دارد روی سود هم اثر می‌گذارد. متصدی یک میخانه یا یک پیاله‌فروشی، که هیچ‌گاه مالک محل کار خود نیست، و همیشه معروض خشونت هر آدم مستی قرار می‌گیرد، نه شغل آبرومندی دارد

1. Theocritus. See Idyllium XXI.

نه شغل مطبوعی، ولی بندرت يك حرفهٔ معمولی می‌توان یافت که با يك سرمایه ناچیز سودی چنان کلان عاید کند.

دوم، مزد کارگر با آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگیری آن شغل تغییر می‌کند.

هروقت ماشین گرانی نصب می‌شود باید انتظار داشت قبل از اینکه مستهلك شود، بتواند در اثر کار زیادی که انجام می‌دهد، قیمت خود به‌اضافهٔ لااقل سود عادی ناشی از آن را جبران کند. کارگری که با صرف زمان و کار زیاد در مشاغلی که نیاز به مهارت و چابکی فوق‌العاده دارد آموزش می‌بیند می‌توانیم با اینگونه ماشین‌های گران قیمت مقایسه کنیم. باید توقع داشت، کاری که برای انجام آن آموزش دیده، بتواند به‌استثناء مزدی که بالاتر از مزد معمولی کارگر عادی است، تمام مخارج آموزش او را، به‌اضافهٔ حداقل سود عادی سرمایه‌ای که به آموزش وی اختصاص داده شده، جبران کند. همچنین باید این کار را با توجه به طول عمر نامعلوم انسان در مدت زمان معقولی انجام دهد، درست به‌همان طریقی که در مورد عمر نسبتاً مشخص‌تر ماشین این کار صورت می‌گیرد.

تفاوت میان مزد کارگر ماهر و کارگر معمولی مبتنی بر همین اصل است. رویه اروپا اینست که کار تمام مکانیکها، صنعتکاران، و پیشه‌وران را جزو کار کارگران ماهر بشمارمی‌آورد؛ و کار تمام کارگران غیرشهری را کار عادی محسوب می‌کنند. ظاهراً چنین فرض شده است که اولی طبعی لطیف‌تر و ظریف‌تر از کارگر نوع دوم دارد. شاید در بعضی از موارد این‌طور باشد، ولی در اکثر موارد قضیه کاملاً بعکس است و من این را به تدریج نشان خواهم داد. بنابراین، قوانین و رسوم اروپا برای اینکه شخصی را واجد شرایط انجام يك نوع کار بداند، شرط لزوم شاگردی کردن را، ولو اینکه درجات شدت و ضعف این نوع شاگردی در جاهای مختلف فرق کند، قائل شده است. این نوع کارها رایگان و ورودش برای همه آزاد است. ضمن ادامهٔ شاگردی، تمام کارکرد شاگرد به کارفرمایش تعلق دارد، ضمناً باید والدین یا کسان او خرج زندگی او را تأمین کنند، و تقریباً در تمام موارد لباس او را هم باید بدهند. همچنین معمولاً مقداری هم پول به کارفرمای او می‌دهند که حرفهٔ خود را به او بیاموزد. کسانی که نمی‌توانند پول پرداخت کنند، باید وقت خودشان را در اختیار کارفرما قرار بدهند، یا اینکه متعهد شوند که بیشتر از پنجسال معمولی برای او کار کنند؛ این شرط اخیر با اینکه همیشه به‌علت تنبلی شاگرد به‌سود کارفرما نیست، ولی به‌زیان شاگرد است. بعکس، در مورد کارگر روستایی در حالی که برای کارهای آسان استخدام شده، ولی مشکل‌ترین قسمت حرفهٔ خود را فرامی‌گیرد، و در تمام مراحل مختلف استخدام، وی از قبل کار خود ارتزاق می‌کند. از اینرو، کاملاً منطقی و معقول است که در اروپا، مزد مکانیک، پیشه‌ور، و صنعتکار باید قدری بالاتر از کارگر عادی باشد. و همین‌طور هم هست، و درآمد بهتری که دارند سبب می‌شود که آنها را از طبقهٔ بالاتر مردم به‌شمار آورند. اما این برتری معمولاً زیاد نیست؛ درآمد روزانه و یا هفتگی مزدور در عادی‌ترین

کارخانه‌ها، مثل کارخانه پارچه‌های پشمی، نخ‌ساده، وقتی به‌طور متوسط حساب شود، در بیشتر جاها، قدری بیشتر از مزد روزانه کارگر معمولی است.

در حقیقت، شغل آنها یکنواخت و پیوسته است، و برتری درآمدشان، با احتساب تمام مدت سال، ممکن است قدری بیشتر باشد. اما ظاهراً چنین می‌نماید، که بیشتر از آنچه که برای جبران مخارج فوق‌العاده آموزششان شده نیست.

آموزش در هنرهای خلاق و حرفه‌های آزاد از این هم خسته‌کننده‌تر و گرانتر است. لذا پاداش نقدی صورتگر و مجسمه‌ساز، وکیل دعاوی و پزشک، باید خیلی زیاده‌تر باشد، و همین‌طور هم هست. سود سرمایه‌گذار ظاهراً کمتر تحت تأثیر آسانی و یا دشواری آموزش حرفه‌ای که در آن به‌کار رفته است قرار می‌گیرد. در واقع آموختن تمام‌راه‌های مختلفی که در شهرهای بزرگ سرمایه‌ها را به‌خود جلب می‌کند و آنها را به‌کار می‌گیرد تقریباً هم سخت است و هم آسان. رشته‌های مختلف تجارت اعم از داخلی یا خارجی از لحاظ پیچیدگی زیاد با هم فرق ندارند.

سوم، مزد کارگر در مشاغل مختلف با درجه ثبات و بی‌ثباتی شغل فرق می‌کند. استخدام در بعضی از مشاغل پایدارتر از مشاغل دیگر است. در بیشتر صنایع هر کارگر مزدور اطمینان دارد که در تمام سال هر روز که قادر به کار کردن باشد کار برای او هست. بعکس یک بنا یا معمار، در یخبندان سخت، یا در هوای خراب زمستان نمی‌تواند کار کند، و شغل او همیشه بستگی به دعوت گهگاهی مشتریان او دارد. در نتیجه، احتمال دارد که اغلب بدون کار باشد. بنابراین در زمان اشتغال هرچه که درمی‌آورد، نه تنها باید مخارج ایام بیکاری او را تأمین کند، بلکه غم و پریشان‌حالی ناشی از یک چنین وضع متزلزلی را نیز باید جبران کند. لذا در جاهائی که در آمد حساب شده بیشتر صنعتگران تقریباً با مزد کارگر عادی در یک سطح است، مزد معمار، و بنا معمولاً بین ۵۵ درصد تا ۱۰۰ درصد بیشتر از مزد آنهاست. وقتی که کارگر عادی ۵ شلینگ و ۴ پنس در هفته مزد می‌گیرد، معمار و بنا اغلب ۷ و یا ۸ شلینگ دارند، و جاهایی که کارگر عادی ۹ و یا ده شلینگ دریافت کند، مثل لندن، معمار و بنا معمولاً ۱۵ تا ۱۸ شلینگ دریافت می‌کنند. اما، به‌نظر می‌آید، که هیچ‌نوع‌کاری که مستلزم مهارت است، آسانتر از کار معماری و بنائی نیست و یاد گرفتن آن ساده است. گفته می‌شود، در فصل تابستان کسانی که با صندلی چرخدار دیگران را به این‌طرف آن طرف می‌برند، به‌عنوان بنا کسار می‌کنند. بنابراین، مزد زیاد معماران و بناها ارتباط چندانی با پاداش مهارتشان ندارد، بلکه پاداش ناپایداری و عدم ثبات شغلشان است.

چنین به‌نظر می‌رسد که نجار در و پنجره‌ساز شغلی ظریف‌تر و خلاق‌تر از بنا دارد. اما، در بیشتر جاها، (زیرا در همه‌جا این‌طور نیست) مزد روزانه او کمتر است. شغل او، با اینکه زیاد بستگی به دعوت گهگاهی مشتریان دارد، ولی کاملاً به آن متکی نیست، و دستخوش نوسانات جوی هم نمی‌شود.

مشاغلی که معمولاً ایجاد اشتغال دائمی می‌کنند، اگر در محل خاصی تصادفاً موفق به این کار نشوند، مزد کارگران آن همیشه بسیار بیشتر از نسبت مزد کارگران عادی

است. در لندن تقریباً تمام کارفرمایان، پیشه‌وران مزدور روزانه و یا هفتگی استخدام می‌کنند و روز بعد یا هفته بعد به خدمتشان خاتمه می‌دهند، درست به همان شکلی که کارگر روزمزد را در جاهای دیگر استخدام می‌کنند. لذا پائین‌ترین صنف پیشه‌وران و خیاطان روزمزد، در آنجا هر روز نیم کرون مزد دارند، در صورتی که مزد کارگر عادی ۱۸ پنس است. در شهرهای کوچک در روستاها، مزد خیاط روزمزد اغلب به زحمت معادل مزد کارگر عادی می‌شود، ولی در لندن اغلب اینها هفته‌ها بیکارند مخصوصاً در فصل تابستان.

وقتی که ناپایداری شغل با سختی و کثافت و نامطبوعی کار توأم شد، مزد عادی‌ترین کارگران گاهی بالاتر از ماهرترین دست‌ورزان می‌شود. در نیوکاسل، يك کارگر ذغال‌سنگ، معمولاً دو برابر، و در بعضی از بخشهای اسکاتلند در حدود سه برابر مزد کارگر عادی پول می‌گیرد. مزد زیاد او ناشی از صعوبت کار و نادلپذیری و کثافت آنست. شغل او، در اکثر اوقات ممکن است تا هر وقت که خودش بخواهد ادامه داشته باشد. کارگر تقسیم ذغال سنگ در لندن شغلی دارد که در صعوبت، کثافت، نامطبوعیت، تقریباً برابر کارگر معدن ذغال است؛ و به واسطه نامنظم بودن ورود کشتیهای ذغال، اشتغال عدّه زیادی از آنها به ناچار خیلی بی‌ثبات است. بنابراین، اگر مزد کارگر معدن ذغال معمولاً دو یا سه برابر کارگر عادی باشد، غیر معقول نیست که کارگر تقسیم ذغال گاهی چهار یا ۵ برابر کارگر عادی درآمد داشته باشد. در تحقیقی که چند سال پیش از وضع این کارگران به عمل آمد معلوم شد با نرخی که آن زمان به آنها پرداخت می‌شد می‌توانستند از ۶ تا ۱۵ شلینگ در روز عایدی داشته باشند. ۶ شلینگ در حدود ۴ برابر مزد يك کارگر عادی در لندن است و در هر صنف معینی کمترین مزد عادی همیشه متعلق به تعداد بیشتری از وابستگان آن صنف است. هرچه قدر که آن درآمدها گراف و نامعقول به نظر آید، اگر بیش از مقداری که برای جبران تمام موجبات نادلپذیری شغل لازم است باشد، طولی نمی‌کشد که زیادی تعداد رقیب، چون بسیاری از مشاغل که امتیاز منحصر به فرد ندارند، مزد آنها را به پایین‌ترین نرخ تنزل خواهد داد. استواری و ناستواری شغل نمی‌تواند اثری در سود سرمایه عادی در يك حرفه معین داشته باشد. به کارافتادن سرمایه به‌طور پایدار و ناپایدار در يك کار به نوع تجارت ارتباطی ندارد بلکه بستگی دارد به بازرگانی که آن را به کار می‌برد.

چهارم، مزد کار بر طبق اطمینان کم یا زیادی که باید به کارگران داشت بستگی دارد. مزد زرگر و جواهرساز در همه جا بالاتر از هر کارگری است که با آنها برابر و حتی دارای نبوغ بسیار بیشتر از آنها هم باشد، و این هم به سبب مواد گرانبهایی است که به آنها سپرده شده است. ما تندرستی خود را به مسئولیت پزشک وامی‌گذاریم و به او اعتماد می‌کنیم، ثروت و گاهی اوقات زندگی و شهرت خود را به وکیل دعاوی و یا وکیل مدافع می‌سپریم. يك چنین اعتماد و اطمینانی را نمی‌توان به افرادی که دارای شرایط پست و یا پائین هستند واگذار. بنابراین، پاداش به آنان باید طوری باشد که مقامی که در خور این اعتماد عظیم است در جامعه داشته باشند. وقت زیاد و مخارج

هنگفتی که در آموزش و پرورش آنان صرف شده، وقتی با این موجبات جمع شود، ضرورتاً قیمت کار آنها را باز بالاتر می‌برد. وقتی شخصی فقط سرمایه خود را در يك کار تجاری وارد می‌کند، اطمینانی به او نیست؛ و اعتباری که ممکن است این شخص از مردم دریافت کند، نه تنها به حرفه‌اش، بلکه به عقیده مردم درباره ثروت، پاکدامنی، و مآل‌اندیشی او بستگی دارد. بنابراین نرخ متفاوت سود، در رشته‌های گوناگون تجارت، ناشی از درجات مختلف اطمینانی که به بازرگانان می‌کنند نیست.

پنجم، مزدکار در مشاغل مختلف برطبق امکان یا عدم امکان موفقیت در آنها تغییر می‌کند. احتمال اینکه هر شخص معینی برای شغلی که آموزش دیده واجد شرایط شود در مشاغل مختلف باهم متفاوت است. در بیشتر کارهای مکانیکی، موفقیت تقریباً قطعی است، ولی در مشاغل و حرفه‌های آزاد غیر قطعی است. پسر خودتان را به‌شاهگرد کفاشی بفرستید، و تردیدی نیست که او کفش دوختن را یاد می‌گیرد و می‌تواند يك جفت کفش بدوزد؛ ولی او را برای مطالعه حقوق بفرستید، لااقل ۲۵ به يك می‌توانید شرطیندید که چنان تبصری که بتواند او را در این شغل موفق بدارد و معاش خود را از آن تأمین کند پیدا نخواهد کرد. در يك قرعه‌کشی عادلانه کسانی که جایزه به نامشان اصابت می‌کند، باید همه آن چیزی را که دیگران باختند و پوچ درآمده اینها برده باشند. در يك شغلی که در برابر هر شخصی که موفق می‌شود بیست نفر شکست می‌خورند، آن يك نفر باید همه موفقیت‌هایی که آن بیست نفر باید داشته باشند و ندارند به‌چنگ آورد. مشاور حقوقی که شاید در نزدیکی‌های چهل سالگی، شروع می‌کند که از شغل خود بهره‌مند شود، باید نه تنها آموزش بسیار خسته‌کننده و گران خود را تلافی کند، بلکه تلافی هزینه‌های بیست نفر دیگری که احتمال دارد در این راه هرگز موفق نشده باشند نیز بنماید. هر چقدر که حق‌المشاوره بعضی از وکلا گاهی به‌ظاهر خیلی هنگفت بنماید، درآمد حقیقی آنها هرگز برابر این مبلغ نیست. مبالغی که هر سال احتمالاً در مشاغل عادی به وسیله کارگران مختلف، از قبیل کفاش و یا پارچه‌باف عاید می‌شود، و مبالغی که هر ساله احتمالاً خرج می‌شود، در يك منطقه معین حساب کنید، و می‌بینید که مبالغ به دست آمده بیشتر از وجوه مصرف شده است. ولی همین محاسبه را نسبت به تمام وکلای مدافع و دانشجویان حقوق در کانون وکلای مختلف بکنید، و می‌بینید که درآمد سالیانه آنها نسبت ناچیزی از مخارج سالیانه آنهاست، حتی اگر درآمدها را تا آنجا که می‌توانید زیاده‌تر حساب کنید و مخارج را تا آنجا که میسر است کمتر باز این تفاوت به چشم می‌خورد. بنابراین، بخت آزمائی در مشاغل حقوقی، يك بخت آزمائی منصفانه‌ای نیست، و این کار و سایر حرفه‌های آزاد و محترم، از نظر سود مادی، ظاهراً کمتر جبران می‌شود.

اما، مشاغل مزبور سطح خود را با سایر مشاغل حفظ می‌کنند، و باوجود این ضعف، روح مردان آزاد و سخاوتمند مشتاقانه بدین گونه کارها می‌گراید. دو علت مختلف برای هجوم به طرف این مشاغل وجود دارد. یکی میل به اشتهار که ملازمه مزیت و تفوق عالی هر يك از این امور است، و دوم اعتماد طبیعی که هر کس کم و بیش

نه تنها نسبت به توانائی خود، بلکه به اقبال بلند خود دارد. برتری و تفوق در هر شغلی، که تعداد معدودی در حالت متوسط به آن می‌رسند، علامت قطعی آن چیزی است که ما نبوغ و یا استعداد عالی می‌نامیم. تحسین و ستایش مردم که ملازم چنین توانایی بارزی است همیشه قسمتی از درآمد این گروه را تشکیل می‌دهد؛ و این تحسین و ستایش هرچه زیاد یا کم باشد به همان نسبت هم جبران زحمت آنها را کرده است. قسمت قابل ملاحظهٔ این درآمد در حرفهٔ پزشکی جبران می‌شود؛ و شاید اندکی بیشتر از آن در حرفه و کالت و حقوق جبران شود؛ ولی در حرفهٔ شاعری و فلسفه تقریباً جبران همهٔ زحمتهای شده است.

استعدادهای موافق و شکوفایی وجود دارد که داشتن آن يك نوع تحسین معینی را ایجاد می‌کند؛ ولی اجرا و کاربرد این استعدادها به منظور نفع مادی، اعم از اینکه مبتنی بر تعقل باشد و یا تعصب، مانند فحشای عمومی تلقی می‌شود. بنابراین، درآمد نقدی کسانی که این استعدادها را بدین طریق به کار می‌اندازند، باید نه تنها برای جبران وقت، کار، و مخارج به دست آوردن استعدادها کافی باشد، بلکه برای بی‌آبرویی و فضاحتی که ملازمهٔ کاربرد این استعدادها به عنوان وسیلهٔ ارتزاق است تکافو کند. درآمد

هنگفت و فوق‌العادهٔ هنرپیشگان، خوانندگان اپرا، و رقاصان تئاتر و اپرا، و غیره بر مبنای این دو اصل بنا شده است؛ یعنی کمیابی و زیبایی استعدادها، و بدنامی کاربرد این استعدادها بدین نحو. در نظر اول این بسیار نامعقول و غیرعاقلاانه می‌نماید که ما از يك طرف وجود آنها را تحقیر کنیم و مع هذا با گشاد دستی وافر استعدادشان را جبران کنیم. اما وقتی کار اول را انجام می‌دهیم، ناچاریم قسمت دوم یعنی جبران زحمت آنان را نیز بکنیم. چنانچه روزی عقیده و یا تعصب عمومی نسبت به شغل این عده عوض شود، مزد نقدی آنان به سرعت تنزل خواهد یافت. افراد بیشتری به این قبیل کارها روی می‌آورند، و طولی نخواهد کشید که رقابت بین آنان قیمت مزد آنان را کاهش می‌دهد. این استعدادها، با اینکه خرق عادت است، ولی به هیچ وجه آن طور که تصور می‌رود نادر نیست. گروه کثیری از مردم حداعلای این استعدادها را دارند، ولی استفاده از آن را دوست ندارند؛ و عدهٔ بیشتری نیز می‌توانند این گونه استعدادها را در خودشان پرورش دهند، مشروط به اینکه کار شرافتمندانه‌ای با آن انجام دهند.

عجب و خودبینی زیادی که اکثر مردم از استعداد و توانایی خود دارند يك مصیبت قدیمی است که فیلسوفان و اخلاقیون همهٔ اعصار از آن یاد کرده‌اند. ظن قوی بیهودهٔ آنان در بلندی بخت و اقبالشان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما، هنوز هم عمومیت دارد. هیچ انسان زنده‌ای نیست، که در سلامت روح و جسم، سهمی از آن نداشته باشد. هر فردی شانس سود بردن را کم و بیش زیاد حساب می‌کند؛ و بیشتر مردم امکان زیاد بردن را کم می‌گیرند؛ و بندرت کسی که از سلامت جسم و روح به قدر کافی برخوردار است سود را بالاتر از ارزش واقعی آن برآورد می‌کند.

اینکه می‌گوئیم مردم شانس برد را بیشتر از واقعیت آن ارزیابی می‌کنند، دلیلش موفقیت عمومی بنگاههای بخت‌آزمایی است. هیچ وقت در دنیا بنگاه بخت‌آزمایی کاملاً

منصفانه‌ای پدید نیامده و هرگز هم پدید نخواهد آمد؛ بخت آزمایی منصفانه یعنی وقتی که مجموع سود مساوی مجموع زیان باشد؛ زیرا در این صورت کارگردان بخت - آزمایی نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود. در بخت آزمایی ملی بلیط‌ها حقیقتاً ارزش پولی را که مشتریان و خریداران می‌پردازند ندارند، و مع‌هذا به‌قیمتی معادل ۲۵ سی، گاهی چهل درصد اضافه از قیمت اسمی به‌فروش می‌رسند. امید بیهوده برد جوایز بزرگ تنها علت تقاضای آنست. متین‌ترین و عاقل‌ترین افراد ندرتاً فکر می‌کنند که پرداخت مبلغ جزئی قیمت بلیط و انتظار بردن مبلغ هنگفت ده و بیست هزار لیره کار احتمالناهیست، و اغلب نمی‌دانند حتی آن مبلغ جزئی که می‌پردازند شاید بیست و یا سی درصد بیشتر از ارزش حقیقی آنست. در بخت‌آزماییهای دیگر که جوایز آن از بیست لیره تجاوز نمی‌کند، با اینکه از سایر جنبه‌ها از بخت‌آزمایی ملی عادلانه‌تر و به‌انصاف‌تر دیک است، ولی مقدار تقاضای بلیط آن به‌اندازه بلیط‌های بخت‌آزماییهای بزرگ ملی نیست. بعضی از افراد برای اینکه شانس بهتر برد جوایز بزرگتر را داشته باشند، چندین بلیط می‌خرند، و بعضی نیز در تعداد زیادی از بلیط‌ها شریک می‌شوند. اما در ریاضی، هیچ قضیه‌ی اصلی مسلم‌تر از این نیست که هرچه جرئت خرید بلیط بیشتر را داشته باشید، احتمال باخت بیشتر است. اگر دل به‌دریا زده و تمام بلیط‌های بخت‌آزمایی را یکجا بخرید، باخت شما قطعی است؛ هرچه تعداد بلیط‌های خریداری زیادتر باشد قطعیت باخت بیشتر است. می‌توانیم با مطالعه سود متوسط بیمه‌کننده بفهمیم که چگونه مردم اغلب شانس باخت را کمتر از واقعیت ارزیابی می‌کنند، و بندرت بیشتر از آنچه می‌ارزد ارزیابی می‌شود. برای اینکه بیمه آتش‌سوزی و یا بیمه ناشی از خطرات دریا برای بیمه‌گر سودآور باشد یک حق بیمه عادی برای جبران ضررهای عادی، و پرداخت مخارج اداری بیمه و به‌دست آوردن سودی که می‌شد با به‌کارانداختن همان سرمایه در جای دیگر و در تجارت عادی به‌دست آورد، کافی است. شخصی که بیشتر از این مقدار حق بیمه نمی‌پردازد ظاهراً بیشتر از ارزش واقعی ریسک مزبور پولی پرداخت نکرده است، یعنی کمترین بهایی که می‌تواند منصفانه توقع بیمه‌کردن آنرا داشته باشد. ولی با اینکه تعداد بسیاری از مردم از راه بیمه پولدار شده‌اند، فقط تعداد خیلی توانسته‌اند از این راه ثروت هنگفتی بیندوزند؛ تنها از این نظر به‌خوبی آشکار می‌شود که تراز عادی سود و زیان در بیمه بیشتر از سایر داد و ستدهای عادی که تعداد زیادی از مردم را پولدار می‌کند نیست. اما، با اینکه حق بیمه معمولاً سنگین نیست، بسیاری از مردم ریسک را به‌قدری کوچک می‌شمارند که نمی‌خواهند حق بیمه را پرداخت کنند. در تمام جزیره انگلستان به‌طور متوسط هر ۱۹ خانه از ۲۵ خانه، و یا شاید ۹۹ درصد از همه خانه‌ها در برابر آتش‌سوزی بیمه نیست. مخاطرات دریائی برای عده بیشتری از مردم هولناک‌تر است، و نسبت کشتیهای بیمه‌شده به‌آنهايي که بیمه نمی‌شوند خیلی بیشتر است. اما خیلی از کشتیها در تمام فصول سال، و حتی در زمان جنگ، بدون بیمه بحرپیمایی می‌کنند. شاید گاهی این کار بدون بی‌احتیاطی و از روی هوشیاری باشد. وقتی يك شرکت بزرگ، و یا حتی يك بازرگان معتبر بیست، سی کشتی در دریا دارد، کشتیها در همین وضعی که

هستند خودشان یکدیگر را بیمه می‌کنند. حق بیمه‌ای که بدین وسیله صرفه‌جویی می‌شود ممکن است بیشتر از مقداری باشد که چنین زیانهایی که احتمال وقوع آن در مسیر عادی حوادث می‌رود جبران کند. اما، غفلت ورزیدن از بیمه کردن محموله، همانطور که در مورد بیمه نکردن خانه‌ها معمول است، در بیشتر موارد، نتیجهٔ این چنین محاسبهٔ دقیق و حساب شده نیست، بلکه محض لاقیدی، بی‌ملاحظگی و استحقار جسورانهٔ بیم‌زیان (ریسک) است.

حقیر شمردن بیم‌زیان (ریسک) و امید جسورانه به موفقیت در هیچ دوره از زندگی فعالتر از سالهایی نیست که جوانان حرفه خود را انتخاب می‌کنند. ترس از بدبختی در آن زمان آن قدر کوچک است که نمی‌تواند امید شانس خوب را نامتادل کند و این امر در آمادگی مردم عادی برای نامنویسی سربازی، یا رفتن به دریا بیشتر به چشم می‌خورد، تا اشتیاق مردم با تراکت برای وارد شدن در آنچه که حرفهٔ آزاد نامیده می‌شود.

آنچه که یک سرباز عادی ممکن است از دست بدهد به خوبی واضح است. اما، داوطلبان خدمت سربازی در آغاز یک جنگ جدید بدون در نظر گرفتن خطر به این آسانی ثبت نام نمی‌کنند؛ و با اینکه بندرت فرصت و یا شانس ارتقاء دارند، در همان رؤیای جوانی نزد خود هزاران مورد از کسب افتخار و امتیاز را مجسم می‌کنند که هرگز صورت واقعیت به خود نمی‌گیرد. حقوق‌شان کمتر از یک کارگر عادی است، و در خدمت واقعی کار و خستگی آنها بیشتر است.

انتخاب شغل در کشتی یا بخت آزمودن در دریا روی هم رفته خیلی نامساعدتر از ارتش زمینی نیست. فرزند یک کارگر و یا صنعتگر معتبر ممکن است اغلب با اجازهٔ پدرش عازم دریا شود، ولی اگر به عنوان سرباز نامنویسی کند، همیشه بدون موافقت پدر است. دیگران می‌بینند که شانس او برای ترقی در یک شغل بیشتر است؛ هیچ کس جز خودش متوجه نمی‌شود که از حرفهٔ دیگر بیشتر برخوردار خواهد شد. یک دریاسالار بزرگ کمتر در معرض تحسین و ستایش عمومی است تا یک سرلشکر و ژنرال بزرگ، و بزرگترین موفقیت‌های دریائی اشتها و دولت کمتری در پی دارد تا موفقیت و پیروزی مساوی در خشکی. همین اختلافات در درجات پائین‌تر در هر دو شغل بخوبی دیده می‌شود. طبق قوانین سابقه کار در ترقیات ناخدای کشتی همدیف سرهنگ در ارتش است. ولی در برآورد عادی همدیف او نیست. چون جوائز بزرگ بخت آزمایی کمتر است، جوائز کوچک باید به تعداد بیشتری باشد. بنابراین، ملوان عادی اغلب بیشتر از سرباز عادی ترفیع و پول می‌گیرد، و امید به این جوائز همان چیزی است که در اصل این حرفه را به وی قبولانده است. با اینکه مهارت و چابکی جوانان بالاتر از تقریباً هر پیشه‌ور است، و با اینکه تمام زندگی آنها یک صحنه دائمی سختیها و مخاطرات است، مع‌هذا برای اینهمه مهارت و چابکی، و برای این همه سختی و خطرات، تا وقتی که در شرایط ملوان عادی هستند، بندرت جز لذت انجام خدمات سخت و غلبه کردن بر مشکلات پاداشی دریافت می‌کنند. مزد ملوانان بیشتر از کارگران عادی که در بندر

کار می‌کنند و نرخ مزد دریانوردان در آن بندر تعیین می‌شود نیست. و چون مرتباً از بندری به بندر دیگر می‌روند، حقوق ماهیانه کسانی که از بنادر مختلف انگلیس بحرپیمائی می‌کنند خیلی نزدیک به سطح حقوق کارگران در آن نقاط مختلف است؛ و نرخ بندری که تعداد بیشتری کشتی از آن حرکت می‌کند، یعنی بندر لندن، نرخ مزد سایر بنادر را تعیین می‌کند. در لندن مزد تعداد بیشتر طبقات مختلف کارگران تقریباً دو برابر همان طبقات در ادینبورگ است. اما ملوانی که از بندر لندن حرکت می‌کند بندرت در ماه بیش از سه یا چهار شلینگ بالاتر از ملوانی می‌گیرد که از بندر لیث^۲ به دریا می‌رود، و تفاوت مزدها اغلب آنقدر هم زیاد نیست. در زمان صلح و در خدمات بازرگانی، نرخ مزد در لندن از يك گینی تا بیست و هفت شلینگ در هر ماه است.

يك کارگر عادی در لندن، با نرخ ۹ تا ۱۵ شلینگ در هفته، ممکن است در مدت يك ماه از چهل تا چهل و پنج شلینگ مزد داشته باشد در واقع، ملوان به غیر از حقوقش آذوقه هم دریافت می‌کند. اما، ارزش این آذوقه ممکن است همیشه زیادتر از تفاوت بین مزد او و کارگر معمولی نباشد؛ و یا اینکه گاهی باید بهای آذوقه بیشتر از تفاوت مزدها باشد، اضافه تفاوت به نفع ملوان نیست، زیرا نمی‌تواند آنرا با زن یا خانواده خود که در وطن هستند و باید از مزد او زندگی کنند تقسیم کند.

خطرات و جان مفت به بردن از مهالك و حوادث زندگی، به جای اینکه جوانان را نومید و دل‌سرد کند، ظاهراً اغلب باعث تشویق آنان به قبول این حرفه می‌شود. يك مادر دل‌نازك، از طبقات پائین اجتماع، اغلب از فرستادن طفلش به دبستان در شهرهای بندری وحشت دارد، نکند که منظره کشتیها و مکالمه و سرگذشت ملوانان وی را تشویق کند که به دریا برود. دورنمای بعید خطرات، که انتظار داریم با شهادت و زبردستی خود را از آنها برهانیم، زیاد موافق طبع ما نیست و در هر شغلی حقوق کارگر را بالا نمی‌برد. در مورد کسانی که شهادت و کاردانی ندارند وضع طور دیگر است. در مشاغلی که معلوم شده ناسالم است، مزد کارگران همیشه خیلی بالاست. نبودن بهداشت و ناسلامتی کار يك نوع نامطبوعیت است، و اثرات آن را در روی مزدها باید زیر همان عنوان عمومی طبقه‌بندی کرد.

در تمام موارد کاربرد سرمایه نرخ عادی سود کم و بیش با قطعیت و عدم قطعیت بازده سرمایه تغییر می‌کند. بازگشت سرمایه در داخل قطعی‌تر است تا در تجارت خارجی، و در بعضی از رشته‌های مبادله جهانی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در دیگر رشته‌ها، مثلاً در تجارت با امریکای شمالی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در جامائیکا. نرخ عادی سود همیشه کم و بیش با قبول بیم زیان (ریسک) بالاتر است. اما، به نظر نمی‌رسد که به نسبت بیم زیان (ریسک) زیاد شود، و یا کاملاً جبران ریسک را بکند. ورشکستگی در داد و ستد پرمخاطره بیشتر اتفاق می‌افتد. خطرناک‌ترین نوع داد و ستد، یعنی قاچاقچی‌گری، گواينکه وقتی موفق‌آمیز باشد پرسودترین حرفه‌هاست، ولی قطعی‌ترین

راه به‌ورشکستگی است. امید بیهوده به‌موفقیت در اینجا مثل سایر موارد ظاهراً اثر می‌کند، و عده‌زیادی حادثه‌جو را در این گونه حرف پر از خطر سوق می‌دهد، به‌طوری که رقابت آنان سود آنها را پائین‌تر از آن سطحی که برای جبران خطر کافی است می‌برد. برای اینکه کاملاً این مخاطرات تلافی شده باشد، علاوه بر سود عادی سرمایه، بازده عادی باید نه تنها جبران زیانهای گهگاهی را بکند بلکه شامل سود مازادی برای این قبیل حادثه‌جویان باشد به‌اضافه سود بیمه‌کننده. اما اگر بازده عادی برای همه اینها کافی بود، ورشکستگی در این نوع کارها بیشتر از سایر حرفه‌ها نبود.

بنابراین، از پنج موجب پیش گفته که مزد کارگر را تغییر می‌دهد، فقط دوتا از آنها روی سود سرمایه اثر می‌گذارد؛ یکی مطبوعیت یا عدم مطبوعیت شغل، و دیگری مخاطره و یا ایمنی که سرمایه به کار رفته با آن مواجه است. در مورد دلپذیری یا دل‌ناپذیری شغل، در بیشتر موارد کاربرد سرمایه اختلاف خیلی جزئی وجود دارد یا اصلاً اختلافی وجود ندارد؛ ولی در مورد کارگر این اختلاف شدید است؛ و سود عادی سرمایه، با اینکه با بیم زیان (ریسک) بالا می‌رود، ولی همیشه به نسبت آن زیاد نمی‌شود. از همهٔ این‌مباحث چنین نتیجه می‌شود که در يك جامعه و یا يك محل نرخ متوسط و با عادی سود سرمایه در کاربرد مختلف سرمایه باید بیشتر از مزد نقدی انواع مختلف کار هم‌سطح باشد. و همین‌طور هم هست. تفاوت بین مزد کارگر عادی و حقوق وکیل و یا پزشك خوب، ظاهراً خیلی زیادتر است از تفاوت بین سود عادی در رشتهٔ مختلف تجارت. بعلاوه اختلاف ظاهری در سود حرفه‌های مختلف، به‌طور کلی ناشی از اینست که ما همیشه تشخیص نمی‌دهیم چه چیز را جزو مزد باید بشمار آورد، و چه چیز جزو سود و همین موضوع آدم را فریب می‌دهد.

سود دوا فروشان، ضرب‌المثل خاص و عام است و نشانه سود هنگفت غیر معمولی است. اما، این سود به‌ظاهر زیاد، اغلب چیزی بیشتر از مزد معقول کار نیست. مهارت دوا فروش خیلی قشنگ‌تر و ظریف‌تر از مهارت صاحبان پیشه‌های مختلف است، و اطمینانی که به‌وی دارند دارای اهمیت بیشتری است.

وی در همهٔ موارد پزشك تهیدستان است، و وقتی که ناراحتی و خطر مهمی نباشد به‌ثروتمندان نیز دوا می‌دهد. بنابراین درآمد وی باید متناسب باشد با مهارت وی و اعتمادی که به او دارند، و این پاداش معمولاً در قیمت داروهای که می‌فروشد تأمین شده است. اما همه داروهای که بهترین دوا فروش در يك سال می‌فروشد، شاید برای وی بیش از چهل تا پنجاه لیبره تمام نشده باشد. بنابراین با اینکه او داروها را سه سیصد یا چهارصد لیبره، یا هزار برصد سود می‌فروشد، ولی اغلب این پول بیش از مزد منصفانه کاری که می‌کند نیست، و فقط به‌این طریق است، که می‌تواند کار خود را بفروشد یعنی روی قیمت داروهای خود استفاده کند. قسمت بزرگی از سود ظاهری مزد حقیقی است که به‌لباس سود ملبس شده است.

در يك شهر كوچك بندری، يك بقال كوچك چهل یا پنجاه درصد روی سرمایه صد لیبره‌ای خود سود می‌برد، در صورتی که يك بازرگان عمده‌فروش مهم در همان

شهر بندرت بیش از هشت یا ده در صد روی سرمایه ده هزار لیره ای خود سود می برد. شغل بقالی شاید برای راحتی ساکنین آنجا لازم باشد، و کوچکی بازار ممکن است اجازه به کار انداختن سرمایه زیادتری را ندهد. اما، آدم نه تنها باید از طریق حرفه و پیشه خود زندگی کند، بلکه برطبق مشخصات شرایطی که برای آن کار دارد و به طور مناسبی زندگی کند. به غیر از داشتن مقداری سرمایه، باید بتواند بنویسد و بخواند و حساب کند، و همچنین در باره چهل یا شصت قلم انواع کالاهای مختلف قضاوت صحیح داشته، قیمت، ویژگی و بازاری که می تواند آن را در آنجا ارزاتر بخرد بشناسد. به طور خلاصه، باید تمام اطلاعاتی که برای یک بازرگان بزرگ لازم است داشته باشد، به طوری که هیچ چیز نتواند سد راه او برای رسیدن به سطح یک بازرگان مهم باشد جز نداشتن سرمایه کافی. سی یا چهل لیره درآمد در سال برای شخصی که این مشخصات را داشته باشد زیاد نیست. این مبلغ را از سود به ظاهر هنگفت سرمایه او کم کنید، و مقداری که باقی می ماند چیزی جز سود عادی سرمایه نیست. در این مورد هم، قسمت اعظم سود ظاهری مزد حقیقی اوست.

تفاوت بین سود ظاهری عمده فروشی و خرده فروشی، در پایتخت خیلی کمتر است تا در شهرهای کوچک و روستاها. جایی که ده هزار لیره را می توان در شغل خواربار فروشی به کار انداخت، مزد کار خواربارفروش فقط سهم خیلی ناچیزی به سود واقعی یک چنین سرمایه کلانی اضافه می کند. بنابراین، سود ظاهری یک خرده فروش ثروتمند، در آنجا نزدیک به سطح درآمد بازرگان عمده فروش است. به این علت است که کالاهائی که به وسیله خرده فروشی عرضه می شود به طور کلی در پایتخت اغلب ارزاتر است تا شهر کوچک و یا یک روستا یا حداقل قیمت آن یکی است. مثلاً کالاهای خواربارفروشی، معمولاً ارزاتر است؛ نان و گوشت هم اغلب ارزان است آوردن کالای بقالی به شهر گرانتر از بردن آن بده نیست؛ اما آوردن غله و یا احشام خیلی گران است، زیرا بیشتر آنها را باید از فواصل بسیار دور به بازار آورد. بنابراین، هزینه اولیه کالاهای خواربارفروشی، در هر دو جا یکی است، و در جاهایی که کمترین سود روی آنها کشیده می شود ارزاترین است. هزینه اولیه نان و گوشت در شهرهای بزرگ بیشتر از روستاهاست؛ لذا، با اینکه سود کمتر است، این مواد همیشه ارزان نیستند، و اغلب قیمت آنها نظیر شهرهای بزرگ است. در کالاهایی مثل نان و گوشت همان دلایلی، که سود ظاهری را کاهش می دهد، هزینه اولیه را بالا می برد. وسعت بازار، چون اشتغال سرمایه های زیادی را سبب می شود، سود ظاهری را کاهش می دهد؛ اما چون احتیاج به عرضه خواربار از راه های دور دارد، هزینه اولیه را بالا می برد. این کاهش یکی و افزایش دیگری در بسیاری از موارد، مثل اینست که همدیگر را خنثی می کنند، و شاید به همین علت باشد که با اینکه قیمت غله و احشام معمولاً در قسمتهای مختلف مملکت فرق دارد، قیمت نان و گوشت عموماً در سراسر بخش اعظم کشور تقریباً یکی است.

با اینکه سود سرمایه عمده فروشی و خرده فروشی عموماً در پایتخت کمتر از شهرهای

کوچک و روستاها می‌باشد، مع‌هذا اغلب در عمده‌فروشی از سرمایه‌گذاری کوچک پول کلانی به‌دست می‌آید، که بندرت در خرده‌فروشی هست. در شهرهای کوچک و روستاها، به‌علت کوچکی بازار، آن‌طور که سرمایه را می‌توان بسط داد تجارت را نمی‌توان توسعه داد. بنابراین در چنین جاهایی، با اینکه میزان سود فرد معینی ممکن است خیلی بالا باشد، مجموع و یا مبلغ آن هیچ‌گاه زیاد نیست، و در نتیجه مبلغ انباشتگی سرمایه‌سالیانه او هم زیاد نیست. بعکس، در شهرهای بزرگ، با افزایش سرمایه می‌توان تجارت را بسط داد، و اعتبار فرد صرفه‌جو و کوشا خیلی سریعتر از سرمایه‌اش افزایش می‌یابد. تجارت وی به‌نسبت مقدار هر دو بسط می‌یابد، و مجموع یا کل سود او به‌نسبت توسعه داد و ستد اوست، و انباشتگی سالیانه وی به‌نسبت کل سود اوست. اما، بندرت اتفاق می‌افتد که حتی در شهرهای بزرگ ثروت کلانی به‌وسیلهٔ شعبهٔ تجارتخانهٔ مشهور، منظم و استقرار یافته‌ای به‌دست آید، مگر در نتیجهٔ عمر طولانی توأم با کوشش، صرفه‌جویی و دقت. در حقیقت ثروت‌های ناگهانی گاهی در بعضی از شهرها از راه سفته‌بازی و معامله‌گری عاید می‌شود. تاجر سفته‌باز تجارتخانهٔ مشهور منظم و مستقری را اداره نمی‌کند. امسال تاجر غله است و سال دیگر تاجر شراب، در سالهای بعد تاجر شکر، توتون و یا چای است. وقتی پیش‌بینی کند که احتمال دارد سون‌اگری و معامله شخصی بیشتر از معمول سودآور باشد وارد آن کسب می‌شود، و وقتی که پیش‌بینی کند که احتمال دارد سود آن کار به‌سطح سایر مشاغل برگردد از آن کار دست می‌کشد. بنابراین، سود و زیان او، هیچ‌گونه نسبت منظمی بایک رشته فعالیت بازرگانی مستقر و مشهور ندارد. یک حادثه‌جو و معامله‌گر شجاع ممکن است گاهی با دو یاسه عمل سفته‌بازی موفق شود ثروت کلانی به‌دست آورد، ولی همان‌طور هم احتمال دارد که ثروت کلانی را با دو یاسه معامله از دست بدهد. این نوع کارها را فقط در شهرهای بزرگ می‌توان انجام داد. فقط در جاهائی که گسترده‌ترین و موسع‌ترین تجارت و مشابهاات آن وجود دارد ممکن است استعداد و هوش لازم برای این نوع کار را به‌دست آورند.

پنج شرطی که در بالا به‌آن اشاره شد، با اینکه نابرابری قابل ملاحظه‌ای در مزد کار و سود سرمایه ایجاد می‌کند، هیچ‌گونه نابرابری در کل محاسن و معایب، حقیقی یا مجازی کاربرد مختلف هر کدام از این دو به‌وجود نمی‌آورد. ماهیت شرایط مزبور چنان است که موجب جبران نفع مادی کوچکی در یکی و خنثی کردن نفع نقدی بزرگی در دیگری می‌شود.

اما، برای اینکه این برابری در تمام محاسن و یا معایب آن ساری شود، حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد سه شرط لازم دارد. نخست اشتغال در آن جامعه شناخته شده و مدت مدیدی مستقر شده باشد؛ دوم باید در حال عادی یا به‌اصطلاح حالت طبیعی باشند؛ و سوم، باید شغل منحصر به‌فرد یا اصلی کسانی باشد که به آن می‌پردازند.

نخست، این برابری فقط در مشاغلی که شناخته شده‌اند، و مدتها در محل مستقر شده‌اند پیدا می‌شود. در جاهایی که شرایط برابرند، مزدها معمولاً در کسب و کار تازه

بالا تر است تا مشاغل قدیمی. وقتی که يك طراح می‌کوشد که کارخانه جدیدی تشکیل دهد، نخست باید کارگران خود را با پرداخت مزد بیشتر از آنچه که آنها در حرفه خود به دست می‌آورند و یا وضع کار او در شرایط عادی ایجاب می‌کند، تطمیع کرده به سوی خود جلب کند، و مدت مدیدی باید سپری شود قبل از اینکه او جرأت کاستن مزد آنها را به سطح عادی داشته باشد. تولید کالاهایی که تقاضای آنها ناشی از مد و هوس است مرتباً عوض می‌شود، و بندرت آن قدر دوام پیدا می‌کند که آن را در زمره کارخانجات با سابقه آورد. اما بعکس، کالاهایی که تقاضای آنها بطور کلی از استعمال و یا احتیاج ناشی شود، کمتر معروض تغییرات قرار می‌گیرد، و همان نوع کالا ممکن است در طول يك قرن مورد تقاضا باشد. بنابراین، مزد کارگر، در کارخانه اولی احتمالاً بیشتر از کارخانه دومی است. پیرمگام به طور کلی کالاهای نوع اول را به وجود می‌آورد؛ شفیله سرگرم کالاهای نوع دوم است؛ گفته می‌شود مزد کار در این دو محل مختلف و متناسب با اختلاف وضع تولید آنهاست.

ایجاد کارخانه جدید، شعبه جدید بازرگانی، و یا عملیات تازه در کشاورزی، همیشه يك نوع معامله گری و سفته بازی است، که طراح آن قول سودهای کلان را به خود داده است. این سودها گاهی خیلی زیاد، و گاهی شاید بشود گفت اغلب، خیلی کم است، ولی بر روی هم هیچ گونه تناسب معینی با کار و حرفه های قدیمی آن جامعه ندارد. اگر طرح موفقیت آمیز باشد، سود در آغاز خیلی زیاد است. وقتی حرفه و یا تجارت خوب جدا افتاده و شناخته شد، رقابت سود را به سطح سایر پیشه ها تنزل می‌دهد.

دوم، این برابری در تمام محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه، فقط در شرایط عادی، یا به اصطلاح وضع طبیعی این مشاغل می‌تواند پدید آید.

تقریباً برای انواع مختلف کارگر تقاضا گاهی بیشتر و گاهی کمتر از حد معمول است. در مورد اول مزایای اشتغال بالای سطح عادی، در مورد دوم پائین آن قرار می‌گیرد. تقاضا برای کارگر روستا به هنگام چیدن یونجه و یا دروغه بیشتر از سایر مواقع سال است؛ و مزد با تقاضا بالا می‌رود. در زمان جنگ، وقتی چهل یا پنجاه هزار ملوان از خدمات بازرگانی به خدمات نظامی انتقال می‌یابند، تقاضا برای ملوانان بحریه بازرگانی بالطبع با کمیابی آنها بالا می‌رود، و مزد آنان از يك گینی و یا بیست و هفت شلینگ به چهل شلینگ و یا حتی سه لیره در ما، می‌رسد. بعکس، در حالت رکود تولید، بسیاری از کارگران، به جای اینکه از شغل خود دست بکشند، به مزد کمتری قناعت می‌کنند یعنی به کمتر از آنچه در حال عادی متناسب با وضع استخدامشان است راضی هستند.

سود سرمایه با قیمت کالاهائی که در آن به کار گرفته شده است تغییر می‌کند. به محض اینکه قیمت هر نوع کالایی بالاتر از نرخ متوسط یا عادی آن می‌شود، دست کم سود قسمتی از سرمایه که در آوردن آن به بازار به کار افتاده است بالاتر از سطح مناسب آن می‌رود، و وقتی که قیمتها پایین می‌آید سود سرمایه به پائین تر از آن نزول می‌کند. همه کالاهای کم و بیش دستخوش تغییرات قیمت است، ولی بعضی از آنها بیشتر از

دیگران معروض این تغییرات قرار می‌گیرند. در تمام کالاهایی که با کوشش و زحمت بشر فراهم می‌شود، مقدار کار و کوششی که سالیانه به کار می‌رود بالطبع با تقاضای سالیانه تعیین می‌شود، به‌طریق که تولید متوسط سالیانه، ممکن است تا آنجا که امکان دارد مساوی با مصرف متوسط سالیانه بشود. به‌طوری که دیده شده است، در بعضی از مشاغل، همان میزان سعی و کوشش درست يك مقدار یا تقریباً يك اندازه کالا تولید می‌کند. مثلاً در کارخانه‌های پارچه‌بافی نخی یا پشمی، تعداد معینی کارگر در سال تقریباً همان مقدار پارچهٔ پشمی و یا نخی تولید می‌کند. بنابراین تغییر قیمت بازارچنین کالایی می‌تواند فقط ناشی از تغییرات اتفاقی در تقاضا باشد. سوگواری ملی قیمت پارچهٔ مشکی را بالا می‌برد. اما چون تقاضای انواع پارچه‌های نخی و پشمی ساده یکنواخت است، قیمت آنها نیز لایتنیر است. ولی مشاغل دیگری هست که در آنها يك اندازه کار و کوشش يك مقدار کالا تولید نمی‌کند. مثلاً تعدادی کارگر، در سالهای مختلف، مقادیر مختلفی غله، شراب، رازک^۳، شکر، توتون و غیره تولید می‌کنند. بنابراین قیمت این کالاها، نه تنها با تغییرات تقاضا، بلکه با تغییرات مکرر و پی‌درپی مقدار تغییر می‌یابد، و در نتیجه بسیار نوسان دارد. ولی سود بعضی از واسطه‌ها به‌ناچار باید با قیمت کالاها نوسان پیدا کند. عملیات بازرگان سفته‌باز اصولاً در چنین کالاهایی به کار می‌افتد. وقتی که پیش‌بینی می‌کند قیمت آنها احتمال دارد بالا برود می‌کوشد که آنها را خریداری کند، و وقتی که احتمال دارد پائین بیاید آن‌را می‌فروشد.

سوم، این برابری در مزایا و مضار کاربرد مختلف کار و سرمایه فقط می‌تواند وقتی اتفاق افتد که شغل منحصر به فرد و یا اصلی کسانی است که آن را اشغال کرده‌اند. وقتی شخصی معاش خود را از کاری که قسمت بیشتر وقت او را نمی‌گیرد، به‌دست می‌آورد، درفاصله‌ای که بیکار است مایل است در کار دیگری بامزدی کمتر از آنچه در اصل باید بگیرد کار کند. هنوز در بسیاری از قسمتهای اسکاتلند گروهی از مردم وجود دارند که به‌نام کشاورز مستأجر^۴ و یا کارگر کشاورز^۵ نامیده می‌شوند، گویانکه در سالهای پیش تعداد آنها بیشتر از حالا بود. اینها نوعی از خدمتکاران قدیمی ارباب و یا دهقان هستند. پاداش معمولی که اینها از اربابان خود دریافت می‌کنند. عبارت است از يك خانه، و به‌اضافه باغچهٔ کوچکی برای سبزیکاری، علف به‌اندازه‌ای که خوراك يك گاو ماده را تأمین کند، و شاید یکی دو جریب زمین قابل کشت. وقتی ارباب آنها احتیاج به کار آنها دارد، به‌غیر از چیزهایی که گفته شد نیم رطل آرد جو در هر هفته به آنها می‌دهد، که در حدود شش پنس استرلینگ می‌ارزد. در بیشتر ایام سال ارباب نیازی به کار این عده ندارد و اگر هم داشته باشد خیلی کم است، و کشت زمینی که در اختیار دارند آن قدر نیست که همهٔ وقت آنها را اشغال کند. گفته می‌شود، زمانی که

۳. رازک گیاه مخصوص تلخ کردن آبیجو است و در این صنعت به کار می‌رود. به‌انگلیسی Hope و به‌لاتین Humulus Lupulus نامیده می‌شود. (مترجم).

4. Cottors. 5. Cottagers.

تعداد این کارگران کشاورز بیشتر از حالا بود، مایل بودند وقت بیکاری خود را درقبال کمترین مزد به هرکس که می‌خواهد بدهند، و بامزدی کمتر از دیگران کار دقیقتری انجام دهند. ظاهراً در زمانهای پیشین وجود این گونه افراد در سراسر اروپا امر عادی بوده است. در کشورهایی که کشاورزی عقب‌مانده و جمعیت هم نامساعد بود، بیشتر اربابان و دهقانان نمی‌توانستند تعداد زیادی کارگر که مورد نیاز کارهای روستایی در فصول بخصوصی است استخدام کنند. مزد روزانه یا هفتگی که این گونه کارگران گهگاه از اربابان خود دریافت می‌کردند ظاهراً تمام قیمت کارشان نبود. اتاق مسکونی آنان قسمت اعظم مزدشان را تشکیل می‌داد. اما، اکثر نویسندگان که بهای کار و مزد کارگران مزبور و بهای خواربار آنها را جمع‌آوری کرده‌اند، و با خوشحالی و غرور نشان داده‌اند که مزد روزانه و یا مزد هفتگی این عده به‌طرز عجیبی کم است؛ معتقدند که کل مزد آنان همین بوده است. تولید یک چنین کارگرانی اغلب ارزاتر به‌بازار عرضه می‌شود تا تولید کسانی که مزد مناسبی مطابق کارشان دریافت می‌کنند. جورابه‌های ساقه بلند در بیشتر قسمتهای اسکاتلند ارزاتر بافته می‌شود تا در جاهایی که به‌وسیله دستگاههای جوراب‌بافی تهیه شود. بیش از هزار جفت جوراب اسکاتلندی هر سال به لیث^۶ وارد می‌شود که قیمت آن از جفتی ۵ پنس تا ۷ پنس است. به‌من اطمینان داده‌اند که در لروی^۷ پایتخت کوچک جزیره شتلند مزد معمولی عادی یک کارگر عادی روزی ده پنس است. در همان جزیره جورابه‌های تابیده می‌بافند که قیمت هر جفت یک گینی یا بیشتر است. ریسندگی الیاف نخی در اسکاتلند درست مانند جوراب‌بافی انجام می‌شود، یعنی به‌طور عمده به‌وسیله خدمتکارانی که برای کارهای دیگر استخدام شده‌اند. این عده حقوق بخور و نمیری دریافت می‌کنند، و می‌کوشند که تمام زندگی خود را از یکی از آن دو راه تأمین کنند. در بیشتر مناطق اسکاتلند زنی که هفته‌ای بیست پنس دریافت کند ریسندۀ خوبی است.

در جوامع ثروتمند بازار معمولاً آن‌قدر وسیع است که هر نوع حرفه‌ای برای به‌کار گرفتن همه کارگر و سرمایه‌ای که در آن کشور وجود دارد کافی است. موارد اشخاصی که از یک شغل معین امرار معاش کرده و در عین حال از شغل دیگر هم قدری درآمد دارند، به‌طور کلی در کشورهای فقیر اتفاق می‌افتد. اما، مورد زیر که چیزی است شبیه به آنچه که اشاره کردیم در پایتخت یک کشور غنی پیدا می‌شود. به‌نظر من، در اروپا شهری وجود ندارد که کرایۀ خانه گرانتر از لندن باشد، و مع‌هذا من هیچ پایتختی را نمی‌شناسم که یک آپارتمان مبله را بتوان آنقدر ارزان کرایه کرد. مسکن نه‌تنها در لندن خیلی ارزاتر از پاریس است؛ بلکه با شرط تساوی مرغوبیت از ادنبورگ هم ارزاتر است؛ و چیزی که عجیب است اینست که گرانی اجاره‌خانه علت ارزانی مسکن است. گرانی کرایه‌خانه در لندن نه‌تنها ناشی از عللی است که باعث گرانی خانه در پایتختهای بزرگ می‌شود، یعنی گرانی کارگر، گرانی تمام مصالح ساختمانی،

که باید معمولاً از راههای دوردست آورده شود، و بالاتر از همهٔ اینها گرانی اجارهٔ زمین، که هر صاحب ملکی مثل يك انحصارچی رفتار می‌کند، و اغلب برای يك جریب زمین نامرغوب در شهر چنان زیاد اجاره می‌گیرند که می‌توان با آن صد جریب زمین در خارج شهر کرایه کرد؛ بلکه این گرانی کرایه از کردار خاص و آداب و رسوم مردم ناشی می‌شود، که رئیس هر خانواده را وادار می‌کند تا يك خانه را درست یعنی تمام طبقات آن را اجاره کند. يك خانهٔ مسکونی در انگلیس یعنی هر چیزی که زیر سقف آن وجود داشته باشد. در فرانسه، اسکاتلند، و سایر نقاط اروپا، مقصود از خانه اغلب فقط يك طبقه است. يك بازرگان در لندن مجبور است که در قسمتی از شهر که مشتریانش زندگی می‌کنند تمام ساختمان را اجاره کند. مغازه‌اش در طبقهٔ همکف، و خودش و خانواده‌اش در اطاق زیرشیروانی زندگی می‌کنند، سعی می‌کنند با اجاره دادن دو طبقهٔ وسط به دیگران قسمتی از کل اجاره‌خانه را تأمین کنند. مستأجر انتظار دارد که زندگی خانوادهٔ خود را از راه کسب تأمین کند نه از طریق اجاره‌داری. در صورتی که در پاریس و ادنبورگ، مردمی که اتاق کرایه می‌دهند وسیلهٔ دیگری برای گذران ندارند؛ و قیمت کرایه اتاق نه تنها باید کرایه خانه و ساختمان را تأمین کند، بلکه تمام مخارج خانواده را نیز باید تأمین کند.

قسمت دوم

نابرابری ناشی از سیاست اروپا

این بود که نابرابرهای آنی که در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایهٔ ناشی از کاستی و کمبود هر کدام از سه شرط پیش گفتهٔ بالا، و این امر حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد دیده می‌شود. اما رویهٔ اروپا، که اجازه نمی‌دهد همه چیز در آزادی کامل باشد، موجب نابرابری مهمتری می‌گردد. و این کار را به سه طریق زیر انجام می‌دهد. نخست با محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه که در مواقع عادی وارد آن می‌شدند؛ دوم، با افزایش آن در سایر مشاغل بیشتر از آنچه که در وضع عادی باید باشد؛ و سوم با جلوگیری از جریان آزاد کارگر و سرمایه، اعم از اینکه انتقال از شغلی به شغلی و یا از جایی به جایی باشد.

نخست، سیاست اروپا موجب نابرابری مهمی در همهٔ مزایا و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه می‌شود، یعنی از طریق محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه ممکن بود در آن وارد شوند. امتیاز انحصاری يك شرکت متحد خواه و ناخواه رقابت را در شهری که مستقر شده، محدود به کسانی می‌کند که آزاد و فارغ از کار هستند. شاگردی کردن در شهر، زیر نظر يك استادکار واجد شرایط صحیح، معمولاً شرط لازم برای بدست آوردن آزادی است. قوانین محلی و نظامنامهٔ شرکت گاهی تعداد شاگردانی که استادکار باید داشته باشد تعیین می‌کند، تقریباً همیشه تعداد سالهایی را که باید يك شاگرد خدمت کند مشخص کرده است. هدف از دو مقررات بالا یعنی

تعداد نفرات و سالها اینست که رقابت را به تعداد محدودتر از آنچه که ممکن بود در شرایط عادی وارد کار شوند محدود کند. محدودیت تعداد شاگردان به طور مستقیم ورود به آن حرفه را مانع می شود. و تعیین دوره طولانی شاگردی کردن چون مخارج آموزش زیاد می شود به طور غیرمستقیم ولی مؤثری آن را نهید می کند.

در شفیلد هیچ استاد کارد و چنگال سازی، به موجب نظامنامه حقوقی، نمی تواند بیش از یک شاگرد در آن واحد داشته باشد. در فوردفیلد^۸ و نورویچ^۹ استادکار بافنده نمی تواند بیش از دو شاگرد داشته باشد، والا مجبور به پرداخت ۵ لیره در ماه به دولت می شود. هیچ استاد کلاهدوزی نمی تواند در هیچ کجای انگلیس یا در مزارع انگلیسی بیش از دو شاگرد و نوآموز داشته باشد، والا مجبور به پرداخت ۵ لیره غرامت در ماه می شود که نیمی از آن را به فرمانروا و نیمی دیگر به کسی که او را در دادگاه تعقیب کرده باشد تعلق می گیرد. هردوی این مقررات، با اینکه به وسیله قوانین عمومی انگلیس تأیید شده است، ظاهراً به وسیله همان روح و شخصیت حقوقی، که قوانین محلی شفیلد را به تصویب رسانده است دیکته شده. ابریشم بافان لندن بیش از یک سال از تشکیل اتحادیه و ایجاد شخصیت حقوقی شان گذشته بود که نظامنامه ای گذراندند و داشتن بیش از دو نوآموز را برای هر استادکار ابریشم باف منع کردند. الغای این نظامنامه احتیاج به قانون ویژه ای داشت که در پارلمان انگلیس تصویب شود.

در تمام اروپا، شرط عادی برای مدت شاگردی و یا نوآموزی در بخش بزرگی از حرف و صنایع که متشکل شده و شخصیت حقوقی پیدا کرده از قدیم هفت سال بوده است. در قدیم به تمام این شخصیتهای حقوقی یونیورسیتی (صنف) می گفتند، که در واقع معنی صحیح لاتین آن برای هر نوع شخصیت حقوقی است. صنف آهنگران، صنف خیاطان، و غیره اصطلاحاتی است که ما معمولاً در منشورهای کهن شهرهای قدیمی می بینیم. وقتی که این شخصیتهای حقوقی مخصوص که امروز به شکل عجیب و غریبی دانشگاه (یونیورسیتی) خوانده می شود تشکیل شد، مدت سالهایی که برای مطالعه لازم بود، تا درجه (فوق لیسانس امروز) اخذ شود طبعاً از مدت سالهایی که برای نوآموزی در حرفه های عادی لازم بود، اقتباس شده است و شرکت های دارای شخصیتهای حقوقی نوع خیلی قدیمی تر آن دانشگاههاست^{۱۰}. زیر نظر یک استادکار واجد شرایط هفت سال کار کردن لازم بود تا هر فردی استادکار شده، و بعد خودش در این حرفه دارای نوآموزانی بشود؛ همان طور هم هفت سال مطالعه کردن زیر نظر استاد واجد شرایط لازم بود که شخص حق داشته باشد در هنرهای آزاد استاد یا معلم یا پزشک بشود (کلمات استاد و معلم تصادفاً مترادف استاد و معلم در حرفه ها هستند)، و بعداً نیز بتواند شاگردان یا دانشجویانی داشته باشد که زیر نظر او مطالعه کنند (در اینجا هم لغات شاگرد و

8. Nordfolk. 9. Norwich.

۱۰. کلمات university (دانشگاه) و M.A. (فوق لیسانس) که امروز به کار برده می شود مأخوذ از همان واژه یونیورسیتیه به معنی صنف و مستر آرتز به معنی استارکار است (مترجم).

دانشجو مترادف هم هستند).

در سال پنجم سلطنت الیزابت، که آن را معمولاً سال قانون شاگردی می‌نامند، چنین مقرر شده بود که هیچ‌کس در آینده به‌هیچ نوع داد و ستد، پیشه و یا صنعتی در انگلیس مبادرت نخواهد کرد، مگر اینکه قبل از آن حداقل یک دورهٔ هفت سالهٔ نوآموزی را گذرانده باشد؛ و چیزی که قبلاً نظامنامهٔ بسیاری از شخصیت‌های حقوقی و اصناف بود در انگلستان تبدیل به یک قانون عمومی دربارهٔ تمام مشاغلی که در بازار وجود داشت شد. زیرا با اینکه نص قانون خیلی کلی است، و به‌نظر می‌رسید که صراحتاً تمام خاك جزیرهٔ انگلیس را در بر می‌گیرد، ولی در اثر تفسیر عملی آن محدود به بازار شهرها شد، و همچنین نتیجه گرفته شد که این قانون مخصوص شهرهاست و در روستاها يك شخص می‌تواند چند نوع شغل را، با اینکه هفت سال شاگردی در هیچ‌کدام از آنها نکرده است، داشته باشد، زیرا این مشاغل برای آسایش اهالی روستا لازم است، و تعداد افراد اغلب کافی نیست که در هر کاری يك کارگر مخصوص داشته باشند.

همچنین، با تفسیر خشك لغات، اجرای این قانون محدود به مشاغلی شده است که پیش از قانون سال پنجم الیزابت در انگلستان استقرار یافته‌اند، و نسبت به‌مشاغلی که از آن زمان به‌بعد پیدا شد، تسری پیدا نکرده است. این محدودیت موجب انواع تفاوت‌ها و تمایزها شده است و با اینکه جزو مقررات دولت و شهر گردیده، و لسی احمقانه‌ترین و مضحک‌ترین چیزی است که می‌توان تصور کرد. مثلاً فتوی داده شده است که، يك کالسکه‌ساز نمی‌تواند خودش کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگری را استخدام کند که این کار را برای او انجام دهد، بلکه باید آن را از گاری‌ساز بخرد؛ زیرا شغل اخیر قبل از قانون سال پنجم الیزابت در انگلیس رواج داشته است. اما يك گاری‌ساز، با اینکه هیچ‌وقت شاگردی و نوآموزی کالسکه‌ساز را نکرده است، نه خودش می‌تواند کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگر روزمزدی را استخدام کند که کالسکه بسازد، شغل کالسکه‌سازی در این قانون نبوده است، زیرا در زمانی که این قانون تصویب می‌شد در انگلیس کالسکه وجود نداشت. محصولات منچستر، بیرمنگام، ولفرهامپتن^{۱۱}، و بسیاری از آنها، از جمله کارهایی است، که چون قبل از قانون سال پنجم الیزابت اجرا نمی‌شد، به‌همین علت جزو این قانون نیامده است. در فرانسه، مدت شاگردی و نوآموزی در حرف مختلف و شهرهای مختلف فرق می‌کند. در پاریس، پنج سال شاگردی در بیشتر مشاغل الزامی است؛ ولی قبل از اینکه شخص واجد شرایط استادکار شود، در بسیاری از پیشه‌ها، باید پنج‌سال دیگر به‌عنوان کارگر روزمزد کار کند، در مدت این پنج‌سال دوم او را یاور^{۱۲} استاد می‌نامند، خود مدت را نیز مدت همکاری می‌نامند.

11. Wolverhampton.

۱۲. Companion of master، واژه استادیار که امروز در دانشگاه‌ها متداول است از همین واژه مأخوذ است (مترجم).

در اسکاتلند قانون عمومی که به‌طور کلی مدت شاگردی و نوآموزی را تعیین کند وجود ندارد. در شخصیت‌های حقوقی مختلف مدت آن فرق می‌کند. در جایی که مدت طولانی است قسمتی از آن مدت را می‌توان با پرداخت جریمه کوچکی بازخرید کرد. همچنین در بسیاری از شهرها مبلغ جریمه کوچکی کافی است که آزادی هر شخصیت حقوقی خریداری شود. بافندگان پارچه‌های کتانی و کفنی، که کارخانه‌داران عمده کشور هستند، و همچنین سایر پیشه‌وران و صنعتگران که به درد کار آنها می‌خورند، مثل چرخ‌ساز، قرقره‌ساز، و غیره، می‌توانند در هر شرکت شهری بدون پرداخت جریمه به‌شغل خود ادامه دهند. در تمام شرکت‌های شهری همه افراد آزادند که گوشت را در تمام روزهای قانونی هفته به‌فروش برسانند. در اسکاتلند سه سال شاگردی کردن خیلی عادی است، حتی در مشاغل ظریف. و به‌طور کلی من کشوری را در اروپا سراغ ندارم که قوانین تجاری آن مثل اسکاتلند این‌چنین نسبتاً عادلانه‌تر باشد.

قدرتی که شخص در کار خود نهفته دارد، همان‌طور که پایه اصلی تمام قدرتهای اوست، همان‌طور هم مقدس و واجب‌الرعايه است. دارایی و ترکه مرد فقیر در تسلط و چابکی و مهارت دستهای اوست، و ممانعت کردن وی از کاربرد قدرت و مهارت وی به‌طرزی که او آن را درست می‌داند و بدون اینکه صدمه‌ای به دیگری وارد کند، نقض این خاصیت مقدس است. و این نشانه آشکار تخطی به آزادی کامل کارگر و افراد دیگری است که می‌خواهند او را استخدام کنند. زیرا همان‌طور که از کار کردن شخصی که می‌داند کار او صحیح است جلوگیری می‌کند، همان‌طور هم مانع می‌شود که دیگران افرادی را که صلاح می‌دانند استخدام کنند.

قضاوت براین امر که آیا استخدام این کارگر صلاح است یا نه باید مطمئناً مبتنی بر بصیرت و صلاح‌دید کارفرمائی باشد که نفع خود او در آن اقتضا دارد. نگرانی‌ساختگی حامیان قانون که مبدا کارفرمایان افراد بی‌صلاحیت را استخدام کنند ظاهراً همان‌قدر که ظالمانه است همان‌قدر هم بی‌معنی است.

برقراری روش شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گاه مانع از این نمی‌شود که کار معیوب در معرض فروش عامه قرار نگیرد. و اگر این کار صورت گیرد معمولاً نتیجه کلاهبرداری است، نه بی‌لیاقتی؛ و حتی طولانی‌ترین دوره کارآموزی هم نمی‌تواند مانع کلاهبرداری شود. برای جلوگیری از این اعمال خلاف قانون مقررات دیگری باید وضع شود. علامت استرلینگ روی ظروف و مهر روی پارچه‌های نخی و پشمی امنیت خاطر بیشتری برای خریدار فراهم می‌کند تا قانون نوآموزی و شاگردی. خریدار معمولاً به‌علائم مزبور توجه دارد، اما هیچ‌گاه زحمت آن را بخود نمی‌دهد که بپرسد آیا کارگری که این جنس را تولید کرده هفت سال شاگردی کرده است یا نه.

ایجاد قانون شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گونه جذبه‌ای برای کشاندن جوانان به‌صنعت ندارد. کارگر مزدور که به‌طور مقطعه کار می‌کند احتمالاً خیلی ساعی خواهد بود، زیرا از کاربرد سعی و عمل خود سود می‌برد. شاگرد یا نوآموز ممکن است تنبل و عاطل باشد، و تقریباً همیشه هم همین‌طور است، زیرا هیچ نفع شخصی

فوری ندارد که موجب کوشش او بشود. در مشاغل پائین‌تر، لذات کار در مزد کار است. کسانی که در شرايطی هستند که زودتر از لذایذ آن بهره‌مند شوند احتمالاً زودتر مزهٔ آن را درک می‌کنند، و زودتر عادت به کار کردن و کوشیدن را کسب می‌کنند. نوجوان طبعاً اگر مدت مدیدی روی يك کار باشد و نفعی از آن عایدش نشود از کار می‌گریزد. کودکانی که از طرف سازمانهای خیریهٔ عمومی به‌شاگردی سپرده شده‌اند و عموماً مقید هستند که بیشتر از تعداد سالهای معمولی کارکنند، معمولاً خیلی تنبل و بی‌ارزش می‌شوند.

در قدیم شاگردی و نوآموزی کردن اصلاً وجود نداشت. وظیفهٔ متقابل استاد و شاگرد مواد مفصلی را در مجمع‌القوانین امروزی دربر می‌گیرد. قانون رم نسبت به آنها کاملاً ساکت است. من هیچ واژهٔ یونانی یا لاتینی نمی‌دانم که بتواند نظری را که ما امروز از واژهٔ نوآموز و شاگرد داریم بیان کند (حتی به‌جرت می‌گویم که چنین واژه‌ای در آن دو زبان یافت نمی‌شود)، یعنی خدمتکاری در حرفهٔ معینی مجبور بوده باشد به‌خاطر نفع اربابش، در ظرف چند سال، در برابر این شرط که استادی آن حرفه را به او بیاموزد، کار کند.

شاگردی و نوآموزی طولانی مطلقاً غیرضروری است. صنایعی که خیلی والاتر از مشاغل معمولی هستند، از قبیل ساختن ساعتهای دیواری یا جیبی، آن‌چنان حاوی اسرار نیست که نیاز به يك دوره طولانی آموزش داشته باشد. در حقیقت اولین اختراع دستگاهی چنین زیبا و ظریف، و حتی اختراع بعضی از ابزارهای که در ساخت آنها به‌کار رفته است، بدون شك باید نتیجهٔ کار فکری عمیق و مدت طولانی مطالعه بوده باشد، و جا دارد که آن را در زمرهٔ نیک‌بخت‌ترین و شادترین کوشش نبوغ بشریت دانست. ولی وقتی که ساعت دیواری و جیبی اختراع شد و رموز آن را خوب یاد گرفتند، تشریح آن برای هر جوان به‌کاملترین وجه که چگونه ابزار را به‌کار برد و چگونه دستگاهها را بسازد، بیش از درس چند هفته نیست؛ شاید آموزش چند روز کافی باشد. در مشاغل مکانیکی معمولی، چند روز آموزش دادن مسلماً کافی است. در حقیقت چابکی دست، حتی در مشاغل عادی، بدون تمرین و تجربهٔ زیاد حاصل نمی‌شود. ولی اگر چنانچه جوان از اول مثل يك کارگر روزمزد کار کند، و به نسبت کار کوچکی که می‌تواند انجام دهد مزد به او بدهند، و به‌نوبهٔ خود خسارت موادی که وی ممکن است در اثر بی‌مبالائی و عدم تجربه از بین ببرد از او بگیرند، با دقت و هوشیاری بیشتری به تمرین و کار خواهد پرداخت، آموزش وی بدین طریق معمولاً مؤثرتر خواهد بود، و همیشه خستگی آن کمتر و مخارج آن نازلتر است. در واقع در این مورد استادکار ممکن است زیان کند. زیرا بدین طریق تمام مزدی که شاگرد، در هفت سال متوالی به‌منظور فراگیری به‌او می‌پرداخت به‌دست نمی‌آورد، و از دست خواهد داد. در پایان کار شاید شاگرد زیان کند. زیرا در حرفه‌ای که به این آسانی می‌شود آن را فراگرفت رقبای بیشتری خواهد داشت، و مزد او وقتی که کارگر کاملی بشود، خیلی کمتر از حال خواهد بود. این افزایش رقابت سود استادکاران را نیز کاهش خواهد داد درست

مثل مزد کارگران، حرفه‌ها، صنایع و مشاغل پیچیده‌تر و سری‌تر همه زیان می‌کنند، ولی مصرف‌کنندگان سود می‌برند، زیرا کار هر هنرمند و پیشه‌ور بدین طریق ارزانتر به‌بازار می‌رسد.

برای جلوگیری از این کاهش قیمت، و نتیجتاً جلوگیری از کاهش مزد و سود، در اثر تحدید رقابت آزاد است که تمام شرکتها و شخصیت‌های حقوقی و قسمت بیشتر قوانین شرکتها ایجاد شده است. برای تشکیل يك شرکت در بیشتر کشورهای اروپا در قدیم هیچ اجازه‌ای لازم نبود، مگر اجازه انجمن شهری که شرکت در آن تشکیل می‌شد. در حقیقت در انگلیس این کار فقط مستلزم يك فرمان از طرف فرمانروا بود. ولی این امتیاز ویژه فرمانروا ظاهراً برای بیرون کشیدن پول از رعایا اختصاص داده شده بود نه برای دفاع آزادی عادی علیه انحصارات ظالمانه. ظاهراً، با پرداخت عوارض به حاکم، اجازه‌نامه فوراً صادر می‌شده است؛ و هر وقت طبقه خاصی از پیشه‌وران و یا بازرگانان فکر می‌کردند که بدون فرمان حاکم شرکتی تشکیل دهند و عمل کنند، این اصناف به اصطلاح آن روزها متقلب و غیرقانونی همیشه بدین علت که فاقد پروانه بودند از حقوق خود محروم نمی‌شدند، بلکه مجبور بودند هر سال برای اجازه‌ای که حاکم به آنها واگذار می‌کرده تا امتیازات غاصبانه خود را اجرا کنند حقی بدهند.^{۱۳} بازرسی بیواسطه تمام شرکتها، و قوانینی که فکر می‌کردند تصویب آن برای دولت درست است، متعلق بود به انجمن شهری که شرکت در آن تأسیس شده بود؛ و هر نوع مقرراتی که روی آنها اجرا می‌شد، معمولاً از طرف حاکم نبود، بلکه از طرف شخصیت‌های حقوقی بزرگتری بود که این شرکتها فقط عضو آن یا قسمتی از آن بودند.

اداره انجمن شهر به‌طور کلی در اختیار صاحبان حرف و صنعتگران بود، و نفع آشکار هر طبقه معینی از این دو گروه در این بود که نگذارند بازار (به اصطلاح خودشان) از صنایع دستی آنان اشباع شود. یعنی در واقع همیشه کمتر جنس به بازار می‌دادند. هر طبقه‌ای خواهان این بود که مقرراتی برای، این منظور وضع کند، و چنانچه این طبقه در انجام چنین کاری مجاز می‌شد، رضایت می‌داد که سایر طبقات و اصناف نیز همین کار را بکنند. در حقیقت، در نتیجه این مقررات، هر طبقه‌ای مجبور بود کالاهایی که نیاز داشت از طبقه دیگری در شهر با قیمتی قدری گرانتر از آنچه خودش می‌توانست تهیه کند، خریداری کند. ولی در عوض بدین وسیله خودشان هم می‌توانستند کالای خود را به همان نسبت گرانتر بفروشند؛ خوب تا اینجا، به قول معروف سروته کرباس یکی بود و نتیجه کار سرانجام فرق نمی‌کرد، و طبقات مختلف در معاملاتی که در شهر با یکدیگر داشتند هیچ کدام از این مقررات زیان نمی‌دیدند. ولی در معامله با دهات همه این طبقات کلی سود می‌بردند؛ و معاملات از نوع اخیر بود که کل داد و ستدی که موجب تقویت و ثروت هر شهر می‌شود در آن وجود داشت.

هر شهر تمام آذوقه، و تمام مواد مورد مصرف صنعت خود را از روستا دریافت

می‌کرد، و پرداخت این کالا به دو طریق صورت می‌گرفت؛ نخست به وسیلهٔ برگشت دادن قسمتی از آن مواد به روستا که در آنجا تبدیل به مصوع یا کالای تمام شده می‌شد؛ در این مورد قیمت کالاها در اثر مزد کارگرانی که روی آن کار کرده بودند، و سود کارفرمایان بلا فصل آنها و صاحبان صنایع بالا می‌رفت؛ دوم قسمتی از کالاهای خام یا ساخته شده را که از کشورهای دیگر و یا از بخشهای دور همان کشور آورده و به شهر وارد کرده بودند به روستایی که جنس خریده بودند می‌فروختند؛ که در این مورد نیز قیمت اولیه آن کالاها در اثر مز، باربری دریایی یا خشکی، و سود بازرگانی که روی آن کار کرده بودند، افزایش پیدا می‌کرد. در سود معاملات بازرگانی نوع اول مزایایی که یک شهر از صنعت داشت به چشم می‌خورد؛ و در سود معاملات از نوع دوم مزایای تجارت داخلی و خارجی وجود دارد. مزد کارگران، و سود کارفرمایان مخدوم آنها، تمام سودی که در هر دو مورد بدست آمده دربر می‌گیرد، بنابراین، هر نوع مقررات که به منظور افزایش مز و سودی بیشتر از آنچه که باید باشد، وضع شود، منجر به این می‌شود که شهر بتواند، با مقدار کمتری از کار خودش، مقدار بیشتری از محصول کار کارگر روستا را، خریداری کند. این مقررات به بازرگانان و صنعتگران شهری امتیازاتی بیشتر از مالکین، دهقانان، و کارگران روستا می‌دهد، و آن حالت طبیعی را که در مواقع عادی در دادوستد بین آنان مجری است از میان می‌برد. تمام محصول سالیانهٔ کارگر یک جامعه در سال بین این دو گروه مختلف مردم تقسیم می‌شود. به وسیلهٔ این مقررات سهم بیشتری از آنچه که در مواقع عادی نصیب مردم شهر می‌شد به آنها تعلق می‌گیرد، و سهم کمتری نصیب مردم بخشهای دیگر کشور می‌شود. قیمتی که در واقع شهر برای آذوقه و یا موادی که سالیانه وارد می‌کند می‌پردازد مقدار مصنوع یا کالائی است که هر ساله از آن صادر می‌شود. هر چه که صادرات گرانتر به فروش رود واردات ارزانتر خریداری شده است. صنعت شهر پرمفعت تر و صنعت روستا سود کمتری دارد.

اینکه در همه جای اروپا، صنعتی که در شهرکاری کند پرفایده تر است تا در روستا، (بدون وارد شدن به محاسبات دقیق)، با یک نظر ساده و روشن می‌توانیم اثبات کنیم. در هر کشور اروپایی لااقل صد نفر را می‌شناسیم که ثروت کلانی از راه تجارت و صنعتی که در آغاز کوچک و ناچیز بود، فراچنگ آورده اند، به سخن دیگر در مقابل هر صد نفری که از صنعت کاملاً شهری ثروت‌های زیادی به دست آورده اند، فقط یک نفر از صنعت روستائی، یعنی تولید محصول خام از راه کشت و بهبود زمین پولدار شده است. بنابراین، پاداش و بازده صنعت بهتر است، و مزد کارگر و سود سرمایه در صنعت باید بیشتر از کشاورزی یا صنعت روستایی باشد. ولی سرمایه و کار طبعاً در جستجوی سودآورترین کارهاست. لذا طبیعی است مردم تا آنجا که امکان دارد روستا را ترک کرده و در شهر ساکن می‌شوند. ساکنین شهرها، چون در یکجا جمع شده اند، به آسانی می‌توانند باهم ترکیب شوند. از اینرو، مهمترین دادوستدی که در شهر صورت می‌گیرد، در هر کجا باشد، تبدیل به شرکت بزرگ شده، و حتی در جاهائی که باهم ترکیب نشده و تشکیل شخصیت حقوقی نداده اند. روح مشارکت، حسادت به بیگانگان، فرار از گرفتن شاگرد و نوآموز، و یا تعاطی اسرار

تجارت، معمولا بین آنها شایع، و اغلب با موافقت و اتحاد داوطلبانه، به آنها می آموزد. که آن رقابت آزادی را که نمی توانند از راه قوانین محلی ممنوع کنند از این طریق جلوگیری نمایند. حرف و صنایعی که تعداد کارگران آنها کم است به آسان ترین وجه باهم مواضع دارند. شاید برای مشغول نگاه داشتن هزار نفر کارگر ریسندگی و بافندگی فقط شش نفر حلاج لازم باشد، با دسته بندی که این عده برای پذیرفتن نوآموز و شاگرد می کنند، نه تنها اشتغال خود را بالا می برند، بلکه تمام صنعت را برده خود می کنند، و قیمت مزد خود را بالاتر از آنچه که طبیعت کار آنها اقتضا دارد ترقی می دهند.

ساکنین روستاها، که در مناطق دورافتاده پراکنده اند به آسانی نمی توانند با هم جور شوند و دسته بندی کنند، و اینها نه تنها هیچ وقت متحد نشده اند، بلکه روح پیوستگی و اتحاد در آنها وجود ندارد. یکی از مشاغل مهم روستاها کشاورزی است. مع هذا روستایان هیچ گاه به این فکر نبوده اند که برای ایجاد کشاورزی شخص تازه وارد باید نوآموزی کند. اما، به غیر از هنرهای زیبا، و مشاغل آزاد دیگر، شاید هیچ شغلی به اندازه کشاورزی نیاز به تجربه و اطلاعات نداشته باشد. کتب بیشماری که به همه زبانها درباره کشاورزی نوشته شده، ما را متقاعد می کنند که در بین دانشمندان و فهمیده ترین ملتها، این موضوع چیزی نبوده است که بتوان به آسانی آن را فهمید. و از تمام آن مجلدات و کتابها، بیهوده می کوشیم که اطلاعات عملیات متنوع و پیچیده آن را، که معمولا حتی یک دهانی عادی هم می داند، جمع آوری کنیم؛ هرچند که مصنفین بعضی از این کتابها گاهی درباره کشاورزی به طور اهانت آمیزی سخن گفته اند، ولی باز نمی توانیم دشواریهای این حرفه به ظاهر آسان را بفهمیم.

بعکس آن، بندرت شغل فنی یا صنعتی پیدا می شود، که تمام رموز و عملیات آن را مشروحا و به وضوح در یک کتابچه چند برگی شرح نداده باشند (البته تا آنجا که کلمات و تصویرها بتوانند از عهده این کار برآیند). در کتاب تاریخ هنر، که امروز به وسیله فرهنگستان علوم فرانسه چاپ می شود، چندین شغل فنی را در واقع به همین طریق تشریح کرده اند. بعلاوه، دستورالعملهای روستایی که باید با تغییر هوا و بسیاری از تصادفات و رویدادهای دیگر تغییر کند، احتیاج به قضاوت و هدایت بیشتری دارد تا قسمت بزرگی از مشاغل صنعتی و مکانیکی که اغلب یکی است یا تقریباً نظیر هم است.

نه تنها هنر کشاورزی، یعنی دستورالعمل کلی کشاورزی، بلکه بسیاری از رشته های پست تر کارهای روستایی احتیاج به مهارت و تجربه بیشتر دارد تا مشاغل فنی. کسی که با برنج یا آهن کار می کند، با ابزار و موادی سروکار دارد که آب دادن آنها همیشه یکجور و یا تقریباً یکسان است. اما شخصی که زمین را با خیش و گاواهن و اسب شخم می زند، با ابزاری کار می کند که نسبت به آن تندرستی، توانایی، و خلق و خوی او در موارد مختلف باهم خیلی متفاوت است. همچنین شرایط موادی که وی در آن کار می کند مثل موادی که با آن سر و کار دارد متغیر است، و هر دوی اینها احتیاج به قضاوت و بصیرتی دارد که با آن هدایت شوند. یک کشاورز عادی که زمین را شخم می زند گوینگه معمولا به عنوان نمونه بلاهت و جهالت تلقی می شود، بندرت در قضاوت و کارهای مربوط به خودش دچار اشتباه

می‌شود. در حقیقت وی با معاشرت اجتماعی کمتر عادت دارد تا مرد فنی که در شهر زندگی می‌کند. کلمات و بیان وی برای کسانی که به آن عادت ندارند سخت بی‌ادبانه و غیرقابل فهم است. اما، فهم و شعور وی، چون عادت کرده که اشیاء مختلف بیشتری را ارزیابی کند، معمولاً در سطحی بالاتر از دیگران است که از بامداد تا شامگاه فقط يك یا دو کار ساده را انجام می‌دهند. فقط کسانی که به لحاظ مغلی یا از راه دلسوزی با طبقات پایین روستاییان و مردم شهر نشین صحبت کرده‌اند بخوبی می‌توانند بگویند که تا چه اندازه شعور عادی روستاییان حقیقتاً بالاتر از مردم معمولی شهر نشین است. روی این اصل در چین و هندوستان رتبه و مزد کارگر روستایی بالاتر از قسمت اعظم پیشه‌وران و صنعتگران شهری است. شاید اگر قوانین شرکتها و روح دسته‌بندی و اتحادیه‌ها مانع نمی‌شد، این امر در همه جا به همین شکل هندوستان و چین بود.

برتری که صنایع شهری به صنایع روستایی در تمام اروپا دارد شاید هم‌اکنون معلول اتحادیه‌ها و قوانین شرکتها نباشد. این صنایع به وسیله مقررات دیگر نیز حمایت می‌شوند. عوارض سنگین مصنوعات خارجی روی تمام کالاهائی که به وسیلهٔ بازرگانان بیگانه وارد شده، کلاً منجر به همین امر می‌شود. قوانین شرکتها ساکنین شهرها را قادر می‌کند که قیمت‌های خود را بدون ترسی از ارزان‌فروشی و رقابت آزاد مردم روستا نشین، بالا ببرند. سایر مقررات پیش گفته نیز آنها را علیه رقابت خارجی بیمه می‌کند. افزایش قیمت که ناشی از این امر است مآلاً به مالکین، دهقانان، و کارگران روستایی تحمیل می‌شود، که ندرتاً مخالف تشکیل چنین انحصاراتی بوده‌اند. روستاییان و مالکین نه‌عرضه‌اش را دارند و نه می‌ایند که در این جور دسته‌بندیها وارد شوند؛ و زبان باری و داد و فریاد بازرگانان و تولیدکنندگان به‌آسانی آنها را متقاعد می‌کند که نفع خصوصی يك قسمت، و منافع جزئی از جامعه، نفع عمومی همه جامعه است. به نظر می‌رسد که در انگلیس برتری صنعت شهری به روستائی در گذشته بیشتر از امروز بوده‌است. امروزه مزد کارگر روستایی خیلی نزدیک‌تر است به مزد کارگر شهری و سود سرمایه به کارافتاده در کشاورزی نزدیکتر است، به سود سرمایهٔ بازرگانی و صنعتی تا در سدهٔ گذشته، با آغاز سدهٔ حاضر. در نتیجه تشویق فوق‌العاده‌ای که از صنعت شهرها به عمل آمد این تغییرات ضروری می‌نمود گویا اینکه قدری دیر آغاز شد. انباشتگی سرمایه در شهرها گاهی چنان شدید بود که دیگر نمی‌شد با همان سودهای قدیمی که از انواع صنعت عاید می‌شد قناعت کرد و سرمایه را در آنها به کار انداخت. صنعت هم مانند سایر مشاغل محدودیت‌هایی دارد؛ لذا افزایش سرمایه با افزایش رقابت، بناچار سود را کاهش می‌دهد. پائین آمدن سود در شهرها سرمایه‌ها را به روستاها منتقل می‌کند، و در آنجا، با ایجاد تقاضا برای کار ضرورتاً مزد را بالا می‌برد. و می‌شود گفت که، سرمایه در روی زمین کشاورزی پخش می‌شود، و با کاربرد آن در کشاورزی قسمتی از آن به روستا برگشت داده می‌شود که در مقیاس بزرگتر زمانی از روستا به شهر رفته بود. در همه‌جای اروپا ترقی زیاد روستاها ناشی از جریان شدید سرمایه‌ای بوده‌است که در اصل در شهرها جمع شده بود، و این مطلب را من در سطور بعد تشریح خواهم کرد؛ و ضمناً نشان خواهم داد که، با وجود اینکه بعضی از روستاها با این عملیات به میزان

نمی‌شود. اگر می‌خواهید کار خود را خوب انجام دهید، باید درخارج و یا حومه شهر، چشمگیری از غنا و ثروت رسیده‌اند، ولی سیلان سرمایه در اصل خیلی بطئی، غیر قطعی، و احتمالاً در اثر رویدادهای پیشمار متوقف و یا دستخوش اختلالاتی می‌شود، و از هر نظر مخالف با نظم طبیعی و تعقل است. سعی می‌کنم مفصلاً و تا آنجا که میسر است به‌طور وضوح، در کتاب سوم و چهارم این بحث، منافع، غرض‌ورزیها، قوانین و عاداتی که موجب این امر شده است، تشریح کنم.

تولیدکنندگان و صنعتکاران يك حرفه معین، حتی برای خوشگذرانی و تفریح هم بندرت دوره‌هم جمع می‌شوند، مگر اینکه مذاکرات آنان منجر به يك نوع مواضعه علیه عامه مردم شده و یا وسیله طرح تدبیری برای افزایش قیمت باشد.

ممکن نیست بتوان با تصویب قوانینی که می‌توان آن را اجرا کرد، و یا قوانینی که مخالف آزادی و عدالت هست از این گردهم‌آئی جلوگیری کرد. با اینکه قانون نمی‌تواند مردم يك حرفه معین را که گهگاه دوره‌هم جمع می‌شوند از ملاقات و گردهم‌آئی ممانعت کند، اما نباید کاری بکند که تسهیلاتی برای چنین انجمنهائی فراهم آورد، تا چه رسد به اینکه آنها را لازم و ضروری تشخیص دهد.

مقرراتی که همه صنعتگران يك طبقه معین در يك شهر را وادار می‌نماید که نام و محل سکونت خود را در بایگانی و ضبط ملی بنویسند، تشکیل چنین جلساتی را تسهیل می‌کند. همچنین این مقررات سبب می‌شود که افرادی که احتمالاً هیچ‌گاه همدیگر را نمی‌دیدند، با هم تماس بگیرند، و اطلاعاتی در اختیار هر کدام از اعضاء قرار می‌دهند که سایه تولیدکنندگان هم‌مسلك خود را بدان وسیله پیدا می‌کنند.

مقرراتی که سبب می‌شود افراد هم‌حرفه از درآمدشان مبلغی برای تهیستان، بیماران، زنان بیوه، و یتیمان هم‌شغلانشان کنار بگذارند، در اثر ایجاد نفع مشترك برای اداره این قبیل کارها، وجوب چنین انجمنهائی را ضروری می‌کند.

يك شرکت و یا اتحادیه شغلی نه تنها این قبیل گردهم‌آئیها را ضروری می‌سازد، بلکه سبب می‌شود که عمل اکثریت برای همه آنها الزامی شود. در مشاغل آزاد دسته‌بندی مؤثر جز با موافقت بالاتفاق هر پیشه‌ور، ایجاد نمی‌شود، و ادامه آن فقط تا وقتی است که هر بازرگان همان فکر را تعقیب می‌کند. اکثریت يك شخصیت حقوقی می‌تواند نظامنامه‌ای با جرائم و تاوانهای مناسب وضع کند، که رقابت را خیلی مؤثرتر و بادوام‌تر از هر نوع دسته‌بندی داوطلبانه محدود کند.

این بهانه که ایجاد دسته‌بندیها و شرکتها و اتحادیه‌ها برای اداره بهتر مشاغل لازم می‌باشد بی‌اساس است. نظم واقعی و مؤثری که به کارگران تحمیل می‌شود به وسیله این اتحادیه‌ها نیست، بلکه به وسیله مشتریان آنهاست. ترس از دست دادن کار است که سبب می‌شود حقه‌بازی کارگر محدود شده و لاقیدی خود را اصلاح کند. يك شرکت انحصاری ضرورتاً این نیروی نظام‌دهنده را تضعیف می‌کند. در آن صورت عده‌ای از کارگران معین استخدام می‌شوند و به خوش رفتاری یا بداخلاقی آنان کاری ندارند. به همین سبب است که در بیشتر شهرهای بزرگ سندیکائی، حتی در ضروری‌ترین مشاغل، کارگر نسبتاً خوب پیدا

که کارگران امتیازات انحصاری نداشته، و چیزی جز اخلاق آنها پشتیبان آنان نیست، تولید کرده و سپس تا آنجا که می‌توانید به‌طور قاچاق محصول کار خودتان را به‌شهر بیاورید.

بدین طریق است که سیاست اروپا، از راه محدود کردن رقابت در اشتغال عدهٔ کمتری از آنچه که در واقع عادی می‌توانست وارد کار کند، موجب می‌شود که نابرابری عظیمی در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال کارگر و سرمایه پدید آید.

دوم، خط‌مشی اروپا، از راه افزایش رقابت در بعضی از مشاغل به‌سطحی بیشتر از آنچه که طبیعتاً وجود می‌داشت يك نابرابری دیگری از نوع مخالف در همهٔ مزایا و محاسن اشتغال مختلف کار و سرمایه موجب می‌شود.

به‌لحاظ همین اهمیت زیاد است که باید تعداد مناسبی از جوانان را برای حرفهٔ معینی آموزش داد، و روی همین اصل است که زمانی دولت و زمانی موقوفهٔ بخش خصوصی، حقوق بازنشستگی، تحصیل رایگان، کمک هزینهٔ تحصیلی، بورس، و غیره را برای این منظور ایجاد کرده است، و این امر سبب می‌شود که بیشتر از آنچه که لازم می‌آمد افراد به‌سوی این مشاغل کشیده شوند. تصور می‌کنم در تمام کشورهای مسیحی، آموزش بیشتر

کشیشان از این طریق پرداخت می‌شود. به‌طور کلی تعداد انگشت‌شماری از آنان خرج تحصیل را از جیب خودشان می‌پردازند. بنابراین آموزش طولانی و خسته‌کنندهٔ آنهایی که وارد می‌شوند همیشه حقوق مناسب برایشان فراهم نمی‌کند، کلیسا پر از افرادی می‌شود که برای گرفتن شغل، حاضرند حقوقی کمتر از آنچه که چنین آموزشی می‌توانست برایشان فراهم کند، بگیرند؛ و بدین طریق رقابت فقرا درآمد و مزد ثروتمندان را می‌بلعد، شکی نیست، مقایسهٔ يك معاون کیش بخش ویایك کیش کلیسای کوچک با يك کارگر، روزمزد در هر شغل معمولی خارج از تراکت است. اما، مزد يك کیش یا پیشنهادی را می‌توان مانند مزد يك کارگر مزدور دانست. هر سه نفر، طبق قرار که با کارفرمای خود بسته‌اند مزد دریافت می‌کنند. تا بعد از نیمهٔ قرن چهاردهم، در انگلستان حقوق يك معاون کیش و یا مقرری کیش يك صومعه که طبق مصوبات چندشورای ملی مختلف تعیین شده بود ۵ مارك^{۱۴}

بوده که مقدار نقرهٔ آن به‌اندازهٔ ده لیرهٔ امروزی ما بود. در همان زمان مزد سربناچار پنس در روز بود، که مقدار نقرهٔ آن معادل يك شلینگ پول امروز ماست، و مزد کارگر روزمزد ساختمانی یا عمله هر روز سه پنس بود، که معادل با نه پنس پول امروز، و برابر حقوق يك بناست^{۱۵}. بنابراین با فرض اینکه بنا و عمله هر روز کار کنند، مزدشان بیشتر از حقوق يك کیش بخش می‌شد. مزد سربنا با فرض اینکه يك سوم سال بیکار باشد درست مساوی حقوق کشیشان بخش می‌شد. در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» قانونی گذشت که مقرر می‌دارد «چون نظر به کمبود معیشت کافی و فقدان وسیلهٔ دلگرمی و تشویق

۱۴. Merk، مارك واحد پول اسكاتلند است که از لحاظ وزن به‌اندازهٔ مارك است (مترجم).

۱۵. رجوع کنید به قانون کار چاپ ۱۲۵۴م قسمت سوم.

کشیشان، طلبه‌های مذهبی در جاهای مختلف دارای مقرری ناچیزی هستند، لذا به اسقف اعظم اختیار داده می‌شود که با دستخط و امضای خود مقرری یا کمک معاش معینی، که بیش از ۵۰ لیره و یا کمتر از ۲۰ لیره در سال نباشد، در وجه کشیشان تعیین کند. امروزه چهل لیره در سال برای معاون کشیش بخش حقوق خوبی است و با وجود این قانون مصوب پارلمان، کشیشانی هستند که کمتر از ۲۰ لیره در سال حقوق می‌گیرند. در لندن کارگران کفاشی وجود دارند که سالی چهل لیره درآمد دارند، و بندرت کارگر فنی یافت می‌شود که در آن شهر کمتر از بیست لیره درآمد داشته باشد. در حقیقت بیست لیره معادل مزدی است که بیشتر کارگران عادی در بسیاری از بخشهای کشور به دست می‌آورند. هر وقت که برای تعیین مزد کارگران قانون مداخله کرده است، همیشه برای این بود که مزد را کاهش بدهد نه اینکه آن را بالا ببرد. ولی قانون در بسیاری از موارد حقوق کشیشان را بالا برده است، و برای خاطر شأن و مقام کلیسا، کشیش بخش را مجبور کرده است که بیشتر از معاش ناچیزی که خودشان مایل و راضی به قبول آن هستند به طلبه‌های مذهبی مزد بپردازد. و در هر دو مورد به نظر می‌رسد که قانون به یک نسبت غیر مؤثر بوده است، و هیچ‌گاه قادر نبوده است که یا حقوق کشیشان جزء را بالا ببرد؛ و یا اینکه مزد کارگران صومعه‌ها را تا آن درجه که مایل بودند پائین بیاورد؛ زیرا هیچ وقت نتوانسته که به علت فقر و تهیدستی این گروه و تعدد و تکثر کسانی که در این حرفه با آنها رقابت می‌کنند آنها را از قبول مزدی کمتر از کمک هزینه قانونی مانع شود. و یا اینکه کارگران صومعه را از دریافت مزد بیشتر مانع شود، و آن هم به سبب این بوده است که آنها بی‌کس از استخدام این گروه توقع تحصیل سود را یا خشنود کردن دیگران را داشتند با هم به رقابت معکوس بر می‌خاستند.

نیکوکاران عمده و سایر مقامات مهم کلیسا احترام کلیسا را، با وجود موجبات و مقتضیات حقیر بعضی از اعضای دین پایه آن تأیید و تقویت می‌کنند. احترامی که به این شغل می‌گذارند، نیز تا اندازه‌ای جبران ناچیز بودن مزد نقدی آنها را می‌کند. در انگلیس و در تمام کشورهای کاتولیک مذهب، بخت آزمایی کلیسا خیلی بیشتر از آنچه که لازم باشد سودآور است. کلیساهای اسکاتلند، ژنو، و چندین کلیسای پرتستان دیگر، ما را متقاعد می‌کند که در یک چنین شغل قابل اعتباری، که آموزش در آن به آرامی میسر است، امید تعداد بیشتری از مردم نیکوکار متوسط الاحوال باعث جلب تعداد کافی از مردم فهمیده، درست کردار و محترم به نظام مقدس می‌شود. در مشاغلی که جنبه نیکوکاری در آن وجود ندارد، مثل شغل قضاوت و پزشکی، اگر نسبت مساوی مردم با هزینه عمومی آموزش ببینند، رقابت به زودی چنان زیاد خواهد شد که دریافتیهای نقدی آنان را بسیار تنزل خواهد داد. بنابراین برای هیچ فردی ارزش نخواهد داشت که فرزند خود را برای چنین مشاغلی با هزینه خودش به آموزشگاه و دانشکده بفرستد. و فرزندان آنها کاملاً به حال خودشان وا گذاشته می‌شوند تا بدان جا که بوسیله بنگاههای خیریه عمومی سواددار بشوند، و تعداد آنان و نیازهایشان به طور کلی همه‌شان را وادار می‌کند که به مزد بسیار ناچیزی قناعت کنند، تا آنجا که باعث تنزل مقام حرفه‌های محترم پزشکی و قضاوت امروزی گردد.

این ثراد ناموفق و تیره‌روز بشری که معمولاً ادیب و دانشمند نامیده می‌شوند در وضعی هستند که وکلای مدافع و پزشکان در شرایط فرض قبلی در آن حال باید می‌بودند. در تمام اروپا بیشتر آنان برای کارهای کلیسا تعلیم گرفته‌اند، ولی به‌علل مختلف از ورود به نظام مقدس منع شده‌اند. بنابراین همه‌شان به‌طور کلی به‌هزینهٔ عمومی سواددار شده‌اند، و تعداد آنان در همه‌جا آنقدر زیاد است که مزد کار آنان را به‌مقدار ناقابلی تنزل می‌دهد. قبل از اختراع صنعت چاپ تنها شغلی که يك ادیب می‌توانست از طریق استعداد خود از آن ارتزاق کند، شغل آموزگاری خصوصی یا دولتی بود، یا درآمد او ناشی از این بود که اطلاعات عجیب و مفید خود را که شخصاً به‌دست آورده بود به‌دیگران تفهیم و تبلیغ کند: و این کار بازم خیلی محترم‌تر، خیلی مفیدتر، و به‌طور کلی حتی خیلی سودآورتر از شغل رونویسی برای کتابفروشان بود، که صنعت چاپ باعث به‌وجود آمدن آن شده بود. زمان و مطالعه، نبوغ، اطلاعات، و شرایط عملی برای واجد شدن و احراز مقام معلمی علوم، لااقل برابر با آن چیزی است که برای بزرگترین وکلای حقوق و پزشکان لازم است. ولی حقوق عادی يك معلم برجسته هیچ تناسبی با حقوق يك وکیل و یا يك پزشک ندارد، زیرا شغل معلمی به‌وسیلهٔ گروهی از تهیدستان و فقرا که از هزینه‌های عمومی درس خوانده‌اند شلوغ شده است، در صورتی که در آن دو حرفهٔ دیگر فقط تعداد معدودی هستند که از جیب خود هزینهٔ تحصیلی خود را نپرداخته باشند. اما، حقوق عادی آموزگار را خصوصی و دولتی، با اینکه به‌ظاهر ناچیز است، اگر رقابت ادیبان و دانشمندان تهیدست‌تری که برای امرار معاش کتاب می‌نویسند از بازار خارج نشده بود، از این هم کمتر می‌شد. پیش از اختراع صنعت چاپ دانشمند و گدا ظاهرأ دو کلمهٔ مترادف بودند، و یعنی دانشمند اغلب تهیدست بود، به‌نظر می‌آید که رؤسای دانشگاه‌های مختلف پیش از اختراع چاپ لیسانس گدائی کردن را به‌دانشمندان خود می‌دادند.

در روزگار کهن، قبل از تشکیل هر نوع بنگاه‌های خیریه برای تعلیم و تربیت تهیدستان و آماده کردنشان به‌مشاغل علم و ادب، ظاهرأ که حقوق معلمین و آموزگاران برجسته بسیار چشمگیر بوده است. ایزوکرآت^{۱۶} در مجادلهٔ خود علیه سوفسطائیون، معلمین زمان خود را سخت نکوهش می‌کند که آنان مردمانی ناسازگارند.

ایزوکرآت می‌نویسد: «اینان باشکوه‌ترین وعده‌ها را به‌دانشجویان خود می‌دهند و متعهد می‌شوند که آنان را تعلیم بدهند تا دانا، سعادتمند، و عادل شوند، و در عوض يك چنین خدمت مهمی حقوق ناچیزی معادل چهار یا پنج مینه^{۱۷} دریافت می‌دارند. وی اضافه می‌کند کسانی که دانائی را تعلیم می‌دهند باید خود دانا باشند؛ ولی اگر شخص دیگری بخواهد که چنین معامله‌ای را با چنین قیمتی انجام دهد به‌سفاقت و بلاهت آشکار محکوم می‌شود». مسلم است که منظور وی آن نیست که پاداش و مزد را زیاد جلوه دهد، و با اطمینان باید بگوییم که حقوق معلمی کمتر از آنچه وی در اینجا ارائه می‌دهد نبوده

۱۶. Isocrates ، ناطق معروف آتن ۳۳۸-۳۳۶ پیش از میلاد (مترجم).

است. چهارمینه آ برابر با سیزده لیبه و شش شلینگ و هشت پنس بوده است. پنج مینه آ برابر با شانزده لیبه سیزده شلینگ و چهار پنس. بنابراین در آن زمان در آتن مزد برجسته ترین معلمان و آموزگاران کمتر از حداکثر یکی از این دو مبلغ نبوده است. خو: ایزوکرآت از هر دانشجوئی ده مینه آ می گرفت، که معادل با سی و سه لیبه و شش شلینگ و هشت پنس است. می گویند وقتی که در آتن تدریس می کرد، صد دانشجو داشته است. به نظر من این تعداد کسانی بوده است که در يك زمان درس می خوانده اند، یا این تعداد افرادی است که در يك مجلس درس حاضر می شده اند، و این عده برای شهر بزرگی با چنین آموزگار معروفی، که متداول ترین علوم روز یعنی علم معانی بیان را تدریس می کرد، زیاد نیست، لذا برای هر دوره از درس هزار مینه آ درآمد داشته، که برابر با ۳۳۳۳ لیبه و ۶ شلینگ و ۸ پنس است. همچنین، پلوتارک^{۱۸} در کتابی می نویسد، حق التعلیم یا بهای عادی تدریس وی هزار مینه آ بوده است. بسیاری از آموزگاران سرشناس آن زمان ثروت هنگفتی از این راه اندوخته اند. گرجیاس^{۱۹}، تندیس (مجسمه) خودش را که از طلای خالص بوده به معبد دلفی تقدیم کرد. البته، به عقیده من، نباید خیال کنیم که مجسمه او به اندازه هیکل حقیقی خودش بوده باشد. افلاطون زندگی این مرد و همچنین زندگی هی پیاس^{۲۰} و فیثاغورث، دو معلم برجسته آن زمان، را بسیار عالی و حتی نزدیک به خودنمایی وصف کرده است. گفته می شود که خود افلاطون زندگی بسیار مرفه و عالی داشته است. ارسطو، پس از اینکه معلم اسکندر شد، به طوری که همگان آگاهند، هم از طرف فیلیپ پدر اسکندر و هم از طرف خود اسکندر پادشاهای سخاوتمندانه ای دریافت می کرد، مع هذا، فکر کرد بهتر اینست که به آتن برگشته و تدریس مدرسه خود را از سر گیرد. محتملاً معلمین علوم آن زمان تعدادشان کمتر بود تا یکی دو قرن بعد که، رقابت بین آنان احتمالاً قیمت کار و تمجید و تحسین شخصیتشان را در جامعه کاسته است. اما چنین بنظر می رسد که معروفترین آنان، همیشه از توجه عمیقی که بسیار بیشتر از حرفه های مشابه امروزیست برخوردار شده است. آتنیها کارنیداس^{۲۱} طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون، و دیوجانس فیلسوف رواقی را به عنوان سفیر رسمی بهرم فرستادند؛ و با اینکه شهر آتن از عظمت پیشین افتاده بود ولی هنوز هم کشور مستقل و جمهوری مهمی بود. خود کارنیداس زادگاهش بابل بود، و چون در تاریخ مردمی حسودتر از آتنیها برای انتخاب خسارجیان به ادارات دولتی نبوده است، احترام به کارنیداس باید فوق العاده زیاد بوده باشد که وی را به چنین سفارت مهمی گسیل داشته اند.

این نابرابری شاید روی هم رفته به نفع مردم باشد تا به زیان آنان. ممکن است قدری حرفه آموزگاری عامه را در انظار خفیف کند، ولی ارزانی آموزش ادبیات مسلمانزیتی است که این عیب جزئی را خنثی می کند. اگر برقراری این مدارس و دانشکده ها، که در آن آموزش مذکور انجام می گیرد، معقول تر از آن چیزی می بود که امروز در بخش بزرگی از اروپا بدان عمل می کنند، مردم نیز از آن خوب بهره مند می شدند.

سوم، سیاست اروپا، از راه‌جلوگیری جریان آزاد سرمایه و کارازشغلی به‌شغلی و از محلی به‌محلی در بعضی از موارد يك نابرابری ناراحت‌کننده‌ای در همهٔ مزایا و مضار اشتغال مختلف به‌وجود می‌آورد.

قانون نوآموزی و شاگردی مانع جریان آزاد سرمایه و کار از يك شغل به‌شغل دیگر، حتی در يك محل شده است. مزایای انحصاری شرکتها جریان آزاد کار و سرمایه راحتی در يك شغل از محلی به‌محل دیگر مسدود کرده است.

اغلب اتفاق می‌افتد که به‌اینکه مزد زیادی به کارگران يك کارخانه داده می‌شود، کارگرانی که در کارگاههای دیگر کار می‌کنند مجبورند با مزد بخور و نمیر بسازند. اولی در حالت پیشرفت و ترقی است و بنابراین، پیوسته تقاضای کارگران جدید را دارد؛ دومی در حالت رکود است، و تعداد بیش از اندازه کارگر مرتباً در آن افزایش می‌یابد. این دو کارخانه ممکن است گاهی در يك شهر، و گاهی در مجاورت هم باشند، بدون اینکه بتوانند کمترین کمکی به هم بکنند. قانون شاگردی و نوآموزی در مورد اولی از آن جلوگیری می‌کند و مانع است، هم آن قانون و هم وجود شرکت‌های انحصاری هر دو در مورد دومی مخالفت می‌کنند. اما در بسیاری از کارخانه‌ها عملیات چنان به هم شبیه است که اگر آن قوانین مزخرف مانع نمی‌شد کارگران به آسانی می‌توانستند شغل خود را با یکدیگر عوض کنند. مثلاً، صنعت بافت پارچه‌های ساده نخی و ابریشمی تقریباً کاملاً شبیه به هم است. بافت پارچهٔ پشمی ساده قدری فرق دارد؛ ولی تفاوت آنقدر ناچیز است که يك کارگر بافندهٔ پارچه‌کتانی و یا ابریشمی در ظرف چند روز کارگر نسبتاً خوبی می‌شود از اینرو، اگر یکی از کارخانه‌ها ورشکست شود، کارگران می‌توانند در یکی از دو کارخانهٔ دیگر که در شرایط موفق‌تری است کار پیدا کنند؛ و مزد آنان نه به‌هنگام ترقی، کار کارخانه‌ها خیلی زیاد می‌شود، و نه به‌هنگام ورشکستگی کارخانه تنزل خواهد یافت. در حقیقت در کارخانهٔ کتان بافی انگلستان، به‌وسیلهٔ قانون مخصوص، به‌روی همه بازاست؛ ولی چون پنبه در بخش بزرگی از کشور کشت نمی‌شود، نمی‌تواند منبع کار برای کارگران کارخانهٔ ورشکسته شود، زیرا کارگران این کارخانه‌ها هر جا که قانون نوآموزی اعمال می‌شود، راه دیگری ندارند جز اینکه یا به‌دهستان و بخش‌ها بروند، و یا مانند کارگر عادی هر شغلی را قبول کنند، و عموماً در اثر عادت، برای هر نوع کار دیگری که شبیه کار خودشان نباشد واجد شرایط صحیح نیستند و فاقد مشخصات لازمند. از اینرو رفتن به‌ده را انتخاب می‌کنند. هر چیز که جریان آزاد کارگر را از يك شغل به‌شغل دیگر جلوگیری کند، جریان آزاد سرمایه را نیز مانع می‌شود؛ مقدار سرمایه‌ای که در هر رشته کار می‌توان به‌کاربرد بستگی زیادی به تعداد کارگرانی است که بتوان در آن استخدام کرد. اما، قوانین شرکت‌ها در مورد جریان آزاد سرمایه از يك محل به‌محل دیگر محدودیت کمتری ایجاد می‌کند تا در مورد کارگران. برای يك بازرگان ثروتمند همیشه و در هر جا به‌دست آوردن امتیاز مبادله در اتحادیه‌های شهری آسان‌تر است تا برای يك صنعتگر تهیدست، که در آنجا استخدام شود.

به‌نظر من، مواعی که قوانین اتحادیه‌ها در راه، حرکت آزاد کارگر ایجاد می‌کنند،

در همه نقاط اروپا متداول است. اما موانعی که به وسیله قوانین سست و ضعیف ایجاد می شود فقط خاص انگلستان است. این قوانین متضمن اشکالاتی است که در اثر آن کارگر تهیدست نمی تواند مسکنی در شهر به دست آورد، و اجازه نمی دهد که در هیچ جای دیگر غیر از روستا و دهات خود از پیشه خود امرار معاش کند. فقط کارگر صنعتکار و کارگر کارخانه هاست که حرکت آزاد او به وسیله قوانین اتحادیه ها منع شده است. اشکال تهیه مسکن حتی جریان آزاد کارگر عادی را نیز جلوگیری می کند. بجاست که درباره ظهور، پیشرفت، و وضع فعلی این بی نظمی، که بزرگترین بی نظمی در قوانین انگلیس است مختصری سخن گوئیم.

وقتی که در اثر انهدام صومعه ها فقرا از صدقه خانه های مذهبی محروم شدند، پس از کوشش های ناموفقی که برای رهائی و کمک این عده شد، بالاخره ماده دوم قانون سال چهل و سوم سلطنت الیزابت چنین مقرر داشت که هر روستا و دهستانی باید هزینه فقرا را خود را تأمین کند، و ناظری هر ساله برای این کار باید تعیین شود که با کمک متصدی کلیسا مبلغی اعانه مناسب از ده برای این منظور جمع آوری کند:

در اثر این قانون ضرورت تدارك خواربار برای تهیدستان بناچار به روستا تحمیل شد. بنابراین، مسأله اینکه چه کسی در روستا تهیدست و بی چیز است کمال اهمیت را پیدا کرد. بالاخره، پس از تغییرات زیادی، این موضوع در سال سیزدهم و چهاردهم سلطنت شارل دوم تعیین شده و تصویب کردند که هر کس چهل روز بدون وقفه در یک روستا ساکن باشد اقامتگاه وی آن روستا شناخته خواهد شد؛ ولی در عرض این مدت دوفتر از امنای صالح قانوناً موظفند، که طبق شکایت ناظر فقرا و رؤسای کلیسا، هر تازه مسکن - گزیده ای در روستا را بدهی که آخرین بار در آنجا قانوناً مقیم بوده است انتقال دهند؛ مگر اینکه این تازه وارد محلی در روستا با کرایه ده لیره در سال اجاره کند، و یا اینکه وثیقه ای که مورد قبول امنای صالح مزبور است دال بر انفصال از دهی که در آن ساکن بوده ارائه بدهد.

گفته می شود، در نتیجه این قانون کلاهبرداریهایی صورت گرفت؛ مأموران ده گاه اقوام فقیر خود را پنهانی به روستا می آوردند و چهل روز پنهان می کردند تا اقامتگاهی بیابند، و از دهی که قبلاً بوده اند منفصل شوند. بنابراین، در سال یکم سلطنت جیمز دوم چنین مقرر شد که مدت چهل روز اقامت بدون وقفه و مستمر در هر روستا که برای اقامت قانونی او ضروری است فقط از زمانی حساب می شود که کتباً یا دداشتی دایر برنشانی خانه و تعداد خانواده خود به یکی از رؤسای کلیسا و یا ناظر دسی که وی برای اقامت انتخاب کرده تسلیم کند.

ولی به نظر می رسد که مأموران رسمی روستا در مور، روستای خود آن طور که نسبت به روستاهای دیگر عمل می کردند، صدیق نبودند، و گاهی این قبیل دستورات را ندید، می گرفتند، یا دداشت کتبی را دریافت می کردند و هیچ گونه اقدام لازمی به عمل نمی آوردند. لذا چون نفع هر کس در روستا اقتضا می کرد که تا آنجا که امکان دارد از ورود این قبیل مزاحمین جلوگیری کند، مجدداً قانون سال سوم سلطنت ویلیام سوم مقرر داشت که چهل

روز اقامت فقط از روزی حساب می‌شود که این یادداشت کتبی روزیکشنبه بلافاصله پس از ادای مراسم مذهبی چاپ و آگهی شود. دکتر برن^{۲۲} معتقد است، مسلماً اینگونه اقامت کردن یعنی ادامهٔ چهل روز پس از طبع و نشر یادداشت کتبی بندرت به‌دست می‌آید، و منظور از این قانون ایجا، اقامت به‌وسیلهٔ اشخاصی که پنهانی و دزدکی به‌روستا آمده‌اند نیست، بلکه برای آنست که از دادن اقامت به آنان جلوگیری کنند:

زیرا دادن یادداشت کتبی فقط روی ده فشار می‌آورد که تازه‌وارد را از آن روستا دور کند. ولی اگر وضع شخص طوری است که معلوم نیست آیا واقعاً باید طرد شود یا نه، با دادن یادداشت کتبی ده را وادار می‌کند که بی‌برو برگردد، بازجری که او به‌مدت چهل روز متوالی می‌کشد، حق اقامت وی را به‌رسمیت بشناسد، و یا وی را از آن ده براند تا قانون را اجرا کرده باشد. بنابراین، مقررات مزبور به‌دست آوردن اقامتگاه جدید تهیدستان را از طرق قدیمی، یعنی چهل روز سکونت در ده تقریباً غیرممکن می‌ساخت. اما برای اینکه معلوم نشود قانون به‌طور کلی مردم عادی یک‌روستا را از تهیهٔ مسکن در روستای دیگر مانع می‌شود، چهار طریق دیگر برای اقامت کردن در یک روستا بدون نیاز به‌تسلیم و چاپ و یادداشت کتبی تعیین کرد. اول اینکه در آن دهستان مشمول مالیات واقع شده، و مالیات خود را به‌روستای جدید بپردازد؛ دوم در اثر انتخاب شدن به‌یکی از مأموریت‌های سالیانه ده و یک سال خدمت کردن در آن؛ سوم شاگردی کردن در ده؛ چهارم در اثر اجیر شدن برای خدمتی که مدت آن یک‌سال باشد، و در عرض این مدت همان خدمت را متوالیاً انجام دهد.

هیچ‌کس نمی‌تواند از دو طریق اول اقامتگاه در روستا به‌دست آورد، مگر به‌وسیلهٔ عمل عمومی و دسته‌جمعی تمام ده، که خوب می‌دانند نتیجهٔ قبول تازه‌واردی که هیچ‌وسیهٔ دیگری جز کار برای تأمین معاش ندارد چیست، و باید یا نرخ مالیاتی ده را در مورد وی اعمال کنند و او را مشمول مالیات قرار دهند، و یا وی را به‌یکی از ادارات ده برگزینند. هیچ‌مرد متأهلی نیز نمی‌تواند از طریق دو وسیلهٔ آخری اقامتگاهی به‌دست آورد. نوآموز و شاگرد بندرت متأهل است؛ و قانون صراحت دارد به‌اینکه هیچ خدمتکار متأهلی به‌دلیل اجیر شدن یک‌ساله نمی‌تواند اقامتگاه جدید داشته باشد. اثر اصلی کسب اجازهٔ اقامت به‌وسیلهٔ انجام کار یا خدمتی این بوده است که آن‌روش قدیمی یک‌سال استخدام را، که قبلاً در انگلیس خیلی متداول بوده، از بین ببرند، به‌طوری که حتی امروز هم، اگر شرط به‌خصوصی مورد توافق نباشد، قانون مقرر می‌دارد که هر مستخدمی برای یک‌دورهٔ یک‌ساله اجیر شود. ولی کارفرمایان نمی‌خواهند با این طریق استخدام اقامتگاهی به‌مستخدمین خود بدهند؛ و مستخدمین نیز همیشه مایل نیستند که بدین‌نحو استخدام شوند چون هر اقامت جدید باعث انفصال از اقامتگاه قدیم می‌شود، ممکن است بدین وسیله اقامتگاه اصلی خود را در زادگاهشان، یعنی محل سکونت والدین و کسان خود را، از دست بدهند.

معلوم است که هیچ کارگر مستقلی، اعم از صنعتگر و یا کارگر معمولی نمی‌تواند از راه شاگردی یا خدمت مسکن جدیدی بیابد. بنابراین، وقتی چنین شخصی صنعت خود را به روستای جدیدی برد، هرچقدر هم که قوی‌البنیه و زحمتکش باشد، در اثر هوا و هوس، متصدی دارائی کلیسا و یا یک ناظر احتمالاً طرد می‌شود، مگر اینکه محلی با کرایهٔ سالیانه ده لیره اجاره کند، چیزی که برای شخصی که فقط باید از دسترنج خود زندگی کند غیرممکن است؛ و یا اینکه وثیقه‌ای که مورد قبول دو نفر از امنای صلح است دایره‌ایند، ده تعهدی در قبال وی ندارد ارائه دهد. حال این وثیقه حقیقتاً چه باید باشد بستگی دارد به صلاحدید آنان؛ ولی امنای صلح وثیقه‌ای کمتر از سی لیره را قبول نمی‌کنند، در قانون چنین مقرر شده است که خرید مستغلی که کمتر از سی لیره ارزش داشته باشد برای کسب اجازهٔ اقامت کافی نیست زیرا این مستغل برای ابراء تعهد روستا و امرار معاش وی تکافو نمی‌کند. ولی در عین حال این وثیقه‌ای است که بندرت کارگرانی که درآمدشان از کار است می‌توانند ارائه دهند؛ و اغلب وثیقه‌های سنگینتری از آنها خواسته می‌شود.

برای اعادهٔ نسبی آن آزادی جریان کاری که قوانین مختلف تقریباً آنها را کلاز بین برده است، اختراع گواهینامه به فکرشان رسید. در سال هشتم و نهم سلطنت ویلیام سوم چنین مقرر شده بود که، هر کس گواهینامه‌ای از آخرین ده محل اقامت قانونی خود ارائه دهد، و این گواهینامه را متصدی اموال کلیسا و ناظر تهیدستان امضاء کرده باشند، و دو نفر از امنای صلح هم اجازه داده باشند، هر دهستان یا روستا مجبور است که وی را بپذیرد؛ و به صرف اینکه ممکن است سربار جامعهٔ روستایی شود نباید او را از آن روستا طرد کرد، بلکه فقط وقتی که حقیقتاً سربار می‌شود آن وقت می‌توان عذر او را خواست. در صورت اخیر دهستانی که آن گواهینامه را صادر کرده است باید هم هزینهٔ معاش و هم خرج انتقال دادن وی را بپردازد. و برای اینکه تأمین کامل از روستایی که مرد دارند، گواهینامه قصد اقامت در آن را دارد به عمل آید، به موجب همان قانون مقرر شده بود که وی به هیچ طریق نمی‌تواند در آن روستا اقامت کند، مگر اینکه محلی به مبلغ سالیانه لیره اجاره کند و یا به میل خود در یکی از ادارات ده به مدت یک سال تمام خدمت کند؛ و در نتیجه اقامت در یک روستا نه به وسیلهٔ یادداشت، نه در اثر خدمت، نه در اثر شاگردی کردن و نه در اثر پراخت نرخ مالیاتی روستا، هیچ کدام امکان‌پذیر نمی‌شد. همچنین در سال دوازدهم سلطنت ملکه آن، (قانون ۱ - ماده ۱۸) چنین مقرر شده بود، که خدمتکاران و شاگردان مردی که به موجب چنین گواهینامه‌ای در روستا توطن کرده است نمی‌تواند در آن روستا حق سکونت داشته باشند.

در اینکه اختراع گواهینامه جریان آزاد کار را که مقررات قبلی تقریباً به طور کلی از بین برده بودند، اعاده داده است تردیدی نیست، اظهار نظر عاقلانهٔ دکتر برن که در زیر نقل می‌شود بر این امر حجت است. وی می‌گوید: «دلایل متعدد و متقنی برای خواستن گواهینامه از شخصی که می‌خواهد در روستای دیگری اقامت کند وجود دارد؛ یعنی اشخاصی که به موجب این گواهینامه‌ها حق سکونت پیدا می‌کنند، از طریق شاگردی کردن، خدمت، یادداشت دادن، و مالیات پرداخت کردن نمی‌توانند در آنجا اقامت کنند؛ و همچنین

نمی‌توانند شاگردان یا مستخدمین خود را سکونت دهند؛ و اگر سربار جامعه شدند، خوب مشخص است که باید آنها را به‌جایی فرستاد، و روستای مزبور هم باید هزینهٔ نقل و انتقال وی و همچنین امرارمعاش وی را بپردازد؛ و اگر مریض شوند و نتوان آنها را از روستا بیرون کرده، روستایی که گواهینامه را صادر کرده است باید هزینهٔ وی را بپردازد؛ که هیچ‌کدام از اینها بدون گواهینامه نمی‌شد.

و همین دلایل نسبتاً برای روستاها کافی است که درموارد عادی و معمولی گواهینامه صادر نکنند؛ زیرا احتمال خیلی زیاد وجود دارد که آنها مجبور شوند شخصی را که برایش گواهینامه صادر کرده‌اند حتی در شرایط بدتری بپذیرند، نتیجهٔ اخلاقی این اظهار نظر ظاهراً چنین است که هر کجا که مردی تهیدست و فقیر قصد اقامت داشته باشد باید از او گواهینامه خواست، و بندرت روستایی که این مرد آنجا را ترک می‌کند در چنین شرایطی به‌وی گواهینامه خواهد داد. مؤلف بصیر مزبور (مقصود دکتر برن است) در کتاب «تاریخ حقوق فقرا» چنین می‌نویسد. در موضوع گواهینامه دشواریهایی هم وجود دارد، زیرا در اختیار رئیس دادگاه بخش هست که شخصی را در روستای خودش زندانی کند درست مثل اینکه محکوم به زندان ابد باشد؛ با این عمل دادگاه بخش فردی را که از بخت بد موفقی به‌آخذ گواهینامه حق سکونت در آن ده شده است و ادار می‌سازد که حتی با شرایط سخت و ناراحت در آن ده باقی بماند، و حال آن که می‌توانست بازندگی کردن در نقطهٔ دیگری مزایای بیشتری به‌دست آورد.

با اینکه در گواهینامه چیزی راجع به اخلاق و رفتار، دارندهٔ آن قید نشده، و فقط گواهی می‌کند که دارندهٔ آن به‌کدام روستا تعلق دارد، کاملاً در انصاف اختیار رئیس دادگاه بخش است که آن را قبول کرده و یا رد کند. دکتر برن می‌گوید یک بار حکمی از دادگاه بالاتر صادر شد که متصدی مالی کلیسا و ناظر فقرا را مجبور می‌کرد که گواهینامه‌ای را امضاء کنند اما دادگاه مشاوران حقوقی شاه این حکم را به‌عنوان اینکه عمل بی‌سابقه‌ای است ابطال کرد.

بهای مختلف و غیر مساوی کار که ما اغلب در محله‌هایی که از هم زیاد فاصله ندارند در انگلیس می‌بینیم شاید در اثر ممانعتی است که قوانین مهاجرت و سکونت نسبت به حرکت آدم تهیدست اجرا می‌کنند که بدون گواهینامه از بخش به بخش دیگر می‌رود و حرفه و یا کار خود را عرضه می‌نماید. در حقیقت یک آدم مجرد که سالم و پرکار است گاهی ممکن است بدون گواهینامه و بارنج و سختی در جایی زندگی کند؛ ولی یک کارگر متأهل و یا زن و بچه که می‌خواهد بدون گواهینامه در بخش دیگری اقامت کند مطمئناً وی را از بیشتر بخشها طرد خواهند کرد، و اگر مرد مجرد بعدها ازدواج کند، او هم معمولاً طرد خواهد شد. بنابراین، کمیابی کارگر در یک بخش را نمی‌توان همیشه با مازاد کارگرانی که در بخش دیگر وجود دارد جبران کرد، در صورتی که در اسکاتلند و به‌نظر من، در سایر کشورهایی که مشکلات توطن و مهاجرت وجود ندارد این امر حل شده است. در این گونه کشورها با اینکه گاهی اوقات مزد در حوالی شهرهای بزرگ، یا جاهای دیگری که تقاضای فوق‌العاده برای کار هست بالا می‌رود، و به‌تدریج که فاصله از این مراکز دورتر

می‌شود مزد کم می‌شود، تا اینکه به‌نرخ عادی مزد در روستا تنزل کند؛ مع‌هذا هیچ‌وقت مثل انگلیس مواجه به اختلافات ناگهانی، غیرقابل توجیه مزد در محلهای مجاور هم نمی‌شویم، زیرا در بخشها و روستاهای انگلیس گذشتن از دریاها و یا قلل شامخ و مرتفع کوهپایه‌ها برای مرد مستمند و تهیدست آسان‌تر است تا گذشتن از سرحدات مصنوعی روستاها و صومعه‌نشینها، و حال آنکه سرحدات طبیعی است که نرخ دستمزدها را در سایر کشورها تعیین می‌کند. طرد يك شخص بدون ارتکاب جرم یا خلاف از بخشی که برای سکونت خود انتخاب کرده است نقض آشکار آزادی طبیعی و عدالت است. اما، مردم عادی انگلیس که آن‌قدر نسبت به آزادی خود تعصب دارند، ولی مثل مردم عادی بیشتر کشورهای دیگر درست نمی‌دانند که در این آزادی چه چیزهایی وجود دارد، بیش از يك قرن است که از این ظلم و جور که معروض آن قرار گرفته‌اند بدون اینکه راه چاره‌ای بیابند رنج می‌برند. با اینکه افراد فکور و اندیشمند نیز، گاهی از قوانین سکونت به‌عنوان چیزی که موجب شکایت و آزار مردم شده، گله کرده‌اند؛ مع‌هذا هیچ‌گاه موضوع مورد شکایت و اعتراض عمومی قرار نگرفته است در صورتی که درباره حکم بازداشت، افراد که مسلماً اقدام غیر عادلانه‌ای بوده است، ولی در عوض احتمالاً موجب تعدی و فشار عمومی را فراهم نمی‌کرد، اعتراض سختی کردند. به‌جرات می‌گوییم، که هیچ‌آدم فقیر چهل‌ساله‌ای در انگلیس نیست، که در طول زندگی خود احساس نکرده باشد که به‌وسیله قانون ظالمانه سکونت، تحت فشار قرار نگرفته باشد.

من این فصل را با این اظهار نظر به‌پایان می‌برم که، با اینکه رسم بوده که نرخ مزد را، ابتدا با قوانینی که در تمام قلمرو پادشاهی بسط داده می‌شد، سپس با احکام امنای صالح در هر بخش بخصوصی، تعیین کنند، ولی این دو رسم فعلاً کاملاً متروک شده‌است. دکتر برن می‌گوید در اثر تجربه چهار صد ساله فوق‌ظاهراً وقت آن رسیده است که تمام کوششها را يك کاسه کنیم و آنچه را که در وضع طبیعی خود نمی‌تواند محدودیت جزئی داشته باشد تحت مقررات دقیق و روشنی درآوریم؛ زیرا اگر تمام افرادی که يك کار معین را انجام می‌دهند مجبور باشند که مزد مساوی دریافت کنند رقابتی پدید نخواهد آمد، و جایی برای ابتکار و نبوغ باقی نخواهد ماند.

اما، قوانین بخصوص پارلمان، هنوز سعی دارد که مزد حرفه‌های معین را در محلهای معین تنظیم و تعیین کند. به‌همین لحاظ قانون سال هشتم سلطنت ژرژ سوم تمام کارفرمایان خیاطی را درلندن، و شعاع ۵ میلی اطراف آن از پرداخت مزد بیشتر از دو شلینگ و هفت پنس در روز به‌کارگران خود ممنوع کرده و جرائم سنگینی برای متخلفین در نظر گرفته است.

و ضمناً کارگران خیاطی را نیز از دریافت مزد بیشتر از آنچه به‌وسیله قانون تعیین شده منع کرده است، مگر در مورد سوگواری عمومی هر وقت که قوه مقننه می‌کوشد اختلاف میان کارگر و کارفرما را از میان بردارد و آن را منظم کند، همیشه با کارفرمایان شور می‌کند. بنابراین، وقتی که مقررات به‌نفع کارگران است، همیشه مقرون به عدالت و منصفانه است، ولی وقتی به‌نفع کارفرمایان است اغلب عکس این است. بدین‌سان قانونی که

کارفرمایان را در حرف مختلف و ادار می‌کنند که مزد کارگران خود را نقدی بپردازند نه جنسی، قانون عادلانه و منصفانه‌ای است. زیرا هیچ‌گونه ناراحتی و سختی برای کارفرمایان ایجاد نمی‌کند و فقط آنها را مجبور می‌کند تا مبلغی را که ادعا می‌کنند جنسی می‌پردازند، ولی در واقع هیچ‌وقت نپرداخته‌اند، به پول بپردازند. این قانون به سود کارگران است، ولی قانون سال هشتم ژرژ سوم به نفع کارفرمایان است. وقتی کارفرمایان با هم دسته‌بندی می‌کنند که مزد کارگران را کم کنند، معمولاً یک تعهد و موافقت خصوصی با هم می‌کنند که در شرایط مجازاتهای خاص، بیش از مزد معینی نپردازند. ولی اگر کارگران نیز وارد دسته‌بندی مخالف از همان نوع بشوند، که مزد معینی را در شرایط مجازات خاص قبول نکنند، قانون سخت آنان را کیفر می‌دهد؛ و اگر قانون بیطرفانه عمل کرد، اجرای آن نسبت به کارفرمایان نیز یکسان خواهد بود. ولی مصوبهٔ سال هشتم ژرژ سوم به وسیلهٔ قانون درست همان مقرراتی را اجرا می‌کند که کارفرمایان می‌کوشند گاهی از طریق دسته‌بندی به آن برسند. شکایت کارگران مبنی بر اینکه قانون مزبور کارگران استادکار توانا و بسیار سخت‌کوش را در ردیف کارگران عادی قرار داده است کاملاً منطقی و اساسی است.

همچنین، در زمان قدیم معمولاً می‌کوشیدند که سود بازرگانان و سایر معامله‌گران را به وسیلهٔ نرخ‌گذاری قیمت خواربار و سایر کالاها تعیین کنند. نرخ قانونی نان، تا آنجا که من اطلاع دارم، تنها یادگار این رسم قدیم است. هر جا که یک شرکت انحصاری وجود دارد، شاید مناسب این باشد که قیمت مایحتاج اولیه زندگی را تعیین نمایند. اما در جایی که چنین شرکت انحصاری نیست، رقابت خیلی بهتر از هر نرخ قانونی قیمت آن را تعیین می‌کند. روش تثبیت نرخ قانونی نان که به وسیلهٔ قانون سال سی و یکم سلطنت ژرژ دوم مقرر شده بود، به علت نقصی که در آن وجود داشت در اسکاتلند قابل اجرا نبود، اجرای این قانون به عهدهٔ ادارهٔ دفتر بازار بود^{۲۳} که در اسکاتلند وجود خارجی نداشت. این نقص تا زمان سال سوم سلطنت ژرژ سوم وجود داشت و در آن سال به وسیلهٔ مصوبه‌ای رفع نقص شد. نیاز به نرخ قانونی موجب هیچ‌گونه ناراحتی محسوسی نشد، و برقراری یکی از آنها، در چند محلی که اجرا شده، هیچ‌گونه محاسن محسوسی را موجب نگردید. اما، در بیشتر شهرهای اسکاتلند، یک شرکت نانوايي وجود دارد که مدعی مزایای انحصاری است، گواينکه از این مزایا دقیقاً حفظ و حراست نمی‌شود. نسبت بین نرخهای مختلف مزد و سود در مشاغل مختلف کار و سرمایه، همان‌طور که قبلاً دیدیم زیاد تحت تأثیر فقر و غنا، و یا وضع مترقی، حالت ایستایی و قهقرایی جامعه قرار نگرفته است. چنین تحولاتی در رفاه عمومی با اینکه در نسبت کلی مزد و سود اثر می‌گذارد، باید سرانجام در مشاغل مختلف اثر مساوی داشته باشد. بنابراین، نسبت بین آنها، باید همیشه یکی باشد، و این نسبت را نمی‌توان، لاقلاً برای مدت طولانی، به وسیلهٔ چنین تحولاتی به‌خوبی تغییر داد.

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه

اجاره، قیمتی است که برای استفاده از زمین پرداخت می‌شود، و طبعاً بالاترین نرخ است که مستأجر در شرایط واقعی زمین می‌تواند پرداخت کند. در تعیین و تنظیم شرایط اجاره و واگذاری زمین، مالک می‌کوشد که از تولید فقط تا اندازه‌ای برای مستأجر باقی بماند که سرمایه وی را برگرداند. زیرا از این سرمایه است که مستأجر بذل را تهیه کرده، مزدکارگر را داده، و گاو و گوسفند و سایر احشام دامداری را خریده و بعلاوه سود سرمایه عادی کشاورزی که عرف آن محل است برمی‌دارد. ظاهراً این کمترین سهمی است که مستأجر بدون اینکه زیان کند خود را با آن قانع می‌کند، و مالک هم بندرت خیال دارد بیش از آن برایش باقی گذارد. مالک طبعاً سعی دارد که بقیه سهم تولید، یا بدسخن دیگر، قیمت تنمّه سهمی که باقی مانده است به عنوان اجاره زمین برای خودش نگه‌دارد، و در شرایط واقعی زمین ظاهراً این بالاترین مقدار اجاره‌ای است که مستأجر از عهده پرداخت آن برمی‌آید. درحقیقت گاهی اوقات، آقائی و بزرگ‌منشی و اغلب جهل مالک وی را مجبور می‌کند که کمتر از این سهم را بپذیرد؛ همچنین، گاهی اوقات، البته خیلی بندرت، جهل مستأجر سبب می‌شود که بیشتر پرداخت کند، و یا بدین امر قانع است که از سود عادی سرمایه‌گذاری کشاورزی در آن حوالی مقداری هم کمتر درآمد داشته باشد. اما، هنوز هم می‌توان این مقدار را اجاره طبیعی زمین دانست، و یا اینکه می‌شود آن را اجاره‌ای به‌شمار آورد که در بیشتر موارد زمین باید طبعاً چنین اجاره‌ای داشته باشد. می‌توان تصور کرد که اجاره زمین، اغلب چیزی جز همان سود عادلانه یا بهره سرمایه نیست که به وسیله مالک برای بهبود آن زمین کنار گذاشته شده است. بدون تردید، این حرف گاهی درست است، و بندرت می‌تواند اکثر مواقع و موارد مصداق داشته باشد. مالک حتی برای زمین غیر آباد نیز اجاره می‌گیرد، و بهره و یاسود مفروض مخارج اصلاح و آبادی زمین معمولاً غیر از اجاره اصلی زمین است. به‌علاوه، این آبادانیها و اصلاحات که روی زمین کشاورزی شده از سرمایه مالک نبوده، بلکه گاهی از سرمایه مستأجر بوده است. اما، وقتی اجاره‌نامه را می‌خواهند تجدید کنند، مالک تقاضای

افزایش اجاره را دارد درست مثل اینکه این اصلاحات از سرمایه او به عمل آمده باشد. گاهی اوقات مالک برای عملیاتی که به طور کلی خارج از حیطه اختیار آدمی بوده است نیز اجاره می‌خواهد؛ کتانجک^۱، یک نوع گیاه دریائی است که وقتی سوخته می‌شود نمک قلیائی می‌دهد، که برای ساختن شیشه، صابون و مقاصد دیگر از آن استفاده می‌کنند. این گیاه در چند قسمت انگلیس، به ویژه در اسکاتلند می‌روید، و روی صخره‌هایی که در معرض امواج دریایی است، و هر روز دو بار آب دریا آنها را می‌پوشاند، رشد می‌کند، و لذا این محصول با سعی و کوشش آدمی زیاد نمی‌شود، اما، مالکی که زمین وی در مجاورت ساحل کتانجک دریاست، همان مقدار اجاره‌ای را می‌خواهد که برای زمین غله خود درخواست دارد.

دریای مجاور جزایر شتلند بیش از حد معمول ماهی دارد، که غذای اصلی ساکنین این جزایر را تشکیل می‌دهد. ولی برای اینکه ماهیگیران بتوانند از محصول دریا منتفع بشوند، باید متوطن زمینهای مجاور دریا باشند. اجاره مالک به نسبت آن چیزی که زارع می‌تواند از زمین به دست آورد نیست، بلکه به نسبت آن چیزی است که هم از زمین و هم از دریا عایدش می‌شود. قسمتی از این اجاره با صید ماهی پرداخت می‌شود؛ و یکی از موارد نادری که اجاره زمین سهمی از قیمت ماهی را تشکیل می‌دهد در این قسمت از سرزمین بریتانیا به چشم می‌خورد. بنابراین اجاره زمین قیمتی است که برای استعمال زمین پرداخت می‌شود، طبعاً یک قیمت انحصاری است، و هیچ نسبتی با پولی که مالک برای بهبود زمین خرج کرده ندارد، و همچنین نسبتی با آنچه که مالک می‌تواند از مستأجر بگیرد ندارد، بلکه متناسب با آن چیزی است که مستأجر می‌تواند پرداخت کند.

فقط آن قسمتی از محصول زمین را می‌توان به طور عادی به بازار آورد که قیمت عادی آن برای جانشین شدن سرمایه وی که باید به کار رود تا آن را به بازار بیاورد کافی باشد، البته سود عادی را هم باید به آن اضافه کرد. چنانچه قیمت عادی بالاتر از این باشد، قسمت مازاد آن طبعاً برای اجاره زمین است. و اگر قیمت عادی بالاتر از این نباشد، با اینکه احتمالاً محصول به بازار آورده می‌شود ولی نمی‌توان اجاره زمین را به مالک داد. و این بالا بودن و پائین بودن قیمت بستگی به تقاضا دارد.

بعضی از فرآورده‌های زمین آن قدر باید تقاضا داشته باشد که موجب شود بهای آن بیشتر از آن چیزی باشد که برای آوردن کالا به بازار لازم است؛ و محصولات دیگری هم هست که تقاضا برای آنها ممکن است آن قدر نباشد که بتوان آنها را به قیمت بیشتری عرضه کرد. و بعکس برخی از محصولات را می‌توان به واسطه تقاضای خوب با قیمت بهتری فروخت. در مورد اول قیمت باید همیشه از عهده پرداخت اجاره برآید. در صورت دوم گاهی احتمال دارد که بتوان اجاره مالک را پرداخت کرد و گاهی هم این امکان وجود ندارد. وقوع در حالت اخیر بستگی دارد به شرایط مختلف. بنابراین، باید در نظر داشت

۱. Kelp، یک نوع اشنه دریائی است که در قدیم در صابون سازی و شیشه گری به کار می‌رفت و امروز در داروسازی و عکاسی به کار می‌رود و از آن ید می‌سازند (مترجم).

که اجاره در ترکیب قیمت کالاها به طریقی غیر از مزد و سود عمل می کند. مزد و سود کم یا زیاد علت بالارفتن و یا کم شدن قیمت است؛ اجاره زیاد یا کم معلول قیمت است. برای اینکه کالای بخصوصی را به بازار بیاورند، باید مزد و سود کم و یا زیاد را قبلاً بپردازند، و به همین علت است که قیمت یا بالا می رود و یا پائین می آید. اما اگر قیمت يك کالا بالاتر یا پائین تر یا مساوی مبلغ پرداختی مزد و سود سرمایه تولید آن کالا باشد، آن وقت اجاره زمین را بر حسب یکی از این موارد می شود زیاد یا کم کرد یا اصلاً نداد. به علت این ملاحظات بخصوص، که عبارتند از اول، محصولاتی که از زمین به دست می آید و می توان با فروش آنها اجاره را داد؛ و دوم، محصولاتی که گاهی می شود با فروش آنها اجاره را پرداخت و گاهی هم امکان ندارد؛ و سوم، تغییراتی که در دوره های مختلف بهبود و آبادانی زمین، در ارزش نسبی آن دو نوع محصول خام، با مقایسه با یکدیگر و با مقایسه با محصولات صنعتی صورت می گیرد، ما این بخش را به سه قسمت تقسیم کرده ایم.

قسمت یکم

درباره محصول کشاورزی که همیشه قادر است اجاره یا بهره مالکانه را پرداخت کند

چون بشر، مانند سایر حیوانات، طبعاً به نسبت وسایل معیشت زاد و ولد می کند، غذا همیشه کم و بیش مورد تقاضاست. خوراک همیشه می تواند مقدار بیشتر یا کمتری از نیروی کار را خریداری کرده و در اختیار داشته باشد؛ و همیشه کسانی پیدا می شوند که برای به دست آوردن غذای خود مایل اند هر کاری انجام دهند. در حقیقت نظر به مزد زیادی که گاهی اوقات به کارگران داده می شود، اگر غذا را به اقتصادی ترین وجهی استفاده کنیم، باز مقدار کاری که می تواند بخرد همیشه مساوی مقداری نیست که می تواند تغذیه کند. ولی خواربار فقط نیروی کار افرادی را می تواند بخرد که قادر به تغذیه آنهاست، و آن هم بستگی به نرخ مزدی دارد که این قبیل کارها معمولاً در آن محل انجام می گیرد.

در صورتی که زمین تقریباً در تمام مواقع، غذائی بیشتر از آنچه که برای گذران تمام کارگران که زحمت کشیده اند تا آن را به بازار بیاورند تولید می کند، حتی اگر کارگرانی که برای تولید آن زحمت کشیده اند با گشاده دستی تغذیه شوند، میزان تولید زمین آنان بیش از قوت آنان است. همچنین مازاد محصول همیشه بیشتر از مقداری است که برگشت سرمایه ای که برای استخدام کارگر به کار رفته به اضافه سود آن را جبران کند. بنابراین همیشه، چیزی هم برای اجاره مالک باقی می ماند. متروکترین زمینهای بایر نیروی و اسکا تلند دارای چراگاههای است که تولید علف آن برای گله داری کفایت می کند. از این گله شیر و بره بهاره به دست می آید و مقدار آن همیشه نه تنها بیش از آن چیزی است که برای گذران گله داران تکافو می کند، و سود عادی کشاورز و یا صاحب گله و احشام را می دهد؛ بلکه اجاره ناچیزی هم به مالک علفزار و چراگاه می پردازد. اجاره زمین به نسبت خوبی مرتع افزایش پیدا می کند. زمینی که از لحاظ وسعت به اندازه یکی از این مراتع باشد نه تنها تعداد بیشتری از دامها را تغذیه می کنند، بلکه وقتی احشام را در شعاع

کمتری چرادهند، تعداد کارگرانی که برای مراقبت و جمع آوری محصولشان لازم است کمتر می شود. مالک از دو طریق استفاده می کند هم با افزایش محصول و هم با کاهش تعداد کارگرانی که باید از آن محصول تغیه شوند.

بهره مالکانه یا اجازه زمین، قطع نظر از محصول آن، نه تنها با حاصلخیزی زمین تغییر می کند، بلکه با موقعیت آن نیز تغییر می کند، بدون اینکه حاصلخیزی آن در نظر گرفته شده باشد. زمینی که نزدیک شهر است اجاره بیشتری می دهد تا زمینی که به همان حاصلخیزی است ولی در نواحی دورافتاده کشور قرار دارد. با اینکه ممکن است هزینه کشت هر دو برابر باشد، ولی حمل محصول زمین دورتر گرانتر است. بنابراین، باید تعداد کارگر بیشتری از آن گذران کنند؛ و مازاد آن، که هم سود کشاورز و هم اجاره زمین است، کاهش خواهد یافت. اما، همان طور که قبلاً نشان دادیم، در بخشهای دورافتاده کشور، میزان سود به طور کلی بالاتر از مجاورت شهرهای بزرگ است. بنابراین، نسبت کمتری از این مازاد ملی که نقصان یافته، باید به مالک تعلق بگیرد.

جاده های خوب، آبراه ها، ورودخانه های قابل کشتیرانی، چون میزان هزینه حمل را کاهش می دهد، بخشهای بزرگ دورافتاده را در سطح بخشهای نزدیک به شهرها قرار می دهد. روی این اصل بهترین اصلاح و آبادانی که صورت گرفته در همین حمل و نقل است. و این امر کشاورزی نقاط دور دست کشور را که باید همیشه گرانترین بخشها باشد، تشویق می کند. و چون موجب خرد شدن انحصار فروش دهات مجاور شهرها می شود، به سود شهرها هم هست. حتی برای آن قسمت از روستاهای انحصاری نیز سودمند است. با اینکه محصولات رقیب را به بازارهای قدیمی سرازیر می کند، ولی بازارهای جدیدی نیز برای محصولات خود پیدا می کند. بعلاوه، انحصار، دشمن بزرگ مدیریت خوب است، که نمی شود آن را تعمیم داد مگر در نتیجه رقابت آزاد و عمومی که هر کس را وادار می کند که به منظور دفاع نفس به آن متوسل شود. پنجاه سال پیش بود که بعضی از بخشها و نواحی اطراف لندن به پارلمان انگلیس علیه بسط جاده های بزرگ به بخشهای دورافتاده عرض حال دادند. اینها چنین وانمود می کردند، که آن بخشهای دورافتاده، به علت ارزان بودن کارگر می توانند علوفه و غله خود را در بازار لندن ارزانتر از خودشان عرضه کنند، و بدین ترتیب اجاره شان را پائین خواهند آورد، و زراعت آنان را خراب می کنند، اما، اجاره آنها از آن زمان تا کنون زیاد شده و کشت آنان بهبود یافته است.

یک زمین غله خیز با حاصلخیزی متوسط برای غذای انسان بیشتر محصول تولید می کند تا بهترین مراتع با همان ابعاد. با اینکه کشت مزرعه مزبور بیشتر کارگر می خواهد، اما مازادی که پس از تغذیه کارگران و ذخیره بذر باقی می ماند، نیز خیلی بیشتر است. بنابراین، اگر یک پوند گوشت هیچ وقت نباید فرضاً بیشتر از یک پوند نان ارزش داشته باشد مازاد محصول اضافی زمین غله خیز در همه جا ارزش بیشتری خواهد داشت و موجب می شود که سود کشاورز و اجاره مالک زمین بیشتر شود. ظاهراً در آغاز کشاورزی ابتدائی نیز مزرعه غله بیشتر از مرتع ارزش داشته است. اما ارزش نسبی آن دو غذای مختلف، یعنی نان و گوشت، در دوره های مختلف کشاورزی متفاوت بوده است. در آغاز کشاورزی

ابتدایی، دشتهای غیر اصلاح شده وحشی، که در آن زمان بخشهای بزرگ کشور را تشکیل می دادند، اختصاص به گله داری داشت. گوشت بیشتر از نان بوده، و از اینرو، نان غذائی است که رقابت و تقاضا برای آن بیشتر است، و نتیجتاً قیمت آن بالا می رود. طبق گفته اولوآ^۲ در چهل پنجاه سال پیش، در بوینوس آیرس، قیمت عادی يك گاو ۴ ریال اسپانیولی معادل با ۲۱/۵ پنی پول انگلیس بوده، که از میان يك گله دویست و سیصد تائی می شد آن را انتخاب کرد. وی چیزی را جمع به قیمت نان نمی نویسد شاید چیز قابل توجهی درباره آن ندیده باشد. بنا به گفته وی، قیمت يك گاو در بوینوس آیرس کمی بیشتر از مقدار کاری است که برای گرفتن آن صرف شده است. ولی غله را نمی توان بدون اعمال زحمت زیاد بدست آورد، و در دهاتی که در دره رودخانه پلیت^۳ قرار دارد (در آن زمان راه مستقیم اروپا به معادن نقره پوتوسی^۴ از طریق این دره بود)، قیمت پولی کار نمی تواند ارزان باشد. وقتی کشاورزی در بیشتر نقاط کشور توسعه پیدا می کند موضوع به نحوی دیگری است. آن وقت نان بیشتر از گوشت است، رقابت جهت آن را تغییر می دهد، و قیمت گوشت بیشتر از بهای نان می شود.

بعلاوه در اثر توسعه کشاورزی، زمینهایی که برای چراگاه باقی می ماند کم می گردد. بخش بزرگی از زمینهای کشت شده باید برای تولید و پرورش دام اختصاص یابد، بنابراین قیمت آن باید به اندازه ای باشد که بتواند نه تنها مزد کارگرانی که برای مراقبت آنها لازم است بپردازد؛ بلکه سود کشاورز و اجاره ای که مالک قاعدتاً از زمین کشاورزی بدست می آورد، باید پرداخت شود. گله ای که در زمینهای غیر کشاورزی و بایر بزرگ شده، وقتی که به بازار عرضه می شود، نسبت به وزن و مرغوبیت، به همان بهایی فروخته می شود که احشام دامپروریهای آباد و پیشرفته، ولذا مالکان آن زمینهای مراتع از این رهگذر سود می برند، و اجاره زمین خود را به نسبت قیمت گله خود بالا می برند. بیش از يك قرن نیست که در بیشتر بخشهای هایلند اسکاتلند گوشت به قیمت نان جو عرضه می شد حتی ارزانتر. اتحاد انگلیس با اسکاتلند بازار انگلیس را بدروی گله احشام هایلند باز کرد قیمت عادی آن در حال حاضر سه برابر آغاز این قرن است، و در عرض این مدت اجاره زمینهای هایلند سه برابر و چهار برابر شده است. تقریباً در همه جای انگلیس، در حال حاضر، يك پوند گوشت عالی به طور کلی بیش از دو برابر قیمت بهترین نان سفید ارزش دارد، و در سالهای فراوانی گاهی معادل سه تا چهار پوند نان قیمت دارد.

بدین طریق است که در پیشرفت و آبادانی اجاره و سود مراتع دست نخورده تا اندازه ای با اجاره و سود زمینهای کشت شده تعیین می شود، و اجاره و سود زمینهای مزروعی با اجاره و سود زمینهای غله خیز تعیین می گردد. غله محصول سالیانه است. گوشت محصولی است که به دست آمدن آن چهار تا پنج سال وقت لازم دارد. بنابراین، چون يك جریب زمین از يك نوع غذا خیلی کمتر از نوع دیگر تولید می کند، کمی مقدار تولید را باید با زیادی قیمت جبران کرد. اگر قیمت گوشت خیلی بالا باشد، زمینهای غله

بیشتری تبدیل به مرتع می‌شود؛ و اگر قیمت گوشت کمتر شد، قسمتی از زمینهای مراتع دوبرتبه به کشت غله اختصاص می‌یابد.

اما باید دانست که این برابری بین اجاره و سود مرتع و غله، یعنی زمینی که محصول بلافصل آن غذای گاو و گوسفند است، و زمینی که محصول بلافصل آن غذای بشر است، فقط در قسمت اعظم زمینهای آباد دهات بزرگ صورت می‌گیرد. در بعضی از دهات مخصوص موضوع کاملاً بعکس است، و اجاره و سود مرتع خیلی بیشتر از اجاره و سود زمین غله‌خیز است.

بدین ترتیب در مجاورت يك شهر بزرگ تقاضای شیر و علوفه اسب، همچنین گرانی قیمت گوشت موجب افزایش ارزش علوفه می‌شود یعنی در سطحی بالاتر از آنچه که می‌توان آن را نسبت طبیعی غله دانست قرار می‌گیرد. معلوم است، که این برتری موقعیت محلی را نمی‌توان به زمینهای دور دست تسری داد.

شرایط خاص سبب می‌شود که بعضی از کشورها گاهی چنان پرجمعیت بشوند که تمام خاک آن، مثل زمینهای اطراف شهرهای بزرگ، کافی برای تولید علوفه و غذای ساکنین آن نباشد. بنابراین، زمینهای آنها در اصل به تولید علوفه، یعنی پرجمعترین کالاهای اختصاص یافته، که نمی‌توان آن را از فواصل دور حمل کرد؛ گندم که غذای اصلی مردم است به‌طور عمده از کشورهای خارج وارد می‌شود. در حال حاضر هلند همین وضع را دارد، و قسمت اعظم ایتالیا در قدیم در زمان خوشبختی و کامرانی رومیها نیز همین‌طور بوده است. به‌طوری که سیسرو نقل کرده است، کاتوی^۵ پیر می‌گفت خوب غذا خوردن و تغذیه کردن اولین و پرمنفعت‌ترین چیزی است که در مدیریت يك مستغل شخصی باید در مد نظر باشد، غذای متوسط خوردن در درجه دوم، و بد تغذیه کردن در درجه سوم است. وی شخم زدن زمین و کشت آن را در مرحله چهارم کسب سود می‌برد. در حقیقت، کشت و زرع در آن قسمت از ایتالیای قدیم که در حوالی روم قرار داشت، در اثر توزیع گندم که اغلب میان مردم مجانی و یا با قیمت نازل پخش می‌شد، از بین رفته بود. این گندم را از کشورها و ایالات مفتوحه می‌آوردند، و چنداناً از این کشورها مجبور بودند، که به عنوان مالیات، يك دهم محصول خود را به قیمت مقرر، در حدود هر نیمه رطلی شش پنس، به جمهوری رم بدهند. چون قیمت گندمی که بین مردم توزیع می‌شد خیلی ارزان بود، بناچار قیمت گندم محصول لایتوم^۶ یا قلمرو قدیمی رم، که به بازار آورده می‌شد تنزل می‌کرد و همین امر باعث شد که کشت غلات در کشور باستانی رم متوقف شود. در يك کشور وسیع نیز، که محصول عمده آن گندم است، اجاره يك زمین مرتع خوب محصور، اغلب بالاتر از زمین گندم آن حوالی است. این زمین برای نگهداری دام‌هایی که در کشاورزی به کار می‌رود، مناسب است، و در این مورد، اجاره سنگین آن مطلقاً از ارزش محصول آن (علوفه) پرداخت نمی‌شود بلکه ناشی از ارزش محصول زمینی گندم است که به وسیله آن کشت می‌شود. و اگر زمینهای مجاور کاملاً محصور شود، احتمالاً

دارد که قیمت آن کاهش یابد. اجازه سنگین فعلی زمینهای محصور اسکا تلند ظاهر آبد علی کمیابی دیوار کشی است، و شاید اگر این کمیابی از میان برود آن هم دوام نداشته باشد. مزیت دیوار کشی زمین برای مرتع بیشتر است تا برای غله. عمل دیوار کشی کار نگهبانی احشام را آسان می کند، و گله و رمه ای که مراقبت و مداخله گله چران و سگ وی نباشد نیز بهتر تغذیه می کند.

ولی در نقاطی که این قبیل مزایای محلی وجود ندارد، اجازه و سود زمین گندم، یا هر چیز دیگری که غذای گیاهی مردم را تشکیل می دهد، باید طبعاً قیمت اجازه و مقدار سود مرتع زمینی که برای آن مناسب است تعیین کند.

انتظار می رود، يك كشور آباد و مترقی، با استفاده از گیاهان دست کاشت مانند شلغم، هویج، کلم و سایر محصولات که در يك مساحت معین، علوفه بیشتر و بهتری برای دام تهیه می کند تا چراگاه طبیعی، طبعاً قیمت گوشت را نسبت به دامان تقلیل دهد. ظاهر آبد این قبیل کشورها همین طور هم شده است؛ و دلایلی در دست هست که نشان می دهد، حداقل در بازار لندن، در حال حاضر قیمت گوشت نسبت به دامان خیلی کمتر است تا آغاز قرن گذشته. در ضمیمه کتاب زندگی شاهزاده هنری^۷ دکتر بیرچ^۸ گزارشی از قیمت گوشت که معمولاً توسط شاهزاده پرداخت می شده برای ما تهیه کرده است. در آنجا می گوید لاشه يك گاو کامل که شش صد پوند وزن دارد معمولاً ۹ لیره و ده شلینگ، یا در همین حدود برای شاهزاده هزینه دارد، یعنی هر صد پوند آن ۳۱ شلینگ و هشت پنس می ارزیده است. شاهزاده هنری در ششم نوامبر ۱۶۱۲، در سن نوزده سالگی فوت شد.

در مارس ۱۷۶۴، از طرف مجلس انگلیس تحقیقی درباره علل گرانی قیمت خواربار در آن زمان بعمل آمد. در آن زمان در بین سایر اسناد و مدارکی که در این باره تهیه شده بود، گواهی و اسناد يك بازرگان اهل ویرجینیا بود از این قرار، که در مارس ۱۷۶۳، وی کشتی خود را پر از گوشت گاو کرده بود که هر صد پوند آن ۲۴ یا بیست و پنج شلینگ قیمت داشت، و وی این قیمت را عادی می دانست؛ در صورتی که در سال ۱۷۶۴، یعنی سال قحطی و گرانی وی برای هر صد پوند گوشت گاو ۲۷ شلینگ پول پرداخته بوده است؛ اما، این گرانی قیمت سال ۱۷۶۴ چهار شلینگ و هشت پنس ارزانتر از قیمتی بوده است که شاهزاده هنری پرداخت کرده است، و باید در نظر داشت که فقط بهترین گوشت گاو را برای حمل و نقل دریایی فواصل دور نمک می زدند و می فرستادند.

قیمتی که شاهزاده هنری برای هر پوند لاشه (گوشت بد و خوب مخلوط) پرداخت کرده $3\frac{4}{5}$ پنس بوده است؛ و در آن نرخ قسمتهای خوب و انتخابی لاشه در خرده فروشی هر پوند کمتر از $1\frac{1}{4}$ یا ۴ یا ۵ پنس نبود.

در تحقیق مجلس در سال ۱۷۶۳ گواهان اظهار داشتند که قیمت قطعات انتخابی و خوب گوشت برای مصرف کنندگان ۴ و $1\frac{1}{4}$ پنس، و قطعات نامرغوبتر روی هم رفتار

هفت فارتینگ تا $\frac{1}{4}$ و $\frac{2}{4}$ پنس بوده است؛ و همه می گفتند به طور کلی این قیمت $\frac{1}{4}$ پنی گراتر از همان نوع گوشت بوده که معمولاً در ماه مارس فروخته شده است. ولسی می توانیم بدخوبی فرض کنیم که حتی این قیمت گران خیلی ارزاتر از قیمت خرده فروشی عادی است که در زمان شاهزاده هنری فروخته می شده است. در طول دوازده سال اولیه قرن گذشته قیمت متوسط بهترین گندم در بازار ویندسور هریک چارک از نه رطل وینچستریک لیره و ۱۸ شلینگ و $\frac{1}{6}$ پنی بوده است.

ولی در دوازده سال پیش از سال ۱۷۶۴ بدانضمام سال مزبور، قیمت متوسط بهترین گندم به همان وزن در همان بازار ۲ لیره و یک شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس بوده است.

بنابراین، در دوازده سال اول قرن گذشته، به نظر می رسد که گندم خیلی ارزاتر، و گوشت خیلی گراتر از دوازده سال پیش از سال ۱۷۶۴ و خود سال مزبور بوده است. در همه کشورهای بزرگ قسمت اعظم زمینهای زراعتی برای غذای مردم و یا علیق حیوانات کشت شده و مورد بهره برداری است. اجاره و سود این زمینها اجاره و سود سایر زمینهای کشاورزی را تعیین می کند. اگر تولید، هر کدام از این محصولات کمتر از دیگری باشد، زمین آن به زودی تبدیل به کشت گندم یا مرتع می شود، و اگر درآمد یکی از این زمینها بیشتر باشد، بعضی از قسمتهای زمینهای مرتع یا غله به زودی تبدیل به کشت آن محصولی می شود که درآمد آن بیشتر است.

در حقیقت آن محصولانی که آماده کردن زمین آنها برای کشت نیاز به هزینه های ابتدایی آبادانی زیاد داشته و یا اینکه هزینه سالیانه کشت آن زیاد است، معمولاً چنین می نماید که می توانند به ترتیب اجاره بیشتر، و سودی بیشتر از گندم و یا مرتع بدهند. اما، این تفوق زمین در ارائه سود و اجاره بندرت از مقدار بهره عادلانه هزینه کلانی که خرج شده تجاوز می کند و بندرت آن را جبران می کند.

در مزرعه رازک، در باغ میوه در سبزیزارها گاهی اجاره مالک و سود کشاورز، معمولاً بالاتر از زمین غله و یا مرتع است. ولی برای اینکه زمین را تبدیل بداین باغها بکنیم احتیاج به هزینه کلانی داریم. لذا اجاره مالک زیادتر می شود. همچنین احتیاج به یک مدیریت ماهر و دقیقتری دارد، و از اینرو سود کشاورز زیاد می شود. بعلاوه محصول این زمینها (لااقل در مورد مزرعه رازک و باغ میوه) نامعلوم تر است. بنابراین قیمت آن علاوه بر اینکه باید تمام زیانهای گهگاهی و اتفاقی را جبران کند، چیزی هم به اسم منفعت بیمه باید باقی گذارد. وضعیت و موقعیت باغدارها که معمولاً کمتر از متوسط و همیشه به حال اعتدال است، ما را متقاعد می کند که معمولاً نبوغ آنها به طور رضایت بخشی جبران نشده است. این هنر تفریحی و مسرت بخش یعنی باغداری توسط تعداد زیادی از ثروتمندان برای تفریح و سرگرمی اجرا می شود، به طوری که کسانی که آن را برای سود دنبال می کنند مزایای کمتری خواهند داشت، زیرا اشخاصی که بالطبع بهترین خریداران آنها هستند گرانهایترین محصولات را در باغ شخصی برای خودشان تدارک می بینند.

مزایا و سودی که مالک از این قبیل اصلاحات به دست می آورد هیچ گاه بیشتر از

مقداری نبوده است که هزینه‌های اولیهٔ ایجاد این اصلاحات را تکافو کند. در کشاورزی خیلی دور و باستان روزگار، باغچه‌ای که در آن سبزیجات کاشته شده و خوب آب داده می‌شد ظاهراً جزو قسمتی از مزرعه‌ای به حساب می‌آمد که پس از تاکستان و باغ انگور با ارزشترین تولیدات را داشت. ولی دموکریتوس^۹ که در حدود دو هزار سال پیش راجع به کشاورزی کتاب نوشته، و پیشینیان وی را پدر این حرفه می‌دانستند، چنین عقیده داشت: کسانی که دور باغ این قبیل محصولات دیوار می‌کشند کار عاقلانه‌ای نمی‌کنند. و، می‌گفت، سودی که از کشت محصول به دست می‌آید، آن قدر نیست که هزینهٔ دیوار سنگی را جبران کند، و دیوار آجری (به نظر من مقصودش خشتی است که در آفتاب پخته شده باشد) با باران و طوفان زمستانی پوسیده می‌شود، و نیاز به تعمیرات دائمی دارد. کولوملا^{۱۰}، که این داوری و گفتهٔ دموکریتوس را گزارش کرده، آن را رد نمی‌کند، بلکه روش خیلی اقتصادی پیشنهاد می‌کند و می‌گوید دیوارکشی دور باغ به وسیلهٔ پرچینهایی باشد که از بن خار و خاشاک درست شده باشد، و معتقد است تجربه نشان داده است که حفاظی بادوام و غیر قابل نفوذ است؛ و ظاهراً این نوع دیوارکشی در زمان دموکریتوس متداول نبوده است. پلادیوس^{۱۱} عقیده کولوملا را که قبلاً توسط وارو^{۱۲} توصیه شده بود، می‌پذیرد. بنا به قضاوت باغدارهای قدیمی، ظاهراً محصول باغ کمی بیشتر از هزینه‌هایی بوده است که برای پرورش زمین و آبیاری آن خرج شده؛ زیرا برای کشورهایی که آفتاب آنها زیاد است، در آن زمان مثل امروز فکر می‌کردند که صلاح در آنست که نه‌رآبی را در اختیار داشته و آن را به وسیلهٔ جویهایی به تمام نقاط باغ برسانند.

امروز در سراسر اروپا باغ سبزیکاری و میوه همان دیواری را می‌خواهد که کولوملا در آن زمان پیشنهاد کرده بود و بهتر از آن را احتیاج ندارد. در بریتانیای کبیر در بعضی از کشورهای شمالی، میوه‌های لطیف را نمی‌توان تا رسیدن آنها حفظ کرد مگر به وسیلهٔ دیوارکشی. بنابراین، قیمت میوهٔ آنان باید به اندازه‌ای باشد که هزینهٔ ساخت و نگهداری دیوار را که بدون آن نمی‌توان میوه داشت جبران کند. دیواری که دور باغ میوه کشیده‌اند اغلب در باغ سبزیکاری نیز هست ولی محصول این باغ بندرت می‌تواند هزینهٔ آن را جبران کند.

ظاهراً در قدیم این اصل کلی بدون چون و چرا مورد قبول کشاورزان بوده است که با ارزش‌ترین نوع کشاورزی کشت به طرز صحیح و پرورش دادن آنست. درست همان طور که امروزه کشورهایی که دارای باغ انگور هستند همین اعتقاد را دارند. به طوری که اگر نوشتهٔ کولوملا مستفاد می‌شود، دهقانان و باغداران قدیم ایتالیا در این مورد که آیا کشت تاکستان جدید اقتصادی خواهد بود یا نه با هم اختلاف نظر داشتند. کولوملا همچون عاشقان حقیقی انواع کشاورزی نوظهور، به نفع باغ انگور و موستان اظهار نظر می‌کند، و می‌کوشد با مقایسهٔ هزینه و فایدهٔ آن نشان دهد که انگورکاری پرسودترین باغداری است. اما، این چنین مقایسه‌ای بین هزینه و سود طرحهای جدید معمولاً خیلی اشتباه‌آمیز

است، و در هیچ کاری مثل کشاورزی مقایسه مزبور آن قدر غلط نیست. اگر سود این قبیل، کشتزارها آن طور که او تصور می کرد زیاد بود، دیگر آن قدر بحث و گفتگو درباره آن معنی نداشت. امروز عین همین موضوع، اغلب مورد بحث کشورهای شرابخیز است. در حقیقت، نویسندگان کتابهای کشاورزی، یعنی دوستداران و طرفداران کشت تاک ظاهرأ به طور کلی مایل بودند به نفع کشت انگور با کولوملا همصدا شوند. در فرانسه نگرانی مالکین تاکستانهای قدیمی برای جلوگیری از کشت تاکستانهای جدید، ظاهرأ همین مسأله را تأیید می کند، و نشانه بیداری و آگاهی در میان کسانی است که در این کار باتجربه اند که این نوع کشت در حال حاضر در آن کشور از هر نوع کشت دیگر سودآورتر است. اما ضمناً چنین به نظر می رسد که، عقیده دیگری هم وجود داشت، و آن اینکه این سود عالی تا وقتی ادامه دارد که قوانینی که فعلاً کشت آزاد مو را محدود می کند دوام داشته باشد. در سال ۱۷۳۱، فرمانی از شورای دولتی گرفته شد که هم کشت موستان جدید را مانع می شد، و هم تجدید تاکستانهای قدیمی که کشت آنها در سال منقطع شده بود، بدون اجازه شاه ممنوع بود. اخذ این اجازه منوط به ارائه گواهی نامه ای از طرف مباشر ایالتی بود مبنی بر اینکه وی زمین را آزمایش و بعد تأیید کند که محصول دیگری جز مو در آن قابل کشت نیست. مستمسك اخذ فرمان این بود که غله و مرتع در کشور کم، و انگور و موفوق العاد، فراوان بود. اما اگر این فراوانی فوق العاده درست می بود، بدون فرمان شورای دولتی، عملاً کشت موستان جدید، متوقف می شد، یعنی سود این نوع کشاورزی به سطحی پائین تر از سود غله و مرتع کاهش می یافت و نتیجتاً کشت آن، متوقف می شد. راجع به کمبود فرضی گندم، که ناشی از ازدیاد و تکثیر تاکستانهاست، باید گفت در هیچ کجای خاک فرانسه گندم بهتر از ایالات شرابخیز مانند بورگانندی^{۱۳}، گین^{۱۴} و لنگودوک علیا^{۱۵}، که زمین در آنجا برای کشت غله مناسب است، بخوبی و با دقت کشت نمی شود. کارگران زیادی که به يك نوع کشت مشغول هستند بازار نقدی محصولات بشمار می روند، و به ناچار دیگران را نیز تشویق به این کار می کنند. کاستن تعداد کسانی که قادر به خرید هستند مطمئناً نامطمئن ترین تدبیری است در تشویق مردم به کشت گندم. این درست مثل آنست که کشاورزی را از طریق تقبیح کردن و نکوهش صنعت ترقی دهند.

بنابراین، اجاره و سود این محصولات، که یا احتیاج به مخارج اولیه زیاد برای بهبود زمین دارد تا زمین مساعد کشت آن محصول شود، و یا اینکه مخارج سالیانه کشت آنها زیادتر است، با اینکه اغلب محصولات آن بالاتر و عالی تر از گندم و مرتع است، ولی وقتی که محصول آنها فقط تکافوی این مخارج فوق العاده را می کند، آن وقت در حقیقت مقدار سود و اجاره بر مبنای اجاره و سود آن محصولات عادی تعیین می شود.

در حقیقت، گاهی اتفاق می افتد که مقدار زمین، که برای محصول معینی در نظر گرفته شده، آن قدر کوچک است که نمی تواند تقاضای مؤثر را بوجود آورد. تمام محصول به کسانی فروخته می شود که مایلند قدری بیشتر از پولی که برای پرداخت اجاره، مزد.

وسود لازم برای کشت و به بازار آوردن محصول تکافو کند بپردازند، و این مقدار مزره و اجاره و سود بر مبنای میزان نرخ طبیعی است و با اینکه بر طبق نسبتی است که در بیشتر بخشهای زمینهای مزروعی پرداخت می شود. قسمت مازاد بر قیمت که پس از پرداخت تمام مخارج آبادانی زمین و کشت آن باقی می ماند، در این مورد، و فقط در این مورد خاص، معمولاً هیچ نسبت معینی به مازاد قیمت گندم و یا مرتع ندارد، ولی احتمالاً از هر لحاظ از آن بیشتر است؛ و بیشتر سهم این مازاد طبعاً متعلق است به اجاره مالک زمین.

باید متوجه بود که مثلاً، نسبت معمولی و طبیعی بین اجاره و سود انگور و اجاره و سود زمین گندم و مرتع فقط در مورد آن مزارها و تاکستانهایی متحقق است که بهترین نوع انگور عادی را تولید می کند؛ یعنی محصولی که تقریباً در همه جا، اعم از زمین شنی، زمین ماسه ای، و یا زمین کم مایه بدست می آید، و تنها قوت و شادابی و سالمی آن موجب فروش خوب آنست. فقط با چنین انگور و تاکستانی است که زمین معمولی يك روستا قابل رقابت با سایر زمینهاست؛ زیرا معلوم است که با محصولات دیگری که دارای کیفیت خاص هستند نمی توانند رقابت کنند.

تاك و درخت انگور بیشتر از هر درخت میوه ای تحت تأثیر زمینهای متفاوت قرار می گیرد. تصور می رود در اثر وجود بعضی از زمینهای خوب انگور مزره ای پیدامی کند که هیچ نوع پرورش و یا مدیریتی نمی تواند آن را برای انگور دیگری فراهم کند. این طعم خواه خیالی باشد خواه واقعی، گاهی و بزره محصول بعضی از تاکستانهای معدود است، و گاهی بخش بزرگتری از يك محل را در بر می گیرد، و گاهی قسمت اعظم يك ایالت دارای چنین خاکی است که انگور آن طعم خوبی دارد. کل محصول این چنین تاکستانی وقتی به بازار عرضه می شود کمتر از تقاضای مؤثر است، و یا به زبان دیگر تقاضای کسانی که مایل اند که تمام اجاره، سود، و مزد لازم برای تهیه کردن و آوردن انگور به بازار را، طبق نرخ عادی، و با طبق نرخ که در سایر تاکستانها متداول است بپردازند بسیار زیاد است. بنابراین کل این محصول باید به کسانی فروخته شود که مایلند قیمت بیشتری بپردازند، که خواه و ناخواه قیمت انگور را بالاتر از انگور معمولی می برد. تفاوت این دو قیمت بنابر کمیابی انگور و یا پیروی از عرف روز که رقابت خریداران را کم و بیش دامن می زند زیاد و یا کم می شود. تفاوت قیمت هر چه که باشد بیشتر آن نصیب مالک می شود. زیرا با اینکه چنین تاکستانهایی به طور کلی با دقت بیشتری کشت می شود تا اغلب تاکستانهای دیگر، ولی قیمت گران انگور آن ظاهراً علت چنین کشت دقیقی است نه معلول آن. در يك چنین محصول ذی قیمتی زبانی که در اثر غفلت و مسامحه پدید می آید آن قدر زیاد است که حتی بی توجه ترین افراد را وادار به مطالعه و دقت می کند. بنابراین، قسمت کوچکی از این قیمت سنگین، برای پرداخت مزد کارگر فوق العاده ای که در کشت آن به کار رفته، و سود سرمایه فوق العاده ای که آن کارگر را به تحرك وامی دارد تکافو می کند.

مستعمرات شکر خیز ملل اروپایی در هند غربی را می شود با آن تاکستانهای گران قیمت مقایسه کرد. کل محصول مستعمرات هند غربی کمتر از تقاضای مؤثر اروپاست، و باید به کسانی فروخته شود که حاضرند بیش از مجموع مزد، سود، و اجاره مورد نیاز

تهیه کردن و بدبازار عرضه کردن آن براساس نرخى که معمولاً در هر محصول دیگری پرداخت می‌شود، پردازند. در هندوچین به موجب اظهارات پوآور^{۱۶} که یکی از محققان دقیق کشاورزی در آن کشور است، بهترین نوع شکر سفید معمولاً هر کنتالی^{۱۷} سه پیاستر، یا در حدود سیزده شلینگ و شش پنس به پول مافروخته می‌شود. وزن يك کنتال در آنجا مساوی ۱۵۰ تا ۲۰۰ پوند، یا به طور متوسط ۱۷۵ پوند پاریس است، که قیمت شکریك صد پوند انگلیس را به ۸ شلینگ استرلینگ تقلیل می‌دهد، که معمولاً کمتر از يك چهارم قیمت شکر سرخی است که ما از مستعمرات خود وارد می‌کنیم، و از يك ششم قیمت بهترین شکر سفید کمتر است. قسمت بیشتر زمینهای زراعتی در هندوچین برای کشت گندم و برنج یعنی غذای اصلی عمده جمعیت اختصاص یافته است، احتمالاً در آنجا قیمت برنج، گندم، و شکر به نسبت طبیعی است، و یا به اندازه‌ای است که طبعاً در محصولات مختلف بخش اعظم زمینهای کشت شده جاری است، یعنی تا آنجا که بتوان حساب کرد، این قیمت براساس آن چیزی است که معمولاً مخارج اصلی آباد کردن و مخارج سالیانه کشت را در بر می‌گیرد، این قیمت به اندازه‌ای است که می‌تواند مخارج مالك و زارع را جبران کند. اما در مستعمرات شکرخیز ما قیمت شکر هیچ نسبتی به قیمت برنج و غله اروپا و یا امریکا ندارد. معمولاً چنین عقیده دارند که زارع نیشکر انتظار دارد که عرق نیشکر (رم) و ملاس آن تمام هزینه‌های کشت او را بپردازد، و شکر آن سود خالص باشد. اگر این گفته راست باشد، (زیرا که من مایل نیستم آن را تأیید کنم)، مثل این می‌ماند که زارع گندم انتظار داشته باشد که کل هزینه کشت را با فروش کاه و پوشال آن تأمین کند، و غله او سود خالص وی باشد. اغلب می‌بینیم که گروهی از بازرگانان در لندن و سایر شهرهای بازرگانی زمینهای بایر مستعمرات نیشکر را می‌خرند، و توقع دارند که آنها را آباد کرده و به كمك نمایندگان و عمال خود، با وجود فاصله زیاد و بازده نامعلومی که ناشی از اجرای عدالت ناقص در آن کشورهاست، و از کشت آن سود ببرند. هیچ کس کوشش نمی‌کند که به همین طریق زمینهای حاصلخیز اسکاتلند، ایرلند، یا ایالات غلهخیز امریکای شمالی را آباد کند، گویانکه با اجرای دقیق عدالت در آن کشورها بازده معینی می‌توان توقع داشت. در ویرجینیا و ماریلند، کشت توتون به کشت گندم برتری دارد، چون سودآورتر است. کشت توتون ممکن است در بیشتر جاهای اروپا مفیدتر باشد؛ ولی تقریباً در همه جای اروپا مشمول مالیات قرار گرفته، و چنین تصور می‌رود که جمع‌آوری مالیات از هر مزرعه‌ای در کشور که این محصول را کشت می‌کند بسیار دشوارتر خواهد بود، تا وضع مالیات به ورود آن در گمرک‌خانه‌ها. روی این اصل کشت توتون در بیشتر مزارع اروپا ممنوع شده، که ضرورتاً يك نوع حالت انحصاری برای کشورهایی که آن را تولید می‌کنند به وجود آورده؛ و چون ماریلند و ویرجینیا بیشترین مقدار توتون را تولید می‌کند، این ایالات

بداتفاق بعضی از رقبای خود، در سود این انحصار سهیم هستند. اما، بد نظر نمی‌رسد که کشت توتون مانند نیشکر پرمفعت باشد و من هیچ‌نشنیده‌ام که کشتزارهای توتون به وسیله سرمایه‌بازرگانی که در بریتانیای کبیر سکونت دارند آباد و کشت شود، و مستعمرات توتون، کشتکاران ثروتمندی مانند کشتکاران نیشکر که اغلب با ثروت فراوان به انگلیس مراجعت می‌کنند پدید نیآورده است. با اینکه در مستعمرات مزبور برای کشت توتون ارجحیتی نسبت به گندم قائل شده‌اند، ولی به نظر می‌رسد که تقاضای مؤثر اروپا در توتون کاملاً ارضاء نمی‌شود، در مورد شکر احتمالاً این موضوع خیلی بیشتر مشهود است؛ و با اینکه قیمت فعلی توتون محتملاً، بر اساس نرخ‌های معمولاً در زمینهای گندم‌خیز می‌پردازند، بیشتر از مقداری است که برای پرداخت مزد، سود و اجاره مورد نیاز برای کشت و به بازار آوردن آن لازم باشد، ولی نباید خیلی بیشتر از قیمت فعلی شکر باشد. لذا، کشتکاران توتون همان ترسی را از فراوانی فوق‌العاده توتون دارند که مالکین تاکستانهای قدیمی فرانسه نسبت به فراوانی انگور دارند. لذا به وسیله قانونی که از مجلس گذشت کشت آن را به بیش از هزار نشاء، برای هر سیاه‌پوست بین ۱۶ تا شصت سالگی محدود کرده‌اند، که این مقدار نشاء در حدود ۱۰۰۰ پوٹ توتون تولید می‌کند. و چنین حدس می‌زنند که این سیاه‌پوست، به غیر از این مقدار توتون، می‌تواند، چهار جریب زمین را غله بومی بکارد. برای جلوگیری از زیادی جنس در بازار، طبق گفته دکتر دوکلاس^{۱۸} (که به نظر من اطلاعات در این مورد صحیح نبود) آنها در سالهای فراوانی، مقدار معینی از محصول توتون هر سیاه‌پوست را آتش می‌زدند، درست همان‌طور که می‌گویند هلندیها در مورد ادویهجات این کار را می‌کردند. اگر این روشهای خشونت‌بار، برای اینکه قیمت محصول توتون بالانگاه داشته شود لازم باشد، برتری نسبی پرورش توتون به گندم، اگر هنوز چنین برتری وجود داشته باشد، محتملاً دوام زیادی نخواهد داشت.

بدین طریق است که اجاره زمین مزروعی که محصول آن خوراک آدمی را تشکیل می‌دهد، اجاره قسمت بیشتر زمینهای مزروعی دیگر را تعیین می‌کند. هیچ محصول بخصوصی نمی‌تواند مدت طولانی با کمتر از این میزان کشت شود، زیرا زمین به سرعت به محصول دیگر اختصاص خواهد یافت. و اگر يك محصول معینی معمولاً بیشتر از این مقدار بتواند پرداخت کند، به این علت است که مقدار زمینی که برای آن مناسب است آن قدر كوچك است که نمی‌تواند عرضه کافی برای تقاضای مؤثر فراهم آورد.

در اروپا گندم محصول عمده زمینی است که برای تهیه خوراک انسان، اختصاص یافته. بنابراین، جز در موارد خاص، اجاره زمین مزروعی غله، اجاره سایر زمینهای مزروعی را تعیین می‌کند. احتیاجی نیست که بریتانیا نسبت به تاکستانهای فرانسه و یا درختکاری زیتون ایتالیا حسادت کند. زیرا غیر از موارد خاص، ارزش این زمینها با ارزش زمین غله تعیین می‌شود، که در این مورد حاصلخیزی زمینهای انگلیس خیلی پست‌تر و پائین‌تر از حاصلخیزی هر کدام از دو کشور مزبور نیست.

اگر در هر کشوری غذای نباتی معمولی و مورد علاقه مردم باید از گیاهی به دست آید که معمولترین زمینها با کشت پرورش مساوی یا تقریباً مساوی خیلی بیشتر از حاصلخیزترین زمین غله، از آن محصول تولید کند، اجاره مالک و یا مقدار مازاد غذایی که پس از پرداخت مزد کارگر و جانشین کردن سرمایه کشاورزی، بدافاضه سود برای وی باقی می ماند، ضرورتاً خیلی بیشتر خواهد بود. میزان معاش معمولی که برای گذران کارگر لازم است در آن کشور هر چه که می خواهد باشد، این مازاد عظیم همیشه تعداد بیشتری کارگران را امرار معاش می کند، و در نتیجه مالک را قادر می سازد تا مقدار بیشتری کار را خریداری و یا تحت اختیار داشته باشد. ارزش حقیقی اجاره او، قدرت و اختیار واقعی او، خرید نیازمندیها و وسایل آسایش زندگی که کار سایر مردم برای او فراهم می کند، بالطبع بیشتر خواهد بود.

يك زمین برنجکاری خیلی بیشتر از حاصلخیزترین زمین گندم غذا تولید می کند. گفته می شود هر جریب زمین عادی در سال دو محصول برداشت می کند، که هر کدام شصت رطل (بوشل) برنج می دهد. از اینرو، با اینکه کشت برنج احتیاج به کار بیشتر دارد پس از معاش و هزینه تعداد کارگر، مقدار بیشتری مازاد باقی می ماند. بنابراین، در تمام آن کشورهای برنج خیز، یعنی جایی که برنج غذای عادی و محبوب مردم است، و در جاهایی که کشتکاران با آن تغذیه می کنند، سهم بیشتری از این مازاد باید به مالک تعلق داشته باشد تا کشورهای گندم خیز. در کارولینا که مثل سایر مستعمرات انگلیس، زارعین به طور کلی هم کشاورز و هم مالک هستند و در جاهایی که اجاره مالا با سود مخلوط می شود، کشت برنج پرمفعت تر از کشت گندم است، و حال آنکه مزارع آنها بیش از سالی یکبار محصول نمی دهد، و ضمناً در اثر غلبه عادت اروپایی در آن منطقه، برنج غذای محبوب و عادی مردم نیست.

يك مزرعه خوب برنج در تمام مدت سال گل آب (باتلاق) است، و در يك فصل این باتلاق پر از آب می شود. چنین مزرعه ای برای کشت گندم، یا علوفه، و یا تاکستان، و یا در حقیقت، هر نوع محصول نباتی که برای غذای آدمی مفید باشد، نامناسب است؛ و زمینهایی که مناسب کشت آن محصولات باشد به درد برنجکاری نمی خورد. بنابراین، حتی در کشورهای تولیدکننده برنج، اجاره، زمین برنجکاری نمی تواند اجاره سایر زمینهای مزروعی را که نمی شود در آنها برنج کاشت، تعیین کند.

مقدار محصول غذایی که يك مزرعه سیب زمینی تولید کرده است از لحاظ مقدار کمتر از محصولی نیست که مزرعه برنج تولید کرده است. ۱۲ هزار پوند سیب زمینی از يك جریب زمین از لحاظ محصول بیش از دوهزار پوند گندم نیست. در حقیقت، غذا یا تغذیه یکسانی که از هر کدام از این دو محصول می توان به دست آورد، به هیچ وجه تناسبی با وزن آنها ندارد، زیرا سیب زمینی مقدار زیادی آب دارد. اما، چنانچه نیمی از این وزن آب باشد، (که البته مقدار آب را خیلی زیاد فرض کرده ایم)، این يك جریب سیب زمینی هنوز هم شش هزار پوند غذای يك دست تهیه می کند، که سه برابر مقداری است که از يك جریب گندم به دست می آید. هزینه کشت يك جریب سیب زمینی ارزانتر از هزینه کشت يك

جریب گندم است؛ آیشی که بعد از هر برداشت گندم لازم است، خیلی بیشتر از بیل زدن و سایر کارهای فوق العاده کشت سیب زمینی خرج دارد. اگر زمانی سیب زمینی در هر قسمت از اروپا، مثل برنچ در نواحی برنچ خیز، غذای عادی و مورد پسند همه مردم بشود، بدطوری که همان مقدار زمینی که امروز گندم و سایر انواع غله‌ها را به خود اختصاص داده به کشت سیب زمینی اختصاص داده شود، این مقدار زمین تعداد بیشتری از مردم را تغذیه خواهد کرد، و کارگران عموماً با سیب زمینی امرار معاش می‌کنند، و پس از برگشت سرمایه و پرداخت مزد کارگرانی که در کشت آن کار کرده‌اند مازاد بیشتری باقی خواهد ماند. جمعیت اضافه می‌شود، و اجاره و بهره مالکانه خیلی بیشتر از امروز بالا می‌رود. زمینی که برای کشت سیب زمینی مساعد است تقریباً برای کشت سایر سبزیجات مفید نیز مناسب است. اگر همان قدر که در حال حاضر زمین زیر کشت گندم هست سیب زمینی هم در اختیار داشته باشد، مثل گندم می‌تواند اجاره قسمت بیشتر زمینهای مزروعی را تعیین کند.

به طوری که اطلاع پیدا کرده‌ام، در بعضی از قسمت‌های لانکاشایر چنین ادعا می‌شود که نان جو برای کارگران از نان گندم مطبوعتر است، و اغلب شنیده‌ام که در اسکاتلند هم همین طور است. اما خود من نسبت به صحت این گفته‌ها شک دارم. مردم عادی اسکاتلند، که با نان جو تغذیه می‌کنند، به طور کلی، به زیبایی و نیرومندی مردم انگلیس در همان طبقه که با نان گندم تغذیه می‌کنند نیستند. مردم اسکاتلند نه از لحاظ کار و نه از لحاظ منظر و سیما به پای مردم انگلیس نمی‌رسند؛ و چون تفاوت بین مردم متجدد دو کشور یکی نیست، تجربه این طور نشان می‌دهد که غذای مردم عادی در اسکاتلند آن طور که در کشور مجاور آن یعنی انگلیس برای مزاج و بنیۀ مردم هم طبقه مناسب است مساعد نیست ولی در مورد سیب زمینی این طور نیست. رؤساء، باربرها، کارگران ذغال در لندن، و آن زنان تیره روزی که از راه خود فروشی امرار معاش می‌کنند، و شاید قویترین مردان و زیباترین زنان در دومینیونهای انگلیس، که گفته می‌شود قسمت اعظم آنها از پائین ترین طبقه مردم ایرلند هستند، عموماً به وسیله سیب زمینی تغذیه می‌کنند. هیچ غذای دیگری نمی‌تواند مثل سیب زمینی دلیل قاطعی مبنی بر کیفیت غذایی خود ارائه دهد، و یا اینکه ثابت کند که بویژه برای سلامت بنیۀ آدمی مناسب است.

نگهداری سیب زمینی در سراسر سال بسیار مشکل است، و غیر ممکن است که مثل غله آن را دو یا سه سال انبار کنند. ترس از اینکه نتوان قبل از فاسد شدن آن را فروخت از کشت آن جلوگیری می‌کند، و شاید مهمترین مانع اینکه سیب زمینی، مانند نان، در کشورهای بزرگ غذای گیاهی اصلی طبقات مختلف مردم نمی‌شود همین است.

قسمت دوم

درباره محصول زمین که زمانی از عهده پرداخت اجاره برمی آید دگاهی بر نمی آید

به نظر می آید که غذای آدمی تنها محصولی است در زمین که همیشه و ضرورتاً از عهده پرداخت مقداری از اجاره زمین به مالک برمی آید. سایر انواع محصولات گاهی از عهده این کار برمی آیند و گاهی هم یارای این کار را ندارند، و این امر بستگی به موجبات مختلف دارد.

پس از غذا، دو احتیاج بزرگ آدمی مسکن و پوشاک است. زمین در حالت اصلی ابتدائی خود می تواند موادی برای پوشاک و مسکن عده بیشتری از مردم فراهم کند تا غذای آنان. ولی وقتی زمین آباد می شود گاهی اوقات می توانند برای عده بیشتری غذا تهیه کنند تا مواد لازم برای پوشاک و مسکن؛ حداقل در موردی که مردم آنها را احتیاج داشته، و مایل اند که پول آن را بپردازند این امر بیشتر مصداق دارد. از اینرو، در حالت اول، همیشه فراوانی زیاد آن محصولات وجود دارد، که اغلب به همین دلیل زیادبودنشان، ارزش کمی دارند یا اصلاً فاقد ارزش هستند. در حالت دوم، کمبودی از آن احساس می شود، که اغلب موجب بالا رفتن ارزش آنهاست. در حالت اول قسمت بیشتر آن چون زاید به بی ارزشی دور ریخته می شود، و قیمت آنچه که به کار برده می شود فقط برابر با کار و هزینه ای است که آن را مناسب برای بهره برداری کرده و از اینرو، یارای پرداخت اجاره به مالک را ندارد. در مورد دوم همه آن مواد مصرف می شود، و اغلب تقاضای آن مواد بیشتر از مقداری است که زمین می تواند بر آورد کند. و بعضیها همیشه حاضرند بیشتر از مقداری که برای هزینه آوردن آن به بازار پرداخت شده پول بدهند. بنابراین، قیمت این مواد همیشه از عهده مقداری از اجاره بها به مالک برمی آید.

پوست حیوانات بزرگ مواد اولیه پوشاک بود. بنابراین، در میان ملت های شکارچی و چوپان، که غذای اصلی آنان از گوشت همان حیوانات است، هر فرد، با تهیه غذا برای خودش، موادی هم برای پوشاک به دست می آورد که بیشتر از نیاز او بود. اگر تجارت خارجی نبود، بیشتر آن را به عنوان کالای بی ارزش دور می ریختند. شاید این مورد در بین مردم امریکای شمالی قبل از کشف این قاره به وسیله اروپاییان متداول بوده باشد، که البته حالا پوست خنزیر خود را در قبال پتو، اسلحه گرم، و کنیاک معاوضه می کنند که قدری ارزش این محصولات را بالا می برد. به نظر من، در حالت بازرگانی فعلی جهان شناخته شده، و حشیرترین ملت ها که در بین آنها مالکیت زمین برقرار شده، یک نوع تجارت خارجی از این قبیل دارند، و در بین همسایگان پولدار خود تقاضای کافی مواد پوشاکی برای محصول زمین خویش پیدا می کنند، چون نمی توانند آن را در داخل کشور خود به عمل آورده و یا مصرف کنند، زیرا در چنین صورتی قیمت این محصولات بیشتر از هزینه ارسال آن به کشورهای مجاور ثروتمند می شود. از اینرو زمین می تواند مقداری اجاره به مالک بپردازد. وقتی که قسمت بیشتر احشام مناطق کوهستانی در همان محل مصرف گردید، صدور پوست آنان چشمگیرترین

قلم بازرگانی آن کشور را تشکیل داد، و آنچه در قبال آن دریافت می کردند اجاره مستغلات مراتع کوهستانی را قدری بالا برد. پشم انگلیس، که در زمان قدیم نمی توانستند آن را در داخل کشور به عمل آورده و مصرف کنند، بازاری در منطقه ثروت مندتر و صنعتی تر فلاندرز پیدا کرده، و قیمت آن چیزی برای اجاره زمین که آن را تهیه می کرد فراهم آورد. در کشورهای که بهتر از انگلیس آن روز کشت نمی شد، و یا بهتر از مناطق کوهستانی امروز اسکاتلند نبود، و تجارت خارجی هم نداشت، مواد پوشاکی ظاهراً چنان فراوان می شد که بیشتر آن را به عنوان مواد بی ارزش و بی فایده دور می ریختند، و هیچ قسمتی از آن نمی توانست اجاره ای برای مالک حاصل کند.

مواد ساختمانی و مسکن را نمی توان مانند مواد پوشاکی به فواصل دور حمل کرد، و به آسانی موضوع تجارت خارجی قرار نمی گیرد. وقتی این مواد در کشور تولید کننده فراوان شود، اغلب حتی در وضع فعلی دادوستد جهانی اتفاق می افتد، که ابداً ارزشی برای مالک ندارند. یک معدن سنگ خوب در اطراف لندن اجاره فوق العاده ای برای مالک آن حاصل می کند. در بسیاری از نواحی اسکاتلند و ویلز معدن سنگ درآمدی برای مالک ندارد. چوبهای الوار ساختمانی در کشورهای پر جمعیت و کشاورز ارزش زیادی دارد، و زمینی که این چوبها را تهیه می کند از عهده پرداخت اجاره های سنگین برمی آید. ولی در بیشتر قسمتهای امریکای شمالی مالک خیلی ممنون و مدیون شخصی می شود که بیشتر درختهای بزرگ را بریده و از زمین او بیرون ببرد. در بعضی از قسمتهای کوهستانی اسکاتلند پوست درخت تنها قسمتی از چوب است، که به علت نیاز جاده ها رکشتیها آن را به بازار می فرستند. خود چوب و الوار آن قدر روی زمین می ماند که می پوسد. وقتی که مواد مسکن آن قدر فراوان باشد، بهای قسمتی از آن که مصرف می شود برابر است با مزدکاری که درآمده کردن آن برای مصرف به کار رفته است. زمین آن اجاره ای برای مالک حاصل نمی کند، و مالک معمولاً به هر کس که زحمت تقاضا کردن استفاده از زمین را به خود هموار کرده است اجازه بهره برداری آن را می دهد. اما، تقاضای ملل ثروت مندتر گاهی باعث می شود که اجاره ای برای آن دریافت کند. سنگفرش کردن بعضی از خیابانهای لندن سبب شده که بعضی از مالکان سنگلاخهای ساحل اسکاتلند از زمینی که قبلاً به اجاره نمی رفت درآمد پیدا کنند. چوبهای نروژ و سواحل دریای بالتیک در بیشتر نقاط انگلیس بازاری را که در کشور خود نمی توانند داشته باشند به دست می آورند، و بدین ترتیب مقداری اجاره زمین برای مالکین خود فراهم می کنند.

افزایش جمعیت در کشورها به تناسب مقدار پوشاک و مسکن تولیدی آنان بالا نمی رود، بلکه این افزایش به نسبت عده ای است که زمینهای آن کشور می تواند آنان را تغذیه کند. وقتی غذا فراهم شد، تهیه پوشاک و مسکن آسان است. ولی با بودن پوشاک و مسکن پیدا کردن خوراک مشکل است. در بعضی از قسمتهای دومینیونهای انگلیس آن چیزی که اصطلاحاً خانه نامیده می شود با کاریک روز یک مرد ساخته می شود. ساده ترین نوع پوشاک، یعنی پوست حیوانات، احتیاج به کار بیشتری دارد که آن را خیاطی کرده و آماده استفاده کند. اما، احتیاج به کار خیلی زیاد ندارد. در بین مردم وحشی و غیر متمدن،

يك صدم كار يكسال و ياقدری بیشتر برای تهیه پوشاك و مسكن قسمت اعظم مردم آن كافی است. بقیه ۹۹ درصد همه كار يكسال اغلب به اندازه ای است كه فقط خوراك برای آنها تهیه كند.

ولی وقتی كه در اثر بهبود و آبادانی زمین كار يك خانواده يك نفری می تواند غذای دو نفر را تهیه كند، كار نیمی از جامعه كافی است كه برای همه آن جامعه غذا فراهم كند. بنابراین، نیم دیگر جمعیت، یا لااقل قسمت بیشتر آن را می توان در تهیه دیگر وسایل، و یا در ارضاء سایر نیازها و هوسهای بشری بكارگماشت. پوشاك و مسكن مبلمان خانه، و آنچه كه اصطلاحاً اثاثیه و یا سازوبرگ نامیده می شود، هدف اصلی قسمت اعظم آن نیازها و آرزوهاست. مصرف غذای شخص ثروتمند بیشتر از مصرف همسایه تهیدست او نیست. از لحاظ کیفیت ممكن است متفاوت باشد، و انتخاب كردن و آماده كردن غذای وی ممكن است به هنر و كار بیشتری نیاز داشته باشد؛ ولی از لحاظ كمیت تقریباً یکی است. اما كاخ وسیع و كمند بزرگ مرد ثروتمند را با كلبه رعیتی و چند تكه گلیم پاره تهیدست مقایسه كنید، آن وقت متوجه خواهید شد كه پوشاك، مسكن، مبلمان منزل هم از لحاظ كمیت و هم از لحاظ کیفیت خیلی بیشتر است. میل به غذا در هر فرد محدود است به حجم كم شكم آدمی، ولی میل به وسایل آسایش و زینت آلات ساختمان، لباس، سازوبرگ و مبلمان و اساس البیت ظاهراً هیچ حد و مرز مشخصی ندارد. بنابراین کسانی كه بیشتر از میزان مصرف خود غذا دارند، همیشه مایل اند كه مازاد آن، و یا قیمت آن را (كه هر دو یکی است) برای حظ نفس از استفاده سایر كالاها مبادله كنند. مازاد آنچه موجب ارضاء نیازهای محدود می شود، در قبال سرگرمی نیازهایی كه هیچ گاه ارضاء نمی شود و ظاهراً بی پایان است مبادله می گردد. مردان مستمند، برای به دست آوردن غذا، سخت می كوشند تا آرزوها و تمایلات ثروتمندان را بر آورند، و برای اینکه حتماً این غذا را بدست آورند در ارزانی و كاملیت كار خود با یكدیگر به هم چسبی بر می خیزند. تعداد كارگران با افزایش مقدار غذا و یا با رشد بهبود و آبادانی زمین بیشتر می شود؛ و چون طبیعت كارشان اقتضا دارد كه تقسیم كار به حد اكمل برسد، مقدار موادی كه فراهم می كنند به نسبت بیشتری از تعداد جمعیتشان اضافه می شود. بدینسان تقاضای هر نوع موادی كه اختراع بشری می تواند آن را به شكل زینتی و یا سودمندانه ای، در ساختمان، لباس، اساس منزل و یا ساز و برگ بكارگیرد زیاد می شود؛ و این تقاضا برای سنگواره ها و موادی كه در بستر زمین وجود دارد، و همچنین فلزات و سنگهای قیمتی اضافه می شود.

بدین طریق غذا ندتنها منبع اصلی بهره مالكانه اجاره است بلکه هر نوع دیگر محصول زمین كه بعدها می تواند از عهده پرداخت اجاره زمین بر آید قسمت اخیر ارزش خود را از بهبود قدرت كار در تولید غذا بدست می آورد كه به وسیله احیا و آبادانی زمین حاصل شده است. اما، سایر قسمتهای محصول زمین، كه بعدها می تواند از عهده پرداخت اجاره بر آید، همیشه یارای این كار را ندارند؛ حتی در کشورهای آباد، و حاصلخیز، تقاضا برای آنها همیشه آنقدر نیست كه قیمت آن را بیشتر از آن مقداری بدهد كه برای مزد كارگر و بازگشت سرمایه و سود عادی سرمایه ای كه بكار رفته تا آن را به بازار

برساند، تکافو کند. آیا محصول زمین قادر به پرداخت بهره مالکانه هست یا نه این امر بستگی دارد به شرایط و موجبات مختلف.

آیا مثلاً يك معدن ذغال سنگ می تواند از عهده پرداخت اجاره مالك برآید یا نه مقداری بستگی دارد به غنی بودن معدن و قسمتی هم بستگی دارد به موقعیت آن. وقتی می گوئید يك معدن غنی و یا فقیر است که مقدار مواد معدنی که با کاربرد مقدار کار معینی از آن استخراج می شود با بیشتر معادن از همان نوع که همان مقدار کار در آن انجام گرفته باشد مقایسه شود، اگر نسبت به معادن متشابه زیاد بود غنی است و الا بی حاصل و تهی است. بعضی از معادن ذغال سنگ که از لحاظ موقعیت محاسنی دارد قابل استفاده نیستند زیرا فقیراند. محصول تکافوی هزینه را نمی کند. نه سود می دهد و نه از عهده پرداخت اجاره برمی آید.

محصولات بعضی از این معادن آن قدر کم هست که به زحمت می تواند هزینه کارگر، و سود متعارف سرمایه ای که در آن به کار رفته جبران کند. این معادن برای کسانی که نظارت آنها را به عهده دارند مقداری سود دارد، ولی برای مالك اجاره نمی آورد. کار در این نوع معادن برای هیچ کس مفید نیست جز مالك آن که خودش شخصاً استخراج را مباشرت کند، و سود متعارف سرمایه ای که به کار گرفته است به دست آورد. بسیاری از معادن اسکا تلند بدین طریق عمل می شود، و به هیچ طریق دیگر قابل استفاده نیست. مالك به کسی که اجاره ای پرداخت نکند، اجازه کار نمی دهد، و هیچ کس هم نمی تواند از عهده اجاره برآید.

سایر معادن اسکا تلند که نسبتاً غنی هستند، بعلت موقعیتشان قابل بهره برداری نیستند. با کار متعارف، و یا حتی مقدار کار کمتر از متعارف مقداری از مواد معدنی را می توان استخراج کرد که برای پرداخت مخارج کارگر در آنها تکافو می کند؛ ولی در کشوری که دور از دریا قرار گرفته، با جمعیت کم و بدون داشتن جاده خوب یا راه آبی مناسب رودخانه، این مقدار تولید قابل فروش نیست.

زغال سنگ برای سوخت مثل چوب مطبوع و دلپذیر نیست؛ و گفته می شود که بهداشتی هم نیست. بنابراین هزینه زغال سنگ، در جاهایی که مصرف می شود، باید به طور کلی قدری کمتر از چوب باشد.

ضمناً قیمت چوب با وضع کشاورزی تغییر می کند، تقریباً به همان شکل که قیمت احشام تغییر می کند، و درست به همان دلیل تغییر قیمت احشام قیمت چوب هم متغیر است. در آغاز دوره کشاورزی، قسمت بزرگی از هر کشوری پوشیده از جنگل است، که در آن زمان چیز دست و پاگیری برای مالك بوده و ارزشی ندارد، و مالك از روی رضا و رغبت حاضر است به کسانی که بتوانند درختان آن را قطع کنند زمین را واگذار نماید، با ترقی کشاورزی، قسمتی از جنگلها بریده شده و به کشاورزی و زراعت اختصاص می یابد، و قسمتی نیز در نتیجه افزایش تعداد احشام از میان می رود. گاو و گوسفند با اینکه به همان نسبتی که غله افزایش می یابد زیاد نمی شود، (زیرا غله به طور کلی در اثر مساعی آدمی افزایش می یابد)، مع هذا در نتیجه مراقبت و حمایت آدمیان زاده و ولد می کنند، و بشر در

سالهای فراوانی علوفه آنها را برای روزگار کمیابی و خشکسالی ذخیره می‌کند، و در سراسر سال بیش از آنچه که طبیعت در حالت توحش و ابتدائی خود بتواند آنها را تغذیه کند خوراک برایش تدارک می‌بیند، و با برانداختن و نابود کردن دشمنانش، آنها را در استفاده از آنچه که طبیعت برایش فراهم کرده حمایت می‌کند. تعداد زیادی از احشام، وقتی به آزادی بتوانند در داخل جنگلها و درختان چرا کنند، با اینکه به درختان قطور صدمه نمی‌رسانند ولی از رشد نهالهای جوان جلوگیری می‌کنند، به طوری که در طی یکی دو قرن تمام جنگل نابود می‌شود. در آن موقع است که کمیابی چوب قیمت آن را افزایش می‌دهد. اجاره زمینهای جنگلی بالا می‌رود، و گاهی مالک متوجه می‌شود که هیچ چیز سودآورتر از آن نیست که بهترین زمینهای خود را بدکاشت درخت غیر میوه‌ای اختصاص دهد، چه سود سرشاری که عاید می‌کند جبران برگشت طولانی سرمایه را می‌کند. در حال حاضر در بیشتر نواحی بریتانیای کبیر تقریباً وضع به همین منوال است، یعنی در جاهائی که سود کشت درخت برابر با کشت گندم و یا مرتع است وضع به همان طریقی است که گفتیم. سودی که مالک از کشت عایدش می‌شود، لااقل تا مدتهای زیاد، بالاتر از اجاره‌ای نخواهد بود که زمینهای جنگلی نصیبش می‌کند؛ و در بک منطقه درون مرزی که کشاورزی در سطح بالاست، اغلب منافعی کمتر از اجاره مزبور نیست در حقیقت، در کنار سواحل مناطق آباد، اگر بتوان به آسانی از زغال سنگ به عنوان سوخت استفاده کرد، اغلب وارد کردن تیر و الوار برای ساختمان از کشورهای خارج که کشاورزی زیاد ترقی نکرده است ارزانتر تمام می‌شود تا کشت و پرورش آن در کشور. در شهر جدید ادینبورگ، که در سالهای اخیر ساخته شده است، شاید حتی یک تیر و تخته اسکاتلند، بکار نرفته باشد.

قیمت چوب هر چه که باشد، اگر قیمت زغال سنگ آنقدر باشد که هزینه حرارت زغال سنگ تقریباً برابر با هزینه چوب باشد، می‌توانیم مطمئن باشیم که در آن محل، و در شرایط فوق، قیمت زغال سنگ تا آنجا که امکان داشته بالا رفته است. در بعضی از مناطق درون مرزی انگلستان، بویژه در آکسفوردشایر، که طبق رسم قدیم حتی در خانه‌های مردم عادی زغال سنگ را با چوب مخلوط می‌کنند و می‌سوزانند، و در جاهائی که قیمت این دو نوع سوخت نمی‌تواند زیاد باشد وضع به همین قرار است یعنی قیمت زغال سنگ بالاست.

در کشورهای زغال سنگ خیز، قیمت زغال درهمه جا پائین‌تر از بهای گران زغال در این منطقه است. اگر قیمت آنها ارزان نبود، نمی‌توانستند هزینه حمل فواصل طولانی را اعم از راه آبی یا خشکی، متحمل شوند. فقط مقدار کمی فروخته می‌شد و مالکان زغال و صاحبان معادن متوجه شده‌اند که فروش مقادیر معتدله‌ای زغال به بهایی که قدری بالاتر از پائین‌ترین نرخها باشد سودآورتر است تا فروش مقادیر کم در بالاترین قیمتها. همچنین غنی‌ترین معادن زغال سنگ، قیمت زغال سایر معادن را در آن منطقه تعیین می‌کند. مالک سعی می‌کند کسی را پیدا کند که بیشترین بهره مالکانه یا اجاره را بپردازد، و مستأجر معدن می‌کوشد تا با بهائی که قدری کمتر از بهای معادن مجاور است بالاترین

سود را بدست آورد. دیری نمی‌گذرد که مالکان معادن همجوار مجبور می‌شوند و لوبه‌ضرر ذغال را به همان قیمت بفروشند، فروش ذغال سنگ در چنین شرایطی همیشه سود و اجاره آنها را کاهش دهد و یا حتی گاهی آن را از بین ببرد. بعضی از این معادن کلاً متروک می‌گردند؛ و بعضی از آنها قادر به پرداخت بهره مالکانه نیست، و فقط باید به وسیله مالک بهره‌برداری شود.

کمترین بهائی که می‌توان ذغال سنگ را برای مدت قابل توجهی به آن بها فروخت، بهائی است که به زحمت تکافوی برگشت سرمایه‌ای که برای استخراج و عرضه آن به بازار به کار رفته می‌نماید به اضافه سود سرمایه آن، درست مثل سایر کالاها. در معدن ذغال سنگی که مالک نمی‌تواند اجاره دهد، ولی مجبور است یا خودش مباشر شود و یا آن را به دیگری واگذار کند، قیمت ذغال سنگ به طور کلی نزدیک به قیمت مزبور می‌باشد، بهره مالکانه، حتی در جاهایی که معدن اجاره خود را جبران کند، به طور کلی سهم کمتری در قیمت ذغال دارد تا سایر محصولات کار نکرده زمین. اجاره یک مستغل که در روی زمین است معمولاً بالغ بر یک سوم محصول ناخالص آن است؛ و به طور کلی اجاره‌ای است که مستقل و متمایز از تغییرات محصول است. در معدن ذغال سنگ اجاره‌ای معادل یک پنجم محصول، اجاره نسبتاً سنگینی بشمار می‌رود؛ اجاره‌ای که معادل یک دهم محصول باشد یک اجاره متعارف است، ندرتاً اجاره یک معدن ذغال سنگ مشخص است، بلکه اجاره آن بستگی دارد به تغییرات گهگاهی تولید. این اجاره‌ها آن قدر زیاد است که در بخشی که با محصول سی ساله یک مستغل ارضی می‌توان آن مستغل را خرید، خرید معدن به قیمتی معادل با تولید ده ساله آن، خرید خوبی تلقی می‌شود.

ارزش معدن ذغال سنگ برای مالک اغلب همان قدر که به غنی بودن معدن بستگی دارد به موقعیت آن نیز ارتباط دارد. ارزش معدن فلزات بیشتر روی غنی بودن آنست تا موقعیت آن. فلزات و بالاتر از آن فلزات قیمتی، وقتی که از سنگ معدن جدا شوند، آن قدر ارزش دارند که به طور کلی مخارج فواصل طولانی خشکی، و دورترین فواصل آبی را می‌توانند تحمل کنند. بازار این محصولات محدود به نواحی مجاور معادن نیست، بلکه همه دنیا را در بر می‌گیرد. مس ژاپن یک قلم کالای بازرگانی در اروپا می‌شود؛ آهن اسپانیا به شیلی و پرو می‌رود؛ نقره پرو نه تنها به بازارهای اروپا سرازیر می‌شود، بلکه از طریق اروپا به چین می‌رود.

قیمت ذغال سنگ وست‌مورلند یا شروپ‌شایر^{۱۹} اثر ناچیزی در قیمت ذغال نیوکاسل می‌گذارد، و قیمت آنها در لیونیز^{۲۰} اثری ندارد. محصول چنین معادن دور دستی را نمی‌توان به رقابت با سایر معادن واداشت. ولی محصول دورترین معادن فلزات را اغلب می‌توان به رقابت با سایر محصولات وارد بازار کرد و در واقع معمولاً هم رقابت می‌کنند. بنابراین، قیمت محصولات خام فلزات، و بیشتر از آن قیمت فلزات قیمتی، در غنی‌ترین

معادن جهان، ضرورتاً باید در قیمت سایر محصولات مشابه کم و بیش اثر بگذارد. قیمت مس‌ژاپن باید نفوذی در قیمت معادن مس اروپا داشته باشد. قیمت نقره در پرو، یا مقدار کار و سایر کالاهایی که این قیمت در پرو قدرت خرید دارد، نه تنها باید در قیمت معادن نقره اروپا کمی اثر داشته باشد بلکه حتی روی معادن نقره چین هم اثر می‌گذارد. پس از کشف معادن نقره پرو، تعداد کثیری از معادن نقره اروپا متروک شد. ارزش نقره آن قدر پائین آمد که محصول آن نمی‌توانست مخارج عملیات معادن را پرداخت کند، و یا غذا، لباس، مسکن، و سایر مایحتاج زندگی را که در ضمن حفاری معدن مصرف می‌شد. به اضافه سود مورد انتظار جبران کند. همین وضع در مورد معادن کوبا و سنت‌دمینگو^{۲۱}، و حتی معادن قدیمی پرو پس از کشف معادن جدید در ناحیه پوتوسی^{۲۲} مصداق دارد. از اینرو قیمت هر فلز در هر معدن تا اندازه‌ای با قیمت غنی‌ترین معادن مشابه در جهان که حقیقتاً روی آن کار می‌کنند تعیین می‌شود، در بیشتر معادن محصولات به دست آمده بیشتر از هزینه پرداخت شده عملیات نیست، و بندرت می‌تواند بهره مالکانه زیادی به مالک بدهد. لذا به نظر می‌رسد که اجاره در بیشتر معادن سهم کوچکی در قیمت فلزات خام دارد و به طریق اولی سهم خیلی کمتری در بهای فلزات قیمتی دارد. قسمت اعظم بهای فلزات را مزد کار و سود سرمایه تشکیل می‌دهد.

اجاره متوسط معادن قلع کرنوال یک‌ششم محصول ناخالص آن محاسبه می‌شود، معادن کرنوال طبق گفته قدسی مابورلیس^{۲۳}، معاون سرپرست معدن قلع، یکی از غنی‌ترین کانهای دنیاست. طبق اظهارات وی بعضی از این معادن اجاره‌ای بیشتر و بعضی دیگر کمتر از این مقدار می‌پردازند. همچنین اجاره چند معدن غنی سرب اسکاتلند نیز یک‌ششم محصول می‌باشد. بنابه گفته فرزیر^{۲۴} و اولوآ در معادن نقره پرو مالک از اجاره دار معدن هیچ‌گونه پاداشی دریافت نمی‌کند جز اینکه وی قبول کند که سنگ را در کارخانه مالک خرد کند، و مزد جنسی یا نقدی عادی آسیا کردن سنگهای معدنی را بدوی بدهد. در حقیقت، تا سال ۱۷۳۶، مالیات شاه اسپانیا بالغ بر یک‌پنجم محصول نقره استاندارد معدن بود، که این مقدار تا آن زمان اجاره واقعی بیشتر معادن نقره پرو که غنی‌ترین معادن جهان شناخته شده بود تلقی می‌شد. اگر مالیات بسته نمی‌شد این یک‌پنجم محصول طبیعتاً متعلق به مالک بود، و معادن متعددی در آن زمان قابل استخراج بود ولی استخراج نشد زیرا نمی‌توانستند از عهده پرداخت این مبلغ اجاره برآیند، گمان می‌رود که مالیات دوک کرنوال از معادن قلع به بیش از ۵ درصد یا یک‌بیستم ارزش محصول می‌رسید، و این نسبت هر چه بوده باشد، اگر قلع مشمول مالیات واقع نمی‌شد، سهم مالک طبعاً در همان حدود بود. ولی اگر یک‌بیستم مالیات را به یک‌ششم اجاره بیفزایید متوجه می‌شوید که متوسط کل اجاره معادن قلع کرنوال نسبت به متوسط کل اجاره معادن نقره پرو سیزده به دوازده بود. ولی معادن نقره پرو امروزی نمی‌توانند حتی این اجاره نازل را بپردازند، و مالیات نقره، در سال ۱۷۳۶، از یک‌پنجم به یک‌دهم تقلیل یافت. حتی این مقدار مالیات

روی نقره بیشتر باعث وسوسه قاجاق می‌شود تا بک بیستم مالیات روی قلع، وقاجاق فلزات قیمت آسانتر است تا کالاهای پر حجم. لذا گفته می‌شود که مالیات پادشاه اسپانیا درست پرداخت نمی‌شد، و مالیات دوک کرنوال خیلی خوب وصول می‌شد. بنابراین، احتمال دارد که، اجاره سهم بیشتری در قیمت قلع غنی‌ترین معادن قلع دارد تا در نقره‌ای که از غنی‌ترین کانهای دنیا استخراج می‌شود. پس از برگشت سرمایه‌ای که در استخراج معادن مختلف به کار رفته است، و همچنین سود عادی آن، سهمی که برای مالک باقی می‌ماند نظراً در معادن معمولی بیشتر از معادن فلزات قیمتی است.

سود اجاره‌داران معادن نقره پرو نیز زیاد نیست. همان نویسنده محترم و دل‌آگا، نشان می‌داد که، وقتی شخصی معدنی را برای استخراج در پرو اجاره می‌کند، عموماً وی را مردی می‌دانند که محکوم به ورشکستگی و خانه‌خوابی است، و روی این اصل هر کس از او روبرو گردانده از وی اجتناب می‌کند. به نظر می‌رسد که در آنجا استخراج معدن را مثل انگلیس یک نوع بخت‌آزمایی می‌دانند، که در این بخت‌آزمایی جوایز متعدد جبران تعداد باخت‌ها را نمی‌کند، گویانکه بزرگی جوایز سبب اغوای بسیاری از حادثه‌آفرینان می‌شود که ثروت خود را در یک چنین طرح‌های غیرموفق بکار برند.

اما، چون مقام سلطنت قسمت قابل‌توجهی از درآمد خود را از محصول معادن نقره مردم تأمین می‌کند، کشف و استخراج معادن جدید در پرو به موجب قانون تشویق می‌شود. هر کس معدن جدیدی کشف می‌کند حق دارد در جهت امتداد به اصطلاح رگه سنگ نقره مکشوفه به طول دویست و چهل پا و عرض صد و بیست پا اندازه گرفته و به خود اختصاص دهد. وی مالک این مقدار از معدن شناخته شده و می‌تواند بدون پرداخت حتی به مالک در آن به استخراج نقره مشغول شود. در دوک‌نشین قدیمی کرنوال تقریباً مقرراتی نظیر این از طرف دوک وضع شده بود. در اراضی بایر و غیرمحصور هر کس یک معدن قلع کشف کند می‌تواند حدود آن را تا اندازه معین علامتگذاری کند، که این عمل را محدود کردن معدن می‌نامند. کسی که حدود معدن را علامت می‌گذارد مالک حقیقی معدن می‌شود، و می‌تواند خودش به عمل استخراج دست بزند، و یا اینکه آن را به اجاره دیگری واگذارد، بدون اینکه رضایت مالک لازم باشد، ولی باید مبلغ ناچیزی برای کار کردن در معدن به مالک پرداخت شود. در این دو قانون حقوق مقدس اموال خصوصی فدای منافع فرضی درآمد عمومی شده است. در پرو عین این تشویق در مورد کشف و استخراج معادن طلا منظور شده است، و در طلا مالیات شاه بالغ بیک بیستم محصول فلز استاندارد است زمانی مثل نقره یک پنجم بود و بعدها یک دهم شد؛ ولی بعداً معلوم شد که محصول معدن آن قدر نیست که بتواند حتی کمترین مالیات مزبور را بپردازد. بهر حال همان مؤلفین یعنی فرزیر و اولوآ متذکر می‌شوند، که اگر پیدا کردن شخصی که از معدن نقره ثروتمند شده باشد دشوار است، پیدا کردن آدمی که از معدن طلا متسول شده باشد از آن هم دشوارتر است. این یک بیستم ظاهراً کل اجاره‌ای است که در بیشتر معادن طلای شیلی و پرو پرداخت می‌شود. همچنین، طلا بیشتر از نقره قاجاق می‌شود؛ و این امر ندهتها به خاطر ارزش بیشتری است که طلا نسبت به نقره دارد، بلکه به علت وضع خاصی است

به مقادیری که جبران هزینه را بکند دشوار است، مگر با عملیات خسته کننده و پرهزمت و جز در کارخانه هایی که برای این منظور نصب شده است نمی توان آن را از اجسام دیگر جدا کرد، و لذا مأموران دولت عملیات جداسازی و تصفیه نقره را زیر نظر دارند. بعکس طلا همیشه به صورت خالص کشف می شود. گاهی به شکل قطعات کوچکی پیدا می شود؛ و حتی وقتی با ذرات کوچک و غیر محسوس خاک و شن و اجسام خارجی مخلوط شود، با يك عمل ساده و مختصری می شود آن را جدا کرد، و در هر خانه شخصی و خصوصی به وسیله هر کسی که قدری جیوه داشته باشد این عمل امکان پذیر است. بنابراین، اگر مالیات شاه در مورد نقره خیلی بد وصول می گردد، در مورد طلا حتی خیلی بدتر از اینها وصول می شود؛ و اجاره سهم کوچکتری در قیمت طلا دارد تا در قیمت نقره.

ارزانترین بهایی که فلزات قیمتی فروخته می شوند، و یا کمترین مقدار از سایر کالاهایی که در قبال آن در دوره نسبتاً مدیدی معاوضه می شوند با همان اصولی که پائین ترین قیمت عادی سایر کالاها تعیین می گردد مشخص می شود. به عبارت دیگر سرمایه ای که معمولاً باید به کار برده شود، به اضافه مسکن، غذا و پوشاکی، که باید صرف شود تا آن را از معدن به بازار برساند، قیمت این فلز را تعیین می کند. این قیمت لااقل باید آن قدر باشد که برگشت سرمایه را با سود عادی جبران کند.

اما، تعیین بالاترین قیمتها ضرورتاً از طریق دیگری تعیین نمی شود جز فراوانی و یا کمیابی خود فلز. قیمت آنها با قیمت سایر کالاها تعیین نمی شود، مثل قیمت زغال سنگ که از روی قیمت چوب تعیین می گردد، هر چقدر هم که زغال سنگ نایاب باشد باز قیمتش در حدود بهای چوب است. چنانچه طلا در بازار کمیاب شود خواهید دید که ارزش يك تکه كوچك آن از الماس هم زیادتر می شود، و با مقدار بیشتری از سایر کالاها مبادله می گردد.

تقاضای فلزات مزبور مقدار زیادی از مطلوبیت و مقداری ناشی از زیبایی آنست. و اگر آهن را مستثنی کنیم، طلا و نقره شاید از همه فلزات دیگر مفیدتر باشند. چون دستخوش زنگ زدگی و ناخالصی نمی شوند، به آسانی می توان آنها را پاك و پاکیزه نگهداشت، و ظروف آشپزخانه یا غذاخوری وقتی که از این فلز ساخته شده باشند طبعاً مطبوع ترند. دیگر نقره ای تمیزتر از دیگر سربی، مسی، یا قلعی است؛ و همین خواص مرغوبیت يك دیگر زرین را بیشتر از دیگر سیمین می کند. اما، قیمت اصلی آنها ناشی از زیبایی آنهاست، که سبب می شود برای تزئینات پوشاک و اثاثیه منزل مناسب باشد. برای بیشتر ثروتمندان، بالاترین لذت متمکن بودن عبارت است از به رخ کشیدن ثروت، و به نظر آنها هیچگاه این لذت آن قدر کامل نیست مگر هنگامی که بتوانند نشان بدهند مالک علائم و نشانه های قطعی تمکن هستند، به طوری که هیچ کس دیگر جز خودشان نمی تواند مالک آن باشد.

در نظر آنان ارزش يك شیئی که تا اندازه ای مفید یا زیباست یا در اثر کمیابی آن و یا بدو اسطه کار و زحمت زیادی که در قبال جمع آوری مقدار قابل توجهی از آن مصروف شده، بیشتر می شود، یعنی زحمت و کاری که هیچ کس دیگر جز خودشان

نمی‌تواند از عهدهٔ مخارجش برآید. ثروتمندان حاضرند که این قبیل اشیاء را گرانتر از اشیاء مفید تر و قشنگتر دیگری که دیگران دارند بخرند. این ویژگیها یعنی سودمندی، زیبایی و کمیابی علت اصلی قیمت گران فلزات مزبور است، که در قبال مقدار بیشتری از سایر کالاها در همه جاماده می‌شوند. ارزش مزبور قبل از اینکه از آنها سکه بزنند پیدا شده و مستقل از آنست، یعنی دارای خصوصیتی است که آنها را برای ضرب سکه مناسب می‌کند. اما، احتمال دارد که کاربرد جدید، یعنی ضرب مسکوک چون موجب تقاضای بیشتر شده، و مقدار استفاده از آن را در سایر کاربردها کاهش داده، بعدها موجب افزایش و بالا بردن ارزش آنها شده باشد. تقاضای سنگهای قیمتی به‌طور کلی ناشی از زیبایی است. اینها خاصیت دیگری جز زیورآلات ندارند، و قابلیت و ارزش زیبایی آن به‌علت کمیابی آنها بیشتر می‌شود. و یا به‌علت مشکلات و مخارج استخراج آنها از معدن است. لذا در بیشتر موارد تقریباً تمام قیمت کلان این سنگها را مزد و سود تشکیل می‌دهد. اجاره هم هست ولی سهم اجاره در قیمت خیلی کم است؛ و اغلب اجاره هیچ سهمی ندارد، و فقط معادن بسیار غنی از عهدهٔ اجاره هنگفت برمی‌آیند. وقتی که تاواریه^{۲۵} جواهر فروش، معادن الماس گل‌کند^{۲۶}، و ویزاپور^{۲۷} را سرکشی و بازدید می‌کرد اطلاع پیدا کرد که پادشاه آن کشور که برای خاطر وی این معادن استخراج شده، دستور داده بود که تمام معادن را بغیر از آنکه بزرگترین و زیباترین الماس از آن استخراج شده پر کرده و از بین ببرند. سایر معادن از نظر مالکین ارزش عملیات استخراجی را نداشت.

چون قیمت فلزات و سنگهای قیمتی در سراسر جهان از روی قیمت غنی‌ترین معادن مربوط تعیین می‌شود، اجاره‌ای که هر کدام از معادن می‌تواند به مالک بپردازد متناسب است با آنچه که اصطلاحاً حاصلخیزی نسبی معدن می‌نامند، یا به عبارت دیگر متناسب است با برتری و تفوق آن به سایر معادن متشابه، و هیچ گونه نسبتی با غنی بودن مطلق معادن ندارد اگر معادن جدیدی کشف شود که به همان درجه که معادن پوتوسی به کانه‌های اروپا برتری داشت این معادن تازه هم به کانه‌های پوتوسی تفوق داشته باشد، ارزش نقره ممکن است آن قدر تنزل کند که حتی استخراج معادن پوتوسی از لحاظ اقتصادی با صرفه نباشد. پیش از کشف هند غربی اسپانیا، غنی‌ترین معادن اروپا می‌توانستند به همان اندازه که غنی‌ترین معادن پرو در حال حاضر اجاره می‌دهند به مالکین خود سود برسانند و اجاره دهند. با اینکه مقدار نقره خیلی کمتر بود، ولی با مقدار مساوی از سایر کالاها قابل مبادله بود، و سهم مالک معدن، وی را قادر می‌ساخت که مقدار مساوی از کار و یا کالاها را با آن خریداری و یا در اختیار داشته باشد. ارزش محصول و اجاره یعنی درآمد حقیقی مردم و مالک از معدن، ممکن بود یکی باشد.

غنی‌ترین معادن احجار کریمه و فلزات قیمتی مقدار ناچیزی به ثروت جهان اضافه می‌کند. محصولی که ارزش آن به‌طور کلی از کمیابی آن ناشی شود، با فراوانی آن

محصول ضرورتاً ارزش تنزل می‌کند. يك سرویس غذاخوری، وسایر زینت‌آلات بی‌معنی و بیهوده، لباس و اثاثیه خانه‌رامی‌توان بامقدار کمتری از کار و بامقدار کمتری از کالاهای خریداری‌کرد؛ و این‌تنها مزیتی است که دنیا از فراوانی و وفور این‌نوع محصولات نصیبش می‌شود.

وقتی که مستغل روی خاک باشد ارزش محصول و اجاره آن به‌نسبت ارزش مطلق حاصلخیزی زمین است نه به‌نسبت ارزش نسبی آن. زمینی که مقدار معینی غذا، لباس، و مسکن تولید می‌کند، همیشه می‌تواند تعداد معینی از افراد را تغذیه کرده و پوشاک و مسکن آنها را تأمین کند؛ و سهم مالک هرچه باشد، همیشه به‌تناسب این مقدار کار آن مردم در اختیار مالک قرار می‌گیرد، و از کالاهایی که کارگران مزبور تهیه می‌کنند به‌همان نسبت مالک سهم می‌برد. ارزش بایرترین زمینها در اثر مجاورت باغی‌ترین اراضی پائین نمی‌آید. بعکس به‌طور کلی ارزش این قبیل زمینها به واسطه مجاورت بازمینهای غنی بالا می‌رود. تعداد کثیری از مردم که از درآمد حاصلخیزی زمین زندگی می‌کنند خودشان بازاری برای بیشتر محصولات زمین‌بایر به‌وجود می‌آورند، که صاحبان این نوع اراضی نمی‌توانستند این قبیل بازارها را در بین خریداران محصول اراضی خشک خودشان بیابند.

عملیاتی که حاصلخیزی زمین را در تولید غذا افزایش می‌دهد، نه‌تنها ارزش زمینهای دایر را زیاد می‌کند، بلکه در اثر ایجاد تقاضای جدید موجب می‌شود که ارزش بسیاری از زمینهای دیگر نیز بالا رود. فراوانی خواربار که در نتیجه آماده کردن زمین به‌وجود آمده، و در اثر آن بسیاری از مردم بیشتر از آنچه که می‌توانند مصرف کنند غذا در اختیار خواهند داشت، علت اصلی تقاضا برای فلزات قیمتی و سنگهای گرانبها و همچنین سایر وسایل آسایش و زیورآلات لباس، مسکن، اثاثیه و ساز و برگ است. خواربار نه‌تنها قسمت اصلی ثروت دنیا را تشکیل می‌دهد، بلکه فراوانی خواربار است که قسمت اصلی ارزش خود را به‌بسیاری از انواع ثروتها می‌دهد. وقتی اسپانیائی‌ها کوبا و سنت‌دمینگو را کشف کردند، متوجه شدند که ساکنین فقیر این مناطق قطعات کوچک طلا را بدموی سر و یا لباس خود الصاق می‌کنند. چنان به‌نظر می‌رسید که همان قدر که ما ریگهای کوچک نسبتاً قشنگ را دوست داریم و فقط زحمت برداشتن آن را از زمین به‌خود هموار می‌کنیم آنها هم ارزش قطعات طلای خود را همان اندازه خیال می‌کردند، و هر کس که از آنها خواهش می‌کرد که قطعات کوچک طلای خود را بدهد و بدهند، تصور می‌کردند که رد کردن تقاضای او درست نیست.

ساکنان مزبور زیورآلات خود را بنا به درخواست مهمانان جدید به آنها می‌دادند، بدون اینکه تشخیص بدهند هدیه ارزنده‌ای به آنها داده‌اند. وقتی که خشم اسپانیائیها را برای به‌دست آوردن این فلز می‌دیدند تعجب می‌کردند؛ و هیچ فکر نمی‌کردند که در دنیا کشوری وجود داشته باشد که دارای آن قدر خواربار فراوان باشد. (زیرا خواربار همیشه در این جزایر کمیاب بود) که مردم آن بخاطر فلز بی‌ارزش درخشان با کمال میل

به اندازدای به آنها خواربار بدهند که غذای چند سال آنها را تأمین کند. اگر طوری این موضوع را به آنها تفهیم می کردند، شهوت و حرص اسپانیاییها در بدست آوردن این فلز باعث تعجب آنان نمی شد.

قسمت سوم

راجع به تغییرات در نسبت بین ارزشهای آن نوع از محصولات که همیشه می تواند اجاره را پردازد و آن محصولاتی که گاهی از عهده پرداخت اجاره بر می آید و گاهی قادر به پرداخت اجاره نیست

فراوانی روزافزون خواربار، در نتیجه پیشرفت آبادانی و بهبود کشت، بالطبع باید تقاضا برای هر قسمت از محصول زمین به استثناء خواربار را افزایش دهد یعنی تقاضای محصولات غیر خوراکی را که یا برای تربین و یا برای مصرف به کار می برند زیاد کند. بنابراین باید انتظار داشت که، در تمام دوره پیشرفت و آبادانی در ارزشهای نسبی آن دو نوع کالای مختلف فقط يك دگرگونی پدید آید. ارزش محصولاتی که زمانی از عهده پرداخت اجاره بر می آید و گاهی قادر به انجام آن نیست، باید دائماً به تناسب آن تولیدی که همیشه می تواند از عهده اجاره بر آید بالا رود. با پیشرفت صنعت مواد پوشاکی، مسکن، سنگواره ها و مواد معمولی مفید زمین، فلزات قیمتی، و سنگهای گرانبها باید بتدریج بیشتر مورد تقاضا قرار گرفتند، و کم کم بامقدار بیشتری از خواربار مبادله گردند، یعنی به عبارت دیگر باید بتدریج قیمت آنها گرانتر شود. این امر در بسیاری از موارد درباره بیشتر اشیاء مصداق پیدا کرده، و اگر تصادفات عجیب و غریب گاهی باعث افزایش عرضه بیشتر از تقاضای آنها نمی شد، در تمام موارد نسبت به همه اشیاء همین طور هم می شد.

مثلاً، قیمت معدن رایگان سنگ خواص و ناخواص با افزایش آبادانی و جمعیت بخشهای اطراف آن زیاد خواهد شد، بویژه اگر در آن حوالی فقط يك معدن وجود داشته باشد. ولی ارزش معادن نقره و لواینکه تا فاصله هزار میلی آن معدنی وجود نداشته باشد، با آبادانی کشوری که معدن در آن قرار گرفته ضرورتاً زیاد نمی شود. بازار محصول معدن رایگان سنگ بندرت بیش از چند کیلومتری معدن قرار می گیرد، و به طور کلی تقاضا باید به تناسب آبادانی و جمعیت آن بخش کوچک باشد. ولی بازار محصول معدن نقره ممکن است در سراسر جهان شناخته شده وجود داشته باشد. لذا تا وقتی که تمام دنیا به طور کلی از لحاظ جمعیت و آبادانی پیشرفت نکرده باشد، تقاضای نقره به هیچ وجه با آبادانی و ترقی حتی کشور بزرگی در حوالی معدن زیاد نمی شود. و حتی اگر به طور کلی دنیا رو به پیشرفت و آبادانی باشد، مع هذا اگر در ضمن آباد شدن، معادن جدید نقره کشف شود که خیلی غنی تر از معادن قبلی باشد، با اینکه تقاضای نقره بالطبع بالا می رود، ولی عرضه نقره ممکن است به نسبت بیشتری زیاد شود به طوری که بهای حقیقی آن فلز بتدریج

کم شود؛ یعنی مقدار مشخصی از آن، مثلاً يك پوند آن، بتدریج ممکن است مقدار کمتری از نیروی کار را در اختیار داشته باشد، و یا بامقدار کمتری از گندم، که قوت اصلی کارگر است، مبادله گردد.

بازار بزرگ نقره عبارتست از بخش متمدن و تجاری دنیا. چنانچه در نتیجه کلی سیر ترقی تقاضای این بازار افزایش یابد، درحالی که عرضه بدهمان نسبت اضافه نشده باشد، ارزش نقره به تدریج بدنسبت ارزش گندم بالا می رود. مقدار مشخص نقره بامقدار بیشتری گندم مبادله می شود، و یا به سخن دیگر متوسط قیمت پولی گندم به تدریج ارزاتر و ارزاتر می گردد.

اگر بعکس، در اثر يك تصادف عرضه کالا در چند سال بدنسبتی بیشتر از تقاضا افزایش یابد، این فلز کم کم ارزاتر می شود، و یا به عبارت دیگر، قیمت متوسط پولی گندم، با وجود تمام اصلاحات و آبادانی که صورت گرفته، بتدریج گراتر می گردد.

اما، چنانچه از طرف دیگر، عرضه فلز مزبور تقریباً بدهمان نسبت تقاضا افزایش یابد، باز مثل گذشته نقره تقریباً با همان مقدار گندم مبادله شده و یا می تواند همان مقدار گندم را خریداری کند، و متوسط قیمت پولی گندم، قطع نظر از تمام ترقیات، بهمان وضع قدیم باقی خواهد ماند.

این سه مورد ظاهراً تمام ترکیبات تصادفاتی که می تواند در مسیر ترقی به وقوع پیوندد در بر می گیرد؛ و در مدت چهار قرن گذشته، اگر قضاوت خود را بر مبنای آنچه در فرانسه و انگلیس روی داده است قرار دهیم، به نظر می رسد که هر کدام از آن سه ترکیبات مختلف ر بازار اروپا اتفاق افتاده، و تقریباً بدهمان ترتیبی که من آنها را نوشته ام روی داده است.

گریزی درباره تغییرات ارزش نقره در طول چهار قرن گذشته

دوره اول

در سال ۱۳۵۰، ومدتی قبل از آن، قیمت متوسط يك چارك گندم^{۲۸} نظر ا کمتر از چهار اونس نقره تا ورویت^{۲۹} بر آورده شده، که برابر با بیست شلینگ پول امروز بوده است. به نظر می رسد که بتدریج قیمت آن کم شده تا به دو اونس رسیده باشد که معادل ۱۰ شلینگ پول امروز است، و این قیمتی است که در آغاز سده شانزدهم نیز عین آن بر آورد شده و حدس می زنند تا حدود سال ۱۵۷۰ این قیمت ادامه داشته است.

در سال ۱۳۵۰، که سال بیست و پنجم سلطنت ادوارد سوم بود، که، قانونی به تصویب رسید که به نام قانون کارگران موصوف شد. در مقدمه و دیباچه قانون مزبور راجع به تنبلی

۲۸. واحد وزن معادل $(\frac{1}{4}) \times ۸$ رطل یا ۲ رطل.

۲۹. Towerweight وزن مخصوص فلزات قیمتی.

نوکرهائی که سعی می کردند از اربابان خود حقوق بیشتری دریافت کنند زیاد شکایت شده است. بنابراین چنین مقرر می دارد که تمام نوکرها و کارگران درآینده باید همان حقوق و مزایای زندگی را دریافت کنند (در آن زمان مزایای زندگی نه تنها شامل لباس بود بلکه خواربار را هم در برمی گرفت) که در سال بیستم سلطنت شاه و چهار سال قبل از آن می گرفتند؛ و همچنین مقرر شد که روی این اصل آذوقه گندم آنان نباید بیش از ده پنس در هر رطل برآورد شود، و ارباب همیشه این اختیار را داشت که یا گندم مزبور را به آنها بدهد یا پولش را. بنابراین، در سال بیست و پنجم سلطنت ادوارد، قیمت متوسط و معتدل گندم رطلی ده پنس برآورد شده، لذا نیاز به قانون ویژه ای داشت که پیشخدمتها را مجبور می کرد به جای مزایای خوارباری آن را قبول کنند؛ و همچنین در سال شانزدهم سلطنت ادوارد که ده سال قبل از این قانون و زمانی است که قانون به آن اشاره می کند، نیز این قیمت معقول بوده است. ولی در سال شانزدهم سلطنت ادوارد سوم، ده پنس معادل نیم اونس نقره داشت (تا ورویت)، و تقریباً مساوی بانیم کرون پول امروز ما بود. بنابراین چهار اونس نقره تا ورویت، برابر با ۸ شلینگ و ۸ پنس پول آن روز، و نزدیک به ۲۵ شلینگ پول امروز در قبال یک چارک از ۸ رطل گندم باید قیمت متعادل بوده باشد. این قانون مطمئناً بهترین مدرکی است که نشان می دهد در آن زمان قیمت متعادل گندم چه بوده است، و بهتر از سالهای مخصوصی است که بعضی از مورخین و نویسندگان به علت گرانی یا ارزانی فوق العاده آن سالها را انتخاب کرده اند، و روی همین اصل هم بسیار مشکل است که انسان بتواند بفهمد قیمت عادی آن روزها چه بوده است. بعلاوه علل دیگر هم وجود دارد که انسان باور می کند در آغاز سده چهاردهم، و مدتی پیش از آن قیمت عادی گندم از چهار اونس نقره در هر یک چارک کمتر بوده است، و سایر غلات هم به همین نسبت بوده است.

در سال ۱۳۵۹، رالف دوبرن^{۳۰} رئیس صومعه سنت اگوستین، در کنتن بوری، بمناسبت احراز و استقرار پست جدید ضیافتی داد، که ویلیام ترن^{۳۱} نه تنها صورت هزینه آن را نگاه داشته بلکه قیمت بسیاری از اقلام در آن هست. در آن مهمانی، نخست، پنجاه و سه چارک گندم مصرف شد که نوزده لیره هزینه داشت، که هر ۲ رطل آن هفت شلینگ و دو پنس می شود، و این قیمت معادل بابیست و یک شلینگ و شش پنس پول امروزه است؛ دوم پنجاه و هشت چارک جو سبز خشک شده، که هفده لیره و ده شلینگ یا هر چارکی شش شلینگ تقریباً معادل ۱۸ شلینگ پول امروزه ما، ارزش آن بوده مصرف شد؛ سوم بیست چارک جو صحرائی به مبلغ چهار لیره یعنی هر چارکی چهار شلینگ معادل، در حدود ۱۲ شلینگ پول امروز، خریداری شده بود، در این صورت حساب قیمت جو سبز خشک و جو صحرائی به نسبت عادی قیمت گندم گراتر بوده است.

این قیمتها را بدلیل گرانی یا ارزانی فوق العاده آن ضبط نکرده اند، بلکه تصادفاً به عنوان مخارجی ذکر شده است که واقعاً در قبال مصرف مقادیر زیادی غله در چنین مهمانی

با عظمتی پرداخت گردیده است.

در سال ۱۲۶۲، پنجاه و یکمین سال سلطنت هنری سوم، قانون قدیمی به نام «واحد وزن نان و آجوه» از نو اجرا شد، و شاه در مقدمه آن اظهار می‌دارد که این قانون در زمان یکی از نیاکان وی که پادشاه انگلیس بوده است وضع شده بوده است. بنابراین، احتمالاً این قانون در سال سلطنت پدر بزرگ وی هنری دوم^{۳۲} وضع شده بوده است، و شاید هم تا زمان فتح انگلیس پیش می‌رود و مربوط به آن دوره است. این قانون قیمت نان را بر مبنای قیمت‌های گندم در زمانهای مختلف تعیین می‌کند، که هر چارک آن از یک شلینگ تا ۲۰ شلینگ آن روز در نوسان بوده است. ولی کلاً حدس زده می‌شود که قوانینی از این قبیل تمام انحرافات از قیمت متوسط را با دقت مساوی در نظر می‌گیرد، یعنی قیمت‌های کمتر از قیمت متوسط و قیمت‌هایی بالاتر از قیمت متوسط را مد نظر داشته است. بنابراین، بر مبنای این فرض، باید قیمت متوسط گندم در زمان وضع این قانون تا سال پنجاه و یکم سلطنت هنری سوم ده شلینگ بوده باشد که دارای ۶ اونس نقره تاورویت است یعنی معادل حدود سی شلینگ پول امروز ما — از اینرو اگر حدس بزنیم که قیمت متوسط کمتر از یک سوم بالاترین قیمتی که قانون مزبور آن را تعیین کرده نبوده باشد (یعنی کمتر از شش شلینگ و هشت پنس پول آن روز، که حاوی چهار اونس نقره تاورویت بوده است) اشتباه نکرده‌ایم.

لذا، بر اساس اطلاعات مختلف ظاهراً دلایلی در دست داریم که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که، در حدود نیمه سده چهاردهم و مدت‌های مدید پیش از آن، متوسط قیمت عادی یک چارک گندم نمی‌باید کمتر از چهار اونس نقره تاورویت بوده باشد.

تقریباً از اواسط سده چهاردهم تا آغاز سده شانزده، آنچه که قیمت عادلانه متعادل گندم محسوب می‌شد، به تدریج به نصف قیمت آن تنزل کرده است، به طوری که سرانجام به در حدود دو اونس نقره تاورویت، که معادل ۱۵ شلینگ پول امروزی است، کاهش یافته است. تا حدود سال ۱۵۷۰ همین قیمت ادامه داشته است.

در کتابچه خانوادگی هنری، پنجمین دوک نورث‌هامبرلند، که در سال ۱۵۱۲ نوشته شده است، دو نوع برآورد از قیمت گندم شده است. در یکی از آنها هر چارک شش شلینگ و ۸ پنس، و در دیگری فقط پنج شلینگ و هشت پنس تخمین زده شده است. در سال ۱۵۱۲، شش شلینگ و هشت پنس فقط حاوی دو اونس نقره تاورویت، بوده و مساوی تقریباً ده شلینگ پول امروزی ما بوده است.

از سال بیست و پنجم سلطنت ادوارد سوم تا آغاز سلطنت الیزابت، یعنی در فاصله بیش از دویست سال، از چندین قانون مختلف مصوب این‌طور استنباط می‌شود که شش شلینگ و هشت پنس، قیمت متعادل و معقول یعنی قیمت متوسط معمولی گندم بوده است. اما، مقدار نقره‌ای که در این مدت در آن مبلغ اسمی پول وجود داشت بتدریج در اثر تغییراتی که در مسکوک داده شد تنزل یافت. ولی ظاهراً افزایش ارزش نقره جبران

کاهش مقدار نقره‌ای که در مبلغ اسمی آن وجه وجود داشت تا به امروز کرده است، به‌طوری که قوه مقننه معتقد بود که مسأله کاهش مقدار نقره ارزش مطالعه آن را ندارد. بدین ترتیب در سال ۱۴۳۶ قانونی گذشت که وقتی قیمت گندم کم و در حدود شش شلینگ و هشت پنس است می‌توان بدون اخذ پروانه آن را صادر کرد؛ و در سال ۱۴۶۳ مقرر شد که اگر قیمت بیشتر از شش شلینگ و هشت پنس در هر چارک نباشد مطلقاً گندم نباید از خارج وارد شود. قانونگذار تصور کرده بود وقتی قیمت آنقدر نازل باشد صدور آن مواجه با اشکال نمی‌شود، ولی وقتی که قیمت قدری بالاتر رفت احوط آنست که ورود آن را اجازه دهند. بنابراین، شش شلینگ و هشت پنس حاوی همان مقدار نقره است که سیزده شلینگ و چهار پنس پول امروز ما (یعنی یک سوم کمتر از همان مبلغ اسمی که در زمان ادوارد سوم وجود داشت) و این مبلغ در آن زمان قیمت عادلانه و معقول گندم تلقی می‌شد.

در سال ۱۵۵۴، طبق مصوبه یکم و دوم فیلیپ و ماری؛ و در سال ۱۵۵۸ طبق قانون اول الیزابت هر وقت قیمت یک چارک گندم بالاتر از شش شلینگ و هشت پنس باشد، که (این مقدار پول در آن زمان، در مقام مقایسه با پول امروز ما، بیشتر از دویسی نقره اضافه نداشت) صدور آن ممنوع است. ولی به‌زودی متوجه شدند که شرط محدود کردن صادرات گندم به‌زمانی که قیمت آن آنقدر تنزل کند، در حقیقت مثل ممنوعیت کامل ورود آن است. لذا در سال ۱۵۶۲، به‌موجب مصوبه پنجم سلطنت الیزابت، صدور گندم از بعضی از بندرها (وقتی که قیمت یک چارک آن بالاتر از ده شلینگ نباشد) آزاد شد، این قیمت همان قدر نقره دارد که مبلغ اسمی مشابه آن در امروز از اینرو، قیمت مزبور را آن زمان، قیمت عادلانه و معقول گندم تلقی می‌شد. و این قیمت تقریباً با قیمتی که در کتابچه خانوادگی نورت‌هامبرلند در سال ۱۵۱۲ برآورد شده تطبیق می‌کند.

آقای دوپره دوست‌مور^{۳۳} و مؤلف ظریف طبع «گفتاری درباره سیاست غله» هر دو تأیید کرده‌اند که در فرانسه قیمت متوسط گندم، نیز مثل انگلیس، در پایان سده پانزده و آغاز سده شانزدهم پائین‌تر از دو سده پیش بوده است.

قیمت آن، در همان مدت احتمالاً به‌همان دلیل در بیشتر نواحی فرانسه تنزل کرده است. این افزایش ارزش نقره به‌نسبت گندم، ممکن است به‌طور کلی یا به‌علت افزایش تقاضای آن فلز بوده باشد، که در نتیجه رشد آبادانی و کشاورزی به‌وجود آمده، در حالی که عرضه محصول گندم تغییری نکرده بود؛ و یا اینکه تقاضا تغییری نکرد، ولی به‌علت تنزل تدریجی عرضه قیمت بالا رفته‌باشد؛ یعنی بیشتر معادن نقره‌ای که در آن زمان استفاده می‌شد تهی شده، و در نتیجه هزینه استخراج آن خیلی بالا رفته بود؛ و یا اینکه ممکن است بالا رفتن قیمت نقره مقداری به‌علت اولی و مقداری هم به‌دلیل اخیر باشد. در پایان سده پانزدهم و آغاز سده شانزدهم، بیشتر قسمتهای اروپا دارای یک نوع حکومت ثابت و مستقر شده بود که با سده‌های پیش فرق داشت. بالا رفتن امنیت بالطبع صنعت و آبادانی

را افزایش می‌دهد؛ و تقاضای فلزات قیمتی و همچنین سایر کالاهای تجملی با زیاد شدن ثروت طبیعتاً افزایش می‌یابد. وقتی تولید سالیانه افزایش می‌یابد، احتیاج به مقدار بیشتری مسکوک دارد که آن محصول را بدجریان اندازد؛ و هرچه تعداد ثروتمندان بیشتر شود احتیاج به دوری و سینی و سایر زیورآلات نقره‌ای بیشتر می‌گردد. همچنین طبیعی است که تصور کنیم، بیشتر معادنی که در آن زمان نقره به بازار اروپا سرازیر می‌کرد، سخت تهی شده و استخراج آنان پرهزینه بوده است. بسیاری از این معادن از زمان رومیها بهره‌برداری شده بود.

اما، عقیده بیشتر کسانی که درباره قیمت محصولات زمان قدیم کتاب نوشته‌اند اینست که از زمان فتح انگلیس به دست رومیها، شاید از زمان حمله ژولیوس سزار، تا کشف معادن امریکا ارزش نقره مرتباً پائین می‌آمد. چنین به نظر می‌رسد که این اظهارات قسمتی مربوط به بررسی‌هایی است که نویسندگان گهگاه فرصت داشتند درباره قیمت غله و بعضی از محصولات خام زمین به عمل آورند؛ و قسمتی هم از این تصور عمومی ناشی شده است که همان‌طور که مقدار نقره طبعاً با افزایش ثروت در هر کشوری بالا می‌رود، همان‌طور هم با افزایش مقدار آن قیمتش کاهش می‌یابد.

در بررسی‌هایی که این نویسندگان روی قیمت گندم به عمل آوردند، ظاهراً سه مورد مختلف آنها را گمراه کرده است.

نخست، در روزگار پیشین تقریباً تمام اجاره زمین جنسی پرداخت می‌شد، یعنی با دادن مقدار معینی غله، گاو و گوسفند و مرغ و غیره. اما، گاهی اتفاق افتاده است که مالک گمان می‌کرده آزاد است که از مستأجر پرداخت اجاره بها را یا جنسی بخواهد، و یا مبلغ معینی پول به جای آن بگیرد. در اسکاتلند قیمتی که محصول جنسی بدین وسیله تبدیل به مبلغ معینی پول می‌شد قیمت تبدیل می‌نامیدند. چون اختیار گرفتن جنس و یا پول نقد با مالک است، برای ایمنی مستأجر لازم است که، قیمت تبدیل پائین‌تر از متوسط قیمت بازار باشد نه بالاتر از آن. لذا در بسیاری از جاها، اجاره نقدی بیش از نیمی از قیمت متوسط مازاد نیست. در بیشتر قسمتهای اسکاتلند این رسم در مورد مرغ و خروس جاری است، و در بعضی از دهات نسبت به گاو و گوسفند نیز عمل می‌شود. و اگر سازمان تعیین قیمت غله به آن پایان نداده بود، شاید احتمالاً در این مورد هم اجرا می‌شد. طبق مفاد یکی از قوانین اوزان و مقادیر هر ساله قیمت متوسط انواع غله و حبوبات، و همچنین کیفیت مختلف آن، بر مبنای قیمت واقعی بازار در هر بخش معین، ارزشیابی می‌شود. این عرف مستأجر را در برابر نوسان قیمت غله حفظ کرده و همچنین برای مالک خیلی راحت شد که آنچه را که اصطلاحاً بهره مالکانه گندم می‌نامند، بجای قیمت ثابت، به ازاء قیمت غله در بخشها در هر سال به پول تبدیل کند. اما نویسندگانی که قیمت گندم زمانهای پیش را ضبط کرده‌اند ظاهراً اغلب قیمت تبدیل مرسوم در اسکاتلند را با قیمت واقعی بازار اشتباه کرده‌اند فلیت وود^{۳۴} در یک جا، اعتراف می‌کند که این اشتباه را مرتکب شده است.

اما، وقتی که کتاب خود را می‌نوشت، بدعت خاصی، فکر نمی‌کرد که این اعتراف و اقرار صحیح باشد، مگر پس از اینکه قیمت تبدیل خود را پانزده بار نقل و استنساخ کرد آن وقت متوجه اشتباه خود شد. قیمت مزبور برای هر چارک گندم ۸ شلینگ است. این مبلغ در سال ۱۴۲۳، یعنی زمانی که وی آن را مبنای بررسی خود قرارداد داده است، دارای همان قدر نقره بود که شانزده شلینگ پول امروزه. ولی در سال ۱۵۶۲، سالی که نویسنده بررسی خود را درباره آن تمام می‌کند، این مبلغ دارای همان اندازه نقره بود که ۸ شلینگ امروز. دوم، این نویسندگان به سبب روش بی‌ترتیب و نامربوطی که بعضی از استنساخ کنندگان تبیل برخی از قوانین اوزان و مقادیر تعیین قیمت را نقل کرده‌اند، گمراه شده‌اند؛ و گاهی اوقات شاید این قوانین به همین طریق به وسیله قوه مقننه تصویب می‌شده است.

قوانین قدیمی اوزان و مقادیر ظاهراً وقتی که گندم و جو نازلترین قیمت خود را داشت قیمت نان و آجیو را تعیین می‌کرد؛ و وقتی که قیمت آن دونوع غله مختلف کم کم از پائین‌ترین قیمت خود بالا می‌رفت به همان نسبت نیز قیمت نان و آجیو تغییر می‌کرد به تدریج تعیین می‌کرد که قیمت نان و آجیو چقدر باید باشد. ولی استنساخ کنندگان این قوانین ظاهراً اغلب فکر می‌کردند کافی است که همان مقررات را رونویسی کنند و سه چهار قلم نازلترین قیمت را یادداشت بردارند. بدین طریق زحمت کار و قضاوت به خود نمی‌دادند، و به نظر من، فکر می‌کردند که این عمل کافی بود که نشان دهد در سایر قیمت‌های بالا چه نسبتی باید مرئی شود.

بدین‌سان، در قانون اوزان و مقادیر نان و آجیو سال ۵۱ سلطنت هنری سوم، قیمت نان بر مبنای قیمت‌های مختلف گندم تعیین شد، یعنی هر چارک از یک شلینگ تا ۲۵ شلینگ پول آن روز. ولی در تمام نسخه‌های خطی که چاپ‌های مختلف قوانین، (قبل از چاپ قوانین آقای رافهد^{۳۵})، از روی آنها استنساخ شده بود هیچ کدام از استنساخ کنندگان مقررات مزبور را بیشتر از چارکی دوازده شلینگ نقل نکرده‌اند. بنابراین، چند تن از نویسندگان، که از این رونویس برداری غلط گمراه شده بودند، طبعاً چنین نتیجه گرفتند که قیمت متوسط، یا هر چارک شش شلینگ، معادل با هجده شلینگ پول امروزه، قیمت عادی یا متوسط آن روز گندم بوده است.

در قانون تامبرل^{۳۶} و پی‌لوری^{۳۷}، که تقریباً در همان روزها به تصویب رسیده، قیمت آجیو بر مبنای هر شش پنس افزایش قیمت جو تعیین شده است، یعنی جو هر چارک از ده شلینگ تا چهار شلینگ نوسان داشت. اما، چهار شلینگ مزبور احتمالاً بالاترین قیمت جو در آن زمان نبوده، و این قیمت فعلاً فقط به عنوان مثال در مورد تناسبی که باید در سایر قیمت‌ها رعایت شود داده شده؛ آیا قیمت از این بالاتر بوده یا کمتر می‌توانیم از آخرین جمله خود قانون این موضوع را بفهمیم: «قیمت آجیو بدین طریق باید بر مبنای هر شش

پنی افزایش یا تنزل قیمت جو، تعیین شود^{۳۸} این جمله خیلی بی سروته تهیه شده است ولی معنی آن واضح است. در تدوین این قانون قوه مقننه ظاهراً همان قدر دچار تسامح و غفلت شده که رونویس برداران و استنساخ کنندگان از نقل نوشته‌های دیگران.

در کتاب خطی قدیمی رژیم ماژستاتم^{۳۹}، که کتاب قانون قدیمی اسکاتلند است قانون اوزان و مقادیری وجود دارد که در آن قیمت نان بر مبنای تمام قیمت‌های مختلف گندم تعیین می‌شود، یعنی هر بل (بل واحد وزن در اسکاتلند تقریباً معادل ۴ رطل، مترجم) اسکاتلند که معادل نصف چارک انگلیس است، از ده پنس تاسه شلینگ بوده است. شلینگ اسکاتلندی، در زمانی که این قانون به تصویب رسید، معادل با شلینگ استرلینگ امروز بوده است.

آقای رودی من^{۴۰} ظاهراً از این قسمت چنین نتیجه‌گیری کرده است که، سده شلینگ بالاترین قیمت گندم در آن زمان بوده، و قیمت‌های ده پنس، یک شلینگ ریاحدا کثرد و شلینگ قیمت معمولی بوده است. اما در مراجعه به این نسخه خطی، به خوبی آشکار می‌شود^{۴۱} که تمام این قیمت‌ها به عنوان نمونه‌ای است که نسبت رعایت شده بین قیمت‌های مربوط گندم و نان را ارائه دهد. آخرین جمله قانون مزبور اینست: «درباره سایر موارد بر مبنای آنچه که در بالا نوشته شده است، بانظر داشتن به قیمت غله، خودتان می‌توانید قضاوت کنید و تصمیم بگیرید»^{۴۲}.

سوم همچنین این نویسندگان فریب قیمت نازلی که گاهی اوقات گندم در زمان قدیم با آن خرید و فروش می‌شد خورده و گمراه شده‌اند؛ و تصور کرده‌اند چون پائین‌ترین قیمت آن در آن زمان کمتر از سالهای بعد بوده، قیمت عادی آن نیز باید پائین‌تر بوده باشد. اما، باید متوجه می‌شدند که در زمان قدیم بالاترین قیمت گندم همان قدر که از قیمت سالهای بعد بیشتر بود، پائین‌ترین قیمت آن نیز کمتر از قیمت‌های نازل سالهای بعد بود. بدینسان فلیت وود راجع به سال ۱۲۷۵ دو قیمت مختلف درباره یک چارک گندم ارائه می‌دهد. یکی چهار لیره و شانزده شلینگ پول آن روز، یا برابر ۱۴ لیره و هشت شلینگ پول امروز ما؛ و دیگری شش لیره و هشت شلینگ برابر با ۱۹ لیره و چهار شلینگ پول امروزی ما. در پایان سده پانزده و آغاز سده شانزده هیچ وقت قیمت گندم، مثل این دو قیمت این قدر نامعتدل و نامربوط نبوده است. قیمت گندم با اینکه همیشه دستخوش تغییر بوده، در جوامع ناآرام و نامنظم، که گسیختگی بازرگانی و مواصلات سبب می‌شود نعمت و فراوانی یک بخش از کشور در بخشی که گرفتار کمیابی و قحطی است اثر نداشته باشد بیشترین نوسان را دارد. در حالت بی‌نظمی کشور انگلیس در زمان

38. et sic democops Crescetur vol dimiueture per sex denarios.

39. Regiam Majestatum. 40. Ruddiman.

۴۱. نگاه کنید به مقدمه وی درباره diplomata scotiac نوشته آندرس.

42. Reliqua judicabis secundum prascripta habendo respectum ad pretium bladi.

حکومت پلاتنانت‌ها^{۴۳} که از نیمه قرن دوازدهم تا پایان قرن پانزدهم در انگلیس فرمانروائی داشتند، يك بخش درنعمت بود، درحالی که بخشهای دیگر که فاصله چندانی با آن نداشت، در اثر امحاء غله که یا اتفاقات و رویدادهای فصلی عامل آن بود، و یا به وسیله تجاوز بعضی از بارونها پدید می‌آمد، گرفتار قحطی وحشتناک می‌شد؛ و اگر زمین یکی از مالکین که خصم آنان بود در بین این دوبخش قرار می‌گرفت، بخش غنی قادر نبود کوچکترین کمکی به بخش قحطی‌زده بکند. درحکومت با اراده و منضبط سلاطین تودورز^{۴۴} که از اواخر قرن پانزدهم تا پایان قرن شانزدهم فرمانروائی داشتند، هیچ بارونی آن قدر قوی نبود که امنیت عمومی را به مخاطره اندازد. در پایان این بخش خواننده عزیز تمام قیمت‌های گندم را که توسط فلیت وود از سال ۱۲۵۲ تا ۱۵۹۷ جمع‌آوری شده خواهید دید، این قیمت‌ها هم به قیمت زمان ما تبدیل شده، طبق جدول زمانی به هفت قسمت که هر کدام دوازده سال را در بر می‌گیرد بخش شده است. همچنین در پایان هر قسمت، قیمت متوسط دوازده سال آمده است. در این دوره زمانی بلند، فلیت وود توانسته است فقط قیمت‌های هشتاد سال را جمع‌آوری کند، به طوری که برای کامل کردن ۱۲ سال آخر ۴ سال کسر است. بنابراین خود من قیمت‌های سال ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱ را از گزارشات دانشکده ایتون^{۴۵} در اینجا اضافه کرده‌ام، تنها قسمتی که من اضافه کرده‌ام همین چهار سال است. خواننده متوجه خواهد شد که از نیمه قرن سیزدهم تا بعد از نیمه سده شانزدهم، میانگین قیمت هر دوازده سال به تدریج کمتر می‌شود؛ و در پایان سده شانزدهم بار دیگر افزایش می‌یابد. در حقیقت، قیمت‌هایی که فلیت وود توانسته جمع‌آوری کند؛ به طور کلی آنهایی بوده است که در گرانی و یا ارزانی فوق‌العاده گندم چشمگیر بوده است، و من هیچ فکر نمی‌کنم که بتوان از آنها نتیجه‌گیری قطعی و مشخصی کرد. اما اهمیت ارقام مزبور بیشتر از این لحاظ است که نظر مرا در محاسبه بالا تأیید می‌کنند.

به هر حال، ظاهراً خود فلیت وود، و بیشتر نویسندگان عقیده داشتند که در تمام مدت این دوره ارزش نقره، در نتیجه فراوانی آن، مرتباً کاهش می‌یافت. قیمت‌های گندم که خود وی جمع‌آوری کرده است با این عقیده جور در نمی‌آید. این قیمت‌ها با نوشته دوپره دوست‌مور، و آنچه که من کوشیده‌ام بیان کنم کاملاً تطبیق می‌کند. اسقف فلیت وود و دوپره دوست‌موردو نویسنده‌ای هستند که با نهایت دقت و صداقت، قیمت کالاهای زمانهای پیش را جمع‌آوری کرده‌اند عجیب است که، با وجود اینکه عقایدشان بسیار با هم فرق دارد، آمار و اطلاعات آنان، لااقل تا آنجائی که مربوط به غله است، آنقدر دقیق با هم تطبیق می‌کند.

اما، بعضی از نویسندگان دل‌آگاه و هوشیار قیمت فوق‌العاده نقره را در زمانهای

۴۳. Plantagenet خانواده‌ای که از سال ۱۱۵۴ تا ۱۳۹۹ بر انگلیس حکومت کردند (مترجم).

۴۴. سلاطین تودورز از نسل Owen Tudor می‌باشند که از ازدواج این اصیل‌زاده ولشی با بیوه هانری پنجم بوجود آمد. هانری هفتم، هانری هشتم، ادوارد هشتم و ماری اول و الیزابت اول جزو این خانواده بودند (مترجم).

باستان از قیمت کم گندم استخراج نکرده بلکه از محصول خام زمین آن را به دست آورده‌اند. گفته می‌شود، گندم که یک نوع فرآورده دست کاشت است، در آن سالهای توحش و ابتدایی، خیلی گرانتر از بیشتر کالاها بود؛ به نظر من، مقصودشان اینست که گندم گرانتر از کالاها تولید نشده، مانند گاو، وگوسفند، مرغ، گوشت انواع شکار و غیره است. در اینکه در آن عصر بربریت این کالاها به نسبت خیلی ارزانتر از گندم بودند تردیدی نیست. ولی این ارزانی از ارزش زیاد نقره نبود، بلکه قیمت سایر کالاها ارزان بود. ارزانی ناشی از این نبود که نقره در آن زمان می‌توانست مقدار نیروی کار بیشتری بخرد، بلکه به علت این بود که این قبیل کالاها مقدار کمتری گندم می‌توانستند بخرند تا زمان فراوانی و فراخی. نقره در امریکای لاتین ارزانتر از اروپا باید باشد؛ یعنی در مملکتی که تولید می‌شود ارزانتر است تا مملکتی که به آن وارد می‌شود، و این گرانی ناشی از هزینه حمل و نقل طولانی دریائی و خشکی و بیمه می‌باشد. اما، طبق گفته اولوآ بوئوس آیرس، قیمت یک گاو که از میان گله سیصد چهارصد تائی جدا کنند، بیست و یک و نیم پنی استرلینگ بوده است. بایرون می‌گوید که قیمت یک اسب خوب در پایتخت شیلی شانزده شایینگ استرلینگ است. در کشوری که بالذات غنی و حاصلخیز است، ولی قسمت اعظم آن کشت نشده است، گاو وگوسفند، ماکیان، انواع شکارها و غیره، چون با صرف وقت و کار کمتری به دست می‌آیند، لذا مقدار نیروی کار کمتری را می‌توانند بخرند یا در اختیار داشته باشند. قیمت پولی کمی که این کالاها با آن مبادله می‌شوند، دلیل بالا بودن قیمت نقره نیست، بلکه علامت آنست که قیمت این کالاها خیلی پائین است. باید همیشه به خاطر داشت که کار است که ارزش حقیقی نقره و سایر کالاها را تعیین می‌کند، نه کالای خصوصی یا مجموعه‌ای از کالاها^{۴۶}.

ولی در کشورهای غیر زراعی، یا کم جمعیت، گاو وگوسفند، ماکیان و گوشت انواع شکارها، و غیره، چون تولید قهری و خود به خودی طبیعت می‌باشند، بنابراین طبیعت بیشتر از مقدار مصرف اهالی آن را تدارک می‌بیند. در یک چنین شرایطی معمولاً عرضه بیشتر از تقاضاست. بنابراین، در حالات مختلف جوامع، و در مراحل مختلف آبادانی و ترقی این گونه کالاها معرف یا مساوی مقادیر مختلف کار هستند.

در حالات مختلف جامعه، در هر مرحله از ترقی، گندم محصول سعی و کوشش آدمی است. ولی محصول متوسط هر نوع کاری همیشه کم‌ویش، مناسب با متوسط مصرف است؛ یعنی میانگین عرضه متناسب با میانگین تقاضاست. بعلاوه، در مراحل مختلف سیر ترقی، کشت مقادیر مساوی گندم در یک زمین و آب و هوای معین، به طور متوسط احتیاج به تقریباً مقادیر مساوی از کار دارد، و یا اینکه به زبان دیگر قیمت مقادیر کار در آنها برابر است؛ افزایش دائمی نیروی مولد در حالت پیشرفت کشت کم‌ویش با افزایش دائمی قیمت احشام، که ابزار اصلی کار کشاورزی است، خنثی می‌شود. لذا، روی همین اصل، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که مقادیر مساوی گندم، در هر حالتی از جامعه،

و در هر مرحله از ترقی، تقریباً معرف یا مساوی مقادیر کار است تا مقادیر مساوی قسمتهای دیگری از محصول خام زمین. از اینرو، بهطوری که تاکنون دیده شده است گندم در تمام مراحل مختلف ثروت و ترقی، وسیله دقیقتری برای اندازه گیری ارزش است تا کالا یا مجموعه کالاهای دیگر. بنابراین، در تمام آن مراحل مختلف، می توانیم با مقایسه نقره با گندم ارزش حقیقی آن را بهتر بفهمیم تا با مقایسه سایر کالاها یا مجموعه کالاها.

بعلاوه گندم یا هر چه که غذای معمولی و مورد علاقه مردم است، در هر کشور متمدن، قسمت اصلی قوت کارگر را تشکیل می دهد. در نتیجه توسعه کشاورزی، زمین هر کشور مقدار بیشتری گندم تهیه می کند تا علوفه، و کارگر درهمه جا به طور کلی متکی به غذای سالمی است که ارزانتر و فراوانتر باشد. به غیر از کشورهای ثروتمند و یا در جاهایی که مزد کارگر بسیار بالاست گوشت، قسمت ناچیزی از قوت کارگر را تشکیل می دهد؛ در این جوامع مصرف مرغ و ماکیان از گوشت هم کمتر است، و گوشت شکار اصلاً به وسیله کارگران مصرف نمی شود. در فرانسه و حتی اسکاتلند، که مزد کارگر بهتر از فرانسه است، کارگر تهیدست بندرت گوشت می خورد، مگر در تعطیلات و موارد خیلی فوق العاده. از اینرو، قیمت پولی کار، بیشتر بستگی ندارد به متوسط قیمت پولی گندم قوت کارگر، تا گوشت یا هر نوع دیگر محصول خام زمین. بنابراین ارزش حقیقی طلا و نقره، یعنی مقدار حقیقی کاری که این دو فلز می توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند، بیشتر به مقدار گندمی که این فلزات می توانند خریداری کرده یا در اختیار داشته باشند وابسته است تا گوشت، یا هر نوع محصول دیگری که از زمین بدست می آید.

اما، این مطالعات و بررسیهای جزئی درباره قیمت گندم یا سایر کالاها، احتمالاً نمی توانست نویسندگان با هوش را آن قدر گمراه کند مگر زمانی که تحت تأثیر این عقیده عمومی قرار بگیرند که وقتی در اثر افزایش ثروت در هر جامعه طبعاً میزان نقره افزایش بیابد با افزایش مقدار آن قیمتش کاسته می شود. اما، این عقیده به طور کلی بی اساس می نماید.

مقدار فلزات قیمتی در هر کشوری ممکن است به دو دلیل مختلف افزایش یابد، نخست به دلیل فراوانی زیاد معادن آن کشور که دارای این محصولاند؛ دوم، در اثر افزایش ثروت مردم. بدون تردید دلیل اول با تنزل ارزش فلزات قیمتی ارتباط دارد، ولی دلیل دوم هیچ گونه ارتباطی با آن ندارد.

وقتی معادن بیشتر و غنی تر کشف شود، مقدار بیشتری فلزات قیمتی به بازار آورده می شود، و چون مقدار نیازمندیها و وسایل آسایش زندگی که در برابر این فلزات باید مبادله شوند فرق نکرده و به اندازه قبل است، با همان مقدار فلزات کالاهای کمتری می توان به دست آورد. بنابراین تا اینجا چون افزایش فلزات قیمتی در هر کشوری ناشی از افزایش معادن هر کشور است، ضرورتاً با کاهش ارزش آنها مرتبط می شود.

بعکس، وقتی ثروت يك جامعه افزایش یافته، و وقتی محصول سالیانه کارگران کشور به تدریج بیشتر می شود، مقدار بیشتری مسكوك مورد نیاز است تا مقدار بیشتری

از کالاهای را به جریان اندازد؛ و چون مردم کالای بیشتری دارند که در برابر مسکوک عوض کنند و از عهده پرداخت برمی آیند، طبیعتاً مقادیر بیشتری ظروف طلا و نقره خریداری می کنند. مقدار مسکوک در اثر نیاز و احتیاج زیاد می شود، مقدار ظروف فلزی آنها به واسطه غرور و خودنمایی، یا به همان دلیلی که تعداد مجسمه های زیبا و تابلوهای نفیس، و سایر تجملات و لوازم نادر اضافه می شود، احتمالاً در میان آنها اضافه می شود. اما چون مجسمه سازان و نقاشان محتملاً به هنگام ثروت و کامیابی مزدشان بالاتر از زمان فقر و رکود است، لذا احتمالاً طلا و نقره قیمتش پائین نمی آید.

اگر کشف غیرمنتظره معادن غنی تر قیمت طلا و نقره را پائین نیاورد، چون قیمت آنها با افزایش ثروت يك کشور طبعاً اضافه می شود، لذا وضع معادن هر جور باشد، قیمت این دو فلز بالطبع در کشور ثروتمند بیشتر از کشور فقیر است. طلا و نقره، مانند سایر کالاهای، طبعاً هر کجا که قیمت بیشتری داشته باشد به آنجا حرکت می کند، و قیمت هر کالائی معمولاً در کشوری که از عهده پرداخت آن برآید و غنی باشد بیشتر است. باید در نظر داشت که، کار قیمت نهایی است که هر چیزی با آن پرداخت می شود، در کشورهایی که مزد کارگر بالاست، قیمت پولی کار متناسب با معاش کارگر است. ولی طلا و نقره در کشور ثروتمند طبعاً با مقدار بیشتری از خواربار مبادله می شود تا در کشور فقیر، یعنی در کشوری که خواربار زیاد است این فلزات مقدار بیشتری قدرت خرید دارند تا در کشوری که خواربار آن کم است. چنانچه این دو کشور از هم زیاد دور باشند، تفاوت قیمت هم زیاد است، زیرا با اینکه فلزات از بازار بد به بازار خوب سرازیر می شوند، ولی حمل مقادیر زیادی از آنها که بتواند قیمت فلزات را در دو کشور تقریباً برابر کند بسیار دشوار است. اگر کشورها نزدیک هم باشند، تفاوت قیمت کمتر است، و گاهی ممکن است آنقدر کم باشد که نتوان تشخیص داد، زیرا در مورد اخیر حمل فلزات آسان است. چین از تمام قسمتهای اروپا ثروتمندتر است، و تفاوت قیمت خواربار بین چین و اروپا خیلی زیاد است. برنج در چین ارزاتر است تا گندم در تمام اروپا. انگلستان ثروتمندتر از اسکاتلند است؛ ولی تفاوت بین قیمت پولی گندم در این دو کشور خیلی کم، و تقریباً نامحسوس است. به نسبت مقدار و یا حجم گندم اسکاتلند ظاهراً خیلی ارزاتر از گندم انگلیس به نظر می رسد، ولی از لحاظ کیفیت مسلماً قدری هم گراتر است. اسکاتلند تقریباً هر سال مقادیر معتدله ای گندم از انگلیس دریافت می کند، و هر کالا در کشوری که به آن وارد می شود قدری گراتر است تا از کشوری که صادر می شود. از اینرو، گندم انگلیس در اسکاتلند باید گراتر باشد تا انگلستان، و با وجود این به تناسب کیفیت، یا مقدار مرغوبیت آردی که از آن به دست می آید، معمولاً نمی شون آن را در اسکاتلند گراتر از گندم اسکاتلندی که به رقابت با آن وارد بازار می شود فروخت.

تفاوت قیمت پولی کار بین چین و اروپا بیشتر از تفاوت قیمت پولی خواربار بین آنهاست؛ چون پاداش حقیقی کار در اروپا بالاتر است، قسمت بیشتر اروپا در حال ترقی است، در صورتی که چین ظاهراً مثل اینکه درجا می زند. قیمت پولی کار در اسکاتلند پائین تر از انگلیس است، زیرا پاداش حقیقی کار کمتر است؛ با اینکه اسکاتلند روبه سوی

ثروت بیشتر جلو می‌رود، ولی ترقی آن خیلی کندتر از انگلیس است. فراوانی و تکرار مهاجرت از اسکاتلند و نبودن مهاجرت در انگلیس، به‌خوبی ثابت می‌کند که تقاضای کار در دو کشور بسیار متفاوت است. باید به‌خاطر داشت که نسبت مزد حقیقی کار در کشورهای مختلف، طبعاً با ثروت و فقر واقعی آنان تعیین نمی‌شود، بلکه با شرایط پیشرفت، توقف، و سیرقه‌رانی آنان مرتبط است.

طلا و نقره، همان‌قدر که طبعاً بالاترین قیمت را در کشورهای ثروتمند دارند، همان‌طور هم طبعاً کمترین بها را در بین ملتهای فقیر خواهند داشت. بین وحشیهای مناطق مختلف، که فقیرترین ملتهای روی زمین هستند، طلا و نقره اصلاً ارزشی ندارند. در شهرهای بزرگ گندم همیشه گرانتر است تا مناطق دور دست کشور. اما، این معلول ارزانی حقیقی نقره نیست بلکه معلول گرانی حقیقی گندم است. آوردن نقره به‌شهر بزرگ گرانتر از حمل آن به‌شهر کوچک‌تر نیست، ولی حمل گندم بسیار گرانتر است.

در بعضی از کشورهای ثروتمند و بازرگان، مثل هلند و منطقه ژنو در ایتالیا گندم به‌همان دلیلی که در شهرهای بزرگ گرانتر است گران است. این کشورها آن‌قدر گندم تولید نمی‌کنند که غذای ساکنان آنها را تأمین کند. این کشورها در صنعت و همچنین مهارت صنعتگران و پیشه‌وران غنی هستند؛ در هر نوع آزمایش‌آلات که کار کارگر را آسان و کم می‌کند موقعیت خوبی دارند؛ در کشتیرانی، و در سایر ابزار و وسایل حمل و بازرگانی قوی هستند؛ ولی در تولید گندم فقیرند، و چون گندم را باید از نواحی، و کشورهای دور دست وارد کنند، به‌غیر از قیمت آن، مبالغی پول حمل آن را باید بپردازند. حمل نقره به‌آستردام گرانتر از حمل آن به دانریک نیست، ولی حمل گندم به‌آنجا بسیار گرانتر است. قیمت حقیقی نقره در این دوشهر باید یکی باشد، ولی قیمت گندم خیلی فرق دارد. ثروت هلند و ژنو را کم کنید، ولی تعداد ساکنان آن را دست نزنید؛ یعنی قدرت تهیه کالا را از کشورهای دور دست از آنان بگیرید، و خواهید دید که قیمت گندم به‌جای اینکه با کاهش مقدار نقره آنان تنزل کند، که ضرورتاً کاهش مقدار نقره به‌عنوان علت و یا معلول همراه این وضع سقوط خواهد بود، به‌قدری بالا خواهد رفت که قحطی و گرسنگی ایجاد می‌کند. وقتی که مانیا به‌حوایج زندگی داریم باید از تمام تجملات و چیزهای زائد که ارزش آن همان‌طور که به‌هنگام ثروت و کامیابی بالا می‌رود، به‌هنگام فقر و بدبختی تنزل می‌کند، چشم‌پوشیم. در مورد نیازهای زندگی وضع بعکس است. قیمت حقیقی آنها، یعنی مقدار کاری که می‌توانند بخرند یا در اختیار داشته باشند، به‌هنگام فقر و بدبختی زیاد می‌شود، و به‌هنگام غنا و خوشبختی، که همیشه در راه فراوانی است، تنزل می‌کند، زیرا اگر غیر از این بود دوره خوشبختی و ثروت پیدا نمی‌شد. گندم جزء نیازهاست —، نقره فقط جزو تجملات است. بنابراین، افزایش مقدار فلزات قیمتی، که در دوره زمانی بین نیمه قرن چهاردهم و شانزدهم، در نتیجه افزایش ثروت و ترقی پدید آمد، هرچقدر که باشد، نمی‌تواند هیچ‌گونه گرایشی به تنزل قیمت آنان در بریتانیای کبیر و یا سایر نقاط اروپا داشته باشد. بنابراین، اگر کسانی که

قیمت کالاها را در دوره‌های گذشته جمع‌آوری کرده‌اند، در طول این مدت دلیلی نداشته باشند که کاهش ارزش نقره را از بررسی و مطالعاتی که درباره قیمت گندم و سایر کالاها بعمل آوردند، بفهمند، چگونه می‌توانند از افزایش به اصطلاح ثروت و پیشرفت آن را استنباط کنند.

دوره دوم

اما هر چقدر که عقاید دانشمندان درباره ترقی ارزش نقره در دوره اول متفاوت بوده باشد، درباره دوره دوم وحدت نظر دارند.

از سال ۱۵۷۵ تا سال ۱۶۴۵، یعنی در یک دوره ۷۵ ساله، تغییر نسبت بین ارزش نقره و غله، مسیر کاملاً متضادی داشت. ارزش حقیقی نقره کاهش یافت، و یا بمقدار کمتری از کار مبادله می‌شد، و ارزش اسمی گندم بالا رفت، و بجای اینکه به طور عادی هر چارک آن در برابر دو اونس نقره مبادله شود (که حدود ده شلینگ پول امروزی است)، در برابر شش و یا هشت اونس مبادله می‌شد که معادل سی و چهار شلینگ پول امروز ماست. کشف معادن غنی آمریکا ظاهراً تنها علت کاهش قیمت نقره نسبت به گندم بوده است. همه کسانی که در این باره مطالعاتی داشته آن را تأیید کرده‌اند، و هیچگونه اختلاف نظری درباره حقیقت یا علت آن وجود نداشته است. در طول این مدت، بخش بزرگی از اروپا در صنعت و آبادانی جلو می‌رفت، و در نتیجه تقاضای نقره باید افزایش یافته باشد. ولی چنین به نظر می‌رسد که، افزایش عرضه بیشتر از تقاضا بوده است، و لذا قیمت این فلز به طور چشمگیری تنزل کرد. باید دانست که ظاهراً، کشف معادن آمریکا تا بعد از سال ۱۵۷۵ اثر محسوسی روی قیمت کالا در انگلیس نداشته است؛ گویا اینکه معادن پوتوسی بیش از بیست سال قبل از آن کشف شده بود.

از آغاز ۱۵۹۵ تا پایان ۱۶۲۵، قیمت متوسط نه رطل بهترین نوع گندم در بازار ویندسور، طبق گزارش کالج آتن، ۲ لیره و یک شلینگ $\frac{9}{13}$ پنی بوده است. که از این مبلغ، با تسامح مبلغ کمتر آن، و کم کردن یک نهم از آن، هر هشت رطلی یک لیره و ۱۶ شلینگ و $\frac{2}{3}$ - ۱۵ پنی می‌شود. و اگر از این مبلغ کسر آن را ندید بگیریم و یک نهم کسر کنیم تا تفاوت قیمت بهترین گندم با گندم متوسط از بین برود: آن وقت قیمت هر هشت رطلی یک لیره و ۱۲ شلینگ و $\frac{4}{9}$ - ۸ پنس، یا در حدود ۶ اونس و یک سوم اونس نقره می‌شود.

از آغاز سال ۱۶۲۱ تا پایان سال ۱۶۳۶، قیمت متوسط یک مقدار گندم، از بهترین نوع در یک بازار، طبق گزارش ایتن ۲ لیره و ۱۵ شلینگ بوده است، که اگر از این قیمت مثل مورد فوق مقداری به همان علت کم کنیم، قیمت متوسط یک چارک از هشت رطل گندم متوسط در حدود یک لیره و ۱۹ شلینگ و ۶ پنس، یا در حدود هفت اونس و دو سوم

اونس نقره می‌شود.

دوره سوم

بین سالهای ۱۶۳۵ و ۱۶۴۵، یا در حدود ۱۶۳۶، اثر کشف معادن نقره امریکا در کاهش ارزش نقره ظاهراً کامل شده بود، و ارزش این فلز نسبت به قیمت گندم که در آن زمان وجود داشت دیگر پائین تر نرفت. در طول سده حاضر ظاهراً ارزش نقره افزایش یافته است، و حتی احتمالاً مدتی بیش از پایان سده گذشته قیمت نقره شروع به بالا رفتن کرده است.

از گزارش مزبور چنین مستفاد می‌شود که، از آغاز ۱۶۳۷ تا پایان سال ۱۷۵۵، که ۶۴ سال آخر قرن گذشته را تشکیل می‌دهد، متوسط قیمت يك چارك از نه رطل بهترین گندم در بازار ویندسور ۲ لیبره و ۱۱ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس بوده است، که فقط يك شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس گرانتر قیمت گندم در شصت سال پیش از آن بود. ولی در طول این ۶۴ سال دو واقعه روی داد که موجب کمیابی گندم شد که اثر آن بیشتر از کمیابی ناشی از نوسانات فصلی بود، و از اینرو (بدون فرض کاهش بیشتر ارزش نقره) عامل مؤثرتری در این افزایش ناچیز قیمت گندم محسوب می‌شود نخستین رویداد، واقعه جنگ داخلی بود، که بدلت دلسرد کردن مردم در آمد کشت و زرع و وقفه ایجاد کردن در تجارت، قیمت گندم را بیشتر از آنچه که نوسانات فصلی موجب می‌شد، بالا برده این اثر در تمام بازارهای انگلیس کم و بیش ظاهر شد، ولی مخصوصاً در بازارهای نزدیک به لندن، که باید گندم آن از نواحی دور دست حمل می‌شد بیشتر نمایان بود. لذا طبق همان گزارش در سال ۱۶۴۸، قیمت بهترین گندم در بازار ویندسور، ظاهراً ۴ لیبره و ۵ شلینگ در سال ۱۶۴۹ هر چارك نه رطل آن ۴ لیبره بوده است. مازاد قیمت ۲ لیبره و ۱۵ شلینگ (که قیمت متوسط گندم در ۱۶ سال قبل از سال ۱۳۶۷ بود) ۳ لیبره و ۵ شلینگ است؛ که وقتی بین شصت و چهار سال آخر قرن گذشته تقسیم شود تقریباً می‌تواند علت افزایش ناچیز مزبور قیمت گندم در آن سالها باشد. اما، این قیمتها، با اینکه گرانترین قیمت گندم است ولی افزایش قیمت ناشی از جنگ‌های داخلی به هیچ وجه منحصر به گندم نیست.

واقعه دوم، جایزه صادرات گندم بود که در سال ۱۶۸۸ اعلام شد. بسیاری از مردم چنین تصور می‌کنند، که جایزه صادرات، در اثر تشویق مردم به کشاورزی، ممکن است در طول سالهای متمادی، موجب فراوانی زیاد گندم شده باشد، و در نتیجه ارزانی بیشتر گندم را در بازارهای داخلی بیشتر از عوامل دیگر سبب شده است. در سطور زیر من نشان خواهم داد که چقدر این جایزه صادرات را به وجود آوردن این مؤثر واقع شده است، فعلاً فقط به این امر اکتفا می‌کنیم که، بین سالهای ۱۶۸۸ و ۱۷۵۵، جایزه صادرات فرصت کافی نداشت که چنین اثری ایجاد کند. در طول این دوره کوتاه تنها اثر آن این بود که (با تشویق کردن مردم بر صادر کردن مازاد محصول هر سال، فراوانی محصول در

آن سال برای جبران کمیابی سال بعد جلوگیری می‌کرد) قیمت آن را در بازار داخلی افزایش دهد. قحطی که از آغاز سال ۱۶۹۳ تا پایان ۱۶۹۹ در انگلیس شایع بود، با اینکه بدون تردید به‌طور کلی ناشی از بدی هوا بود، و لذا در بخش بزرگی از اروپا به‌وجود آمده بود ولی به‌واسطه وضع قانون جایزه صادرات بیشتر شد. لذا، در سال ۱۶۹۹، صدور بیشتر گندم تا ۹ ماه ممنوع گردید.

واقعۀ سومی هم بود که در طول همان زمان اتفاق افتاد، و با اینکه موجب کمیابی گندم و افزایش مقدار واقعی نقره که قیمت گندم با آن پرداخت می‌گردید نشده، ولی ضرورتاً باید موجب بالا رفتن مبلغ اسمی نقره شده باشد. این واقعه عبارت بود از کم کردن بهای سکه در اثر استهلاك و فرسودگی آن. این عمل زیان‌آور در زمان سلطنت شارل دوم^{۴۷} آغاز و تا سال ۱۶۹۵ روبرو افزایش بود؛ در آن سال، به‌طوری که از نوشته لوندز^{۴۸} برمی‌آید، مسكوك نقره رایج، به‌طور متوسط، تقریباً بیست و پنج درصد کمتر از ارزش استاندارد آن بود. ولی مبلغ اسمی مسكوك نقره که اساس قیمت هر نوع کالائی در بازار است، ناگزیر آن قدر که متکی به محتوی واقعی مسكوك است، و عملاً از روی تجربه می‌توان آن را فهمید، به مقدار نقره‌ای که باید طبق اوزان و مقادیر و استاندارد در مسكوك باشد تعیین نمی‌شود. لذا، این مبلغ اسمی وقتی که بهای مسكوك به‌واسطه کم کردن مقدار نقره و فرسودگی آن کم می‌شود، خیلی بیشتر است تا وقتی که نزدیک به ارزش استاندارد آنست. در طول قرن اخیر هیچ‌گاه مثل امروز مسكوك نقره کمتر از وزن استاندارد آن نبوده است. ولی با اینکه مسكوك نقره خیلی بدشکل شده و سائیدگی و استهلاك پیدا کرده، به‌واسطه اینکه می‌توان آن را با مسكوك طلا عوض کرد قیمت آن همچنان بالاست. زیرا با اینکه قبل از تجدید مسكوك اخیر، مسكوك طلا نیز خیلی از شکل افتاده بود ولی کمتر از نقره آسیب پیدا کرده بود. بعکس، در سال ۱۶۹۵، ارزش مسكوك نقره به‌وسیله مسكوك طلا حفظ نشد؛ در آن زمان يك گینی معمولاً با سی شلینگ مسكوك نقره سائیده شده مبادله می‌شد. قبل از تجدید اخیر مسكوك طلا، قیمت شمش نقره بندرت در هر اونس بیش از پنج شلینگ و هفت پنس بود، که فقط پنج پنس بالاتر از قیمت ضرابخانه بود. ولی در سال ۱۶۹۵ قیمت يك اونس نقره شش شلینگ و پنج پنس بود^{۴۹} که پنج پنس بیشتر از قیمت ضرابخانه است. از اینرو، حتی قبل از ضرب اخیر طلا، مسكوك طلا و نقره وقتی که با شمش نقره مقایسه می‌شدند، نباید بیشتر از هشت درصد پائین‌تر از ارزش استاندارد آن باشد. بعکس، در سال ۱۶۹۵، تقریباً بیست و پنج درصد پائین‌تر از ارزش مزبور بود. ولی در آغاز قرن اخیر، یعنی بلافاصله پس از ضرب عظیم مسكوك در زمان سلطنت ویلیام^{۵۰} قسمت

۴۷. شارل دوم پسر شارل اول پادشاه انگلیس از سال ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۵ میلادی که در سال ۱۶۳۵ میلادی دنیا آمد و در سال ۱۶۸۵ بدرود زندگی گفت (مترجم).

۴۸ و ۴۹. نگاه کنید به مقاله لوندز (Lowndes) درباره مسكوك نقره.

۵۰. مقصود ویلیام سوم پادشاه انگلیس است که سیزده سال سلطنت کرد (۱۷۰۲-۱۶۸۵ میلادی) (مترجم).

بیشتر مسكوك نقره رایج باز هم به وزن استاندارد خود نزدیک تر بود تا امروز. همچنین در طول قرن اخیر، هیچ نوع بدبختی عظیم عمومی نظیر جنگ داخلی نداشته‌ایم، که مردم را از کشاورزی بیزار و باعث وقفه در امر بازرگانی داخلی شود. و با اینکه جایزه صادرات که در مدت بیشتر قرن حاضر وجود داشته است، باید قیمت گندم را قدری بیشتر از زمان عادی کشت و زرع بالا ببرد؛ معه‌ذا، چون در طول این قرن جایزه صادرات برای تمام آثار خوبی که بدان نسبت می‌دادند، از قبیل تشویق کشت و زرع و افزایش مقدار گندم در بازار داخلی (فرصت کافی داشت، ولی روی اصول سیستمی که بعداً در سطور آینده شرح خواهم داد، شاید چنین تصور شود که اقدام مزبور از يك طرف باعث کاهش قیمت و از جنبه دیگر باعث افزایش قیمت کالای مزبور شده است. بسیاری از مردم فکر می‌کنند که جایزه صادرات اثرات بیشتری داشته است. لذا طبق گزارش کالج ایتون، در شصت و چهار سال آخر قرن حاضر قیمت متوسط يك چارک نه رطل بهترین گندم در بازار ویندسور، ۲ شلینگ $\frac{9}{33}$ ۶ پنس بوده است، که در حدوده شلینگ و شش پنس، یا بیشتر از بیست و پنج درصد ارزاتر از دوره شصت و چهار سال آخر قرن گذشته است؛ و در حدود ۹ شلینگ و ۶ پنس ارزاتر از قیمت گندم در شانزده سال قبل از ۱۶۳۶ است، که در آن زمان کشف معادن نقره امریکا بیشترین اثر خود را داشته است؛ و در حدود يك شلینگ ارزاتر از قیمت بیست و شش سال قبل از ۱۶۲۵ است یعنی سالی که کشف معادن مزبور توانست تمامی اثر خود را نشان دهد. طبق گزارش مزبور، در مدت شصت و چهار سال اول قرن اخیر، میانگین قیمت گندم متوسط، هر چارک هشت رطلی در حدود سی و دو شلینگ بوده است.

بنابراین به نظر می‌رسد که ارزش نقره نسبت به ارزش گندم در طول مدت قرن اخیر قدری افزایش یافته باشد، و حتی احتمالاً مدتی قبل از پایان قرن گذشته بالا رفته بود. در سال ۱۶۸۷، قیمت يك چارک نه رطل بهترین گندم در بازار ویندسور يك لیره و ۵ شلینگ و ۳ پنس بود، که از سال ۱۵۹۵ تا آن روز کمترین قیمت بود.

در سال ۱۶۸۸، گرگوری کینگ^{۵۱} شخصی که به واسطه اطلاعات و معلوماتش در این زمینه بسیار معروف بود، متوسط قیمت گندم در سالهای فراوانی را برای تولید کنندگان هر رطل سه شلینگ و ۶ پنس یا هر چارک بیست و هشت شلینگ برآورد کرده است. به نظر من مقصود از قیمت تولید کنندگان همان است که گاهی آن را قیمت قراردادی می‌دانند. یعنی قیمتی که کشاورز تعهد می‌کند چند سال مقدار معینی گندم را به آن قیمت به واسطه‌ها بفروشد. چون قراردادهایی از این قبیل زحمت پیدا کردن بازار را برای کشاورزان کم می‌کند، قیمت قراردادی معمولاً از آنچه که قیمت متوسط بازار نامیده می‌شود کمتر است. کینگ تصور کرده بود که بیست و هشت شلینگ قیمت عادی قراردادی يك چارک گندم در سالهای متوسط کشت بوده است. اطمینان دارم که، قبل از اینکه در اثريك سری

خشکسالی پشت سرهم قحطی به وجود آید، قیمت مزبور قیمت قراردادی معمولی در تمام سالهای عادی بوده است. در سال ۱۶۸۸ قانون جایزه صادرات از تصویب مجلس گذشت. اصیل زادگان روستایی، که در آن زمان نسبت به امروز، تعداد بیشتری از قوه مقننه را تشکیل می دادند، احساس می کردند که قیمت غله کنترل می کند. جایزه صادرات وسیله ای بود که قیمت غله را به طور مصنوعی به بالاترین قیمتی که اغلب در زمان شارل اول و دوم فروخته می شد ترقی دهند. بنابراین، باید آن قدر ادامه می یافت تا گندم هر چارک چهل و هشت شلینگ فروخته شود، یعنی بیست شلینگ، یا پنج هفتم گرانتر از آنچه کینگ در آن سال بر آورد کرده بود، زیرا در سالهای فراوانی معتدلی یا سالهای عادی قیمت تولیدکنندگان در آن حدود بود. چنانچه محاسبات وی استحقاق شهرت عالمگیر او را داشته باشد، چارکی چهل و هشت شلینگ قیمتی است، که اگر جایزه صادرات در آن زمان نبود مسلماً قیمت، به این حد بالا نمی رفت، مگر در سالهای قحطی فوق العاده. ولی دولت ویلیام پادشاه انگلیس در آن زمان هنوز خوب مستقر نشده بود. و در شرایطی نبود که چیزی را از اصیل زادگان کشور، که وی با آنها دائماً درباره استقرار مالیات سالیانه زمین مشورت می کرد، ابا کند. بنابراین، ارزش نقره نسبت به گندم، احتمالاً قدری جلوتر از پایان قرن گذشته افزایش یافته بوده است؛ و چنین به نظر می رسد که در طول قسمت بزرگی از قرن حاضر نیز افزایش قیمت ادامه داشته است؛ گو اینکه اقدامات ضروری جایزه صادرات نگذاشته است که افزایش قیمت مانند حالت زمان عادی کشت، آن قدر حساس باشد.

در سالهای فراوانی، جایزه صادرات از طریق افزایش فوق العاده صادرات، ضرورتاً موجب بالاتر رفتن قیمت گندم از میزان قیمتی که بدون صادرات ممکن بوده باشد شده است. تشویق کشت گندم، از طریق بالانگاه داشتن قیمت آن در سالهای فراوانی، پایان آشکار و صریح این قانون بود.

در حقیقت، در سالهای قحطی شدید، جایزه صادرات به طور کلی معلق و متوقف می شد. اما، همین قانون باید حتی در قیمت گندم بیشتر آن سالها (منظور سالهای قحطی است، مترجم) اثر گذاشته باشد. چون در سالهای فراوانی این قانون موجب افزایش فوق العاده صادرات شده، اغلب نگذاشته است که مازاد محصول سالهای فراوانی جبران کمبود سالهای قحطی را بنماید.

از اینرو در سالهای فراوانی و قحطی هر دو، جایزه صادرات قیمت گندم را از آنچه در حالت واقعی کشت وجود دارد بالاتر می برد. لذا، اگر در طول شصت و چهار سال اول قرن حاضر، قیمت متوسط گندم کمتر از شصت و چهار سال آخر قرن گذشته بوده باشد مسلماً چنانچه عملیات مربوط به جایزه صادرات وجود نداشت قیمت گندم خیلی پائین تر از آن هم می رفت. اما، باید گفت که بدون جایزه صادرات وضع کشت گندم این طور نبود. در صفحات بعد که مخصوصاً راجع به جایزه صادرات صحبت خواهم کرد، می گویم که آثار قانون مزبور را روی کشاورزی کشور شرح دهم. فعلاً به این امر اکتفا می کنم که بگویم افزایش ارزش نقره، نسبت به گندم، مخصوص انگلیس نبود به طوری که از مشاهدات مختلف بر می آید این امر در همان زمان در فرانسه نیز

تقریباً بدهمان نسبت صورت گرفت است. سدنفر از افراد آگاه و هوشیار و پرکاری یعنی دوپرده دوست مور، سانس و نویسنده گفتاری درباره سیاست گندم، که قیمت‌های این محصول را جمع‌آوری می‌کردند به این امر گواهی می‌دهند. ولی در فرانسه، صدور گندم تا سال ۱۷۶۴ ممنوع بود؛ و قدری دشوار است که فرض کنیم درست همان کاهش قیمت گندم که با وجود ممنوعیت صادرات در یک کشور رخ داد، در کشور دیگر باید سبب تشویق فوق‌العاده صادرات شده باشد.

شاید، درست‌ترین باشد که تغییرات متوسط قیمت پولی گندم را معلول افزایش تدریجی ارزش حقیقی نقره در بازار اروپا بدانیم تا ناشی از سقوط ارزش متوسط حقیقی گندم.

همان‌طور که قبلاً دیدیم، گندم در زمانهای گذشته دور، از نقره و یاشاید کالاهای دیگر برای اندازه‌گیری ارزش مناسبتر بوده است. وقتی که در نتیجه کشف معادن غنی امریکا، قیمت گندم به سه و چهار برابر قیمت پولی قبلی خود بالا رفت، در همه جا این افزایش قیمت را به جای اینکه به بالا رفتن قیمت حقیقی گندم نسبت دهند، آن را به سقوط ارزش حقیقی نقره نسبت دارند. لذا، اگر در شصت و چهار سال اول سده حاضر قیمت متوسط پولی گندم قدری پائین‌تر از قیمت آن در طول قسمت بیشتر سده گذشته است، باید به همین دلیلی که گفتیم این تغییر قیمت را به سقوط ارزش حقیقی گندم نسبت نداد، بلکه آن را ناشی از افزایش ارزش حقیقی نقره در بازار اروپا بدانیم.

در حقیقت قیمت گران گندم در این ده دوازده سال گذشته موجب این فکر شده است که ارزش حقیقی نقره در بازارهای اروپا روبه سقوط است. اما معلوم است که این گرانی قیمت گندم، معلول ناسازگاری فوق‌العاده وضع هوا بوده، و لذا نباید آن را یک حالت دائمی دانست بلکه یک وضع گذرا و موقتی است. در ده دوازده سال گذشته هوادر سراسر اروپا نامساعد بوده است، و اغتشاش لهستان موجب شده است که کشورهای که در سالهای گرانی از آنجا گندم خریداری می‌کردند بی‌آذوقه بمانند. این دوره طولانی، خشکسالی و نامساعد بودن هوا، با اینکه یک واقعه عادی نیست، ولی به هیچ وجه منحصر به فرد نیست، و هر کس که در گذشته درباره تاریخ قیمت گندم مطالعه کرده است طبعاً چند سال نظیر آن را به خاطر داشت. بعلاوه، ده سال قحطی فوق‌العاده عجیب‌تر از ده سال فراوانی و فراخی فوق‌العاده نیست. قیمت نازل گندم از آغاز سال ۱۷۴۱ تا پایان سال ۱۷۵۰ را می‌توان درست در برابر قیمت گران گندم در هشت یا ده سال اخیر گذاشت. از گزارش کالچ ایتون چنین مستفاد می‌شود که از سال ۱۷۴۱ تا ۱۷۵۰، قیمت متوسط یک چارک نهرطلی بهترین گندم در بازار ویندسور، فقط یک لیره و ۱۳ شلینگ و $\frac{4}{5}$ پنس بود، که تقریباً ۶ شلینگ و ۳ پنس کمتر از قیمت متوسط شصت و چهار سال اول سده حاضر است. قیمت متوسط یک چارک هشت رطلی گندم متوسط، طبق این گزارش، در ظرف این ده سال باید فقط یک لیره و ۶ شلینگ و ۸ پنس بوده باشد.

اما، بین سالهای ۱۷۴۱ و ۱۷۵۰، جایزه صادرات باید از سقوط قیمت گندم در بازار

داخلی به سطحی که در شرایط عادی وجود می‌داشت جلوگیری کرده باشد. از نشریات اداره گمرک چنین معلوم می‌شود که، در عرض این ده سال اخیر مقدار انواع گندم‌های صادر شده بالغ بر ۸۲۹۱۵۶ چارک و یک رطل بوده است. جایزه صادرات پرداخت شده بالغ بر ۱۵۱۴۹۶۲ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ - ۴ پنس بوده است. لذا، در سال ۱۷۴۹ پاهم^{۵۲}

نخست وزیر انگلیس به مجلس عوام گزارش داد که در مدت سده سال گذشته مبالغ هنگفتی به عنوان جایزه صادرات پرداخت شده است. وی دلیل مقنعی داشت که این گزارش را بدهد. در سال بعد دلیل بهتر از آن داشت. تنها در آن سال جایزه پرداخت شده کمتر از ۳۲۴۱۷۶ لیره و ۱۵ شلینگ و شش پنس نبود^{۵۳}. لازم نیست بگوئیم چقدر این صادرات اجباری قیمت گندم را از قیمت معمولی آن در شرایط عادی در بازار بالاتر برده است.

در آخر گزارشی که ضمیمه این بخش است خواننده گزارش ویژه آن ده سال را که از سایر سالها جدا کرده ایم خواهد خواند. همچنین، خواننده گزارش ده سال پیش از آن را که قیمت متوسط گندم پائین تر از متوسط کلی ۶۴ سال اول این قرن است خواهد دید، گو اینکه قیمت مزبور زیاد با آن تفاوت ندارد. اما، سال ۱۷۴۵ سال قحطی شدید بود. این بیست سال قبل از سال ۱۷۵۵ را به خوبی می‌توان در برابر بیست سال پیش از سال ۱۷۷۵ قرار داد. چون با وجود یکی دو سال گرانی، قیمت قبلی بسیار پائین تر از متوسط قیمت کلی قرن گذشته بود؛ لذا قیمت اخیر با وجود یکی دو سال ارزانی مثل سال ۱۷۵۹، بسیار بالاتر از آن بود. اگر قیمت قبلی به اندازه‌ای که قیمت دومی بالاتر از متوسط کلی است پائین تر از آن نمی‌رفت، ما آن را به جایزه صادرات نسبت می‌دادیم.

ظاهراً تغییرات خیلی ناگهانی تر از آن بود که آن را به تغییر قیمت نقره، که همیشه آهسته و تدریجی است، نسبت دهیم. ناگهانی بودن معلول را می‌توان فقط ناشی از علل ناگهانی، مانند تغییرات تعدادی فصول، دانست. در حقیقت، قیمت پولی کاردر بریتانیای کبیر در طول قرن حاضر بالا رفته است، اما، این امر، ظاهراً آن قدر که معلول افزایش تقاضای کار در بریتانیاست، که خود ناشی از رفاه بزرگ و کلی کشور است، نتیجه کاهش ارزش نقره در بازار اروپا نیست. در فرانسه، کشوری که روی هم رفته ثروت و خوشبختی زیادی ندارد، قیمت پولی کار، از اواسط قرن گذشته، به تدریج با متوسط قیمت پولی گندم کاهش یافته است. گفته می‌شود که در فرانسه در قرن گذشته و سده حاضر مزد روزانه کارگر معمولی به طور منظم و یکنواخت در حدود یک بیستم متوسط قیمت یک ستری^{۵۴} گندم بوده است، که قدری بیشتر از چهار رطل گندم وینچستر باشد. قبلاً گفتیم که، در بریتانیا مزد حقیقی کارگر، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج، ضروریات زندگی که به کارگر داده می‌شود، در مدت قرن حاضر به وضع چشمگیری بالا رفته است. بالا رفتن قیمت پولی ظاهراً ناشی از بالا رفتن قیمت حقیقی کار مخصوصاً در بازار بریتانیا بوده است، که آن

52. Pelham.

۵۳. نگاه کنید به 3 Tracts on Corn Trade

54. Septier.

خود نیز معلول موجبات سعادت ویژه کشور است، و هیچ ارتباطی به کاهش ارزش نقره در بازار اروپا ندارد.

مدتها پس از کشف امریکا، نقره با قیمت قبلی خود، یا با قیمتی که زیاد به آن تفاوت نداشت خرید و فروش می شد. سود استخراج نقره مدتها خیلی زیاد و بسیار بالاتر از میزان طبیعی آن بود. اما، کسانی که این فلز را به اروپا وارد می کردند، به زودی متوجه می شدند که نمی توانند با این قیمت زیاد تمام واردات سالیانه را بفروشند. به تدریج نقره در برابر کالای کمتری مبادله می شد. قیمت آن به تدریج پائین تر می رفت تا به قیمت طبیعی رسید، یعنی قیمتی که فقط می توانست با میزان طبیعی آن، مزد کارگر، سود سرمایه، و اجاره زمین را پرداخت کند، و برای آوردن نقره از معدن به بازار پرداخت اینها لازم بود، قبلاً دیدیم که در بخش بزرگی از معادن نقره پرو، مالیات شاه اسپانیا، که بالغ بر یک دهم محصول ناخالص تولید بود، تمام اجاره زمین را می بلعید. این مالیات ابتدا نصف تولید بود، طولی نکشید که به یک سوم، سپس یک پنجم، و سرانجام به یک دهم ارزش محصول تنزل کرد که هنوز هم ادامه دارد. ظاهراً، در قسمت اعظم معادن نقره پرو پس از برداشت سرمایه اجاره دار معدن، و سود عادی سرمایه فقط به اندازه مالیات دولت بجا خواهد ماند؛ و ظاهراً همه قبول دارند که این سود که زمانی بسیار زیاد بود، حالا به پائین ترین جائی که ممکن بود رسیده یعنی فقط ادامه کار معدن را میسر می سازد.

مالیات پادشاه اسپانیا به یک پنجم نقره ثبت شده در سال ۱۵۰۴^{۵۵} تنزل یافت، این امر چهل و یک سال پیش از ۱۵۴۵ است که معادن پوتوسی کشف شد. در عرض ۹۰ سال، یعنی قبل از سال ۱۶۳۶، این معادن که غنی ترین کانه های امریکا است فرصت کافی داشت که ضمن پرداخت مرتب مالیات مزبور به پادشاه اسپانیا، اثر کامل خود را آشکار کنند، و یا ارزش نقره را در بازارهای اروپا به پائین ترین حد خود برسانند.

نود سال وقت کافی است که هر کالائی که انحصاری نیست، به قیمت طبیعی برساند و یا به پائین ترین قیمتی تنزل دهد که می توان آن را ضمن پرداخت مالیات مخصوص تاندهای مدید فروخت.

قیمت نقره در بازار اروپا شاید از این هم پائین تر می رفت، و لازم می آمد که یا مالیات آن را نه فقط مثل سال ۱۷۳۶ به یک دهم، بلکه درست مثل مالیات طلا آن را تا یک بیستم تقلیل دهند، و یا اینکه به طور کلی از بخش بزرگی از معادنی که روی آن کار می کنند صرف نظر کرده و کار کردن در این معادن را متوقف سازند. افزایش تدریجی تقاضای نقره، یا بزرگ شدن تدریجی بازار برای محصول نقره امریکا شاید علت واقعی باشد که از حدوث این امر جلوگیری کرده است، و نه تنها ارزش نقره را در بازار اروپا حفظ کرد، بلکه شاید هم قدری بالاتر از قیمت آن در اواسط قرن گذشته بوده است. از زمان کشف امریکا، بازار و محصولات نقره آن به تدریج وسعت گرفت.

نخست، بازار اروپا تدریجاً وسیع شد. از روزی که امریکا کشف شده بخش بزرگی

از اروپا ترقی کرده است. انگلستان، هلند، فرانسه و آلمان، حتی سوئد، دانمارک و روسیه همه به طور چشمگیری در کشاورزی و صنعت ترقی کرده اند.

به نظر می رسد که ایتالیا عقب تر رفته است. سقوط ایتالیا قبل از فتح پرو بود. از آن زمان تا کنون مثل اینکه قدری وضعش بهتر شده است. در حقیقت تصور می رود که اسپانیا و پرتغال سیرقه قرائی داشته اند. اما، پرتغال فقط بخش کوچکی از اروپاست، و زوال اسپانیا شاید آن قدر که معمولاً تصور می کنند بزرگ نباشد. در آغاز سده شانزده، اسپانیا حتی با مقایسه با فرانسه که از آن زمان تا کنون کلی ترقی کرده است، کشور فقیری بود. شارل پنجم امپراطور فرانسه که اغلب به دو کشور مسافرت می کرد گفته معروفی دارد که همه چیز در فرانسه فراوان و همه چیز در اسپانیا کمیاب است. افزایش محصولات کشاورزی و صنعتی اروپا ضرورتاً نیاز به افزایش تدریجی مقدار سکه نقره داشت که کالاها را به جریان اندازد؛ و افزایش تعداد ثروتمندان مستلزم افزایش مقدار ظروف و زینت آلات نقره ای است.

دوم، خود امریکا بازار تازه ای برای محصولات معادن نقره خودش است؛ و چون پیشرفت کشاورزی، صنعت و جمعیت آن سریعتر از ترقی بیشتر کشورهای فعال اروپاست، تقاضای آن باید سریعتر افزایش یابد. مستعمرات انگلیس روی هم رفته بازار جدیدی است، که به علت مسکوک و ظروف نقره نیاز به عرضه روزافزون نقره در قاره بزرگ دارد، در صورتی که قبلاً هیچ گونه تقاضایی در آن نبود. قسمت بزرگ مستعمرات اسپانیا و پرتغال نیز، بر روی هم بازار جدیدی تشکیل می دهد. گرانادای جدید^{۵۶}، یوکاتان^{۵۷}، پاراگوئه^{۵۸}، و برزیل، قبل از کشف اروپائیان، مسکن مردم وحشی بود که نه هنری داشتند و نه کشاورزی. امروز در تمام این کشورها کشاورزی و هنر بسیار پیشرفت کرده است. حتی مکزیك و پرو، با اینکه به طور کلی نمی توان آنها را جزو بازار جدیدی به حساب آورد، ولی مسلماً خیلی بیشتر از گذشته از لحاظ بازار وسعت پیدا کرده اند. پس از آن همه داستانهای عجیبی که درباره وضع باشکوه این کشورها در باستان روزگار به چاپ رسید، کسانی که تاریخ اولین اکتشافات و فتوحات آنان را می خوانند، چنانچه تا اندازه ای قضاوت سلیم داشته باشند، فوراً درمی یابند که، در هنر و کشاورزی و بازرگانی، ساکنین آن کشورها خیلی بی اطلاع تر بودند تا تاتارهای اوکراین امروز. حتی پروئی ها، که از سایرین بسیار متمدن تر بودند، با اینکه طلا و نقره را به عنوان زینت آلات به کار می بردند، هیچ گونه مسکوک فلزی نداشتند. تمام دادوستد آنان پایاپای بود، و لذا بندرت تقسیم کار بین آنها وجود داشت. کسانی که کشاورزی می کردند مجبور بودند خانه، اثاث منزل، و وسایل کشاورزی خویش را خودشان بسازند. چند صنعتگر انگشت شماری هم که داشتند از طرف فرمانداران نجبا، و کشیشان حفظ و حمایت می شدند و احتمالاً نوکر و یا برده آنها بودند. از تمام صنایع دستی کهن مکزیك و پرو حتی يك قلم هم به اروپا صادر نشد. ارتش اسپانیا در امریکا، با اینکه ندرتاً بیش از پانصد نفر بود، و اغلب حتی به نصفی از این تعداد هم

نمی‌رسید تقریباً در همه‌جا با سختی تهیهٔ آذوقه و خوراک مواجه بود. این ارتش تقریباً هر جا که می‌رفت خانواده‌ای تشکیل می‌داد، حتی در کشورهایی که بسیار پرجمعیت بوده و در کشاورزی ترقی کرده بودند. به‌خوبی نشان می‌دهد که داستان پرجمعیت بودن و کشاورزی پیشرفته داشتن این کشورها تا اندازهٔ زیادی ساختگی است. مستعمرات اسپانیاییها تحت حکومتی اداره می‌شوند که در بسیاری از جهات نسبت به کشاورزی آبادانی، و جمعیت کمتر از انگلیسها در ممالك مستعمراتی علاقه‌مندند. اما، به‌نظر می‌رسد این مستعمرات سریعتر از هر کشوری در اروپا ترقی می‌کند. در خاک حاصلخیز و هوای مساعد، فراوانی و ارزانی زمین، که یکی از خصوصیات مشترك تمام مستعمرات است، ظاهراً چنان مزایائی دارد که هر گونه نارسائی حکومتها را جبران می‌کند. فرزیر، که در سال ۱۷۱۳ از پرو دیدن کرده، ساکنان لیما پایتخت آن‌را، بین بیست و پنج و بیست و هشت هزار نفر تخمین می‌زند. - اولوآ، که بین سالهای ۱۷۴۵ و ۱۷۴۶ در همان کشور سکونت داشته‌می‌گوید که جمعیت آن بیش از پنجاه هزار نفر بوده است. اختلاف نظر آنها در جمعیت چندین شهر عمدهٔ شیلی و برزیل تقریباً همان قدر است؛ و چون ظاهراً دلیلی نداریم که نسبت به اطلاعات خوب و صحیح این دو تردید کنیم، باید بپذیریم که جمعیت این کشورها کمتر از جمعیت مستعمرات انگلیس نیست. بنابراین، امریکا بازار جدیدی برای محصول معادن نقره خود می‌باشد، و تقاضای نقره در آنجا خیلی سریعتر از هر کشور اروپائی افزایش می‌یابد.

سوم، هند شرقی^{۵۹} بازار دیگری برای محصولات نقرهٔ معادن امریکا است، و این بازاری است که از زمان کشف معادن مزبور پیوسته مقدار بیشتری از محصول نقرهٔ امریکا را جذب کرده است. از آن زمان تاکنون، تجارت، مستقیم بین امریکا و هند شرقی، که به‌وسیلهٔ خطوط کشتیرانی اکوپولکو انجام می‌شود، دائماً روزافزون بوده، و مبادلهٔ غیر مستقیم از طریق اروپا به‌نسبت بیشتری با هند شرقی صورت گرفته است. در سراسر قرن شانزدهم، پرتغال تنها کشور اروپائی بوده که با هند شرقی تجارت منظمی داشت. در اواخر همان قرن، هلندیها به‌این انحصار تجاوز کردند، و در ظرف چند سال آنها را از مهاجرنشینهای خود در هند بیرون راندند. در طول قسمت بیشتر سدهٔ گذشته این دو ملت تجارت عمدهٔ هند شرقی را بین خود قسمت کردند؛ و هرچه که تجارت پرتغالیها تنزل می‌کرد تجارت هلندیها به‌نسبت بیشتری اضافه می‌شد. انگلیسها و فرانسویها در قرن گذشته دادوستد خود را با هند شرقی آغاز کردند، ولی در قرن حاضر تجارت آنها بسیار رونق گرفته و افزایش یافته است. تجارت سوئدیها و دانمارکیها در قرن اخیر آغاز شده است. حتی اهالی مسکو از طریق کاروانهایی که از راه سیبری و تاتارستان به‌پکن می‌رود، با چین مبادله و دادوستد بازرگانی دارند. تجارت همه این ملتها با هند شرقی در اروپا آن قدر زیاد است که موجب بالارفتن تدریجی اشتغال برای همهٔ آنها شده است. مثلاً جای داروئی بود که در اواسط قرن گذشته در اروپا خیلی کم مصرف می‌شد. در حال حاضر ارزش چائی که همه‌ساله شرکت هند شرقی برای مصرف اهالی انگلیس وارد می‌کند در سال بالغ بر يك میلیون و

نیم‌لیره است؛ و حتی این مقدار هم کافی نیست، و از بنادر هلند، از بندر گوتنبرگ در سوئد، و از سواحل فرانسه (تا وقتی که شرکت هند شرقی فرانسوی در حال توسعه بود) مقادیر زیادی چای دائماً به‌طور قاچاق به‌انگلیس وارد می‌شود. مصرف چینی‌آلات چین، ادویه مولوکاس، صنایع دستی بنگال، و بسیاری از اقلام بیشمار دیگر، تقریباً به‌همان نسبت افزایش یافته است. همچنین ظرفیت تمام خطوط کشتیرانی که در دادوستدهند شرقی کار می‌کرد، کلاً در سراسر قرن گذشته، شاید خیلی زیادتر از ظرفیت خطوط کشتیرانی انگلیسها در شرکت هند شرقی قبل از کاهش حمل و نقل دریایی آنها نبود. ولی در هند شرقی، بویژه در چین و هندوستان، ارزش فلزات قیمتی، وقتی که اروپائیان تجارت خود را با این کشورها آغاز کردند، بسیار بالاتر از اروپا بود؛ و هنوز هم همین‌طور است. در کشورهای برنج‌خیز، که عموماً دو محصول، و گاهی سه محصول برداشت می‌کنند و هر دفعه برداشت آن بیشتر از محصول گندم معمولی است، و فور خواربار بسیار بیشتر از کشورهای بهمان وسعت است که گندم کشت می‌کنند. روی این اصل کشورهای مزبور بسیار پرجمعیت هستند. همچنین در این کشورها چون ثروتمندان بسیار بیشتر از مصرف خود خواربار در اختیار دارند، وسیله پرداخت مقادیر بیشتری از نیروی کار را دارند تا سایر مردم. به‌همین دلیل خدم و حشم اصیلزادگان و اعیان چین و هندوستان خیلی بیشتر و باشکوه‌تر از خدم و حشم ثروتمندترین افراد اروپائی است. همین و فور بیش از حد خوارباری که در اختیار دارند، آنها را قادر می‌سازد که مقدار بیشتری از آن را با محصولات منحصر بفرد و نادری که طبیعت تهیه کرده ولی مقدار آنها کمیاب است مبادله کنند؛ مثل فلزات قیمتی و سنگهای گرانبها که بزرگترین کالاهای چشم و همچشمی ثروتمندان است. بنابراین، با اینکه معادن فلزاتی که محصول آنها به‌بازار هند سرازیر می‌شد به‌غنا می‌شد معادنی است که محصولات آنها به‌اروپا عرضه می‌شود، در هند مقادیر بیشتری از خواربار می‌توان در قبال آن به‌دست آورد تا در اروپا. ولی معادنی که فلزات قیمتی به‌بازار هند عرضه می‌کنند ظاهراً خیلی فقیر و معادنی که سنگهای گرانبها تولید می‌کند خیلی غنی‌تر از معادنی است که محصولات خود را به‌بازار اروپا عرضه می‌کند. از اینرو فلزات قیمتی در هند با مقادیر بیشتری از سنگهای گرانبها و مقادیر زیادتری گندم مبادله می‌شود تا اروپا. قیمت پولی الماس، که بزرگترین تجملات پولداران يك کشور است، قدری پائین‌تر از کشورهای اروپا و قیمت پولی گندم، که اولین کالای مورد نیاز مردم در يك کشور است خیلی پائینتر است. ولی قیمت حقیقی کار، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج زندگی که به‌کارگرفته می‌شود، همان‌طور که قبلاً دیدیم، در چین و هند، دو بازار بزرگ هند شرقی، کمتر از بیشتر کشورهای اروپا می‌باشد. مزد کارگران در آنجا مقدار کمتری خواربار می‌تواند بخرد، و چون قیمت پولی خواربار در هند بسیار کمتر از اروپاست، قیمت پولی کار در آنجا به‌دو علت پائینتر است؛ اول به‌علت اینکه با آن پول مقدار کمتری غذا می‌توان خرید، و دوم به‌علت قیمت نازل همان خواربار. ولی در کشورهایی که دارای همان وضع صنعت و حرف هستند قیمت پولی بیشتر کالاهای صنعتی متناسب با قیمت پولی کار خواهد بود؛ و صنایع و پیشه‌های تولیدی هندوستان و چین، با اینکه پست‌تر است، خیلی پست‌تر از صنایع اروپائی نیست.

بنابراین، قیمت پولی هر نوع محصول صنعتی، طبعاً در آن امپراطوریه‌ها بسیار کمتر از هر کجای اروپا می‌باشد. همچنین، در بیشتر نقاط اروپا، هزینه حمل و نقل زمینی، قیمت حقیقی و اسمی بیشتر مصنوعات را بالا می‌برد. آوردن مواد به بازار در دفعه اول و سپس حمل کالای ساخته شده به همان بازار هزینه کار را بالا می‌برد، یعنی پول بیشتری باید پرداخت شود. در چین و هندوستان تنوع و وسعت حمل و نقل آبی داخلی قسمت بیشتر زحمت حمل را کم می‌کند و در نتیجه هزینه حمل و نقل کاهش می‌یابد، و لذا قیمت حقیقی و اسمی بیشتر کالاهای صنعتی باز هم پائین‌تر می‌رود. به‌همه این دلایل فلزات قیمتی کالاهایی هستند که حمل آنها همیشه از اروپا بدهند با صرفه‌تر بوده و خواهد بود. بندرت می‌توان کالائی یافت که در آنجا بهتر فروخته شود، و یا به تناسب مقدار کار و کالایی که در اروپا تمام شده، مقدار بیشتری کار و کالا در هند بتواند بخرد یا در اختیار داشته باشد. همچنین حمل نقره به شرق دور با صرفه‌تر است تا حمل طلا؛ زیرا در چین و بیشتر بازارهای شرق، نسبت قیمت بین نقره خالص و طلای خالص فقط یک بوده است و یا حداکثر ۱۲ به یک؛ در صورتی که در اروپا چهارده یا پانزده به یک می‌باشد. در چین و بیشتر بازارهای شرق دور، ده یا حداکثر ۱۲ اونس نقره یک اونس طلا ارزش دارد. در اروپا چهارده یا پانزده اونس نقره یک اونس طلاست. بنابراین، در محموله بیشتر کشتیهایی که راهی هند می‌شود، نقره معمولاً یکی از پرارزشترین اقلام کالاهاست. در خط کشتیرانی اکوپولکو که به مانیل می‌رود نقره پرارزشترین کالاهای آن را تشکیل می‌دهد. بدین طریق به نظر می‌رسد که نقره قاره نو (امریکا) یکی از کالاهای عمده است که به وسیله آن تجارت میان دو قطب مخالف دنیای کهن انجام می‌پذیرد. و به وسیله همین نقره است که این مناطق دور دست جهان تا اندازه زیادی به هم مرتبط می‌شوند. برای عرضه، چنین بازار پهناور پروسعتی، مقدار نقره‌ای که سالانه از معادن استخراج می‌شود نه فقط باید برای حفظ افزایش دائمی مسکوک و ظروف نقره آن کشورهای غنی کافی باشد، بلکه باید به اندازه‌ای باشد که از عهده تعمیر و جبران ضایعات دائمی نقره و مصرف آن در کشورهای که این فلز بکار می‌رود برآید.

مصرف دائمی فلزات قیمتی در فرسایش مسکوک، و در ظروفی که در اثر استعمال و پاک کردن آن مقداری از آن از بین می‌رود، خیلی حساس است، و تنها در کالاهایی که استعمال آن آن قدر شیوع یافته است سالیانه مقدار زیادی نقره لازم است. مصرف این فلزات در بعضی از صنایع بخصوص، گواهی می‌دهد که ممکن است روی هم رفته شاید بیشتر از این مصرف تدریجی نباشد، اما، خیلی حساس‌تر است، زیرا سرعت رشد این نوع مصنوعات زیاد است. گفته می‌شود تنها در کارخانه‌های بیرمنگام، مقدار طلا و نقره‌ای که سالیانه در آبکاری و یارو کش دادن فلزات به کار می‌رود، و سبب می‌شود که بتوان این مقدار از فلزات را در ضرب مسکوک و یا ساختن ظروف استفاده کرد، بیشتر از پنجاه هزار لیره استرلینگ است. از مقدار مصرف سالیانه فلزات مزبور می‌توان حدس زد که فلزات قیمتی در تمام دنیا اعم از اینکه مثل بیرمنگام در صنایع آبکاری بکار رود، و یا به شکل نخ گلابتون، سوزن دوزی، مصنوعات طلا و نقره، تذهیب کتاب و مبلمان و غیره از آن استفاده شود.

چقدر زیاد خواهد بود. مقادیر هنگفتی نیز از این دو فلز قیمتی سالیانه در حمل و نقل دریائی و خشکی گمشده و از بین می‌رود. بعلاوه در بیشتر کشورهای آسیائی، عادات عمومی پنهان کردن گنجینه‌های سیم و زر در درون خاک، که معمولاً محل اختفای آن با شخصی که آن را دفن کرده به خاک می‌رود، زیاد رایج است و موجب ازدست‌رفتن مقدار بیشتری طلا و نقره می‌شود.

مقدار سیم و زری که به شهر کادیز^{۶۰} و لیسن وارد می‌شود (اعم از آنچه که ثبت می‌شود و یا به صورت قاچاق است) طبق مستندترین گزارشات، هر سال بالغ بر تقریباً شش میلیون استرلینگ می‌شود.

طبق نظر میگنر^{۶۱} واردات سالیانه فلزات قیمتی به اسپانیا، به‌طور متوسط در شش سال، یعنی از آغاز سال ۱۷۴۸ تا پایان سال ۱۷۵۳، و همچنین واردات متوسط هفت سال این فلزات به پرتغال یعنی از آغاز ۱۷۴۷ تا آخر سال ۱۷۵۳، بدین شرح است: نقره به وزن ۱۱۵۱۱۵۷ پوند، و طلا به وزن ۴۹۹۴۵ پوند. قیمت نقره وارداتی از قرار هر پوند تروی^{۶۲} ۶۲ شلینگ بالغ بر ۳۴۱۳۴۳۱ لیره و ۱۵ شلینگ می‌شود. و قیمت طلای وارداتی از قرار هر پوندی چهل و چهارگینی و نیم لیره، بالغ بر ۲۳۳۳۴۴۶ لیره و ۴ شلینگ استرلینگ، میگنر معتقد است که محاسبه وی درباره واردات زر و سیم گمرك شده درست است. در این گزارش جزئیات محل‌های مخصوصی که طلا و نقره از آنها حمل شده، و مقدار مخصوص هر کدام از این دو فلز به موجب دفتر ثبت گمرك، ذکر شده است. همچنین وی برای مقادیری که حدس می‌زند به‌طور قاچاق وارد شده اقلای منظر کرده است. تجربه زیاد این بازرگان بصیر اعتبار قابل ملاحظه‌ای به اظهار نظر وی می‌دهد.

طبق نظر نویسنده سخن‌پرداز و مطلع کتاب «تاریخ فلسفی و سیاسی مهاجرت اروپاییان به هند شرقی و غربی»^{۶۳} واردات سالیانه طلا و نقره گمرك شده به اسپانیا به‌طور متوسط در یازده سال یعنی از اول ۱۷۵۴ تا پایان سال ۱۷۶۴ بالغ بر $\frac{۱۳۹۸۴۱۸۵}{۴}$ پیاستر^{۶۴} ددریالی^{۶۵} بوده است. اما، با در نظر گرفتن آنچه که به‌طور قاچاق وارد شده است، مقدار کل واردات سالیانه طبق حدس وی، بالغ بر هفده میلیون پیاستر می‌شود، که

60. Cadiz.

61. Meggeus.

62. Troy.

۶۳. تکمله کتاب «بازرگانی عمومی» Meggens صفحات ۱۵ و ۱۶. این تکمله تا سال ۱۷۵۶ یعنی سه سال پس از انتشار خود کتاب که هیچ‌وقت به چاپ دوم نرسید، چاپ نشده بود. بنا بر این تکمله مزبور فقط در چند نسخه از کتاب بالا پیدا می‌شود: و چند اشتباهی را که در متن کتاب آمده است اصلاح می‌کند.

Philosophical and Political History of the Establishment of the Europeans in the two Indies.

64. Piaster.

۶۵. ریال واحد پول اسپانیا بوده است، و با ورود پرتغالیها و اسپانیها به آبهای خلیج فارس این واژه به عنوان واحد پول بعضی از کشورها نظیر عربستان سعودی و دیگران انتخاب شده است! (مترجم).

با نرخ ۴ شلینگ و ۶ پنس هر پیاستر، مجموعاً مساوی با ۳۸۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ است. همچنین این نویسنده جزئیات محلهایی که طلا و نقره از آنها صادر می‌شود، و مقادیر هر کدام از آنها را، طبق دفتر ثبت گمرک داده است. ضمناً اظهار می‌دارد اگر مقادیر طلائی که هر سال از برزیل وارد می‌شود براساس مالیاتی که به پادشاه پرتغال پرداخت می‌کردند، و ظاهراً یک پنجم قیمت فلز بوده است حساب کنیم، ارزش آن هجده میلیون کروزادس^{۶۶} یا چهل و پنج میلیون لیره فرانسوی می‌شود، که برابر است با تقریباً دو میلیون استرلینگ. نامبرده اضافه می‌کند: «اما با در نظر گرفتن آنچه که ممکن است قاچاق شده باشد، می‌توانیم به خوبی یک هشتم به مبلغ مزبور اضافه کنیم» که معادل است با ۲۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ، به طوری که کل مبلغ بالغ بر ۲۲۵۰۰۰۰ لیره می‌شود. لذا بر طبق این گزارش، تمام واردات سالیانه فلزات قیمتی به اسپانیا و پرتغال بالغ بر ۶۰۷۵۰۰۰ لیره استرلینگ است.

تا آنجا که موثقاً اطلاع دارم، چندین گزارش مستند دیگر (با اینکه نسخه‌های خطی هستند) متفقاً قبول دارند که مقدار واردات سالیانه فلزات قیمتی به طور متوسط بالغ بر شش میلیون لیره استرلینگ است، که گاهی قدری بیشتر و زمانی قدری کمتر می‌شود.

در حقیقت واردات سالیانه فلزات قیمتی در کادیز و لیسن برابر با کل محصول سالیانه معادن امریکا نیست. مقداری از این تولیدات را سالیانه به وسیله خطوط کشتیرانی اکوپولکو به مانیل می‌فرستند؛ مقدار دیگری از آن در داد و ستد کالای قاچاق که مستعمرات اسپانیا با سایر کشورهای اروپا انجام می‌دهند مصرف می‌شود؛ و مقدار دیگری از این تولید بدون شك در داخل کشور باقی می‌ماند. بعلاوه، معادن طلا و نقره امریکا تنها معادن دنیا نیست، ولی مسلماً غنی‌ترین معادن دنیاست. به طوری که تأیید شده در مقام مقایسه با آنها مجموع محصول سایر معادن شناخته شده جزئی است؛ و باز مسلم شده است که بیشتر محصول این معادن سالیانه به کادیز و لیسن وارد می‌شود. ولی مصرف شهر بیرمنگام تنها، نامیزان پنجاه هزار لیره در سال، برابر با یک صدویستم این واردات سالیانه است که میزان آن شش میلیون لیره می‌باشد. بنابراین کل مصرف سالیانه طلا و نقره در تمام کشورهای مختلف دنیا که فلزات مزبور در آن ممالک مصرف می‌شود؛ احتمالاً تقریباً مساوی تمام تولید سالیانه است. بقیه فقط به اندازه‌ای است که عرضه تقاضای روز افزون تمام کشورهای صنعتی را فراهم کند. و ممکن است این مقدار خیلی پائین‌تر از تقاضا باشد به طوری که قیمت این فلزات را در بازار اروپائی بالا برده است.

مقدار برنج و آهنی که هر ساله از معدن به بازار آورده می‌شود هیچ تناسبی به مقدار طلا و نقره ندارد و خیلی زیادتر است. اما روی این اصل، ما تصور نمی‌کنیم که عرضه فلزات مزبور بیشتر از میزان تقاضای آنها بشود، یا به عبارت دیگر مرتباً ارزاتر شود. پس چرا باید تصور کنیم که فلزات قیمتی احتمالاً ارزاتر خواهند شد. در حقیقت،

فلزات معمولی با اینکه سخت‌ترند، در مصارف سخت‌تر بدکار می‌روند، و چون ارزش آنها کمتر است در حفظ و نگهداری آنها دقت کمتری مبذول می‌شود. اما، فلزات قیمتی ضرورتاً بیشتر از فلزهای معمولی وارد نمی‌شود، ولی این احتمال هست که به طریق مختلف از بین رفته یا ضایع شده و مصرف شوند.

قیمت تمام فلزات، با اینکه دستخوش تغییرات آهسته و تدریجی است، تقریباً کمتر از سایر محصولات خام ناشی از زمین در سال تغییر می‌کنند؛ و قیمت فلزات قیمتی حتی خیلی کمتر از فلزات دیگر دستخوش تغییرات ناگهانی واقع می‌شوند. با دوام بودن فلزات اساس ثابت بودن فوق‌العاده قیمت آن است. غله‌ای که سال گذشته به بازار آورده شده تا قبل از بدپایان رسیدن امسال همه یا تقریباً بیشتر آن مصرف می‌شود. ولی بعضی از اجزاء آهنی که دوست سیصد سال پیش از معدن استخراج شده ممکن است هنوز هم کار کند، و در مورد طلا بعضی از آنها که دو یا سه هزار سال پیش استخراج شده هنوز مورد استفاده است. حجم مختلف گندم که در سالهای مختلف باید مصرف دنیا را تأمین کند تقریباً همیشه به تناسب محصول همان سالهای مختلف است. ولی نسبت بین حجم مختلف آهن که در دو سال مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد خیلی کمتر تحت تأثیر اختلاف ناگهانی محصول آهن معادن آن در سال قرار می‌گیرد؛ و نسبت بین حجم طلا از این هم کمتر تحت تأثیر اختلاف محصول معادن طلا واقع می‌شود. بنابراین، با اینکه محصول بیشتر معادن فلزات شاید، در هر سال بیشتر از محصول زمینهای غله دستخوش نوسان قرار می‌گیرد، این تغییرات آن قدر که روی قیمت غله اثر می‌گذارد روی قیمت فلزات اثر ندارد.

تغییرات نسبت بین ارزش طلا و نقره

بیش از کشف معادن امریکا، ارزش طلای خالص نسبت به ارزش نقره در بیشتر ضرابخانه‌های اروپا براساس نسبتهای یک به ده و یا یک به دوازده تعیین می‌شد؛ یعنی فرض بر این بود که یک اونس طلای خالص ده تا دوازده اونس نقره ارزش داشته باشد. در حدود نیمه‌های سده گذشته ارزش آن به نسبت یک به چهارده و یک به پانزده تعیین می‌شد؛ یعنی، فرض بر این بود که یک اونس طلای خالص دارای ارزشی معادل چهارده تا پانزده اونس نقره خالص است. ارزش اسمی طلا، یا مقدار نقره‌ای که در ببال آن مبادله می‌شد بالا رفت. ارزش حقیقی هر دو فلز، یا مقدار کاری که می‌توانستند این دو فلز خریداری کنند تنزل کرد؛ ولی نقره بیشتر از طلا تنزل کرده بود. با اینکه ذخایر معادن طلا و نقره امریکا هر دو بیشتر از همه معادن شناخته شده آن روز بود به نظر می‌رسد، که معادن نقره نسبت به طلا بسیار غنی‌تر بوده است.

مقادیر زیاد نقره که همساله از اروپا به‌خوردور حمل می‌شود، در بعضی از مستعمرات انگلیس، به تدریج ارزش آن را نسبت به طلا پائین آورده است. در ضرابخانه کلکته مثل اروپا یک اونس طلای خالص پانزده اونس نقره خالص ارزش دارد، شاید

در ضرابخانه ارزش آن نسبت به ارزشی که در بازار بنگال دارد بالا رفته باشد. در چین نسبت طلا به نقره يك به ده و یا يك به دوازده است. گفته می‌شود در ژاپن این نسبت يك به هشت است.

طبق گزارش آقای میگنر^{۶۷}، نسبت طلا به نقره‌ای که هر ساله به اروپا وارد می‌شود تقریباً يك به بیست و دو است؛ یعنی در قبال هريك اونس طلائی که وارد اروپا می‌شود، قدری بیش از بیست و دو اونس نقره وارد می‌شود. میگنر معتقد است، مقادیر معتدله نقره که هم‌ساله به هند شرقی (مقصود خاور دور است) فرستاده می‌شود، نسبت طلا به نقره را در اروپا به ۱۵ به يك کاهش می‌دهد - که همان نسبت ارزش آنهاست. مثل اینکه میگنر چنین تصور می‌کند که، نسبت بین ارزش طلا و نقره، ضرورتاً باید نسبت بین مقادیر آنها باشد، و لذا اگر صادرات نقره به این اندازه نمی‌بود، نسبت ارزش آنها يك به ۲۲ می‌شد. ولی نسبت عادی بین ارزش هر کدام از دو کالا ضرورتاً همان نسبت بین مقادیر آنها که معمولاً در بازار وجود دارد نیست. قیمت يك گاونر، که ده گینی ضبط شده، در حدود شصت برابر قیمت يك گوسفند است که سه شلینگ و ۶ پنس ضبط شده است. اما، بسیار بیجا و نامربوط است که از این تفاوت قیمت چنین استنباط کنیم که در بازار معمولاً در برابر هر گاونر شصت گوسفند وجود دارد. و به همین دلیل نیز سخت نابخاست اگر تصور کنیم در برابر هريك اونس طلا چهارده یا پانزده اونس نقره در بازار وجود دارد، به دلیل اینکه يك اونس طلا معمولاً می‌تواند چهارده تا پانزده اونس به نقره که فقط بعضی از کشورها دارند، جبران کرده و ارزش نقره باز هم بیشتر است. گویانکه، به يك مفهوم نقره همیشه ارزاتر از طلا بوده و بعدها هم ارزاتر باقی خیلی بیشتر است تا ارزش مقدار معینی از طلا نسبت به مقدار مساوی نقره. کلیه محصولات ارزانی که به بازار عرضه می‌شود معمولاً نه تنها از لحاظ مقدار، بلکه از لحاظ ارزش هم بیشتر است از ارزش همه محصولات گران قیمت. کل مقدار نانی که همه ساله به بازار آورده می‌شود نه تنها از لحاظ حجم بیشتر از مقدار گوشت است، بلکه ارزش آن نیز بالاتر است؛ ارزش کل مقدار گوشت عرضه شده بیشتر از مقدار گوشت مرغ می‌باشد؛ و ارزش کل مقادیر گوشت مرغ بیشتر از ارزش گوشت پرندگان وحشی شکار شده است. تعداد خریداران کالاهای ارزان آن قدر بالاتر از تعداد خریداران کالاهای گران است. قبلاً دیدیم که در این مالیاتها کل اجاره بیشتر معادن طلا و نقره‌یی امریکا متعلق می‌توان فروخت. بنابراین کل مقدار محصولات ارزان نسبت به کل محصولات گران باید بیشتر باشد تا ارزش مقدار معینی از محصولات گران نسبت به ارزش مقدار مساوی محصولات ارزان. وقتی فلزات قیمتی را نسبت به هم می‌سنجیم، نقره کالای ارزان و طلا کالای گران است. بنابراین، طبیعی است که باید انتظار داشته باشیم در بازار نه تنها همیشه مقدار بیشتری از آن وجود داشته باشد، بلکه ارزش کل نقره بیشتر از کل طلا وجود باشد. اگر هر فردی که يك کمی از این دو فلز را مالك است مقدار ظروف نقره را با

ظروف طلای خود متایید کند، احتمالاً متوجه خواهد شد که نداشتن آنها از لحاظ مقدار بلکه از لحاظ ارزش هم برد با نقره است و خیلی بیشتر ارزش دارد. بعلاوه بسیاری از مردم مقدار زیادی نقره دارند و ظروف طلا ندارند، و حتی مقدار طلائی که بعضیها دارند محدود است بدقاب ساعتی جیبی طلا، جعبه انفیدان، و یا جواهرات کم بهاء، که کل آن زیاد ارزشی ندارد. در حقیقت در مسکوکات بریتانیا، ارزش طلا بر نقره می‌چربد، ولی در مورد تمام کشورها وضع به همین منوال نیست. در مسکوکات بعضی از کشورها، ارزش دوفلز تقریباً مساوی است. در مسکوکات اسکاتلند، قبل از اتحاد با انگلیس، فزونی طلا نسبت به نقره کم بود، گویا اینکه طبق گزارش بعضی از حسابداران ضرابخانه مسکوک طلا قدری بیشتر بود^{۶۷} در مسکوک بیشتر کشورها مقدار و تعداد نقره بیشتر است. در فرانسه معمولاً پرداخت مبالغ بزرگ با فلز مزبور انجام می‌شود، در آن کشور بیش از آن مقداری که بتوان در جیب حمل کرد مشکل بتوان طلا دریافت کرد. اما، ارزش بیش از حد ظروف نقره به طلا، که در تمام کشورها جاری است فزونی مسکوک طلا را به نقره که فقط بعضی از کشورها دارند، جبران کرده و ارزش نقره باز هم بیشتر است. گو اینکه، به یک مفهوم نقره همیشه ارزاتر از طلا بوده و بعدها هم ارزاتر باقی می‌ماند؛ اما به مفهوم دیگر ممکن است گفته شود که شاید طلا قدری ارزاتر از نقره است، مثل وضع فعلی بازار اسپانیا. گرانی یا ارزانی یک کالا نداشتن ناشی از زیادی و کمی مطلق قیمت معمولی است، بلکه ناشی از اینست که قیمت مزبور کم و بیش بالاتر از کمترین قیمتی باشد که امکان وارد کردن آن جنس را به بازار برای مدت طولانی فراهم می‌سازد. کمترین قیمت آن قیمتی است که به زحمت برگشت سرمایه‌ای که برای عرضه کردن جنس به بازار به کار افتاده، به اضافه یک سود عادلانه و متوسط را جبران می‌کند. یعنی قیمتی است که چنین به مالک نمی‌دهد یعنی بهره مالکانه را نمی‌تواند جبران کند بلکه بشکل سود و مزد است. اما، در وضع فعلی بازار اسپانیا، مسلماً طلا قدری نزدیکتر به حداقل قیمت خود است تا نقره. مالیات پادشاه اسپانیا روی طلا فقط یک بیستم ارزش طلای استاندارد یا پنج درصد است؛ در صورتیکه مالیات روی نقره یک دهم، یا ده درصد است. قبلاً دیدیم که رد این مالیاتها کل اجاره بیشتر معادن طلا و نقره امریکا متعلق به اسپانیا گنجانده شده است؛ و در مورد اجاره معادن طلا باید گفت که پرداخت آن دشوارتر از پرداخت اجاره نقره صورت می‌گیرد. همچنین سود اجاره‌داران معادن طلا، چون بندرت از این راه ثروتمند می‌شوند، باید به طور کلی، کمتر از سود اجاره‌داران معادن نقره باشد. لذا، قیمت طلای اسپانیایی، چون هم اجاره معدن و هم سود عادلانه آن کمتر است، باید در بازار اسپانیا، قدری نزدیکتر به پائین‌ترین قیمتی که آن را به بازار عرضه خواهد کرد باشد تا قیمت نقره اسپانیایی. به نظر می‌رسد که وقتی تمام مخارج محاسبه شود، کل مقدار فلز مزبور را در بازار اسپانیا نمی‌توان مثل فلز دیگر فروخت.

۶۷. نگاه کنید به مقدمه رودی من در کتاب دیپلماتها و غیره اندرسن.

درحقیقت مالیات پادشاه پرتغال روی طلای برزیل با مالیات پادشاه اسپانیا روی نقره مکزیک و پرو یکسان است؛ یعنی يك پنجم استاندارد فلز دزبور است. بنابراین، معلوم نیست که کل مقدار طلای امریکا، در بازار عمومی اروپا، به کمترین قیمت ممکن عرضه شود تا کل محصول نقره.

شاید قیمت الماس و سایر سنگهای قیمتی به حداقل قیمتی که عرضه آن را ممکن می سازد نزدیکتر باشد تا طلا.

با اینکه بعید به نظر می رسد که قسمتی از این مالیات، (که نه تنها بر یکی از صحیحترین موضوع مالیاتی که فقط جنبهٔ تجملاتی دارد وضع شده است، بلکه مانند مالیات بر نقره درآمد مالیاتی آن قابل توجه است) تا وقتی که پرداخت آن امکان دارد از بین برود، ولی همین عدم امکان پرداخت مالیات که سبب شد در سال ۱۷۳۶ مالیات از يك پنجم به يك دهم تقلیل یابد، ممکن است به مرور دولت را مجبور کند که باز هم بیشتر آن را تقلیل دهد؛ درست همان طور که مجبور شدند مالیات طلا را به يك بیستم کاهش دهند. تردیدی نیست که معادن نقره اسپانیا در امریکا، مانند سایر معادن، بعلاوه اینکه به عمق بیشتری رسیده و برای کار کردن در آنها باید به اعماق زمین رفت، خارج کردن آب و تأمین هوای تازه برای کارگران در آن عمق پرهزینه است؛ و هر کس که دربارهٔ وضع این معادن تحقیق کرده این قسمت را تأیید کرده است.

علل فوق که معادل با کمیاب شدن نقره است (زیرا وقتی استحصال کالایی دشوارتر و پرخرجتر بشود می توان گفت که آن کالا کمیابتر شده است)، باید به تدریج یکی از سه رویداد زیر را به وجود آورد. نخست، افزایش هزینه تولید یا باید با افزایش نسبی قیمت آن جبران شود؛ یا راه دوم آنست که با کاهش نسبی مالیات نقره تلافی شود، و یا راه سوم آنست که افزایش قیمت آن مقداری از طریق افزایش قیمت و مقداری هم از طریق کاهش مالیات جبران گردد. رویداد سوم احتمال وقوعش بیشتر است. وقتی قیمت طلا نسبت به قیمت نقره، با وجود کاهش زیاد مالیات طلا، افزایش یافت، همان طور هم قیمت نقره با وجود تنزل مالیات آن که به اندازهٔ طلا کاهش پیدا کرده، باید به تناسب هزینه کار و سایر کالاها افزایش یابد.

اما، این تقلیل متوالی مالیات با اینکه نمی تواند از افزایش ارزش نقره در بازار اروپا جلوگیری کند، کم و بیش می تواند افزایش قیمت را به تعویق اندازد. در نتیجهٔ کاهش مالیات، بسیاری از معادنی که نمی شد به علت سنگینی مالیات قبلاً در آنها کار کرد، قابل بهره برداری خواهد بود؛ و مقدار نقره ای که هر ساله به بازار عرضه می شود باید قدری بیشتر باشد، و لذا، ارزش مقدار معینی از آن قدری کمتر از آن چیزی خواهد بود که قبل از کاهش مالیات به چشم می خورد. در نتیجه کاهش مالیات در سال ۱۷۳۶، ارزش نقره در بازار اروپا، با اینکه در این تاریخ کمتر از زمان پیش از تقلیل مالیات نیست، ولی اگر دربار اسپانیا همان مالیات قدیم را ادامه می داد، احتمالاً دست کم ده درصد کمتر از آن می شد.

چون، با وجود تقلیل مالیات، ارزش نقره، در طول قرن حاضر قدری در بازار اروپا زیادتیر شده است، حقایق و بحثی که در بالا به آن اشاره شد مرا وادار می‌کند که به این مسأله معتقد شوم، یا بهتر بگوئیم مرا وامی‌دارد که در این مسأله تردید کرده و فقط از روی قرائن حدس بزنم، زیرا شاید بدزحمت بتوان اسم اعتقاد را روی بهترین افکار و عقایدی که در این مورد عرضه می‌کنم گذاشت. در حقیقت افزایش قیمت، (بدفرض اینکه چنین چیزی باشد) تاکنون آن قدر ناچیز بوده که با همهٔ مطالبی که گفته شد، شاید برای بسیاری از مردم مسجل نیست که این واقعه حقیقتاً نه تنها پدید نیامده است؛ بلکه نکند. عکس آن پدید آمده باشد، و یا اینکه ارزش نقره ممکن است در بازار اروپا باز هم مستمراً کاهش یابد.

اما، باید دانست که واردات سالیانه طلا و نقره به اروپا هر چقدر هم باشد، زمانی فرامی‌رسد که مصرف سالیانه این فلزات برابر با واردات سالیانه می‌شود. مصرف آنها باید در اثر حجم آنها اضافه شود، و یا شاید باید به نسبت بیشتری افزایش یابد. وقتی حجم فلزات قیمتی زیاد می‌شود، ارزش آنها پائین می‌آید. و چون ارزش آنها کم می‌شود، زیاد مصرف می‌شوند و کمتر از آنها مراقبت می‌شود، و لذا مصرف آنها نسبت به حجم آنها بیشتر بالا می‌رود. بنابراین، پس از یک دورهٔ معین، مصرف سالیانه این فلزات باید به همین طریق، مساوی با واردات سالیانه بشود؛ مشروط به اینکه واردات آنها مستمراً اضافه نشود، که در حال حاضر گمان نمی‌رود که چنین وضعی پیش آید.

وقتی که مصرف سالیانه مساوی واردات شد، اگر واردات سالیانه به تدریج کاهش یابد، مصرف سالیانه ممکن است تا مدتی از واردات بیشتر بشود. حجم فلزات مزبور ممکن است به تدریج و بی‌آنکه محسوس باشد کاهش یابد، و ارزش آنها کم کم و به طور نامحسوسی بالا رود تا آنجا که واردات سالیانه مجدداً ثابت شده، و مصرف سالیانه کم کم و به طور ناآشکار خود را با واردات سالیانه منطبق کند.

علل تردید در اینکه ارزش نقره هنوز هم پائین‌تر خواهد رفت

افزایش ثروت اروپا، و وجود این عقیده عمومی که، همان‌طور که مقدار فلزات قیمتی طبعاً با افزایش ثروت زیاد می‌شود، با افزایش مقدار ارزش آنها کاهش می‌یابد، شاید بسیاری از مردم را وادار کند که تصور کنند ارزش فلزات مزبور در بازارهای اروپا باز هم کاهش خواهد یافت؛ و افزایش تدریجی قیمت بسیاری از محصولات خام زمین ممکن است آنها را در این عقیده جازم‌تر کند.

قبلاً سعی کردم نشان دهم، که افزایش مقدار فلزات قیمتی که ناشی از افزایش میزان ثروت هر کشور است، گرایشی به سوی تنزل ارزش آن ندارد. طلا و نقره طبیعتاً به کشور ثروتمند رومی آورند، به همان دلیلی که سایر تجملات و چیزهای کمیاب و نادر به آن روی می‌آورد؛ نه برای اینکه در آن کشور ارزاتر از کشورهای فقیر است، بلکه به علت اینکه در آنجا گراتر است و یا بهتر بگوئیم برای اینکه در قبال آنها پول بهتری پرداخت می‌شود. این بالا بودن قیمت است که طلا و نقره را جلب می‌کند، و به محض اینکه این بالا بودن قیمت از بین برود فلزات مزبور ضرورتاً به کشور غنی نخواهند رفت.

شما توقع دارید که گندم و سبزیجات دیگری که با کوشش و زحمت آدمیان به عمل می‌آید، و سایر انواع محصولات خام احشام، ماکیان انواع شکار، سنگواره‌های مفید و معدنیات زمین و غیره، طبیعتاً با ترقی جامعه در ثروت و آبادانی اضافه شود، و من هم قبلاً کوشیدم که این موضوع را ثابت کنم. بنابراین با اینکه این گونه کالاها در برابر مقادیر بیشتری از نقره عوض می‌شود تا در گذشته، ولی از آن نباید نتیجه گرفت که نقره حقیقتاً ارزان‌تر شده است، یا کمتر از قبل می‌تواند نیروی کار بخرد، بلکه باید گفت که این نوع کالاها گران‌تر شده است، و می‌تواند بیشتر از گذشته نیروی کار را بخرد. در پیشرفت آبادانی و ترقی قیمت اسمی این محصولات اضافه نمی‌شود بلکه قیمت حقیقی آنها بالا می‌رود. بالا رفتن قیمت اسمی آنان نه تنها نتیجه تنزل ارزش نقره است، بلکه نتیجه افزایش قیمت حقیقی آنهاست.

اثرات مختلف پیشرفت آبادانی در سه نوع مختلف محصولات خام

انواع مختلف محصولات خام را می‌توان به سه طبقه تقسیم کرد. اول محصولاتی که افزایش آنها به قدرت ناشی از سعی و کوشش آدمی است. دوم، محصولاتی که به تناسب تقاضا زیاد می‌شود. سوم محصولاتی که کارآئی کوشش و مجاهدت در آنها محدود و بی غیر مشخص است. در پیشرفت ثروت و آبادانی، قیمت حقیقی طبقه اول ممکن است به درجه زیادی بالا رود و ظاهراً در مرز مشخص و معینی محدود نمی‌شود. قیمت دومی، با اینکه ممکن است خیلی زیادتر شود، اما، مرز معینی دارد که در مدت طولانی کلاً نمی‌تواند از آن مرز بگذرد. قیمت نوع سوم، با اینکه گرایش طبیعی آن در پیشرفت آبادانی کثور روبه افزایش است، مع هذا در همان درجه از پیشرفت آبادانی گاهی نیز ممکن است که پائین بیاید، گاهی اوقات قیمت آن همیشه یکی است، و گاهی کم و بیش قیمت آن بالا می‌رود بستگی دارد به اینکه رویدادهای گوناگون، تلاش و زحمت آدمی را، در تکثیر این نوع از محصولات خام، کم و بیش، قرین موفقیت کرده باشد یا نه.

نوع اول

نوع اول محصولات خام که قیمت آن با ترقی و آبادانی بالا می‌رود محصولی است که تکثیر آن به قدرت در اختیار تلاش آدمی است. این محصولات شامل آنهایی است که طبیعت فقط به مقادیر معینی تولید می‌کند، و چون ذاتاً بی دوام هستند، ممکن نیست که محصول فصول مختلف را یکجا جمع‌آوری کرد. از این قبیل اند ماهی و پرندگان منحصر بفرد و نادر، بسیاری از انواع گوناگون شکار، تقریباً تمام پرندگان گوشتی و یا خوراکی وحشی مخصوصاً انواع پرندگان مهاجر و همچنین بسیاری از چیزهای دیگر. وقتی ثروت و تجملات ناشی از تمدن جامعه بالا می‌رود، احتمالاً تقاضای این نوع محصولات با افزایش ثروت بالا می‌رود. و هیچگونه کوشش و تلاشی آدمی نمی‌تواند عرضه آنها را

که حقیقتاً پرداخت کرده‌اند بوده است. قیمت حقیقی اینها، یعنی مقدار کار و خوارباری بیش از آنچه که قبل از بالا رفتن تقاضا وجود داشت زیاد کند. از اینرو مقدار این نوع محصولات همیشه ثابت، یا تقریباً ثابت است، در صورتی که رقابت برای خرید آنها دائماً افزایش می‌یابد، قیمت آنها ممکن است بدطور سرسام‌آوری بالا رود، و بدینظر می‌رسد که هیچ‌گونه مرز معینی ندارد. اگر آبیّا (یک نوع مرغ جنگلی) آن قدر مد بشود که قیمت آن هر عددی به‌یست لیره برسد، هیچ‌گونه کوشش آدمی نمی‌تواند تعداد آنها را که به‌بازار آورده می‌شود از تعداد فعلی بالاتر بیاورد. بدین طریق علت قیمت‌های گرانی که رومیها در زمان اقتدار و شوکت خود برای پرندگان و ماهیهای نادر می‌پرداختند معلوم می‌شود. این قیمت‌ها در آن زمان به‌علت کمبود ارزش نقره نبود، بلکه نتیجه کمیابی چیزهای نادر بود که تلاش آدمی قادر نبود به‌میل خود به‌تکثیر آنان بپردازد. ارزش حقیقی نقره مدت‌ها قبل از سقوط وسالها بعد از سقوط امپراطوری روم بالاتر از ارزش فعلی در بیشتر بازارهای اروپا است. سسترنی^{۶۹} که برابر با شش پنس استرلینگ است، قیمتی است که جمهوری رم در قبال ۲ گالن یا یک مودیوس^{۷۰} عشریه گندم سیسیلی پرداخت می‌کردند. اما، این قیمت احتمالاً پائین‌تر از قیمت متوسط بازار بود، تعهد کشاورزان که گندم خود را با این قیمت تحویل دهند به‌عنوان یک نوع مالیاتی تلقی می‌شد که به کشاورزان سیسیلی تحمیل شده بود. بنابراین، وقتی که رومیها مجبوری پیدا می‌کردند که بیشتر از عشریه گندم سفارش دهند، طبق مقررات کاپیتولاسیون موظف بودند که مازاد آن را به قیمت هر ۲ گالن چهار سسترنی یا ۸ پنس استرلینگ بپردازند؛ و احتمالاً این قیمت منصفانه و معقولی بود، یعنی قیمت عادی و متوسط قراردادهای آن روز محسوب می‌شد، که مساوی بیست و یک شلینگ در هر چارک است. قبل از سالهای کمیابی و قحطی اخیر، قیمت قراردادی عادی گندم انگلیس، که از لحاظ مرغوبیت پست‌تر از گندم سیسیل است و معمولاً در بازار اروپا به قیمت کمتری عرضه می‌شود، هر چارک بیست و هشت شلینگ بود. بنابراین، قیمت نقره در آن روزگار که نسبت به قیمت فعلی باید به نسبت عکس سه به چهار بوده باشد، یعنی، سه اونس نقره در آن زمان همان قدر کالا یا نیروی کار خرید می‌کرد که چهار اونس نقره امروز. از اینرو، وقتی در تاریخ پلینی می‌خوانیم که سیوس^{۷۱} قناری سفیدی به‌عنوان هدیه برای امپراطریس اگری پینا^{۷۲} به قیمت شش هزار سسترنی، (برابر با پنجاه لیره استرلینگ امروز) خرید، و اسی نیوس سلر^{۷۳} یک شاه ماهی را به هشت هزار سسترنی، که برابر با تقریباً شصت و شش لیره و سیزده شلینگ و چهار پنس پول امروز، بود خریداری می‌کند، آن وقت با اینکه افراط در آنهمه و لخرجی ما

۶۹. Sestertii واحد پول جمهوری رم برابر با ۶ پنی انگلیسی (مترجم).

۷۰. Modius واحد اندازه‌گیری خشکه بار در رم قدیم برابر با دو گالن انگلیسی (مترجم).

71. Seius (Lib X. C. 29.).

72. Agrippina.

73. Asinius Celer (Lib IX. C. 17.).

را بدتعبیب می‌اندازد، معینا چنین می‌نماید که قیمت‌های مزبور کمتر از يك سوم آنچه که درقبال این پول می‌شد خرید، و در حدود يك سوم بیشتر از قیمت اسمی آنها بود این فکر را امروز درما تلقین می‌کند که سیوس برای قناری پولی معادل کار و یا خوارباری پرداخت کرده است که برابر با آن چیزی می‌شود که ۶۶ لیره و ۱۳ شلینگ و ۴ پنس امروز می‌تواند بخرد؛ و اسی نیوس سلر درقبال ۱۰ ماهه‌ای سفارشی مقداری برابر با آنچه ۸۸ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ ۹ پنی امروز می‌تواند بخرد داده است. آنچه که موجب این ولخرجی و پرداخت قیمت‌های گزاف می‌شد فراوانی کارگر و خواربار بود که رومیها بیش از مقدار مورد نیاز خود همیشه دراختیار داشتند؛ آن قدر که این فراوانی اثر داشت فراوانی نقره در این پرداخت مؤثر نبود. مقدار نقره‌ای که رومیها دراختیار داشتند بسیار کمتر از همان مقدار کار و خوارباری بود که امروز می‌توانستند با آن تهیه کنند.

نوع دوم

نوع دوم از محصول خامی که قیمت آن با پیشرفت آبادانی بالا می‌رود چیزی است که کوشش بشر می‌تواند نسبت به تقاضای مردم آن را تکثیر کند. این قیمت شامل آن گیاهان و حیوانات مفیدی است که در کشورهای غیر کشاورزی، طبیعت آن قدر آنها را فراوان تولید کرده که یا فاقد ارزش هستند و یا ارزش آنها کم است، و به تدریج که کشت و زرع جلو می‌رود مجبوراند جای خود را به محصولات مفیدتر بدهند. در دوره طولانی پیشرفت تمدن، مقدار این محصولات پیوسته کاهش می‌یابد، و حال آنکه در همان زمان تقاضا برای این محصولات دائماً بالا می‌رود. بنابراین، ارزش حقیقی آنها، یعنی مقدار کاری که این محصولات می‌توانند بخرند یا دراختیار داشته باشند، به تدریج زیاد می‌شود، تا آنجا که سرانجام آن قدر بالا می‌رود که مثل سایر محصولات که کوشش آدمی می‌تواند روی حاصلخیزترین و بهترین زمینهای کشت شده به عمل آورد دارای ارزش می‌شوند. وقتی قیمت تا آن درجه بالا رفت دیگر اضافه نمی‌شود. و اگر ارزش آنها از این هم فراتر رفت آن وقت زمینهای بیشتر و کوشش فراوانتری برای افزایش مقدار آنها اختصاص خواهد یافت.

مثلاً، وقتی قیمت دام آن قدر بالا می‌رود که کشت زمین برای تعلیف آن (همان طور که غذا و خوراک انسان را فراهم می‌کند) با صرفه است دیگر بیش از این ترقی نخواهد کرد. چنانچه قیمت دام بالاتر برود، زمینهای گندم بیشتری به کشت علوفه اختصاص می‌یابد. توسعه کشت، از طریق کاهش چراگاههای طبیعی، مقدار گوشتی که کشور بدون کار و کشت می‌توانست به طور طبیعی فراهم کند تقلیل می‌دهد، و با افزایش تعداد کسانی که گندم دارند یا بدسخت دیگر پول گندم را برای مبادله دراختیار دارند، تقاضا افزایش می‌یابد. بنابراین، قیمت گوشت و در نتیجه قیمت احشام، باید به تدریج بالا برود، تا جایی که آن قدر زیاد شود که اختصاص حاصلخیزترین زمینها و بهترین کشتزارها برای تعلیف آنان مانند کشت گندم سودآور شود. ولی افزایش قیمت دام بدین سطح فقط در سالهای

آخر دوره ترقی و آبادانی جامعه عملی است، زیرا در آن زمان کشت و زرع آن قدر توسعه یافته است که باعث افزایش قیمت گوشت شده؛ و تا وقتی که بداین سطح نرسیده چنانچه اصولاً کشور در حال ترقی باشد، قیمت احشام باید پیوسته بالا رود. شاید هنوز چند کشور اروپائی وجود داشته باشد که قیمت دام در آنجا در این سطح نباشد. قبل از اتحان اسکاتلند با انگلیس قیمت دام در آن ایالت آنقدر بالا نرفته بود، چنانچه دام اسکاتلندی محدود به بازار همان منطقه شده بود، یعنی محدود به منطقه‌ای شده بود که زمینهای مرتع آن نسبت به زمینهای سایر محصولات خیلی زیاد است، احتمالاً به ندرت امکان داشت که قیمت احشام آن چنان بالا رود که کشت علوفه را برای تغذیه آنها سودآور کند. قبلاً دیدیم که در انگلستان، قیمت احشام در همسایگی لندن، ظاهراً در آغاز سده گذشته بداین سطح رسید؛ ولی محتملاً مدت‌ها طول کشید تا قیمت دام در نواحی دور دست نیز مثل لندن بالا رفت؛ در بعضی از مناطق هنوز هم قیمت آنها آنقدر ترقی نکرده است. اما از تمام مواد مختلفی که جزو این نوع دوم محصول خام محسوب می‌شود، شاید دام، آن چنان وضعی را دارد که قیمت آن در پیشرفت و ترقی کشور، پیش از همه زیاد می‌شود.

در حقیقت، تا وقتی که قیمت دام بداین سطح برسد، به ندرت امکان دارد که بیشتر زمینها، حتی آنهایی که قادر به تولید بالاترین کشت می‌باشند به زیر، کشت درآید. در تمام مزارعی که خیلی دور از شهرها قرار گرفته‌اند به طوری که حمل کود به مزارع را دشوار می‌کند، یعنی در بیشتر مزارع و روستاهای وسیع، مقدار زمینهای کشت شده باید متناسب با مقدار کودی باشد که خود آن مزرعه تولید می‌کند، و این کود هم باید متناسب با موجودی گله‌ای باشد که در آن مزرعه نگهداری می‌شود. زمین یا از طریق چرا کردن، احشام کود داده می‌شود، و یا اینکه احشام را در اصطبل و طویله نگهداری کرده و کود آنان را به مزارع می‌برند. اما تا وقتی که قیمت دام برای پرداخت اجاره و سود زمین زیر کشت علوفه کافی نباشد، کشاورز از عهده پرداخت حق تعلیف آنان بر نمی‌آید؛ و به طریق اولی از عهده هزینه آنان در طویله هم بر نمی‌آید. فقط با محصول زمین آباد و معمور است که می‌توان دام را در اصطبل نگهداشت؛ زیرا جمع‌آوری محصول ناچیز و پراکنده زمینهای بایر و غیر آباد مستلزم کار زیاد و هزینه فوق‌العاده است. بنابراین، اگر قیمت احشام، کافی برای پرداخت محصول زمین مرغوب و آبادی که گله و گاو و گوسفند در آن چرا می‌کند، نباشد، به طریق اولی قیمت آن برای پرداخت علوفه‌ای که باید با کار اضافی زیاد، و آوردن آن به‌آخور برای تغذیه، به دست آید، کافی نیست. بنابراین، در چنین مواردی، بیشتر از تعدادی که با کشت علوفه در اصطبل تغذیه می‌شوند به اضافه منفعت آن، نمی‌توان گاو و گوسفند نگهداشت. ولی این عده کافی نیست تا کود کافی برای تمام زمینهایی که قابل کشت است فراهم کرده و زمین را پیوسته معمور نگه‌دارد. چون مقدار کود آنها برای همه زمینها کافی نیست طبعاً آن را برای زمینهایی که مزیت بیشتر داشته و یا راحت‌تر می‌توانند به کار برند، ذخیره می‌کنند؛ یعنی حاصلخیزترین زمینها و زمینهایی که در اطراف خانه روستایی است. لذا، این گونه زمینها همیشه در شرایط خوب نگهداری شده و مناسب کشت و زرع است. بقیه یعنی قسمت بیشتر آن، غیر آباد باقی

می ماند، که به ندرت چیزی تولید می کنند جز يك مرتع فقیر، که فقط برای زنده نگه داشتن گاو و گوسفند نیم گرسنه و پراکنده کافی است؛ مزرعه کشاورزی با اینکه از لحاظ سرمایه گذاری که برای کشت کامل آن لازم می باشد فقیر است، ولی اغلب نسبت به محصول واقعی خود تعداد بیشتری دام را تعلیف می کند. اما، قسمتی از این زمین بایر، پس از اینکه شش هفت سال بدین طریق ابتدایی بد صورت چراگاه مورد استفاده قرار گرفت، ممکن است شخم زده شود، که شاید یکی دو محصول نوع پست جو و یا گندم دیگری از آن بدست آید، و سپس چون کاملاً قوت خود را از دست داده، باید آیش داده شود و مثل قبل تبدیل بد چراگاه شود و قسمت دیگر آن شخم زده شده، و عمل شود و سپس رها شده و آیش داده شود. در اسکاتلند قبل از اتحاد با انگلیس، روش عمومی اداره کردن زمینهای پست به همین طریق بود. زمینهایی که خوب کود داده شده و در شرایط بهتری حفظ می شد به ندرت بیش از يك سوم یا يك چهارم تمام مزارع بود، و گاهی اوقات يك پنجم و یا يك ششم آن هم نمی رسید. بقیه زمینها هیچوقت کود داده نمی شد، با وجود این قسمتی از آن منظمأ به نوبت کشت می شد و خاصیت خود را از دست می داد. تحت این شرایط روش مدیریت، معلوم است که، حتی آن قسمت از زمینهای اسکاتلند که قابل کشت خوب است در مقام مقایسه با آنچه که قادر به تولید است، محصول کمی خواهد داشت. اما هرچقدر که این روش بیفایده و بی مزیت باشد، معیناً قبل از اتحاد اسکاتلند با انگلیس قیمت نازل احشام تقریباً آن را غیر قابل اجتناب نمود. اگر، با وجود افزایش زیاد قیمت دام، هنوز هم در بیشتر نواحی کشور این نوع زمینها وجود دارد، در بسیاری از جاها، تردیدی نیست که بد علت جهل مردم و دلبستگی آنان بد عادت کهن است، ولی در اکثر جاها ناشی از موانع غیر قابل اجتنابی است که مسیر طبیعی امور مخالف با ایجاد فوری و سریع نظامی بهتر می باشد؛ نخست فقر مستأجرین زمین، و اینکه هنوز فرصت کافی نداشته اند تعدادی دام برای کشت زمینها بد طرز کاملتری تهیه کنند، همان افزایش قیمت که نگهداری گله بیشتر را سودآور می کند سبب می شود که به دست آوردن دام بیشتر مشکلتر گردد؛ و دوم، بد فرض اینکه این احشام را داشته باشند، هنوز فرصت کافی ندارند که زمینهای خود را برای نگاه داشتن گله های عظیم آماده کنند. افزایش گاو و گوسفند و آبادانی زمین دو رویدادی است که باید با هم باشند، و یکی از آنها نمی تواند در هیچ کجا از دیگری سبق گیرد. بدون اندك افزایش مواشی زمین آباد نمی شود، ولی نمی توان تعداد حیوانات اهلی را بد طور چشمگیری بالا برد مگر اینکه زمینها آباد شود؛ زیرا در غیر این صورت زمین از عهده تغذیه آنها بر نمی آید. موانع طبیعی تأسیس نظام بهتر را نمی توان از بین برد مگر با يك دوره طولانی کار و کوشش و صرفه جوئی، و شاید بیش از نیم قرن یا يك قرن باید بگذرد قبل از اینکه نظام قدیمی، که بتدریج زوال می پذیرد، کاملاً در سراسر بخشهای مختلف مملکت ملغی شود. اما، از تمام مزایای بازرگانی که اسکاتلند از اتحاد با انگلیس بدست آورده، شاید بالا رفتن قیمت حیوانات اهلی، از همه مهمتر باشد. افزایش قیمت دام ندتنها ارزش مستغلات کوهپایه ای (هایلندها) را بالا برده، بلکه شاید علت اصلی بهبود زمینهای پست و دره ها نیز شده باشد.

در تمام مستعمرات جدید، اراضی وسیع بایر، که سالهای متمادی بدهیچ کاری جز تعلیف چارپایان اهلی و گاووگوسفند نمیخورد، مآلاً موجب تکثیر فراوانی احشاء می شود، و در کلیه کالاهای ارزانی زیاد نتیجة قهری فراوانی بسیار است. با اینکه همه دامهای مستعمرات اروپائیان در امریکا، در اصل از اروپا به آنجا برده شده بود، ولی پس از اندک زمانی آن قدر در آنجا تکثیر شد، و آن قدر ارزش آنان پائین آمد، که نگاهداری اسب صرف نمی کرد و صاحبان آنها اسب خود را به جنگل برده رها می کردند، و ابداً فکر تصاحب مجدد آن را به خود راه نمی دادند زیرا ارزشی نداشت. پس از استقرار در چنین مستعمراتی مدتها طول کشید تا اینکه علوفه دادن احشام از محصول زمینهای کشت شد. سودآور گردید. بنابراین، همان علل، یعنی کمبود کود، و عدم تناسب بین مواشی مستغل در کشت و زرع و زمینی که به این منظور اختصاص یافته بود، محتملاً موجب پدید آمدن سیستم کشاورزی گردید که نظیر بعضی از نواحی اسکاتلند است. کالم^{۷۴}، سیاح سوئدی وقتی که درباره کشاورزی سال ۱۷۴۹ بعضی از مستعمرات انگلیسی شمال امریکا صحبت می کند، به خوبی تأیید می کند که خصوصیت ملت انگلیس که آن قدر در رشته های کشاورزی مهارت دارند، به ندرت در امریکای شمالی دیده می شود. وی می گوید: دامریکائیان بندرت زمینهای خود را کود می دهند، و وقتی که یک قطعه زمین در اثر کشت متداوم و مستمر بی قوت و ضعیف شد، آنها درختان قطعه زمین جدیدی را قطع کرده و آن را کشت می کنند؛ و وقتی که این زمین هم ضعیف شد به سراغ قطعه زمین دیگر می روند. گله گاو آنها بین جنگلها و سایر زمینهای کشت نشده به چرا مشغول می شوند و نیم گرسنه هستند؛ زیرا در اوایل بهار و زودتر از موعد تقریباً همه علفها را درو کرده اند و فرصت نداده اند که گیاه مزبور گل کند، و یا تخم به زمین بیفکند. ظاهراً علفهای خودرو سالیانه، بهترین علف طبیعی آن قسمت از امریکای شمالی بوده است؛ و وقتی که اروپائیان به این مستعمرات کوچ کردند، علفهای مزبور خیلی ضخیم شده، و سه تا چهار پا ارتفاع داشتند. کالم مطمئن است که قطعه زمینی که در زمانی که وی گزارش خود را می نوشت نمی توانست یک گاو را تغذیه کند، قبلاً چهار گاو را تغذیه می کرد، و هر کدامشان چهار برابر گاو مزبور شیر می دادند. به نظر وی، فقر چراگاهها، سبب تضعیف دام امریکائیان شد، و به طور محسوسی هر نسل اصلیت نژادی خود را از دست داده است. احتمالاً احشام مزبور مانند نسل کوتاه و رشد نکرده که در سی چهل سال پیش در سراسر اسکاتلند متداول بوده، و حالا در بیشتر نواحی و جلگه های پست، از طریق روش تغذیه فراوان آنان خیلی خوب اصلاح شده اند نبود، البته اصلاح نژاد آنها، گواينک در بعضی از مناطق اعمال شده، ولی عامل اصلی بهتر شدن دام تغذیه خوب آن بوده است.

بنابراین، با اینکه در پیشرفت آبادانی و تمدن مدنی طول می کشد که قیمت دام چنان بالا برود که کشت زمینها را برای تهیه علوفه آنان سودآور کند، مع هذا از تمام قسمتهای

مختلف که شامل این نوع دوم محصول خام می‌شود، شاید دام اولین نوع محصولی باشد که این قیمت را پیدا خواهد کرد؛ زیرا تا قبل از اینکه قیمت آن بالا نرود، غیرممکن است که بهبود وضع آن حتی نزدیک به آن از درجه تکامل که در بسیاری از جاهای اروپا دیده می‌شود برسد.

همانگونه که دام اولین محصول از این نوع است که قیمت آن بالا می‌رود، همان طور هم گوشت آهو احتمالاً آخرین نوع از این نوع محصول است که قیمت آن ترقی می‌کند. قیمت گوشت آهو در بریتانیای کبیر، با اینکه خیلی سرسام‌آور به نظر می‌رسد، اما آن قدر نیست که هزینه و چراگاه آهوها را جبران کند، و این مطلب را تمام کسانی که در تغذیه آهو بره‌ها تجربیاتی دارند آگاه هستند. اگر غیر این بود، علوفه آهوان به زودی یکی از اقلام معمولی کشت می‌شد، درست همان طور که تغذیه پرندگان کوچکی به نام تردی^{۷۵} در روم قدیم متداول بود. وارو^{۷۶} و کولوملا نوشته‌اند که تردی یکی از سودآورترین کالاهای آن زمان بود. گفته می‌شود در بعضی از قسمت‌های فرانسه، فربه‌کران آبچیلک صحرایی^{۷۸} پرنده‌های مهاجری که وقتی به کشور وارد می‌شوند لاغرند نیز سودآور است. اگر خوردن گوشت آهو همین‌طور ادامه داشته باشد و از مد نیفتد، و ثروت و تحمل بریتانیا مثل چند سال پیش روبه افزایش باشد خیلی احتمال دارد که قیمت آن از آنچه که فعلاً هست بالاتر رود.

بین دوره‌ای از پیشرفت و ترقی که قیمت کالای ضروری مثل گوشت حیوانات اهلی را به بالاترین نقطه خود می‌رساند و دوره‌ای که قیمت اجناس تجملی مانند گوشت آهو به آخرین حد خود می‌رسد، فاصله بسیار طولانی وجود دارد، که در عرض این مدت بسیاری از انواع دیگر محصولات خام به تدریج به بالاترین قیمت خود خواهند رسید، یعنی بعضی از آنها زودتر و بعضی دیرتر قیمتشان ترقی می‌کند، بستگی به مقتضیات و شرایط مختلف دارد.

بدین‌سان در هر مزرع‌ای فضولات و آشغال انبارگاه و یونجه و اصطبل تعداد معینی مرغ و خروس را تغذیه می‌کند. مرغهای خانگی چون با چیزهایی تغذیه می‌شوند که قاعدتاً از بین می‌رفت، یک نوع پس‌انداز برای کشاورزان به‌شمار می‌رود؛ و چون برای کشاورز خرجی ندارند، می‌تواند آن را به قیمت ارزان بفروشد. هرچه که در قبال فروش آنها دریافت کند تقریباً سود خالص است، و قیمت مرغ به ندرت آنقدر تنزل خواهد یافت که کشاورز را از تغذیه آنان دلسرد کند. اما در کشورهایی که کشاورزی رشد نکرده، و لذا جمعیت آن خیلی کم است، مرغ خانگی که بدین طریق بدون هزینه پرورش می‌یابد اغلب عرضه تقاضای بازار را کاملاً تأمین می‌کند. بنابراین، در چنین شرایطی، قیمت آنها اغلب

۷۵. Turdi پرنده‌ای کوچک از خانواده گنجشک و شبیه به باسترک (مترجم).

76. Varro.

77. Columella.

۷۸. Ortolan ، پرنده خوش‌آواز نوك‌كوتاه پابند مهاجر در امریکای شمال شرقی (مترجم).

مثل گوشت گاو و گوسفند یا هر نوع غذای حیوانی دیگر ارزان است. ولی مقدار کل مرغ و خروسی که کشاورز بدین طریق بدون هزینه تولید می‌کند، باید همیشه کمتر از مقدار گوشت گاو و گوسفندی باشد که کشاورز در پرورش آن زحمت کشیده است؛ و در هنگام ثروت و تجمل، با در نظر گرفتن مرغوبیت یکسان، آنچه که کمیابتر است بدانچه که معمولی است ترجیح داده می‌شود. از اینرو، وقتی در اثر آبادانی و کشاورزی ثروت و تجمل زیاد می‌شود، قیمت مرغ‌خانگی به تدریج از قیمت گوشت بالاتر می‌رود، تا اینکه بالاخره آن قدر زیاد می‌شود که کشت زمین برای تغذیه آنان سودآور می‌گردد. و قریب به این درجه از ترقی رسید دیگر قیمت آن ترقی نمی‌کند، اگر قیمت بالاتر برود طولی نمی‌کشد که زمینهای بیشتری به این منظور اختصاص خواهد یافت. در چند ایالت فرانسه تغذیه مرغ به عنوان يك قلم مهمی در اقتصاد روستائی تلقی می‌شود و آن قدر سودآور است که برای تغذیه آنان کشاورزان را به کشت مقادیر متناهی ذرت هندی و گندم سیاه تشویق می‌کند. در این قبیل کشورها يك کشاورز متوسط الحال گاهی در حدود چهار صد مرغ و خروس در خانه خود نگهداری دارد. تغذیه مرغ و خروس در انگلیس هنوز به طور کلی موضوعی نیست که آن قدر اهمیت پیدا کرده باشد. قیمت آن در انگلیس محققاً گرانتر از فرانسه است، زیرا انگلیس مقادیر زیادی از فرانسه وارد می‌کند. در جریان ترقی و آبادانی، دوره‌ای که هر نوع گوشت حیوانی گران می‌شود باید طبعاً دوره‌ای باشد که درست پیش از کشت عمومی زمین به خاطر تغذیه آنهاست. مدتی قبل از اینکه عمل کشت جهت علوفه دام و طیور صورت عمومیت یابد کمبود گوشت ضرورتاً قیمت را بالا می‌برد. پس از اینکه عمومیت یافت، معمولاً روشهای جدید تغذیه حیوانات پیدا می‌شود، که کشاورز می‌تواند روی زمین ثابت و معینی مقدار بیشتری از نوع معینی علوفه دامی تهیه کند. فراوانی نه تنها وی را مجبور می‌کند که ارزانتر بفروشد، بلکه در نتیجه اصلاحات مزبور از عهده ارزان فروشی برمی‌آید؛ زیرا اگر نتواند ارزان بفروشد فراوانی علوفه، مدت زیادی دوام نخواهد یافت. شاید روی همین اصل بوده است که تولید شبدر، شلغم، هویج، کلم و غیره سبب شده است که قیمت عادی گوشت در بازار لندن قدری پائین‌تر از آنچه که در آغاز قرن گذشته بود بشود.

خوک، که غذای خود را بین خاکروبید و نجاست بدست می‌آورد و بسیاری از چیزهایی که حیوانات مفید دور ریخته‌اند با حرص و ولع می‌بلعد، مثل مرغ و خروس است، که اصولاً به عنوان پس‌انداز نگاهداری می‌شود. تا وقتی که قیمت این حیوانات، که بدین وسیله می‌توان با کمترین هزینه یا حتی بدون هزینه آنها را پرورش داد، آنقدر بالاست که می‌تواند تقاضا را ارضا کند، این نوع گوشت ارزانتر از هر گوشت دیگری به بازار عرضه می‌شود. ولی وقتی که تقاضا بیشتر از مقدار عرضه می‌شود، وقتی که لازم می‌شود که برای تغذیه و فربه‌سازی خوک زمین را کشت کنند، درست مثل فربه کردن سایر احشام، قیمت آن به ناچار اضافه شده، و نسبتاً یا بالاتر یا پائین‌تر از سایر گوشتها می‌شود، و این امر بستگی دارد به شرایط کشور و وضع کشاورزی که چطور تغذیه خوکها را کم و بیش

گراتر از سایر احشام می‌کند. طبق نوشته بوفون^{۷۹} در فرانسه قیمت گوشت خوک تقریباً با گوشت گاو برابر است. در بعضی از نواحی بریتانیای کبیر قیمت گوشت خوک در حال حاضر قدری گراتر است.

افزایش زیاد قیمت گوشت مرغ و خوک در بریتانیا را اغلب به کاهش تعداد روستاییان و سایر ساکنین زمینها نسبت می‌دهند؛ یعنی رویدادی که در هر قسمت از اروپا پیش درآمد بلا فصل آبادانی و بهبود کشاورزی بوده است، ولی در عین حال باعث افزایش قیمت اجناس شده است یعنی این امر قدری سریعتر و زودتر از آنچه که به طریق عادی ممکن بود اتفاق بیفتد روی داده است همان طور که فقیرترین خانواده‌ها می‌تواند سگ و گربه را بدون مخارج اضافی نگهدارد، همان طور هم بیچیزترین روستاییان معمولاً می‌تواند چند مرغ و خروس، و یا یک جفت گاو شخم‌زن، و چند رأس خوک نگهدارد. پس مانده و آشغال سفره خودشان، شیر ترشیده، آب پنیر، شیر بی‌چربی مقداری از غذای این حیوانات را تأمین می‌کند، و بقیه را در مزارع مجاور به دست می‌آورند بدون اینکه خسارت محسوسی به کشت وارد آورند. بنابراین، با کاهش تعداد زمین‌داران کوچک، مقدار این نوع محصولات، که بدین ترتیب با کمترین هزینه و حتی بدون هزینه تولید می‌شود، باید مسلماً مقدار زیادی کاهش یافته باشد، و قیمت آنان سریعتر و زودتر از آنچه که باید می‌بود افزایش یافته باشد. اما دیر یا زود، در پیشرفت آبادانی و ترقی، باید بد بالاترین نقطه‌ای که می‌تواند صعود کند، برسد؛ و یا اینکه به قیمتی برسد که هزینه کارگر و کشت زمینی که برای تغذیه آن اختصاص می‌یابد جبران کند درست به همان طریقی که هزینه مزبور در قسمت اعظم زمینهای مزروعی پرداخت می‌شود.

شغل لبنیات‌سازی، مثل تغذیه خوک و مرغ و خروس در اصل به عنوان صرفه‌جویی و پس‌انداز کردن دنبال می‌شود. احشامی که ضرورتاً با علوفه زمین کشت شده تغذیه می‌شوند بیشتر از تغذیه نوزادان خود و مصرف خانواده کشاورز شیر تولید می‌کنند؛ و در فصل بخصوص بیشترین محصول شیر را می‌دهند. ولی از تمام محصولات که زمین فراهم می‌کند، شیر شاید فاسد شدنی‌ترین آنهاست. در فصل گرما، که شیر زیاد و فراوان است، به ندرت می‌توان بیست و چهار ساعت آن را نگهداشت. کشاورز با تبدیل شیر به کره تازه می‌تواند قسمت کمی از آن را تا یک هفته نگهدارد؛ ولی اگر کره را نمک سود کند یک سال می‌تواند نگهدارد؛ و اگر آن را تبدیل به پنیر کند مقدار بیشتر آن را می‌تواند چند سال نگهدارد. مقداری از آن را برای استفاده خانواده خود ذخیره می‌کند. بقیه آن را به بازار می‌برد، برای اینکه بهترین قیمت ممکن را در قبال آن دریافت کند، و کمتر اتفاق می‌افتد که این قیمت آن قدر نازل باشد که موجب دل‌سردی وی از فرستادن مازاد مصرف خانواده به بازار بشود. در حقیقت اگر قیمت خیلی پائین باشد، محتملاً لبنیات مزبور به شکل ناهنجار و کثیف و بدنما و غیر پاکیزه تهیه می‌شود، و کشاورز به ندرت فکر می‌کند که ارزش داشته باشد که ساختن اتاق و ساختمان مخصوصی برای تهیه آن اقتصادی خواهد بود، اما مسلم

است که با اقدام به عملیات لبنیات سازی در میان دود و کثافت و ناپاکی آشپزخانه خویش بنابین کار لطمه می زند؛ درست مثل وضع تقریباً همه کشاورزان لبنیات ساز در اسکاتلند در سی یا چهل سال پیش و درست مثل وضع بعضی از روستائیان امروز در آن منطقه. همان علی که به تدریج قیمت گوشت را بالا می برد، یعنی افزایش تقاضا، و همچنین کاهش تعداد دامهائی که می توان بدون هزینه یا با هزینه کمی پرورش داد، (که در نتیجه آبادانی و ترقی کشور روی می دهد)، قیمت فرآورده لبنیات را نیز بالا می برد، که طبعاً قیمت آن با قیمت گوشت، یا با هزینه تغذیه گاو و گوسفند مربوط می شود. افزایش قیمت لبنیات سبب می شود که بتوان کار بیشتر، وقت بهتر و بهداشت کاملتری داشت. لبنیات بیشتر مورد توجه کشاورز قرار می گیرد، و کیفیت محصول او به تدریج بهتر می شود. قیمت بالاخره آن قدر بالا می رود که ارزش دارد حاصلخیزترین و بهترین زمین کشاورزی را فقط به منظور تهیه لبنیات برای تغذیه گاو و گوسفند اختصاص دهند؛ و وقتی که قیمت به این سطح برسد، دیگر بالاتر از این نخواهد رفت. و اگر بالاتر برود طولی نمی کشد که زمینهای زیادتری به این منظور اختصاص خواهد یافت. بدین نظر می رسد که قیمت در بیشتر نواحی انگلیس بدین سطح رسیده باشد، و این امر بیشتر در نواحی است که اغلب زمینهای خوب آن معمولاً بدین کار اختصاص یافته است. چنانچه مجاورت چند شهر مهم رامستثنی کنید، در هیچ کجای اسکاتلند این گرانی قیمت بد چشم نمی خورد، البته منظور مناطقی است که کشاورز عادی به قدرت زمینهای خوب را برای کشت علوفه دام صرفاً به منظور تهیه شیر و لبنیات اختصاص می دهد. قیمت لبنیات با اینکه در سالهای اخیر به طور چشمگیری افزایش یافته است، احتمالاً شاید هنوز هم به آن سطح نرسیده است که موجب اتخاذ چنین تصمیمی شود. در حقیقت نامرغوبی لبنیات اسکاتلند نسبت به محصول انگلیس علت تفاوت دو قیمت را نشان می دهد. ولی شاید نامرغوبیت مزبور معلول پائین بودن قیمت باشد نه علت آن. اگر مرغوبیت آن بهتر بود، من حدس می زنم، در شرایط فعلی کشور فروش قسمت بیشتر لبنیاتی که به بازار اسکاتلند عرضه می شد با قیمت بالاتر عملی نبود؛ و قیمت فعلی، احتمالاً مخارج زمین و کارگر لازم برای تولید کالای بهتر را تأمین نمی کند. با وجود اینکه قیمت لبنیات انگلیس بالاتر از اسکاتلند است، ولی در بیشتر نواحی انگلیس به کار گرفتن زمین برای تهیه لبنیات سودآورتر از کشت غله یا پرواربندی نیست، که دو هدف مهم کشاورزی را تشکیل می دهد. روی این اصل، در بیشتر نواحی اسکاتلند هم حتی آن قدر سودآور نیست.

معلوم است، که زمینهای هیچ کشوری آباد نمی شود و کشت نمی گردد، مگر وقتی که قیمت محصولی که، کوشش آدمی مجبور به تهیه در آن زمین است، آن قدر بالا برود که هزینه کامل آبادی و بهبود و کشت زمین را ادا نماید. برای انجام چنین کاری، قیمت هر محصول باید آن چنان باشد که نخست، اجازه زمین خوب غله خیز را بپردازد، زیرا اجازه زمین گندم است که اجازه بیشتر زمینهای کشاورزی را تعیین می کند؛ و دوم، هزینه کارگر و کشاورز را درست به اندازه مزد آنها در زمینهای خوب غله جبران کند، یا، به سخن دیگر، برگشت سرمایه ای که روی آن به کار رفته به اضافه سود عادی آن را

تأمین کند. افزایش قیمت هر محصول باید ظاهراً قبل از بهبود و آبادانی زمینی که بدان اختصاص می‌یابد باشد. سود هدف غایی همهٔ اصلاحات و ترقیات است، و هر چیزی که، نتیجهٔ قهری آن زیان است نمی‌شود آنرا سودنامید. ولی زیان نتیجهٔ قهری آباد کردن زمین به خاطر محصولی است که قیمت آن نمی‌تواند مخارج آن را تأمین کند. چنانچه آبادایی و ترقی کامل کشور، بزرگترین محسنات و مزایا را برای عامه مردم داشته باشد، که البته این طور هم هست، افزایش قیمت همهٔ آن انواع مختلف محصولات خام، به جای اینکه يك فاجعهٔ عمومی تلقی شود، باید به عنوان پیش درآمد و ملازم ضروری بزرگترین مزایای و محاسن جامعه در نظر گرفته شود.

همچنین، این افزایش در قیمت اسمی و یا پولی تمام آن انواع مختلف محصول خام، معلول سقوط ارزش نقره نبوده است، بلکه نتیجهٔ افزایش قیمت واقعی آنهاست. این محصولات ندتنها با مقادیر بیشتری نقره مبادله می‌شوند، بلکه با مقادیر بیشتر کار و خواربار برابری می‌کنند تا گذشته. چون برای عرضهٔ آنها به بازار مقادیر بیشتری کار و خواربار صرف شده است. بنابراین وقتی که به بازار آورده می‌شود، نشانه یا برابر با مقدار بیشتر کار است.

نوع سوم

سومین و آخرین محصول خامی که، قیمت آن طبعاً در پیشرفت و آبادانی زمین بالا می‌رود، محصولاتی است که اثر کوشش آدمی در افزایش مقدار آنان، یا محدود است و یا غیر قطعی. بنابراین، با اینکه قیمت حقیقی این نوع محصول خام، طبعاً در پیشرفت، اصلاحات گرایشی به بالا رفتن دارد، مع هذا از آنجایی که تصادفات مختلف سبب می‌شود که کوشش هنر آدمی کم و بیش در افزایش مقدار آن موفقیت آمیز باشد، گاهی اتفاق می‌افتد که قیمت آن کاهش یابد و گاهی نیز در دوره‌های مختلف پیشرفت همان قیمتی قبلی را داراست، و گاهی نیز کم و بیش در دوره مزبور بالا می‌رود.

بعضی از انواع محصولات خام هست که طبیعت آنها را با انواع دیگر محصولات بدنحوی وابسته و پیوندزده است، به طوری که مقدار یکی از این محصولات که هر کشوری می‌تواند داشته باشد محدود است به مقدار محصول دیگر. مثلاً، مقدار پشم یا پوست خام، که هر کشوری می‌تواند داشته باشد ضرورتاً محدود است به تعداد گله و رمه‌های بزرگ و کوچکی که در آن کشور نگهداری می‌شود. وضع پیشرفت، و طبیعت کشاورزی آن، نیز ضرورتاً تعداد مزبور را مشخص می‌کند.

می‌توان اندیشید که همان عللی که در پیشرفت و ترقی کشور به تدریج قیمت گوشت را بالا می‌برد همان اثر را روی قیمت پشم و پوست خام داشته، و قیمت آنها را نیز، تقریباً به همان نسبت، بالا می‌برد. اگر در آغاز ترقی و پیشرفت، بازار کالاهای پشم و پوست خام در يك محدودهٔ تنگی مثل بازار گوشت قرار نمی‌گرفت شاید همین طور هم می‌شد. ولی وسعت بازارهای هريك از کالاهای فوق معمولاً بسیار متفاوت است.

محصول گوشت تقریباً هم‌جا محدود به‌کشوری است که آن را تولید می‌کند ایرلند و بعضی از مستعمرات امریکائی انگلیس در حقیقت تجارت چشمگیری در گوشت نمک سود دارند، ولی بدعقیدهٔ من، آنها تنها‌کشوری در دنیای بازرگانی هستند که این کار را انجام می‌دهند، و یا تنها‌کشوری هستند که به‌سایر کشورها مقدار زیادی از گوشت، دامی خود را صادر می‌کنند. بعکس، بازار پشم و پوست خام، در مراحل اولیهٔ پیشرفت بندرت محدود به‌کشور تولیدکننده می‌شود. این محصولات را می‌توان به‌فاصله‌های دور حمل کرد، پشم را بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف، و پوست خام را با مختصر تغییری: و چون اینها مواد اولیهٔ بسیاری از کارخانه‌ها را تشکیل می‌دهند صنعت سایر کشورها ممکن است تقاضا برای آنها داشته باشد، ولو اینکه بازار‌کشوری که آنها را تولید کرده هیچ‌گونه تقاضایی نداشته باشد.

در کشورهای ضعیف‌کشاورزی، و کم جمعیت، قیمت پشم و پوست خام همیشه نسبت بیشتری از قیمت خود حیوان را تشکیل می‌دهد تا کشورهای متمدن، در کشورهای اخیر تقاضای گوشت بیشتر است. هیوم متذکر می‌شود که در دورهٔ ساکسونها پشم گوسفند $\frac{2}{5}$ ارزش خود گوسفند تخمین زده می‌شد. و این قیمت خیلی بیشتر از تخمین فعلی آنست. من اطمینان دارم که در بعضی از ایالات اسپانیا، گوسفند را فقط به‌خاطر پوست، و دنبهٔ آن می‌کشند. لاشه آنرا اغلب روی مین می‌گذارند تا پیوسد، و یا اینکه حیوانات و پرندگان لاشخور آنرا بخورند. اگر این امر گهگاه در اسپانیا صورت می‌گیرد، درشیلی در بوئنوس آیرس و در بیشتر نواحی امریکای اسپانیا تقریباً امر عادی است. کشورهای مزبور گوسفند شاخدار (قوچ) را فقط به‌خاطر پوست و دنبهٔ آن می‌کشند. این عمل در هیسپانیولا، در زمان تسلط بوکانیرها، و قبل از استقرار مردم در آنجا و آبادانی و پر نفوس شدن مزارع فرانسوی (که امروز تقریباً مجموع سواحل نیمه‌غربی جزیره را در بر می‌گیرد) موجب بالارفتن قیمت دام اسپانیائی شده است، یعنی دامهای مردمی که هنوز هم ندهن مالک قسمت شرقی جزیره هستند، بلکه تمام جزیره و قسمتهای کوهستانی آنرا در دست دارند.

گرچه در پیشرفت تمدن و آبادانی و بالارفتن جمعیت قیمت خود حیوان ضرورتاً بالا می‌رود، ولی قیمت لاشهٔ آن احتمالاً بیشتر تحت تأثیر این افزایش قرار می‌گیرد، تا پشم و پوست آن. بازار گوشت و گاو و گوسفند، وقتی جامعه در حال عقب‌ماندگی است، همیشه محدود به‌کشوری است که آن را تولید می‌کند، و این بازار باید ضرورتاً به‌نسبت افزایش آبادانی و جمعیت آن کشور وسیعتر شود. ولی بازار پشم و پوست حتی در کشور غیر متمدن و وحشی که اغلب به‌تمام دنیای بازرگانی رسوخ یافته، بندرت به‌همان نسبت بازار گوشت توسعه می‌یابد. وضع کل دنیای بازرگانی بندرت تحت تأثیر آبادانی يك کشور معین قرار می‌گیرد، و بازار چنین محصولاتی پس از ترقی و پیشرفت مثل بازار قبل از اصلاحات و یا تقریباً ثابت است. اما، در مسیر جریان طبیعی و در نتیجهٔ این اصلاحات روی هم‌رفته بازار مزبور قدری توسعه می‌یابد. بخصوص اگر تولید کالاهایی که مادهٔ

اولیه آنها پشم و پوست است، در کشور زیاد شده باشد. با اینکه ممکن است بازار زیاد بزرگ نشده باشد، ولی خیلی بیشتر از پیش به مرحله رشد نزدیک شده است؛ و قیمت مواد مزبور ممکن است دست کم به اندازه هزینه حمل و نقل آن به کشورهای دور دست افزایش یابد. با اینکه این افزایش قیمت ممکن است به همان نسبت افزایش قیمت گوشت نباشد، ولی تردیدی نیست که باید تا اندازه ای قیمت افزایش پیدا کند و مسلماً هیچ وقت قیمت کاهش پیدا نمی کند.

اما، در انگلستان، با وجود وضع شکوفای مصنوعات پشمی، قیمت پشم انگلیس از زمان ادوارد سوم به طور چشمگیری کاهش یافته است. مدارك بسیار قوی وجود دارد که نشان می دهد در زمان سلطنت آن پادشاه (یعنی در اواسط سده چهاردهم، یا در حدود سال ۱۳۳۹) آنچه که قیمت معقول و متوسط ۲۸ پوند پشم انگلیسی محسوب می شد، کمتر از ده شلینگ پول امروز نبود^{۸۰} که با نرخ بیست پنس در هراونس، شش اونس نقره (به وزن تاور) داشت که معادل در حدود سی شلینگ پول امروز است. امروز اگر قیمت هر ۲۸ پوند بیست و یک شلینگ باشد این قیمت برای پشم انگلیسی اعلا قیمت خوبی محسوب می شود. از اینرو، قیمت پولی پشم، در زمان ادوارد سوم نسبت به قیمت پولی امروز آن ده به هفت بوده قیمت حقیقی آن از این هم بالاتر بود. در آن زمان با نرخ بیست و هشت شلینگ هر یک چارک گندم با ده شلینگ می شد ۱۲ رطل گندم خرید. اگر نرخ گندم ۲۸ شلینگ در چارک باشد، امروز با ۲۱ شلینگ فقط می شود شش رطل گندم خرید. بنابراین، نسبت بین قیمت حقیقی آن روز و امروز نسبت دوازده بدشش یا دو بدیك است. در آن زمانهای قدیم يك تاد (۲۸ پوند) پشم می توانست دوبرابر خوارباری که امروز می توان خرید، خریداری کند، و لذا دوبرابر مقدار کار آن بود، مشروط به اینکه مزد کارگر در هر دو دوره یکی باشد.

کاهش ارزش حقیقی و اسمی پشم ممکن نبود در نتیجه مسیر عادی وقایع پدید آید. لذا معلول شدت عمل و عملیات مصنوعی است: نخست بدلیل ممنوعیت مطلق صدور پشم از انگلیس؛ دوم، به علت اینکه ورود آن را از اسپانیا به انگلیس آزاد و بدون پرداخت حقوق و عوارض گمرکی اعلام کردند؛ سوم، ممنوع کردن صدور آن از ایرلند به مقصد همه کشورهای بجز انگلیس. در نتیجه این مقررات بازار پشم انگلیس، بد جای اینکه در اثر بهبود وضع انگلیس توسعه یابد، محدود به بازار داخلی شد، و در این بازار هم اجازه داده شد پشم چند کشور دیگر هم با آن بدرقابت برخیزد. و پشم ایرلند هم مجبور شد در همین بازار با آن رقابت کند. همچنین، چون کارخانه های پشمباف ایرلند از اقدام عادلانه و رفتار منصفانه ای که لازمه تولید است دلسرد شدند، ایرلندیها فقط قسمت کمی از محصولات پشمی خود را در داخل کشور تولید می کنند، و لذا مجبوراند سهم بیشتر آن را به انگلیس یعنی بازاری که اجازه صدور دارند، بفرستند.

۸۰. رجوع شود به یادداشت های اسمیت درباره پشم

من نتوانستم درباره قیمت پوست خام در قدیم چنین مدارك متقنی بدست آورم. پشم معمولاً به عنوان مالیات به شاه داده می شد، و ارزش آن در این نوع مالیات؛ لااقل تا اندازه ای، قیمت عادی آن را تعیین می کند. ولی در مورد پوست خام این طور نبوده است. اما، فیلث وود، براساس گزارشی که در سال ۱۴۲۵ تهیه شده، (یعنی بین دوره قبل از قانون برستر^{۸۱} آکسفورد، و یکی از قوانین خودش) قیمت پوست خام را لااقل به طوری که در گزارش مزبور آمده است نشان می دهد، یعنی پنج یا شش تخته پوست خام گاو نر دوازده شلینگ، پنج تخته پوست گاو ماده به هفت شلینگ و سه پنس، سی و شش تخته پوست گوسفند دوساله ۹ شلینگ؛ شانزده پوست گوساله دوشلینگ. در سال ۱۴۲۵، دوازده شلینگ تقریباً همان قدر نقره داشت که بیست و چهار شلینگ پول. امروز ما. بنابراین يك تخته پوست گاو نر در این گزارش ارزشی معادل همان مقدار نقره داشت که چهار شلینگ، یعنی چهار پنجم پول امروز ما. قیمت اسمی آن خیلی پائین تر از امروز بود. ولی با نرخ شش شلینگ و هشت پنس قیمت يك چارک گندم، دوازده شلینگ آن روز معادل چهارده رطل و چهار پنجم رطل گندم می خرید، که با نرخ هر رطل شش پنس امروز، ۵۱ شلینگ و ۴ پنی می شود. بنابراین، در آن زمان يك تخته پوست گاو نر همان قدر غله می خرید که ده شلینگ و سه پنس امروز. ارزش واقعی يك تخته پوست برابر، ده شلینگ و سه پنس پول امروز ماست. در روزگار قدیم که احشام در بیشتر ایام زمستان نیم گرسنه بودند، تصور وجود گله های بزرگ دشوار است. يك پوست گاو که چهار سگ شانزده پوندی وزن داشت امروز پوست بدی نیست، و احتمالاً در آن زمان پوست خوبی بوده است. ولی قیمت آن هر استون نیم کرون بود، که امروزه (فوریه سال ۱۷۷۳) به عقیده من قیمت عادی است، يك چنین پوستی امروز فقط ده شلینگ می ارزد. لذا، با اینکه قیمت اسمی آن امروز بیشتر از آن زمان است، قیمت حقیقی آن، یعنی مقدار حقیقی خوارباری که می تواند بخرد یا در اختیار داشته باشد، قدری کمتر است. به طوری که از گزارش مذکور مستفاد می شود، قیمت پوست گاو ماده تقریباً به همان اندازه پوست گاو نر است. قیمت پوست گوسفند خیلی بالاتر است. احتمالاً پوست گوسفند را با پشم می فروختند. بعکس قیمت پوست گوساله کمتر است. در کشورهایی که قیمت دام خیلی کم است، گوساله هایی که به قصد افزایش موجودی گله نگهداری نمی شوند، عموماً در بچگی ذبح می شوند. درست همان طور که در سی یا چهل سال پیش در اسکاتلند متداول بود. بدین طریق شیر گاو برای تغذیه آنان به کار نمی رود، زیرا قیمت گوساله آن قدر زیاد نیست که جبران هزینه شیر خوردن وی را بکند. لذا، پوست آنان معمولاً ارزش کمی دارد.

قیمت پوست خام امروز خیلی کمتر از چند سال پیش است، علتش شاید از بین بردن عوارض روی پوستهای مهمور باشد، و دلیل دیگر آن آزاد کردن ورود پوست خام از ایرلند و سایر مستعمرات است که بدون عوارض گمرکی و، برای مدت محدود، از سال ۱۷۶۹ آغاز شد. چنانچه متوسط سده حاضر را در نظر بگیریم، قیمت حقیقی پوست شاید

قدرت بالاتر از قیمت آن در دوره گذشته باشد. وضع پوست طوری است که نمی‌شود آن را مثل پشم به بازارهای دور دست حمل کرد. و نگاه داشتن آن سبب ضرروزیان می‌شود. پوست نمک سود پست‌تر از پوست تازه بود، و قیمت آن پائین‌تر است. این وضع ضرورتاً موجب کاهش قیمت پوست خام در کشوری که از آن مصنوعات تولید نمی‌کند، و مجبور است آن را صادر کند، شده، و نسبتاً سبب افزایش قیمت پوست خام در کشورهای است که مصنوعات پوستی تولید می‌کند. این وضع سبب کاهش قیمت آن در کشورهای غیر متمدن و افزایش قیمت آن در کشورهای صنعتی است. بنابراین میل به کاهش قیمت در زمان گذشته و افزایش قیمت در عصر حاضر در آن هست. بعلاوه دباغهای ما، مثل پارچه بافهای ما که می‌گویند امنیت کشورهای مشترك المنافع بستگی به موفقیت و شکوفایی صنعت ویرۀ آنان دارد در متقاعد کردن ملت موفق نبوده‌اند و لذا کمک کمتری به آنها شده است. در حقیقت، صدور پوست خام، ممنوع و مخل اقتصاد اعلام شده است؛ ولی ورود آن از کشورهای خارجی مشمول تعرفه شده است، و با اینکه تعرفه مزبور در مورد پوستهای وارداتی از ایرلند و مستعمرات (برای مدت محدود پنج سال) لغو شده، مع هذا بازار ایرلند برای صدور مازاد محصولات پوست خود، و یا برای قسمتی که در داخل مملکت مورد استفاده صنعتی واقع نمی‌شود، محدود به بازار بریتانیای کبیر نیست. پوست خام احشام در ظرف این چند سال اخیر جزو چند قلم کالایی به شمار آمده است که مستعمرات نمی‌توانند آن را به هیچ کجا جز به کشور مادر صادر کنند؛ از طرف، دیگر بازرگانی ایرلند تاکنون در اثر این مقررات که برای تقویت و حمایت صنایع بریتانیای کبیر وضع شده است صدمه ندیده است.

هر مقرراتی که در کشورهای صنعتی به منظور پائین آوردن قیمت پشم یا پوست خام به کمتر از آنچه که در وضع طبیعی می‌بود، وضع شود موجب افزایش قیمت گوشت می‌شود. قیمت دام بزرگ و کوچک، که در زمین آباد، کشت شده‌ای تغذیه می‌کنند، باید به قدری باشد که اجازه مالک و سودی که کشاورز از زمین کشت شده خود انتظار دارد جبران کند. در غیر این صورت، طولی نمی‌کشد که از تغذیه آن خودداری می‌کنند. بنابراین از قیمت احشام آنچه که به وسیله پشم و پوست جبران نشود باید به وسیله گوشت و لاشه آن تأمین گردد. اگر قیمت یکی کم شود قیمت دیگری باید اضافه گردد. حال به چه نسبتی این قیمت بین کشاورز و مالک زمین باید قسمت شود برایشان فرق نمی‌کند، مشروط به اینکه قیمت کامل آن پرداخت شود. لذا، در یک کشور مترقی و پیشرفته، منافع مالک و کشاورز زیاد تحت تأثیر این مقررات قرار نمی‌گیرد، و لولاینکه منافع آنان به عنوان مصرف کننده ممکن است در اثر افزایش قیمت خواربار تحت تأثیر آن قرار گیرد. اما، در کشورهای غیر متمدن و غیر آباد، یعنی نواحی که قسمت بیشتر اراضی به کار دیگری جز چرا دادن دام نمی‌خورد، و جایی که پوست و پشم قسمت اصلی قیمت آن را تشکیل می‌دهد وضع طوری دیگر است. منافع مالک و کشاورز در این مورد عمیقاً تحت تأثیر مقررات مزبور قرار می‌گیرد، ولی منافع آنان به عنوان مصرف کننده خیلی کمتر تحت تأثیر واقع می‌شود. سقوط قیمت پشم و پوست در این مورد موجب افزایش قیمت لاشه گاو و گوسفند نمی‌شود

زیرا بیشتر زمینهای چنین کشورهایی به کار دیگری جز دامداری و تغذیهٔ دام نمی‌خورد، و تعداد دام آن کم نمی‌شود. همان مقدار گوشت بازهم به بازار عرضه می‌شود. تقاضای گوشت بیشتر از گذشته نخواهد بود. لذا، قیمت آن مثل گذشته است. قیمت دام تنزل می‌کند، و با تنزل آن اجازه و سود تمام زمینهایی که محصول آن اختصاص به پرورش احشام دارد کاهش می‌یابد، یعنی اجازه و سود بیشتر زمینهای کشور تنزل می‌کند. ممنوعیت دائمی صدور پشم، که در تداول عام (ولی به اشتباه) به‌دوای سوم نسبت داده شد، مخرب‌ترین مقرراتی است که می‌شد وضع کرد. و این امر نه تنها ارزش واقعی قسمت اعظم زمینهای انگلیس را تقلیل می‌داد، بلکه با کاهش قیمت مهمترین حیوان يك گلهٔ كوچك (گوسفند) ترقی آیندهٔ آن را بسیار بطئی‌تر می‌کرد.

قیمت پشم اسكاتلند در نتیجهٔ اتحاد آن کشور با انگلیس به‌طور فوق‌العاده‌ای تنزل کرد، زیرا در اثر این اتحاد پشم صادراتی آن از بیشتر بازارهای دنیا خارج شد، و فقط محدود به بازار كوچك انگلیس گردید. اگر بالا رفتن قیمت گوشت تنزل سقوط قیمت پشم را جبران نمی‌کرد، ارزش بیشتر زمینهای بخشهای جنوبی اسكاتلند که عموماً سرزمین پرورش گوسفند است، شدیداً تحت تأثیر این واقعه قرار می‌گرفت.

همان‌طور که اثر تلاش آدمی، در افزایش مقدار پشم یا پوست خام، تا وقتی که مربوط به محصول کشوری شود که تلاش در آن صورت می‌گیرد، محدود است؛ همان‌طور هم تا وقتی که اثر تلاش مزبور بستگی به محصول سایر کشورها داشته باشد، نامعین و غیر قطعی است. افزایش مقدار پشم و پوست، آنقدر که به‌عدم تولید صنایع آن بستگی دارد، به‌کمیت تولیدات آنها بستگی ندارد؛ و همچنین بستگی دارد بداینکه فکر کنند محدودیتهایی که بر صادرات این نوع محصولات خام وضع می‌کنند درست است یا غلط. این شرایط، چون روی هم رفته مستقل از صنعت داخلی است، لذا ضرورتاً اثر تلاشهای آدمی را کم و بیش غیر قطعی و نامعین می‌سازد. بنابراین، در تکثیر این نوع محصول خام اثر تلاش آدمی نه تنها محدود است، بلکه نامعلوم هم هست.

در تکثیر یکی دیگر از محصولات خام بسیار مهم، یعنی مقدار ماهی که به بازار عرضه می‌شود، تلاش آدمی هم محدود و هم نامعلوم است. کوشش آدمی، بواسطهٔ موقعیت محلی کشور، به‌دلیل نزدیکی یا دوری شهرهای آن از دریا، به‌واسطهٔ تعداد دریاچه‌ها و رودخانه‌های آن، به‌علت آن‌چیزی که عرفاً حاصلخیزی یا فقر دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه، نسبت به تولید این نوع محصول نامیده می‌شود، محدود خواهد بود. به‌تدریج که جمعیت افزایش می‌یابد، و به‌تدریج که محصول سالیانهٔ زمین و کارگر کشور بیشتر و بیشتر می‌شود، خریداران ماهی زیادتر می‌شود. و این خریداران نیز، مقادیر و تنوع بیشتری از سایر محصولات در اختیار دارند، و یا به عبارت دیگر، کمیت و تنوع بیشتری از سایر کالاها دارند که با قیمت آن می‌توانند خرید کنند. ولی به‌طور کلی ممکن نیست که بدون استفاده از تعداد بیشتری کارگر در مقایسه با آنچه که برای عرضه به بازار كوچك و محدود لازم بود، بازار بزرگ و موسعی را با عرضهٔ محصولات ارضا کرد. بازاری که قبلاً فقط هزار تن ماهی نیاز داشت، و اکنون ده هزار تن احتیاج دارد، از لحاظ عرضه،

ارضا نمی‌شود مگر اینکه بیشتر از ده برابر نیروی کاری که قبلاً لازم داشت به کار برد. به‌طور کلی، ماهی را باید از فواصل دورتر صید کرد، کرجیها و قایقهای ماهیگیری بزرگتری را باید به کار گرفت، انواع ماشینهای گرانتری را باید به کار برد. لذا، قیمت واقعی این محصول، طبیعتاً با پیشرفت و ترقی جامعه بالا می‌رود. بدعقیده من، این امر کم‌وبیش در هر کشوری باعث افزایش قیمت واقعی شده است.

با اینکه موفقیت صید ماهی در يك روز بخصوص يك موضوع نامعلوم و غیرقطعی است، مع‌هذا موقعیت جغرافیایی کشور مورد فرض، اثر کلی تلاش مردمش در عرضه مقدار معینی ماهی به بازار، در طول سال، یا در طی چند سال، را می‌شود حدس زد، که به اندازه کافی مشخص هست؛ و تردیدی نیست که همین‌طور است. اما، این امر بیشتر به موقعیت جغرافیایی کشور بستگی دارد تا وضع ثروت و صنعت آن؛ چون طبق این حساب ممکن است در دوره‌های مختلف ترقی ثروت و صنعت آن بديك اندازه بوده یا در يك دوره زمانی فرق کند؛ و لذا ارتباط آن با وضع ترقی کشور نامعلوم است، و من در اینجا درباره این غیرقطعی بودن وضع است که صحبت می‌کنم.

در افزایش مقدار مواد معدنی و فلزات مختلفی که از زیر زمین استخراج می‌شود بویژه مقدار فلزات قیمتی، اثر تلاش آدمی ظاهراً محدود نیست، ولی به‌طور کلی نامعلوم است.

مقدار فلزات قیمتی که در هر کشوری یافت می‌شود به واسطه وضعیت و موقعیت جغرافیایی آن از قبیل حاصلخیزی و فقر معادن آن کشور محدود نمی‌شود. مقدار آن در هر کشوری بخصوصی ظاهراً به دو شرط مختلف بستگی دارد؛ نخست بستگی دارد؛ به قدرت خرید، وضع صنعت آن، محصول سالیانه کارگر و زمین، که در نتیجه آن می‌تواند مقدار بیشتر یا کمتری کار و خواربار را در تهیه و خرید این قبیل تجملات مثل طلا و یا نقره، مصرف کند، اعم از اینکه از معادن خودش باشد یا از معادن سایر کشورها، دوم، بستگی دارد به غنا و فقر معدنی که احتمالاً در دوره معین چنین فلزاتی را به جهان تجارت عرضه می‌کند. مقدار این فلزات در کشورهایی که در فواصل بعیده این معادن قرار دارند باید کم و بیش تحت تأثیر غنا یا فقر این معادن قرار گیرد، به علت اینکه حمل فلزات مزبور آسان و ارزان است، زیرا حجم آنها کم و ارزش آن زیاد است. مقدار طلا و نقره در چین و هندوستان باید کم و بیش تحت تأثیر فراوانی معادن امریکا بوده باشد.

هر کجا که مقدار فلزات در کشوری بستگی داشته باشد، به شرط اول (یعنی قدرت خرید) قیمت واقعی آن، مانند قیمت تمام تجملات و کالاهای گران قیمت، احتمالاً با ثروت و ترقی کشور افزایش می‌یابد، و با فقر و بحران کشور تنزل می‌کند. کشورهایی که مقادیر زیادی خواربار و تعداد زیادی کارگر اضافی دارند بیشتر از کشورهایی که مازاد خواربار و کارگر کمتری دارند می‌توانند مقدار معینی از این فلزات را در برابر مقدار زیادی خواربار و کار خریداری کنند. هر کجا که مقدار آنها در هر کشور بخصوص، بستگی داشته باشد به شرط دوم بالا (یعنی غنا و یا فقر معدنی که فلزات را به جهان بازرگانی عرضه می‌کنند) قیمت واقعی آنها، یعنی مقدار حقیقی کارگر و خوارباری که بتوانند

بخرند یا با آن مبادله شوند، بدون تردید، کم و بیش به نسبت غنای معادن تقلیل می‌یابد، و به تناسب فقر این معادن بالا می‌رود.

اما، غنا و فقر معدنی که تصادفاً در دوره معینی این فلزات را به دنیای بازرگانی عرضه می‌کند، موجبی است که ظاهراً هیچ‌گونه ارتباطی با وضع صنعت در کشور بخصوصی را ندارد. حتی به نظر می‌رسد که به‌طور کلی هیچ‌گونه ارتباطی با دنیا نداشته باشد. درحقیقت، به تدریج که صنعت و بازرگانی در بیشتر مناطق جهان توسعه می‌یابد، جستجوی معادن جدید، که در سطح وسیع‌تری انجام می‌شود، ممکن است شانس توفیق بیشتری داشته باشد تا وقتی که در محدوده کوچکی کاوش می‌شود. اما، وقتی که به تدریج معادن قدیم تهی می‌شود، کشف معادن جدید، یکی از امور غیرقطعی است، به‌طوری که هیچ‌گونه مهارت و تلاشی نمی‌تواند آن را تضمین کند. همه در این امر متفق‌القولند که تمام آثار و علائم مربوط به کشف معدن جدید تردیدآمیز است، و فقط کشف واقعی و استخراج موفقیت‌آمیز معادن جدید می‌تواند ارزش حقیقی آن، یا حتی وجود چنین معدنی را تأیید کند. در این کاوش ظاهراً هیچ حد معینی در تلاش آدمی نسبت به امکان موفقیت یا عدم موفقیت آن وجود ندارد. امکان دارد که در ظرف یکی دو قرن آینده معادن جدیدی غنی‌تر از آنچه که تاکنون کشف شده پیدا شود؛ و نیز امکان دارد غنی‌ترین معدنی را تأیید کند. در این کاوش ظاهراً هیچ حد معینی در تلاش آدمی نسبت به امکان معادن امریکا در آن کار می‌کردند. هر کدام از این دو احتمال که به وقوع پیوند اهمیت چندانی در ثروت و کامیابی حقیقی دنیا، یعنی ارزش حقیقی محصول سالیانه زمین و کار بشر ندارد. ارزش اسمی آن، یعنی مقدار طلا و نقره‌ای که این محصول سالیانه را می‌توان با آن سنجید و یا با آن معرفی کرد، بدون تردید، خیلی متفاوت خواهد بود؛ ولی ارزش حقیقی آن، یعنی مقدار واقعی کاری که می‌تواند بخرد یا در اختیار داشته باشد، دقیقاً یکی خواهد بود. ارزش یک شلینگ در یک مورد ممکن است بیشتر از یک پنی ارزش کار امروز نباشد؛ و در مورد دیگر ارزش کار یک پنی ممکن است به اندازه یک شلینگ امروز باشد. ولی در مورد اول کسی که یک شلینگ در جیب داشته باشد ثروتمندتر از شخصی که امروز یک پنی در جیب خواهد داشت نخواهد بود؛ و در مورد دوم کسی که یک پنی دارد به اندازه شخصی که امروز یک شلینگ دارد قدرت خرید دارد. در مورد اول ارزانی و فراوانی ظروف طلا و نقره تنها امتیازی است که دنیا از این واقع به دست می‌آورد، و در مورد دوم گرانی و کمیابی تجملات ناچیز مزبور تنها ناراحتی است که از آن حادث می‌شود.

چه نتیجه‌ای از انحراف موضوع تغییرات ارزش نقره گرفتیم
عده زیادی از نویسندگانی که قیمت پولی کالاها را در زمانهای قدیم جمع‌آوری کرده‌اند ظاهراً متوجه قیمت پولی ناچیز گندم و کالاها بطور اعم شده‌اند، یا به‌سخن دیگر متوجه شده‌اند که ارزش زیاد طلا و نقره وقتی قیمت بالاست نه تنها دلیل کمیابی فلزات مزبور است، بلکه نشانه فقر و عقب‌ماندگی کشور می‌باشد. این تصور مربوط به نظام اقتصاد سیاسی است که ثروت ملی را نشانه فراوانی، و فقر ملی را علامت کمیابی طلا و نقره

می‌داند، یعنی نظامی که من سعی خواهم کرد سرانجام در کتاب چهارم بحث حاضر آن را بررسی کرده و تشریح نمایم. فعلاً فقط این امر را بررسی می‌کنم، که ارزش زیاد فلزات قیمتی دلیل فقر و عقب ماندگی کشور معین به هنگام بالا بودن قیمت فلزات مذکور نیست. فقر و عقب ماندگی هر کشور در دوره بالا بودن قیمت فلزات نشانه فقیر بودن معادنی است که در آن زمان محصول خود را به بازار بازرگانی جهان عرضه می‌کنند. يك کشور فقیر همان طور که قدرت خرید بیشتر فلزات را ندارد، همان طور هم نمی‌تواند به اندازه يك کشور ثروتمند از عهده پرداخت قیمت گران طلا و نقره برآید، لذا امکان ندارد ارزش فلزات مزبور در کشور بی چیز گراتر از کشور توانگر باشد. درچیز یعنی کشوری که ثروتمندتر از هر قسمت اروپایی است، قیمت طلا و نقره بسیار گراتر از هر کشور اروپائی است. درحقیقت، چون ثروت اروپا از زمانی که معادن امریکا کشف شده بسیار زیاد شده است، ارزش طلا و نقره به تدریج پائین آمده. اما، این کاهش ارزش نتیجه افزایش ثروت حقیقی اروپا یعنی محصول زمین و کارگران نیست، بلکه در نتیجه کشف تصادفی معادن غنی است که محصولات آنها فراوان تر از تمام معادن شناخته شده قبلی است. افزایش مقدار طلا و نقره در اروپا، و افزایش صنعت و کشاورزی آن، دو واقعه‌ای است که، با وجود اینکه هر دو تقریباً در يك زمان پدید آمدند، ولی از علل مختلفی ناشی می‌شوند، و هیچگونه ارتباط طبیعی بایکدیگر ندارند. اولی ناشی از يك تصادف محض است که بصیرت و سیاست و تدبیر در آن سهمی نداشته است. دومی نتیجه سقوط نظام فئودالی و استقرار حکومتی است که دلگرمی و تشویقی که صنعت احتیاج داشت بدو داد، و آن عبارت بود از امنیت نسبتاً خوبی که در سایه آن جامعه بتواند از ثمرات کار و کوشش خود بهره‌مند شود. لهستان که هنوز نظام فئودالی در آن حکمفرماست امروز هم درست مثل زمان قبل از کشف امریکا فقیر است. اما در آن کشور قیمت پولی غله افزایش، و قیمت فلزات قیمتی کاهش یافته است، درست مثل سایر نقاط اروپا. لذا، مقدار طلا و نقره در لهستان باید مثل نقاط دیگر افزایش یافته باشد، و تقریباً به همان نسبت محصول سالیانه کار و زمین آن اضافه شده باشد. اما، افزایش قیمتی، ظاهراً، محصول سالیانه را زیاد نکرده است، یعنی نه صنعت و کشاورزی مملکت را رونق بخشیده، و نه وضع ساکنان آن را اصلاح کرده است. اسپانیا و پرتغال، یعنی کشورهایی که مالک معادن طلا و نقره هستند، شاید بعد از لهستان، فقیرترین کشور اروپایی باشند. اما، ارزش فلزات قیمتی باید در اسپانیا و پرتغال پائین تر از کشورهای دیگر اروپا باشد؛ زیرا فلزات مزبور از این کشورها به سایر ممالک اروپا صادر می‌شود، که نه تنها کرایه حمل و بیمه به آن تعلق می‌گیرد، بلکه هزینه قاچاق نیز به آن اضافه می‌شود، زیرا صدور آنها یا ممنوع است و یا مشمول تعرفه‌های سنگین. بنابراین، به تناسب محصول سالیانه زمین کارگر، مقدار طلا و نقره در آن کشورها باید بیشتر از سایر قسمتهای اروپا باشد. اما کشورهای مزبور، فقیرتر از بیشتر نواحی اروپا می‌باشند. با اینکه نظام فئودالی در اسپانیا و پرتغال ملغی شده است، ولی نظام بهتری جانشین آن نشده است. بنابراین، همان طور که ارزش کم طلا و نقره دلیل حالت ثروت و شکوفائی کشوری

که در آن قیمت طلا و نقره کاهش یافته است نیست، همان‌طور هم ارزش زیاد فلزات مزبور، یا قیمت کم کالاهای دیگر به‌طور کلی مخصوصاً گندم، نشانه فقر و توحش نیست. ولی با اینکه قیمت پولی نازل کالاهای به‌طور کلی، و قیمت کم گندم بالاخص دلیل فقر و توحش کشور نیست، قیمت کم بعضی از انواع کالاهای بخصوص، مانند دام، مرغ و خروس، انواع شکار و غیره در مقام مقایسه با قیمت گندم، قطعی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی است. این موضوع نشان می‌دهد که: اولاً، فراوانی این محصولات نسبت به گندم و در نتیجه وسعت زمینی را که در مقام مقایسه با گندم اشغال کرده‌اند چقدر است؛ و دوم، قیمت نازل زمینهایی که به آنها اختصاص یافته در مقام مقایسه با زمینهای گندم، تا چه اندازه است، یعنی نتیجتاً وضع زمینهای بایر و کشت نشده را که قسمت اعظم کشور را دربر گرفته مشخص می‌کند. این امر بدخوبی نشان می‌دهد که سرمایه و جمعیت آن کشور نسبت به وسعت خاک آن همان نسبتی را که در کشورهای متمدن به خود اختصاص داده ندارد، و نشان می‌دهد که جامعهٔ مزبور در آن زمان و در آن کشور حالت نوزاد و کودکی را دارد و هنوز به مرحلهٔ رشد و بلوغ نرسیده است. از قیمت پولی عالی و دانی هر کدام از کالاهای به‌طور اعم و قیمت گندم به‌طور اخص، فقط می‌توانیم استنباط کنیم که معادنی که در آن زمان به جهان بازرگانی طلا و نقره می‌دادند، غنی بودند یا فقیر، ولی معلوم نمی‌شود که کشور بی‌چیز بوده است یا توانگر. ولی از قیمت پولی زیاد یا کم بعضی از انواع کالاهای به نسبت سایر کالاهای، می‌توانیم با درجهٔ احتمالی که تقریباً نزدیک به صحت است، نتیجه بگیریم، که کشور مزبور تهیدست بود و یا توانگر، و اینکه قسمت اعظم زمینهای آن آباد شده بوده است یا خیر، و یا اینکه آیا کم و بیش در وضع توحش و عقب‌ماندگی بسر می‌برده، و یا صرفاً کشور متمدنی بوده است.

هر گونه افزایش قیمت پولی کالاهای که روی هم رفته از تنزل ارزش نقره ناشی شد. است روی تمام کالاهای به یک نسبت اثر می‌گذارد، و قیمت آن را عموماً، یک سوم، یا یک چهارم، یا یک پنجم بیشتر می‌کند، بسته به این که نقره به یک سوم، یا یک چهارم، و یا یک پنجم ارزش قبلی خود تنزل کرده باشد. اما افزایش قیمت خواربار که موضوع اینهمه بحث و استدلال بوده است، روی انواع خواربار به یک نسبت اثر نمی‌گذارد. چنانچه متوسط دورهٔ سده حاضر را در نظر بگیریم، همه، حتی کسانی که افزایش قیمت گندم را ناشی از تنزل ارزش نقره می‌دانند معتقدند که قیمت گندم، بسیار کمتر از سایر محصولات غذایی بالا رفته است. بنابراین، افزایش قیمت انواع دیگر محصولات، به‌طور کلی نمی‌تواند ناشی از تنزل ارزش نقره باشد. علل دیگر را هم باید در نظر گرفت، و عللی که در بالا به آن توجه دادیم، شاید، بدون اینکه اشاره‌ای به تنزل فرضی ارزش نقره بکنیم، به خوبی علت افزایش آن نوع بخصوص از خواربار را که قیمت آنها حقیقتاً نسبت به گندم افزایش یافته است بیان می‌کند.

اما در خصوص قیمت خود گندم باید گفت که، در طول شصت و چهار سال اول قرن حاضر، و قبل از دورهٔ خشکسالی فوق‌العاده زیاد اخیر، قدری کمتر از شصت و چهار سال اول سدهٔ گذشته بوده است. این حقیقت را نه تنها گزارشات بازار ویندسور تأیید می‌کند،

بلکه قیمت عمومی گندم در بخشهای مختلف دهستانی اسکاتلند، و همچنین گزارشات چندین بازار مختلف فرانسه، که با دقت و امانت زیاد میوسمسانس و دوپره سنت مور جمع آوری شده نیز آنرا تأیید می کند. شواهد کاملتر از آنست که سی شد انتظار داشت بویژه در موضوعی که طبعاً بسیار مشکل مورد تأیید واقع می شود.

اما راجع به قیمت گران گندم در ده دوازده سال اخیر می توان آنرا کاملاً به بدی هوا نسبت داد، بدون اینکه فرض تنزل قیمت نقره مطرح شود. از اینرو، این عقیده که ارزش نقره مرتباً کاهش می یابد، ظاهراً بر مبنای مطالعات صحیح روی قیمت های گندم یا روی سایر مواد خواربار استوار نبوده است.

شاید بتوان گفت، که همان مقدار نقره، در حال حاضر، حتی طبق گزارشی که در اینجا آورده شد، مقدار کمتری از چند نوع خواربار می خرد تا آنچه که در بعضی از سالهای قرن گذشته می توانست بخرد؛ و تعیین اینکه این تغییر نتیجه افزایش قیمت کالای مزبور است یا کاهش ارزش نقره، کار بیهوده و عبثی بوده و برای فردی که فقط با مقدار معینی نقره به منظور خرید وارد بازار می شود، و یا درآمد پولی ثابتی دارد، عاری از فایده است. مسلماً من ادعا نمی کنم که آگاهی خریدار در تشخیص میان افزایش قیمت کالا یا کاهش ارزش نقره سبب می شود که وی بتواند ارزاتر خرید کند. اما، بر مبنای این اصل هم نمی تواند کالا خالی از فایده باشد.

فایده ای که برای همه دارد اینست که سند و دلیل محکمی دال بر خوشبختی و سعادت کشور ارائه می دهد. اگر افزایش قیمت بعضی از انواع مواد خوراکی کالا نتیجه تنزل ارزش نقره باشد، به سبب شرایطی است که جز اینکه حمل بر غنی بودن معادن امریکا بشود استنتاج دیگری نمی توان کرد. ثروت حقیقی یک کشور، یعنی محصول سالیانه زمین و کارگر، ممکن است، با وجود این شرایط، یا به تدریج تنزل یابد مانند وضع پرتغال و لهستان، یا به تدریج توسعه پیدا کند، مانند وضع بیشتر کشورهای اروپا. اما اگر این افزایش قیمت بعضی از انواع مواد خوراکی در نتیجه افزایش ارزش حقیقی زمینی باشد که آن محصولات را تولید کرده، یعنی در نتیجه بالابردن میزان حاصلخیزی زمین، یا در نتیجه آبادانی و کشت پرورش صحیح زمین باشد، که آنرا برای تولید گندم مناسب کرده باشد؛ افزایش قیمت خواربار مبتنی بر اموری است که به روشنی حالت پیشرفت و خوشبختی کشور را نشان می دهد. بدون تردید زمین بزرگترین، مهمترین، و با دوام ترین ثروت هر کشور وسیع را تشکیل می دهد. مسلماً برای همگان خالی از فایده نیست، یا لا اقل اندکی رضامندی فراهم می کند که بدانند چنین دلیل قاطعی مبتنی بر بالارفتن ارزش بزرگترین، مهمترین، و با دوام ترین قسمت ثروت خود را در اختیار دارند.

همچنین، در تعیین مزد نقدی بعضی از خدمتگزاران طبقات پست تر نیز دانستن این امر برای مردم دارای فوایدی است. اگر افزایش قیمت انواع مواد خوراکی ناشی از سقوط ارزش نقره باشد، مزد نقدی این گروه مشروط به اینکه قبلاً زیاد نبوده باشد، باید متناسب با کاهش مزبور افزایش پیدا کند. چنانچه حقوق آنها بالا برده نشود، مزد حقیقی آنان به وضوح تنزل می یابد. اما اگر این افزایش قیمت خواربار ناشی از افزایش ارزش

در نتیجه بهبود حاصلخیزی زمینی که این محصول را تولید می‌کند باشد، خیلی ساده‌تر می‌شود قضاوت کرد که بدجه نسبتی این مزد نقدی باید اضافه شود، و آیا اصلاً باید اضافه بشود یا خیر. توسعه آبادانی و پرورش زمین، همان‌طور که بناچار کم و بیش، نسبت به قیمت گندم، قیمت هر نوع خوراک دامی را بالا می‌برد، همان‌طور هم ضرورتاً به نظر من، قیمت هر نوع سبزیهای خوراکی را پائین می‌آورد. قیمت خوراک دامی را بالا می‌برد، زیرا قسمت اعظم زمینی که آن را تولید می‌کند، چون آماده و مناسب کشت گندم است، باید برای مالک و دهقان اجاره و سود زمین گندم را داشته باشد. قیمت سبزیهای خوراکی را پائین می‌آورد؛ زیرا، در اثر افزایش حاصلخیزی زمین، موجب فراوانی محصول می‌شود. همچنین، بهبود کشاورزی، موجب انواع بسیاری از سبزیهای خوراکی می‌شود، که چون مستلزم زمین و کارگر کمتری است تا گندم، ارزاتر به بازار عرضه می‌گردد. از این قبیل‌اند، سیب‌زمینی، ذرت، یا ذرت‌هندی، یعنی شاید، دوتا از انواع بهترین محصولی که کشاورزی اروپا، که خود اروپا در نتیجه توسعه بازرگانی و بحریمایی خود بدست آورده است. بعلاوه بسیاری از انواع سبزیهای خوراکی، که در حالت کشاورزی بدوی، محدود به باغچه‌هاست، و فقط باییل کشت می‌شود، در حالت ترقی جامعه به مزارع معمولی منتقل شده، باخیش و گاواهن آنها را کشت می‌کنند؛ مانند شلغم، هویج، کلم، و غیره. از اینرو، چنانچه در ضمن پیشرفت و ترقی، قیمت حقیقی یک نوع ماده خوراکی ضرورتاً بالا برود، قیمت ماده خوراکی دیگر به‌ناچار پائین می‌آید، و خیلی آسان می‌شود قضاوت کرد که تا چه اندازه افزایش قیمت یکی در اثر کاهش قیمت دیگری جبران می‌شود. وقتی قیمت حقیقی گوشت یکبار به بالاترین نقطه خود رسید (که قیمت انواع آن، شاید، به استثناء گوشت خوک، در بیشتر نواحی انگلیس بیش از یک قرن است بالا رفته)، هر نوع بالا رفتن قیمت که بعدها در قیمت سایر انواع خوراک دامی ایجاد شود، نمی‌تواند زیاد در وضع طبقات پست مردم مؤثر باشد. وضع مردم مستمند در بیشتر نواحی انگلیس مسلماً به علت هر نوع افزایش قیمت مرغ و خروس، ماهی، پرندگان خوراکی، یا گوشت آهو زیاد پریشان نخواهد شد، زیرا با کاهش قیمت سیب‌زمینی این مردم آسودگی خاطر پیدا می‌کنند.

در دوره کمپایی فعلی قیمت گران گندم بدون تردید موجب پریشانی خاطر مردم تهیدست است. ولی در زمانی که فراوانی نسبتاً متوسطی وجود دارد، یعنی وقتی که قیمت گندم عادی و یا قیمت معتدلی است، افزایش طبیعی در قیمت هر نوع محصول خام دیگر نمی‌تواند زیاد در آنها مؤثر باشد. شاید، در نتیجه افزایش مصنوعی قیمت که گهگاه نتیجه قهری مالیات بستن به قیمت کالاهای صنعتی است، مردم مستمند بیشتر صدمه ببینند؛ مثل مالیات بر نمک، صابون، چرم، شمع، جوسبز خشک شده، آبجو، آبجو انگلیسی و غیره.

اثر سیر ترقی جامعه روی قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی

به هر تقدیر، اثر طبیعی ترقی جامعه اینست که به تدریج قیمت حقیقی تقریباً تمام مصنوعات را کاهش دهد. شاید، قیمت استادکاری صنعتی بدون استثناء در تمام آنها

کاهش می‌یابد. در نتیجه ماشین‌آلات بهتر، و مهارت بیشتر، و تقسیم و توزیع بهتر و مناسب‌تر کار، که همه آنها آثار طبیعی پیشرفت و ترقی است، برای اجرای يك قطع کار معین مقدار کمتری کارگر مورد لزوم است، و با اینکه در نتیجه رشد موقعیت جامعه، قیمت حقیقی کار باید به‌طور چشمگیری بالا رود، مع هذا کاهش تعداد کارگران به‌طور کلی خیلی بیشتر از بالاترین ترقی قیمت‌هاست.

در حقیقت چند نوع صنعت وجود دارد که در آنها افزایش لازم قیمت حقیقی مواد اولیه بیشتر از آنست که تمام مزایای ناشی از ترقی صنعت در اجرای آن کار بتواند آن را جبران کند. در کارهای نجاری و دروپنجره‌سازی، و در کارهای غیرظریف فرنگی سازی (قفسه‌سازی)، افزایش لازم قیمت حقیقی الوار، در نتیجه ترقی زمین، بیشتر از آنست که تمام مزایای ناشی از کاربرد بهترین ماشینها، بالاترین مهارتها، و صحیح‌ترین تقسیم و توزیع کار بتواند از عهده آن برآید.

ولی در تمام مواردی که قیمت حقیقی مواد خام یا اصلاً افزایش نمی‌یابد، یا خیلی زیاد ترقی نمی‌کند، قیمت کالای صنعتی به‌طور چشمگیری تنزل می‌کند.

در طول سده گذشته و قرن اخیر، این کاهش قیمت‌ها در صنایعی که مواد خام آنها فلزات غیر قیمتی بودند بیشتر از همه بوده است. يك ساعت خیلی خوب در اواسط نیمه قرن گذشته، به‌بیست لیره خریداری می‌شد ولی امروز می‌توان آن را به‌بیست شلینگ خرید. در کار چاقو سازان و قفل‌سازان و در تمام اسباب‌بازیهایی که از فلزات غیر قیمتی و زمخت ساخته شده‌اند، و در کالاهایی که عموماً تحت عنوان اجناس و ابزار بیرنگام و شفیلد از آنها نام برده می‌شود، در عرض همان مدت، تقلیل فاحشی در قیمت پیدا شده است، گویانکه در ساعت‌سازی کاهش قیمت آن قدر نبوده است. اما، این کاهش قیمت چنان بوده است که صنعتکاران تمام کشورهای اروپا را به حیرت انداخته است، و در بسیاری از موارد این کشورها اعتراف دارند که نمی‌توانند با دوبرابر یا حتی سه‌برابر قیمت کالایی، که از لحاظ مرغوبیت با اجناس انگلیسی برابری کند تولید کنند. شاید به‌غیر از صنایعی که مواد اولیه آن فلزات قیمتی است صنعت دیگری نیست که در آن بتوان تقسیم کار را بیشتر کرد، یا ماشین‌آلاتی به کار برد که تنوع بیشتری در بهبود کالا بوجود آورد.

در صنایع پارچه‌بافی، در طول مدت مزبور، چنین کاهش قیمت محسوسی وجود نداشته است. من اطمینان دارم، که قیمت پارچه‌های بسیار ظریف، بعکس در عرض این بیست و پنج یا سی سال اخیراً، به تناسب مرغوبیت آن قدری بالا رفته است؛ و گفته می‌شود، این امر ناشی از افزایش فوق‌العاده قیمت مواد است، که به‌طور کلی عبارت است از پشم اسپانیایی. گفته می‌شود قیمت پارچه‌های یورکشایر، که به‌طور کلی از پشم انگلیسی بافت می‌شود، در طول قرن اخیر نسبت به مرغوبیت آن بسیار کاهش یافته است. اما کیفیت کالای موضوع بحث انگیزی است که من تمام اطلاعات مربوط به آن را اندکی با تردید می‌نگرم. در صنایع پارچه‌بافی، تقسیم کار تقریباً همان اندازه است که يك قرن قبل وجود داشت، و ماشین‌آلاتی که به کار برده می‌شود زیاد فرقی نکرده است. ولی، ممکن است اصلاحات جزئی در هر دو به عمل آمده باشد، که موجب کاهش قیمت شده است. اما، اگر ما قیمت کالای

مزبور را درحال حاضر باقیمت آن در دوره‌های بسیار دورتر یعنی اواخر سده پانزدهم (زمانی که تقسیم کار آن قدر زیاد نبود، و ماشین‌آلاتی که به کار برده می‌شد مثل امروز کامل نبود)، مقایسه کنیم تاقلیل قیمت خیلی محسوس‌تر و انکارناپذیرتر می‌نماید.

در سال ۱۴۸۷، که سال چهارم سلطنت هنری هفتم بود، قانونی گذشت که «هر کس يك يارد پارچه سرخ بافت لطیف، یا پارچه بافت دیگر که لطیف است بیش از شانزده شلینگ بفروشد هریاردی چهل شلینگ جریمه می‌شود، بنابراین، شانزده شلینگ آن روز که به اندازه بیست و چهار شلینگ امروز نقره داشت، در آن زمان در ازای يك يارد پارچه ظریف قیمت غیر معقولی نبود؛ و چون این قانون تحدید هزیندهای شخصی یا بدعبارت دیگر قانون مبارزه با گرانی بود، احتمال دارد، که معمولاً قیمت آن بیشتر بوده است. امروز بالاترین قیمتی که پرداخت می‌شود يك گینی است. بنابراین، با اینکه کیفیت پارچه را باید مساوی فرض کرد، و مرغوبیت پارچه فعلی به احتمال بیشتر خیلی زیادتر است، مع هذا، حتی با این فرض تساوی مرغوبیت، قیمت پولی لطیف‌ترین پارچه‌ها در اواخر سده پانزدهم تا امروز بسیار کاهش یافته است. ولی قیمت واقعی آن خیلی بیشتر تنزل کرده است در آن زمان، و حتی مدتها بعد، متوسط قیمت يك چارک انگلیسی گندم، شش شلینگ و هشت پنس بوده بنابراین، شانزده شلینگ قیمت دو چارک انگلیسی به اضافه سه رطل گندم بوده است. امروز که قیمت گندم هر چارک بیست و هشت شلینگ است. قیمت حقیقی يك يارد بهترین پارچه، در آن زمان باید، لااقل، برابر با سه لیره و شش شلینگ و شش پنس پول امروز ما بوده باشد. شخصی که آن قدر پول برای بهای يك يارد پارچه می‌پرداخته است، باید از مقدار کار و خوارباری که این مبلغ می‌تواند امروز خریداری کند صرف نظر می‌کرد.

کاهش قیمت حقیقی کالاهای فلزی، با اینکه بسیار چشمگیر بوده، ولی به اندازه کالاهای فاخر و مستظرفه نبوده است.

در سال ۱۴۶۳ که سومین سال سلطنت ادوارد چهارم بود. قانونی گذشت که «هیچ کارگر کشاورز، یا کارگر عادی، و هیچ پادو و شاگرد صنعتکاری که خارج از شهرزندگی می‌کند، نباید از لباس یا پارچه‌ای که هر یارد آن بیش از دوشلینگ قیمت دارد استفاده کند و یا بپوشد» در سال سوم سلطنت ادوارد چهارم، دوشلینگ تقریباً همان مقدار نقره داشت که چهار شلینگ پول امروز ما. ولی پارچه یورکشایری که امروز هریارد آن به چهار شلینگ فروخته می‌شود احتمالاً بسیار عالی‌تر از هر نوع پارچه‌ای است که آن روز برای لباس فقیرترین طبقه نوکران و خدمتگزاران عادی به کار می‌رفت. بنابراین حتی قیمت پولی پارچه آنها، به تناسب مرغوبیت آن، ممکن است امروز قدری ارزانتر از آن زمان باشد. ولی قیمت حقیقی آن بسیار ارزانتر است. در آن زمان ده پنس قیمت معقول و متوسط يك رطل گندم بود. بنابراین، دو شلینگ در آن زمان، قیمت دو رطل، نزدیک به دو يك^{۸۲} گندم بود، که در زمان حاضر با رطلی سه شلینگ و شش پنس، هشت

شلینگ ونه پنس می‌ارزید. در ازای يك يارد از این نوع پارچه خدمتگزار تهیدست باید از قدرت خرید خوارباری برابر با آنچه که هشت شلینگ ونه پنس امروز می‌تواند، بخرد، صرف نظر می‌کرد. قانون مذکور نیز قانون تحدید هزینه‌های شخصی بود، که تجمل پرستی و ولخرجی تهیدستان را محدود می‌کرد. بنابراین، قیمت پارچه‌های آنها معمولاً گرانتر بوده است.

همین طبقه مردم، به وسیله همان قانون، از پوشیدن شلواری که قیمت آن بیش از چهارده پنس، یعنی برابر با بیست و هشت پنس امروز ما بود، ممنوع شده بود. ولی در آن زمان چهارده پنس قیمت يك رطل و تقریباً دو پک گندم بود، که امروز از قرار رطلی سدشلینگ و شش پنس، به پول ما پنج شلینگ و سه پنس می‌ارزید. در حال حاضر پرداخت پنج شلینگ و سه پنس برای يك جفت جوراب ساقه بلند به وسیله تهیدست‌ترین طبقه مردم قیمت گرانی تلفی می‌شود. اما همین فرد تهیدست در آن زمان قیمتی معادل با این مبلغ برای آن می‌پرداخته است.

در زمان ادوارد چهارم هنر جوراب بافی احتمالاً در هیچ کجای اروپا رواج نداشت و مردم آن را نمی‌شناختند. جوراب آنها از پارچه‌های معمولی و عادی ساخته می‌شد، که شاید یکی از علل گران بودن آنها همین باشد. گفته می‌شود اولین کسی که در انگلیس جوراب ساقه بلند به پا کرد ملکه الیزابت بوده است. او این جوراب را از سفیر اسپانیا به عنوان هدیه دریافت کرد.

در صنایع پشمی ظریف و خشن، دستگاههایی که آن روز به کار می‌بردند ناقص‌تر از ماشین‌آلات امروز بود. از آن زمان تا کنون، احتمالاً به غیر از تغییرات جزئی بسیاری که تعیین تعداد و اهمیت آن دشوار است، ماشینهای مزبور سه تغییر عمده کرده است. این سه اصلاح و بهبود عمده عبارتند از: نخست تعویض خار و دوک چرخ ریسندگی، که با همان مقدار کار، بیش از دو برابر محصول تولید خواهد کرد؛ دوم، استفاده از چندین ماشین استادانده‌ای که با نسبت زیادی نخ پیچی نخهای تابیده و پشمی را آسان و خلاصه می‌کند، یا ترتیب صحیح تارها را قبل از اینکه به ماشین بافندگی گذاشته شود می‌دهد؛ یعنی عملیاتی که قبل از اختراع این ماشینها، فوق‌العاده خسته‌کننده و پرهزمت بود. سوم، کاربرد کارخانه شستشوی الیاف برای ضخیم کردن پارچه، قبلاً الیاف را توی آب انداخته و با پا ورز می‌دادند. در انگلستان در آغاز سده شانزدهم هیچ گونه آسیای بادی یا آبی وجود نداشت، و تا آنجا که من اطلاع دارم، در هیچ جای اروپای شمال کوههای آلپ چنین آسیاهایی وجود نداشته است. در اسپانیا اندکی قبل از سده شانزدهم این آسیاها معمول شدند.

شاید بررسی مقتضیات و شرایط فوق تا اندازه‌ای برای ما، تشریح کند که چرا قیمت حقیقی مصنوعات لطیف و غیر فلزی و صنایع فلزی هر دو در زمانهای پیش بالاتر از امروز بوده است. علتش این بود که عرضه کردن این کالاها به بازار هزینه کار گریشتی داشت. بنابراین، وقتی به بازار عرضه می‌شدند می‌بایست با بهای گرانتری به فروش برسند و یا در مقابل مقدار بیشتری کالا مبادله شوند.

صنایع فلزی احتمالاً در زمانهای پیش در انگلیس به همان طریق تهیه می‌شد که در کشورهای دیگر امروز که هنوز صنایع آنها نوزاد و نوپاست تهیه می‌شود. احتمالاً صنایع اولیه هنوز جزو صنایع خانگی بود، که هر قسمت از کار آن غالباً از طرف تمام اعضای مختلف خانواده خصوصی انجام می‌شد؛ اما فقط وقتی روی آن کار می‌کردند که کار دیگری نداشتند، و این شغل اصلی نبود که از طریق آن بتوانند قسمت بیشتر گذران خود را تهیه کنند. قبلاً دیدیم، کاری که بدین طریق انجام می‌شود، همیشه ارزاتر از کاری عرضه می‌شود که وجوه عمده و یا تنها پول گذران کارگر از آن به دست می‌آید. از سوی دیگر، صنایع ظریف و هنرهای زیبا در آن زمان در انگلیس تهیه نمی‌شد، بلکه در کشورهای ثروتمند و بازرگانی فلاندرز تولید می‌شد؛ و شاید در آن زمان، مثل امروز، به وسیله افرادی که تمام یا قسمت عمده معیشت خود را از آن به دست می‌آوردند انجام می‌گرفت. بعلاوه، جزو فرآورده خارجی بود، و باید مقداری عوارض به پادشاه می‌پرداخت، لااقل بر مبنای گمرک قدیم از روی وزن یعنی تن یا پوند آن باید گمرک می‌داد. در حقیقت، این عوارض خیلی زیاد نبود. در آن زمان سیاست اروپا این نبود، که به وسیله تعرفه‌های سنگین، ورود کالاهای خارجی را محدود کند. بلکه سیاست این بود که این کار را تسهیل کند برای اینکه بازرگانان بتوانند، اجناسی که کشورشان نمی‌توانست برای ثروتمندان و متمکنین تولید کند، تا آنجا که امکان داشته باشد با قیمت کمتری از خارج هر چه که می‌خواستند وارد کنند. بررسی این مسائل شاید تا اندازه‌ای برای ما بیان کند که چرا در زمانهای قدیم، قیمت حقیقی کالاهای فلزی، نسبت به کالاهای ظریف و غیر فلزی، آن قدر ارزاتر از امروز عرضه می‌شده است.

نتیجه این بخش

من این بخش مفصل را با این مطلب به پایان می‌رسانم که هر نوع ترقی وضع جامعه مستقیم یا غیر مستقیم موجب بالا رفتن اجاره زمین یعنی افزایش ثروت مالک، و یا بالا رفتن قدرت خرید وی، برای استخدام کار، و یا خرید محصول کار سایر مردم می‌شود. توسعه ترقی و بهبود کشاورزی مستقیماً موجب بالا رفتن قدرت خرید وی می‌شود سهم مالک از محصول الزاماً با افزایش محصول از زمین زیادتر می‌گردد. افزایش قیمت حقیقی آن قسمت از محصول زمین، که نخست خود معلوم توسعه بهبود و آبادانی زمین است، و سپس موجب می‌شود که باز هم زمین بیشتر آباد شود، (مثل بالا رفتن قیمت احشام)، نیز مستقیماً سبب بالا رفتن بهره مالکانه یا اجاره زمین، به نسبت افزایش بیشتری می‌شود. ارزش حقیقی سهم مالک، یعنی تملک حقیقی کار سایر مردم، نداشتن با افزایش ارزش حقیقی محصول بالا می‌رود، بلکه نسبت سهم او به کل محصول نیز با آن بالا می‌رود. محصول مزبور، پس از بالا رفتن قیمت حقیقی آن، برای جمع‌آوری احتیاج به تعداد کارگر بیشتر از آنچه قبلاً نیاز داشت ندارد. بنابراین، نسبت ناچیزی از این افزایش قیمت برای جبران سرمایه‌ای که در استخدام کارگر به کار رفته است، به اضافه سود عادی، کافی است، در نتیجه قسمت بیشتر این افزایش قیمت باید به مالک تعلق گیرد.

تمام آن اصلاحاتی که در قدرت تولید کارگر به عمل آمده، و مستقیماً موجب کاهش قیمت حقیقی فرآورده می‌شود، به‌طور مستقیم سبب افزایش اجاره حقیقی زمین می‌گردد: مالک آن قسمت از محصول خام را که بیشتر از مصرف خودش است، یا بدسخت دیگر قیمت آن قسمت از محصول را که بالاتر از مصرف اوست، با کالاهای صنعتی مبادله می‌کند. آنچه که باعث کاهش قیمت واقعی فرآورده‌های صنعتی می‌شود، قیمت محصولات خام را بالا می‌برد. بدین طریق مقدار مساوی از محصولات کشاورزی معادل

مقدار بیشتری از فرآورده‌های صنعتی می‌شود؛ و لذا مالک می‌تواند مقدار بیشتری از وسایل راحتی خود را مثل اثاثیه، زیورآلات، و تجملاتی که نیاز دارد تهیه کند. هرگونه افزایش ثروت حقیقی جامعه و هرگونه افزایشی در مقدار کار مفیدی که در آن به کار رفته، غیر مستقیم موجب بالا رفتن اجاره حقیقی زمین می‌گردد. سهم معین از این نیروی کار طبعاً در زمین به کار برده می‌شود. درکشت آن تعداد بیشتری کارگر و دام کار خواهند کرد. محصول با افزایش سرمایه‌ای که بدین طریق در توسعه آن به کار افتاده افزایش می‌یابد، و بهره مالکانه یا اجاره با محصول بالا می‌رود.

از سوی دیگر، حالت عکس، یعنی تسامح درکشت و آبادانی، سقوط قیمت حقیقی هر قسمت از محصول زمین، بالا رفتن قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی که ناشی از خرابی و فساد هنر و صنعت تولید است، تقلیل ثروت حقیقی جامعه، همه موجب پائین آمدن اجاره حقیقی زمین، کاهش ثروت حقیقی مالک، و تنزل قدرت خرید وی برای خرید کار، یا محصول کار سایرین می‌گردد.

مجموع محصول سالیانه زمین و کارگر هر کشور، یا معادل آن یعنی، مجموع قیمت آن محصول سالیانه، همان‌طور که قبلاً دیدیم، طبعاً به‌سد قسمت تقسیم می‌شود، اجاره زمین، مزد کارگر، و سود سرمایه؛ و برای سده طبقه مختلف از مردم درآمد ایجاد می‌کند؛ برای کسانی که از راه اجاره‌داری زندگی می‌کنند، کسانی که از طریق مزد امرار معاش می‌کنند، و کسانی که زندگی آنها از طریق سود تأمین می‌شود. این سه طبقه از مردم، سده طبقه بزرگ اصلی، و تشکیل‌دهنده هر جامعه متمدن است، که از درآمد آنان درآمد طبقات دیگر مآلاً تأمین می‌شود.

از نتیجه گفته‌های بالا چنین برمی‌آید که منافع آن سده طبقه بزرگ اول دقیقاً توقف اولی شود، الزاماً موجب ترقی یا محدودیت دومی می‌گردد. زمانی که دولت درباره و به‌طور تفکیک‌ناپذیری با منافع عمومی جامعه ارتباط دارد. هرچه که باعث پیشرفت و یا هرگونه مقررات بازرگانی و یاسیاسی می‌اندیشد و مشورت می‌کند، مالکین زمین، لاقلاً تا وقتی که منافع یاد شده بالا را نسبتاً خوب درک کرده باشند، با در نظر گرفتن افزایش منافع طبقه مخصوص خود، این مقررات بدتباهی نمی‌کشاند. در حقیقت، مالکین غالباً نسبت به درک منافع خود کمبودهایی دارند. اینها تنها دسته‌ای از این طبقات سده‌گانه هستند که درآمدشان فاقد هزینه کارگر و یا مدیریت بوده است، بلکه این درآمد به‌میل خود، و بدون هیچ‌گونه نقشه و برنامه‌ای به‌دست آنها می‌رسد. این تنبلی، که اثر طبیعی راحتی و امنیت وضع آنهاست، اغلب نه تنها موجب جهل و بی‌سوادی است، بلکه به کار بردن مغز و فکر که برای پیش‌بینی و تفهیم نتایج هر نوع مقررات عمومی لازم است ناتوانی ایجاد می‌کند.

منافع طبقه دوم، یعنی کسانی که از راه درآمد مزدی امرار معاش می‌کنند، با همان شدت و دقتی که منافع طبقه اول به‌جامعه ارتباط دارد به آن مرتبط است. همان‌طور که قبلاً نشان داده شد، مزد کارگران، هیچ‌گاه به اندازه وقتی که تقاضای کار روزافزون است، و یا وقتی که تعداد شاغلین هر سال به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد زیاد نیست.

هنگامی که این ثروت حقیقی جامعه ساکن و را کد می‌شود، مزد کارگران فوراً بدسطح، تنزل می‌کند که بدزحمت تکافوی نگاهداری خانواده آنها را می‌کند، یا بد عبارت دیگر فقط به اندازه‌ای است که ثراد و نسل کارگر را ادامه دهد. هنگامی که جامعه روبدهقهر را می‌رود، مزد کارگران از این هم پائینتر می‌رود. احتمالاً، طبقه مالکین از رفاه جامعه بیشتر منتفع می‌شوند تا طبقه کارگران. ولی هیچ طبقه‌ای مثل طبقه کارگر از رکود و سیر قهقرایی جامعه آنقدر ظالمانه متضرر نمی‌شود. اما با اینکه منافع کارگر شدیداً با منافع جامعه مرتبط است، ولی او قادر نیست که این منافع را درک کند و یا اینکه ارتباط منافع جامعه را با منافع خودش بفهمد. وضع و شرایط زندگی او طوری است که فرصتی برای او باقی نمی‌گذارد که اطلاعات لازم را کسب کند، و سواد و عادات او معمولاً بدنحوی است که ولو اینکه کاملاً در جریان کار بوده و اطلاعات لازم را داشته باشد، برای قضاوت کردن در این باره نامناسب است. بنابراین در مشورتهای عمومی، صدای او کمتر شنیده می‌شود، و کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، مگر در بعضی از موارد بخصوص، که کارفرمایان احساسات او را تحریک و تأیید و تقویت کنند و این هم نه از برای منافع کارگران است، بلکه به لحاظ سودی است که این کارفرمایان از این طریق بدست خواهند آورد.

کارفرمایان طبقه سوم را تشکیل می‌دهند، یعنی طبقه کسانی که از راه سود و منفعت زندگی می‌کنند. این سرمایه است که برای خاطر سود قسمت اعظم طبقه مفید کارگران را در هر جامعه‌ای بدحرکت درمی‌آورد. نقشه‌ها و طرحهای کارفرمایان سرمایه‌دار مهمترین عملیات کارگران را تعیین ورهبری می‌کند، و سود هدف غائی همه آن نقشه‌ها و طرحهاست. ولی میزان سود، مثل اجاره و مزد، با خوشبختی و رفاه جامعه بالا نمی‌رود و با ادبار و هبوط جامعه تنزل پیدا نمی‌کند، بعکس، میزان سود در جوامع و کشورهای ثروتمند پائین، و در کشورهای فقیر بالاست، و در کشورهایی که بدسرعت روبدهقهر می‌روند میزان سود سرمایه بالاتر است. بنابراین، منافع این طبقه سوم، مثل منافع دو طبقه دیگر با منافع عمومی جامعه ارتباط پیدا نمی‌کند. بازرگانان و صاحبان صنایع، در این طبقه، دو دسته از مردمی هستند که معمولاً بزرگترین سرمایه را به کار می‌برند، و با ثروت خود، بیشترین توجه عمومی را به خود جلب می‌کنند. چون در تمام دوره زندگی‌شان مشغول اجرای نقشه و طرح خود می‌باشند، اغلب حدت درک آنان بیشتر از اکثر مردمان کشور می‌باشد. اما، چون افکار آنان معمولاً در اطراف منافع رشته معین شغل خودشان است، تا منافع جامعه، قضاوت آنان، حتی در عین نهایت خلوص و صفا (که در هر مورد این طور نیست) بیشتر از آنست که بتوان نسبت به قسمت اول دو هدف بالا به آن متکی شد، تا نسبت به قسمت دوم دو هدف مزبور. برتری این گروه به همشهریان خود به این علت، نیست که اطلاعات آنان نسبت به منافع عمومی زیاد است، بلکه به علت آنست که اینان درباره منافع خودشان اطلاعات بیشتری دارند تا همشهریان آنها درباره منافع خودشان. به علت همین برتری در اطلاعات درباره منافع خودشان است که غالباً خود را بدسخرای همشهریان تحمیل کرده‌اند، و وی را ترغیب کرده‌اند که هم از منافع خودش چشم‌پوشد و هم از منافع عمومی، و این هم ناشی از اعتقاد بی‌ریا و ساده مردمی است که فکر می‌کنند،

منافع اینهاست که متضمن نفع جامعه است، نه منافع طبقه خودشان. اما، منافع واسطه‌ها، در هر رشته بخصوصی از تجارت و صنعت، همیشه در بعضی از موارد با منافع عمومی متفاوت، و حتی مغایر آنست. گسترش بازار و کم کردن رقابت، همیشه جزو منافع واسطه‌هاست. گسترش بازار اغلب ممکن است با منافع جامعه سازگار باشد؛ ولی کم کردن رقابت باید همیشه مغایر منافع جامعه باشد، و فقط از این لحاظ مفید است که واسطه‌ها سود خود را بالاتر از سود طبیعی می‌برند، و به نفع خودشان، مالیات نامعقولی روی سایر هموطنان خود وضع می‌کنند. پیشنهاد هر نوع قانون و یا مقررات تازه بازرگانی که از طرف این طبقه عنوان می‌شود باید همیشه با احتیاط زیاد تلقی شود، و تا وقتی که مدتی آن را به دقت امتحان نکرده‌اند نباید آن مقررات جدید را اعمال کنند، و امتحان این مقررات ندتنها باید با وسواس زیاد، بلکه با سوءظن و بدگمانی زیادی به عمل آید، زیرا این مقررات از طرف طبقه‌ای از مردم عنوان می‌شود که منافع آنان هیچ‌گاه منطبق با منافع جامعه نیست، و به‌طور کلی قصد دارند جامعه را فریب داده و حتی آن را تحت فشار و اجحاف قرار دهند، و روی همین اصل هم در بسیاری از موارد جامعه را گول زده و به آن تعدی کرده‌اند.

دوازده سال	بهای يك چارك گندم در هر سال	میانگین قیمت‌های مختلف هر سال	میانگین قیمت هر سال به پول امروز
	$d \quad s \quad \text{£}$	$d \quad s \quad \text{£}$	$d \quad s \quad \text{£}$
۱۲۰۲	— ۱۲ —	— — —	— ۱۶ ۱
۱۲۰۵	$\left\{ \begin{array}{l} — ۱۲ — \\ ۴ ۱۳ — \\ — ۱۵ — \end{array} \right\}$	۵ ۱۳ —	۳ — ۲
۱۲۲۳	— ۱۲ —	— — —	— ۱۶ ۱
۱۲۳۷	۴ ۳ —	— — —	— ۱۰ —
۱۲۴۳	— ۲ —	— — —	— ۶ —
۱۲۴۴	— ۲ —	— — —	— ۶ —
۱۲۴۶	— ۱۶ —	— — —	— ۸ ۲
۱۲۴۷	۴ ۱۳ —	— — —	— — ۲
۱۲۵۷	— ۴ ۱	— — —	— ۱۲ ۳
۱۲۵۸	$\left\{ \begin{array}{l} — — ۱ \\ — ۱۵ — \\ — ۱۶ — \end{array} \right\}$	— ۱۷ —	— ۱۱ ۲
۱۲۷۰	$\left\{ \begin{array}{l} — ۱۶ ۴ \\ — ۸ ۶ \end{array} \right\}$	— ۱۲ ۵	— ۱۶ ۱۶
۱۲۸۶	$\left\{ \begin{array}{l} ۸ ۲ — \\ — ۱۶ — \end{array} \right\}$	۴ ۹ —	— ۸ ۱
		جمع	۳ ۹ ۳۵
		میانگین قیمت	$1\frac{1}{4}$ ۱۹ ۲
۱۲۸۷	۴ ۳ —	— — —	— ۱۰ —
۱۲۸۸	$\left\{ \begin{array}{l} ۸ — — \\ — ۱ — \\ ۴ ۱ — \\ ۶ ۱ — \\ ۸ ۱ — \\ — ۲ — \\ ۴ ۳ — \\ ۴ ۹ — \end{array} \right\}$	$\frac{1}{4}$ ۳ —	$\frac{3}{4}$ ۹ —

۲. £ علامت پوند یا لیره انگلیسی است s علامت شلینگ و d علامت پنیس است. واحد پول انگلیسی لیره است و تا چند سال پیش هر لیره به ۲۰ شلینگ و هر شلینگ به ۱۲ پنیس تقسیم می‌شد ولی در دو سه سال اخیر انگلیس هم به سیستم اعشاری پول پیوست و امروز هر لیره انگلیسی ۱۰۰ پنی می‌باشد (مترجم).

میانگین قیمت هر سال به پول امروز			میانگین قیمت های مختلف هر سال			بهای بک چارک گندم در هر سال			دوازده سال
d	s	£	d	s	£	d	s	£	
۴ $\frac{۳}{۴}$	۱۰	۱	۱ $\frac{۳}{۴}$	۱۰	—	$\left\{ \begin{array}{l} — \quad ۱۲ \quad — \\ — \quad ۶ \quad — \\ — \quad ۲ \quad — \\ ۸ \quad ۱۰ \quad — \\ — \quad — \quad ۱ \end{array} \right\}$			۱۲۸۹
—	۸	۲	—	—	—	—	۱۶	—	۱۲۹۰
—	۸	۲	—	—	—	—	۱۶	—	۱۲۹۴
—	۱۲	—	—	—	—	—	۴	—	۱۳۰۲
۶	۱	۱	—	—	—	۲	۷	—	۱۳۰۹
—	—	۳	—	—	—	—	—	۱	۱۳۱۵
۶	۱۱	۴	۶	۱۰	۱	$\left\{ \begin{array}{l} — \quad — \quad ۱ \\ — \quad ۱۰ \quad ۱ \\ — \quad ۱۲ \quad ۱ \\ — \quad — \quad ۲ \end{array} \right\}$			۱۳۱۶
۶	۱۸	۵	۶	۱۹	۱	$\left\{ \begin{array}{l} — \quad ۴ \quad ۲ \\ — \quad ۱۴ \quad — \\ — \quad ۱۳ \quad ۲ \\ — \quad — \quad ۴ \\ ۸ \quad ۶ \quad — \end{array} \right\}$			۱۳۱۷
—	۶	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۳۶
—	۱۰	—	—	—	—	۴	۳	—	۱۳۳۸
۱۱ $\frac{۱}{۴}$	۴	۲۳	جمع						
۸	۱۸	۱	میانگین قیمت						
—	۷	۱	—	—	—	—	۹	—	۱۳۳۹
۲	۵	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۴۹
۲	۲	۳	—	—	—	۸	۶	۱	۱۳۵۹
۸	۴	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۶۱
—	۱۵	۱	—	—	—	—	۱۵	—	۱۳۶۳
۴	۹	۲	—	۲	۱	$\left\{ \begin{array}{l} — \quad — \quad ۱ \\ — \quad ۴ \quad ۱ \end{array} \right\}$			۱۳۶۹
۴	۹	—	—	—	—	—	۴	—	۱۳۷۹
۸	۴	—	—	—	—	—	۲	—	۱۳۸۷

میانگین قیمت هر سال به پول امروز	میانگین قیمت‌های مختلف هر سال	بهای يك چارك مندم در هر سال	دوازده سال
d s £	d s £	d s £	
۷ ۱۳ ۱	۵ ۱۴ —	$\left\{ \begin{array}{l} ۴ \ ۱۳ \text{ —} \\ \text{—} \ ۱۴ \text{ —} \\ \text{—} \ ۱۶ \text{ —} \end{array} \right\}$	۱۳۹۰
۴ ۱۷ ۱	— — —	— ۱۶ —	۱۴۰۱
۱۱ ۸ —	۱۰ ۳ —	$\left\{ \begin{array}{l} ۴\frac{۱}{۴} \ ۴ \text{ —} \\ \text{—} \ ۴ \ ۳ \text{ —} \end{array} \right\}$	۱۴۰۷
— ۱۲ ۱	— — —	— ۱۶ —	۱۴۱۶
۴ ۹ ۱۵	جمع		
$۹\frac{۱}{۳}$ ۵ ۱	میانگین قیمت		
— ۱۶ —	— — —	— ۸ —	۱۴۲۳
— ۸ —	— — —	— ۴ —	۱۴۲۵
۴ ۱۳ ۲	— — —	۸ ۶ ۱	۱۴۳۴
۸ ۱۰ —	— — —	۴ ۵ —	۱۴۳۵
۸ ۶ ۲	۴ ۳ ۱	$\left\{ \begin{array}{l} \text{—} \text{ —} \ ۱ \\ ۸ \ ۶ \ ۱ \end{array} \right\}$	۱۴۳۹
— ۸ ۲	— — —	— ۴ ۱	۱۴۴۰
۴ ۸ —	۲ ۴ —	$\left\{ \begin{array}{l} ۴ \ ۴ \text{ —} \\ \text{—} \ ۴ \text{ —} \end{array} \right\}$	۱۴۴۴
— ۹ —	— — —	۶ ۴ —	۱۴۴۵
— ۱۶ —	— — —	— ۸ —	۱۴۴۷
۴ ۱۳ —	— — —	۸ ۶ —	۱۴۴۸
— ۱۰ —	— — —	— ۵ —	۱۴۴۹
— ۱۶ —	— — —	— ۸ —	۱۴۵۱
۴ ۱۵ ۱۲	جمع		
$۳\frac{۱}{۲}$ ۱ ۱	میانگین قیمت		
۸ ۱۰ —	— — —	۴ ۵ —	۱۴۵۳
۴ ۲ —	— — —	۲ ۱ —	۱۴۵۵

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه ۲۱۳

دوازده سال	بهای يك چارك مندم در هر سال	میانگین قیمت‌های مختلف هر سال	میانگین قیمت هر سال به پول امروز
	$d \quad s \quad \text{£}$	$d \quad s \quad \text{£}$	$d \quad s \quad \text{£}$
۱۴۵۷	۸ ۷ —	— — —	۴ ۱۵ —
۱۴۵۹	— ۵ —	— — —	— ۱۰ —
۱۴۶۰	— ۸ —	— — —	— ۱۶ —
۱۴۶۳	$\left\{ \begin{array}{l} — ۲ — \\ ۸ ۱ — \end{array} \right\}$	۱۰ ۱ —	۸ ۳ —
۱۴۶۴	۸ ۶ —	— — —	— ۱۰ —
۱۴۸۶	— ۴ ۱	— — —	— ۱۷ ۱
۱۴۹۱	۸ ۱۴ —	— — —	— ۱۲ ۱
۱۴۹۴	— ۴ —	— — —	— ۶ —
۱۴۹۵	۴ ۳ —	— — —	— ۵ —
۱۴۹۷	— — ۱	— — —	— ۱۱ ۱
		جمع	— ۹ ۸
		میانگین قیمت	۱ ۱۴ —
۱۴۹۹	— ۴ —	— — —	— ۶ —
۱۵۰۴	۸ ۵ —	— — —	۶ ۸ —
۱۵۲۱	— — ۱	— — —	— ۱۰ ۱
۱۵۵۱	— ۸ —	— — —	— ۲ —
۱۵۵۳	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۵۴	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۵۵	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۵۶	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۵۷	$\left\{ \begin{array}{l} — ۴ — \\ — ۵ — \\ — ۸ — \\ ۴ ۱۳ ۲ \end{array} \right\}$	$۸\frac{۱}{۲}$ ۱۷ —	$۸\frac{۱}{۲}$ ۱۷ —
۱۵۵۸	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۵۹	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۶۰	— ۸ —	— — —	— ۸ —
		جمع	$۲\frac{۱}{۲}$ — ۶
		میانگین قیمت	$\frac{۵}{۱۲}$ ۱۰ —

دوازده سال	بیای يك چارك گندم در هر سال	میانگین قیمت های مختلف هر سال	میانگین قیمت هر سال بدول امروز
	d s £	d s £	d s £
۱۵۶۱	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۶۲	— ۸ —	— — —	— ۸ —
۱۵۷۴	$\left\{ \begin{array}{l} - 16 2 \\ - 4 1 \end{array} \right\}$	— — ۲	— — ۲
۱۵۸۷	— ۴ ۳	— — —	— ۴ ۳
۱۵۹۴	— ۱۶ ۲	— — —	— ۱۶ ۲
۱۵۹۵	— ۱۳ ۲	— — —	— ۱۳ ۲
۱۵۹۶	— — ۴	— — —	— — ۴
۱۵۹۷	$\left\{ \begin{array}{l} - 4 5 \\ - - 4 \end{array} \right\}$	— ۱۲ ۴	— ۱۲ ۴
۱۵۹۸	۸ ۱۶ ۲	— — —	۸ ۱۶ ۲
۱۵۹۹	۲ ۱۹ ۱	— — —	۲ ۱۹ ۱
۱۶۰۰	۸ ۱۷ ۱	— — —	۸ ۱۷ ۱
۱۶۰۱	۱۰ ۱۴ ۱	— — —	۱۰ ۱۴ ۱
		جمع	۴ ۹ ۲۸
		میانگین قیمت	$5\frac{1}{3}$ ۷ ۲

بهای يك چارك نه رطلی بهترین یا گرانترین گندم در بازار و یندسور، در روز زن ۲ و روز سنت میکائیل ۴ از آغاز سال ۱۵۹۵ تا پایان سال ۱۷۶۴؛ قیمت هر سال متوسط بالاترین قیمت در آن دو روز محسوب می شود.

سال	£	s	d	سال	£	s	d
۱۵۹۵	۲	—	—	۱۶۲۱	۱	۱۰	۴
۱۵۹۶	۲	۸	—	۱۶۲۲	۲	۱۸	۸
۱۵۹۷	۳	۹	۶	۱۶۲۳	۲	۱۲	—
۱۵۹۸	۲	۱۶	۸	۱۶۲۴	۲	۸	—
۱۵۹۹	۱	۱۹	۲	۱۶۲۵	۲	۱۲	—
۱۶۰۰	۱	۱۷	۸	۱۶۲۶	۲	۹	۴
۱۶۰۱	۱	۱۴	۱۰	۱۶۲۷	۱	۱۶	—
۱۶۰۲	۱	۹	۴	۱۶۲۸	۱	۸	—
۱۶۰۳	۱	۱۵	۴	۱۶۲۹	۲	۲	—
۱۶۰۴	۱	۱۰	۸	۱۶۳۰	۲	۱۵	۸
۱۶۰۵	۱	۱۵	۱۰	۱۶۳۱	۳	۸	—
۱۶۰۶	۱	۱۳	—	۱۶۳۲	۲	۱۳	۴
۱۶۰۷	۱	۱۶	۸	۱۶۳۳	۲	۱۸	—
۱۶۰۸	۲	۱۶	۸	۱۶۳۴	۲	۱۶	—
۱۶۰۹	۲	۱۰	—	۱۶۳۵	۲	۱۶	—
۱۶۱۰	۱	۱۵	۱۰	۱۶۳۶	۲	۱۶	۸
۱۶۱۱	۱	۱۸	۸	جمع ۱۶ سال			
۱۶۱۲	۲	۲	۴				
۱۶۱۳	۲	۸	۸	میانگین			
۱۶۱۴	۲	۱	۸- $\frac{1}{2}$				
۱۶۱۵	۱	۱۸	۸	جمع کل ۲۶ سال			
۱۶۱۶	۲	—	۴				
۱۶۱۷	۲	۸	۸	میانگین			
۱۶۱۸	۲	۶	۸				
۱۶۱۹	۱	۱۵	۴	۱۳			
۱۶۲۰	۱	۱۰	۴				
				۵۴- $\frac{1}{2}$			
				۹- $\frac{1}{2}$			

۳. Lady-day روز زن یکی از روزهای چهارگانه سال است که آغاز هر فصل در انگلیس بشمار می آید. روز زن ۲۵ مارس هر سال است.
۴. Michaelmas روز سنت میکائیل فرشته مقرب درگاه خداوند در ۲۹ سپتامبر هر سال است و جزو چهار روزی است که سال را به چهار فصل تقسیم می کند (مترجم).

قیمت يك چارك گندم

قیمت يك چارك گندم

سال	£	s	d	سال	£	s	d	سال	£	s	d
۱۶۳۷	۲	۱۳	—	نقل از ستون قبل	۷۹	۱۴	۱۰	۱۶۳۷	۲	۱۳	—
۱۶۳۸	۲	۱۷	۴	۱۶۷۱	۲	۲	—	۱۶۳۸	۲	۱۷	۴
۱۶۳۹	۲	۴	۱۰	۱۶۷۲	۲	۱	—	۱۶۳۹	۲	۴	۱۰
۱۶۴۰	۲	۴	۸	۱۶۷۳	۲	۶	۸	۱۶۴۰	۲	۴	۸
۱۶۴۱	۲	۸	—	۱۶۷۴	۳	۸	۸	۱۶۴۱	۲	۸	—
۱۶۴۲	—	—	—	۱۶۷۵	۳	۴	۸	۱۶۴۲	—	—	—
۱۶۴۳	—	—	—	۱۶۷۶	—	—	—	۱۶۴۳	—	—	—
۱۶۴۴	—	—	—	۱۶۷۷	—	—	—	۱۶۴۴	—	—	—
۱۶۴۵	—	—	—	۱۶۷۸	—	—	—	۱۶۴۵	—	—	—
۱۶۴۶	۲	۸	—	۱۶۷۹	۳	—	—	۱۶۴۶	۲	۸	—
۱۶۴۷	۳	۱۳	۸	۱۶۸۰	۲	۵	—	۱۶۴۷	۳	۱۳	۸
۱۶۴۸	۴	۵	—	۱۶۸۱	۲	۶	۸	۱۶۴۸	۴	۵	—
۱۶۴۹	۴	—	—	۱۶۸۲	۲	۴	—	۱۶۴۹	۴	—	—
۱۶۵۰	۳	۱۶	۸	۱۶۸۳	۲	—	—	۱۶۵۰	۳	۱۶	۸
۱۶۵۱	۳	۱۳	۴	۱۶۸۴	۲	۴	—	۱۶۵۱	۳	۱۳	۴
۱۶۵۲	۲	۹	۶	۱۶۸۵	۱	۱۵	۶	۱۶۵۲	۲	۹	۶
۱۶۵۳	۱	۱۵	۶	۱۶۸۶	۱	۵	—	۱۶۵۳	۱	۱۵	۶
۱۶۵۴	۱	۶	—	۱۶۸۷	۱	۵	۲	۱۶۵۴	۱	۶	—
۱۶۵۵	۱	۱۳	۴	۱۶۸۸	۲	۶	—	۱۶۵۵	۱	۱۳	۴
۱۶۵۶	۲	۳	—	۱۶۸۹	۱	۱۰	—	۱۶۵۶	۲	۳	—
۱۶۵۷	۲	۶	۸	۱۶۹۰	۱	۱۴	۸	۱۶۵۷	۲	۶	۸
۱۶۵۸	۳	۵	—	۱۶۹۱	۲	۱۴	—	۱۶۵۸	۳	۵	—
۱۶۵۹	۳	۶	—	۱۶۹۲	۲	۶	۸	۱۶۵۹	۳	۶	—
۱۶۶۰	۲	۱۶	۶	۱۶۹۳	۳	۷	۸	۱۶۶۰	۲	۱۶	۶
۱۶۶۱	۳	۱۰	—	۱۶۹۴	۳	۴	—	۱۶۶۱	۳	۱۰	—
۱۶۶۲	۳	۱۴	—	۱۶۹۵	۲	۱۳	—	۱۶۶۲	۳	۱۴	—
۱۶۶۳	۲	۱۷	—	۱۶۹۶	۳	۱۱	—	۱۶۶۳	۲	۱۷	—
۱۶۶۴	۲	—	۶	—	—	—	—	۱۶۶۴	۲	—	۶
۱۶۶۵	۲	۹	۴	۱۶۹۷	۱	—	—	۱۶۶۵	۲	۹	۴
۱۶۶۶	۱	۱۶	—	۱۶۹۸	۳	۸	۴	۱۶۶۶	۱	۱۶	—
۱۶۶۷	۱	۱۶	—	۱۶۹۹	۲	۴	—	۱۶۶۷	۱	۱۶	—
۱۶۶۸	۲	—	—	۱۷۰۰	۲	—	—	۱۶۶۸	۲	—	—
۱۶۶۹	۲	۴	۴	جمع ۶۰ سال	۲	۱	۸	۱۶۶۹	۲	۴	۴
۱۶۷۰	۲	۱	۸	میانگین	۲	۱۱	۱	۱۶۷۰	۲	۱	۸
جمع	۷۹	۱۴	۱۰					جمع	۷۹	۱۴	۱۰

۵. فقد حساب در این سالها - سال ۱۶۴۶ را اسقف -
فلیت ورد تهیه کرده است.

درباره اجاره زمین یا بهره مالکانه ۲۱۷

قیمت يك چارك مندم			قیمت يك چارك مندم				
d	s	£	سال	d	s	£	سال
۸	۸	۶۹	نقل ازستون قبل	۸	۱۷	۱	۱۷۰۱
۱۰	۱۸	۱	۱۷۳۴	۶	۹	۱	۱۷۰۲
—	۳	۲	۱۷۳۵	—	۱۶	۱	۱۷۰۳
۴	—	۲	۱۷۳۶	۶	۶	۲	۱۷۰۴
—	۱۸	۱	۱۷۳۷	—	۱۰	۱	۱۷۰۵
۶	۱۵	۱	۱۷۳۸	—	۶	۱	۱۷۰۶
۶	۱۸	۱	۱۷۳۹	۶	۸	۱	۱۷۰۷
۸	۱۰	۲	۱۷۴۰	۶	۱	۲	۱۷۰۸
۸	۶	۲	۱۷۴۱	۶	۱۸	۳	۱۷۰۹
—	۱۴	۱	۱۷۴۲	—	۱۸	۳	۱۷۱۰
۱۰	۴	۱	۱۷۴۳	—	۱۴	۲	۱۷۱۱
۱۰	۴	۱	۱۷۴۴	۴	۶	۲	۱۷۱۲
۶	۷	۱	۱۷۴۵	—	۱۱	۲	۱۷۱۳
—	۱۹	۱	۱۷۴۶	۴	۱۰	۲	۱۷۱۴
۱۰	۱۴	۱	۱۷۴۷	—	۳	۲	۱۷۱۵
—	۱۷	۱	۱۷۴۸	—	۸	۲	۱۷۱۶
—	۱۷	۱	۱۷۴۹	۸	۵	۲	۱۷۱۷
۶	۱۲	۱	۱۷۵۰	۱۰	۱۸	۱	۱۷۱۸
۶	۱۸	۱	۱۷۵۱	—	۱۵	۱	۱۷۱۹
۱۰	۱	۲	۱۷۵۲	—	۱۷	۱	۱۷۲۰
۸	۴	۲	۱۷۵۳	۶	۱۷	۱	۱۷۲۱
۸	۱۴	۱	۱۷۵۴	—	۱۶	۱	۱۷۲۲
۱۰	۱۳	۱	۱۷۵۵	۸	۱۴	۱	۱۷۲۳
۳	۵	۲	۱۷۵۶	—	۱۷	۱	۱۷۲۴
—	—	۳	۱۷۵۷	۶	۸	۲	۱۷۲۵
—	۱۰	۲	۱۷۵۸	—	۶	۲	۱۷۲۶
۱۰	۱۹	۱	۱۷۵۹	—	۲	۲	۱۷۲۷
۶	۱۶	۱	۱۷۶۰	۶	۱۴	۲	۱۷۲۸
۳	۱۰	۱	۱۷۶۱	۱۰	۶	۲	۱۷۲۹
—	۱۹	۱	۱۷۶۲	۶	۱۶	۱	۱۷۳۰
۹	—	۲	۱۷۶۳	۱۰	۱۲	۱	۱۷۳۱
۹	۶	۲	۱۷۶۴	۸	۶	۱	۱۷۳۲
۶	۱۳	۱۲۹	جمع ۶۴ سال	۴	۸	۱	۱۷۳۳
۱۹	—	۲	میانگین کل	۸	۸	۶۹	جمع
۳۲							

قیمت يك چارك سئندم				قیمت يك چارك سئندم			
<i>d</i>	<i>s</i>	£	سال	<i>d</i>	<i>s</i>	£	سال
۸	۶	۲	۱۷۴۱	۱۰	۱۲	۱	۱۷۳۱
—	۱۴	۱	۱۷۴۲	۸	۶	۱	۱۷۳۲
۱۰	۴	۱	۱۷۴۳	۴	۸	۱	۱۷۳۳
۱۰	۴	۱	۱۷۴۴	۱۰	۱۸	۱	۱۷۳۴
۶	۷	۱	۱۷۴۵	—	۳	۲	۱۷۳۵
—	۱۹	۱	۱۷۴۶	۴	—	۲	۱۷۳۶
۱۰	۱۴	۱	۱۷۴۷	—	۱۸	۱	۱۷۳۷
—	۱۷	۱	۱۷۴۸	۶	۱۵	۱	۱۸۳۸
—	۱۷	۱	۱۷۴۹	۶	۱۸	۱	۱۷۳۹
۶	۱۲	۱	۱۷۵۰	۸	۱۰	۲	۱۷۴۰
۲	۱۸	۱۶	جمع ده سال	۸	۱۲	۱۸	جمع ده سال
۹۴ ۵	۱۳	۱	میانگین قیمت	۳۱ ۵	۱۷	۱	میانگین قیمت

کتاب دوم

درباره ماهیت سرمایه، نحوه انباشته شدن،
و کاربرد آن

پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم

در حالت واپس ماندگی جامعه‌ای که در آن تقسیم کار وجود ندارد، و در آن به ندرت مبادله‌ای انجام می‌شود، جامعه‌ای که هر شخصی هر چیزی را خودش تهیه می‌کند، لزومی ندارد که برای انجام داد و ستد جامعه، سرمایه انباشته شده و قبلاً ذخیره شود. هر فرد می‌کوشد با کار خود نیازهای گهگاهی خود را به تدریج که این نیازها پدید می‌آید، رفع کند. هنگامی که گرسنه شود برای شکار حیوانات به جنگل می‌رود؛ وقتی تنبوش او کهنه و نخ نما شود، از پوست اولین حیوان بزرگی که شکار می‌کند لباس تهیه می‌کند؛ وقتی کلبه او روبه‌ویرانی می‌نهد، تا آنجا که بتواند با کمک درختان و علفهای نزدیک خانه‌اش آن را تعمیر می‌کند.

ولی وقتی که تقسیم کار کاملاً به میان آمد، محصول کار یک فرد فقط قسمت بسیار کوچکی از نیازهای او را برآورده می‌کند. قسمت اعظم نیازهای او از کار سایر افراد تأمین می‌شود، که با محصول کار خودش، یا به سخن دیگر، با قیمت تولیدات خود آنها را می‌خرد. ولی عمل خرید انجام نمی‌پذیرد مگر وقتی که تولید کار او کامل شده و به فروش رسد. بنابراین، انواع کالاهای مختلف برای تأمین معاش وی و مواد اولیه و ابزار کار او برای تولید محصولاتش باید در جایی انبار شود تا به تدریج بتواند تا وقتی که محصول وی به دست بیاید و برای فروش به بازار عرضه شود، از آن استفاده کند. یک نفر با فنده نمی‌تواند کاملاً وجود خودش را به شغل معینی اختصاص دهد، مگر اینکه قبلاً سرمایه‌ای که بتواند او را تغذیه کند، و مواد خام و ابزار در اختیار او قرار دهد، یا در نزد خودش، با در پیش شخص دیگری ذخیره کرده باشد، تا وقتی که محصول خود را کامل و آن را به فروش برساند. ظاهراً، این انباشتگی سرمایه، باید مدتها قبل از اینکه وی کار خود را در حرفه معین آغاز کند شروع شده باشد.

چون طبیعت کارها اقتضا دارد که انباشتگی سرمایه باید قبل از تقسیم کار باشد. بنابراین به تدریج که سرمایه بیشتر و بیشتر انباشته می‌شود، کار به همان نسبت به عملیات

بیشتری تقسیم می‌گردد. به تدریج که کار به وظایف بیشتری تقسیم می‌شود، مقدار موادی که يك عدد معین از مردم می‌توانند تولید کنند به نسبت بیشتری افزایش می‌یابد؛ و چون عملیات هر کارگر کم‌کم به درجه بیشتری از سادگی می‌رسد، تعداد مختلفی از ماشینهای جدید برای آسان کردن و خلاصه کردن آن عملیات اختراع می‌شود. از اینرو، به تدریج که تقسیم کار جلو می‌رود، برای اینکه تعداد مساوی کارگر همیشه کار داشته باشند، مقدار مساوی خواربار، و موجودی مواد خام و ابزار بیشتر از آنچه که در حالت عقب‌ماندگی و توحش جامعه لازم می‌بود، باید از پیش انباشته شود. اما با تقسیم کار در هر حرفه‌ای معمولاً تعداد کارگران بیشتر می‌شود، یا به عبارت دیگر افزایش تعداد آنهاست که سبب می‌شود آنها خودشان را به دسته‌ها و طبقات مختلف به این شکل تقسیم کنند.

همان‌طور که انباشتگی سرمایه قبلی برای ادامه این ترقی عظیم در نیروی مولده کارگر لازم است، همان‌طور هم انباشتگی سرمایه خود موجب ترقی جامعه می‌شود. شخصی که سرمایه خود را برای نگهداری و ابقا کارگر به کار می‌برد، طبعاً مایل است این سرمایه را طوری بکار برد که تا آنجا که امکان دارد محصول بیشتری تولید کند. بنابراین، می‌کوشد که اولاً بین کارگران خود صحیح‌ترین توزیع شغلی را بوجود آورد، دوم سعی دارد بهترین نوع ماشینی که خودش اختراع کرده و یا می‌تواند بخرد در اختیار کارگران قرار دهد. نوانایی او در انجام این دو کار به تناسب حجم سرمایه اوست، یا به تناسب تعداد کارگرانی است که می‌تواند استخدام کند. از اینرو، کمیت صنعتی در هر کشور نه تنها با افزایش سرمایه‌ای که به کار گرفته شده زیاد می‌شود، بلکه، در نتیجه این افزایش، مقدار مساوی کار و زحمت مقدار بیشتری محصول تولید می‌کند. به‌طور کلی اثرات افزایش سرمایه در صنعت و نیروی مولده کارگر همینهایی است که اشاره شد.

در کتاب دوم کوشیده‌ام تا ماهیت موجودی سرمایه، اثرات انباشته شدن آن به انواع مختلف سرمایه، و اثرات کاربرد مختلف سرمایه‌های مزبور را بیان کنم. این کتاب شامل پنج بخش است. در فصل اول سعی کرده‌ام تا نشان دهم رشته‌ها یا قسمتهای مختلفی که سرمایه فرد یا سرمایه جامعه بزرگی طبیعتاً به آن تقسیم می‌گردد چیست؟ در بخش دوم ماهیت و عمل پول را که يك رشته مشخص سرمایه عمومی جامعه است تعریف خواهم کرد. سرمایه‌ای که انباشته می‌شود، یا به وسیله شخصی که انباشته شده و مالک آنست به کار برده می‌شود، یا ممکن است به افراد دیگر وام داده شود. در بخش سوم و چهارم سعی کرده‌ام که طرز کار آن را در این دو مورد بررسی کنم. بخش پنجم یا آخرین بخش اثرات مختلفی که کاربرد مختلف سرمایه در مقدار صنعت ملی، و محصول سالیانه زمین و کارگر دارد بیان می‌کند.

دربارهٔ تقسیم سرمایه

وقتی که سرمایه یک فرد فقط به اندازه‌ای است که معاش چند روز یا چند هفتهٔ او را تأمین کند، به ندرت در این باره می‌اندیشد که از سرمایهٔ خودش درآمدی دست و پا کند. وی سعی می‌کند با صرفه‌جوئی و امساک آن را مصرف کند، و می‌کوشد از طریق کار خود، چیزی بدست آورد تا بتواند قبل از اینکه سرمایه کاملاً مصرف بشود جای آن را بگیرد. درآمد او، در این مورد، فقط ناشی از کار اوست. وضع بیشتر کارگران تهیدست عالم در تمام کشورها به همین منوال است.

ولی وقتی سرمایه او آن قدر است که می‌تواند ماهها و یا سالها معاش او را تأمین کند، طبعاً سعی می‌کند درآمدی از قسمت اعظم این سرمایه بدست آورد؛ و فقط مقداری از آن را که برای گذران او تا رسیدن درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری کافی است نزد خود نگاه می‌دارد. بنابراین، تمام سرمایه او به دو دسته متمایز تقسیم می‌شود. آن قسمت از موجود، که وی توقع دارد درآمدی برایش حاصل کند آن را سرمایه می‌نامد. قسمت دیگر مصرف فوری او را تشکیل می‌دهد؛ و آن شامل: اول، آن قسمت از تمام سرمایه اوست که در آغاز برای این منظور کنار گذاشته شده بود؛ یا دوم، درآمد وی از منابع مختلفی که به تدریج بدست می‌آید؛ و یا سوم اجناس و اشیائی که به وسیلهٔ این دو منبع سرمایه در سالهای پیش خرید کرده است، و همهٔ آن هنوز مصرف نشده است؛ مثل موجودی لباس، اثاث منزل، و امثال آن. در هر کدام از این سه قلم و یا تمام آنها، سرمایه‌ای که بشر معمولاً برای مصرف فوری خود ذخیره کرده است به چشم می‌خورد.

برای اینکه کارفرما از اشتغال سرمایهٔ خود درآمد یا سودی بدست آورد دو راه مختلف وجود دارد. نخست، ممکن است آن را در تولید، یا ساخت کالا، یا خرید و فروش مجدد آن که مستلزم سود است به کار برد. سرمایه‌ای که بدین طریق به کار می‌رود درآمد یا سودی برای کارفرمای خود ایجاد نمی‌کند، زیرا یا در مالکیت وی باقی می‌ماند، یا به همان شکل قدیم ادامه می‌یابد. کالای بازرگان درآمد و سودی ندارد مگر وقتی که

آن را با پول مبادله کند، ولی پول سود کمی خواهد داشت مگر وقتی که بار دیگر آن را در برابر کالا مبادله کند. سرمایه وی دائماً با یک شکل از دست او خارج می شود، و به شکل دیگر نزد او برمی گردد، و فقط وسیله ای است برای جریان کالا، یا مبادلات پشت سرهم تا اینکه بتواند سودی نصیب او کند. بنابراین، این گونه سرمایه ها را می توان سرمایه های در جریان نامید.

دوم، سرمایه را می توان در آبادانی زمین، یا خرید ماشین آلات مفید و وسایل مبادله یا کارهای مشابهی به کار انداخت بدون اینکه مالک آن عوض شود، یا بیشتر از این در جریان افتد. از اینرو، این نوع سرمایه ها را می توان سرمایه های ثابت نامید.^۱ مشاغل مختلف مستلزم نسبت مختلفی بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش است که در آنها بکار رفته. مثلاً سرمایه یک بازرگان به طور کلی یک سرمایه در گردش است. او نیازی به ماشین آلات یا وسایل و ابزار حرفه خود ندارد، مگر اینکه دکان او، یا انبار او را ابزار کسب و کار او بدانیم.

مقداری از سرمایه هر صنعتگر یا کارخانه دار باید در ابزار کسب و کار او ثابت باشد. اما، این مقدار از سرمایه در بعضی از کارها بسیار ناچیز و در برخی از صنایع بسیار بزرگ است. یک استادکار خیاط هیچ گونه ابزار کسب و کار جز یک دسته سوزن، احتیاج ندارد. ابزار کسب کفشگر^۲ قدری گرانتر است گوا اینکه این گرانی ناچیز است. ابزار کار بافنده خیلی بیشتر از کفشگر است. اما، قسمت بیشتر سرمایه همه این صنعتگران، یا به صورت مزد کارگران آنها، یا در قیمت مواد آنها، جریان پیدا می کند، و به صورت قیمت کار به اضافه سود آن باز پرداخت می شود.

در سایر کارها و صنایع سرمایه ثابت بیشتری مورد نیاز است. مثلاً در کارخانه های بزرگ ذوب آهن، کوره ذوب سنگ آهن، کوره قالبگیری، قسمت فولادسازی، ابزار کاری هستند که نمی توان بدون صرف هزینه زیاد آنها را نصب کرد. در صنایع ذغال سنگ، و انواع معادن آن، ماشین آلاتی که برای خارج کردن آب و سایر امور لازم است اغلب از این هم گرانتر است.

قسمت سرمایه کشاورز که در ابزار کشت به کار می رود ثابت است، آنچه که درمزد، و معاش کارگران کشاورز مصرف می شود سرمایه در گردش است. کشاورز بانگه داشتن سرمایه نوع اول نزد خود سود به دست می آورد، و با خرج کردن سرمایه نوع دوم نیز سود ایجاد می کند. قیمت یا ارزش دام وی درست مثل ابزار کار دامداران جزو سرمایه ثابت است. تغذیه و نگهداری احشام سرمایه در جریان است درست مثل سرمایه مستخدمین و کارگران کشاورز او. کشاورز با نگهداری دام سود می برد، و از آن طرف هم باز دست

۱. نظریه مارکس درباره تقسیم سرمایه به دو قسمت سرمایه متغیر یا سرمایه در گردش Variable or working Capital، و سرمایه ثابت Constant capital از تقسیم بندی آدام- اسمیت متأثر شده است (مترجم).

۲. واژه کفشگر درست تر است تا اصطلاح کفاش که معرب واژه کفش است (مترجم).

دادن سرمایه‌ای که برای تغذیه و علوفه آنها لازم است منفعت خواهد برد. قیمت خرید احشام و هزینۀ پرواربندی آنها که نه برای کار بلکه برای فروش آنها را فربه می‌کند، هر دو سرمایه در گردش است. کشاورز با فروش آنان سود می‌برد. یک رمۀ گوسفند یا یک گله‌گاو، که نه برای کار گرفتن از آنها و نه برای فروش بعدی، خریداری می‌شود، بلکه منظور اینست که از پشم، شیر واز نتاج آن سود ببرند، یک نوع سرمایه ثابت است. سود از نگهداری آنها به دست می‌آید. تعلیف آنها سرمایه در گردش است. و بامصرف کردن این سرمایه سود حاصل می‌شود؛ و این سرمایه‌گذاری با سود خودش به اضافه سودی که روی کل قیمت گله، قیمت پشم، قیمت شیر، و افزایش بچه‌ها و نتاج آنها پیدا می‌شود مجدداً برمی‌گردد. کل قیمت بذر، نیز، محققاً یک سرمایه ثابت است. گواينکه این سرمایه بین زمین و انبارغله در نوسان و آمدورفت است، ولی هیچ‌وقت مالکین عوض نمی‌شوند، و بنابراین بخوبی جریان پیدا نمی‌کند. کشاورز سود خود را نه از طریق فروش آن، بلکه از طریق افزایش آن بدست می‌آورد.

سرمایه عمومی هر کشور و یا هر جامعه‌ای نسبت به ساکنان و یا اعضای آن جامعه، همین حالت را دارد، و از اینرو طبیعتاً به همان سه قسمت تقسیم می‌شود، که هر کدام از آنها یک وظیفه و یا کار مشخص دارد.

اول سهمی است که برای مصرف فوری ذخیره می‌شود، که از ویژگیهای آن اینست که، هیچ‌گاه درآمد یا سود به وجود نمی‌آورد. این قسمت شامل غذا، لباس، اثاث منزل و غیره است، که به وسیله مصرف‌کنندۀ واقعی و اصلی آن خریداری شده، ولی هنوز کاملاً مصرف نشده است. همچنین کل تعداد خانه‌های مسکونی موجود، که در یک زمان در کشوری وجود دارد، یک قسمت از این سرمایه است. سرمایه‌ای که برای خرید و یا ساخت یک خانه مسکونی به کار رفته، چنانچه این خانه به منزله محل مسکونی مالک باشد، از آن لحظه از حالت یک سرمایه خارج می‌شود، و درآمدی برای مالک خود به وجود نمی‌آورد. یک خانه مسکونی، مثل آنچه که در بالا به آن اشاره شد، به درآمد ساکنان خود چیزی نمی‌افزاید؛ و با اینکه بی‌تردید فوق‌العاده برای او مفید است، ولی مثل لباس و اثاثیه منزلش می‌ماند، که، البته، قسمتی از هزینۀ او را جبران می‌کند، ولی جزء درآمد او نیست. اگر این خانه را برای اجاره به مستأجری واگذارد، چون خود خانه نمی‌تواند چیزی تولید کند، مستأجر ناگزیر است که همیشه کرایه را از درآمدهای دیگر پرداخت کند، که یا از کار او ناشی می‌شود یا از زمین و یا از سرمایه او. بنابراین، با اینکه خانه درآمدی به مالک خود تسلیم می‌کند، و از این لحاظ وظیفۀ یک سرمایه را نسبت به او اجرا می‌کند، درآمدی برای مردم ندارد، و نقش سرمایه را در جامعه بازی نمی‌کند، و درآمد تمام جامعه به هیچ وجه با این کار اضافه نمی‌شود. لباس، و اثاثیه منزل نیز به همین طریق گاهی درآمدی دارد، و بدین وسیله نقش سرمایه را نسبت به شخص معینی انجام می‌دهد. در کشورهایی که رقص با نقاب (بالماسکه) متداول است، کرایه دادن لباس بالماسکه خود یک نوع کار حساب می‌شود. مبل فروشیها اغلب میز و صندلی و مبل را یک ماهه و حتی یک ساله اجاره می‌دهند. کسی که کفن و دفن مرده را تقبل می‌کند میز

و صندلی مجلس ختم را يك روزه یا يك هفته كرایه می‌دهد، بسیاری از مردم خانه‌های مبله را اجاره می‌دهند، و كرایه دریافت می‌کنند، و این كرایه نه تنها برای استفاده از خانه است، بلکه برای اثاثیه هم هست. اما، درآمدی که از این ممر حاصل می‌شود همیشه مآلاً باید از منابع دیگر تأمین شود، از تمام قسمتهای سرمایه، فرد یا اجتماع، که برای مصرف فوری کنار گذاشته شده است، آنچه که در ساختمان مسکن خرج شده، کندت مصرف شده است. موجودی لباس ممکن است سالها دوام یابد؛ موجودی مبلمان نیم قرن و یا يك قرن دوام می‌یابد، ولی سرمایه‌ای که در ساختمان يك خانه به کار رفته، چنانچه خانه را خوب ساخته باشند، و در حفظ آن بکوشند قرن‌ها ممکن است دوام داشته باشد. اما، با اینکه دوره مصرف کلی آن بسیار طولانی و مدید است، باز هم در واقع سرمایه‌ای است که مثل لباس، و اثاثیه خانه برای مصرف فوری کنار گذاشته شده است.

قسمت دوم از سه قسمتی که سرمایه جامعه به آن تقسیم می‌شود، سرمایه ثابت است، که ویژگی آن اینست که درآمد یا سودی بدون جریان داشتن آن و یا عوض شدن مالکان ایجاد کند. این نوع سرمایه به طور عمده شامل اقلام زیر است:

نخست، تمام ماشین‌آلات و ابزار کار مفیدی که کار را آسان و مختصر می‌کند. دوم، کلیه ساختمانهای سودآور که وسیله ایجاد درآمد است، نه تنها برای مالکان خود که این ساختمانها را اجاره می‌دهند، بلکه برای افرادی که آنها را تملك کرده و اجاره آن را پرداخت می‌کنند؛ مانند فروشگاهها، انبارها، کارخانه‌ها، خانه رعیتی، با تمام ساختمانهای مورد لزوم آن؛ مثل اصطبل، سیلو، و غیره. اینها کاملاً با ساختمانهایی که صرفاً برای مسکن کردن ایجاد شده‌اند فرق دارند. اینها يك نوع وسیله ابزار کار تلقی می‌شوند و باید در همان طبقه‌بندی بررسی شوند.

سوم، سرمایه‌ای که مربوط به آباد کردن زمین است، و هزینه‌های سودمندی که برای پاک کردن، زهکشی زمین، دیوارچینی، کود دادن و آماده کردن آن به وضعی که مناسب‌ترین شرایط را برای شخص‌زدن و کشت کردن احراز کند. يك مزرعه آباد را می‌توان مانند همان ماشینهای مفیدی که کارها را آسان و مختصر می‌کند تلقی کرد، که به وسیله يك مقدار سرمایه مساوی در گردش درآمدی بیشتر نصیب کارفرمای خود می‌کند. يك مزرعه آباد دارای همان محاسن ماشینهاست، و مدت عمر آن بیشتر از آنهاست، و اغلب هیچ گونه تعمیری احتیاج ندارد، مگر کاربرد سودآور سرمایه کشاورز که به کشت آن اختصاص داد، شده است.

چهارم، سرمایه‌ای که مربوط است به استعدادها و شایستگیهای مكتسب و مفید تمام ساکنان یا اعضای جامعه. بدست آوردن چنین استعدادهایی، به وسیله معاش تحصیل‌کننده در دوره سوادآموزی، مطالعه، یا شاگردی کردن، همیشه هزینه‌های حقیقی دربردارد، که يك نوع سرمایه ثابت و مجسم در شخص اوست. آن استعدادها، همان‌طور که قسمتی از ثروت این فرد را تشکیل می‌دهد، همان‌طور هم ثروت جامعه‌ای که به آن تعلق دارد تشکیل می‌دهد. بهبود مهارت يك کارگر را می‌توان درست مانند ماشین یا ابزارکاری که کارها را آسان و مختصر می‌کند تلقی کرد، و با اینکه مخارج معینی دربر دارد، ولی مخارج

را به اضافه سود برمی گرداند.

قسمت سوم از این سه سهم سرمایه که طبعاً سرمایه عمومی جامعه به آن تقسیم می شود، سرمایه در جریان است؛ که ویژگی آن اینست که فقط به وسیله جریان پیدا کردن و یا تعویض مالکان سرمایه درآمدی به وجود می آورد. این نوع سرمایه هم از چهار قسمت ترکیب یافته است:

نخست، سهم پولی که به وسیله آن تمام سه قسمت دیگر به گردش درآمده و بین مصرف کنندگان واقعی خود قسمت می شوند؛

دوم، سرمایه و خوارباری که در تملک گوشت فروش، چوبدار، کشاورز، بنکدار، آبجوساز، و غیره قرار گرفته و انتظار دارند که از فروش آن سودی بدست آورند؛ سوم، موادی که خواه به طور کلی خام، یا کم و بیش ساخته شده باشند، یعنی موادی که مربوط به لباس، اثاثیه منزل، و ساختمان است، و هنوز به اشکال سه گانه فوق درنیامده، ولی در اختیار برزگر، کارخانه دار، پارچه فروش و بزاز، چوب فروش، نجار، دروینجره ساز، آجرپز، و غیره است؛

چهارمی یا آخرین آن، از کارهایی که انجام شده و تکمیل گشته، ولی هنوز در اختیار بازرگان یا کارخانه دار بوده، و به مصرف کننده واقعی فروخته نشده یا بین آنها توزیع نگردیده است؛ مثل اشیاء ساخته شده که ما اغلب در دکانهای آهنگری، زرگری، مسگری، فرنگی ساز، جواهر فروش، بلور فروش و چینی فروش و غیره می بینیم. در این مورد سرمایه در گردش عبارتست از: خواربار، مواد، انواع کارهای ساخته شده که در اختیار واسطه های مربوطه است، و پولی که برای جریان انداختن و توزیع کردن آنان لازم است تا سرانجام به دست کسانی برسد که از آنها استفاده کرده یا آنها را مصرف می کنند. از این چهار قسمت، سه جزء آن یعنی خواربار، مواد اولیه و کالاهای ساخته شده، سالیانه یا در دوره های کمتر یا بیشتری از جریان خارج می شوند، و یا جزو سرمایه ثابت قرار می گیرد یا در سرمایه ای که برای مصرف فوری در نظر گرفته شده وارد می گردد.

هر سرمایه ثابت در اصل از سرمایه در گردش ناشی شده، و لازم است که دائماً به وسیله سرمایه در گردش حمایت شود. تمام ماشین آلات مفید و ابزار و وسیله کار در اصل از سرمایه در گردش ناشی شده است، که این سرمایه و موادی که از آنها ساخته می شود مهیا می کند، و معاش کارگرانی که آن را تولید می کنند فراهم می سازد. ضمناً، احتیاج به سرمایه در گردش هست که دائماً آنها را تعمیر کند. هیچ سرمایه ثابتی نمی تواند ایجاد درآمد کند مگر به وسیله سرمایه در گردش. مفیدترین ماشین آلات و وسایل کار بدون سرمایه در جریان چیزی تولید نمی کند، و این سرمایه در گردش موادی که باید روی آن کار شود تدارک دیده، و آذوقه کارگرانی که این مواد را به کار می برند تهیه می کند. زمین، هر چقدر هم که آباد باشد، بدون سرمایه در گردش درآمدی ندارد، که با این سرمایه قوت کارگرانی که آن را کشت کرده و محصول را جمع آوری می کنند تهیه می شود.

نگهداری و اضافه کردن موجودی که برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده تنها منظور و هدف نهایی سرمایه های ثابت و سرمایه در گردش است. همین موجودی سرمایه

است که مردم تا آن گذران کرده، پوشاک و مسکن تهیه می کنند. توانگری و تهیدستی مردم بسته به فراوانی یا کمی لوازمی است که این دو نوع سرمایه می تواند برای موجودی که به منظور مصرف ضروری کنار گذاشته شده تدارک ببیند.

بنا بر این مقادیر زیادی از سرمایه در جریان مرتباً از آن خارج می شود، برای اینکه در دو رشته دیگر سرمایه عمومی جامعه وارد شود؛ و به نوبه خود این سرمایه مرتب نیاز به ذخایر جدیدی دارد زیرا بدون آن به زودی ازمیان می رود. این ذخایر اصولاً از سه منبع به دست می آید: محصول زمین، محصول معدن، و شیلات. این سه منبع ذخایر دائمی خواربار و مواد را فراهم می کنند، که بعدها تبدیل به کالاهای ساخته شده می شود، و به وسیله همین کالاهای خواربار مواد، و کالاهای ساخته شده ای که مرتباً از سرمایه در گردش خارج می شوند به آن برگشت داده می شود.

همچنین، آنچه که برای نگهداری و اضافه کردن مواد لازم پول در جریان مورد نیاز است، از معدن استخراج می گردد. زیرا با اینکه، در جریان عادی داد و ستد، این قسمت مثل آن دو جزء دیگر، الزاماً از معدن خارج نشده و فقط برای آنست که در اختیار دو رشته دیگر سرمایه عمومی جامعه قرار داده شود، ولی فلزاتی که پول از آنها ساخته می شود، آخر الامر فرسوده و کهنه شده، و گاهی اوقات نیز، یا گم می شود و یا اینکه به خارج ارسال می گردد، و لذا، نیاز به ذخایر دائمی دارد، گویا اینکه البته، مقداری که هر ساله باید جانشین قسمت فرسوده و گم شده شود زیاد نیست.

زمین، معدن، و شیلات برای بهره برداری احتیاج به سرمایه در جریان و سرمایه ثابت دارد؛ و محصول این هر سه، نه تنها این دو نوع سرمایه را به سود آنان برگشت می دهد، بلکه تمام سرمایه هایی که در جامعه است پس می دهد. بدین نحو کشاورز هر سال جانشین آن مقدار آذوقه ای که کارخانه دار سال گذشته مصرف کرده و همچنین جانشین موادی که در صنعت به کار رفته تهیه می کند؛ و کارخانه دار و صنعت کار نیز عوض کالاهایی که کشاورز در سال گذشته مصرف کرده است تولید می کند. این مبادله حقیقی بین این دو طبقه از مردم است، گویا اینکه به ندرت اتفاق می افتد که محصول خام کشاورز و محصول ساخته شده صنعت کار به طور مستقیم با هم مبادله و معاوضه شده؛ زیرا به ندرت اتفاق می افتد که کشاورز غله و دام، پنبه و پشم تولیدی خود را درست به همان شخصی بفروشد که می خواهد از او پوشاک، اثاثیه خانه، و وسایل کاری که لازم دارد بخرد. بنابراین، وی محصول خام خود را در قبال پول می فروشد، که با آن هر چه که باید داشته باشد، و محصول ساخته شده که به آن نیاز دارد خریداری کند. زمین، حتی سرمایه ای که در ماهیگیری و استخراج معدن به کار رفته جبران می کند، یا حداقل قسمتی از آن را جبران می کند. این محصولات زمین است که ماهی را از آب می گیرد؛ و محصول سطح زمین است که مواد معدنی را از بستر زمین خارج می کند.

محصول زمین، معدن، و شیلات، وقتی که حاصلخیزی طبیعی هر سه مساوی باشد، به نسبت مقدار سرمایه و کاربرد صحیح آن در این سه مورد خواهد بود. وقتی که سرمایه ها مساوی بوده و در هر سه قسمت فوق به یکسان و به خوبی به کار برده شود، محصولات

به دست آمده آنها به نسبت حاصلخیزی طبیعی آنهاست.

در تمام کشورهایی که در آن امنیت نسبتاً خوبی وجود داشته باشد، هر فردی که دارای شعور متعارف باشد می‌کوشد تا هر چه سرمایه در اختیار دارد برای استفاده حال و یا استفاده آتی به کار برد.

چنانچه برای استفاده حال به کار رود سرمایه‌ای است که برای مصرف ضروری کنار گذاشته است. اگر برای سود آتی به کار رود، باید این سود را یا از طریق نگاه داشتن سرمایه نزد خودش حاصل کند، یا از طریق واگذاری آن به دیگری. در مورد اول سرمایه ثابت است، و در مورد دوم سرمایه در جریان. آدم باید کاملاً احمق باشد که در جایی که امنیت قابل تحمیلی وجود دارد، تمام موجودی سرمایه‌ای را که دارد در یکی از آن سه طریق فوق به کار نبرد، اعم از اینکه این سرمایه مال خودش باشد یا از دیگران وام گرفته باشد.

در حقیقت، در آن کشورهای بدبختی که، مردم دائماً از شدت عمل و ظلم اولیاء کشور در بیم و هراسند، اغلب مقدار زیادی از این سرمایه‌ها را در خاک و یا جای دیگری پنهان می‌کنند، برای اینکه همیشه آن را در اختیار داشته باشند و بتوانند، در مواقعی که بایکی از بدبختی‌هایی که دائماً معروض آنها هستند مواجه شوند، آن را به جای امنی منتقل کنند. گفته می‌شود، در ترکیه، هندوستان، و به عقیده من، در بیشتر کشورهای آسیا وضع به همین طریق است. در بین اجداد و نیاکان ما در زمان دولتهای مستبد فئودال نیز وضع به همین منوال بوده است. در آن زمانها پیدا شدن گنجهای بی‌صاحب یکی از ممرهای درآمدی بیشتر حکام اروپا بود و این نوع درآمد به هیچ وجه قابل تحقیر نبود. این گنجها اغلب از زیر خاک به دست می‌آمد، و کسی نمی‌توانست نسبت به آنها حقی را اثبات کند. در آن زمانها این گنجینه‌ها آن قدر مهم تلقی می‌شد، که همیشه آن را متعلق به حاکم می‌دانستند، و متعلق به یابنده یا مالک زمین نبود، مگر اینکه حق تملك آن به موجب فرمانی که از طرف حاکم صادر می‌گردید به مالک داده می‌شد.

این دفینه‌ها در ردیف معادن طلا و نقره به حساب می‌آمد، که بدون جمله خاصی در فرمان سلطنتی، فرض بر این بود که هیچگاه جز امتیاز عمومی زمین وارد نشود، حال اینکه معادن سرب، مس، قلع، وزغال سنگ، اشیاء بی‌اهمیتی تلقی می‌شدند.

بخش دوم

درباره پول که جزو بخشی از سرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شد یا بحثی درباره هزینه نگهداری سرمایه ملی

در کتاب اول گفتیم، که قیمت بیشتر کالاها از سه جزء تشکیل می‌شود، که یکی مزدکار را می‌پردازد، دیگری سود سرمایه‌است، و سومی اجاره زمینی‌است که برای تولید و به‌بازار آوردن آن به‌کار رفته است؛ و اشاره کردیم که درحقیقت بعضی از کالاها هستند، که قیمت آنها فقط از دو بخش تشکیل شده، یکی مزد کارگر، و دیگری سود سرمایه؛ و همچنین نشان دادیم که بعضی از کالاها هستند که قیمت آنها از يك جزء درست شده است، و آن هم مزدکارگراست؛ و اما نتیجه گرفتیم که قیمت هر کالا ضرورتاً به يك یا دو و یا سه جزء تقسیم می‌شود؛ هر قسمت از بهای کالا که نه سهم اجاره است و نه مزدکارگر، ضرورتاً سود شخصی دیگری است.

همان‌طور که دیدیم، چون در مورد هر کالای معین، که به‌طور جداگانه در نظر گرفته شود، این موضوع مصداق دارد، باید نسبت به تمام کالاهایی که شامل کل تولید، سالیانه زمین و کارگر هر کشور است بر روی هم، نیز مصداق داشته باشد. کل قیمت یا ارزش معاوضه‌ای آن محصول سالیانه باید به همان سه جزء تقسیم شود، و بین ساکنان مختلف آن کشور توزیع شود، یا به عنوان مزدکارگر، یا سود سرمایه، و یا اجاره زمین. اما با اینکه ارزش کل محصول سالیانه زمین و کارگر هر کشوری بدین نحو بین ساکنان مختلف آن توزیع شده و درآمد آنان را تشکیل می‌دهد، مع‌هذا همان‌طور که در اجاره يك مستغل خصوصی بین اجاره ناخالص و اجاره خالص تمایزی قائل می‌شویم همان‌طور نیز در درآمد تمام ساکنان يك کشور بزرگ باید قائل به تفکیک شویم.

اجاره ناخالص يك مستغل خصوصی شامل همه آن چیزهایی است که کشاورز پرداخت می‌کند؛ اجاره خالص، چیزی است که پس از کسر تمام هزینه‌های مدیریت، تعمیرات، و سایر مخارج لازم، برای مالك باقی می‌ماند. یا اجاره خالص چیزی است که مالك، بدون اینکه صدمه‌ای به مستغل او وارد شود، می‌تواند جانشین سرمایه‌ای که برای

مصرف ضروری ذخیره می‌شود بکند، و یا اینکه آن را برای مهمانیها، اسباب ولوازم، زیورآلات خانه و اثاث آن، لذا ید و سرگرمیهای خصوصی خود کنار بگذارد. ثروت حقیقی مالک به تناسب اجاره خالص اوست، نه اجاره ناخالص.

درآمد ناویژه تمام ساکنان يك کشور بزرگ شامل كل محصول سالیانه زمین او و کارگر آنهاست؛ درآمد ویژه آن چیزی است که پس از وضع هزینه‌های نگهداری؛ سرمایه‌های ثابت، و سرمایه‌های در جریان باقی می‌ماند؛ یا آن چیزی است که جامعه بدون تخطی به سرمایه خود، می‌تواند جزء موجودی خود که برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده بیاورد، یا برای خواربار، آسایش، و سرگرمیهای خود خرج کند. ثروت حقیقی آنها، نیز، به تناسب همین درآمد ویژه است، نه درآمد ناویژه. كل مخارج نگهداری سرمایه ثابت ظاهراً باید از درآمد جامعه جدا شود. موادی که برای تعمیر ماشین و وسایل کار مفید، و ساختمانهای سودآور و غیره به کار می‌رود، و همچنین محصول کار که برای به شکل درآوردن آن مواد به ترکیب صحیح لازم است، نباید جزء درآمد ناویژه محسوب شود. در واقع قیمت کار ممکن است قسمتی از آن را تشکیل دهد؛ زیرا کارگری که برای آن کار استخدام شده ممکن است كل ارزش مزد خود را در سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده قرار دهد. ولی در سایر اقسام کار، هم قیمت و هم محصول جزء سرمایه مزبور به شمار می‌رود، یعنی قیمت به کارگران، و محصول به سایر مردمی که معاش، آسایش و سرگرمی آنان در اثر کار آن کارگران افزایش می‌یابد، تعلق می‌گیرد.

هدف سرمایه ثابت اینست که قدرت مولده کارگر را افزایش دهد، یا تعداد مشخصی از کارگران بتوانند مقدار بیشتری کار انجام دهند. در روستایی که همه ساختمانها، نرده کشیها، زهکشیها، خطوط ارتباطی و غیره، در وضع بسیار خوب و کاملی هستند، تعداد معینی کارگر و چند جفت گاو خیلی بیشتر محصول تولید می‌کنند، تا روستایی که زمین آن به همان اندازه و به همان مرغوبیت باشد، و هیچ کدام از وسایل مذکور روستای فوق را نداشته باشد. در صنعت تعداد معینی از کارگران که دارای بهترین وسایل و ماشین آلات تولید باشند بیشتر کالا تولید خواهند کرد تا وقتی که وسایل کار آنها ناقص باشد. مخارجی که به خوبی و بدرستی روی هر نوع سرمایه ثابت خرج بشود، همواره موجب به دست آمدن سود کلانی فوری می‌گردد، و محصول سالیانه‌ای با ارزش بیشتری تولید می‌کند، تا مخارجی که برای نگاه داشتن و بهبود سرمایه‌های ثابت خرج می‌شود.

زیرا، هزینه نگاه داشت و بهبود سرمایه ثابت باز هم احتیاج به سهم معینی از تولید دارد، بدین ترتیب مقدار معینی مواد، و تعدادی کارگر مشخص، که هر دوی آن در جهت افزایش مقدار غذا، لباس و مسکن، یعنی معاش و آسایش جامعه اختصاص داده شده، به سوی مشاغل و کارهای دیگر، که بسیار سودآور بوده، ولی با این یکی متفاوت باشد سوق داده می‌شود. روی همین اصل تمام اصلاحاتی که در امور فنی و مکانیک پدید می‌آید، و سبب شود که همان تعداد کارگر مقدار کار مساوی را، با ماشین ساده‌تر و ارزانتر از آنچه قبلاً متداول بود تولید کنند، همیشه در هر جامعه‌ای مقرون به صرفه است. مقدار معینی مواد، و تعداد مشخصی کارگر، که قبلاً برای به راه انداختن ماشین پیچیده‌تر و گرانتری به کار

برده می‌شد، اینک برای افزایش مقدار کاری که آن ماشین یا هر ماشین دیگری قادر به انجام بود به کار گرفته می‌شود. مدیر مسئول کارخانه‌ای که هزار لیره را در سال برای نگهداری و حفاظت ماشینها خرج کرده است، اگر بتواند مخارج خود را به پانصد لیره تقلیل دهد، طبعاً می‌تواند پانصد لیره را به خرید مقدار مواد اضافی که باید با تعداد اضافی کارگر ساخته شود اختصاص دهد. بنابراین مقدار آن کاری، که ماشین وی قادر به تولید بود، طبعاً افزایش می‌یابد، و بدین نحو مجموع آسایش و وسایل راحتی که جامعه می‌تواند از آن برخوردار شود زیاد می‌شود.

کل هزینه نگهداری سرمایه‌های ثابت در یک کشور بزرگ را می‌توان بخوبی با هزینه تعمیرات یک مستغل خصوصی مقایسه کرد. مخارج تعمیرات ممکن است اغلب برای ادامه محصول مستغل، و نتیجتاً برای اجاره خالص و ناخالص مالک ضروری باشد. لیکن، وقتی با یک رهبری صحیح، بتوان این مخارج را بدون کاسته شدن میزان تولید کم کرد، اجاره ناخالص لااقل مثل گذشته خواهد بود، و اجاره خالص طبعاً افزایش می‌یابد. اما با اینکه کل مخارج نگهداری سرمایه ثابت بدین نحو ضرورتاً از درآمد خالص جامعه جدا می‌شود، ولی در مورد نگهداری سرمایه‌های در جریان این طور نیست. از چهار جزئی که سرمایه در گردش را تشکیل می‌دهد یعنی پول، خواربار و آذوقه، مواد خام، و کالاهای ساخته شده، دیدیم که سه جزء آخری، منطقی از آن سرمایه بیرون کشیده می‌شود، که یا جزء سرمایه ثابت جامعه قرار گیرند، و یا در موجودی که برای مصرف ضروری کنار گذاشته وارد شود. هر مقدار از کالاهای مصرف شدنی که برای نگهداری سرمایه‌های ثابت به کار نرفته، کل در سرمایه‌های جاری به کار می‌رود، و یک جزء از درآمد خالص جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین، نگهداری آن سه جزء سرمایه‌های جاری، از درآمد ویژه جامعه، جز آنچه که برای نگهداری سرمایه ثابت لازم است، چیزی را کم نمی‌کند.

در این مورد سرمایه جاری یک جامعه با سرمایه در گردش یک فرد فرق دارد. سرمایه جاری یک فرد کاملاً از آنچه که درآمد ویژه او را تشکیل می‌دهد، یعنی آنچه ک، روی هم رفته سود او را در بر می‌گیرد، جداست. ولی با اینکه سرمایه در جریان هر فرد قسمتی از سرمایه در جریان جامعه‌ای را که آن فرد بدان تعلق دارد تشکیل می‌دهد، ولی روی این اصل کاملاً از به وجود آوردن درآمد ویژه آنان جدا نیست. با اینکه تمام کالاهایی که یک بازرگان در انبار یا مغازه خود دارد به هیچ وجه نباید جزو موجودی او برای مصارف ضروری و آنی کنار گذاشته شود، ولی در مورد سایر مردم که از درآمد، ناشی از سایر وجوه ممکن است منطقی ارزش، و همچنین سود آن را برگشت دهد، می‌توان این کار را کرد، بدون اینکه موجب کاهش سرمایه وی یا سرمایه دیگران شود. بنابراین، پول تنها جزئی از سرمایه جاری جامعه است، که نگهداری آن می‌تواند موجب کاهش درآمد ویژه آنان شود.

سرمایه ثابت، و آن قسمت از سرمایه جاری که شامل پول است، تا آنجا که روی درآمد جامعه اثر می‌گذارند، تشابه زیادی با هم دارند.

نخست، همان‌طور که آن ماشین‌آلات و وسایل کار و غیره مستلزم هزینه‌های معینی است، که ابتدا برای نصب آنان، و سپس برای حفظ و نگهداری آن باید خرج شود، که هردوی این مخارج، با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص جامعه را تشکیل می‌دهند، ولی کاهشی است در درآمد خالص جامعه؛ همان‌طور هم موجودی پولی که در یک جامعه، در جریان است مستلزم مخارج معینی است، نخست برای جمع‌آوری و سپس برای نگهداری آن، که هر دو مخارج با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص را تشکیل می‌دهند، ولی به‌همان علت، کاهشی است در درآمد ویژه جامعه. مقدار معینی از مواد خام بسیار با ارزش، طلا و نقره، و بعضی از کارهای نادر و عجیب، به‌جای اینکه موجودی سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری در نظر گرفته شده، افزایش دهد، و یا معاش، وسایل آسایش، و سرگرمیها و لذات افراد را زیاد کنند، برای نگهداری وسایل تجاری و دادوستد بزرگ و گران‌فیمت به‌کار می‌افتند، که به‌وسیله آن هر فرد در جامعه معاش، وسایل آسایش و سرگرمی خود را به‌طور منظم و به‌نسبت واقعی دریافت می‌کند.

دوم، همان‌طور که ماشین و وسایل کار و غیره که سرمایه ثابت فرد یا جامعه را تشکیل می‌دهد، هیچ‌قسمتی از درآمد ناخالص و درآمد ویژه فرد و جامعه به‌پس‌ساب نمی‌آید؛ همان‌طور هم پول، که به‌وسیله آن درآمد کل جامعه به‌طور منظم بین تمام اعضای مختلف آن توزیع می‌شود، خودش قسمتی از درآمد نیست. چرخ بزرگ توزیع به‌طور کلی از کالاهایی که به‌وسیله آن توزیع می‌شود فرق دارد. درآمد جامعه عموماً شامل همان کالاهاست، نه چرخه‌ای که آنها را به‌جریان می‌اندازد. در محاسبه درآمد ویژه یا ناویژه هر جامعه، باید همیشه از کل پول و کالای در گردش سالیانه، کل ارزش پول را، که حتی یک‌شاهی آن هیچ‌وقت جزو هیچ‌کدام از درآمد نیست، منها کنیم.

اگر پیشنهاد و اصل بالا مشکوک و یا مخالف عقیده عمومی به‌نظر آید، فقط ناشی از نقص و ابهام زبان ماست. ولی وقتی آن را خوب تشریح کنیم و خوب بفهمیم، بی‌نیاز از اثبات است.

وقتی که راجع به مبلغ معینی پول صحبت می‌کنیم، گاهی منظورمان، جز قطعات فلزی که آن را تشکیل می‌دهد چیز دیگری نیست؛ و گاهی نیز منظورمان از پول اشاره مبهمی به کالاهایی است که می‌توان در قبال پول داشت، یا منظورمان قدرت خریدی است، که پول در اختیار ماقرار می‌دهد. بدین‌سان وقتی می‌گوئیم پول در جریان انگلیس هیچ‌چند میلیون است، فقط منظورمان مقدار قطعات فلزی است، که بعضی از نویسندگان محاسبه کرده‌اند، یا اینکه حدس زده‌اند در آن کشور جریان دارد. ولی وقتی می‌گوئیم یک فرد در سال پنجاه یا صد لیبره ارزش دارد، معمولاً منظورمان نه تنها تعداد قطعات فلزی است که سالیانه به او پرداخت می‌شود، بلکه ارزش کالاهایی است که وی سالیانه می‌تواند بخرد یا مصرف کند. معمولاً مقصود ما اینست که تأیید کنیم این طریق زندگی کردن چگونه است و چطور باید باشد، یا مقصود اینست که کمیت و کیفیت نیازها و وسایل آسایش زندگی را که وی با رعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند از آن لذت ببرد تشریح کنیم.

هنگامی که، منظور از مبلغ معینی پول، تنها مقدار قطعات فلزی که از آن درست

شده نبوده بلکه در فحوای آن اشاره ضمنی به کالاهایی که در قبال آن می‌توان داشت بشود، ثروت یا درآمدی که در این مورد فهمیده می‌شود، فقط برابر است با یکی از دو ارزشی که بدین نحو به‌طور ابهام‌آمیزی از این کلمه مستفاد می‌شود، وقتی که از مبلغ پول معین، صحبت می‌کنیم، منظور ما بیشتر قسمت دوم است نه قسمت اول، یعنی ارزش پولی است نه خود پول.

بدین ترتیب اگر حقوق بازنشتگی شخص معینی هفته‌ای یک گینی باشد، وی در خلال هفته با آن می‌تواند مقدار معینی خواربار، وسایل و سرگرمی اکتیاع کند. به نسبتی که این مقدار خریداری شده کم یا زیاد باشد، ثروت حقیقی او نیز کم یا زیاد می‌شود، یعنی درآمد هفتگی او بالا یا پایین می‌رود. ولی مسلماً منظور ما از این سخن این نیست که درآمد هفتگی وی عبارت است از یک گینی به اضافه معادل آنچه که وی با آن یک گینی می‌خرد، بلکه مساوی یکی از آن دو ارزش است؛ و بیشتر برابر است با آن چیزی که می‌تواند بخرد، نه مقدار قطعات فلز، یعنی برابر است با ارزش یک گینی در بازار نه خود گینی.

اگر حقوق چنین شخصی، باطلا پرداخت نشود، بلکه با اسکناسی به ارزش یک گینی و به سررسید یک هفته پرداخت گردد، درآمد او مسلماً شامل آن قطعات کاغذی نیست بلکه شامل چیزی است که با آن اسکناس می‌تواند خریداری کند.

یک گینی را می‌توان براتی تلقی کرد که برای مقدار معینی از نیازها و مایحتاج زندگی به همه کسبه‌های محله او حواله شده باشد. درآمد شخصی که پول به او پرداخت می‌گردد، شامل قطعات طلا نیست، بلکه شامل آن چیزی است که وی می‌تواند با آن فلز به دست آورد، و یا شامل آن چیزی است که می‌تواند در قبال آن معاوضه کند. اگر این اسکناس در قبال چیزی قابل مبادله نباشد، مثل براتی که به شخص ورشکسته حواله شده است، ارزشی جز یک کاغذ پاره بیهوده نخواهد داشت.

با اینکه درآمد هفتگی یا سالیانه تمام ساکنان مختلف هر کشور را، بدین طریق می‌توان، (و حقیقتاً هم همین‌طور است) با پول پرداخت، اما، ثروت حقیقی آنان، یعنی درآمد حقیقی هفتگی یا ماهیانه آنها کلاً باید همیشه به تناسب مقدار کالاهای مصرف‌شدنی که همه آنها می‌توانند با آن پول خریداری کنند، زیاد و کم بشود. کل درآمد همه ساکنان یک کشور بر روی هم ظاهراً مساوی هر دوی آن، یعنی هم پول و هم کالاهای مصرف‌شدنی نیست؛ بلکه مساوی یکی از این دو ارزش است، و بیشتر مساوی کالاهای مصرف‌شدنی است تا خود پول.

بنابراین، اگر، اغلب درآمد یک شخص را با قطعات فلزی که سالیانه به او پرداخت می‌گردد بیان می‌کنیم، به علت اینست که آن مقدار قطعات فلزی میزان قدرت خرید او یا ارزش کالاهایی که سالیانه می‌تواند مصرف کند تعیین می‌کند. ولی در اینجا باز هم درآمد او را شامل این قدرت خرید یا مصرف او می‌دانیم و نه قطعات فلزی که آن را منتقل می‌کنند.

به هر حال اگر در مورد یک فرد این مسأله به اندازه کافی بدیهی و روشن است، در

مورد جامعه به طریق اولی روشنتر است. مقدار قطعات فلزی که سالیانه به یک فرد پرداخت می‌شود، اغلب درست برابر است با درآمد او، و روی این اصل کوتاهترین و بهترین طریق بیان ارزش کار او محسوب می‌شود. اما مقدار قطعات فلزی که در یک جامعه جریان دارد، هیچ وقت مساوی با درآمد تمام اعضای جامعه نیست. همان طور که یک گینی که امروز حقوق تقاعد هفتگی فردی با آن پرداخت می‌گردد، فردا ممکن است حقوق شخص دیگری با آن پرداخت شود، و حقوق شخص دیگر در روز سوم، بنابراین مقدار قطعات فلزی که سالیانه در یک کشور جریان دارد باید همیشه ارزش بسیار کمتری داشته باشد تا کل حقوق تقاعدی که سالیانه با آن پرداخت می‌شود. ولی قدرت خرید، یا کالاهایی که به طور مرتب با مجموع پول بازنشستگی مزبور خریداری می‌شود چون پول آنها پشت سر هم پرداخت می‌گردد، باید همیشه درست با ارزش حقوق بازنشستگی همه کسانی که آن را دریافت کرده‌اند برابر باشد همان طور که درآمد افراد مختلف که حقوق بازنشستگی مزبور را دریافت می‌کنند باید یک ارزش را داشته باشد. بنابراین، درآمد مذکور نمی‌تواند شامل قطعات فلزی باشد، که مقدار آن بسیار کمتر از ارزش آنست، بلکه شامل قدرت خرید، یا کالاهایی است که به تدریج که پول از یک دست به دست دیگر می‌رود می‌توان مرتباً با آنها خرید کرد.

بنابراین، پول که چرخ بزرگ گردش اقتصادی، و ابزار بزرگ داد و ستد است، مانند سایر ابزار تجارت، باینکه جزئی از سرمایه را تشکیل می‌دهد ولی جزء بسیار با ارزش آنست، هیچ قسمتی از درآمد جامعه‌ای که به آن تعلق دارد تشکیل نمی‌دهد؛ و با اینکه قطعات فلزی که از آن ترکیب یافته، در خلال جریان سالیانه خود، درآمد هر شخصی را که عرفاً به او تعلق دارد به او توزیع می‌کند، ولی خود پول هیچ قسمتی از آن درآمد او را تشکیل نمی‌دهد.

سومی، و آخرین آن، ماشین آلات و ابزار و وسائل کار و غیر است، که سرمایه ثابت را تشکیل می‌دهد، و این شباهت را با آن قسمت از سرمایه در گردش که شامل پول است حفظ می‌کند؛ بدین طریق همان طور که هر صرفه‌جویی در مخارج نصب و نگهداری ماشینها، که نیروی مولد کارگر را تنزل ندهد، بهبودی در درآمد ویژه جامعه است، همان طور هم هر گونه صرفه‌جویی در مخارج جمع‌آوری و نگهداری آن قسمت از سرمایه در گردش که شامل پول است بشود، یک نوع ترقی و بهبود درست مثل اولی است.

این کاملاً واضح است، و قبلاً هم قسمتی از آن را شرح دادیم، که چگونه هر گونه صرفه‌جویی در هزینه نگهداری سرمایه ثابت بهبودی در درآمد ویژه جامعه به شمار می‌آید. کل سرمایه مدیر و مسئول هر کارخانه‌ای ضرورتاً بین سرمایه ثابت و سرمایه در گردش او تقسیم می‌شود. در حالی که کل سرمایه او ثابت است، اگر یکی از آنها کم باشد، دیگری الزاماً زیاد خواهد بود. سرمایه جاری است که مواد خام و مزد کارگر را فراهم می‌کند، و صنعت را به حرکت درمی‌آورد بنابراین، هر گونه صرفه‌جویی در نگهداری سرمایه ثابت که نیروی مولد کارگر را کاهش ندهد، باید بتواند وجهی که صنعت را به حرکت درمی‌آورد افزایش دهد، زیرا در نتیجه آن محصول زمین، که درآمد حقیقی هر جامعه است افزایش می‌یابد.

جانشین شدن پول کاغذی به جای طلا و نقره، یعنی وسیله کار بسیار کم‌خرجی در مبادله جانشین وسیله کار پرهزینه‌ای می‌شود، و حال آنکه راحتی مبادله در هر دوی آن یکی است. جریان کالاهای با چرخ جدیدی ادامه می‌یابد که تأسیس و نگهداری آن کم‌خرج‌تر از وسیله قدیمی اولی است. ولی به چه نحو این عمل انجام می‌شود، و به چه طریق منجر به افزایش درآمد ناخالص و درآمد خالص جامعه می‌شود، به طور کلی زیاد روشن نیست، و بنابراین احتیاج به توضیح بیشتری دارد.

چند نوع مختلف اسکناس وجود دارد؛ ولی اسکناسهای در گردش از طرف بانکها و بانکداران از نوعی است که بیشتر شناخته شده، و به نظر می‌رسد که برای این منظور بهتر برگزیده شده است.

هنگامی که مردم يك کشور معین چنان اعتمادی به ثروت، پاکدامنی، و مآل‌اندیشی يك بانکدار معین دارند، که معتقدند وی همیشه حاضر است به محض تقاضا، تمام اسکناس - هائی که به وی ارائه می‌شود پول فلزی پرداخت کند؛ آن اسکناسها درست مثل پول مسكوك طلا و نقره می‌شوند، زیرا این اطمینان هست که در برابر آنها هر آن می‌توان طلا و نقره دریافت کرد.

يك بانکدار معین در میان مشتریان خود اسکناسهای خود را، تامیزان، فرضاً یکصد هزار لیره به عنوان وام منتشر می‌کند. چون این سند ذمه‌ای نقش پول را بازی می‌کند، بدهکاران وی همان بهره‌ای را به وی می‌پردازند که اگر این مبلغ به صورت پول پرداخت می‌شد، باید می‌پرداختند. این بهره منبع درآمد اوست. باینکه بعضی از این اسکناسها پیوسته برای پرداخت به سوی او برگشت داده می‌شوند، ولی قسمتی از آنها ماهها و سالها جریان پیدا می‌کند. بنابراین، با اینکه مجموعاً اسکناسهایی تامیزان یکصد هزار لیره در جریان دارد، اغلب داشتن بیست هزار لیره مسكوك طلا و نقره کافی است که وی با آن تقاضاهای گهگاهی مردم را پاسخ دهد. از اینرو، باین عمل بیست هزار لیره طلا و نقره همان کاری را انجام می‌دهد که صد هزار لیره می‌توانست انجام دهد. به وسیله اسکناسهای مزبور که به ارزش يك صد هزار لیره صادر و منتشر شده درست همان مبادلاتی در بازار صورت می‌گیرد، و همان مقدار کالاهای مصرف شدنی بین مشتریان واقعی در جریان گذاشته شده و میان آنها توزیع می‌شود که یکصد هزار لیره طلا و نقره قادر بود به جریان اندازد. بنابراین، بدین طریق می‌توان هشتاد هزار لیره طلا و نقره را از جریان خارج کرد؛ و اگر عملیات مختلفی از همین نوع به وسیله بانکداران دیگری انجام بگیرد، کل پول در جریان يك پنجم مبلغ طلا و نقره‌ای است که در غیر این صورت باید جریان می‌داشت.

مثلاً، فرض کنیم، که مجموع پول در جریان يك کشور معین، در زمان معین، بالغ بر يك میلیون لیره باشد، و این مبلغ برای به جریان انداختن مجموع محصول سالیانه زمین و کارگر آنها کافی باشد. همچنین، فرض کنیم، که مدتی پس از آن، بانکها و بانکداران مختلف، اسکناسهایی به ارزش يك میلیون لیره در وجه حامل صادر کنند، و در خزانه‌های مختلف خود ۲۰۰۰۰۰۰ لیره برای تقاضاهای اتفاقی و گهگاهی مردم ذخیره

کنند. بنابراین، پول در جریان عبارت خواهد بود از ۸۰۰۰۰۰۰ لیره طلا و نقره، و یک میلیون لیره هم به صورت اسکناس، که جمعاً ۱۸۰۰۰۰۰۰ لیره به صورت پول کاغذی و پول فلزی خواهد بود. ولی محصول سالیانه زمین و کارگر کشور قبلاً فقط احتیاج به یک میلیون لیره داشت که کالاها را به جریان انداخته و در بین مشتریان اصلی توزیع کند، و با این عملیات بانکی نمی‌توان محصول سالیانه را فوراً افزایش داد. بنابراین، یک میلیون لیره کافی است که این کالاها را به جریان اندازد. کالاهایی که باید خرید و فروش شود درست مثل گذشته است، و همان مقدار پول برای خرید و فروش آنها کافی است. مجرای انتشار پول، (اگر ما بدون باشم چنین اصطلاحی را در این مورد به کار بریم)، درست مثل گذشته خواهد بود. ما فرض کردیم که یک میلیون کافی است که این مجرا را پر کنند. از اینرو، هر مقداری بیش از این مبلغ که در مجرا ریخته می‌شود نمی‌تواند در آن مجرا جریان داشته باشد و باید لبریز شد، و طغیان کند. ۱۸۰۰۰۰۰۰ لیره در این مجرا ریخته شده است. بنابراین، باید ۸۰۰۰۰۰۰ لیره آن لبریز شود، این مبلغ بیشتر از مقداری است که در جریان باید باشد. ولی با اینکه نمی‌توان این مبلغ را در داخل کشور مصرف کرد، ولی این مبلغ بسیار ارزشمندتر از اینست که بگذارند بیکار بماند. بنابراین، آن را به خارج کشور می‌فرستند تا کار پر منفعتی که در کشور نمی‌تواند پیدا کند بیابد. ولی، پول کاغذی را نمی‌توان به خارج برد؛ زیرا اسکناسهای مزبور در فواصل بعیدی از بانکی که آن را صادر کرده، و در مسافتی از کشوری که پرداخت آن اسکناس به امر قانون الزامی است، در پرداختهای عادی قبول نمی‌شود. بنابراین، پول طلا و نقره، به مبلغ ۸۰۰۰۰۰۰۰ لیره به خارج فرستاده می‌شود، و مجرای پول در جریان در داخل کشور، به جای آن پولهای فلزی با یک میلیون پول کاغذی پر می‌شود. ولی با اینکه بدین طریق مبلغ معتناهی طلا و نقره به خارج فرستاده می‌شود، نباید تصور کنیم که بیخودی به خارج ارسال شده، و یا اینکه صاحبان آن به عنوان پیشکشی و هدیه به کشور خارجی اهدا کرده‌اند. این پول را در قبال کالاهای مختلف خارجی مبادا، می‌کنند، برای اینکه مصرف یک کشور خارجی دیگر و یا مصرف خود را تأمین کنند. اگر این پول را برای خرید کالا در کشور خارج مصرف کنند به این منظور که مصرف کشور دیگری را تأمین کرده، و یا پیشه ترابری و حمل و نقل را به عهده بگیرند، هر سودی که عاید شود به غیر از درآمد ویژه کشور خودشان است. مثل وجوه تازه‌ای می‌ماند، که برای پیشبرد تجارت جدید به وجود آمده است؛ داد و ستد داخلی با پول کاغذی انجام می‌شود، و طلا و نقره تبدیل به وجوهی می‌شود که در این تجارت جدید به کار می‌افتد. اگر پول مزبور را صرف خرید کالا به منظور مصرف داخلی کشور بکنند، ممکن است اول، یا صرف خرید کالایی بشود که مصرف عده‌ای بیکاره است که چیزی خودشان تولید نمی‌کنند، مثل شراب خارجی، ابریشم خارجی و غیره؛ دوم، یا ممکن است مواد خام، ابزار کار، و خواربار بخرند برای اینکه تعداد بیشتری از مردم زحمتکش و فعال را استخدام کرده و آنها را تغذیه کنند، که این عده معادل ارزش مصرف سالیانه خود را به اضافه سود آن تولید می‌کنند.

تا وقتی که در مورد اول مصرف می‌شود، و لخرجی رازید می‌کند، هزینه مصرف

را بدون اینکه تولید اضافه شده باشد، و یا وجوه دائمی برای تأمین آن مخارج فراهم شود، افزایش می‌دهد، و در هر حال مضر به حال جامعه است.

مادام که در راه دوم مصرف شود، صنعت را ترقی می‌دهد؛ و با اینکه مصرف جامعه را زیاد می‌کند، وجوه دائمی برای تأمین آن مصرف تدارک می‌یابد، و کسانی که مصرف می‌کنند مجموع ارزش مصرف سالیانه خود را به اضافه سود آن مجدداً تولید می‌کنند، درآمد ناویژه جامعه، یعنی محصول سالیانه زمین و کارگر، به اندازه مجموع ارزش کار کارگران مزبور روی مواد خام اضافه می‌شود؛ و درآمد ویژه آن جامعه به اندازه آنچه که از این مجموع ارزش باقی می‌ماند افزایش می‌یابد، البته پس از وضع مبلغی که برای نگهداری ابزار و وسائل کار لازم است.

قسمت اعظم طلا و نقره‌ای که به وسیله عملیات بانکی راهی خارج شده، و به خرید کالاهای خارجی برای مصرف داخلی اختصاص داده شده‌اند، لازم است و باید در خرید نوع دوم به کار رود، و این کار نه تنها محتمل است بلکه غیرقابل اجتناب است. با اینکه بعضی از افراد بخصوص ممکن است گاهی ولو اینکه درآمد آنها افزایش نیافته باشد، هزینه‌های خود را فوق العاده زیاد کنند، ولی باید اطمینان داشت که هیچ طبقه یارسته‌ای از مردم در این کار زیاده روی نمی‌کند؛ زیرا گرچه اصول عقل سلیم همیشه حاکم بر رفتار فرد نیست، ولی همیشه در کردار اکثریت هر طبقه اثر می‌گذارد. اما، درآمد مردم بیکار که یک طبقه یارک گروه از مردم را تشکیل می‌دهند، به هیچ وجه نمی‌تواند با عملیات بانکی مزبور افزایش یابد. بنابراین، هزینه آنها به طور کلی به وسیله عملیات مزبورچندان اضافه نمی‌شود، گو اینکه عده معدودی در بین آنها، ممکن است مخارج خود را فوق العاده بالا ببرند، و در حقیقت همین کار را هم می‌کنند. بنابراین، تقاضای مردم بیکار برای کالاهای خارجی همان، یا تقریباً به همان مقدار گذشته است؛ قسمت کوچکی از پول، که به وسیله عملیات بانکی اجباراً به خارج کشور منتقل شده، در خرید کالاهای خارجی برای مصارف داخلی به کار می‌رود، و احتمال دارد در خرید کالاهای مصرفی این عده مصرف شود. قسمت بیشتر این پول طبعاً در استخدام صنعت به کار می‌رود، و نه برای تغذیه و حفظ بیکاری.

وقتی مقدار صنعتی که سرمایه در گردش هر جامعه‌ای می‌تواند به کار گیرد محاسبه می‌کنیم، باید همیشه فقط آن قسمتی را مورد توجه قرار دهیم که شامل خواربار، مواد خام، و کالاهای ساخته شده است؛ قسمت دیگر، که شامل پول است، و فقط برای به جریان انداختن سه قلم فوق به کار می‌رود، باید از آن موضوع شود. پول نه مواد خام است که روی آن کار بشود، نه ابزاری است که بتوان با آن کاری انجام داد؛ و با اینکه مزد کارگر معمولاً با پول پرداخت می‌شود، ولی درآمد حقیقی وی، مانند درآمد سایر مردم، تنها شامل پول نیست، بلکه شامل ارزش پول است؛ البته نه ارزش قطعات فلزی آن، بلکه چیزی که در قبال آن بتوان دریافت کرد.

۱. بعضی از کشورهای در حال توسعه و تولیدکننده نفت امروز گرفتار همین وضع شده‌اند (مترجم).

مقدار صنعتی که هر سرمایه‌ای می‌تواند استخدام کند، ظاهراً، باید با تعداد کارگرانی که آن سرمایه به کار می‌گیرد به اضافه مواد خام، ابزار، و غذای لازم و مناسب طبیعت آن کار برابر باشد. پول برای خرید مواد و ابزار کار، و همچنین قوت و غذای کارگران لازم است. ولی مقدار صنعتی که مجموع سرمایه در استخدام می‌گیرد، با این هر دو یعنی پولی که آن را می‌خرد و مواد خام، ابزار، و آذوقه‌ای که با آن خریداری می‌شود برابر نیست؛ بلکه فقط مساوی یکی از این دو ارزش است، و بیشتر با قسمت دوم یعنی مواد خام، آذوقه و ابزار برابر است تا قسمت اول یعنی پولی که آن را به وجود آورده و وقتی که پول کاغذی جانشین طلا و نقره می‌شود، مقدار مواد خام، ابزار آلات، و آذوقه‌ای که مجموع سرمایه در جریان می‌تواند عرضه کند، احتمالاً به اندازه مجموع ارزش طلا و نقره‌ای که قبلاً در خرید آنها مصرف می‌شد افزایش می‌یابد. مجموع ارزش چرخ بزرگ انتشار و توزیع، به کالاهایی که به وسیله آن رواج یافته و توزیع می‌شوند، اضافه می‌گردد. این عمل تا اندازه‌ای شبیه کار مسئول يك کارخانه بزرگ است، که در نتیجه بهبودی که در علم مکانیک پدید آمده، ماشین قدیمی را پیاده کرده، و تفاوت قیمت آن را به سرمایه در جریان خود اضافه می‌کند، یعنی به جوهی که از آن مواد خام و مزه کارگران خود را می‌پردازد، می‌افزاید.

شاید امکان نداشته باشد که بتوان نسبت پول در جریان يك مملکت را به مجموع ارزش تولید سالیانه‌ای که با آن پول تولید شده تعیین کرد. نویسندگان مختلف این نسبت را يك پنجم، يك دهم، يك هشتم و يك سیام مجموع ارزش كل تولید دانسته‌اند. ولی هر قدر که نسبت پول در جریان به مجموع ارزش تولید سالیانه كم و ناچیز باشد، همیشه يك قسمت (البته قسمت بسیار ناچیز آن) از آنچه که تولید شده برای نگهداری صنعت کنار گذاشته می‌شود، و مسلماً نسبت مجموع ارزش تولید به این يك قسمت فوق‌العاده زیاد است. بنابراین، وقتی که در اثر جانشین شدن پول کاغذی، ارزش پول طلا و نقره در گردش ضرورتاً به يك پنجم مقدار قبلی خود کاهش می‌یابد، اگر فقط ارزش بخش بیشتر چهار پنجم بقیه به جوهی که برای نگهداری صنعت اختصاص داده شده اضافه شود، افزایش قابل ملاحظه‌ای در مقدار آن صنعت ایجاد می‌کند، و در نتیجه، موجب افزایش چشمگیری در ارزش تولید سالیانه زمین و کارگر می‌شود.

در عرض بیست و پنج و یا سی سال گذشته عملیاتی از این قبیل به وسیله تأسیس شرکت‌های بانکی جدید تقریباً در هر شهر مهم و حتی در بعضی از روستاهای اسکاتلند، انجام گرفته است. اثر این قبیل شرکت‌ها عیناً همان چیزهایی است که در بالا به آن اشاره کردیم. دادوستد اسکاتلند تقریباً همه‌اش به وسیله پول‌های کاغذی شرکت‌های مختلف بانکی انجام می‌شود، که با این پول انواع خریده‌ها و پرداخت‌های معمول به عمل می‌آید. پول نقره به ندرت دیده می‌شود مگر در مورد خرد کردن اسکناس بیست شلینگی، و مسكوك طلا از این هم كمیابتر است. ولی با اینکه رفتار آن شرکت‌های مختلف غیر استثنائی نبوده است، و لذا برای اجرای آن نیاز به قانون مصوب داشت، مع‌هذا، کشور اسکاتلند ظاهراً سود زیادی از مبادله آنان برده است. بارها شنیده‌ام که با قطعیت می‌گفتند از زمانی که برای اولین بار بانکها

تأسیس شدند، دادوستد و تجارت شهر گلاسکو در ظرف پانزده سال دو برابر شده است؛ و تجارت اسکاتلند از زمان اولین تأسیس دوبانک عمومی در شهر ادینبورگ چهار برابر شده است؛ یکی از آنها بانک اسکاتلند نامیده می‌شد، و به وسیله قانونی که در سال ۱۶۹۵ از پارلمان گذشت تأسیس یافت، و دیگری، بانک شاهی است، که به وسیله فرمان شاه در سال ۱۷۲۷ رسمیت یافت. من ادعا نمی‌کنم که واقعاً تجارت اسکاتلند به‌طور اعم، و یا مبادله شهر گلاسکو به‌طور اخص، در مدتی چنین قلیل، با چنان نسبت بزرگی افزایش یافته است. اگر هر کدام از آنها به این نسبت افزایش یافته باشند معلول چیزی به مراتب بزرگتر بود، است تا فقط علت مزبور. ولی، در اینکه تجارت و صنعت اسکاتلند در عرض این مدت بسیار ترقی کرده، و در اینکه بانکها مقدار زیادی در این افزایش سهم داشته‌اند تردیدی نیست.

ارزش پول نقره‌ای که قبل از اتحاد اسکاتلند با انگلیس (سال ۱۷۰۷) در جریان بود، و بلافاصله بعد از اتحاد، به‌منظور ضرب مجدد به بانک اسکاتلند برگشت، بالغ بر ۴۱۱۱۷ لیره و ۱۵ شلینگ و ۹ پنس بود. در مورد مسکوک طلا هیچگونه صورتی در دست نیست؛ ولی از صورت حسابهای قدیمی ضرابخانه اسکاتلند چنین مستفاد می‌شود که ارزش طلایی که همه ساله ضرب می‌شد از نقره بیشتر بوده است؛ در مورد ضرب مجدد مسکوک نقره، تعداد زیادی از مردم از عدم اعتمادی که داشتند نقره خود را به بانک اسکاتلند تحویل ندادند؛ و بعلاوه تعدادی مسکوک انگلیسی در اسکاتلند جریان داشت که به بانک مزبور بر نمی‌گشت. بنابراین، مجموع ارزش طلا و نقره‌ای که در اسکاتلند قبل از سال اتحاد با انگلیس جریان داشت نمی‌تواند کمتر از یک میلیون لیره بوده باشد. به نظر می‌رسد که این مبلغ تقریباً مجموع پول در جریان را در آن کشور تشکیل می‌دهد؛ زیرا با اینکه پول در جریان بانک اسکاتلند، که در آن زمان رقیبی نداشت، فوق‌العاده زیاد بود، و ظاهراً فقط قسمت کوچکی از کل مبلغ را شامل می‌شده. در حال حاضر مجموع پول در گردش اسکاتلند کمتر از دو میلیون لیره برآورد نمی‌شود، که از این مقدار مسکوک طلا و نقره آن احتمالاً به نیم میلیون نمی‌رسد. ولی با اینکه جریان پول طلا و نقره در عرض این مدت در اسکاتلند به‌طور فاحشی کاسته شده است، ثروت حقیقی و رفاه آن کشور ظاهراً هیچ‌گونه آسیبی ندیده است. بعکس، کشاورزی، صنعت، و تجارت آن، یعنی محصول سالیانه زمین و کارگر، به‌طور آشکاری اضافه شده است.

علت عمده انتشار سند ذمه‌ای از طرف بیشتر بانکها و بانکداران تنزیل بروات است، یعنی پرداخت پول در قبال آن، قبل از سررسید، بانکداران با محاسبه نرخ رسمی بهره، سود مبالغی که قبل از سررسید پرداخت می‌شود کسر می‌کنند. پرداخت برات در سررسید هم پولی را که بانک قبلاً داده است برمی‌گرداند و هم سودخالص بهره آن را. بانکداری که برات بازرگان را تنزیل می‌کند و بجای پول فلزی طلا و نقره، سند ذمه‌ای خود را می‌دهد (منظور اسکناس است)، این مزیت را دارد که می‌تواند به وسیله مجموع ارزش

اسکناسهایی که عملاً آنها را در جریان عادی انداخته است، مبالغ بیشتری را تنزیل کند. بدین وسیله قادر است که سود خالص مراحله کاری را از چنان مبلغ معتناهی به دست آورد. تجارت اسکا تلند، که در حال حاضر خیلی زیاد است، در زمان تأسیس دوشرکت، بانکی پیش گفته خیلی بی اهمیت تر بود، و چنانچه شرکتهای مزبور دادوستد خود را تنها محدود به تنزیل بروات می کردند از این هم کمتر بود. بنابراین، روش دیگری در انتشار سند ذمه ای خود پیدا کردند؛ و آن هم دادن حسابهای اعتباری بود، یعنی تا مبلغ معینی اعتبار (مثلاً دویاسه هزار لیره) به فردی که می توانست دوشرف ضامن معتبر و يك مستغل ارضی که حکم وثیقه را برای بانک داشته باشد ارائه دهد، می دادند، که در حدود مبلغ اعتبار، هر مبلغ پولی که به آن شخص می دادند عندالمطالبه با بهره قانونی بازپرداخت شود. به عقیده من، اعتباراتی از این نوع معمولاً از طرف بانک یا بانکداران دسراسر جهان داده می شده است. ولی شرایط سهامی که شرکتهای بانکی اسکا تلند برای بازپرداخت آن قائل می شدند، تا آنجا که من اطلاع دارم، مخصوص خود آنها بود، و شاید علت عمده داد و ستد مهم بانکداران، و منافع که کشور اسکا تلند از این راه برده است وجود همین شرایط سهل و آسان بوده است.

هر کس که از این نوع اعتبارات در بانک داشت، و مثلاً هزار لیره از آنها وام می گرفت، می توانست این مبلغ را طی دفعات متعدد، و هر دفعه بیست یاسی لیره بپردازد، بانک سهمی متناسب با مبلغ کل از روزی که هر کدام از این اقساط پرداخت می شد تنزیل می کرد، تا بدین نحو کل مبلغ تصفیه شود. بنابراین، کلیه بازرگانان، و تقریباً همه کاسبکاران، متوجه شدند که داشتن مبلغی اعتبار در نزد بانکها راحت است، و لذا اعلاقمند هستند که با قبول فوری اسکناسها یا پولهای کاغذی منتشره آنان و همچنین تشویق سایرین که با آنها داد و ستد داشتند به قبول این نوع پولها، وضع بانکها را رونق دهند. وقتی مشتریان برای پول به بانکها مراجعه می کردند، معمولاً بانکها پولهای کاغذی یا سند ذمه ای خودشان را می دادند. این سند ذمه ای را بازرگانان در قبال کالاهای صنعتی به کارخانه دارها می دادند، کارخانه دارها برای خرید مواد خام و خواربار به کشاورزان، کشاورزان در قبال اجاره ملک به مالک، مالک برای خرید وسایل آسایش و تجملات آنها را به بازرگانان برمی گردانند، و بازرگانان برای موازنه حساب اعتباری خود، یا برای برگشت پولی که از بانک وام گرفته بودند به بانک می دادند؛ و بدین وسیله تقریباً مجموع دادوستد پولی به همین وسیله کاغذی بر گزاری می شد. بدین ترتیب دادوستد عمده شرکتهای بانکی تأمین می گردید.

به وسیله این حسابهای اعتباری هر بازرگان می تواند، بدون بی احتیاطی و بی تدبیری، دادوستد بیشتری انجام دهد تا در شرایط عادی. اگر دو بازرگان که یکی از آنها در لندن و دیگری در ادینبورگ باشد، و در یک امر بازرگانی سرمایه مساوی به کار برده باشند، بازرگان ادینبورگی (چون می تواند از حساب اعتباری بانکهای اسکا تلند استفاده کند) در کمال مال اندیشی و احتیاط، دادوستد بیشتری انجام می دهد تا بازرگان لندن، و تعداد کسانی که به اشتغال خود درمی آورد بیشتر خواهد بود. بازرگان لندنی

باید همیشه مبلغ هنگفتی پول نقد یا در صندوق خود و یا در بانک بدون اینکه بهره‌ای به آن تعلق گیرد داشته باشد، تا بتواند مطالبات مستمر کالاهایی که نسبه خریده است، بردارد. فرض کنیم مقدار عادی این مبلغ پانصد لیره باشد. ارزش کالاها در انبار او باید همیشه به اندازه پانصد لیره کمتر از آن چیزی باشد که اگر مجبور نبود این پول بیکار را نزد خود نگاه دارد، می‌داشت. فرض کنیم که وی معمولاً کل موجودی انبار خود را هر سال یک بار بفروشد، یا کالاهایی برابر با کل موجودی خود را بفروش‌رساند، چون مجبور است مبلغ پانصد لیره را بیکار نگه دارد، در هر سال باید به اندازه پانصد لیره کمتر جنس بفروشد (زیرا اگر آن پانصد لیره را هم جنس خریده و نزد خود معطل نمی‌گذاشت پانصد لیره بیشتر کالا فروخته بود). سود سالیانه او باید به اندازه این مقدار پانصد لیره‌ای که کمتر جنس فروخته است کمتر شود؛ و تعداد کسانی که استخدام کرده است کمتر از تعداد کسانی می‌شد که وی با خرید پانصد لیره اضافی کالا در استخدام می‌گرفت. از طرف دیگر، بازرگان ادینبورگی، پول بیکار برای چنین تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه نمی‌دارد. وقتی که طلبکاران معمولاً به وی مراجعه می‌کنند، او با اعتباری که در بانک دارد طلب آنهارا می‌پردازد، و به تدریج مبلغی را که وام گرفته با پول فلزی یا پول کاغذی که از فروش کالاهای خود به دست آورده پرداخت می‌کند. بنابراین، با همان مقدار موجودی، او رعایت احتیاط، همیشه مقدار بیشتری کالا در انبار خود دارد تا بازرگان لندن، و بدینوسیله سود بیشتری به دست می‌آورد، و اشتغال دائمی برای تعداد بیشتری از مردم فعال که کالاهای وی را برای فروش آماده می‌کنند، فراهم می‌کند، و کشور هم از تجارت او بیشتر منتفع می‌شود.

در حقیقت می‌توان چنین اندیشید که تسهیلات مربوط به تنزیل بروات، برای بازرگانان انگلیسی وسیله راحتی برابر با مبلغ نقدی تاجر اسکاتلندی فراهم می‌کند. ولی باید بخاطر داشت، که بازرگانان اسکاتلندی می‌توانند به همان آسانی بازرگانان انگلیسی بروات خود را تنزیل کنند؛ و به غیر از آن، استفاده از حساب اعتباری هم دارند. مجموع پول کاغذی از هر نوعی که به آسانی در یک کشور جریان پیدا می‌کند، از ارزش طلا و نقره در جریان آن کشور که این پول کاغذی جانشین آن می‌شود، و یا اینکه اگر پول کاغذی نبود مجبور بودند این پول فلزی را داشته باشند، هیچ‌گاه زیادتر نمی‌شود (فرض بر اینست که مقدار داد و ستد ثابت باشد). مثلاً، اگر اسکناسهای بیست شلینگ، کمترین پول کاغذی در جریان در اسکاتلند باشد، مجموع این پول که می‌تواند به آسانی در آنجا جریان یابد نمی‌تواند بیش از مجموع طلا و نقره‌ای باشد که در معاوضه سالیانه اسکناسهای بیست شلینگ و بالاتر که معمولاً در داخل آن کشور رد و بدل می‌شوند لازم است. چنانچه زمانی پول در جریان بیشتر از مبلغ مزبور بشود، چون مازاد آن نه به خارج فرستاده شده و نه می‌تواند در جریان پول کشور به کار رود، باید بلافاصله برای تعویض آن به طلا و نقره به بانک عودت داده شود. بسیاری از مردم فوراً متوجه خواهند شد که اسکناسهای در جریان بیشتر از مقدار لازم برای داد و ستد در داخل کشور آنان بوده است. و چون نمی‌توانستند مازاد را به خارج بفرستند، فوراً درخواست پرداخت آن را به طلا و

نقره از بانك می‌کنند. وقتی که پولهای کاغذی غیر ضروری مزبور تبدیل به طلا و نقره شود، به آسانی می‌توان از طریق ارسالشان به خارج از آنها بهره‌مند شد؛ ولی تا وقتی که به شکل کاغذی باقی بمانند مورد استفاده‌ای در خارج کشور ندارند، بنابراین، به زودی هجوم به بانكها برای تبدیل مجموع پولهای کاغذی آغاز خواهد شد، و اگر بانكها در تبدیل آنها تعلل ورزند یا مشکلی داشته باشند، هجوم به بانكها بیشتر می‌شود؛ بیم و وحشت ناشی از تعلل بانكها در تعویض پول، ضرورتاً هجوم مردم را به بانكها بیشتر خواهد کرد.

به غیر از هزینه‌هایی که در هر رشته از کسب و تجارت مشترک است؛ مانند هزینه کرایه خانه، دستمزد و حقوق خدمتکاران، کارمندان، حسابداران، و غیره؛ هزینه‌های مخصوص بانك شامل دو قلم است: یکی هزینه نگهداری مبالغ زیادی پول در خزانه بانك، که تقاضاهای اتفاقی مردم را جوابگو باشد، که این پول بهره‌ای نخواهد داد؛ و دوم، هزینه پر کردن خزانه بانك از پولهای فلزی به همان سرعتی که خزانه در اثر پرداخت به مشتریان خالی می‌شود.

شرکت بانکی که بیشتر از مقدار پول لازم در جریان، پول کاغذی منتشر کرده باشد، و مازاد این پول برای تبدیل پیوسته به بانك برگردد، باید مقدار طلا و نقره‌ای که همیشه در خزانه نگه می‌دارد، نه تنها به تناسب مازاد پول کاغذی در جریان، بلکه به تناسب زیادتری، افزایش دهد؛ اسکناسهای آنها به تناسب مازاد مقدار آن سریعتر به بانك برگشت می‌شود. بنابراین، چنین بانکی باید اولین قلم هزینه خود را زیاد کند، و این افزایش هزینه نه تنها به تناسب اضافه اجباری مزبور در کسب و کارشان است، بلکه به نسبت خیلی بیشتر است.

خزانه این بانكها نیز، با اینکه باید همیشه مملو تر باشد، مع هذا باید سریعتر از وقتی که دادوستدشان محدود به حد معقولی است خالی شود، و نه تنها به هزینه‌های شدیدی، نیاز دارد، بلکه برای دوباره پر کردن آن احتیاج به اعمال هزینه‌های مستمر و پایبندی دارد. مسکوکات نیز، که بدین ترتیب پیوسته به مقادیر زیاد از خزانه آنها خارج می‌شود، در جریان پول کشور به کار نخواهد رفت. زیرا به جای پول کاغذی است که بیش از نیاز کشور به جریان افتاده، و بنابراین وقتی که تبدیل به مسکوک می‌شود باز اضافه بر میزان احتیاج جامعه است. اما چون این مسکوکات بیکار نخواهند ماند، باید به هر طریقی شده به خارج ارسال شود تا اشتغال سودآوری که در داخل کشور نمی‌تواند داشته باشد به دست آورد؛ و این صدور دائمی طلا و نقره، چون مشکلات را زیاد می‌کند، لزوماً هزینه‌هایی بانکی را هم زیاد می‌کند، به این معنی که بانكها باید در جستجوی طلا و نقره جدیدی باشند تا بتوانند صندوقهای بانك را که به سرعت خودشان تخلیه می‌کنند دوباره پر کنند. بنابراین، این قبیل بانكها باید به تناسب افزایش اجباری دادوستدشان، قلم دوم هزینه‌های خود را بیشتر از مورد اول افزایش دهند.

فرض کنیم که تمام پول کاغذی يك بانك معین، که جریان پول يك کشور به آسانی می‌تواند آن را جذب و به کار برد، درست برابر با چهل هزار لیره باشد؛ و بانك برای،

مراجعات اتفاقی مردم مجبور باشد که همیشه در صندوق خود ده هزار لیره مسكوك طلا و نقره نگاه‌دارد. اگر این بانك سعی کند چهل و چهار هزار لیره به جریان اندازه چهار هزار لیره‌ای که بیش از مقدار جذب و اشتغال پول در جریان است، تقریباً به همان سرعتی که منتشر می‌شود به بانك برمی‌گردد، از اینرو، برای اجابت تقاضای اتفاقی مردم، این بانك باید همیشه در صندوق خود نه‌یازده هزار لیره بلکه چهارده هزار لیره داشته‌باشد. بدین طریق از چهار هزار لیره اضافی که به جریان انداخته طرفی نمی‌بندد و سودی نمی‌برد؛ و کل هزینه‌ای که مرتباً برای جمع‌آوری چهار هزار لیره مسكوك طلا و نقره خرج می‌کند، زیان او حساب می‌شود؛ این چهار هزار لیره‌ای که به صندوق بانك وارد می‌شود به همان سرعتی که وارد شده مجدداً خارج می‌گردد.

اگر هر بانك بخصوص همیشه نفع معین خود را فهمیده و به آن توجه داشت، موجودی پولهای منتشره کاغذی هیچ‌گاه بیشتر از ظرفیت بازار نبود. ولی متأسفانه هر بانك بخصوص همیشه نفع خاص خود را نفهمیده و به آن توجه ندارد، و انتشار اسکناس همیشه بیش از اندازه ظرفیت جذب است.

در اثر انتشار مقادیر زیادی پول کاغذی، که مازاد آن دائماً به بانك برمی‌گشت برای اینکه در قبال مسكوك طلا و نقره مبادله شود، بانك انگلیس سالهای متمادی مجبور بود که به‌طور کلی به اندازه بین ۸۰۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ در سال مسكوك طلا ضرب کند؛ که متوسط سالیانه آن در حدود ۸۵۰۰۰۰ لیره بود. برای ضرب این مقدار بانك (در نتیجه سائیدگی و کهنگی مسكوك طلا که در سالهای اخیر ایجاد شده بود) اغلب مجبور بود شمش طلا را به قیمت گران از قرار هر اونس چهار لیره خریداری کند، که بمحض اینکه آن را در ضرابخانه تبدیل به مسكوك می‌کرد هر اونس ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس ارزش داشت، و بدین ترتیب در ضرب مبالغ هنگفت فوق‌بین $\frac{2}{5}$ تا ۳ درصد ضرر می‌کرد. با اینکه بانك انگلیس حق انتشار اسکناس به دولت نمی‌پرداخت، و با اینکه، دولت مخارج ضرب سکه را عادلانه حساب می‌کرد، ولی این آقامنش و سخاوت دولت جلو مخارج بانك را نمی‌گرفت.

بانكهای اسكاتلند نیز، در نتیجه اضافه انتشار اسکناس، مجبور بودند که پیوسته عده‌ای نماینده در لندن در استخدام داشته باشند، که برایشان پول جمع‌آوری کنند، و هزینه تهیه این پول به ندرت از $\frac{1}{5}$ و ۲ درصد کمتر می‌شد. این پولها به وسیله واگن به اسكاتلند فرستاده می‌شد و مکاری آن را در مقابل هزینه اضافی نه‌چهارم درصد یا هر صد لیره پانزده شلینگ بیمه می‌کرد. این نمایندگان و کارگزاران خرید همیشه نمی‌توانستند، به همان سرعتی که صندوق بانكهای آنان خالی می‌شود آن را دوباره پر کنند. در این مورد منابع مالی بانكها این بود که به اندازه مبلغ مورد نیاز براتی به عهده طرفهای خود در لندن می‌کشیدند. وقتی که طرفهای آنان بعداً برای پس گرفتن وام خود، به اضافه بهره و حق العمل آن برات به عهده بانكها صادر می‌کردند، بعضی از این بانكها، به علت وضع نامساعدی که از انتشار اضافی پول کاغذی پیدا کرده بودند، گاهی هیچ

وسیله‌ای برای پرداخت این حواله نداشتند جز اینکه برات دومی یا به‌حواله کرد همان طرف، یا به حواله کرد شخصی ثالثی در لندن صادر کنند؛ و این مبلغ، یا بهتر بگوییم حواله مبلغ مزبور، گاهی اوقات دو یا سه بار دست بدست می‌گشت و بین دو شهر در نوسان بود، بانک بدوکار همیشه بهره و حق‌العمل کل مبلغ جمع شده را می‌پرداخت. حتی آن بانکهای اسکاتلند که هیچ‌وقت در اثر بی‌احتیاطی زیاد زیان نداشتند، گاهی اوقات مجبور بودند که از این نوع منابع مالی خانه برانداز استفاده کنند.

مسكوك طلاكه به‌وسیله بانک انگلیس، یا بانکهای اسکاتلند، در عوض آن مقدار از پول کاغذی که مازاد بر قدرت جذب جامعه بود پرداخت می‌شد، چون به‌نوبه خود بالاس از مقداری بود که می‌توانست در جریان بازار جذب شود، گاهی به‌شکل مسكوك به خارج فرستاده می‌شد، گاهی ذوب شده و به‌شکل شمش به خارج ارسال می‌گردید، و گاهی اوقات ذوب شده و به‌قیمت گران هراونس چهارلیره به بانک انگلیس فروخته می‌شد. همیشه تازه‌ترین، سنگین‌ترین و بهترین قطعات مسكوك به‌دقت از میان تعداد زیادی مسكوك انتخاب شده، و یا به خارج فرستاده می‌شد و یا آن را آب می‌کردند. در داخل کشور، این قطعات مسكوك سنگین‌تر تا وقتی که به‌همان شکل باقی می‌ماندند با قطعات سبک‌تر فرقی نداشتند و ارزش آنها یکی بود. ولی در خارج مسكوكات سنگین ارزش بیشتری داشتند، و همچنین وقتی در داخل کشور می‌خواستند آنها را ذوب کنند مسكوكات سنگین گرانتر بودند. بانک انگلیس، با اینکه سالیانه مسكوك ضرب می‌کرد، باز با کمال تعجب می‌دید که هر سال مثل سال پیش مسكوك کمیاب است؛ و با وجود اینکه تعداد زیادی سکه‌های تازه و خوب هر سال از طرف بانک منتشر می‌شد، وضع سکه‌ها، بجای اینکه بهتر بشود، هر سال بدتر می‌شد. هر سال متوجه می‌شدند که به‌اندازه سکه‌هایی که سال قبل ضرب کرده‌اند احتیاج به مسكوك جدید دارند، و در نتیجه افزایش مداوم قیمت شمش طلا، که نتیجه فرسایش و خوردگی دائمی سکه بود، هزینه ضرب سکه‌های جدید هر سال بیشتر می‌شد. باید توجه داشت، که بانک انگلیس، ضمن تهیه مسكوك برای صندوق خود در بانک، من غیر مستقیم مجبور بود که برای کل کشور پول فلزی تهیه کند، و سکه‌ها مرتب و به‌طور مختلف از صندوق بانک به تمام کشور می‌رفت و توزیع می‌شد. بنابراین هرچقدر مسكوك که برای حمایت و تقویت مازاد پول کاغذی انگلیسی و اسکاتلند مورد نیاز بود، و هر مقدار که این افزایش پول کاغذی در جریان موجب خلاء فاصله بین پول فلزی و پول کاغذی می‌شد، بانک انگلیس مجبور بود که آن را تهیه کنند. تردیدی نیست، که بانک اسکاتلند هزینه‌های سنگینی برای این بی‌احتیاطی و بی‌دقتی خود می‌پرداخت. ولی بانک انگلیس نه تنها تاوان بی‌احتیاطی خود را می‌پرداخت، بلکه برای بی‌احتیاطی بیشتری که تقریباً تمام بانکهای اسکاتلند مرتکب می‌شدند باید هزینه‌هایی را متحمل می‌شد.

دادوستد فوق‌العاده بعضی از طراحان جسور در دو قسمت قلمرو کشور پادشاه، (مقصود انگلیس و اسکاتلند است - م) اصلی مازاد پول کاغذی در جریان محسوب می‌شد. آنچه که بانک با رعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند به‌یک بازرگان یا یک مدیر

از هر قبیل که باشد، پول قرض بدهد، کل سرمایه و یا قسمت مهمی از سرمایه وی نیست؛ بلکه به اندازه قسمتی به بازرگان وام می‌دهد که اگر نمی‌داد وی مجبور بود آن را به صورت پول نقد و بیکار برای جوابگوئی به تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه دارد. اگر پول کاغذی که بانک وام می‌دهد بیشتر از این مقدار نباشد، هیچ وقت پول کاغذی بیشتر از مسکوکات فلزی طلا و نقره‌ای نمی‌شد که در صورت عدم پول کاغذی بانک به جریان می‌گذاشت؛ به عبارت دیگر پول کاغذی هیچ وقت بیشتر از مقدار جذب و اشتغال آن در جامعه نمی‌شد.

وقتی که بانک برات حقیقی يك بازرگان را که از طرف يك بستانکار حقیقی به عهده يك بدهکار حقیقی کشیده شده است تنزیل می‌کند، یعنی براتی که به محض سر رسید بدهکار حقیقی آن را پرداخت می‌کند، بانک فقط قسمتی از مقدار وجهی که بازرگان مجبور بود به صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی و گهگاهی نزد خود نگاه دارد به وی وام داده است. در سر رسید پرداخت حواله مزبور، مبلغ وام به اضافه بهره آن به بانک برمی‌گردد. صندوق بانک تا آنجا که محدود به معاملات چنین مشتریانی باشد، شبیه استخر آبی است، که از آن با اینکه يك مجرا مرتباً آب را تخلیه می‌کند، ولی از مجرای دیگر درست به همان اندازه‌ای که مجرای اول آب را خالی می‌کند، آب وارد استخر می‌شود؛ به طوری که بدون توجه ودقت مخصوص، آب استخر همیشه پر و یا تقریباً پر است. برای دوباره پر کردن صندوق چنین بانکی هزینه‌ای لازم نیست و اگر هم باشد خیلی کم است. بازرگانی که بیش از سرمایه خودش دادوستد نمی‌کند، حتی وقتی که براتی برای تنزیل نداشته باشد، ممکن است اغلب احتیاج به پول نقد پیدا کند. در چنین مواردی وقتی يك بانک، به غیر از تنزیل بروات او بر مبنای اعتباری که به وی داده به او پول قرض می‌دهد، و باز پرداخت اقساطی دین را به تدریج که کالاهای او فروش می‌رود می‌پذیرد، و شرایط آسان شرکت‌های بانکی اسکاتلند را هم در مورد او به کار می‌برد؛ وی را کاملاً از ضرورت نگاهداری يك مقدار از سرمایه به صورت پول نقد و بیکار برای پاسخگویی به تقاضاهای اتفاقی معاف می‌کند. وقتی چنان تقاضاهایی واقعاً پدید آید، وی می‌تواند، از حساب اعتباری خود آنها را پرداخت کند. اما، بانکی که با چنین مشتریانی سروکار دارد، باید به دقت توجه داشته باشد که مبلغ بازپرداختی که از مشتریان معمولاً دریافت می‌کند درست برابر با مقدار وجهی است که بانک معمولاً به آنها پرداخت کرده یانه، و ببیند در دوره‌های کوتاه مدت (مثلاً چهار، پنج شش و یا هشت ماه) کل مبلغ پرداختی برگشته است یانه. اگر، در عرض این دوره‌های کوتاه، مجموع بازپرداخت مشتریان بخصوص، در اغلب موارد، درست برابر با وامی باشد که به آنها داده شده چه آن وقت، بانک با اطمینان کامل می‌تواند معامله با چنین مشتریانی را ادامه دهد. با اینکه در يك چنین مواردی نه‌ری که مرتب از صندوق بانک خارج می‌شود ممکن است خیلی وسیع باشد، نه‌ری هم که وجوه را به صندوق برمی‌گرداند باید لاًقل به همان اندازه باشد؛ به طوری که بدون توجه ودقت بیشتر صندوقهای بانک همیشه پر یا تقریباً پر پر باشد؛ و به ندرت برای دوباره پر کردن صندوق احتیاج به هزینه‌ای احساس شود.

اگر بعکس، مجموع بازپرداختها از طرف مشتریان معین معمولاً خیلی کمتر از مقدار وجوهی باشد که بانک به آنها وام می‌دهد، نمی‌تواند با اطمینان خاطر باچنان مشتریانی معاملات خود را ادامه دهد، لاقلاً هنگامی که مشتریان همین روش را نسبت به بانک دارند این کار عملی نیست. نهری که در این مورد مرتباً از صندوقهای بانک خارج می‌شود ضرورتاً خیلی وسیعتر از نهری است که مرتباً وارد آن می‌شود؛ به نحوی که اگر صندوقها باتالاش و هزینه‌های دائمی دوباره پر نشوند، به زودی به کلی تهی می‌شوند و خزانه بانک دیگر وجهی در اختیار نخواهد داشت.

لذا، بانکهای اسکانلند مدت‌ها دقت داشتند که از مشتریان خود بخواهند همه آنها بازپرداختهای منظمی داشته باشند، و به شخص یا اشخاصی که مکرر و به طور منظم با بانک عملیاتی نداشت، هرچقدر هم که ثروتمند و معتبر باشد بانک علاقهای به معامله نشان نمی‌داد. با این وسیله، علاوه بر اینکه مخارج فوق‌العاده دوباره پر کردن صندوقها کلاً صرفه جویی می‌شد، دوزمیت دیگر هم برای بانک داشت:

نخست با دقتی که به عمل می‌آوردند می‌توانستند قضاوت نسبتاً صحیحی درباره وضع بدهکاران خود از لحاظ چیزدار شدن یا بی پول شدنشان داشته باشند، و مجبور نبودند به مدارک و اسناد دیگری به غیر از دفاتر خود بانک مراجعه کنند؛ اگر بازپرداخت بدهکاران منظم بود معلوم می‌شد وضع تجارتی آنها خوب است، و اگر نامنظم بود معلوم می‌شد وضع آنها کساد است. یک شخص عادی که پول خود را بدهد یا دوازده نفر قرض می‌دهد، ممکن است خودش شخصاً یا به وسیله کارگزارانش دائماً و به دقت کردار و وضع وامداران را زیر نظر بگیرد. ولی یک شرکت بانکی، که شاید به پانصد فرد مختلف وام می‌دهد، و توجه در مورد آنها شامل موضوعات مختلفی می‌شود، نمی‌تواند اطلاعات منظمی درباره کردار و حالات قسمت اعظم وامداران خود داشته باشد مگر به وسیله آن چیزی که در دفاتر بانک منعکس است. بانکهای اسکانلند که از مشتریان خود می‌خواهند که بازپرداختهای آنان منظم باشد شاید همین امر را در نظر داشتند.

دوم، با دقت کردن در بازپرداختهای منظم، بانکها درقبال امکان انتشار پول کاغذی به میزان بیشتری از قدرت جذب جامعه خود را بیمه می‌کنند. وقتی می‌دیدند که در ظرف مدت نسبتاً متوسطی بازپرداخت مشتری بخصوص در بیشتر موارد کاملاً مساوی با مبلغی است که به وی وام داده‌اند، اطمینان می‌یافتند که پول کاغذی که به صورت وام به وی داده شده هیچ وقت بیشتر از مقدار مسكوك طلا و نقره‌ای که در صورت عدم دریافت وام ناچار بود نزد خود برای پرداختهای اتفاقی نگه‌دارد نیست، و در نتیجه می‌فهمیدند که پول کاغذی که بدین وسیله در جریان گذاشته شده است، در هیچ زمانی بیشتر از مقدار طلا و نقره‌ای که در صورت عدم انتشار پول کاغذی در کشور جریان می‌داشت نبوده است. تکرار نظم، و مقدار بازپرداختهای مشتری به خوبی نشان می‌داد که مقدار وام در هیچ مورد بیشتر از آن مقدار از سرمایه‌ای که در صورت عدم دریافت وام مجبور بود بیکار و به صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی نگه‌دارد نبوده است؛ و البته مشتری این مقدار پول نقد را به این دلیل نزد خود عاطل می‌گذاشت که بقیه سرمایه خود را دائماً به کار

برد و در اشتغال داشته باشد. فقط این قسمت از سرمایه اوست که در دوره زمانی نه‌زیاد، طولانی یا کوتاه، مرتباً به شکل پول، اعم از مسکوک یا اسکناس، از دست وی به دست واسطه‌ها می‌رسد. اگر وام بانک به طور عادی بیشتر از این مقدار سرمایه وی بود، مبلغ عادی بازپرداختهای او، در دوره‌های زمانی مناسب، مساوی مبلغ عادی وام او نمی‌شد. نهری که به وسیله همان معاملات وی پیوسته به صندوق بانک جاری می‌شد، نمی‌توانست برابر با نهری باشد، که بوسیله همان معاملات بلا انقطاع از صندوق خارج می‌گردید. اگر وامهای اسکناسی بانک از مقدار مسکوک طلا و نقره‌ای که بازرگان در صورت نبودن وام مجبور بود نزد خود برای پاسخگویی به تقاضاهای آنی نگاه دارد متجاوز گردد، طولی نمی‌کشید که مقدار آن از مجموع طلا و نقره‌ای که برای گردش کار کشور (در صورت عدم انتشار اسکناس) لازم بود بالاتر رود (البته فرض بر اینست که میزان تجارت ثابت باشد)؛ و در نتیجه از مقدار پول درج‌بانی که کشور به آسانی می‌توانست جذب کرده به کار برد، زیاده‌تر می‌شد؛ و مازاد این پول کاغذی فوراً به بانک برمی‌گشت برای اینکه باطلا و نقره معاوضه شود. این مزیت دوم، با اینکه مثل اولی واقعی است، ولی شاید بانکهای مختلف اسکانند، آن را به خوبی مزیت اولی درک نکرده بودند.

وقتی که بعضاً در اثر راحتیهای ناشی از تنزیل بروات، و مقداری هم به علت وجود حساب اعتباری، بازرگانان معتبر هر کشور از نگاهداشتن قسمتی از سرمایه به صورت پول نقد و غیر فعال برای پاسخگویی به تقاضاهای آنی معاف می‌شوند، دیگر نباید معقولا کمکی از بانکها یا بانکداران خود انتظار داشته باشند، چه بانکداران هنگامی که تا این اندازه جلو رفته‌اند دیگر نمی‌توانند، به دلیل حفظ منافع و سلامت خود، بیش از این کمک کنند. بانک نمی‌تواند، با توجه به منافع خود، به اندازه تمام یا حتی قسمت بیشتر سرمایه درجریان یک بازرگان به او وام بدهد، زیرا با اینکه سرمایه دائماً به شکل پول به طرف بانک برمی‌گردد، و باز به همان شکل از او دور می‌شود، ولی مجموع مداخل بانک، فاصله زیادی با مجموع مخارج او دارد، و مجموع بازپرداختهای بازرگانان مساوی مجموع اعتبار پرداختی در عرض مدت متوسطی که مناسب وضع بانک است، نمی‌باشد. از این هم بدتر بانک نمی‌تواند معادل مبلغ معتناهی از سرمایه ثابت بازرگان به او وام دهد؛ سرمایه ثابت مانند سرمایه‌ای که یک کارفرما در ذوب آهن در کوره‌های قالبگیری، در کارخانه ذوب، در انبارها و کارخانه‌ها، در خانه‌های مسکونی کارگران و غیره به کار می‌برد، یا سرمایه‌ای که اجاره‌دار معدن در گمانه‌زنی، در نصب ماشینهای تخلیه آب، در ساختن جاده و راه آهن، و غیره به کار می‌برد یا سرمایه‌ای که یک اجاره‌دار زمین برای آبادی، زمین در زهکشی، تسطیح، دیوارکشی، کود دادن، شخم زدن زمینهای بایر و کشت نشد، در ساختن خانه‌های روستایی، با تمام ملحقات آن از قبیل اصطبل‌ها و انبارهای غله و غیره به کار می‌برد. برگشت سرمایه ثابت تقریباً در تمام موارد کندتر از سرمایه‌های در گردش است؛ و این چنین هزینه‌هایی، حتی بانهایت احتیاط و بصیرت، بهندرت قبل از انقضای سالهای متعددی به کارفرما برمی‌گردد، و این مدت این قدر زیاد است که خلاف جهت استفاده و سود بانکهاست. بدون تردید، بازرگانان و مدیران، با رعایت درستی زیاد،

مقدار قابل توجهی از طرحهای اقتصادی خود را با پولهای قرضی انجام می‌دهند. اما، برای اینکه رعایت انصاف نسبت به بستانکاران شده باشد، باید گفت که سرمایه‌های آنها در این مورد آن قدر هست که سرمایه بستانکاران خودشان را تأمین می‌کنند (اگر بتوان چنین اصطلاحی را در این مورد به کار برد)؛ و بسیار غیر محتمل است که آن مخارجی که وام دهندگان کرده‌اند مواجه با زیان شود، ولو اینکه موفقیت طرح خیلی کمتر از حد انتظار طراحان آن باشد. حتی با چنین احتیاطی، پولی که قرض گرفته شده، و قرار بر اینست که تا چند سال پس از آن پرداخت نشود، نباید از بانک قرض شود، بلکه باید بر مبنای ضامن و یا گروهی از افراد عادی که از راه مراحه کاری زندگی می‌کنند و خودشان زحمت به کار انداختن سرمایه را به خود هموار نمی‌کنند، وام بگیرند، افراد مزبور مایل هستند که آن سرمایه را به شخص دیگری، که معتبر است و احتمال دارد چند سال نگه‌دارد وام دهند. در حقیقت، بانک که پول خود را بدون هزینه کاغذهای تمبردار، حق الوکاله برای گرفتن وثیقه و گروهی و ضامن قرض می‌دهد، و باز پرداخت آن را با شرایط ساده متداول در بانکهای اسکاتلند می‌پذیرد، بدون تردید بستانکار خوبی برای چنین بازرگانان و یا مدیران خواهد بود، ولی این گونه بازرگانان و مدیران مسلماً بدهکاران ناراحتی برای بانکها خواهند بود.

اکنون متجاوز از ۲۵ سال است که پول کاغذی منتشره به وسیله شرکتهای مختلف بانکهای اسکاتلندی کاملاً مساوی مقدار پول در گردش است که کشور اسکاتلند می‌تواند جذب کرده و یا به کار برد، شاید هم قدری بیشتر از آنست. بنابراین، بانکهای مزبور در عرض این مدت طولانی کمکهای مالی به بازرگانان و مدیران به اندازه وسع خودشان، و بر مبنای اصول بانکی و منافع خود، کرده‌اند حتی قدری هم از این جلوتر رفتند و قدری بیشتر از سرمایه خود دادوستد کرده‌اند، و لذا گرفتار زیان، و یا حداقل کاهش سود شده‌اند، زیرا در این شغل بخصوص کوچکترین افزایش پول در جریان یا دادوستد، بیش از سرمایه موجب کاستن سود می‌گردد. بازرگانان و سایر مدیران که کمکهای زیادی از بانکها و بانکداران دریافت کرده‌اند، باز هم مایل بودند کمک بیشتری بگیرند. بانکها نیز ظاهراً فکر می‌کردند که می‌توانند اعتبار آنان را تا هر قدر که آنها بخواهند افزایش دهند، بدون اینکه مواجه با هزینه‌های دیگری به غیر از مصرف چند بند کاغذ، شوند. بازرگانان از نظر تنگی و روح ناجوانمردی مدیران بانک شکایت داشتند، و می‌گفتند، مدیران بانک اعتبار آنان را به تناسب گسترش بازرگانی کشور زیاد نمی‌کنند؛ که بدون شك، منظورشان از گسترش بازرگانی توسعه طرحهای خودشان در وراء قدرت مالی خودشان بود، اعم از اینکه پول خودشان باشد، یا پولی که با شهرت و اعتبار خود، از افراد خصوصی بر مبنای ضمانت و یا وثیقه دریافت کرده‌اند. این دسته فکر می‌کردند، که بانکها اخلاقاً متعهد بودند که کسری آنها را تأمین کرده، و هر چقدر که سرمایه برای داد و ستد لازم داشتند، برایشان فراهم کنند. اما، بانکها عقیده دیگری داشتند، و روی اصل اینکه افزایش و تمدید اعتبار آنان را رد کردند، بعضی از آن بازرگانان متوسل به تدبیر دیگری شدند، که موقتاً منظور آنها را ولو با مخارج سنگین‌تر،

عملی کرد، ولی اثر آن به اندازه حد اکثر تمديد اعتبارات بانكى بود اين تدبير چيزى جز رد و بدل كردن بروات وانتقال حواله‌ها نبود؛ و اين دست بدست دادن بروات چيزى است كه بازرگانان پريشان‌حال كه مشرف به ورشكستگى هستند بدان تمسك مى‌جويند. عمل جمع‌آورى پول بدین طريق سالهاست در انگلستان متداول و شناخته شده است، و گفته مى‌شود در اثنای جنگ اخير، وقتى كه سودهای كلان بازرگانی موجب وسوسه‌های شديد در طريق دادوستد بيشتر از سرمايه مى‌شد، به مقدار وسيعى از اين نوع دست‌به‌دست گرداندن بروات استفاده كردند. تهيه پول از اين طريق، از انگلستان به اسكاتلند آمد، كه نسبت به حجم كم دادوستد، و سرمايه‌های متوسط آن، طولی نكشيد، و وسعت و دامنه آن از مرزهای انگليس هم گذشت.

عمل برات‌كشی و برات‌كشيدن مجدد را همه بازرگانان مى‌شناسند به طوری كه شايد تصور شود كه صحبت درباره آن غير ضروری است. اما از آنجا كه اين كتاب ممكن است در دسترس بسياری از افرادی قرار گيرد كه بازرگان نيستند، و چون اثرات اين كارروى دادوستد بانك را حتى خود كاسبكاران عموماً نمى‌دانند، من مى‌كوشم تا آنجا كه بتوانم آن را تشریح كنم.

قانون غير مدون بازرگانان^۵ كه وقتى برقرار شد كه قوانين غيرمتمدن اروپا انجام قراردادهاى آنان را مجبور نمى‌كرد، و در طول دوره دو قرن گذشته جزو قوانين تمام ملل اروپا درآمده است، چنان امتيازاتی برای بروات قائل شده است كه در قبال آنها پول آسان‌تر قرض داده مى‌شود تا در برابر ساير انواع تمهيدات، مخصوصاً وقتى كه در عرض مدت کوتاهی از تاريخ آن مثلاً دو تا سه ماه قابل پرداخت باشد. اگر، وقتى كه برات حال مى‌شود، محال عليه به محض رؤيت آن را نپردازد، از همان لحظه ورشكسته اعلام مى‌شود. برات واخواست شده، و به محال له بر مى‌گردد، كه اگر او هم بلافاصله وجه آن را نپردازد ورشكست خواهد بود. چنانچه، قبل از اينكه به شخصى كه آن را به محال عليه ارائه مى‌دهد، برات چند دست گشته باشد، و هر كدام از آنها مبلغ آن را نقداً يا جنسى پرداخت کرده باشند، و هر كدام از آنها اظهار كنند كه به نوبه خود وجه آن را دريافت کرده، و چنانچه تمام آنها آن را ظهنويسى كنند، يعنى اسم خود را در پشت برات، بنويسند؛ هر ظهنويس به نوبه خود مسئول پرداخت وجه برات مى‌شود، و اگر نپردازد، وى نيز از آن لحظه ورشكسته خواهد بود. چنانچه برات كش، پذيرنده، و ظهنويسهای برات همه افرادی باشند كه اعتبار آنها مشكوك باشد، باز هم کوتاهی مدت برای يك نوع تأمينى به صاحب برات مى‌دهد. احتمال دارد همه آنها بالاخره ورشكست شوند، ولی خيالى بعيد است كه همه آنها در يك چنين مدت کوتاهی با هم ورشكست بشوند. مسافر خسته‌اى كه به يك مهمانخانه قديمی وارد مى‌شود به خودش مى‌گويد اتفاقى كه در آن به سر مى‌برم ترك خورده و بيم فروريختن آن مى‌رود؛ ولی خيلى بعيد است كه امشب خراب شود،

۵. Custom of Merchants در انگليس قانون غيرمدون بازرگانی را گويند كه ناظر بر قراردادها، مبادلات، بيمه و غيره است (مترجم).

و بنابراین من جرأت کرده و امشب را در آن به صبح خواهم آورد.

فرض کنیم بازرگان الف در ادینبورگ، براتی به عهده بازرگان ب در لندن، به مدت دوماه از تاریخ آن بکشد. درحقیقت بازرگان ب در لندن چیزی به بازرگان الف در ادینبورگ بدهکار نیست، ولی موافقت می کند که حواله الف را قبول کند، مشروط به اینکه قبل از انقضای مدت پرداخت، وی براتی به همان مبلغ به بازرگان الف در ادینبورگ حواله کند. به اضافه بهره و حق العمل آن، که البته این هم براتی خواهد بود قابل پرداخت به مدت دوماه پس از تاریخ نوشتن آن، لذا بازرگان ب، قبل از انقضای دوماه اول، حواله مزبور را به عهده بازرگان الف در ادینبورگ می کشد؛ که او هم درباره، قبل از انقضای دوماه دوم حواله دوم را به عهده بازرگان ب در لندن صادر می کند که آن هم دوماه پس از تاریخ نگارش قابل پرداخت است؛ و قبل از انقضای دوماه سوم (ب) در لندن، براتی به (الف) در ادینبورگ حواله می کند، که آن هم دوماه پس از تاریخ نوشتن قابل پرداخت خواهد بود. این عمل گاهی نه تنها به مدت چندین ماه ادامه می یابد، بلکه چندین سال کلاً طول می کشد. همیشه حواله با مجموع بهره و حق عملهای انباشته شده حواله های قبلی، به بازرگان الف در ادینبورگ برمی گردد. نرخ بهره در هر سال ۵ درصد و حق العمل آن هیچ گاه برای هر حواله ای کمتر از نیم درصد نیست. این حق العمل کاری بیش از شش بار در سال تکرار می شود، و مجموع پولی که بازرگان الف بدین تدبیر بدست آورده ضرورتاً قدری بیش از هشت درصد برایش در سال خرج برداشته، و گاهی اوقات خیلی بیشتر از این مقدار؛ و آن وقتی است که مجبور باشد بهره روی بهره یا بهره مرکب بروات قبل را به اضافه حق العمل کاری بپردازد. این عمل را استحصال پول به وسیله جریان برای می نامیدند.

در کشوری که سود عادی سرمایه در بیشتر طرحهای بازرگانی بین شش و ده درصد فرض شده است، سفته بازی معامله موفقیت آمیزی است که نه تنها بازده آن هزینه هنگفت پولی که بدین طریق قرض گرفته شده است می پردازد؛ بلکه، به غیر از آن، مازاد سود خوبی هم برای عامل و طرح کننده آن به جا می گذارد. اما، طرحهای وسیع و پرهزینه بسیاری نیز انجام شده که سالهای متمادی بدون اینکه سرمایه و وجوه دیگری، (جز آنچه با آن هزینه هنگفت تهیه شده بود) آنها را حمایت کند، ادامه داشت. بدون تردید، طراحان در رؤیای طلایی خود، تصویر مشخصی از این سود کلان داشتند. اما، به عقیده من، پس از اینکه از این خواب طلایی بیدار شدند، یعنی یا در پایان طرح، و یا وقتی که دیگر قادر به ادامه آن نبودند، ندرتاً آنقدر شانس داشتند که سود کلان را تصاحب کنند.

ع. روشی که در بالا اشاره شد به هیچ وجه معمولی ترین یا گرانترین روشی نیست که این قبیل مخاطرم جوان از طریق دست به دست گردانیدن بروات به تهیه پول می پرداختند. اغلب اتفاق می افتاد که بازرگان (الف) در ادینبورگ چند روز قبل از اینکه موعد بروات اول برسد، بروات دیگری به عهده سه ماه به عهده همان بازرگان (ب) در لندن می کشید تا بدین وسیله بازرگان (ب) در لندن بتواند

حواله‌هایی که (الف) در ادینبورگ به‌عهده (ب) در لندن صادر می‌کرد، دوماه قبل از سررسید مرتباً نزد بانکهای ادینبورگ و یا بانکداران آنجا تنزیل می‌شد؛ و براتهایی که بازرگان (ب) در لندن به‌عهده (الف) در ادینبورگ مجدداً حواله می‌کرد، او هم مرتباً نزد بانک انگلیس، یا بعضی از بانکداران لندن تنزیل می‌کرد. هرچه که بر مبنای این اوراق در گردش در ادینبورگ پیش پرداخت شده بود، در پولهای کاغذی بانکهای اسکاتلند، ظاهر می‌گشت، و در لندن، وقتی که در بانک انگلیس تنزیل می‌گردید، در اسکناسهای آن بانک پدید می‌آید. با اینکه تمام براتهایی که به‌استناد آن پول بانکی مزبور وام داده شده به محض سررسید پول آن به سرعت برمی‌گشت؛ مع‌هذا مقداری که حقیقتاً درقبال اولین برات وام داده شده بود، در واقع هیچ‌وقت به بانکی که آن را پرداخت کرده باز نمی‌گشت؛ زیرا قبل از سررسید هر برات، برات دیگری که مبلغ آن قدری بیشتر از براتی بود که باید فوراً پرداخت می‌شد، صادر شده بود، و تنزیل برات اخیر برای پرداخت وجه براتی که به‌زودی حال می‌شد در اصل لازم بود. بنابراین، پرداخت وجه برات اول همیشه ساختگی و صوری بوده است. نهری، که به‌وسیله بروات در گردش مزبور مجبوراً از صندوق بانکها خارج شده بود، هرگز با نهری که باید پول را به صندوقهای بانک برگرداند تأمین نمی‌شد و پولهای برگشتی نمی‌توانستند جای پولهایی که از خزانه خارج

برات اولی را بپردازد. این برات چون به‌حواله کرد خود بود، بازرگان (الف) آن را به‌قیمت اسمی می‌فروخت؛ و با پول آن بروات دیداری عهده (ب) در لندن را که با پست برایش فرستاده بود، می‌خرید. در اواخر جنگ اخیر، مبادله بروات بین لندن و ادینبورگ اغلب سه درصد به‌زیان ادینبورگ بود، و بروات دیداری مزبور اغلب در همان حدود برای بازرگان (الف) هزینه داشت. این نوع داد و ستد لاقلاً چهاربار در سال انجام می‌شد، و در هر بار دست کم $\frac{1}{4}$ درصد حق‌العمل به آن تعلق می‌گرفت، که در سال برای بازرگان (الف) لاقلاً چهارده درصد خرج برمی‌داشت. گاهی اوقات، بازرگان (الف)، چند روز قبل از سررسید برات اول، برات دیگری به سررسید دو ماه به‌عهده شخص ثالثی، مثل بازرگان (ج)، در لندن می‌کشید، تا با پول آن برات اولی را کارسازی دارد. برات اخیر در وجه (ب) قابل پرداخت بود، که چون بازرگان (ج) آن را می‌پذیرفت، در یکی از بانکهای لندن آن را تنزیل می‌کرد؛ و بازرگان (الف)، چند روز قبل از سررسید برات مزبور، برای اینکه بازرگان (ج) بتواند برات مزبور را بپردازد، برات سومی، به مدت دوماه صادر می‌کرد، که گاهی اوقات به‌عهده طرف خود آقای (ب) در لندن، و گاهی هم به‌عهده شخص سوم یا چهارمی، مثلاً آقای (د) یا (ه) بود. این برات، سوم در وجه آقای (ج) قابل پرداخت بود؛ که وی به محض قبول آن، به همان طریق دیگری از بانکهای لندن آن را تنزیل می‌کرد. این عملیات گاهی لاقلاً شش بار در سال تکرار می‌شد، و دست کم هر بار حق‌العملی به میزان نیم درصد به آن اضافه می‌شد، به اضافه بهره قانونی پنج درصد، این روش تهیه پول، به همان نحوی که در متن کتاب شرح دادیم، برای بازرگان (الف) چیزی در حدود هشت درصد خرج برمی‌داشت. اما، با صرفه‌جویی در هزینه مبادله بین لندن و ادینبورگ، مخارج تهیه پول کمتر از آن چیزی می‌شد که در قسمتهای قبلی این زیرنویس به آن اشاره کردیم؛ ولی در آن صورت لازم می‌آمد که اعتبار استوار و پابرجایی، در تعداد بیشتری از بانکها، به غیر از بانک لندن، ایجاد شود، و این امتیازی بود که بیشتر آن حادثه آفرینان سرمایه‌گذار همیشه به آسانی نمی‌توانستند حاصل کنند.

شده بود پر کنند.

پولهای کاغذی که بر مبنای بروات در جریان منتشر می گردید، در بسیاری از موارد، بالغ بر مجموع وجوهی بوده است که برای انجام يك طرح وسیع کشاورزی، بازرگانی، یا صنعتی در نظر گرفته می شد؛ و به هیچ وجه مساوی مبلغی نبود که، اگر پول کاغذی وجود نمی داشت، طراح مجبور می شد، برای پاسخگوئی به تقاضاهای گهگاهی و اتفاقی آن را بیکار و به صورت پول نقد نزد خود نگه دارد.

در نتیجه، قسمت بیشتر این نوع پولهای کاغذی، از مقدار طلا و نقره ای که اگر پول، کاغذی وجود نمی داشت، در کشور جریان پیدا می کرد بیشتر بود. بنابراین، پول کاغذی بیش از پول درجریانی بود که جامعه می توانست به آسانی جذب کرده و به کار اندازد، و روی این اصل بلافاصله برای تبدیل به طلا و نقره به بانکها برگشت داده می شد، تا هر قدر که ممکن باشد با تبدیل آن پولهای فلزی بدست آورند. براتهای درجریان سرمایه ای بود که طراحان مزبور، با زیرکی و هوشیاری برای بیرون آوردن از صندوق بانکها طرح آن را ریخته بودند، که البته نداشتن آنها با اطلاع و یا رضایت عمدی بانکها بود، بلکه شاید بانکها نامدتی هم کوچکترین سوءظنی نداشتند و فکر نمی کردند که حقیقتاً این خود بانک است که سرمایه را به آنها داده است.

وقتی دونفر که مرتباً به عهده هم برات می کشند، براتهای خود را همیشه نزدیک بانکدار تنزیل کنند، بانک باید فوراً تشخیص بدهد که منظورشان چیست، و به خوبی بفهمد که این دونفر، با سرمایه خود کار نمی کنند، بلکه با سرمایه ای که بانک به آنها وام داده است تجارت می کنند. ولی اگر این دونفر گاهی براتهای خود را در يك بانک، و گاهی در بانک دیگر تنزیل کنند، و همچنین هنگامی که این دو تن تنها به حواله کرد هم براتی صادر نکنند، بلکه گاهی تعداد زیادی از سفته بازان را هم که از این طریق تحصیل پول استفاده کرده و همدیگر را کمک می کنند، در این امر وارد کنند، و روی این اصل تا آنجا که امکان داشته باشد تشخیص امر را برای بانک دشوار کنند، بانک يك برات حقیقی را از يك برات ساختگی تشخیص نمی دهد؛ یعنی بین براتی که از طرف يك بستانکار حقیقی بديك بدهکار حقیقی حواله شده و براتی که بستانکار حقیقی جز بانکی که آن را تنزیل کرده ندارد، و بدهکار واقعی نداشته بلکه فقط يك طراح و سفته باز برای بدست آوردن پول آن را کشیده قائل به تفكيك نمی شود. وقتی، بانک متوجه این مسأله می شود که ممکن است بسیار دیر شده باشد، یعنی فقط می فهمد که قبلاً مقادیر زیادی بروات سفته بازان و طراحان اقتصادی را تنزیل کرده، و اگر بخواهد از تنزیل بیشتر بروات آنها خودداری کند، به ناچار همرا ورشکست می کند، و بدین وسیله با ورشکست کردن آنان خود بانک هم ورشکست می گردد. بنابراین، به جهت ایمنی و منافع خودش، بانک ممکن است متوجه شود که لازم است، در چنین وضع خطرناکی، مدتی کار خود را ادامه دهد، اما، در ضمن سعی کند به تدریج عقب نشینی کند، و روی این اصل هر روز مشکلات بیشتری در راه تنزیل بروات آنان ایجاد کنند، تا اینکه سفته بازان را مجبور سازد که به تدریج یا به بانکهای دیگر مراجعه کنند، و یا روشهای دیگری برای تهیه پول پیدا کنند، به طوری که خود

بانک بتواند به سرعت از این چنبره خلاص شود. لذا اشکالاتی که بانک انگلیس، و بانکداران عمده لندن، و حتی بانکهای محتاطتر اسکاتلند، پس از مدتی به آن دچار شدند، (یعنی پس از اینکه در تنزیل بروات خیلی زیاده روی کرده بودند)، نه تنها سفته‌بازان مزبور را وحشت‌زده، بلکه نهایت درجه عصبانی و ناراحت کرد. مضيقه بی‌پولی خودشان را، که بدون تردید، ذخیره احتیاطی و لازم بانک، بانی و باعث آن بود، مضيقه کشور نامیدند، و معتقد بودند که این بی‌پولی، کلاً ناشی از نفهمی، زردلی، و رفتار نادرست بانکهاست، که کمکهای وسیعی به تعهدات و قبول مسئولیتهای پر جرأت کسانی که خود را به زحمت انداختند تا کشور را ثروتمند و آباد و زیبا کنند، نکردند. ظاهر آنها فکر می‌کردند، که وظیفه بانکها اینست که هر چقدر سفته‌بازان و طراحان مزبور می‌خواستند، و به مدتهای طولانی به آنها وام بدهد. اما، بانکها چون بدین طریق از دادن اعتبارات، بیشتر به کسانی که قبلاً وجوه زیادی دریافت کرده بودند، خودداری کردند، تنها راه حل را انتخاب کردند که در آن شرایط امکان داشت که یا آبروی خودشان و یا آبروی کشور را نجات بدهند.

در کشاکش اینهمه داد و فریاد و گرفتاری، بانک تازه‌ای در اسکاتلند به منظور رهایی و نجات بی‌پولی کشور تأسیس شد. این طرح بسیار عالی بود؛ ولی اجرای آن که به منظور نجات کشور از بی‌پولی بود، غیر عاقلانه می‌نمود و شاید ریشه اصلی علل این گرفتاری را هیچ‌گاه نفهمیدند. این بانک در دادن اعتبارات، و تنزیل بروات خیلی دست و دل‌بازتر از تمام بانکهای قدیم بود. در مورد تنزیل بروات، ظاهرأ هیچ‌گونه تمایزی بین بروات صوری و بروات حقیقی قائل نمی‌شد، و همه را به طور یکسان عمل می‌کرد. اصول آشکار بانک این بود، که به اعتبار وثیقه مطمئنی، کل سرمایه‌ای که باید در طرحهای نظیر بهبود و اصلاح زمین به کار می‌رفت، و برگشت سرمایه آن بطئی و طولانی بود، به افرا، قرض بدهد. گفته می‌شد که تأیید و تشویق چنین طرحهای اصلاحاتی هدف عمده مقاصد عمومی و همگانی بود که به آن منظور بنیاد یافته بود.

این بانک با گشاده‌دستی که دادن اعتبارات، و تنزیل بروات داشت، بدون تردید مقدار معتنا بهی اسکناس چاپ کرد. ولی قسمت بیشتر این اسکناسها که بانک صادر کرده بود، چون بیشتر از مقداری بود که جریان پول در کشور می‌توانست آن را بهسادگی و آسانی جذب کرد و به کار برد، به همان سرعتی که منتشر می‌شد، برای تبدیل به طلا و نقره به بانک برگشت داده می‌شد. صندوقها و خزانه بانک مزبور هرگز پر نمی‌شد. سرمایه‌ای که سهامداران در دو قسمت پذیره نویسی کرده بودند، بالغ بر ۱۶۰۰۰۰۰ پیره بود، که فقط هشتاد درصد آن پرداخت شده بود. این مبلغ باید در چند قسط پرداخت می‌شد. تعداد زیادی از صاحبان و سهامداران بانک وقتی که اولین قسط خود را پرداختند حساب اعتباری باز کردند، و مدیران بانک که فکر می‌کردند باید با همان گشاده‌دستی که به دیگران وام می‌دادند در مورد سهامداران نیز عمل کنند، اجازه دادند که سهامداران مزبور از حساب اعتباری خود معادل آنچه که در اقساط بعدی پرداخت می‌کردند، قرض کنند. بنا بر این، پرداختهای تمهیدی مزبور فقط معادل مقدار وجوهی که لحظه‌ای قبل از خزانه بانک

خارج شده بود، به صندوق بانک برگشت می داد. ولی اگر صندوقهای بانک مزبور هم کاملاً پر بود، مازاد پول در جریان آن را سریعتر از هر وسیله ای که می توانست دوباره آن را پر کنند تهی می ساخت، مگر روش و تدبیر مخربی که بانک مزبور پیش گرفته بود و آن هم برات کشیدن به عهده بانک لندن بود، که در سر رسید بانک جدید اسکاتلند مجبور بود اصل و فرع آن به اضافه حق العمل بانک لندن را، با کشیدن حواله دیگر به بانک مزبور بپردازد. گفته می شود در اثر اضافه انتشار اسکناس، خزانه بانک چنان تهی شده بود که پس از چند ماه از آغاز تأسیس بانک مجبور به اتخاذ این روش گردید تا شاید به وسیله حواله کردن به بانک انگلیس وضع خود را بهبود بخشد. مستغلات صاحبان سهام بانک، مزبور چندین میلیون لیره ارزش داشت، و چون اوراق قرضه و قراردادهای اصلی بانک را تعهد پرداخت کرده بودند، حقیقتاً در قبال تمام تعهدات بانک مسئول بودند. با وجود روش سخاوتمندانه ای که بانک در پیش گرفته بود، در اثر اعتبار زیادی که به سبب تعهد پرداخت مالکان و سهامداران به وجود آمد بود، بانک مزبور توانست متجاوز از دوسال به کار خود ادامه دهد. وقتی مجبور شد متوقف شود، در حدود دویست هزار لیره اسکناس در جریان داشت. برای تقویت اسکناسهای مزبور که پیوسته به محض صدور به بانک برگشت می شد، دائماً براتهایی به عهده بانک لندن صادر می کرد که تعداد و مقدار وجه آن مرتباً افزایش می یافت، و وقتی متوقف شد، مبلغ بروات بالغ بر بیش از ۶۰۰۰۰۰ لیره بود. بنابراین، بانک مزبور در مدتی که قدری بیشتر از دوسال بود، به دو دسته مختلف وامهایی متجاوز از ۸۰۰۰۰۰ لیره بانرخ بهره پنج درصد داده بود. شاید اگر این پنج درصد روی ۲۰۰۰۰۰ اسکناس در گردش بانک محاسبه می شد، سودخالص به شمار می آمد، و غیر از مخارج مدیریت بانک هزینه دیگری از این سود موضوع نمی شد. اما، براساس مازاد ۶۰۰۰۰۰ لیره ای که برای خاطر آن مرتباً براتهایی به عهده بانک لندن می کشید، به صورت بهره و حق العمل، بیش از هشت درصد به بانک مزبور پرداخت می کرد، و در نتیجه بیش از سه درصد روی سه چهارم معاملات خود ضرر می دید.

عملیات بانک مزبور ظاهراً اثراتی پدید آورد که کاملاً با نظر کسانی که آن را طرح ریزی کرده و رهبری می کردند مغایر بود. ظاهراً منظورشان این بود که طرحهای پرتحرک و پرجراتی (طرحهای مزبور را چنین تلقی می کردند): که در قسمتهای مختلف، کشور اجرا می شد تأیید و حمایت کند؛ و ضمناً به وسیله جذب تمام عملیات بانکی، سایر بانکهای اسکاتلند، بویژه بانکهایی که در ادینبورگ تأسیس شده بود، و عقب ماندگیشان در تنزیل بروات سبب رنجش بازرگانان شده بود، از میدان خارج کنند. تردیدی نیست، که بانک مزبور موقتاً سرمایه گذاران را نجات داد، و به آنها فرصت داد که طرحهای خود را تا دو سال دیگر هم ادامه دهند، در صورتی که بدون تأسیس چنین بانکی قادر نبودند کار خود را دنبال کنند. ولی با همین کار آنها را بیشتر در قرض فرو برد، به طوری که به هنگام ورشکستگی بانک، اثر آن روی خودشان و بستانکاران هردو فوق العاده سنگین بود. بنابراین، عملیات این بانک، به جای نجات ورهائی از گرفتاریها و بدبختیها، در حقیقت در درازمدت مضیقۀ بی پولی را که طراحان مزبور برای خودشان و کشور ایجاد کرده بودند

زیاد کرد. اگر قسمت بیشتر سرمایه‌گذاران دوسال قبل از توقف واقعی از کار دست می‌کشیدند، هم به نفع خودشان بود، و هم به نفع پستانکاران و کشاور. اما، گشایش موقتی، که بانک مزبور در کار سرمایه‌گذاران ایجاد کرد، باعث فرج دائمی سایر بانکهای اسکاتلند شد. تمام واسطه‌هایی که در تنزیل بروات خود نزد بانکهای مزبور موقتیتی نداشتند، به این بانک جدید روی آوردند و با آغوش باز پذیرفته شدند. بنابراین، بانکهای دیگر، از دایره خبیثه، که نمی‌توانستند قبلاً به هیچ وسیله‌ای بدون تحمل زیان فراوان، و شاید هم تا اندازه‌ای با بی‌آبرویی، خارج شوند، خود را بیرون آوردند.

لذا، در درازمدت عملیات بانک مزبور که به منظور گشایش در پی پولی آغاز شده بود، باعث افزایش فشار و تنگی گردید؛ و در حقیقت رقبایی را که قصد داشت از میدان خارج کند از بدبختی رهانید. در آغاز کار این بانک عقیده گروهی این بود که هر چقدر که صندوقهای بانک به سرعت خالی شود، به استناد وثیقه کسانی که پولهای کاغذی را به آنها وام داده می‌تواند پول تهیه کند. به نظر من، تجربه بزودی به آنها فهماند که این روش تهیه پول خیلی کندتر از آن بود که پاسخگوی منظور فوق باشد؛ و خزانه بانک که در اصل زیاد پر نبود، و به سرعت خالی می‌شد، به هیچ تدبیری پر نمی‌شود مگر روش مخرب حواله کشیدن به عهده بانک لندن، به طریقی که در سر رسید آن، پرداخت به وسیله برات دیگری که متضمن بهره و حق العمل است به عهده همان بانک بعمل آید. اما، با اینکه با اعمال این روش می‌توانستند به همان سرعتی که می‌خواستند پول تهیه کنند، ولی، به جای اینکه سود ببرند، هر دفعه که این عملیات صورت می‌گرفت، زیان می‌دیدند؛ به طوری که در درازمدت خودشان را ورشکست می‌کردند، درست مثل یک شرکت بازرگانی، تردیدی نیست که اگر به عملیات پرهزینه تنزیل پی در پی برات مبادرت نمی‌کردند، شاید، به این زودی ورشکست نمی‌شدند. مع هذا باز هم نمی‌توانستند از بهره صدور اسکناس منتفع شوند، زیرا اسکناس منتشره بیشتر از مقدار پولی بود که جامعه می‌توانست جذب کرده و به کار برد، به همان سرعتی که انتشار می‌یافت برای تبدیل با پول مسکوک طلا و نقره به بانک برگشت داده می‌شد؛ و خود بانک مرتباً مجبور بود برای این پرداختها پول قرض کند. بعکس، مجموع مخارج این قرضها، و هزینه استخدام نمایندگان بانک برای اینکه به دنبال اشخاص متمول و پولدار بگردند تا از آنها وام بگیرند، و مذاکره با این اشخاص، و هزینه صدور اوراق قرضه و حواله‌ها بر آنها تحمیل می‌گردید، و به همان اندازه در تراز حساب هایشان زیان نشان می‌داد، طرح دوباره پر کردن خزانه بانک را با این تدبیر می‌توان تشبیه به استخر آبی کرد که مرتب آب از آن خارج می‌شود، و از نهر دیگر آب تازه وارد آن می‌گردد، صاحب این استخر برای اینکه سطح آب همیشه یکسان بوده و دائماً استخر پر باشد چند نفر را استخدام کند که سطل به دست گرفته و برای آوردن آب از چاهی که در فاصله نسبتاً دوری قرار گرفته دائماً در رفت و آمد باشند تا آب لازم را برای پر نگه داشتن استخر فراهم کنند!

ولی با اینکه ثابت شد عملیات مزبور در مورد بانک به عنوان یک شرکت بازرگانی نه تنها عملی است بلکه سودآور نیز هست؛ مع هذا کشور هرگز نمی‌توانست از آن منتفع

شود؛ بلکه بعکس، باید زیانهای هنگفتی هم از این نوع عملیات متحمل شده باشد. این عملیات به هیچ وجه کمترین اثری در افزایش مقدار پولی که باید قرض داده شود نداشت. فقط می توانست این بانک را در سراسر کشور تبدیل به یک نوع صرافی یا اداره استقراض عمومی کند. کسانی که می خواستند وام بگیرند به جای اینکه برای گرفتن وام به افسران خصوصی مراجعه کنند به این بانک مراجعه می کردند. اما بانکی که به پانصد نفر مختلف پول قرض می دهد، و اکثر آنها را مدیران بانک نمی شناسند، در انتخاب افرادی که باید وام بگیرند هوشیارتر و دقیقتر از فرد خصوصی که پول خود را فقط به چند نفر معدود وام می دهد نیست؛ صراف مزبور همه کسانی که از او وام می گیرند می شناسد، و به رفتار متین و صرفه جوی مشتریان خود اعتماد کامل دارد. بدهکاران چنین بانکی که رفتار و کردار آنها را شرح دادم، اکثریشان، سرمایه گذاران خیال پردازی بودند، یعنی کسانی که براتهای مختلفی برای تهیه پول می کشیدند، و برای بازپرداخت آن مجدداً برات دیگری تنزیل می کردند، و پول بدست آمده را در تعهدات تفریط می کردند، و با تمام کمک که به آنها می شد، نمی توانستند طرحهای خود را کامل کنند، و اگر طرحها نیز کامل می شد، هزینه های خود را نمی توانستند مستهلك کنند، و از عهده پرداخت وجوهی که برای معاش تعداد کارگری که در این طرحها استخدام کرده بودند بر نمی آمدند. بعکس، بدهکاران متین و عاقل و صرفه جوی افراد خصوصی، محتملاً پولی که وام گرفته بودند در تعهدات و طرحهایی به کار می بردند، که متناسب با سرمایه آنهاست، و با اینکه طرحهای این افراد بزرگی و عظمت آنها را نداشت، ولی محکمتر و سودآورتر بود، و هزینه ها، خود را با سود هنگفتی جبران می کرد، و بدین وسیله می توانست وجوه زیادی برای نگاهداری عده بیشتری کارگر که در این طرحها استخدام شده بودند تدارك کند. بنابراین موفقیت این عملیات، بدون اینکه سرمایه کشور را کمترین افزایشی دهد، فقط پول را از طرحهای عاقلانه و سودآور به تعهدات نابخردانه و زیان آور منتقل می کرد.

آقای لا^۹ عقیده داشت که صنعت اسکا تلند به علت کمبود پولی که باید در آن به کار برده می شد، ضعیف و ناتوان است. وی پیشنهاد کرد، که یک بانک مخصوص تأسیس شود، و این بانک بر مبنای ارزش مجموع زمینهای کشور و به همان مقدار پول کاغذی منتشر کند، تا این درد کم پولی درمان شود. وقتی برای اولین بار وی این پیشنهاد را ارائه داد، پارلمان اسکا تلند اتخاذ این نظر را صلاح نمی دانست. این طرح را بعدها دوک دارلن^۸ در زمانی که نایب السطنه فرانسه بود اتخاذ کرد. فکر امکان افزایش و تکثیر پول کاغذی به هر مبلغ، پایه و اساس طرح می سی پی را تشکیل می دهد، که یکی از پرخرجترین و مسرفترین طرحهای بانکی و سفته بازی جهان آن روز بود. آقای دوورنه^۷ در بررسی افکار سیاسی روی امور بازرگانی و مالیه آقای دوتو^۶، عملیات مختلف این طرح را چنان کامل، و روشن و با چنان نظم و ترتیبی تشریح کرده است، که دلیلی نمی بینم به آن اشاره کنم. اصولی که بر مبنای آن طرح مزبور پی ریزی شد، در مقاله ای که آقای لا درباره پول

درباره پول که جزو بخشی از سرمایه جامعه تلقی می‌شد... ۲۵۹

و تجارت منتشر کرد تشریح شده است؛ این مقاله وقتی نامبرده پیشنهاد خود را برای اولین بار مطرح کرد در اسکاتلند منتشر شد. افکار بسیار عالی ولی رؤیایی و خیالی که در آن مقاله و آثار دیگر سایرین مطرح شد هنوز هم بسیاری از مردم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، و شاید، تا اندازه‌ای هم موجب افزایش مازاد پول کاغذی شده باشد که اخیراً در اسکاتلند و سایر جاها به باد انتقاد گرفته شده است.

بانک انگلیس بزرگترین بانک ناشر اروپاست. این بانک، متعاقب قانون مجلس، به وسیله فرمان مخصوصی، به تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۶۹۴ تأسیس شد. در آن زمان این بانک مبلغی معادل ۱۲۰۰۰۰۰ لیره به دولت قرض داد که به اقساط سالیانه ۱۰۰۰۰۰ لیره بازپرداخت شود؛ یعنی بهره‌ای معادل هشت درصد که سالی ۹۶۰۰۰ لیره می‌شود، به اضافه ۴۰۰۰ لیره هزینه اداری. باید اذعان داشت که، اعتبار دولت جدیدی که پس از انقلاب روی کار آمده بود باید خیلی کم بوده باشد که مجبور بود پول را با یک چنین بهره کلانی قرض کند.

در سال ۱۶۹۷ به بانک اجازه داده شد که مبلغ ۱۰۰۱۱۷۱ لیره و ۱۵ شلینگ به سرمایه خود بیفزاید بنابراین، در آن سال مجموع سرمایه بانک بالغ بر ۲۲۰۱۱۷۱ لیره و ۱۵ شلینگ بود. گفته می‌شود این افزایش مبلغ جدید برای کمک به اعتبار عمومی بود. در سال ۱۶۹۶ اسناد خرید قسطی با ۴۰، ۵۰ و ۶۰ درصد تنزیل می‌شد، و اسکناسهای بانک در بیست درصد^{۱۰} در دوره ضرب عظیم سکه نقره، که در همان زمان بود، بانک فکر کرد به صلاح است که انتشار اسکناس را، که ضرورتاً موجب بی‌اعتباری بانک شده قطع کند. متعاقب ماده ۷ قانون سال هفتم سلطنت ملکه آن، بانک به خزانه‌داری مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره وام پرداخت؛ که روی هم رفته با قرضی که قبلاً داده بود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره شد، که مبلغ سود سالیانه آن ۹۶۰۰۰ لیره، به اضافه ۴۰۰۰ لیره هزینه اداری بود. بنابراین، در سال ۱۷۰۸ اعتبار دولت مثل اعتبار افراد خصوصی خوب شد، زیرا توانست بانرخ شش درصد که نرخ معمولی بهره در بازار آن روز بود پول قرض کنند. به دنبال قانون مزبور، بانک بروات خزانه‌داری را که بالغ بر ۱۷۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{۱}{۴}$ پنس با نرخ ۶ درصد بهره بود ملغی کرد، و در همان حال نیز به بانک اجازه داده شد که برای دو برابر کردن سرمایه خود تعهد پرداخت جدید قبول کند. از اینرو، در سال ۱۷۰۸، سرمایه بانک بالغ بر ۴۴۰۲۳۴۳ لیره شد؛ و مبلغ ۳۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{۱}{۴}$ پنس به دولت وام داد.

۱۰. نگاه کنید به تاریخ درآمدهای عمومی صفحه ۳۵۱.

در سال ۱۷۵۹ با پرداخت ۱۵ درصد بهره مبلغ ۶۵۶۲۵۴ لیره و یک شلینگ و ۹ پنس و مجدداً در سال ۱۷۱۵ با پرداخت ۱۵ درصد بهره مبلغ ۵۰۱۴۴۸ لیره و ۱۲ شلینگ و ۱۱ پنس پول گرفت. لذا، در نتیجه این دو کمک سرمایه بانک بالغ بر ۵۵۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴ شلینگ و ۸ پنس شد.

متعاقب قانون سال سوم سلطنت ژرژ اول (ماده ۸) بانک معادل دو میلیون لیره اسناد خزانه را ابطال کرد. بنابراین، تا آن روز بانک مبلغ ۵۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و ده پنس به دولت وام داده بود. در سال هشتم سلطنت ژرژ اول (ماده ۲۱) بانک از شرکت دریای جنوب سهامی به مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره خرید؛ و در سال ۱۷۲۲ در نتیجه تعهدات پرداخت جدیدی که برای خرید این سهام نیاز داشت، سهام سرمایه بانک به ۳۴۰۰۰۰۰۰ لیره افزایش یافت. بنابراین، بانک در این مدت مبلغ ۹۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنس به دولت قرض داده بود؛ و موجودی سرمایه آن به ۸۹۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴ شلینگ و ۸ پنس بالغ شد.

به همین دلیل مبلغی که به دولت قرض داده بود، و از آن بهره می گرفت، رفته رفته از موجودی سرمایه بانک فراتر رفت، به عبارت دیگر از میزان سرمایه ای که بانک سود آن را به دارندگان سهام بانک می پرداخت بیشتر شد؛ یعنی بانک به استثناء سرمایه تقسیم شده خود، سرمایه تقسیم نشده ای به هم زد. و از آن زمان تا کنون سرمایه تقسیم نشده خود را حفظ کرده است. در سال ۱۷۴۶، بانک در موارد مختلف، مبلغ ۱۱۶۸۶۸۰۰ لیره به مردم وام داده و سرمایه تقسیم شده بانک در اثر تعهد پرداخت و پذیره نویسیهای مختلف به ۱۵۷۸۰۰۰۰۰ بالغ شد. وضع این دو مبلغ از آن تاریخ تا به امروز به همین شکل است. به دنبال قانونی که در سال چهارم سلطنت ژرژ سوم (ماده ۲۵) گذشت، بانک موافقت کرد برای تجدید اجازه تأسیس مبلغ ۱۱۰۰۰۰ لیره بدون بهره و باز پرداخت به دولت پردازد. بنابراین مبلغ مزبور به هیچ کدام از دو مقدار وجه فوق چیزی نیفزود.

سود سرمایه بانک طبق نوسانات نرخ بهره ای که در زمانهای مختلف، در قبال وامهای پرداخت شده به مردم دریافت کرده بود، فرق می کرد، همچنین سود سرمایه در شرائط و مقتضیات مختلف تغییر می کرد. نرخ بهره به تدریج از هشت درصد به سه درصد تنزل کرد. در چند سال اخیر سود سهام بانک $\frac{1}{4}$ درصد بوده است.

ثبات بانک انگلیس یعنی ثبات دولت انگلیس. بستانکاران بانک وقتی متحمل ضرر و زیان می شوند که تمام آن پولهایی که به مردم وام داده شده از بین برود. هیچ بانک دیگری در انگلیس با قانون مجلس به وجود نمی آید، و هیچ بانکی نمی تواند بیش از شش عضو داشته باشد. بانک مزبور، نه تنها مثل یک بانک عادی عمل می کند، بلکه ماشین بزرگ دولت هم هست. بیشتر اقساط سالیانه ای که بستانکاران دولت طلب دارند دریافت و یا پرداخت می کند، اسناد خزانه را به جریان می گذارد، و معادل مبلغ سالیانه وصولی مالیات زمین و جو سبز را از پیش به دولت می پردازد، زیرا اغلب پرداخت این نوع مالیاتها در سالهای بعد انجام می شود. در تمام این عملیات مختلف بانکی، وظیفه بانک نسبت به مردم

ممکن است گاهی آن را مجبور کرده باشد، (بدون کوچکترین قصوری از طرف مدیران بانک) که موجودی پول در جریان را با انتشار پول کاغذی زیاد کند. همچنین بانک مزبور اسناد بازرگانان را تنزیل، و در موارد مختلف، اعتبار صرافهای عمده انگلیس، و حتی صرافهای هلند و هامبورگ را هم تضمین و تأیید کرده است. گفته می‌شود در یک مورد در سال ۱۷۶۳، در یک هفته برای همین موضوع در حدود ۱۶۰۰۰۰۰۰ لیره، که قسمت اعظم آن شمش طلا بود وام داده است. البته، من خودم به هیچ وجه قصد ندارم که کلان بودن وام مزبور، یا کوتاه بودن مدت را تأیید کنم. در موارد دیگر، این بانک بزرگ تبدیل به یک صراف می‌شد که تنها وظیفه اش خرید کردن پول بود.

عملیات هوشیارانه بانک وقتی صنعت یک کشور را توسعه می‌دهد که قسمت اعظم سرمایه کشور که بدون وجود بانک در کارهای مختلفی مشغول بود، به کارهای فعال و مولدی اختصاص داده شود، والا تنها افزایش میزان سرمایه کشور، برای توسعه صنعت، دردی را دوا نمی‌کند. قسمتی از سرمایه‌ای که بازرگان اجباراً به صورت پول نقد و بیکار نزد خود نگاه می‌دارد، تا بتواند تقاضاهای اتفاقی را جواب دهد، چنان سرمایه مرده‌ای تشکیل می‌دهد، که تا وقتی در این حالت باقی می‌ماند، چیزی برای وی یا کشورش تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانه بانکداری سبب می‌شود که وی بتواند این سرمایه مرده را تبدیل به سرمایه فعال و مولد کند؛ یعنی آن را تبدیل به مواد خام کرده و روی آن کار کند، با تبدیل به ابزار تولید کند، یا اینکه آذوقه و خواربار تهیه کند؛ خلاصه آن را تبدیل به سرمایه‌ای کند که چیزی برای او و کشور تولید می‌کند. پول طلا و نقره‌ای که در هر کشور جریان دارد، و به وسیله آن محصول زمین و کار سالیانه به جریان افتاده و بین مصرف کنندگان واقعی آن توزیع می‌شود، درست مثل پول نقدی که بازرگان و یا واسطه بیکار نزد خود نگاه می‌دارد سرمایه مرده‌ای است. این قسمت ارزشمند سرمایه کشور است، که هیچ چیز برای کشور تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانه بانکی، چون پول کاغذی را جانشین قسمت بیشتر این طلا و نقره می‌کند، سبب می‌شود که کشور سهم بزرگ این سرمایه مرده را تبدیل به سرمایه فعال و مولد، کند؛ یعنی تبدیل به سرمایه‌ای کند که چیزی برای کشور تولید می‌کند. طلا و نقره موجود، و در جریان یک کشور را می‌توان به خوبی با شاهراه آن کشور مقایسه کرد، که این شاهراه با آنکه تمام غله و سبزی و علوفه کشور از طریق آن حمل می‌شود، خود آن یک نذره از هیچ کدام آنها را تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانه بانک با تهیه یک راه هوایی واگن‌رو (اگر اجازه بدهید چنین استعاره بعیدی در مورد پول کاغذی را به کار برم) به کشور این فرصت را می‌دهد که بیشتر قسمت‌های شاهراه‌های خود را به چراگاه‌های خوب و مزارع غله اختصاص دهد، و بدین وسیله محصول سالیانه کار و سرمایه را به میزان قابل توجهی بالا خواهد برد. اما، باید اعتراف کرد، که صنعت و تجارت کشور، با اینکه ممکن است قدری زیاد شده باشد، نمی‌تواند کالا آن طور که بر پایه سفت و سخت طلا و نقره حرکت می‌کند، وقتی که روی بالهای ظریف و خوش ساخت پول کاغذی معلق است، ایمن باشد. به استثناء تصادفاتی که ناشی از عدم مهارت و تبخیر مدیران و کارگردانان پول کاغذی است، صنعت و تجارت معروض چند اتفاق دیگری قرار می‌گیرد که مهارت و احتیاط کارگردانان

مزبور نمی‌تواند آنها را رهائی بخشد.

مثلاً در يك جنگ نابهرجانی، که در آن دشمن پایتخت را به‌صرف درآورده است، و در نتیجه خزانه طلا و نقره‌ای که پشتوانه پول کاغذی است نیز به‌دست او افتاده است، در کشوری که مجموع پول در گردش پول کاغذی است ایجاد هرج و مرج و آشفتگی بیشتری می‌کند، تا درجایی که قسمت بیشتر پول در گردش آن طلا و نقره است، چون وسیله‌عادی دادوستد ارزش خود را ازدست داده است، هیچ گونه مبادله‌ای صورت نمی‌گیرد مگر معامله پایاپای یا معامله به‌نسیه. چون تمام مالیاتها معمولاً به پول کاغذی پرداخت شده، دولت وسیله‌ای دیگر برای پرداخت حقوق سربازان و یا پرکردن انبارهای خود ندارد؛ و برگشت وضع کشور به حال نخستین دشوارتر خواهد بود تا وقتی که قسمت بیشتر پول در گردش طلا و یا نقره باشد. روی این اصل دولتی که مایل است قلمرو کشورش همیشه در وضعی باشد که به‌آسانترین وجهی بتوان از آن دفاع کرد، باید نه تنها مواظب تکثیر فوق‌العاده انتشار اسکناسی باشد که بانک‌ناشر را به ورشکستگی سوق می‌دهد؛ بلکه حتی نسبت به مقدار انتشاری که قسمت بیشتر اسکناس در جریان کشورش را شامل می‌شود نیز دقت کافی مبذول دارد. پول در گردش هر کشور را می‌توان به دو شعبه مختلف تقسیم کرد: یکی گردش پولی که بین فروشندگان صورت می‌گیرد، و یکی هم گردش پولی که بین فروشنده و مصرف‌کننده است. گرچه همان قطعات پول، اعم از اسکناس و یا فلز، ممکن است گاهی در انتشار و گردش پولی نوع اول به کار رود و گاهی در گردش دوم، ولی هر کدام از این دو رشته عملیات احتیاج به موجودی معین پول دارند که بتوانند کار خود را ادامه دهند، حال از هر نوع پولی که باشد فرق نمی‌کند. ارزش کالاهایی که بین فروشندگان جریان دارد، هرگز بیشتر از ارزش کالائی که بین فروشندگان و مصرف‌کنندگان جریان دارد نیست؛ هرچه که فروشندگان، چون به‌طور عمده فروشی کار می‌کنند، معمولاً هر دادوستد معین، مستلزم مبالغ هنگفتی است. بعکس، جریان پول بین فروشنده و مصرف‌کننده، چون معمولاً با خرده‌فروشی سروکار دارند، اغلب مستلزم مبالغ بسیار ناچیزی است، بیشتر اوقات يك شلینگ یا حتی نیم پنی برای این کار تکافو می‌کند. ولی مبالغ جزئی سریعتر گردش می‌کند تا مبالغ بزرگ. يك شلینگ سریعتر دست به‌دست می‌گردد تا يك گینی، و يك نیم‌پنی بیشتر از يك شلینگ صاحب خود را عوض می‌کند. بنابراین، با اینکه خریدهای سالیانه مصرف‌کنندگان، لااقل مساوی ارزش کالاهای فروشندگان است، معمولاً با مبالغ کمتری معامله می‌شود؛ در اثر سرعت بیشتر گردش پول، همان قطعات پول، وسیله خریدهای بیشتری خواهد بود تا خریدهای نوع اول.

پول کاغذی ممکن است طوری تنظیم شود که یا بیشتر محدود به گردش پول بین فروشندگان باشد، یا اینکه در بیشتر معاملات بین فروشندگان و مصرف‌کنندگان نیز وارد شود. در جاهایی که اسکناسهای کمتر از ده لیره‌ای جریان ندارد، مثل لندن، پول کاغذی خودش را محدود به فروشندگان می‌کند. وقتی که يك اسکناس ده لیره‌ای به‌دست مصرف‌کننده‌ای می‌رسد، معمولاً مجبور می‌شود در اولین مغازه‌ای که می‌خواهد به اندازه

پنج شلینگ جنس بخرد آن را خرید کند، به طوری که اغلب قبل از اینکه مصرف کننده فرصت داشته باشد که بیش از يك چهارم آن را خرج کند اسکناس مزبور به دست فروشنده می‌رسد. در جاهایی که مثل اسکاتلند، اسکناسهای کوچکتری مانند اسکناس بیست شلینگ منتشر می‌شود، پول کاغذی به قسمت بیشتر مبادلات بین فروشنده و خریدار جریان پیدا می‌کند. قبل از تصویب قانونی که انتشار اسکناسهای ده شلینگ و پنج شلینگ را ممنوع کرد، پولهای کوچک مزبور در بیشتر مبادلات ظاهر می‌شدند. در پولهای رایج امریکای شمالی، پولهای کاغذی يك شلینگ معمولاً انتشار می‌یافت، و تقریباً تمام جریان پول را پر کرده بود. در بعضی از اسکناسهای یورکشایر، حتی مبالغ کوچک مثل شش پنی هم يك اسکناس مخصوص داشت.

در جاهایی که صدور اسکناسهای کوچک مانع قانونی نداشته و معمولاً این نوع اسکناسها انتشار می‌یابد، بسیاری از افراد متوسط و معمولی می‌توانند بانکدار بشوند و به این کار تشویق می‌شوند. شخصی که سفته پنج لیره‌ای و یا حتی فته طلب بیست شلینگ وی را همه کس رد کرده است، بدون تردید در ازاء حق الزحمه‌ای معادل شش پنس آن را در بانک یا نزد صراف خرد می‌کند. ولی ورشکستگیهای مکرری که این بانکداران بی پول معروض آن قرار می‌گیرند، ممکن است ناراحتیهای شدیدی را موجب شود، و گاهی اوقات بدبختیهای عظیمی برای تعداد زیادی از مردم تنگدست که اسکناس افراد دیگر را خرد کرده‌اند پدید می‌آید.

شاید، بهتر این بود که در سراسر خاک انگلیس اسکناسهای کمتر از مبلغ پنج لیره صادر نمی‌شد. احتمالاً، در آن صورت پول کاغذی، در هر قسمت از کشور، محدود به گردش بین فروشندگان مختلف می‌شد، درست مثل لندن در حال حاضر که اسکناسهای کمتر از ده لیره در آن جریان ندارد؛ اسکناس پنج لیره‌ای در بیشتر نواحی کشور، اسکناسی است که گرچه قدری بیش از نیمی از مقدار کالاهارا می‌توان با آن خرید، ولی به همان اندازه‌ای که در میان مخارج پریخت و پاش لندن اسکناس ده لیره‌ای دست به دست می‌گردد، اسکناس پنج لیره‌ای، با اینکه به ندرت تمام آن يك دفعه خرج می‌شود، مورد توجه است.

باید دانست، در جایی که مثل لندن، پول کاغذی محدود به مبادله بین فروشندگان است، همیشه مقدار زیادی طلا و نقره وجود دارد. در جاهایی که مثل اسکاتلند، و بیشتر از آن در امریکای شمالی، پول کاغذی گردش کثیری بین فروشنده و مصرف کننده دارد، اسکناس طلا و نقره را بالکل از کشور به خارج تبعید می‌کند؛ تقریباً تمام مبادلات عادی تجارت داخلی با پول کاغذی انجام می‌شود. ممنوعیت انتشار اسکناسهای پنج شلینگ و ده شلینگ تا اندازه‌ای کمبود طلا و نقره را در اسکاتلند از بین برد؛ و اگر انتشار اسکناسهای بیست شلینگ هم ممنوع می‌شد مقدار طلا و نقره را بیشتر می‌کرد. گفته می‌شود در امریکا از وقتی که بعضی از پولهای کاغذی ممنوع گردیده مسكوك طلا و نقره فراوان تر شده است، و همچنین گفته می‌شود که قبل از پیداشدن پولهای کاغذی، مسكوك طلا و نقره در آن کشور فراوان بوده است.

با اینکه پول کاغذی باید کاملاً محدود به گردش بین فروشندگان با یکدیگر باشد،

مع هذا بانک و بانکداران هنوز هم، مثل وقتی که پول کاغذی در تمام معاملات گردش داشت، می‌توانند تقریباً همان‌نحو کمک را به تجارت و صنعت یک کشور بکنند. پول نقدی که فروشنده مجبور است برای اجابت تقاضاهای اتفاقی، نزد خود نگاه دارد، کلاً بین وی و سایر فروشندگان که او از آنها کالا می‌خرد به گردش درمی‌آید. وی نیازی ندارد که برای معامله بین خود و مصرف‌کننده‌اش، که مصرف‌کننده وی هستند و با پول نقد از او خرید می‌کنند و به جای دریافت وجه پولی هم به او می‌دهند، پول نقد را عاطل نگاه دارد. بنابراین، با اینکه اجازه نمی‌دادند که به غیر از مبالغی که کافی برای مبادله بین فروشندگان است پول کاغذی دیگری منتشر شود، ولی بعضاً در اثر تنزیل بروات حقیقی، و قسمتی هم به دلیل وامی که بر اساس حسابهای اعتباری می‌دهند، بانک و بانکداران هنوز هم می‌توانستند قسمت بیشتر فروشندگان مزبور را از لزوم نگاهداری مبالغ هنگفتی از سرمایه خودشان به صورت پول نقد، و بیکار که برای پاسخ به تقاضاهای گهگاهی کنار گذاشته بودند، برهاند. هنوز هم ممکن بود بتوانند نهایت کمک و مساعدتی را که بانکها و بانکداران، بارعایت قوانین، انجام می‌دهند، به عمل آورند.

می‌توان گفت، مانع شدن افراد خصوصی، از اینکه سفته‌های یک بانکدار را، برای هر مبلغ اعم از کوچک یا بزرگ قبول بکنند، در حالی که خودشان راضی به قبول آن هستند، و یا محدود کردن یک بانکدار، از انتشار اسکناسهای کوچک، در حالی که تمام همسایگان او حاضر به قبول آن هستند، نقض آشکار آزادی طبیعی است که وظیفه اصلی قانون حمایت از آفت، نه تخلف از آن. بدون تردید، چنین مقرراتی، در بعضی از موارد نقض آزادی طبیعی است. اما اجرای آزادی طبیعی افراد معدودی، که ممکن است امنیت تمام جامعه را به مخاطره بیفکنند، باید به وسیله قوانین تمام دولتها، اعم از آزادترین، یا مستبدترین آنها محدود بشود، و محدود هم شده است. مجبور کردن افراد به ساختن دیوار مشترک برای جلوگیری از آتش‌سوزی، نیز نقض آزادی طبیعی است، درست به همان شکلی که مقررات دادوستد بانکی پیشنهاد شده در این فصل نقض آزادی است.

پول کاغذی که به شکل اسکناس منتشر شده از طرف اشخاصی که اعتبار آنها تردیدناپذیر است، که بدون هیچ گونه شرطی عندالمطالبه قابل پرداخت باشد، و در واقع هم به محض ارائه آن پرداخت می‌شود، ارزشش از هر لحاظ مساوی با ارزش پول طلا و نقره است؛ زیرا در هر آن می‌توان در برابر آن طلا و نقره دریافت کرد. هر چیز که در قبال این پول بانکی خرید و فروش شود، لزوماً باید قیمت‌اش به همان ارزانی باشد که اگر طلا و نقره می‌دادیم می‌توانستیم بخریم.

گفته شده است، افزایش پول کاغذی در اثر افزایش مقدار آن، و در نتیجه کاهش ارزش مجموع پول در جریان، لزوماً قیمت پولی کالاها را بالا می‌برد. اما چون مقدار طلا و نقره‌ای، که از جریان پول خارج شده، همیشه برابر با مقدار پول کاغذی است که انتشار یافته، پول کاغذی لزوماً مقدار پول در جریان را افزایش نخواهد داد. از اواخر سده گذشته تا به امروز قیمت خواربار هیچ وقت در اسکاتلند ارزانتر از سال ۱۷۵۹ نبوده است، گو اینکه با انتشار اسکناسهای ده و پنج شلینگ، در آن سال پول کاغذی بیشتر از

امروز در جریان بود.

نسبت بین قیمت خواربار در اسکاتلند و انگلیس امروز همانست که قبل از انتشار عظیم اسکناس به‌وسیله بانکهای اسکاتلند، وجود داشت. در بسیاری از موارد، قیمت گندم انگلیس به‌ارزانی گندم فرانسه است؛ در صورتی که در انگلستان مقادیر زیادی پول کاغذی منتشر شده، و در فرانسه به‌ندرت پول کاغذی دیده می‌شود. در سال ۱۷۵۱ و ۱۷۵۲ که آقای هیوم مقاله‌های سیاسی خود را چاپ کرد، و بلافاصله پس از انتشار عظیم پول کاغذی در اسکاتلند، افزایش محسوسی در قیمت خواربار پیدا شد که احتمالاً، به‌علت نامساعد بودن هوا بود نه انتشار پول کاغذی. در حقیقت، در مورد پول کاغذی که شامل سفته‌هایی است که پرداخت آنها، در هر مورد، یا مبتنی بر حسن‌نیت کسانی است که آن را انتشار داده‌اند، و یا مبتنی بر شرایطی است که دارندۀ این اسکناسها ممکن است همیشه قدرت انجام آن را نداشته باشد، وضع طور دیگری می‌شد؛ و اگر هم پرداخت سفته‌ها سالها پس از صدور، بدون اینکه بهره‌ای به آن تعلق گیرد، معوق می‌ماند، باز عکس‌العمل مردم فرق می‌کرد. بدون تردید، ارزش چنین پولهایی کم‌وبیش، پائین‌تر از طلا و نقره است، بستگی به این دارد که اشکالات و مبادله آن یا عدم قطعیت تعویض آن در برابر طلا و نقره کم باشد یا زیاد، و همچنین بستگی دارد به اینکه فاصله زمانی بازپرداخت آن کم است یا زیاد.

چند سال پیش شرکت‌های مختلف بانکی اسکاتلند در اسکناسهای خود يك جمله اختیاری می‌گنجاندند، که به‌موجب آن تعهد می‌کردند که دارندۀ اسکناس به‌محض ارائه آن به بانک پول خود را دریافت می‌کند، و یا شش‌ماه پس از ارائه آن به بانک، به‌اختیار مدیران بانک، کل مبلغ به‌اضافه بهره قانونی شش‌ماه مزبور را یکجا دریافت خواهد کرد. مدیران بعضی از بانکها گاهی از این جمله مجاز و اختیاری سوء استفاده می‌کردند، بدین نحو که افرادی که قصد داشتند پولهای کاغذی زیاد خود را تبدیل به طلا و نقره بکنند تعهد می‌کردند که از جمله اختیاری مزبور استفاده خواهند کرد، مگر اینکه متقاضی فقط به تبدیل قسمتی از مبلغی که درخواست مبادله آن را داشت رضایت دهد. سفته‌های بانکهای مزبور در آن زمان قسمت اعظم پول در جریان اسکاتلند را تشکیل می‌داد، که عدم قطعیت پرداخت آن لزوماً ارزش آنها را پائین‌تر از ارزش طلا و نقره می‌برد. در مدتی که سوء استفاده از جمله مشروحه فوق ادامه داشت (به‌طور کلی در سالهای ۱۷۶۲ و ۱۷۶۳ و ۱۷۶۴ استفاده از جمله مزبور بیشتر شیوع داشت)، در حالی که معاوضه پول بین لندن کارلایل^{۱۱} به‌قیمت اسمی بود، مبادله پول بین لندن و دام‌فریز^{۱۲}، با اینکه این شهر در فاصله‌سی میلی کارلایل است، ولی نرخ مبادله چهار درصد به‌زیان دام‌فریز بود. اما در کارلایل، بروات به طلا و نقره پرداخت می‌شد، در صورتی که در دام‌فریز به اسکناسهای اسکاتلندی، و محرز نبودن تبدیل این اسکناسها به مسكوك طلا و نقره قیمت آنها را چهار درصد کمتر از قیمت مسكوك کرده بود، همان قانونی که صدور اسکناسهای ۵ شلینگی و ده شلینگی را ممنوع کرد، جمله مزبور را هم از روی اسکناسها حذف کرد، و بدین طریق معاوضه پول بین

انگلستان و اسکاتلند را به نرخ طبیعی خود برگرداند، یعنی به برخی که جریان تجارت و فرستادن پول ایجاب می کرد.

در پولهای کاغذی یورکشایر، پرداخت مبالغ جزئی مثل نیم شلینگ گاهی به این شرط وابسته بود که دارندۀ اسکناس باید بقیۀ پول خرد يك گینی را به صادرکنندۀ اسکناس بدهد؛ و این شرطی بود که اغلب دارندۀ اسکناس قادر به انجام آن نبود، و لذا قیمت اسکناس را پائین تر از قیمت طلا و نقره برده بود. قانونی که از مجلسین گذشت این گونه عبارات و شرطها را غیرقانونی اعلام کرد، و مثل مورد اسکاتلند، کلیۀ سفته های در وجه حامل کمتر از بیست شلینگ را ممنوع کرد.

پول کاغذی منتشره در امریکای شمالی شامل اسکناسهای در وجه حامل نبود، بلکه به صورت اسکناسهای دولتی بود که پرداخت آن تا چند سال پس از انتشار حلال نمی شد؛ و با اینکه دولتهای استعماری بهره ای به دارندۀ اوراق مزبور نمی دادند، ولی آنرا پول قانونی اعلام کردند که در برابر کل ارزش انتشاری آن قابل تبدیل است، و در حقیقت کل مبلغ آنرا دولت پس می داد. ولی با قبول این موضوع که امنیت مستعمره کاملاً خوب بود، اگر فرض کنیم که صد لیره پانزده سال از تاریخ صدور آن قابل پرداخت است، در کشوری که نرخ بهره شش درصد است، ارزش حال صد لیره کمی بیشتر از چهل لیره می شود. بنابراین، مجبور کردن يك بستانکار، به قبول این پول کاغذی در قبال صد لیره ای که وی نقداً به بدهکار داده است يك بی عدالتی شدیدی بود که شاید، به ندرت از طرف دولتهایی که خود را دولت آزاد می نامند عمل شده باشد. این عمل دارای نشانه های آشکار از چیزی است که دکتر دو گلاس این مرد محترم و رگ گو آنرا بر زبان رانده است؛ یعنی نقشه ای که بدهکاران متقلب برای فریب دادن بستانکاران کشیده اند. در حقیقت، دولت پنسیلوانیا^{۱۳}، در اولین باری که در سال ۱۷۲۲، پول کاغذی انتشار داد، ادعا کرد، که پول کاغذی را با ارزش مساوی، با طلا و نقره عوض خواهد کرد، و برای کسانی که به هنگام دریافت قیمت کالاهایشان تفاوتی بین پول کاغذی مستعمره و طلا و نقره قائل می شدند جرایمی تعیین کرد؛ که البته خود این قانون مثل قانون بالا مستبدانه و ظالمانه بود، ولی اثرش خیلی کمتر از آن بود که منظور و مقصود قانونگذار را در تقویت و پشتیبانی پول بر آورد. قانون رسمی يك کشور ممکن است يك شلینگ را به جای يك گینی پول قانونی اعلام کند، زیرا ممکن است دادگاهها را ملزم کند که ذمه بدهکاری را که عرض حال تقدیم کرد بری کند، ولی هیچ قانون رسمی نمی تواند شخصی را که اجناس خود را می فروشد، و آزاد است هر طور که می خواهد بفروشد، مجبور کند که در ازاء يك گینی کالای فروخته شده يك شلینگ دریافت کند. با وجود مقرراتی از این قبیل، در وقتی که پولهای مختلف در انگلیس معاوضه می شدند معلوم شد که يك صد لیره استرلینگ، در بعضی از مستعمرات، برابر با یکصد و سی لیره تلقی می شد، و در بعضی دیگر از مستعمرات برابر مبلغ معتنا بیهی

۱۳. قبل از استقلال امریکا، و در زمان حکومت استعماری، هر کدام از سیزده ایالت امریکا يك دولت مستقل و جداگانه ای داشتند، و پنسیلوانیا یکی از آن سیزده ایالت بود (مترجم).

یعنی هزار و صد لیبره؛ این تفاوت ارزش لیبره ناشی از تفاوت مقدار پول کاغذی بود که در مستعمرات مختلف انتشار یافته بود، و همچنین ناشی از این بود که شرایط بازپرداخت و ابراء دین نهایی آن درجه مدت زمان و باجه احتمالی است.

بنابراین، هیچ قانونی نمی‌تواند منصفانه‌تر از قانون مزبور مصوبه پارلمان باشد، که من غیر حق در مستعمرات از آن شکایت دارند، و قانون مزبور چنین اعلام داشت که در آینده پولهای کاغذی که در مستعمرات انتشار می‌یابد نمی‌تواند برای بازپرداخت پول قانونی به‌شمار آید.

پنسیلوانیا در صدور و انتشار اسکناس از تمام مستعمرات ما معتدل‌تر بوده است. بنابراین گفته می‌شود که که ارزش پول کاغذی آن هرگز از ارزش پول مسکوک که قبل از انتشار اسکناس رواج داشت پایین‌تر نرفته است. قبل از انتشار اسکناس، پنسیلوانیا واحد پول مسکوک خود را بالابرده بود، و به وسیله قانون مجلس دستور داد که ۵ شلینگ استرلینگ در برابر ۶ شلینگ و ۳ پنس پول مستعمره، و بعدها در برابر ۶ شلینگ و ۸ پنس معاوضه شود. بنابراین، یک لیبره پول مستعمره، حتی وقتی که پول طلا و نقره در جریان بود، متجاوز از سی درصد کمتر از ارزش یک لیبره استرلینگ ارزش داشت، و وقتی که پنسیلوانیا پول کاغذی انتشار داد به‌ندرت ارزش آن از سی درصد تفاوت مزبور تجاوز می‌کرد. دلیل افزایش ارزش وجهی مسکوک برای جلوگیری از صدور طلا و نقره بود، یعنی با افزایش ارزش وجهی مسکوک، مقدار مساوی مسکوک در پنسیلوانیا با مقدار بیشتری پول انگلیس معاوضه می‌شد تا در خود انگلیس. اما، معلوم شد درست به‌همان نسبتی که پنسیلوانیا واحد مسکوک خود را بالابد قیمت کالاهای انگلیس نیز افزایش یافته است، به‌طوری که طلا و نقره مستعمره مثل پیش، به‌سرعت از کشور خارج می‌شد.

پول کاغذی هر مستعمره، با همان مبلغ اسمی که انتشار یافته بود؛ به‌عنوان مالیات ایالتی پذیرفته می‌شد، و بناچار بدین طریق ارزش آن بیشتر از مقداری بود که مدت بازپرداخت و یا پس دادن واقعی یا فرضی آن ممکن بود ایجاد کند.

ارزش اضافی پول کاغذی، بر طبق مقدار پولی بود که یک مستعمره بخصوص بیشتر از میزان مالیات ایالتی که باید می‌پرداخت منتشر می‌کرد. و در تمام مستعمرات میزان پول کاغذی بیشتر از مالیاتی بود که باید به‌پردازد.

شاهی که قانونی وضع می‌کند مبنی بر اینکه نسبت معینی از مالیات او باید با پول کاغذی از جنس معینی پرداخت شود، با اینکه شرایط پس دادن و استرداد نهایی پول کاغذی به‌طور کلی بستگی به‌اراده شاه دارد، ولی ارزش معینی برای اسکناس یا پول کاغذی ایجاد می‌کند. اگر بانکی که این پول را انتشار داده دقت کند تا مقدار آن را همیشه قدری کمتر از آن چیزی نگاه‌دارد که به‌آسانی قابل استفاده در این‌راه باشد، تقاضای پول کاغذی ممکن است چنان باشد که با صرفه باشد، یا در بازار از مسکوک طلا و نقره‌ای که اسکناس جانشین آن شده قدری بیشتر به‌فروش رسد. بعضی از مردم علت تفاوت پول (صرف پول) آمستردام، یا برتری پول بانکی را به پول درجریان همین مسأله می‌دانند؛ گویانکه این پول بانکی را نمی‌توان با اراده صاحب آن از بانک خارج کرد. قسمت اعظم

بروات باید با این پول بانکی پرداخت شود، یعنی با انتقال حساب در دفاتر بانکی؛ و می‌گویند، مدیران بانک آمستردام دقت می‌کنند که کل مقدار پول بانکی را همیشه پائین‌تر از مقداری نگاه دارند که کاربردی این چنینی ایجاد می‌کند. گفته می‌شود، به این دلیل است که پول بانکی در برابر مبلغ بیشتری فروش می‌رود، و یا معادل ۴ تا ۵ درصد بیشتر از پول مسکوک طلا و نقره آن کشور صرف می‌کند. اما، همان‌طور که بعداً خواهیم دید، این دلیل بانک آمستردام تا اندازه زیادی واهی و بی‌اساس است.

قیمت پول کاغذی که به پائین‌تر از ارزش مسکوک طلا و نقره تنزل می‌کند ارزش آن فلزات را کاهش نمی‌دهد، و یا سبب نمی‌شود که مقادیر مساوی از آن در قبال مقادیر کمتری کالای نوع دیگر مبادله شود. نسبت بین ارزش طلا و نقره و ارزش هر نوع کالای دیگر، در تمام موارد بستگی به ماهیت یا مقدار پول کاغذی مخصوصی، که ممکن است در کشور مخصوصی جریان داشته باشد، ندارد، بلکه مبتنی بر فقر و غنای معادنی است، که در یک زمان معین بخش بزرگی از بازار تجارتی جهان را با آن فلزات اشباع می‌کند. تفاوت ارزش طلا و نقره با هر نوع کالای دیگر، بستگی دارد به تناسب بین مقدار کاری که برای آوردن کمیت معینی طلا و نقره به بازار لازم است، و میزان کاری که برای آوردن مقداری از هر نوع کالای دیگر به آنجا لازم است.

اگر بانکداران در صدور هر نوع اسکناس در گردش، و یا اسناد در وجه حامل مجبور و محدود به مقدار کمتری شوند، و اگر ملزم بشوند که به محض ارائه چنین پولهای کاغذی فوری و بدون هیچ گونه قید و شرطی آن را بپردازند، دادوستد اسکناس، در تمام موارد، با اطمینان و ایمنی که برای مردم ایجاد شده، کاملاً آزاد می‌شود. زیاد شدن اخیر تعداد شرکت‌های بانکی در دو قسمت جزیره انگلیس^{۱۴} یعنی واقع‌ای که بسیاری از مردم را به وحشت انداخته است، به جای اینکه امنیت پولی مردم را کم کند، آن را افزایش داده است. و همه بانکها را مجبور کرده است که در رفتار خود ملاحظه کار باشند، و مقدار پول کاغذی خود را بیشتر از نسبت لازم پول مسکوک بالا نبرند، و خود را علیه هجوم کینه‌جویانه‌ای که هم‌چشمی بین تعداد زیادی از رقبا همیشه ایجاد می‌کند حفظ کنند. این امر مقدار انتشار هر بانک را در دایره تنگ‌تری محدود کرده، و مقدار اسکناسهای جاری آنها را کاهش می‌دهد. در اثر تقسیم شدن پول در جریان بین تعداد زیادی از بانکها، ورشکستگی هر کدام از این بانکها، که در جریان امور واقع‌ای است که باید گاهی اتفاق افتد، اثر کمتری روی مردم خواهد داشت. همچنین، رقابت بین بانکها، همه آنها را مجبور می‌کند که در معاملات خود با مشتریان سخاوت بیشتری به خرج دهند، از ترس اینکه نکنند رقیبانشان آنها را به سوی خود بکشند. به طور کلی، هرگاه رشته‌ای از تجارت، یا هر نوع تقسیم کار، به سود عامه باشد، هر چه قدر که رقابت بین آنها عمومی‌تر و آزادتر باشد، همیشه بیشتر به سود مردم تمام می‌شود.

۱۴. مقمود انگلیس و اسکاتلند است (مترجم).

دربارهٔ انباشتگی سرمایه، یا کارمولد و غیرمولد

يك نوع کار هست که ارزش موضوعی را که مشمول آن کار است بالا می‌برد؛ و يك نوع کار دیگری هم هست که فاقد چنین اثری بوده و ارزش موضوع را افزایش نمی‌دهد. اولی، که ارزش را بالا می‌برد، می‌توان کارمولد نامید، دومی را کار غیرمولد^۱. بدین‌سان، کار يك کارگر به‌طور کلی به ارزش موادی که روی آن کار می‌کند، و ارزش گذران و معیشت او، و سود صاحب صنعت می‌افزاید.

بعکس، کار نوکران و خدمتکاران، چیزی به ارزش اضافه نمی‌کند. با اینکه مزد کارگر به وسیلهٔ کارفرمای او پرداخت می‌شود، ولی در حقیقت صنعتکار هزینه‌ای برای وی نداشته است، ارزش مزد او، به اضافهٔ سود در ارزش افزودهٔ شیئی که کار روی آن انجام شده مستتر است و معمولاً برمی‌گردد. ولی مخارج و هزینهٔ نوکر و خدمتکار هیچ‌گاه بر نمی‌گردد. شخص می‌تواند با استخدام تعداد زیادی از کارگران، ثروتمند شود؛ با تغذیهٔ عدهٔ زیادی از خدمتکاران ثروت خود را از دست می‌دهد و فقیر می‌شود. اما، کار خدمتکار نیز دارای ارزش است، و مستلزم آنست که مانند کار صنعتکار مزد به آن پرداخت شود. ولی کارگر در شیئی مخصوص و یا کالاهای قابل فروش مجسم می‌گردد، و این شیء یا کالا مدت‌ها پس از اینکه کار تمام شد هنوز هم دوام دارد. مثل اینست، که مقدار معینی کار را ذخیره کنیم و کنار بگذاریم و بعداً که به آن نیاز پیدا کردیم آن را به کار ببریم. آن شیء، و یا معادل آن یعنی قیمت آن شیء اگر لازم باشد، می‌تواند بعداً به همان اندازهٔ کاری که در تولید آن به کار رفته، کار به جریان و به حرکت اندازد. بعکس، کار پیشخدمت، در يك شیء و یا يك کالای قابل فروش خود را، متبلور و مجسم نمی‌کند. خدمت او در

۱. بعضی از نویسندگان دانشمند و نابغهٔ فرانسه این دو واژه را به مفهوم دیگری به کار برده‌اند. در بخش آخر کتاب چهارم سعی می‌کنم نشان دهم که مفهومی را که این نویسندگان ارائه کرده‌اند صحیح نیست.

همان لحظه‌ای که آن را انجام می‌دهد تمام می‌شود، و به‌ندرت اثر یا ارزشی پشت سر خود باقی می‌گذارد که در قبال آن بعداً به‌توان مقدار مساوی کار یا خدمت تولید کرد.

کار بعضی از محترم‌ترین طبقات جامعه، مثل کار خدمتکاران و پیشخدمتها، غیر مولد، و در هیچ کالای قابل فروش، و یا شیء پر دوامی مجسم و متبلور نمی‌شود، که بتواند پس از اینکه کار روی آن تمام شد دوام بیاورد، و در ازاء آن بتوان بعدها مقدار مساوی کار بدست آورد. مثلاً کار دولت، با تمام افسران لشکری و دیوانی که زیر نظر او کار می‌کنند، کار تمام نیروی دریایی و ارتش زمینی، کارهای غیر مولد هستند. اینان خدمتگزار مردم هستند، و به‌وسیلهٔ قسمتی از محصول سالیانهٔ کار و کوشش سایر مردم گذران می‌کنند. این‌گونه خدمات، هر قدر که قابل احترام، و مفید و لازم باشند، چیزی تولید نمی‌کنند که بعدها بتوان مقدار مساوی خدمت از آنها بدست آورد. حمایت، امنیت و دفاع از دولت و کشور، یعنی محصول کار امسال آنان، نمی‌تواند در سال آینده حمایت، امنیت و دفاع را تأمین کند. بعضی از خطرناک‌ترین و مهم‌ترین و بعضی از زیاده‌ترین مشاغل را باید جزو همین طبقه از مشاغل غیر مولد ذکر کرد: کشیشان، وکلای دعاوی، پزشکان، انواع ادبا و شعراء، هنرپیشگان، موسیقیدانها، لوده‌ها، خوانندگان اپرا، رقصدگان اپرا، و غیره جزو همین گروه هستند. کار پست‌ترین این عده ارزش معینی دارد، که با همان اصولی که ارزش هر نوع کار دیگر را تعیین می‌کند تعیین می‌شود؛ و کار نجیب‌ترین و مفیدترین این افراد، چیزی تولید نمی‌کند که بعدها بتوان با آن مقدار مساوی کار را خریداری و یا بدست آورد. خطابهٔ سخنوران نامی، مانند رجزخوانی هنرپیشگان، و یا آهنگ موسیقیدانان غیر مولد است، و کار همهٔ این عده به‌محض ارائه شدن از بین می‌رود.

کارگران مولد و غیر مولد، و تمام آن کسانی که اصلاً کار نمی‌کنند، همه به‌وسیلهٔ محصول سالیانهٔ زمین و کار تغذیه و گذران می‌کنند. محصول مزبور هر چقدر هم که زیاد باشد، بی‌نهایت نمی‌تواند باشد، و لذا حدی دارد. از اینرو بستگی دارد به‌اینکه چقدر از این محصول سالیانه، در هر سال برای گذران کارگران غیر مولد به کار برده می‌شود، اگر زیاد مصرف شود برای کارهای تولیدی مقدار کمی باقی می‌ماند، اگر برای معاش غیر مولدین کمتر اختصاص داده شود، سهم بیشتری برای کارگران مولد باقی می‌ماند، و محصول سال آینده به‌همین منوال کم و یا زیاد می‌شود؛ اگر ما تولید خود بخودی زمین را مستثنی کنیم، مجموع محصول سالیانه معلول کار مولد یک جامعه است.

با اینکه، بدون تردید، کل محصول سالیانهٔ زمین و کارگر هر کشور مآلاً برای تهیه مصرف ساکنان آن و همچنین درآمد آنان اختصاص داده می‌شود، مع‌هذا وقتی که این محصول یا از زمین، و یا از دست کارگران مولد خارج می‌شود، طبعاً به دو قسمت تقسیم می‌شود. یکی از این دو قسمت، که اغلب بخش بزرگتر است، در درجهٔ اول، برای برگشت سرمایه، یا برای تجدید خواربار، مواد و کارهای تمام شده‌ای که از سرمایه گرفته شده است اختصاص دارد؛ و دیگری برای ایجاد درآمد برای صاحب سرمایه است، مثل سود سرمایه او، یا ایجاد درآمد برای اشخاص دیگر، مانند اجارهٔ زمین او

بدین ترتیب، از محصول زمین، یک قسمت برگشت سرمایهٔ کشاورز را جبران می‌کند؛ و قسمت دیگر سود و اجارهٔ زمین را تأمین می‌کند؛ و بدین نحو درآمدی برای مالک سرمایه، به شکل سود سرمایهٔ او؛ و درآمدی برای اشخاص دیگر، به شکل اجارهٔ زمین ایجاد می‌کند. از محصول کارخانه‌های بزرگ، نیز به همین نحو، یک قسمت که همیشه بزرگترین قسمت آنست، سرمایهٔ مسئول و مدیر کارخانه را جبران می‌کند؛ و حصهٔ دیگر آن سود او را می‌پردازد، و بدین ترتیب درآمدی برای صاحب سرمایهٔ آن تهیه می‌کند.

آن قسمت از محصول سالیانهٔ زمین و کارگر هر کشور که سرمایه راجبران می‌کند، هیچ گاه جز برای معاش کارگران مولد مصرف نمی‌شود. فقط مزد کارگر مولد با آن پرداخت می‌شود. آن قسمتی که بلافاصله درآمدی به عنوان سود و یا اجاره ایجاد می‌کند، ممکن است بدون تفاوت برای نگاهداری کارگر مولد یا غیرمولد به کار رود.

هر قسمت از این موجودی را که انسان به عنوان سرمایه به کار می‌برد، همیشه انتظار دارد که با سود آن، به او برگشت داده شود. بنابراین، آن را فقط برای معیشت کارگران فعال و مولد به کار می‌برد؛ و پس از اینکه وظیفهٔ خود را به عنوان سرمایه انجام داد، شکل درآمد را به خود می‌گیرد. هر وقت که قسمتی از آن را به گذران هر نوع کارگر غیرمولد اختصاص دهد، آن قسمت، از آن لحظه، از سرمایهٔ او خارج شده، و برای مصرف فوری در موجودی او قرار می‌گیرد.

کارگران غیرمولد، و کسانی که اصلاً کار نمی‌کنند؛ همه از راه درآمد ارتزاق می‌شوند؛ بدین معنی که یا در وهلهٔ اول به وسیلهٔ آن قسمت از محصولی که در اصل ایجاد درآمد برای بعضی از افراد بخصوص می‌کند، اعم از اینکه به شکل سود سرمایه باشد، یا اجارهٔ زمین تأمین می‌شوند؛ و یا در وهلهٔ دوم، به وسیلهٔ آن مقداری از محصول که در اصل برای برگشت سرمایه و کارگران مولد محض اختصاص داده شده تغذیه می‌شوند، وقتی این محصول بدستشان می‌افتد آنچه که مازاد بر قوت لازم آنهاست، ممکن است بدون تفاوت برای گذران کارگر مولد یا غیرمولد به کار رود. بدین ترتیب، نه تنها مالکین بزرگ یا بازرگانان ثروتمند، بلکه حتی کارگر عادی، اگر مزدش به اندازهٔ کافی باشد، ممکن است یک خدمتکار نگاه دارد؛ و یا گاهی برای تماشای تماشاخانه یا خیمه‌شب‌بازی رفته، و بدین طریق سهم خودش را در معیشت عده‌ای از کارگران غیرمولد بپردازد؛ یا ممکن است مالیات بدهد و از این راه گروه دیگری را که مفیدتر و محترم‌تر هستند ولی آنها هم عیناً غیرمولدند حمایت کند. اما هیچ قسمتی از تولید سالیانه، که در اصل به برگشت سرمایه اختصاص داده شده، هرگز برای تغذیهٔ کارگران غیرمولد به کار نمی‌رود مگر پس از اینکه مجموع نیروی مولد کارگر خود را به حرکت درآورده، یا تمام آن نیرویی که، از این طریق کاربرد، می‌توانست به حرکت درآورده، به راه اندازد. کارگر باید مزد خود را ابتدا با کاری که انجام می‌دهد بدست آورد و سپس قسمتی از آن را در این طریق مصرف کند. آن قسمت مزده که بدین نحو مصرف می‌شود معمولاً قسمت جزئی است. و این قسمت فقط از راه پس انداز و ذخیرهٔ درآمد او حاصل می‌شود که معمولاً کارگران به ندرت مقدار درآمدشان زیاد است. اما، معمولاً قسمتی از درآمدشان اختصاص

به این امر دارد؛ و در پرداخت مالیاتها عدهٔ کثیر کارگران جبران پرداختهای ناچیز آنان را می‌کند. بنابراین، در همه جا اجارهٔ زمین و سود سرمایه‌دومنیع اصلی است که کارگران غیرمولد گذران خود را از آن تأمین می‌کنند. این دو قسمت از درآمد از جمله درآمد هایی است که معمولاً مالکین مقدار زیاد آن را می‌توانند ذخیره کنند. این دومنیع درآمد به‌طور مساوی و بدون تفاوت می‌تواند کارگر مولد و غیرمولد را تغذیه کنند. اما، به‌نظر می‌رسد که بیشتر ترجیح می‌دهند که کارگران غیرمولد از آن بهره‌مند شوند. از بودجهٔ یک لرد بزرگ معمولاً تعداد بیشتری افراد بیکاره تغذیه می‌کنند تا کارگران فعال. یک بازرگان ثروتمند با اینکه با سرمایهٔ خود فقط افراد فعال را نگاهداری می‌کند، ولی با مخارج خود، یعنی کاربرد درآمدش، مثل لرد می‌تواند تعداد زیادی افراد غیرفعال را نگاهداری می‌کند.

بنابراین، نسبت بین کارگر فعال و غیرفعال، در هر کشور بسیار بستگی دارد به نسبت بین آن قسمت از تولید سالیانه‌ای که به‌محض حصول از زمین یا از قبل کارگر مولد، برای برگشت سرمایه‌کنار گذاشته می‌شود، و آن قسمت که به‌منظور ایجاد درآمد، اعم از اجاره یا سود، جدا می‌شود.

بدین ترتیب، در حال حاضر، در کشورهای ثروتمند اروپا، قسمت بزرگی از تولید زمین (که معمولاً بزرگترین قسمت محصول زمین است)، برای برگشت سرمایهٔ کشاورز ثروتمند و مستقل کنار گذاشته می‌شود، و قسمت دیگر آن برای پرداخت سود و اجارهٔ صاحب ملک منظور می‌شود. ولی در زمان قدیم، یعنی در دورهٔ شیوع حکومت فئودالی، سهم ناچیزی از محصول برای جانشین کردن سرمایهٔ به‌کار رفته در کشاورزی کافی بود. این سرمایه معمولاً شامل چند وام مختلف بود، که از محصولات خودرو زمین کشت نشده تغذیه می‌کرد، و بنابراین می‌شد آن را جزء قسمتی از محصول طبیعی خدادادی تلقی کرد. و اغلب این دامها به‌مالک تعلق داشت، و به‌وسیلهٔ او به اجاره‌دار زمین وام داده شده بود. بقیهٔ محصول نیز عرفاً به‌وی تعلق داشت، یا به‌صورت کرایه و اجارهٔ زمین، و یا به‌صورت سود سرمایهٔ ناقابل مزبور. اجاره‌دار یا ساکنان زمین مالک معمولاً غلام و بردهٔ او بودند، و افراد خانواده و اموالشان نیز متعلق به‌مالک بود. کسانی که برده نبودند اجاره دار اختیاری بودند، و با اینکه اجاره‌ای که می‌پرداختند اغلب اسماً کمی بیشتر از حداقل اجاره بود، (که اگر نمی‌پرداختند باید آنجا را تخلیه کنند)، ولی حقیقتاً کل تولید زمین را در برمی‌گرفت. ارباب آنها همیشه می‌توانست کار آنها را در زمان صلح و خدمات آنها را در زمان جنگ زیر سلطهٔ خود داشته باشد. و با اینکه خانهٔ آنها دور از خانهٔ ارباب بود، ولی درست مثل ملازم وی و به‌همان اندازه به‌او وابسته بودند. اما بی‌تردید کل محصول زمین متعلق به‌شخصی است که می‌تواند کار و خدمت کسانی که نگاهداری می‌کند به فروش برساند، در وضع فعلی اروپا، سهم مالک به‌ندرت از یک‌سوم محصول تجاوز می‌کند، و گاهی حتی یک‌چهارم محصول کل زمین هم نیست. اما اجارهٔ زمین در کلیه بخشهای آباد کشور، از آن زمانهای قدیم تا به‌امروزه تا چهاربرابر شده است؛ و بنابراین یک سوم یا یک‌چهارم محصول زمین، ظاهراً، سه یا

چهار برابر بیشتر از آن چیزی است که در قدیم بود. در پیشرفت تمدن، اجارهٔ زمین، با اینکه به نسبت وسعت زمین افزایش می‌یابد، ولی به نسبت محصول زمین کاهش پیدا می‌کند.

در کشورهای غنی اروپا، سرمایه‌های بزرگی امروز در تجارت و صنعت به کار افتاده است. در حالت قدیمی این کشورها، چون تجارت خیلی ناچیز، و کارگاه‌های صنایع ابتدایی در کشور محدود بود، سرمایهٔ بسیار کمی مورد نیاز بود. اما، این سرمایه‌های ناچیز، سودهای کلانی ایجاد می‌کردند. نرخ بهره هیچ‌کجا کمتر از ده دصد نبود، و سودهم قاعدتاً به اندازه‌ای بوده باشد که از عهدهٔ پرداخت این نرخ بهره برمی‌آمد. در حال حاضر، در کشورهای متمدن اروپا، نرخ بهره، در هیچ‌جا بیشتر از شش درصد نیست، و در بعضی از کشورهای بسیار متمدن، نرخ بهره چهار، سه و دو درصد است. ولی آن قسمت از درآمد ساکنان یک کشور که از سود سرمایه بدست می‌آید، همیشه در کشورهای غنی بیشتر از کشورهای تهیدست و فقیر است، علتش اینست که موجودی سرمایه در این کشورها زیاد است: نسبت به موجودی سرمایه سود قاعدتاً خیلی نازل است.

بنابراین، آن قسمت از تولید سالیانه که بلافاصله از زمین یا از دست کارگر مولد خارج می‌شود، و برای برگشت سرمایه منظور شده، نه تنها در کشور ثروتمند بیشتر از کشور فقیر است، بلکه نسبت به آنچه که بلافاصله برای ایجاد درآمد اعم از اجاره یا سود اختصاص داده شده نیز بیشتر است. وجوهی که برای گذران کارگران مولد اختصاص داده شده نه تنها در کشورهای غنی بیشتر از کشورهای فقیر است، بلکه نسبت به وجوهی که برای ایجاد درآمد از راه سود اختصاص می‌یابند نیز بیشتر است اعم از اینکه آن را در راه گذران و تغذیهٔ کارگر مولد صرف کرده، باشند یا غیرمولد.

نسبت بین این دو وجوه مختلف ضرورتاً در هر کشوری اخلاق عمومی ساکنان آن را نسبت به کار و بیکاری تعیین می‌کند. ما از پدران خود فعال‌تر هستیم؛ زیرا در زمان حاضر وجوهی که برای معیشت کارگر اختصاص داده شده، نسبت به وجوهی که برای گذران افراد بیکار به کار برده می‌شود احتمالاً خیلی بیشتر است تا دو قرن پیش. اجداد ما به علت نبودن وسایل کافی تشویق به کار، بیکار بودند. یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «بازی مجانی بهتر از کار کردن مجانی است». در شهرهای بازرگانی و صنعتی که طبقات پائین اجتماع به‌طور کلی از کار برد سرمایه ارتزاق می‌کنند، مردم معمولاً فعال، هوشیار، و پولدارتر هستند؛ مثل بسیاری از شهرهای انگلیس و اکثر شهرهای هلند. در شهرهایی که دراصل مردم آن از طریق سکونت و اقامت موقتی و یا دائمی درباریان گذران می‌کنند، و طبقهٔ پائین مردم به‌طور عمده از راه خرج درآمدها روزگاری گذرانند، عموماً بیکار، هرزه و تهیدست‌اند؛ مثل مردم شهر رم، ورسای، کمپین، و فونتینو. اگر روئن و بوردو را استثناء کنید، در بقیهٔ شهرهای فرانسه صنعت و تجارت در سطح بسیار پائین است؛ و مردم طبقات سه و چهار، که به‌طور عمده با پول اعضای محاکم دادگستری، و یا کسانی که برای تظلم بدان‌جا آمده‌اند زندگی می‌کنند، به‌طور کلی بیکار و فقیرند. تجارت

عمده روئن و بوردو ظاهراً به‌طور کلی معلول موقعیت آنهاست، روئن ضرورتاً واسطه تقریباً انواع کالاهایی است که یا از کشورهای خارج وارد می‌شود، و یا از ایالات کناره دریای فرانسه، برای مصرف شهر بزرگ پاریس وارد می‌شود. بوردو نیز به همین طریق واسطه شرابهایی است که از سواحل گارن^۲، و رودخانه‌هایی که بدان منتهی می‌شود، به‌دست می‌آید، که یکی از غنی‌ترین ایالات شرابخیز دنیاست، و به‌نظر می‌رسد که مناسب‌ترین شراب برای صادرات، و یا بهترین شرابی که به‌مذاق ملل خارج خوش می‌آید تهیه می‌کند. تردیدی نیست که چنین موقعیت ممتازی ضرورتاً سرمایه‌های بزرگ را به‌سوی خود جلب می‌کند و کاربرد سرمایه‌ها در آنجا بسیار زیاد است؛ و استخدام سرمایه‌هایی که به‌کار رفته قدری بیشتر از مقدار مصرف آنهاست؛ یعنی قدری بیشتر از کمترین سرمایه‌ای است که می‌تواند در آنها به‌کار رود. عین همین گفته در مورد شهرهای پاریس، مادرید، و وین صدق می‌کند. در بین این سه شهر پاریس از همه صنعتی‌تر است؛ ولی خود پاریس بازار عمده تمام صنایعی است که در آن شهر استقرار یافته، و هدف اصلی تمام تجارتی که در آنجا صورت می‌گیرد مصرف خودش است. لندن، لیسن، و کپنهاگ، شاید تنها سه شهری در اروپا هستند که هم مرکز دائمی دربار است و هم شهرهای بازرگانی تلقی می‌شود، یعنی شهرهایی که نه برای خاطر مصرف خودشان، بلکه برای سایر شهرها و ممالک نیز به‌داد و ستد مشغول‌اند. موقعیت هر سه شهر بسیار ممتاز و عالی است، و طبعاً مناسب است که واسطه کالاهای بسیاری قرار گیرد که برای مصرف نواحی دور دست اختصاص داده شده است. در شهری که درآمدهای هنگفت خرج می‌شود، استخدام سودآور سرمایه در کلیه جهات به‌استثناء تأمین مصرف آن شهر، احتمالاً دشوارتر است تا در جایی که طبقات پایین اجتماع وسیله دیگری برای گذران خود ندارند مگر آنچه که از طریق کاربرد این نوع سرمایه‌ها به‌دست می‌آورند. احتمالاً، بیکاری عده کثیری از مردم که از راه درآمد انتعاش می‌کنند، کوشش کسانی را که باید از کاربرد سرمایه‌گذاران کنند از بین می‌برد و خراب می‌کند، و سبب می‌شود که به‌کار گرفتن سرمایه در آن محل سودآوری کمتری داشته باشد تا جاهای دیگر. قبل از اتحاد اسکاتلند با انگلیس صنعت و تجارت ادینبورگ بسیار ناچیز بود. وقتی که مجلس اسکاتلند دیگر در آنجا تشکیل جلسه نداد، و از وقتی که نجبا و اعیان عمده اسکاتلند در آنجا منزل نمی‌کنند، ادینبورگ تبدیل به یک شهر صنعتی و تجارتی شده است. ولی، هنوز هم محل اقامت دادگاه‌های اصلی دادگستری، و هیئت مدیره گمرکات و رسومات و غیره است. لذا، هنوز هم مبالغ زیادی از درآمد این افراد در آنجا مصرف می‌شود. از لحاظ تجارت و صنعت ادینبورگ خیلی پائین‌تر از گلاسکو است، که مردم آن به‌طور عمده از راه اشتغال سرمایه امرار معاش می‌کنند. بعضی اوقات دیده شده است که، ساکنان روستاهای بزرگ، پس از اینکه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در صنعت کردند، در نتیجه اینکه مالک ویا لرد بزرگی در نزدیکی آنجا

سکونت اختیار کرده، مردم آن روستا فقیر و بیکار شده‌اند، بنابراین، چنین معلوم می‌شود که، نسبت بین سرمایه و درآمد، نسبت بین اشتغال و بیکاری را تعیین می‌کند. هر کجا که سرمایه حکومت کند کار زیاد می‌شود؛ و هر کجا که درآمد زیاد باشد بیکاری شایع می‌شود. بنابراین، هر افزایش یا کاهش سرمایه طبعاً مقدار حقیقی کار، و تعداد کارگران فعال را زیاد و کم می‌کند، و در نتیجه ارزش معاوضه‌ای محصول سالیانهٔ زمین و کارگر کشور، یعنی ثروت و درآمد حقیقی تمام ساکنان آن منطقه زیاد و کم می‌شود.

سرمایه در اثر صرفه‌جویی زیاد می‌شود، و به علت اسراف و ولخرجی و خلافکاری از بین می‌رود.

آنچه را که شخص از درآمد خود پس‌انداز می‌کند به سرمایه خود می‌افزاید، و یا خودش آن را برای گذران تعداد بیشتری کارگر مواد به کار می‌برد، و یا اجازه می‌دهد شخص دیگری این کار را بکند، و لذا پول خود را به شخص دیگر در قبال بهره‌ای وام می‌دهد، یعنی درمنافع پول سهیم می‌شود. همان‌طور که تأمین سرمایهٔ یک فرد فقط از طریق پس‌انداز از درآمد سالیانه، یا از سود سالیانه میسر است، همان‌طور هم سرمایهٔ جامعه را، که مساوی مجموع سرمایه افرادی است که آن جامعه را تشکیل داده‌اند، می‌توان از راه پس‌انداز افزایش داد.

علت اصلی افزایش سرمایه در یک جامعه، صرفه‌جویی است، نه کار. درحقیقت، کار چیزی را فراهم می‌سازد که صرفه‌جویی آن را انباشته و ذخیره کرده است. ولی هر چه که از راه کار کردن بدست آمده باشد، اگر از راه صرفه‌جویی و پس‌انداز ذخیره انباشته نشود، سرمایه هیچ‌وقت زیادتر نخواهد شد.

چون، صرفه‌جویی و جوهی که برای معیشت کارگر مولد اختصاص می‌یابد زیاد می‌کند، موجب افزایش تعداد کارگرانی می‌شود که زحمت و کوشش‌شان ارزش کالایی را که با آن کار می‌کردند بالا برده است. و لذا، موجب افزایش ارزش معاوضه‌ای زمین و کارگر کشور می‌گردد. و مقدار بیشتری کار را به حرکت درمی‌آورد، و موجب ارزش اضافی روی محصول سالیانه می‌گردد.

آنچه که در هر سال پس‌انداز می‌گردد درست مثل آن چیزی که سالیانه خرج می‌شود، منظمأ مصرف می‌شود، و تقریباً در همان مدت زمان هم مصرف می‌شود؛ ولی مصرف مزبور به وسیلهٔ گروه دیگری از مردم است. آن قسمت از درآمدی که مرد ثروتمند در سال خرج می‌کند در بیشتر موارد به وسیلهٔ مهمانان بیکار و خدمتکاران وی مصرف شده است، و در ازاء آن چیزی که مصرف کرده‌اند چیز دیگری تولید نکرده‌اند. آن قسمتی که شخص ثروتمند پس‌انداز می‌کند، چون بخاطر سودناشی از آن فوراً به عنوان سرمایه به کار برده می‌شود، به همان شکل و در همان زمان ولی بدست مردم دیگر مصرف می‌شود، که ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به اضافهٔ سود، از آن سرمایه بدست می‌آورند. می‌توانیم فرض کنیم، که درآمد وی به شکل پول به او پرداخت می‌شود. اگر این مرد ثروتمند همهٔ درآمد خود را، در خرید غذا، پوشاک، و مسکن و غیره، یعنی مجموع چیزی

که درآمد وی می‌توانست بخرد خرج کرده بود، پول وی در بین گروه اول (خدمتکاران، بیکاران، مهمانان) قسمت شده بود.

با پس انداز کردن مقداری از آن، چون آن قسمت برای به دست آوردن منفعت فوراً به عنوان سرمایه به کار می‌رود، یعنی یا خودش یا شخص دیگری آن را به کار می‌برد، خوراک، پوشاک و مسکن که با آن خریداری می‌گردد، الزاماً برای طبقه کارگر، صنعتکار، و پیشه‌ور کنار گذاشته می‌شود. مصرف همان است، ولی مصرف کنندگان فرق می‌کنند.

آنچه که یک فرد صرفه‌جو در سال پس انداز می‌کند، نه تنها قوت عده بیشتری از کارگران مولد را در آن سال و سال بعد تأمین می‌کند، بلکه عیناً شبیه مؤسس یک کارگاه عمومی، وجوه دائمی برای گذران عده مساوی کارگر در سالهای بعدی را تأمین می‌کند. در حقیقت، تخصیص دائمی و هدف این وجه همیشه به وسیله قوانین مثبت، از قبیل وقف یا تولیت حفظ و حمایت نشده است. اما، همیشه بایک اصل محکم و بسیار نیرومند صیانت می‌شود، و آن هم عبارتست از نفع ساده آشکار هر فردی که سهمی از آن بدو تعلق می‌گیرد. هیچ قسمت از این سرمایه بعدها برای گذران و ارتزاق هیچ کس جز کارگران مولد به کار نمی‌رود مگر اینکه موجب زیان آشکار شخصی شود که آن را از هدف صحیح خود منحرف کرده است.

آدم و لخرج سرمایه را از هدف اصلی خود منحرف می‌کند. آدم و لخرج چون بیش از مقدار درآمد خود خرج می‌کند، به سرمایه خود نیز دست درازی می‌کند، و مانند شخصی که درآمد یک موقوفه را از مجرای صحیح خود منحرف کرده و در کارهای زشت و ناپسند مصرف می‌کند، او نیز مزد بیکاری خود را با وجوهی می‌پردازد که صرفه‌جویی پدران وی، طبق رسم و سنت معهود وجوه مزبور را به نگهداری صنعت تخصیص می‌داد. با کاستن مقدار وجوهی که به منظور استخدام کارگر مولد اختصاص داده شده، مرد مسرف، به اندازه سهم خودش، از مقدار کاری که به ارزش شیء می‌افزاید الزاماً می‌کاهد، و در نتیجه ارزش محصول سالیانه زمین و کارگر کل کشور، که ثروت و درآمد حقیقی ساکنان آن را تشکیل می‌دهد، کاسته می‌گردد. چنانچه اسراف و ولخرجی عده‌ای از مردم با صرفه‌جویی و امساک گروه دیگر جبران نکرده، کردار هر آدم و لخرج، که عبارتست از تغذیه کردن بیکاران و مفتخوران با نانی است که از کدس یمین کارگران مولد به دست می‌آید، نه تنها موجب افلاس و اعسار خودش می‌شود، بلکه مملکت را نیز به فقر می‌کشاند. باینکه مخارج مرد و لخرج باید کلاً در کالاهای ساخت داخل کشور باشد، و هیچ قسمتی از هزینه اوروئی کالای خارجی نباشد، ولی اثر این ولخرجی بر روی وجوه مولد جامعه یکی است. هر سال مقداری غذا و پوشاک، که باید برای معیشت طبقه مولد اختصاص می‌یافت، برای نگهداری و گذران کارگران غیر مولد مصرف می‌شود. بنابراین، همه ساله مقداری از ارزش سالیانه زمین و کار کشور بدین طریق کم می‌شود. در حقیقت، می‌توان گفت که، مخارج مزبور چون روی کالاهای ساخت خارج نیست، موجب صدور طلا و نقره نمی‌گردد، لذا مقدار پول داخل کشور ثابت خواهد

بود. اما چنانچه مقدار خوراک و پوشاکی که طبقهٔ غیرمولد مصرف می‌کند، بین کارگران مولد تقسیم شده بود، می‌توانستند کل ارزش کالاهایی را که مصرف کرده بودند، به‌اضافهٔ سود آن، مجدداً تولید کنند. در آن صورت همان مقدار پول در داخل کشور باقی می‌ماند، مضافاً اینکه همان مقدار کالای مصرفی را مجدداً تولید می‌کردند. ولذا به‌جای اینکه یک‌فایده داشته باشد از این کار دوفایده حاصل می‌شد.

بعلاوهٔ کشوری که ارزش محصول سالیانهٔ آن مرتباً کاهش می‌یابد، طولی نمی‌کشد که مقدار پول در جریان آن تغییر می‌کند. وظیفهٔ عمده و منحصر به‌فرد پول، توزیع کالاهای مصرف شدنی است. بوسیلهٔ پول، خواربار، موادخام، و کالاهای ساخته شده، خرید و فروش شده، و بین مصرف‌کنندگان واقعی تقسیم می‌گردد. بنابراین، مقدار پولی که سالیانه باید در کشوری جریان پیدا کند، باید به‌وسیلهٔ ارزش کالای مصرف شدنی که سالیانه در آن جریان دارد، تعیین شود. این کالاهای یا شامل محصول بلافاصله زمین و کار خود کشور است، و یا چیزی است که بامقداری از محصول بدست آمده خریداری شده است. بنابراین، ارزش آنها، باید با کاسته شدن ارزش آن محصول کاسته شود، و مقدار پولی که برای به‌جریان انداختن محصول سالیانه لازم است همگام با آن باید کم شود. امانباید اجازه داد پولی که در اثر کاهش سالیانهٔ محصول از گردش داخلی کشور خارج می‌شود بیکار بماند. نفع کسی که مالک آن پول است ایجاب می‌کند که آن را به‌کار اندازد. ولی چون این پول مصرفی در داخل کشور ندارد، با وجود تمام قوانین و ممنوعیتها، راهی خارج می‌شود، و برای خرید کالاهای مصرفی که در داخل کشور مورد استفاده است به‌کار می‌رود. صدور سالیانهٔ پول بدین‌طریق مقدار مصرف کشور را از مقدار ارزش محصول سالیانهٔ آن بالاتر خواهد برد و مدتی این کار ادامه خواهد یافت. آنچه در روزگار رفاه و شکوفائی از محصول سالیانه پس‌انداز شده بود، و در خرید طلا و نقره به‌کار رفته بود، می‌تواند مدت کوتاهی مصرف کشور را در تیره‌روزی و بدبختی تأمین کند. صدور طلا و نقره، در این وضع خاص، علت هبوط آن کشور نیست، بلکه معلول زوال وضع اقتصادی آنست، و حتی تا مدت کوتاهی، ممکن است بدبختی آن جامعه را تسکین دهد.

بعکس، مقدار پول هر کشور باید طبقاً با افزایش محصول سالیانهٔ کشور اضافه شود. چون ارزش کالاهای مصرفی که سالیانه در مملکت توزیع می‌شود زیاد شده است، احتیاج به مقدار بیشتری پول هست که آن را به جریان اندازد. بنابراین، مقداری از محصول افزایش یافته، در هر کجا که لازم باشد، طبقاً در خرید مقدار اضافی طلا و نقره‌ای که برای به‌جریان انداختن مازاد محصول لازم است، به‌کار می‌رود. افزایش فلزات مزبور در این حالت معلول خوشبختی و شکوفایی جامعه است، و علت آن به‌شمار نمی‌رود. طلا و نقره در همه‌جا به‌همین شکل خرید می‌شود، خوراک، پوشاک، و مسکن، یعنی درآمد و قوت تمام کسانی که کار و سرمایه‌شان در جهت آوردن طلا و نقره از معدن به‌بازار بکار رفته، قیمت فلزات مزبور را تشکیل می‌دهد که در پرو و وانگلیس در قبال آن پرداخت می‌شود. کشوری که از عهدهٔ پرداخت قیمت مزبور

برآید، همواره از فلزات مزبور به اندازه رفع احتیاج در اختیار خواهد داشت؛ و هیچ کشوری نمی‌تواند مدت زیادی مقداری از طلا و نقره را که بدان احتیاج ندارد نزد خود نگاه دارد.

ازاینرو، ثروت و درآمد حقیقی کشور را هر طور فرض کنیم، اعم از اینکه به صورت ارزش محصول سالیانه زمین و کار باشد که موافق عقل سلیم است؛ یا بنا به زعم تعصبات عامیانه، به شکل مقدار فلزات قیمتی که در آن جامعه جریان دارد باشد؛ از دید هر کدام از این دو مورد، هر آدم و لخرج دشمن مردم و جامعه، و هر آدم صرفه‌جو بانی خیر برای مردم است.

اثرات کج رفتاری و خلافکاری اغلب مثل اثرات ناشی از ولخرجی است. هر نوع طرح غیرعقلانه و غیرموفق در کشاورزی، استخراج معادن، شیلات، بازرگانی، یا صنعت به همین نحو موجب کاستن وجوهی می‌شود که به منظور گذران و نگاهداری کارگر مولد اختصاص داده شده است. در هر کدام از این نوع طرحها، با اینکه سرمایه فقط به وسیله کارگر مولد مصرف می‌شود، مع هذا به واسطه طریقه غیرعقلانه‌ای که در کاربرد سرمایه اعمال می‌شود ارزش کامل مصرف خود را تولید نمی‌کنند، و لذا همیشه وجوه تولیدی جامعه از آنچه که باید می‌بود کمتر می‌شود.

در حقیقت، به ندرت اتفاق می‌افتد که وضعیت يك ملت بزرگ زیاد تحت تأثیر ولخرجی یا خلافکاری افراد قرار گیرد؛ بی‌احتیاطی و ریخت و پاش عده‌ای همواره بیشتر از آنست که به وسیله صرفه‌جویی و خوش رفتاری عده دیگر جبران گردد. در مورد اسراف و ریخت و پاش، اصلی که آدمی را وادار به خرج کردن می‌کند عبارتست از میل و شهوت به لذت و استفاده در زمان حال؛ که، با اینکه گاهی شدید بوده، و جلوگیری کردن آن دشوار است، روی هم رفته موقتی و گهگاهی است. ولی اصلی که آدمی را وادار به پس انداز می‌کند عبارتست از میل و آرزوی بهتر کردن موقعیت خودمان، یعنی آرزویی که با اینکه معمولاً آرام و خالی از تعصب است، از روز تولد با ماست و تا روز مرگ ما رارها نمی‌کند. در طول این فاصله بین لحظات زایش و میرش، شاید به ندرت لحظه‌ای در زندگی یافت شود که انسان رضایت دقیق و کاملی از وضع خو، داشته باشد به طوری که هیچ گونه آرزویی برای بهبود و تغییر وضع خود نداشته باشد. تجمع و افزایش ثروت وسیله‌ای است که اکثریت مردم قصد دارند و مایلند با آن زندگی خود را بهتر کنند. این معمولی‌ترین و آشکارترین راه بهبود شرایط زندگی است؛ و محتمل‌ترین راه افزایش ثروت اینست که قسمتی از آنچه که افراد بدست می‌آورند، به طور منظم و در طی سال، و یا در موارد فوق‌العاده، پس انداز کرده و انباشته کنند. بنابراین، با اینکه اصل هزینه و خرج کردن در بعضی از موارد در بین تقریباً تمام مردم شایع است، و در بین گروه دیگر تقریباً همیشه رواج دارد، مع هذا، اگر طول مدت زندگی بشر را به طور متوسط در نظر بگیریم می‌بینیم که اصل صرفه‌جویی ظاهراً نه تنها غلبه دارد بلکه، خیلی بیشتر به چشم می‌خورد و بر اصل خرج کردن می‌چربد. اما در مورد اثر کج رفتاری با پول باید گفت که، تعداد عملیات و تعهدات هوشیارانه

و موفقیت آمیز در همه جا بسیار بیشتر از عملیات غیرموفق و نابخردانه است. پس از اینهمه شکایاتی که ما دربارهٔ تعدد ورشکستگیها به زبان می آوریم، مردم نابخشودنی که در ورطهٔ این بدبختی سقوط کرده اند فقط قسمت ناچیزی از مجموع افرادی که در امر بازرگانی، و سایر مشاغل فعالیت دارند تشکیل می دهند؛ شاید تعداد آنها بیش از یک در هزار نباشد. ورشکستگی احتمالاً بزرگترین و توهین آمیزترین رویدادی است که نصیب مرد معصومی می شود. لذا، بیشتر مردم می کوشند که تا آنجا که ممکن است از آن احتراز کنند. درحقیقت، بعضیها از آن اجتناب نمی کنند؛ همان طور که بعضی از مردم نمی توانند از چوبه دار بگریزند.

ملل بزرگ هرگز از ولخرجی و خرافکاری بخش خصوصی به دریوزگی نمی افتند، ولی با اسراف و ریخت پاش بخش عمومی اغلب به گدایی و فقر دچار می شوند. مجموع درآمد عمومی، یا قسمت عمدهٔ آن، در بیشتر کشورها صرف نگاهداری مردم غیرمولد می گردد. از این قبیلند افرادی که میهمانیهای باشکوه و متعدد را تشکیل می دهند، و همچنین ساکنان صومعه ها و دیرها، نیروی نظامی و دریایی، که در زمان صلح چیزی به تولید اضافه نمی کنند، و در زمان جنگ هم چیزی به دست نمی آورند که با آن هزینهٔ معیشت آنان، (حتی در مدتی که جنگ ادامه دارد) تأمین شود. این قبیل افراد، چون خودشان چیزی تولید نمی کنند، همه از محصول کار سایرین گذران می کنند. لذا، وقتی تعداد آنان بی جهت افزایش می یابد، ممکن است در یک سال معین سهمی آنچنان از تولید دیگران را مصرف کنند، که برای معیشت طبقهٔ مولد که باید آن را سال دیگر مجدداً تولید کند چیزی باقی نگذارند. از اینرو، تولید سال بعد کمتر از سال پیش خواهد شد، و اگر این بی نظمی ادامه یابد، محصول سال سوم کمتر از سال دوم می گردد. کارگران غیرمولدی که، باید به وسیلهٔ قسمتی از درآمد پس انداز شدهٔ مردم ارتزاق کنند، ممکن است قسمت عظیمی از مجموع درآمد را مصرف کنند، و بدین وسیله تعداد کثیری از مردم را وادار کنند به سرمایهٔ آنان تخطی کنند، یعنی به سرمایه ای که برای زندگی طبقهٔ مولد اختصاص داده شده دست درازی کنند، به طوری که هر گونه امساک و صرفه جویی افراد نتواند جبران افساد و تباهی محصول را که ناشی از این تخطی است بکند.

اما، از تجربیات گذشته چنین برمی آید که، این صرفه جویی و خوش رفتاری، در بسیاری از موارد، می تواند نه تنها جبران ولخرجی و خرافکاری افراد، بلکه جبران زیاده روی و افراط عمومی دولت را بکند. کوشش یکسان، ثابت، و مستمر هر فرد برای بهبود شرایط زندگی خود، یعنی اصلی که توانگری و تمول مالی و دولتی، و همچنین بخش خصوصی در بدایت امر از آن ناشی می شود، اغلب آنچنان نیرومند است که می تواند، با وجود افراط و زیاده روی دولت، و اشتباهات بزرگ در مدیریت طرحهای عمومی و دولتی، پیشرفت طبیعی امور را بسوی بهسازی و آبادانی و پیشرفت هدایت کند. درست شبیه به قاعدهٔ کلی زندگی آدمی است، که با وجود بیماری، و نسخه های بیهودهٔ پزشکان، اغلب سلامتی و توانایی به بدن آدمی برمی گردد. ارزش محصول سالیانه زمین و کار هر ملتی را به هیچ طریق دیگری نمی توان افزایش داد مگر اینکه یا تعداد

کارگران مولد افزایش یابد، و یا اینکه نیروی مولده کارگرانی که قبلاً مشغول کار بوده‌اند زیاد شود. واضح است، که تعداد کارگران مولد را نمی‌توان خیلی زیاد کرد، مگر در نتیجه افزایش سرمایه، یا جوهی که برای نگاهداری آنان اختصاص داده شده است. نیروهای مولده همان تعداد کارگران افزایش پیدا نمی‌کند، مگر در نتیجه تکثیر ماشین‌آلات و ابزارهایی که کار کارگر را ساده و آسان می‌کند، و یا بهبود و اصلاح دستگاههای مزبور، و یا در نتیجه تقسیم کار و توزیع مسئولیتها. در هر حالت از دو مورد فوق نیاز به سرمایه بیشتر همیشه احساس می‌شود. فقط به وسیله سرمایه اضافی است که مسئول هر طرح می‌تواند یا ماشین‌آلات بهتری برای کارگران فراهم کند، و یا اینکه توزیع کار صحیحتری بین کارگران اجراء نماید. اگر کاری که باید انجام شود از چند قسمت تشکیل شده باشد، گماردن یک کارگر به‌طور دائم در یک قسمت از آن کار احتیاج به سرمایه بیشتری دارد تا اینکه هر کارگر در قسمتهای مختلف آن کار به‌تناوب اشتغال داشته باشد. بنابراین، وقتی که ما وضع دخالت یک کشور را در دو دوره مختلف با هم مقایسه می‌کنیم، و متوجه می‌شویم که محصول سالیانه زمین و کار در دوره زمانی دوم بیشتر از دوره قبلی بوده است، و درمی‌یابیم که زمینهای آن کشور بهتر از دوره پیش کشت شده، تعداد کارخانه‌ها بیشتر و پردرآمدتر، و تجارت آن موسع‌تر است، آن وقت اطمینان خواهیم یافت که سرمایه آن کشور باید در فاصله بین این دو دوره افزایش یافته باشد، یعنی بیشتر از آنچه که خلافتکاری بخش خصوصی و یا افراد وزیاده‌روی بخش عمومی و دولتی سرمایه‌ها را مضمحل کرده، سرمایه در آن کشور اضافه شده است. اما تقریباً تمام ملتها، در یک فاصله زمانی که از آرامش و صلح برخوردار بوده‌اند همین حال را دارند، حتی ملتهایی که دولتهای آنان محتاط و صرفه‌جو هم نیست سرمایه‌هایشان در عرض مدت مزبور افزایش یافته است. درحقیقت، برای اینکه قضاوت صحیحی در این مورد داشته باشیم، باید وضع یک کشور را در دو دوره‌ای که قدری از هم فاصله دارند مقایسه کنیم. زیرا در دوره‌های نزدیک به هم، ترقی مملکت آن قدر تدریجی است، که نه تنها بهبود آن مشهود نیست، بلکه تنزل رشته‌های مختلف صنعت، یا رکود بخشهای معینی از کشور، (یعنی مسائلی که گاهی و لولاینکه کشور رویهم‌رفته در شکوفائی باشد اتفاق می‌افتد)، اغلب ایجاد تردید می‌کند مبنی بر این که ثروت و صنعت تمام کشور روبه زوال و تباهی است.

مثلاً، محصول سالیانه زمین و کار انگلیس در حال حاضر، مسلماً خیلی بیشتر از آن مقداری است که تقریباً درصد واندی سال پیش در زمان^۳ بازگشت مجدد چارلز دوم وجود داشت. گوا اینکه به عقیده من، امروز کمتر کسی است که در این امر تردید کند، مع‌هذا در طی این دوره، به‌ندرت پنج سال می‌گذشت بدون اینکه کتاب یا مجله‌ای چاپ شود، این کتابها یا مجلات باچنان توانایی و قدرتی نوشته می‌شد که بتواند نظر عمومی را

۳. برگشت دوره سلطنت در انگلیس در سال ۱۶۶۰ با پادشاهی شارل دوم پسر شارل اول که با قیام کرمول مقتول شد آغاز می‌شود (مترجم).

به خود جلب کند، سعی می‌کردند که نشان دهند ثروت ملت به سرعت روبه‌زوال است، جمعیت کشور کاهش می‌یابد، کشاورزی در بوتۀ فراموشی افتاده، صنعت روبه‌ضعف، و تجارت متوقف است. این انتشارات به‌هیچ‌وجه جزو مجلات حزبی نبود، که مولود بینوای دروغ‌پردازی و عقیده‌فروشی اعضای آن باشد. بسیاری از این کتاب‌ها به‌وسیلهٔ افراد بصیر و بی‌ریا و رک‌گو نوشته شده بود، که هرگز دست به‌قلم نمی‌بردند مگر وقتی که به آنچه می‌نویسند اعتقاد داشته باشند، و هیچ‌انگیزه‌ای جز ایمان و اعتقاد محرک آنان نبود.

از طرف دیگر، محصول سالیانۀ زمین و کارانگلستان در زمان اعاده سلطنت محققاً بسیار بیشتر از، آنچه که فکر می‌کنیم درصد سال قبل از آن یعنی زمان آغاز فرمانروایی ملکهٔ الیزابت بود. همچنین، دلایل بسیاری در دست داریم که قبول کنیم، در دورهٔ الیزابت ترقی و آبادانی خیلی بیشتر از يك سدهٔ قبل از آن، یعنی اواخر دورهٔ نفاق و مشاجرات بین مجلس یورك و لانکاستر، بوده است. حتی در زمان نفاق و اختلاف بین دو مجلس وضع کشور به مراتب بهتر از زمان فتح نرمنا بود، و در زمان فتح نرمنا نیز خیلی وضع کشور بهتر از دورهٔ هرج و مرج حکومت ولایات هفتگانهٔ ساکسها بود، حتی در دورهٔ آغاز حکومت ساکسها وضع کشور خیلی پیشرفته‌تر از زمان حملهٔ ژولیوس سزار بود، که ساکنان انگلیس وضع وحشیان فعلی امریکای شمالی را داشتند.

به هر حال، در هر کدام از این دوره‌ها، نه تنها ریخت‌وپاش و اسراف بخش خصوصی و بخش عمومی فوق‌العاده زیاد بود مانند جنگهای پرهزینه و غیرلازم متعدد، و انحراف زیاد محصول سالیانۀ کشور از ارتزاق کارگران فعال و مولد به کارگران غیر مولد، بلکه، گاهی در میان آشفتگی ناشی از هرج و مرج داخلی این قبیل ویرانگری و ضایع کردن سرمایهٔ کشور، در درجهٔ غائی خود، نه تنها محققاً مانع انباشتگی طبیعی سرمایه و ثروت می‌شد، بلکه در پایان هر دوره، کشور فقیرتر و تهیدست‌تر از آغاز آن دوره بود. بدین‌سان، در مرفه‌ترین و خوشبخت‌ترین دوره‌ها، یعنی دوره‌ای که از زمان اعادهٔ سلطنت شارل دوم به بعد آغاز می‌شود، چندین بار هرج و مرج و آشوب در مملکت رخ داد، که چنانچه خوب پیش‌بینی شده بود هم فقر کشور و هم ویرانی و خرابی کامل آن را می‌شد حدس زد. آتش‌سوزی و شیوع بیماری وبا در لندن، دوجنگی که با هلندیها داشتیم، هرج و مرج و آشوب زمان انقلاب، جنگ با ایرلند، چهار جنگ پرهزینه با فرانسه یعنی سالهای ۱۶۸۸، ۱۷۰۲، ۱۷۴۲، ۱۷۵۶، به اضافهٔ دو شورش سالهای ۱۷۱۵ و ۱۷۴۵ از جملهٔ این رویدادها بودند. در مدت چهار جنگ با فرانسه ملت انگلیس صد و چهل و پنج میلیون لیره قرض بالا آورد، و این مبلغ سوای سایر هزینه‌های فوق‌العادهٔ سالیانه است که مورد نیاز بود، به‌طوری که مجموع این هزینه‌ها کمتر از دوپست میلیون لیره نمی‌شد. این چنین مبلغ هنگفتی از زمان انقلاب به این طرف، از محصول سالیانۀ زمین و

کارگر، در موارد مختلف برای گذران و نگاه‌داری تعداد زیادی از افراد غیر مولد به کار رفته است. ولی چنانچه جنگهای مزبور سرمایه هنگفت فوق را در جهت دیگری سوق نمی‌داد، قسمت اعظم این سرمایه طبعاً در معیشت کارگران مولد به کار می‌رفت، که کار و کوشش آنان، مجموع ارزش کالاهای مصرف‌شده را به اضافه سود آن برمی‌گرداند. ارزش محصول سالیانه زمین و کارگر کشور در اثر آن هر سال به‌طور چشمگیری بالا می‌رفت، و افزایش هر سال خود موجب بالارفتن محصول در سال بعد می‌شد. خانه‌های بیشتری ساخته می‌شد، زمینهای زیادتری آباد می‌گردید، وزمینهایی که قبلاً آباد شده بود، بهتر کشت می‌شد؛ کارخانه‌های بیشتری نصب می‌گردید، و کارخانه‌هایی که قبلاً نصب شده بود توسعه می‌یافت؛ ثروت و درآمد کشور در اثر اقدامات مزبور، امروزه چنان افزایش یافته بود که حتی نمی‌توان تصور آن را کرد.

اما با اینکه اسراف و ولخرجی دولت، بدون تردید، پیشرفت طبیعی انگلیس را به‌سوی ثروت و آبادانی به‌عقب انداخته است، ولی نتوانسته است آن را کاملاً متوقف سازد. بیگمان، تولید سالیانه زمین و کارگر انگلیس، امروز بسیار بیشتر از دوره برگشت شارل دوم و یا دوره انقلاب است. بنابراین، مقدار سرمایه‌ای که برای کشت زمین، و معاش کارگران به کار می‌رود باید به‌همین نسبت بیشتر باشد. در میان تمام این سختگیرها و اخاذی سرمایه مزبور به تدریج و بدون سروصدا در اثر صرفه‌جویی و خوش‌کرداری افراد بخش خصوصی، و در اثر کوشش دسته‌جمعی، و پیوسته و بلاانقطاع آنان برای بهتر کردن شرایط خودشان انباشته شده است. همین سعی و کوشش افراد است، (که از طرف قانون حمایت شده و آزادی فردی اجازه می‌دهد به هر نحوی که سودآورتر است به کار افتند)، که پیشرفت انگلیس را به‌سوی آبادانی و ثروت در تقریباً تمام ادوار گذشته مبسر ساخته، و امیدوار باید بود، که در زمانهای آینده نیز همین کار را بکند. اما، چون انگلستان هرگز نعمت داشتن حکومت صرفه‌جو را به‌خود ندیده، بنابراین در هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ صرفه‌جویی، فضیلت اخلاقی ساکنان این مرزوبوم نبوده است. لذا، وانمود کردن امراء و وزرای کشور به اینکه اقتصاد افراد خصوصی را مدنظر داشته، و هزینه‌های آنها را به وسیله قانون تحدید هزینه‌های شخصی، و یا به وسیله ممنوعیت ورود کالاهای تجملی خارجی، محدود می‌کنند، یک فرض بیمورد و نامربوطی است.

بخش عمومی همیشه، و بدون استثناء بزرگترین مسرف و متلف پول جامعه است. اگر این بخش نسبت به هزینه‌هایی که انجام می‌دهند بیشتر دقیق باشد، می‌تواند مطمئن باشد که بخش خصوصی در مخارج خود صرفه‌جو هست. اگر ولخرجی دولت جامعه را به تباهی و ورشکستگی سوق ندهد، ولخرجی افراد ملت هرگز این کار را نخواهد کرد. همان‌طور که صرفه‌جویی باعث افزایش سرمایه عمومی و ولخرجی موجب کاسته شدن آن می‌باشد، همان‌طور هم کردار کسانی که درآمد و هزینه‌هایشان برابر است، (یعنی نمی‌توانند سرمایه را انباشته کنند و نه مخارجشان طوری است که سرمایه را از بین ببرند) باعث کم‌شدن و یا زیادشدن سرمایه نمی‌شود. اما، بعضی از اقسام هزینه به‌رشد ثروت ملی بیشتر کمک می‌کند تا هزینه‌های دیگر.

درآمد يك فرد یا در کالاهایی خرج می‌شود که فوراً مصرف می‌گردد، مثل مخارج روزانه که تأثیری در وضع هزینه روزهای بعدی ندارد، یا ممکن است در کارهای بادوامتری مصرف شود، که در آن صورت می‌توان آن را انباشته کرد، و این قبیل هزینه‌ها در هزینه‌های روز بعد فرد اثر می‌گذارد یعنی هزینه روز بعد را کم کرده یا افزایش می‌دهد، بسته به اینکه کدام راه را این فرد انتخاب کند. مثلاً آدم ثروتمند، ممکن است درآمد خودش را در تهیهٔ سفرهٔ رنگین و مجلل، نگاه‌داری تعدادی نوکر و کلفت، و سگ و اسب خرج کند، و یا اینکه به‌میز غذای کوچک و یکی‌دوتا پیشخدمت بسنده کرده، و قسمت اعظم درآمد خود را در تزئین خانه و یا کاسبهٔ بیلاقی، یا ساختمانهای سفید و تزئینی، یا مبل و اثاث مفید و تزئینی، و یا مجموعه‌ای از کتابها، مجسمه‌ها، و نقاشیها خرج کند؛ و یا در خرید چیزهای سبک و پوچ و بی‌معنی، جواهر، بازیچه‌ها، و یا جواهرات بسیار قشنگ کم‌بها و مختلف، مصرف کند؛ و یا از همه کوچکتر و ناچیزتر، يك گنجینهٔ بزرگ پر از لباسهای فاخر تهیه کند، درست مثل گنجینهٔ لباس سوگلی و خادم یکی از اشرافزادگان بزرگ که در چند سال قبل فوت شد. اگر دو نفر ثروتمند که به يك اندازه پول داشته باشند، یکی از آنها درآمد خود را در خرید کالاهای بادوام و دیگری در خرید کالاهای بی‌دوام خرج کند، جلال و ثروت شخصی که مخارج او به‌طور عمده روی کالاهای پردوام است، مرتباً افزایش می‌یابد، هزینهٔ هر روز در تحکیم و بسط هزینهٔ روز بعد مؤثر می‌افتد؛ ولی بعکس، ثروت شخص دوم در پایان این دوره بیشتر از روزی که آغاز به کار کرد نمی‌باشد. همچنین شخص اول در پایان دورهٔ مورد بحث ثروتش بیشتر از روز اول خواهد بود، زیرا وی دارای موجودی انواع مختلف کالاهاست، که با وجود آنکه قیمتشان به اندازهٔ روز خرید نیست، ولی بالاخره همیشه قابل فروش است. از هزینه‌هایی که شخص دوم در تمام این مدت خرج کرده است، هیچ اثر و نشانه‌ای باقی نمی‌ماند، و اثرات ده یا بیست سال ریخت و پاش و ولخرجی کاملاً نیست و نابود می‌شود گوئی اصلاً وجود خارجی نداشته است.

همان‌طور که این نحو صرف هزینه برای افزایش تمول و ثروت يك فرد بهتر از نوع دیگر است، در مورد يك ملت هم همین‌طور است. خانه‌ها، مبل و اثاثیه، و لباسهای مرد ثروتمند، در مدت خیلی به حال مردم متوسط و طبقه پائین اجتماع مفید واقع می‌شود. این عده می‌توانند وقتی اربابشان از خانه و لباس و اثاثیه دلزده و خسته شد آنها را از وی بخرند، و بدین طریق وسایل عمومی کل مردم به‌تدریج بهبود می‌یابد، یعنی وقتی که این طریقهٔ خرج کردن در بین مردم متمدن رایج شد وضع طبقهٔ پائین‌تر هم بهتر می‌شود. در کشورهایی که مدتهای مدید ثروتمند بوده‌اند، اغلب می‌بینید که مردم طبقات پائین اجتماع هم صاحب خانهٔ شخصی هستند و هم اثاثیه و لوازم کافی دارند، ولی نه آن خانه را خودشان ساخته‌اند و نه آن اثاثیه را. مبله‌ای که زمانی برای نشیمن خانوادهٔ سی‌موره به کار می‌رفت، امروز در مسافرخانهٔ کنارجادهٔ باث^۱ مورد استفاده است. تختخواب،

ازدواج جیمز اول بریتانیا، که همسر او با خود از دانمارک آورده بود، تا به عنوان هدیه عروسی يك فرمانروا به فرمانروای دیگر تقدیم جیمز اول شود، در چند سال قبل، زینت سالن يك آبجوسازی در دنفرملاین^۷ شده بود. در بعضی از شهرهای قدیمی، که مدت‌ها به حال رکود بوده، و یا احتمالاً قدری هم روبه‌قهقرا رفته است، به ندرت خانه‌ای می‌بیند، که برای ساکنان فعلی آن ساخته باشد. اگر وارد این خانه‌ها بشوید، غالباً اثاثیه بسیار عالی، ولی خیلی قدیمی خواهید دید، که هنوز هم قابل استفاده است، در صورتی که تعداد معدودی از این مبل و اثاثیه برای صاحبان فعلی آنان ساخته شده است. کاخهای اشرافی، خانه‌های ییلاقی باشکوه، مجموعه‌های بزرگ کتابها، مجسمه، نقاشیها، و سایر چیزهای نادر، اغلب هم نه تنها برای همسایگان و اطرافیان، بلکه برای تمام مملکت موجب افتخار و مورد زینت است. قصر ورسای پیرایه و افتخار فرانسه است، قصر استو و ویلتن^۸ زینت و افتخار انگلیس. ایتالیا هنوز هم با داشتن تعدادی از ساختمانهایی از این قبیل احترام جهانی را به خود جلب کرده است، گو اینکه ثروتی که اینها را تهیه کرده بود مدت‌هاست از بین رفته، و نوابی که آنها را طراحی کرده خاموش شده‌اند، (شاید هم به سبب از دست دادن مشاغل قدیم خود نابود شدند).

همچنین هزینه‌هایی که در کالاهای بادوام خرج می‌شود نه تنها به سود انباشتگی سرمایه است، بلکه به سود صرفه‌جویی و پس‌انداز هم هست. اگر زمانی فردی در این مخارج زیاده‌روی کند، می‌تواند بدون اینکه معروض سرزنش و انتقاد مردم واقع شود خود را اصلاح کند. کاستن تعداد پیشخدمتها و نوکرها به مقدار زیاد، اصلاح سفره‌خانه او از يك حالت ولخرجی و اسراف به صرفه‌جویی و امساک، و پیاده کردن کالسکه مجلل و اسباب سفر، از جمله تغییراتی است که از دید همسایگان مخفی نمی‌ماند، و منظور از همه آنها اینست که عمل قبلی خلاف بوده است. بنابراین، تعداد معدودی از افراد بد اقبالی که در این قبیل مخارج این چنین زیاده‌روی کرده‌اند، بعدها شهامت آنرا داشته‌اند که خود را اصلاح کنند، و قبل از اینکه ورشکستگی و افلاس آنها را وادار به تغییر روش کند، از زیاده‌روی در مخارج دست برداشتند.

اما اگر شخصی زمانی، هزینه‌های زیادی در ساختمان، مبلمان، و کتاب و تابلوهای نقاشی صرف کرده و حال بخواهد روش خود را تغییر دهد علامت ندانم کاری و نابخردی او نیست. اینها چیزهایی است که صرف هزینه‌های قبلی در آن از هزینه‌های بعدی جلوگیری می‌کند، و اگر شخصی این نوع هزینه‌ها را متوقف کند، نه از این لحاظ که مخارج وی بیش از ثروت و دارایی اوست بلکه بدین علت است که هوی و هوس او ارضاء شده است.

بعلاوه، هزینه‌هایی که در تهیه کالاهای بادوام مصرف می‌شود، معمولاً معاش عده بیشتری از مردم را فراهم می‌کند تا هزینه‌هایی که در مهمانیهای پرریخت و پاش صرف می‌شود. از دویست سیصد پوند خوارباری که اغلب در مهمانیهای بزرگ خرج می‌شود،

شاید همیشه نصف آن در زباله‌دانی می‌رود، و همیشه مقدار زیادی از آن ضایع و خراب می‌شود. اما، اگر هزینهٔ این پذیراییها در اشتغال بنا، نجار، مبل‌ساز، مکانیک و غیره صرف شده بود، مقداری خواربار، با ارزش مساوی، بین تعداد بیشتری از مردم توزیع می‌شد که تا آخرین دینار و آخرین مثقال خواربار برای خرید قدرت کار آنان صرف می‌شد، و يك مثقال از آن به‌هدر نمی‌رفت. بعلاوه، این نوع هزینه‌ها از يك طریق که به‌کار افتد معاش کارگران مولد را فراهم می‌کند، و وقتی که مصرف می‌گرد کارگران غیر مولد ارتزاق می‌کند. لذا، صرف‌آنها به‌شکل اول، ارزش معاوضه‌ای تولیدسالبانهٔ زمین و کارگر کشور را افزایش می‌دهد، ولی به‌شکل دوم، باعث افزایش آن نمی‌شود. اما، منظور از تمام اینهایی که گفته‌شد آن نیست که نشان دهیم که بعضی از اقسام هزینه‌ها بیشتر از انواع دیگر مالزم روح سخاوتمندی و گشاده‌دستی است. هنگامی که مرد توانگر بیشتر درآمد خود را در مهمانی بازی خرج می‌کند، قسمت اعظم درآمدش را با دوستان و همنشینان خود تقسیم کرده است؛ اما وقتی آن‌را در خرید کالاهای بادوام به‌کار می‌برد، اغلب تمام درآمدش را برای خودش خرج کرده و بدون دریافت عوض چیزی به‌دیگری واگذار نمی‌کند. بنابراین، نوع دوم هزینه‌ها مخصوصاً وقتی که در جهت اشیاء پوچ و بی‌معنی، زبورآلات ظریف لباس و اثاثیهٔ خانه، جواهرات اصلی یا بدلی، و چیزهای قشنگ بی‌مصرف خرج شود، غالباً فقط علامت يك میل و هوس بی‌اهمیت نیست، بلکه خودخواهی و فرومایگی را می‌رساند. منظور من از تمام مباحث فوق اینست که، يك نوع از مخارج، چون همواره موجب انباشتگی کالاهای با ارزش می‌شود، و چون با صرفه‌جویی شخصی مناسب و سازگار است، و در نتیجه موجب افزایش سرمایهٔ عمومی است، و چون کارگران مولد را تغذیه می‌کند نه کارگران غیر مولد را؛ بیشتر از نوع دیگر هزینه‌ها منجر به‌رشد بیشتر ثروت عمومی می‌شود.

بخش چهارم

درباره سرمایه‌ای که با بهره به وام داده می‌شود

پولی که با بهره وام داده می‌شود همیشه از طرف وام‌دهنده سرمایه تلقی می‌شود. وی انتظار دارد که سرمایه مزبور در سررسید به‌وی برگشت داده شود، و ضمناً وام‌گیرنده برای استفاده از پول مزبور سالیانه مبلغ معینی اجاره باید به او بدهد. وام‌گیرنده ممکن است یا آن را به‌عنوان سرمایه به‌کار برده، و یا آن را به‌عنوان موجودی برای مصارف فوری و آنی کنار بگذارد. چنانچه آن را به‌عنوان سرمایه به‌کار برد، در اشتغال کارگر مولد صرف کرده است، کارگر هم معادل ارزش آن را به‌اضافه سود مجدداً تولید می‌کند. در این حالت، وی می‌تواند سرمایه را برگشت داده و بهره آن راپردازد بدون اینکه به‌سایر منابع درآمد تخطی کرده و به آن‌ها متوسل شود. اگر وی پول مزبور را به‌عنوان موجودی برای مصرف آنی کنار بگذارد، مانند یک شخص ولخرج و مسرف عمل کرده، و آنچه را که به‌معاش مردم کاری و فعال اختصاص داشت در استخدام مردم بیکاره خرج خواهد کرد. در حالت اخیر، نه‌می‌تواند سرمایه خرج شده را برگرداند، و نه می‌تواند بهره آن راپردازد، مگر اینکه برای بازپرداخت آن به‌سایر منابع درآمد، از قبیل ملک یا اجاره زمین متوسل شود.

بدون تردید، سرمایه‌ای که با بهره به وام داده می‌شود، گاهی اوقات در این هر دو طریق به‌کار می‌رود، ولی در طریق اول بیشتر از طریق دوم مصرف می‌گردد. شخصی که پول را با این قصد که آن را خرج کند، وام بگیرد بزودی ورشکست می‌شود، و کسی که به‌وی وام داده معمولاً از این حماقت خودپشیمان می‌گردد. بنابراین، وام‌دادن و وام‌گرفتن برای چنین منظوری، در تمام موارد، یعنی در مواقعی که رباخواری بزرگ نباشد، مخالف منافع طرفین است، و با اینکه گاهی اتفاق می‌افتد که مردم یا وام‌دهند و یا وام‌گیرند؛ مع‌هذا با توجهی که همه مردم نسبت به منافع خود دارند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که آن‌طور که ما می‌اندیشیم تکرار این عمل نمی‌تواند دائمی باشد. از هر آدم ثروتمند با تدبیر و محتاطی بپرسید که وی بیشتر پول خود را به‌کدام یک از این دو گروه مردم وام می‌دهد، به‌کسی که، به‌نظر او، آن را در سرمایه‌گذاری به‌کار می‌اندازد، یا به‌کسانی که

به بیهودگی آن را خرج می کنند، و شخص توانگر از طرح چنین سؤال خنده اش می گیرد. بنابراین، حتی در میان وام گیرندگان (نه مردمی که در دنیا برای صرفه جوئی و امساکشان مشهور هستند)، تعداد افراد صرفه جو پرکار و به طور چشمگیری از تعداد افراد ولخرج و بیکاره بیشتر است.

تنها کسانی که به اعتبار وثیقه خود می توانند از مردم پول قرض کنند بدون اینکه وام دهنده توقع داشته باشد که مبلغ وام در جهت سودآور خرج شود اعیان و اعیان زادگان روستائی هستند. حتی این عده هم به ندرت پول را منحصرأً برای خرج کردن بیهوده وام می گیرند. می توان گفت، معمولاً مبالغی که این عده وام می گیرند قبلاً معادل آن را خرج کرده اند. این گروه اغلب مقادیر زیادی کالا به طور نسبه از دکانداران و کاسبکاران خریده اند و چاره ای ندارند جز اینکه پولی با بهره قرض کنند تا وام خود را بپردازند. پولی که این عده قرض کرده اند سرمایه دکانداران و کاسبکاران را، که اعیان زادگان مزبور نمی توانستند از اجاره مستغل خود بپردازند، برمی گرداند. وام گرفتن این پول احتمالاً برای خرج کردن نیست، بلکه برای جبران سرمایه ای است که قبلاً خرج کرده اند. تقریباً تمام وجوه مرابحه کاری با پول پرداخت می شود اعم از پول کاغذی، یا طلا و نقره، ولی آنچه وام گیرنده حقیقتاً می خواهد و آنچه که وام دهنده حقیقتاً به او می دهد، پول نیست، بلکه ارزش پول، یعنی کالاهایی است که با پول می تواند بخرد. اگر وی این پول را برای مصرف فوری خود بخواهد، فقط کالایی خواسته است که می تواند در موجودی قرار دهد. اگر وی آن را برای کاربرد در حرفه ای به عنوان سرمایه به کار گیرد، آن وقت فقط کالاهایی است که می شود ابزار، مواد، و قوت لازم برای اجرای کار با آن تهیه کرد. وام دهنده، از طریق قرض، سهم مخصوص خود را از محصول سالیانه زمین و کارگر به وام گیرنده منتقل می کند تا هر نوع که خواست آن را به کار گیرد.

بنابراین، مقدار سرمایه، یا بنا به قول معروف، مقدار پولی که در هر کشور می توان با بهره وام داد، با مقدار پول، اعم از پول کاغذی یا مسکوک، که به عنوان وسیله وامهای مختلف در آن مملکت به کار می رود، تعیین نمی شود، بلکه با ارزش آن قسمت از محصولی تعیین می گردد، که به محض خارج شدن از زمین یا دست کارگر مولد، نه تنها برای جانشین شدن یک سرمایه معین اختصاص داده می شود، بلکه جانشین سرمایه ای نیز می شود که مالک علاقهای ندارد زحمت به کار انداختن آن را بخود هموار کند. چون این قبیل سرمایه ها معمولاً با پول وام داده شده و باز پرداخت آن نیز با پول است، گروهی به وجود می آیند که اصطلاحاً گروه پولداران نامیده می شوند. این گروه، نه تنها از زمینداران بلکه از گروه صنعتکاران و بازرگانان جدا هستند، زیرا در گروه اخیر مالکین سرمایه خود را به کار می برند. اما، حتی در گروه پولداران، پول، همان طور که در گذشته بود، چیزی جز انتقال قانونی یا قبالة انتقال نیست، که سرمایه را از دستی به دست دیگر که صاحب آن علاقهای به کاربرد آن ندارد انتقال می دهد. سرمایه های مزبور تقریباً به هر نسبت بزرگتر از مقدار پولی است که به عنوان وسیله راحتی آنان به کار می رود، همان قطعات پول را می توان برای وامهای مختلف، و خریدهای مختلف به کاربرد. مثلاً (الف)،

مبلغ هزار لیبه به (واو) وام می‌دهد، (واو) با آن از (ب) هزار لیبه کالا می‌خرد. (ب) که موردی برای این پول ندارد، همه آن را عیناً به (خ) قرض می‌دهد، که با آن (خ) فوراً از (س) کالایی به ارزش هزار لیبه می‌خرد. (س) به همان طریق، و به همان دلیل، آن را به (ی) قرض می‌دهد، که او هم از (د) با آن کالایی به ارزش هزار لیبه خریداری می‌کند. بدین نحو همه آن قطعات پولی، اعم از کاغذی یا مسکوک، ممکن است در عرض مدت چند روز، سه وسیله وام، و سه وسیله خرید مختلف باشد، که هر کدام از آنها از لحاظ ارزش، برابر است با کل مبلغ آن قطعات. آنچه که این سه نفر یعنی (الف)، (ب)، و (س) به سه گروه وام گیرنده (واو)، (خ) و (ی) انتقال می‌دهند قدرتی است که با آن بتوانند خرید کنند. در این قدرت خرید هم ارزش و هم فایده وام نهفته شده است.

پولی که به توسط این سه نفر وام داده شد، برابر با ارزش کالایی است که می‌توان با آن خرید، و سه برابر بیشتر از پولی است که با آن خریده‌ها انجام شده است. اما، وام‌های مزبور را می‌توان تماماً حفظ کرد، کالاهایی که به وسیله بدهکاران مختلف خریداری شده طوری به کار می‌رود که، در موقع مقتضی، ارزش مساوی پول مزبور، اعم از مسکوک یا کاغذ، به اضافه سود آن را برگرداند. همان طور که مقدار پول مزبور به عنوان وسیله قرض مختلف به سه، یا به همان دلیل، به سی برابر ارزش خود به کار می‌رود، همان طور هم پول مزبور به عنوان وسیله پرداخت متوالی به کار می‌رود.

بدین طریق، سرمایه که با بهره وام داده می‌شود ممکن است به عنوان یک سند انتقال قانونی از وام‌دهنده به وام گیرنده تلقی شود که سهم قابل ملاحظه معینی از محصول سالیانه است؛ مشروط به اینکه وام گیرنده به نوبه خود، در طول مدت وام، هر ساله سهم کوچکی از آن را به وام‌دهنده انتقال دهد، که این سهم کوچکتر بهره نامیده می‌شود؛ و در پایان مدت وام مقداری که از هر لحاظ مساوی پول اولیه است که به وی وام داده شده، با و برگرداند و آن را باز پرداخت می‌نامند. با اینکه پول، اعم از مسکوک یا کاغذ، معمولاً به عنوان سند انتقالی در مورد بهره یا اصل وام به کار می‌رود، ولی خودش کالا با آنچه که به آن اختصاص داده شده فرق می‌کند.

به همان نسبتی که سهم سالیانه تولید به محض خارج شدن از زمین، و یا از دست کارگران مولد، که مختص جانشین شدن سرمایه است، در هر کشوری افزایش می‌یابد، گروه به اصطلاح پولداران نیز طبعاً با پول افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه‌های بخصوص که صاحبان آن میل دارند درآمدی از قبل آن به دست آورند، بدون اینکه خودشان زحمت به کار انداختن سرمایه را به خود هموار کنند، طبعاً مترادف و همزمان با افزایش کلی سرمایه‌هاست؛ یا به سخن دیگر، همان طور که سرمایه افزایش می‌یابد، مقدار موجودی سرمایه‌ای که با بهره به وام داده می‌شود به تدریج بیشتر و بیشتر می‌شود.

با افزایش مقدار موجودی سرمایه مخصوص مراحه کاری، نرخ بهره، یا قیمتی که باید برای استعمال آن سرمایه پرداخت شود، الزاماً کاهش می‌یابد، نه از لحاظ علل کلی که هر چیز در بازار زیاد شد قیمت آن کم می‌شود، بلکه به علل دیگری که ویژه این حالت

مخصوص است. با افزایش سرمایه‌ها در هر کشور، سودی که از کاربرد سرمایه‌های مزبور به دست می‌آید ضرورتاً کاسته می‌شود. بتدریج پیدا کردن روشهای پر منفعت برای کاربرد سرمایه‌ها دشوارتر می‌گردد. در نتیجه رقابتی بین سرمایه‌های مختلف به وجود می‌آید، مالک و صاحب سرمایه می‌کوشد تا کاربرد سرمایه را در کاری که دیگری اشغال کرده است، عملی کند. ولی در بسیاری از موارد وی می‌تواند امیدوار باشد که دیگری را از کاربرد سرمایه در آن راه بیرون راند، و آن هم از این طریق میسر است که شرایط بهتری عرضه کند. سرمایه‌دار نه تنها باید قیمت چیزی که می‌فروشد قدری ارزانتر کند، بلکه برای اینکه ارزان بفروشد، گاهی مجبور است، آن را گرانتر بخرد. تقاضای کارگر مولد، با افزایش وجوهی که برای نگاهداری او اختصاص داده شد، هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود. کارگران به آسانی شغل پیدامی‌کنند، ولی صاحبان سرمایه به سختی کارگرانی را پیدامی‌کنند که حاضر به استخدام باشند. رقابت آنان مزد کارگر را بالا برده و سود سرمایه‌را کاهش می‌دهد. ولی وقتی سود ناشی از کاربرد سرمایه بدین نحو از دوسو کاسته شد، قیمتی که برای کاربرد سرمایه باید پرداخت شود، یعنی، نرخ بهره الزاماً باید با آن کاهش یابد.

(لاک^۱)، (لا^۲)، و (مونتسکیو^۳)، و بسیاری از نویسندگان دیگر، ظاهراً چنین انگاشته‌اند که افزایش مقدار طلا و نقره، در نتیجه کشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، علت اصلی کاهش نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی از اروپا است. اینان معتقداند که چون ارزش فلزات مزبور کاسته شده، استعمال قسمت معینی از آن الزاماً نیز کم‌ارزش می‌شود، و در نتیجه قیمتی که باید به آن پرداخت شود کم می‌گردد. این تصور، که در بادی امر موجه و پذیرفتنی است، چنان به طور کامل از طرف هیوم تشریح شده است که، شاید لازم نباشد چیز دیگری به آن بیفزاییم. اما، بحث مختصر و ساده زیر، ممکن است به طور وضوح استدلال غلطی که ظاهراً موجب گمراهی آقایان نامبرده بالا شده توجیه کند.

قبل از کشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی از قاره اروپا معمولاً در حدود ده درصد بود. از آن زمان تا به امروز در کشورهای مختلف به پنج، چهار، و سه درصد تقلیل پیدا کرده است. فرض می‌کنیم که در هر کشور بخصوص ارزش نقره درست به همان اندازه و به همان نسبت نرخ بهره کاهش یافته باشد؛ و مثلاً در آن کشورها، که نرخ بهره از ده درصد به پنج درصد تنزل کرده، مقدار معینی نقره درست نصف مقدار کالایی که قبلاً می‌توانست خریداری کند بخرد. به نظر من، این فرض در هیچ کجا موافق با حقیقت نیست، ولی نسبت به عقیده‌ای که ما می‌خواهیم بررسی کنیم مساعدترین فرض است، و حتی بر مبنای این فرض کاملاً غیر ممکن است که پائین آوردن ارزش نقره کوچکترین تأثیری در پائین آوردن نرخ بهره گذاشته باشد. اگر صد لیره امروز در آن کشورها ارزشش بیشتر از پنجاه لیره آن روز نیست، ده لیره امروز باید در آن زمان پنج لیره می‌ارزیده است. هر آنچه که علل پائین آمدن ارزش سرمایه باشد، همان هم الزاماً علت پائین آوردن نرخ بهره، و درست به همان نسبت بوده است. تناسب بین ارزش سرمایه و ارزش بهره باید

یک اندازه باقی‌مانده باشد، ولو اینکه میزان آن لایتغیر بوده باشد. بعکس، با تغییر میزان سرمایه نسبت بین این دو ارزش الزاماً تغییر می‌یابد. اگر امروز صدلیره بیش از پنجاه لیره آن روز ارزش نداشته باشد، پنج لیره امروز، در آن روزها بیش از دولیره و ده شلینگ نمی‌ارزد. بنابراین، با کاهش نرخ بهره از ده درصد به پنج درصد، برای کاربر سرمایه‌ای که نصف ارزش پیشین می‌ارزد، بهره‌ای برابر با یک چهارم ارزش بهره قبلی باید پرداخت شود. هر افزایشی در مقدار نقره، درحالی که مقدار کالاهایی که با آن به جریان انداخته می‌شود ثابت بماند، هیچ اثر دیگری نمی‌تواند داشته باشد جز اینکه ارزش فلز مزبور را بکاهد. ارزش اسمی انواع کالاهای بیشتری می‌شود، اما ارزش حقیقی آنها درست به همان اندازه قبلی است. کالاهای در مقابل قطعات بیشتری از فلز نقره مبادله می‌گردند؛ اما مقدار کاری که این فلزات می‌توانند تحت اختیار خود داشته باشند، یعنی تعداد افرادی که پول مزبور می‌تواند استخدام کرده و قوت آنها را تهیه نماید، دقیقاً همان خواهد بود. سرمایه کشور تغییری نمی‌کند، گو اینکه تعداد قطعات زیادتری برای رساندن مبلغ مساوی از آن از یک دست به دست دیگر مورد نیاز خواهد بود. اسناد انتقالی، مثل ابلاغیه و کلای حراف پر در دسترس خواهد بود، اما چیزی که منتقل می‌گردد درست به مقدار پیشین است، و فقط می‌تواند همان اثر پیش را داشته باشد. وجوهی که برای معاش کارگر مولد اختصاص یافته‌اند، و تقاضا برای آن نیز ثابت است، از اینرو، قیمت یا مزد کارگر با اینکه اسماً بیشتر است، در حقیقت همانست. مزد آنها را با مسکوکات بیشتری می‌پردازند؛ ولی این مسکوکات همان مقدار کالا را می‌خرند که قبلاً می‌توانستند بخرند. سود سرمایه اسماً و رسماً یکی است. مزد کارگر معمولاً با تعداد قطعات نقره‌ای که به‌وی پرداخت می‌گردد محاسبه می‌شود. از اینرو، وقتی آن قطعات تعدادشان زیادتر می‌شود، چنان به نظر می‌رسد که مزد او نیز اضافه شده است، و حال آنکه مزد حقیقی او اغلب ممکن است بیشتر از گذشته نباشد. اما سود سرمایه را معمولاً با تعداد مسکوک نقره پرداخت شده حساب نمی‌کنند، بلکه با تناسبی که این تعداد مسکوک با کل سرمایه دارد محاسبه می‌گردد. بدین‌سان در یک کشور معین گفته می‌شود مزد معمولی کارگر پنج شلینگ در هفته، و بهره معمولی سرمایه ده درصد است. اما چون مجموع سرمایه کشور به اندازه گذشته است، رقابت بین سرمایه‌های مختلف افراد که سرمایه بین آنها تقسیم شده همان مقدار است. این افراد با همان محاسن و معایب پیش سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین، نسبت مشترک بین سرمایه و سود، همان است، و در نتیجه بهره عادی پول نیز همانست؛ آنچه معمولاً برای کاربرد پرداخت می‌شود الزاماً با آنچه معمولاً با استفاده از آن به دست می‌آید تعیین می‌گردد.

هر نوع افزایشی در مقدار کالاهایی که به‌الیانه در کشوری جریان می‌یابد، درحالی که پولی که آنها را به جریان انداخته ثابت باشد، اثرات مهم دیگری به غیر از اینکه ارزش پول را بالا ببرد به وجود خواهد آورد. سرمایه کشور، با اینکه اسماً ممکن است ثابت به نظر آید، ولی در حقیقت افزایش یافته است. ممکن است سرمایه با همان مقدار پول گذشته تبیین می‌شود، ولی مقدار بیشتری کار را تحت تسلط خود دارد. تعداد کارگر مولدی که این سرمایه می‌تواند تغذیه کرده و استخدام کند، افزایش می‌یابد، و در نتیجه تقاضای

کارگر مولد نیز زیاد می‌شود. مزد کارگر مولد طبعاً با تقاضا بالا می‌رود، و مع‌هذا به‌نظر می‌آید که تنزل کرده‌است. ممکن است با مقدار مسکوک کمتری مزد آنان پرداخت شود، ولی این مقدار مسکوک کم بیشتر از مقدار زیادتری مسکوک که در گذشته قادر به‌خرید بود، می‌تواند خرید کند. سود سرمایه هم اسماً و هم حقیقتاً کاهش خواهد یافت. چون مجموع سرمایه کشور زیاد شده، رقابت بین سرمایه‌های مختلفی که سرمایه جامعه را تشکیل می‌دهد نیز با آن زیاد می‌شود. صاحبان آن سرمایه‌های مخصوص مجبور می‌شوند که به‌نسبت کمتری از محصول کاری که سرمایه آنها می‌تواند استخدام کند رضایت دهند. بهره سرمایه، که همیشه هم‌دوش با سود سرمایه حرکت می‌کند، ممکن است بدین نحو، فوق‌العاده کاهش یابد، گو اینکه ارزش پول، یا مقدار کالاهایی که یک مقدار معین پول می‌تواند بخرد، خیلی زیاد شده باشد.

در بعضی از کشورها نرخ بهره پول قانوناً ممنوع شده است. اما چون در همه جا به کاربرد پول می‌شود چیزی بدست آورد، باید چیزی در مقابل استفاده آن در هر کجا که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد پرداخت شود. این قوانین، به‌جای اینکه از رباخواری جلوگیری کند، با سابقه‌ای که بدست است معلوم می‌شود که زیان و شر ناشی از رباخواری را بیشتر کرده است؛ بدهکار ناگزیر است نه تنها برای کاربرد پول چیزی بپردازد، بلکه برای قبول خطری (ریسک) که بستانکار او با آن مواجه می‌شود نیز پولی پرداخت کند، می‌شود گفت که، وی مجبور است که بستانکار خود را در برابر غرامات رباخواری بیمه کند. در کشورهایی که بهره سرمایه مجاز است، قانون، برای جلوگیری از بهره‌های جابرانه رباخواران، معمولاً بالاترین نرخ بهره‌ای را که می‌توان بدون مواجه شدن یا جریمه از کسی گرفت معین و تثبیت کرده است. این نرخ باید همیشه قدری بیشتر از کمترین نرخ بازار باشد؛ یا باید نرخ باشد که در قبال وثیقه‌های مشکوک‌الاعتبار در بازار از وام گیرنده، دریافت می‌شود. چنانچه نرخ قانونی مزبور پائین‌تر از کمترین نرخ بهره بازار باشد، اثر تثبیت نرخ بهره مزبور قاعداً تأمینند اثر ممنوعیت کامل رباخواری است. بستانکار پول خودش را با کمتر از آنچه که ارزش دارد وام نمی‌دهد، و بدهکار برای قبول خطری که بستانکار در برابر ارزش کل کاربرد مزبور به‌خود تحمیل کرده است باید چیزی به‌وی بپردازد. چنانچه نرخ بهره قانونی درست برابر با کمترین نرخ بهره بازار باشد، مردم شرافتمند و درستکاری که به قوانین کشور خود احترام می‌گذارند، و کسانی که نمی‌توانند بهترین وثیقه را در برابر وام ارائه دهند به‌ورشکستگی می‌کشند، و آنها را مجبور می‌کند که به رباخوارانی که نرخ بهره آنها فوق‌العاده گران است متوسل شوند. در کشورهایی مثل انگلستان، نرخ پولی که به‌دولت وام داده می‌شود سه درصد، و پولی که با ارائه تضمین کافی به افراد خصوصی داده می‌شود چهار و چهار و نیم درصد است، نرخ بهره قانونی فعلی، یعنی پنج درصد، مناسبترین نرخ‌هاست.

باید توجه داشت، که نرخ قانونی، با اینکه باید قدری بیشتر از کمترین نرخ بهره بازار باشد، ولی زیاد نباید با آن فاصله داشته باشد. مثلاً، اگر نرخ بهره قانونی انگلیس در هشت یا ده درصد تثبیت می‌شد، قسمت اعظم پولی که باید به وام داده می‌شد، به افراد و لُخ‌سُرج

و طراحان نقشه‌های اقتصادی که راضی به پرداخت چنین نرخ زیادی بودند، اختصاص می‌یافت مردم فکور و هوشیاری که برای کاربرد پول بیشتر از آنچه که احتمالاً بابه کار انداختن آن به دست می‌آوردند، نخواهند پرداخت، جرأت نمی‌کنند در این رقابت وارد شوند. بدین سان قسمت بیشتر سرمایه کشور از دسترس افرادی که می‌توانستند آن را در طریق استفادهٔ صحیح و سودمند به کار اندازند خارج می‌شود و به دست کسانی می‌افتد که با احتمال زیاد آن را ضایع و تباه می‌کنند. بعکس، در جاهایی که نرخ بهرهٔ قانونی فقط اندکی بالاتر از پائین‌ترین نرخ بازار است؛ مردم میانه‌رو، برای گرفتن وام، به و لخرجان و طراحان و سفته‌بازان ترجیح داده می‌شوند. شخصی که پول قرض می‌دهد تقریباً همان مقدار بهره از گروه اول دریافت می‌کند که از گروه دوم، و پول‌وی در دست گروه اول ایمن تر است تا در دست گروه دوم. بدین سان بیشتر سرمایه کشور در دست کسانی قرار می‌گیرد که احتمالاً در طریق سودآوری آن را به کار می‌اندازند.

هیچ قانونی نمی‌تواند نرخ بهرهٔ معمولی را کمتر از پائین‌ترین نرخ بهرهٔ عادی بازار که در زمان تصویب قانون مزبور متداول است تثبیت کند. با وجود فرمان سال ۱۷۶۶، که به وسیلهٔ آن پادشاه فرانسه سعی کرد نرخ بهره را از پنج درصد به چهار درصد تنزل دهد، پول در فرانسه با نرخ پنج درصد قرض داده می‌شد، و مردم به طرق مختلف از قانون بهرهٔ مزبور طفره می‌رفتند.

باید توجه داشت، قیمت عادی زمین در بازار، در همه جا بستگی دارد به نرخ عادی بهرهٔ بازار. شخصی که سرمایه‌ای در اختیار دارد و میل دارد در آمدی از آن کسب کند، بدون اینکه زحمت کاربرد آن را شخصاً متحمل شود، تعمق خواهد کرد که آیا با آن پول زمین بخرد یا آن را به مرابحه کاری بگذارد. ایمنی بیشتر زمین، به اضافهٔ سایر محسناتی که تقریباً در همه ملازمهٔ این نوع اموال غیر منقول است، معمولاً سبب می‌شود که وی با درآمد کمتری از زمین قناعت کرده و پول خود را برای استفاده از بهرهٔ آن به کسی وام ندهد. این مزایا کافی است که تفاوت‌های معین این دو طریق کاربرد سرمایه را جبران کند. ولی فقط تفاوت‌های معینی را جبران می‌کند؛ و اگر بهرهٔ مالکانه زمین (اجاره) کمتر از نرخ بهرهٔ پول بوده و تفاوت آنها زیاد باشد، هیچ کس زمینی را که قیمت آن به زودی کاهش خواهد یافت نمی‌خرد. بعکس، چنانچه مزایای مزبور بیشتر از آن باشد که تفاوت دو نوع سرمایه گذاری را جبران کند، همه کس به خرید زمین راغب تر می‌شود، زیرا به زودی قیمت عادی آن بالا خواهد رفت. وقتی نرخ بهره ده درصد بود، زمین معمولاً با قیمتی فروخته می‌شد که یا ده دوازده سال پول آن برمی‌گردد. وقتی نرخ بهره به شش، پنج، و چهار درصد تنزل یافت، مدت برگشت قیمت زمین به بیست، و بیست و پنج و سی سال افزایش یافت. نرخ بهرهٔ بازار در فرانسه بالاتر از انگلیس است، و قیمت عادی زمین پائین تر است. در انگلیس زمین معمولاً در عرض مدت سی سال پول خود را برمی‌گرداند، در فرانسه در بیست سال از تاریخ خرید این پول مستهلك می‌شود.

راجع به کاربرد مختلف سرمایه

با اینکه همه سرمایه‌ها فقط اختصاص به نگهداری کارگر مولد دارد، مع‌هذا مقدار کاری که سرمایه‌های مساوی می‌توانند به‌تحرک درآورند بر طبق نوع کاربرد سرمایه‌ها فوق‌العاده متنوع است؛ و همچنین است ارزش افزوده‌ای که استخدام سرمایه مزبور در محصول سالیانه زمین و کارگر کشور ایجاد می‌کند.

سرمایه را می‌توان به چهار طریق مختلف به‌کاربرد: نخست، کاربرد آن برای تهیه محصول خام سالیانه که برای استفاده و مصرف جامعه مورد نیاز است؛ دوم، برای ساخت و آماده کردن محصول خام مزبور برای استفاده یا مصرف آنی؛ سوم برای حمل و نقل کالای خام یا ساخته شده از جاهایی که فراوان است به نواحی که مورد نیاز است؛ و بالاخره چهارم، برای تقسیم قسمتهای معین هر يك از اینها به بخشها و گروههای کوچکتر متناسب با تقاضاهای گهگاهی کسانی که آن را نیاز دارند. در طریق اول سرمایه کسانی به‌کاربرد می‌شود که مسئولیت بهبود و آبادانی زمینها، معادن، و شیلات را به عهده می‌گیرند؛ در طریق دوم سرمایه کارخانه‌دارهای بزرگ، در طریق سوم سرمایه کلیه بازرگانان عمده فروش، و در مرحله چهارم سرمایه کلیه خرده‌فروشیها به کار می‌افتد. مشکل بتوان يك نوع سرمایه گذاری پیدا کرد که زیر یکی از روشهای چهارگانه فوق طبقه‌بندی نشده باشد. هر کدام از روشهای چهارگانه بالا یا برای وجود و بسط سه طریق دیگر لازم است، و یا برای آسایش عمومی جامعه.

تا وقتی سرمایه برای تولید مواد خام به‌طریقی به کار نرود که عرضه آن را نسبتاً و تا اندازه معینی فراوان کند، هیچ نوع صنعت و تجارتی به وجود نخواهد آمد. در مورد محصول خامی که قبل از استفاده کردن یا مصرف احتیاج به عملیات زیادی دارد تا آماده گردد اگر سرمایه‌ای در ساخت آن به کار برده نشود، آن محصول خام به علت نداشتن تقاضا در بازار یا اصلاً تولید نمی‌شود؛ و یا اگر به‌طور خود بخودی هم تهیه شود یعنی سرمایه‌ای در آن برده نشده باشد، ارزش معاوضه‌ای نخواهد داشت، و چیزی به ثروت جامعه نمی‌افزاید، تا وقتی که سرمایه برای انتقال مواد خام یا مواد ساخته شده از

محلی که فراوان و زیاد است به جایی که مورد نیاز و احتیاج است، به کار برده نشود، محصول خام یا ساخته شده بیشتر از مصرف اهالی همان ناحیه تولید نخواهد شد. سرمایه یک بازرگان مازاد محصول یک محل را با مازاد تولید جای دیگر مبادله می کند، و بدین سان موجب تشویق صنعت شده و تمتع بیشتری برای هر دو ناحیه فراهم می کند.

اگر سرمایه برای شکستن و تقسیم کردن اجزاء معین مواد خام یا مواد ساخته شده به قطعات کوچکتری که متناسب با نیازمندیهای مردم است به کار نرود، هر فردی مجبور می شود بیشتر از آنچه نیاز دارد کالا خریداری کند. مثلاً اگر پیشه قصابی وجود نداشت، هر شخصی مجبور بود یک گاو و یا گوسفند درسته را یکجا خریداری کند. این نوع خرید برای ثروتمندان ایجاد ناراحتی می کند، برای فقرا که جای خود دارد. اگر کارگری چیزی مجبور بود خواربار یک یا شش ماه را یکجا بخرد، مجبور می شد قسمت اعظم موجودی خود را که در حرفه او به عنوان وسیله سرمایه به کار می رود، و یا اثاثیه دکان او را تشکیل می دهد، و از طریق آن ایجاد درآمد می کند، در آن قسمت از سرمایه ای که برای مصرف آنی و فوری اختصاص داده شده و اصولاً درآمدی برای او به وجود نمی آورد قرار دهد. برای یک چنین شخصی هیچ چیز راحت تر از این نیست که بتواند خواربار خود را روزانه تهیه کند و یا حتی در هر ساعتی که احتیاج داشت آن را بخرد. و بدین ترتیب می تواند کل موجودی خود را به عنوان سرمایه به کاربرد. و از این لحاظ می تواند کاری را با ارزش بیشتر تولید کند، و سودی که بدین ترتیب عاید وی می شود خیلی بیشتر از اضافه قیمتی است که خرده فروش برای کسب سود روی کالاهای خود می کشد. تعصب بعضی از نویسندگان سیاسی علیه دکانداران و پیشه وران و اصناف کالا بی اساس است. مالیات بستن به این عده از پیشه وران یا محدود کردن تعداد آنان آن قدر غیر ضروری است که هرگز نمی توانند با زیاد شدن خود به مردم آسیب برسانند بلکه تکثیر آنان موجب ضرر و زیان خودشان می شود. مثلاً مقدار کالاهایی که خواربار فروش می تواند در یک شهر معین بفروشد محدود است به تقاضای مردم همان شهر و توابع آن. لذا، سرمایه ای که عملاً در حرفه خواربارفروشی به کار می افتد نمی تواند بیشتر از چیزی باشد که برای خرید آن مقدار کالا تکافو کند. اگر سرمایه مزبور بین دو خواربارفروش مختلف قسمت شود، رقابت آنان سبب می شود که کالاهای ارزانتر از زمانی بفروشند که فقط یک فروشنده هست؛ و اگر بین بیست خواربارفروش قسمت شود، رقابتشان بیست چندان زیاد می شود، و امکان اینکه برای افزایش قیمت با هم تبانی کنند کمتر است. رقابت این گروه ممکن است بعضی از آنها را ورشکسته کند؛ ولی جلوگیری از این اتفاقات وظیفه طرفهای ذی ربط است، و باید به هریک آنها اعتماد داشت. رقابت بین این عده هرگز به تولید کننده و مصرف کننده صدمه نخواهد زد بعکس، موجب می شود که خرده فروشان، برخلاف وقتی که انحصار این کار در اختیار یکی دو نفر بیشتر نیست، کالا را ارزانتر فروخته، و گران تر خرید کنند. شاید، بعضی از این خواربارفروشا گاهی یک مشتری ضعیف النفس را به خرید کالایی که نیازی بدان ندارد اغوا کنند. اما، این عمل ناپسند ناچیزتر از آنست که لازم باشد به آن توجه شود، و البته محدود کردن تعداد فروشندگان هم نمی تواند از این عمل

جلوگیری کنر. مثال کوچکی بزمن، این تعدد آبخو فروشها نیست که میل عمومی به میخوارگی را درمیان مردم عادی برمی انگیزد؛ بلکه تمایلی که ناشی از سایر علل گوناگون است ضرورتاً موجب اشتغال تعداد کثیری آبخوسازی و آبخوفروشی می شود.

کسانی که سرمایه هایشان در یکی از چهار طریق فوق به کار می افتد خودشان کارگران مولد هستند. کار آنها، بخصوص وقتی خوب هدایت شود، به روی هر چیز یا کالای قابل فروش که اعمال شود تثبیت شده و مجسم می گردد، و لااقل ارزش چیزهایی که کارگر مصرف کرده و برای معاش خود استفاده می نماید به قیمت آن کالا می افزاید. سود کشاورز، صنعتکار، بازرگان، و خرده فروش هم از قیمت کالاهایی که دو طبقه اول تولید کرده و دو طبقه آخرین خرید و فروش می کنند بدست می آید. اما، سرمایه های مساوی که در هر کدام از آن چهار طریق فوق به کار افتد، فوراً مقادیر مختلف کار فعال را به حرکت در آورده، و همچنین به نسبت های مختلف ارزش تولید سالیانه زمین و کار جامعه را بالایی برد. سرمایه خرده فروش، سرمایه بازرگان عمده فروشی که وی از او کالا می خرد، برمی گرداند به اضافه سود آن، و بدین وسیله بازرگان عمده فروش می تواند شغل خود را ادامه دهد. خود خرده فروش تنها کارگر مولدی است که این سرمایه را به کار می گیرد. سود خرده فروش شامل مجموع ارزشی است که اشتغال سرمایه به محصول سالیانه زمین و کار جامعه می افزاید.

سرمایه بازرگان عمده فروش، جانشین سرمایه کشاورز و صنعتکارانی می شود که از آنها مواد خام و مواد ساخته شده را خریداری کرده است، و سود این هر دو گروه در شکم سرمایه برگشت شده است، و بدین وسیله کشاورز و کارخانه دار را قادر می سازد که کار خودشان را ادامه دهند. به طور کلی به وسیله این خدمت است که بازرگان من غیر مستقیم برای حمایت کار مولد جامعه اقدام می کند، و ارزش محصول سالیانه کارگر مولد را می افزاید. همچنین، سرمایه وی عمده ای ملوان و مکاری را که برای حمل کالای وی از نقطه ای به نقطه دیگر لازم است استخدام می کند، و قیمت کالاهای مورد بحث به علت مزدا این عده و سود بازرگان بالا می رود.

کل کارگران فعالی که سرمایه او به تحرك وامی دارد همین عده هستند، و مجموع ارزشی که بلافاصله به محصول کل جامعه اضافه می شود مساوی مزد این عده به اضافه سود بازرگانان است. عملیات سرمایه بازرگان در این دو مورد بسیار بر عملیات سرمایه خرده فروش تفوق دارد.

قسمتی از سرمایه کارخانه دار عمده برای خرید ابزار حرفه او به عنوان سرمایه ثابت به کار می رود، و همین مقدار سرمایه، سرمایه صنعتگری که کارخانه دار عمده ماشین آلات خود را از وی خریده، به اضافه سود وی را جبران می کند. و قسمتی از سرمایه در گردش او برای خرید مواد مختلف به کار می رود، و سود و سرمایه کشاورزان و معدنچیان که وی از آنها خرید می کند برمی گرداند. ولی قسمت عمده سرمایه در گردش او، اعم از سرمایه های در گردش سالیانه، یا دوره های کوتاه تر، بین کارگران مختلفی که استخدام می کند توزیع می شود. ارزش کالاهای تولید شده، در اثر مزد این

کارگران، وسود صاحبان کارخانه (که مبتنی بر سرمایه‌ای است که برای مزد، مواد خام و ماشین‌آلات و ابزار کار او اختصاص داده شده است) افزایش می‌یابد. و لذا تعداد بیشتری از کارگران مولد را فوراً به حرکت در آورده، و به ارزش محصول سالیانه زمین و کار جامعه می‌افزاید، و این ارزش افزوده خیلی بیشتر است تا ارزش افزوده همان مقدار سرمایه که در اختیار عمده فروش است.

هیچ سرمایه‌ای به اندازه سرمایه دهقان نمی‌تواند تعداد زیادی کارگر مولد را به حرکت و جنبش درآورد. نه تنها کارگرانی که برای صاحب زمین کار می‌کنند، بلکه دامهای فعال وی نیز جزو کارگر مولد به حساب می‌آیند. ضمناً در کشاورزی، طبیعت هم در کنار انسان و هم‌دوش با او کار می‌کند؛ و با اینکه کار طبیعت هزینه‌ای ندارد، ولی تولیدش دارای ارزش است، درست مثل تولیدگران‌ترین کارگران.

مهمترین عملیات کشاورزی ظاهراً بیشتر بدین قصد نیست که حاصلخیزی طبیعت را در جهت تولید گیاهانی که مفیدتر به حال بشر است زیاد کند (گویانکه ضمناً آن کار هم انجام می‌شود) بلکه در جهت هدایت طبیعت است. زمینی که پر از خار و تشک جنگلی و خارین است اغلب ممکن است مثل بهترین تا کستانها و یا بهترین زمین گندم خیز محصول بدهد. کشت و زرع و شخصزی غالباً حاصلخیزی فعال طبیعت را تنظیم و هدایت می‌کند نه اینکه آن را جان بخشد و یا تحریک کند، و پس از اینکه همه کارها را کارگران در روی زمین انجام دادند، مقدار زیادی از کارها را خود طبیعت انجام می‌دهد. بنابراین، کارگران و دامهای فعالی که در کشاورزی به کار می‌روند، نه تنها (مثل کارگر کارخانه) موجب تکثیر ارزشی برابر با مصرف خود می‌شوند، (یعنی مساوی سرمایه به کار افتاده به اضافه سود مالک آن)؛ بلکه ارزش خیلی بیشتری را به وجود می‌آورد. به استثناء سرمایه و مجموع سود کشاورز، کارگر و دام افزایش اجاره مالک زمین را نیز موجب می‌گردند. این اجاره را می‌شود محصول همان نیروهای طبیعت دانست، که استفاده از آن را مالک زمین به کشاورز به عاریت می‌دهد. اجاره مزبور نسبت به وسعت و دامنه فرضی این نیروها، یا به سخن دیگر نسبت به حاصلخیزی طبیعی و یا مصنوعی زمین زیاد یا کم می‌شود. پس از اینکه کلیه هزینه‌هایی که به وسیله بشر روی زمین کشاورزی انجام شد، جبران گردید، آنچه که باقی می‌ماند نتیجه کار طبیعت است. کار طبیعت و نیروهای آن روی زمین کشاورزی به ندرت کمتر از یک چهارم محصول تولید شده است، و غالباً بیش از یک سوم کل تولید را در بر می‌گیرد. در صنعت اعمال یک مقدار مساوی کار فعال نمی‌تواند به اندازه کشاورزی آن قدر باعث افزایش و تکثیر شود. در صنعت طبیعت نقشی ندارد؛ بلکه بشر همه کارها را انجام می‌دهد؛ و تکثیر محصول باید همیشه به نسبت عواملی باشد که آن را پدید آورده است. بنابراین، سرمایه‌ای که در کشاورزی به کار افتاده نه تنها تعداد بیشتری کارگر فعال را به حرکت در می‌آورد تا هر نوع سرمایه‌گذاری مساوی در صنعت، بلکه با تناسب بعد از کارگر فعالی که استخدام کرده، ارزش خیلی بیشتری به تولید سالیانه زمین و کار کشور می‌افزاید، یعنی به ثروت و درآمد حقیقی ساکنان آن خیلی بیشتر می‌افزاید. از انواع مختلف سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی

محققاً برای جامعه سودمندتر است.

سرمایه‌هایی که در کشاورزی و خرده‌فروشی هر کشور به کار رفته باید همیشه در آن جامعه باقی بماند. کاربرد این سرمایه تقریباً به یک محل معین، یعنی به زمین کشاورزی و دکان خرده‌فروشی محدود می‌شود. همچنین معمولاً این سرمایه‌ها باید به آحاد و افراد ساکن آن جامعه تعلق داشته باشد (گرچه استثنائاتی هم هست).

برعکس، سرمایه بازرگان عمده‌فروش ظاهراً اقامتگاه ثابت و یا دائمی در هیچ نقطه‌ای ندارد، بلکه ممکن است از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت کند، بستگی دارد به اینکه در کجا ارزان بخرد و در کجا گران بفروشد.

سرمایه کارخانه‌دار بدون تردید باید در جایی که صنعت نصب می‌شود اقامت داشته باشد؛ ولی این محل کجا باید باشد همیشه لزوماً مشخص نیست؛ غالباً ممکن است این سرمایه در فاصله زیادی از محلی که مواد خام بدست می‌آید، و یا از محلی که فرآورده ساخته شده مصرف می‌شود قرار داشته باشد. لیون از محلی که مواد خام را بدست می‌آورد تا محلی که آن را مصرف می‌کند فاصله زیادی دارد. مردم پولدار و پیرو مد سیسیل لباسهای ابریشمی می‌پوشند که پارچه آن در کشورهای دیگر ساخته شده منتهای پارچه مزبور از موادی است که در کشور خودشان روییده است. قسمتی از پشم اسپانیا در بریتانیای کبیر تبدیل به پارچه می‌شود، و قسمتی از آن پارچه بعداً دوباره به اسپانیا برمی‌گردد. مهم نیست که بازرگانی که سرمایه وی مازاد محصول هر جامعه را به جای دیگر صادر می‌کند اهل آن کشور باشد یا نه.

اگر اهل کشورهای خارجی باشد، تعداد کارگران مولد لزوماً فقط یکی کمتر خواهد بود، و ارزش تولید سالیانه آن به اندازه سودی که آن یک نفر می‌برد کم می‌شود. ملوانان و یا بیکارهایی که وی استخدام می‌کند بامتعلق به کشور او هستند یا متعلق به کشور ثالث، درست به همان نحوی که وی باید بومی یکی از این سه قسمت باشد. سرمایه یک خارجی به مازاد محصول یک کشور ارزشی معادل با محصول بومی کشور ایجاد می‌کند و آن هم در اثر مبادله مازاد مزبور با کالایی که تقاضای آن در داخل کشور زیاد است صورت می‌گیرد. این ارزش به طور مؤثری سرمایه شخصی که آن مازاد را تولید کرده جبران می‌کند، و به طور مؤثری وی را قادر می‌سازد که کسب و کار خود را ادامه دهد؛ یعنی خدمتی که به وسیله آن سرمایه بازرگان عمده‌فروش در جهت تقویت و حمایت کارگر مولد به کار گرفته شده است جبران می‌کند، و ارزش تولید سالیانه جامعه‌ای که بازرگان بدان تعلق دارد بالا می‌برد. باید سرمایه کارخانه‌دار در داخل کشور مقیم باشد، و این امر حائز اهمیت است. زیرا این کار تعداد بیشتری از کارگران مولد را لزوماً به تحرك درمی‌آورد، و ارزش بیشتری به محصول سالیانه زمین و کار جامعه می‌دهد. اما، ممکن هم هست که اگر سرمایه در داخل کشور مقیم نشود، باز بحال آن جامعه مفید باشد. مثلاً سرمایه‌های کارخانه دارهای انگلیسی که محصول پنبه و کنف وارداتی از سواحل بالتیک را در کارخانه‌ها به عمل می‌آورند مسلماً بسیار مفید به حال کشورهای است که محصولات مزبور را تولید می‌کنند. محصولات مزبور مازاد تولید آن کشورهاست، که اگر در مقابل کالاهایی

که آن کشورها تقاضا دارند مبادله نشوند، ارزشی نخواهند داشت، و طولی نمی کشد که تولید آن متوقف می گردد. باررگانی که این محصولات را صادر می کند سرمایه اشخاصی که آن را تولید کرده اند جبران می کند، و بدین وسیله آن ها را تشویق می کند تا تولید خود را ادامه دهند؛ و کارخانه دارهای انگلیس سرمایه این قبیل بازرگانان را برمی گردانند.

يك کشور معین، درست شبیه يك فرد معین، ممکن است اغلب فاقد سرمایه لازم برای آبادانی و کشت تمام زمینهای آن مملکت باشد، و به اندازه ای نداشته باشد که مجموع مواد خام خود را در صنعت به کار برده و آن را برای مصرف فوری و آتی آماده کند، و مازاد مواد خام یا کالاهای ساخته شده را به نواحی دور دست دنیا حمل کرده و در آنجا آنها را در قبال کالاهایی که تقاضا برای آنها در داخل کشور وجود دارد مبادله کند. ساکنان بسیاری از قسمتهای مختلف بریتانیای بزرگ سرمایه کافی ندارند که تمام زمینهای خود را آباد و قابل کشت کنند. پشم بخشهای جنوبی اسکاتلند، بخصوص قسمت بیشتر آن، پس از حمل طولانی از طریق جاده های بد و خراب، به یورکشایر آورده می شود، و در آنجا تبدیل به پارچه می گردد، زیرا در اسکاتلند سرمایه کافی برای این کار وجود ندارد. در بریتانیای کبیر تعداد زیادی شهرهای صنعتی کوچک وجود دارد که ساکنان آن سرمایه کافی ندارند تا محصول صنعت خود را به بازارهای دور دستی که در آنجا تقاضا و مصرف دارند حمل کنند. اگر بازرگانانی بین آنها پیدا می شود، آنها فقط نمایندگان و حق العمل کاران بازرگانان ثروتمندی محسوب می شوند که در بعضی از شهرهای تجارتی بزرگتر مقیم هستند.

وقتی سرمایه يك کشور برای سه منظور یاد شده بالا کافی نباشد، به تناسب سهم بیشتری که در کشاورزی به کار رفته است، تعداد کارگران فعالی که این سرمایه گذاری به حرکت در آورده در کشور بیشتر خواهد بود؛ و همچنین ارزشی که سرمایه گذاری مزبور به تولید سالیانه زمین و کارگر جامعه می افزاید نیز اضافه می شود. پس از کشاورزی، سرمایه ای که در تولید صنعتی به کار رون تعداد زیادی کارگر مولد را تحرك بخشیده، بیشترین ارزش افزوده را در محصول سالیانه ایجاد می کند. سرمایه ای که در امراض و صادرات به کار افتاده است، در بین سه نوع سرمایه گذاری فوق کمترین اثر را دارد. در حقیقت، کشوری که برای همه سه منظور فوق (کشاورزی، صنعت، تجارت) سرمایه کافی نداشته باشد هنوز به مرحله غنا و ثروتی که طبعاً مورد هدف اوست نرسیده است. اما، تلاش به اینکه با سرمایه غیرمکفی و قبل از بلوغ تمام این سه هدف فوق را انجام دهیم، محققاً کوتاهترین راه جامعه برای نیل به ثروت و غنای کافی نیست؛ همان طور که در مورد افراد هم این امر صادق است. سرمایه تمام آحاد يك ملت درست مثل سرمایه يك فرد محدود است، و قادر است که فقط بعضی از طرحهای معین را انجام دهد. سرمایه تمام مردم يك کشور مثل سرمایه يك فرد افزایش می یابد یعنی از راه پس انداز درآمدها و مرتباً انباشته کردن و اضافه کردن این پس اندازها. بنابراین، احتمال دارد وقتی که سرمایه در کارهای پردرآمدتر مصرف می شود از طریق این درآمدهای هنگفت پس انداز افراد

هم زیاد شده و انباشتگی سرمایه آینده بیشتر شود. اما درآمد تمام ساکنان يك کشور لزوماً به نسبت ارزش تولید سالیانه زمین و کار آنهاست.

علت اصلی ترقی سریع مستعمرات امریکایی ما به سوی ثروت و تعالی اینست که تقریباً کل سرمایه آنها تاکنون در کشاورزی به کار افتاده است.

مستعمرات امریکایی ما فاقد صنعت هستند، صنایع روستایی و ابتدایی که ناگزیر با پیشرفت کشاورزی به وجود می آید، و در هر خانواده ای به وسیله زنان و کودکان صورت می گیرد باید استثناء کرد. قسمت بیشتر کارهای صادراتی و کشتیرانی امریکا به وسیله سرمایه بازرگانانی که در بریتانیای کبیر ساکن اند انجام می شود. حتی فروشگاهها و انبارهایی که کارهای خرده فروشی در بعضی از ایالات را انجام می دهند، بویژه در ویرجینیا و ماریلند، اکثرشان متعلق به بازرگانانی است که در کشور مادر^۱ مقیم هستند، و یکی از شواهد نادر حرفه خرده فروشی يك جامعه را تشکیل می دهند، یعنی خرده فروشی در جامعه به وسیله و با سرمایه کسانی صورت می گیرد که عضو آن جامعه نیستند. اگر امریکائیها، از راه دسته بندی ویا به وسیله اعمال زور، ورود کالاها و مصنوعات اروپاییها را متوقف کنند، و بدین طریق انحصار چنین کالاهایی را عملاً برای تولید کالاهای مشابه در اختیار افراد خود قرار دهند و قسمت قابل توجهی از سرمایه های خود را در این نوع کارها سرمایه گذاری کنند، به جای اینکه ارزش آینده محصول سالیانه آنها بالا رود متوقف خواهد شد، و پیشرفت کشورشان را به سوی تعالی و ثروت حقیقی سد خواهد کرد. اگر سعی کنند، به نحوی که در بالا اشاره شد، کل تجارت صادراتی را هم در انحصار خود در آورند، آن وقت وضع از آنچه بیان کردیم بدتر خواهد شد.

در حقیقت، به نظر می رسد دوره خوشبختی انسان به قدرت آن قدر طولانی و مستمر بوده که سبب شود يك کشور بزرگ سرمایه لازم و کافی برای تمام آن سه منظور فوق فراهم آورد؛ مگر اینکه بخواهیم گزارشات عجیبی که از ثروت و تمدن چین، مصر باستان و کشور کهن هندوستان داده اند باور کنیم. حتی این سه کشور که به موجب تمام نوشته ها و گزارشات، ثروتمندترین کشورهای دنیای ما بوده اند، بیشتر اشتهارشان در برتری کشاورزی و صنعت است. و به نظر نمی رسد که کشورهای مزبور در بازرگانی خارجی هم چیره دست بوده باشند. مصریان قدیم نسبت به دریا يك نوع تنفر طبیعی آمیخته با خرافات داشتند؛ يك چنین خرافاتی هم در میان اهالی هند شایع بود؛ و چینی ها هیچ گاه در بازرگانی خارجی پیشرفت نکرده اند. چنین به نظر می آید که بیشتر مازاد محصول این سه کشور همیشه به وسیله خارجیان صادر می شد، که در ازاء آن چیز دیگری که مورد تقاضای اهالی این سه کشور بود می دادند، و آن هم اغلب طلا و نقره بود.

بدین ترتیب مقدار مشخصی سرمایه در يك کشور معین تعداد کمتر یا بیشتری از افراد مولد را به کار می گیرد، و ارزش افزوده محصول زمین و کار آن را کم و بیش بالا می برد، و این امر بستگی دارد به اینکه چه سهمی از این مقدار سرمایه و با چه نسبتی در کشاورزی،

یاصنعت، و یاصادات و واردات به کار رود. همچنین، تفاوت ارزش افزوده نیز زیاد خواهد بود، و بستگی دارد به انواع مختلف تجارت صادرات و واردات که سرمایه در آن بیشتر به کار افتاده باشد.

کل تجارت يك کشور، یعنی مجموع خرید و فروش مجدد عمده فروشی را می توان به سه نوع مختلف تقسیم کرد. بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی کالای مصرفی، و حمل و نقل. بازرگانی داخلی عبارتست از خرید محصول کار يك کشور، در يك نقطه ای از مملکت، و فروش آن در نقطه دیگر، که هم شامل حمل و نقل خشکی و هم حمل و نقل دریایی. تجارت خارجی مصرفی عبارتست از خرید کالاهای خارجی برای مصرف داخلی. تجارت حمل و نقل، عبارتست از دادوستد بازرگانی خارجی کشورها، یا حمل محصول مازاد يك کشور به کشور دیگر.

سرمایه ای که برای خرید محصول کار جامعه در يك نقطه مملکت به کار می افتد، تا آن را در محل دیگر به فروش برساند، معمولاً با هر عمل خرید و فروش نظیر آنچه گفته شد، دوسرمایه متمایزی که در کشاورزی و صنعت به کار رفته است برمی گرداند، و بدین وسیله صنعتکاران و کشاورزان را قادر می سازد که کاربرد سرمایه را کماکان ادامه دهند. وقتی که بایک عمل از محل سکونت بازرگان مقداری کالا به ارزش معینی صادر می کنند، معمولاً با عمل دیگر در عوض آن کالاهایی به ارزش مساوی وارد می کنند. وقتی که هر دو، اینها محصول داخلی باشند، با هر عمل دادوستدی دوتنوع سرمایه متمایزی که برای حمایت و استخدام کارگر مولد به کار افتاده بوده است. برمی گرداند، و بدین وسیله سرمایه - گذاران مزبور را قادر می سازد که استخدام کارگر مولد را ادامه دهند. سرمایه ای که مصنوع و فرآورده اسکاتلند را به لندن صادر می کند، و به ازای آن گندم و فرآورده انگلیسی را به ادینبورگ (اسکاتلند) می برد، به ناچار با هر کدام از این عملیات، دوتنوع از سرمایه های انگلیسی را که هر دو در کشاورزی و یاصنعت بریتانیای کبیر به کار رفته بوده است، برمی گرداند.

سرمایه ای که برای خرید کالاهای خارجی به منظور مصرف داخلی به کار می رود، وقتی که این خرید با محصول و تولید داخلی انجام می شود، با هر کدام از این عملیات نیز دوتنوع سرمایه متمایز را برمی گرداند؛ ولی یکی از این سرمایه ها فقط برای تقویت و حمایت صنعت داخلی به کار می رود. سرمایه ای که کالاهای انگلیسی را به پرتغال صادر می کند، و کالاهای پرتغال را به کشور انگلیس می آورد، با هر کدام از این عملیات فقط يك سرمایه انگلیسی را برمی گرداند. سرمایه دوم که برمی گردد سرمایه پرتغالیهاست. بنابراین، با اینکه برگشت سرمایه تجارت خارجی کالاهای مصرفی، باید به همان سرعت برگشت سرمایه تجارت داخلی باشد، سرمایه ای که در آن به کار می رود فقط می تواند يك دوم وسیله تشویق کار مولد کشور باشد.

اما بازده تجارت کالای مصرفی خارجی ندرتاً سرعت بازرگانی داخلی را دارد. بازده بازرگانی داخلی معمولاً قبل از پایان سال انجام می شود، و گاهی سه چهار دفعه در سال صورت می گیرد. بازده بازرگانی خارجی کالاهای مصرفی به ندرت پیش از

پایان سال برمی گردد، و گاهی دو یا سه سال طول می کشد. بنابراین سرمایه ای که در بازرگانی داخلی به کار افتاده است گاهی دوازده کارکرد دارد، یا به عبارت دیگر دوازده بار مصرف شده و باز برمی گردد، و در عرض این مدت سرمایه ای که در تجارت کالای مصرفی خارجی به کار می افتد فقط یک بار عمل کرده است. لذا، اگر سرمایه ها مساوی باشد، اولی یعنی سرمایه بازرگانی داخلی بیست و چهار دفعه بیشتر از سرمایه تجارت خارجی باعث تشویق و تقویت صنعت کشور می شود.

گاهی اوقات کالاهای خارجی برای مصرف داخلی را می توان با کالاهای خارجی سایر کشورها بدست آورد، یعنی به جای اینکه آنها را در قبال فرآورده های داخلی همان کشور مبادله کنند، می توانند با استفاده از کالاهای کشور دیگر آنها را تهیه کنند. اما، کالاهای کشور ثالثی که در قبال کالاهای مصرفی خارجی داده می شود، باید بلاواسطه با فرآورده داخلی، یا با چیزی که با آن خریداری شده مبادله شود؛ زیرا، بجز موارد جنگ و اشغال یک کشور، کالاهای خارجی همیشه در قبال چیزی که در داخل کشور تولید شده، (اعم از اینکه بلافاصله داده شود، و یا چند دست گشته باشد) به دست می آید. بنابراین اثرات سرمایه ای یک چنین بازرگانی غیرمستقیم کالاهای خارجی برای مصرف، از هر لحاظ، شبیه اثرات سرمایه هایی است که در سراسر ترین بازرگانی خارجی به کار افتاده است، بجز اینکه بازده پایانی (یا آخری) این قبیل سرمایه ها احتمالاً باز هم طولانی تر است، زیرا باید متکی به بازده دو یاسه معاملات خارجی متمایز باشد. چنانچه پنبه و کف ریگا^۲ با توتون ویرجینیا معامله شود، که این توتون نیز با فرآورده های انگلیسی معامله شده است، بازرگان باید صبر کند تا بازده دوم معامله خارجی برگردد تا اینکه بتواند همان سرمایه را برای خرید مجدد مقادیر مشابه فرآورده های انگلیسی به کار بندد. چنانچه توتون ویرجینیا را به جای اینکه با فرآورده انگلیسی معامله کنند با رام^۳ و یا شکر جامیکا بخرند که آن نیز با فرآورده های انگلیسی دادوستد شود، بازرگان باید منتظر بازده و برگشت سه سرمایه باشد. چنانچه این دوسه معامله خارجی مشخص را دوسه بازرگان مستقل از هم انجام دهند، که از این عده دومی کالایی را که اولی وارد کرده ابتیاع کند، و سومی کالای دومی را، تا آن را مجدداً صادر کند، هر کدام از بازرگانان در حقیقت در این مورد برگشت سرمایه خود را سریعتر بدست می آورد؛ ولی برگشت پایانی مجموع سرمایه هایی که در داد و ستد مزبور به کار رفته، مثل دفعه قبل خیلی بطیء خواهد بود. اعم از اینکه مجموع سرمایه به کار افتاده در معامله فوق متعلق به یک فرد باشد یا از آن سه بازرگان مستقل از هم باشد، به حال کشور فرقی نمی کند، گرچه ممکن است این امر نسبت به بازرگانان بخصوصی فرق کند. در دومورد معامله غیرمستقیم فوق سه برابر سرمایه بیشتر مورد احتیاج است تا ارزش معینی از فرآورده انگلیسی در قبال مقدار معینی پنبه و کف مبادله شود، و اگر فرآورده انگلیسی مستقیماً با پنبه و کف مبادله می شد فقط یک سوم

2. Riga.

۳. یک نوع عرق که از نیشکر به دست می آید (مترجم).

این سرمایه مورد نیاز بود. بنابراین، مجموع سرمایه مصرف شده در بازرگانی غیرمستقیم خارجی کالاهای مصرفی معمولاً حمایت و تشویق کمتری نسبت به کارگر مولد کشور به عمل می‌آورد، تا همان مقدار سرمایه که به طریق مستقیم در بازرگانی خارجی به کار رود.

کالای خارجی که با آن فرآورده خارجی برای مصرف داخلی خریداری می‌شود هرچه که باشد، موجب هیچ گونه اختلاف عمده‌ای در ماهیت دادوستد نشده، و موجب تأیید و تشویق کارگر مولد کشوری که به عملیات بازرگانی مزبور مشغول است نمی‌گردد. مثلاً، اگر کالای خارجی با طلای برزیل، و یا نقره پرو، خریداری شود، طلا و نقره مزبور، مثل توتون ویرجینیا، باید ناچیزی خریداری می‌شد که یا فرآورده کشور بوده، یا کالایی باشد که با فرآورده کشور مبادله شده بوده است. بنابراین، تا آنجا که مربوط به کار مولد یک کشور است، معاملات بازرگانی کالای مصرفی خارجی که به وسیله طلا و نقره صورت می‌گیرد، تمام محاسن و معایب معاملات غیرمستقیم بازرگانی مصرفی خارجی مشابه را در بردارد، و به همان سرعت یا به همان کندی سرمایه‌ای که برای حمایت کارگر مولد به کار رفته است برمی‌گرداند. به نظر می‌رسد که این نوع معاملات، هیچ مزینی بر سایر معاملات بازرگانی غیرمستقیم ندارد. حمل‌فلات مزبور به سبب حجم کم و ارزش زیاد، تقریباً آرزاتر است تا هر نوع کالای خارجی که قیمت آن مساوی با طلا و نقره باشد. کرایه حمل و نقل طلا و نقره خیلی کمتر است در صورتی که بیمه آن خیلی زیادتر از کالاهای عادی نیست؛ و بعلاوه هیچ کالایی مثل طلا و نقره در حمل و نقل کمتر آسیب نمی‌بیند. بنابراین، با مداخله طلا و نقره، مقدار مساوی کالای خارجی را می‌توان اغلب در قبال مقدار کمتری از محصول داخلی مبادله کرد، تا با مداخله انواع کالای خارجی. و بدین طریق، تقاضای کشور را می‌توان به طور کاملتری و با هزینه کمتری ارضاء کرد تا از راههای دیگر. آیا صدور دائمی فلات مزبور که ناشی از این طرز معامله خارجی است باعث فقر کشوری می‌شود که معامله را انجام می‌دهد یا نه؟ این موضوعی است که من در سطور آینده با فرصت کافی بحث درباره آن را ادامه خواهم داد.

قسمتی از سرمایه‌ای که در هر کشور در بازرگانی حمل و نقل به کار می‌افتد از حمایت کارگر مولد آن کشور خارج شده، و باعث حمایت و تقویت کارگر مولد کشورهای خارج می‌گردد. باینکه این سرمایه در هر عملی جانشین دوسرمایه جدا از هم می‌گردد، مع هذا هیچ کدام از آنها متعلق به آن کشور بخصوص نیست. سرمایه بازرگان هلندی، که گندم لهستان را به پرتغال حمل می‌کند، و میوه و شراب پرتغال را به لهستان بر می‌گرداند، با هر کدام از این عملیات خود دو سرمایه را برمی‌گرداند، که هیچ کدام از آنها برای استخدام کارگر مولد هلند به کار نرفته است؛ بلکه یکی از آنها برای استخدام نیروی مولده پرتغال، و دیگری برای حمایت از نیروی مولد لهستان

به کار افتاده است. سود این سرمایه گذاری منظمأً به هلدن بر می گردد و سبب می شود که حمل و نقل مزبور الزاماً ارزش اضافی برای محصول سالیانه زمین و کار آن کشور به وجود آورد. در حقیقت، وقتی که حمل و نقل هر کشور بخصوص به وسیله کشتیها و ملوانان آن کشور انجام شود، آن قسمت از سرمایه که به صورت پرداخت کرایه در آن به کار رفته، بین آنها تقسیم شده، وعده معینی از کارگران مولد آن کشور را به کار می اندازد. تقریباً تمام ملتهایی که سهم مهمی در تجارت حمل و نقل دارند، در واقع، آن را به همین طریق انجام داده اند: اپتیمالا واژه حمل و نقل چی هم به همین مناسبت رواج یافته است، یعنی مردم چنین کشورهایی حمل و نقل چی سایر کشورها هستند. اما، ماهیت حرفه مزبور در اصل چنین نیست. مثلاً، يك بازرگان هلندی، ممکن است سرمایه خود را در دادوستد بازرگانی لهستان و پرتغال چنان به کار برد که، قسمتی از مازاد محصول يك کشور را به کشور دیگر حمل کند، و این کار را با کشتیهای هلندی انجام ندهد، بلکه با کشتیهای انگلیسی کالاهارا حمل کند. می توان فرض کرد که وی عملاً در بعضی از موارد بخصوص این کار را انجام می دهد. اما، به همین مناسبت هست که تجارت حمل و نقل مخصوصاً برای کشوری نظیر انگلیس سودمند است، زیرا دفاع و امنیت کشور مزبور بستگی دارد به تعداد ملوانان و کشتیهای آن. اما وقتی مقدار معینی سرمایه در کشتیهای حمل و نقل داخلی سواحل کشور به کار می رود، درست به همان اندازه که در حرفه باربری دریائی می تواند ملوانان و کشتیهای باری استخدام کند، در تجارت خارجی کالاهای مصرفی، یا حتی در بازرگانی داخلی نیز در استخدام کشتیهای باری و ملوانان مؤثر است. تعداد ملوانان و کشتیهایی که يك سرمایه معین می تواند به کار گیرد به وضع و ماهیت بازرگانی ارتباط ندارد، بلکه قسمتی از آن بستگی دارد به حجم کالاهای نسبت به ارزششان، و مقداری هم بستگی دارد به فاصله بین دوندگی که کالاهای باید بین آنها رفت و آمد کند؛ ولی بیشتر به حجم کالاهای بستگی دارد تا فاصله مبدأ و مقصد. مثلاً، تجارت ذغال سنگ بین نیوکاسل و لندن بیشتر از تمام حمل و نقل انگلیس کشتیها را به کار گرفته است، در صورتی که فاصله بین دو بندر مزبور زیاد نیست. بنابراین، اگر سهم زیادی از سرمایه يك کشور را اجباراً در تجارت حمل و نقل وارد کنند و این مقدار سرمایه گذاری بیشتر از آن مقداری باشد که به طور طبیعی به آن اختصاص داده می شد، میزان ظرفیت حمل و نقل آن کشور همیشه باین عمل ضرورتاً افزایش پیدا نمی کند.

روی این اصل، سرمایه ای که در تجارت داخلی هر کشوری به کار می رود معمولاً موجب تشویق استخدام تعداد بیشتری نیروی مولد کارگر در آن کشور می گردد، و ارزش تولید سالیانه را بیشتر از کاربرد سرمایه در تجارت خارجی کالای مصرفی خواهد برد؛ و سرمایه ای که در معاملات بازرگانی برای مصرف داخلی به کار می رود در این دو مورد معین محاسن و مزایای بیشتری دارد تا سرمایه ای که از لحاظ مقدار مساوی است ولی در معاملات و تجارت حمل و نقل به کار افتاده است. ثروت هر جامعه، تا زمانی که نیروی ملت به ثروت آن بستگی دارد، باید همواره به تناسب ارزش تولید سالیانه آن باشد، یعنی وجوهی که مآلاً تمام مالیاتها باید از آن پرداخت شود. ولی هدف بزرگ اقتصاد سیاسی

هر کشور عبارت است از اعتلای ثروت و قدرت آن کشور. بنابراین، تجارت خارجی کالای مصرفی نباید ارجحیتی به بازرگانی داخلی داشته باشد و نباید آن را تشویق کرد، و تجارت حمل و نقل به طور اعم نباید ارجحیتی به هیچ یک از این دو داشته باشد. و به هیچ وجه نباید در تجارت معاملات خارجی کالای مورد مصرف جامعه و عمل حمل و نقل سرمایه های کشور را بیشتر از آنچه که در حالت طبیعی به آن روی می آورند، به زور وارد کرد و یا اینکه از سایر قسمتهای ضروری سرمایه را به آن طرف سوق داد.

اما، هر کدام از این رشته های مختلف تجارت (وقتی به جریان طبیعی خود وارد شده، و هیچ گونه فشار و یا اعمال زور در آنها به کار نرود)، نه تنها ضروری بلکه اجتناب ناپذیر است.

وقتی محصول یک رشته معین صنعت از مقدار تقاضای مورد نیاز آن جامعه بیشتر می شود، مازاد آن را باید به خارج صادر کرد و در قبال آن چیزی که مورد تقاضای کشور باشد وارد کرد. بدون یک چنین صادراتی قسمتی از کار مولد جامعه متوقف می گردد، و ارزش تولید سالیانه آن کاهش می یابد. زمین و کارگر انگلیسی معمولاً گندم، کالاهای پشمی و سخت افزارهای زیادی تولید می کنند که بیش از میزان تقاضای بازار داخلی است. بنابراین، اضافه تولید را باید به خارج صادر کرد، و آن را با کالایی که در کشور مورد تقاضاست مبادله نمود. فقط به وسیله این چنین صادراتی است که مازاد مزبور می تواند ارزش کافی در بازار بدست آورد و هزینه کارگر و تولید آن را جبران کند. میجاورت سواحل دریا، و سواحل رودخانه های قابل کشتیرانی، موقعیت ممتازی برای کاریک کشور فراهم می کند، فقط بدین لحاظ که صادرات و مبادلات محصول اضافی را در برابر چیزی که بیشتر در کشور مورد تقاضاست تسهیل می کند.

وقتی کالاهای خارجی که با فرآورده های اضافی محصول داخلی خریداری می شود بیش از تقاضای بازار داخلی باشد، مازاد آن را باید دوباره به خارج فرستاد و با کالاهایی که بیشتر در داخل تقاضا دارد مبادله کرد. هر سال با قسمتی از مازاد تولید صنایع انگلیس در حدود ۹۶۰۰۰ هاگرده^۵ توتون از ویرجینیا و ماریلند خریداری می گردد. ولی تقاضای داخلی بریتانیا شاید بیش از ۱۴۰۰۰ نباشد. بنابراین، اگر ۸۲۰۰۰ هاگرده بقیه را بتوان به خارج صادر و در برابر آن چیزی که در داخل بیشتر مورد تقاضاست خریدار کرد، ورود توتون باید فوراً متوقف شود، و با متوقف شدن آن کار مولد تمام ساکنان بریتانیا که در حال حاضر مشغول تولید تمام آن کالاهایی هستند که با مبادله آن ۸۲۰۰۰ هاگرده توتون در سال خریداری می شود، متوقف می گردد. کالاهای مزبور، که قسمتی از محصول زمین و کار بریتانیای کبیر است، چون بازار داخلی ندارند، و از طرفی از بازار خارجی که قبلاً در اختیار داشته محروم شده اند، خواص ناخواسته تولید نخواهند شد. بنابراین، غیر مستقیم ترین تجارت خارجی برای کالای مصرفی داخلی، در بعضی موارد، درست مثل سراسر ترین طریقه معاملات خارجی، برای حمایت کارگر مولد کشور، ارزش افزوده

۵. Hoghead پیمانه ای است برابر با ۶۶ گالن یا ۲۳۸/۵ لیتر (مترجم).

تولید سالیانه آن لازم است.

وقتی که موجودی سرمایه کشور به درجه‌ای افزایش یابد که بتوان همه آنرا در تهیه مصرف کارگر مولد آن کشور بخصوص استخدام آنان به کاربرد، مازاد آن طبیعتاً وارد تجارت حمل و نقل می‌شود، و در ایجاد همان ادارات برای خدمات به سایر کشورها به کار می‌افتد. کار حمل و نقل نشانه و معلول طبیعی ثروت زیاد يك ملت است؛ ولی به نظر نمی‌آید که علت طبیعی آن باشد. سیاستمدارانی که مایل‌اند از حرفه مزبور باعلاقه‌وسر و صدای مخصوص پشتیبانی کنند، ظاهراً معلول را اشتباهاً به جای علت گرفته‌اند. هلند که نسبت به خاک و تعداد جمعیت خود، مسلماً ثروتمندترین کشور اروپائی است، بزرگترین سهم را در تجارت حمل و نقل اروپا دارد. انگلستان که شاید دومین کشور ثروتمند اروپاست، نیز به همین ترتیب سهم قابل ملاحظه‌ای در تجارت حمل و نقل دارد؛ گرچه آنچه که معمولاً به عنوان تجارت حمل و نقل بریتانیا قلمداد شده است، شاید غالباً چیزی جز تجارت غیرمستقیم خارجی برای مصرف داخلی نباشد. در مقیاس بزرگ‌تر، باربری دریائی که موجب حمل کالا از هند غربی و هند شرقی، و همچنین از آمریکا به بازارهای مختلف اروپا می‌شود، جزو این دسته از عملیات بازرگانی است. کالاهای مزبور معمولاً یا بلاواسطه با محصول کار بریتانیا خریداری می‌شود، یا مع‌الواسطه با مبادله کالاهایی که بریتانیا در قبال فرآورده‌های خود بدست آورده، تهیه می‌گردد، و بازده پایانی عملیات مزبور عموماً در انگلستان به کار رفته و یا مصرف می‌شود. حمل و نقل دریائی که توسط کشتی‌های انگلیسی در بنادر مختلف مدیترانه انجام می‌شود، و همچنین پاره‌ای از عملیات بارکشی دریایی به وسیله بازرگانان انگلیسی بین بنادر مختلف هندوستان ستون عمده عملیات باربری انگلیس را تشکیل می‌دهد.

وسعت تجارت داخلی و میزان سرمایه‌ای که می‌توان در آن به کاربرد، لزوماً محدود است به ارزش مازاد محصول تمام نواحی در دست يك کشور که موجبی برای مبادله محصولات خود بایکدیگر ندارند؛ اما در مورد دادوستد کالاهای مصرفی خارجی باید گفت که میزان سرمایه محدود است به ارزش اضافه محصول کل کشور و آنچه که با آن می‌شود خرید؛ و سرمایه حمل و نقل خشکی و دریایی محدود است به ارزش مازاد محصول تمام کشورهای مختلف دنیا. روی این اصل، دامنه احتمالی دادوستد مزبور، با مقایسه با دو نوع دیگر نامحدود ولایتناهی است، ولذا می‌تواند بزرگترین سرمایه‌ها را به خود جلب کند. انگیزه منحصر به فرد هر صاحب سرمایه رعایت نفع شخصی خود اوست، و این امر سبب می‌شود که وی سرمایه خود را در کشاورزی، صنعت، و یا در بعضی از رشته‌های معین عمده فروشی و خرده‌فروشی به کار اندازد. صاحب سرمایه اصلاً به این فکر نیست که عمل سرمایه‌گذاری وی احتمالاً چه مقدار کارموند مختلف را به تحريك درآورده، و چه قدر به ارزش مختلف محصول سالیانه زمین و کارگر آن جامعه (بسته به اینکه در کدام يك از شئون مختلف سرمایه خود را به کار برده باشد) می‌افزاید. بنابراین، در کشورهایی که کشاورزی سودآورترین کارهاست، و کشت و زرع و آبادانی زمین سراسرترین راه به ثروت و اقبال عالی است، سرمایه‌های افراد طبعاً در طریقی به کار می‌افتد که به حال

کل جامعه سودآورتر باشد. اما، سودکشاورزی در اروپا، ظاهراً از مشاغل دیگر بیشتر نیست. درحقیقت، طراحان و سفته‌بازان، در هر گوشه‌ای از اروپا، در چند سال اخیر مردم را با گزارشات پرزرق و برق درباره سودی که می‌توان از طریق آبادانی و کشت زمین بدست آورد سرگرم کرده‌اند و بدون اینکه وارد بحث بخصوصی از محاسبات مربوط به سودکشاورزی که به وسیله افراد مزبور ارائه شده است بشویم، یک بررسی ساده می‌تواند به ما بفهماند که نتیجه این گزارشات و محاسبات دروغ است. ما هر روز شاهد هستیم اشخاصی که در طول زندگی خود در امر دادوستد و صنعت کار کرده‌اند از سرمایه‌های کوچک، و گاهی اوقات بدون سرمایه، چه ثروتهای هنگفتی بدست آورده‌اند. در طول قرن اخیر شاید، هیچ موردی در تمام اروپا دیده نشده است که فردی از طریق کشاورزی چنین ثروتهای کلانی بدست آورده باشد. اما، در تمام کشورهای بزرگ اروپا زمینهای بسیار خوب کشت نشده زیاد هست، و بیشتر زمینهایی که کشت شده است هنوز خیلی مانده که تا آنجا که جا دارد آباد شود. بنابراین، کشاورزی تقریباً در همه جا قادر است سرمایه‌های بیشتری را به خود جذب کند، یعنی بیشتر از آنچه که تاکنون در آن مصرف شده است. اما چه عواملی در سیاست اروپا سبب می‌شود که حرفه‌های شهری آنقدر بر حرفه‌های روستائی مزیت داشته باشد، آنچنان که اشخاص خصوصی غالباً ترجیح دهند که سرمایه خود را در تجارت حمل و نقل راههای دور آسیا و امریکا به کار اندازند، و مایل نباشند برای آبادانی و کشت حاصلخیزترین مزارع حول و حوش خود اقدام کنند؟ من سعی می‌کنم که این موضوع را به تفصیل در دو کتاب بعدی خود بیان کنم.

کتاب سوم
درباره سیر توانگری و ثروت در بین ملتهای
مختلف

دربارهٔ سیر طبیعی توانگری

بزرگترین تجارت هر جامعهٔ متمدن تجارتی است که بین ساکنان شهرها و روستاها انجام می‌شود. و این امر شامل مبادلهٔ مواد اولیه درقبال محصول ساخته شده است، که یا مستقیماً انجام می‌شود، و یا به وسیلهٔ دخالت پول، و یا يك نوع کاغذهایی که جای پول عمل می‌کند. روستاها وسیلهٔ معیشت و همچنین مواد خام را در اختیار شهرها قرار می‌دهند. شهرها درقبال آن مقداری از فرآورده‌ها و کالاهای ساخته شده را برای ساکنان روستاها پس می‌فرستند. اگر شهری وجود داشته باشد که تکثیر مواد در آن صورت نگیرد، می‌توان با اطمینان گفت که يك چنین شهری کلیهٔ ثروت و خواربار خود را از دهات دریافت می‌کند. اما، روی این اصل، نباید تصور کنیم که سود شهرها باعث زیان دهات می‌گردد. نفع هر دوی آنها در این معامله مشترک و متقابل است، و تقسیم کار در این مورد، مثل سایر موارد، به سود تمام افراد مختلف است که در مشاغل گوناگون و متنوعی در این رشته‌ها کار می‌کنند. ساکنان روستاها از شهر مقدار بیشتری کالاهای ساخته شده، در برابر محصول بسیار کمتری از کار خود دریافت می‌کنند، چه اگر می‌خواستند خودشان آنها را تولید کنند باید مقدار بیشتری کار و کوشش اعمال می‌کردند. شهر بازاری برای مازاد محصول روستاست، یعنی بازاری است برای مقداری از کالاهایی که بیش از قوت کارندگان و کشاورزان است، و در این بازار است که ساکنان روستاها کالاهای اضافی را با کالایی که در بین آنها بیشتر طالب دارد مبادله می‌کنند. هر چه تعداد ساکنان شهرها بیشتر و درآمد آنان زیاده‌تر باشد، بازاری که در اختیار روستاییان قرار می‌گیرد بزرگتر و وسیع‌تر است؛ و هر چه بازار بزرگتر باشد، مزایای بیشتری برای تعداد زیادی از مردم دارد. گندمی که در يك میلی شهر می‌روید با همان قیمتی در شهر فروخته می‌شود که گندم بدست آمده در بیست کیلومتری شهر. ولی قیمت گندمی که در بیست کیلومتری شهر کاشته شده نه تنها باید متضمن هزینه تولید و آوردن آن به بازار باشد، بلکه سود عادی کشت را برای کشاورز نیز باید تأمین کند.

بنابراین، مالکین و کشاورزان روستاهایی که، در مجاورت شهرها هستند، به استثناء

سود عادی کشاورزی، در قیمت چیزی که می‌فروشند مجموع ارزش کرایه محصول مشابه آن که باید از قسمتهای دور دست بیاورند مستتر است، هزینه باربری مزبور به سود آنان تمام می‌شود، و بعلاوه در کالاهایی که از شهر می‌خرند هزینه حمل به نواحی دور دست وجود ندارد و این هزینه هم به جیب آنان می‌رود. کشت زمینهایی که در مجاورت شهرهای بزرگ است با زمینهایی که در فواصل دور از شهر قرار گرفته‌اند مقایسه کنید، و آن وقت فوراً متوجه خواهید شد که دهات چقدر از تجارت با شهرها سود می‌برند؛ در میان تمام تحقیقات نظری بیهوده‌ای که درباره تراز بازرگانی انتشار یافته است، هرگز نشان داده نشده است که آیا روستا در مبادله خود، با شهر زیان می‌کند، یا شهر در معامله با روستایی که گذران آن را تهیه می‌کند پول بیشتر باید بدهد.

چون در ماهیت و بدایت امر، معاش مقدم بر آسایش و تجمل است، بنابراین کاری که موجب تولید اولی می‌باشد ضرورتاً باید مقدم بر کاری باشد که دومی را به وجود می‌آورد. از این رو، کشت و آبادانی روستاهایی که خواربار تولید می‌کنند، باید الزاماً مقدم بر ترقی شهرها باشد، که فقط وسایل راحت و تجمل را به وجود می‌آورند. فقط مازاد محصول دهات یا اضافه بر معاش کشاورزان است که، قوت شهرها را فراهم می‌کند، و لذا افزایش ساکنان شهرها فقط باید با افزایش مازاد مزبور صورت گیرد. در حقیقت، شهر ممکن است همیشه خواربار خود را از روستای مجاور خود دریافت نکند، و یا حتی مجموع خاکی که شهر در قلمرو آن قرار گرفته نتواند معاش لازم آنرا تدارک بیند، بلکه مجبور باشد که از کشورهای دور دست آنرا وارد کند؛ و این کار گواينکه استثنائی از قاعده کلی محسوب نمی‌شود، اما سبب تغییرات چشمگیری در پیشرفت ثروت در دوره‌ها مختلف و بین ملت‌های گوناگون بوده است.

نظام اشیاء که به طور کلی احتیاج و جبر آنرا به کشور معینی تحمیل می‌کند (البته نه در هر کشوری)، بامیل طبیعی انسان به جلو می‌رود. چنانچه نهادهای بشری این امیال طبیعی را خنثی نمی‌کرد و سد راه آن نمی‌شد، در هیچ کجا شهرها بیشتر از آن مقداری که آبادانی و کشت زمینهای نزدیک آن می‌توانست فراهم کند ترقی نمی‌کردند؛ و این امر حداقل تا وقتی که تمام کشور آنها کاملاً کشت و آباد نشود، مصداق دارد. وقتی سودها مساوی، و یا تقریباً مساوی باشند، اکثر مردم ترجیح می‌دهند که سرمایه‌های خود را برای آبادانی و کشت زمین به کار برند تا تولید صنعتی و تجارت خارجی. شخصی که سرمایه خود را در زمین به کار می‌برد بیشتر آنرا تحت نظر و مراقبت و تسلط خود دارد، و ثروت او کمتر معروض تصادفات و اتفاقات است تا بازرگانی که غالباً ناگزیر است نه تنها سرمایه خود را به دست امواج و بادهای بسیار، بلکه با دادن اعتبارات سنگین در کشورهای دور دست به افرادی که نسبت به اخلاق و خصوصیاتشان کوچکترین اطلاعی ندارد، خود را گرفتار عناصر ناشناخته‌تر ناشی از اشتباه و بی‌عدالتی می‌کند. بعکس، سرمایه مالک، که برای بهبود زمین او به کار رفته است، تا آنجا که طبیعت امور انسان اجازه می‌دهد محکم و محفوظ است.

زیبایی قصبات و روستاها، لذت و تفریح زندگی روستایی، آرامش فکری که ایجاد

می‌کند، و هر جاکه بی‌عدالتی قوانین بشری آن‌را به‌هم‌زنند، استقلال‌لی که حقیقتاً وجود دارد، کالا آنچنان فریبندگی و جذبه‌ای دارند که کم و بیش همه را به‌سوی خود می‌کشد؛ و چون کشت زمین هدف آغازین بشر بود، لذا بشر در هر مرحله از حیات خویش ظاهراً تمایلی به‌شغل ابتدایی خود ابراز می‌دارد.

در حقیقت، بدون کمک بعضی از صنعتکاران، کشت زمین را نمی‌توان جز باناراحتی و اختلالات و گسستگی‌های پی‌درپی انجام داد. آهن‌گر، نجار، گاری‌ساز، گاوآهن‌ساز، بنا، معمار، دباغ، کف‌اش، و خیاط از جمله کسانی هستند که کشاورز به‌خدمت آنان نیاز فراوان دارد. این‌گونه صنعتگران نیز، گهگاه به‌کمک و یاور ی‌یکدیگر نیاز دارند؛ و چون محل سکونت آنان، برخلاف کشاورزان لزوماً، در یک نقطهٔ معین ثابت نیست، طبعاً در هم‌سایگی یکدیگر سکونت می‌کنند، و بدین‌سان ده یا شهرکی تشکیل می‌دهند. طولی نمی‌کشد که نانوایان، آبجو فروش، و بسیاری دیگر از صنعتگران و خرده‌فروشان که برای تهیه نیازهای گهگاهی آنان لازم و مفیداند، به آنان می‌پیوندند، و باز هم بزرگ شدن شهر می‌شوند. ساکنان شهر و روستا متقابلاً خدمت‌گزار یکدیگرند. شهر یک نمایشگاه دائمی و بازار همیشگی است، که ساکنان روستاها برای مبادلهٔ کالاهای خام و مواد اولیهٔ خود با محصولات ساخته شده به آن روی می‌آورند. به وسیله مبادله و دادوستد است که ساکنان شهر در اثر آن هم مواد کار خود، و هم وسیلهٔ گذران خویش را فراهم می‌کنند. مقدار کالاهای ساخته شده که شهرها به ساکنان روستاها می‌فروشند، ضرورتاً مقدار مواد خوارباری که از روستاییان می‌خرند تعیین می‌کند. بنابراین، اشتغال و معاش زندگی آنها فقط به تناسب افزایش تقاضای روستاییان برای کالاهای ساخته شده بالا می‌رود؛ و تقاضای مزبور فقط به تناسب آبادانی و کشت اراضی افزایش می‌یابد. از اینرو، اگر نهادهای آدمی، جریان طبیعی اشیاء را مختل نمی‌کرد، ثروت روزافزون و افزایش تعداد شهرها، در هر جامعهٔ سیاسی، به تناسب آبادی و کشت خاک و یا روستا و متعاقب آن پدید می‌آمد.

در مستعمرات امریکای شمالی ما، که زمینهای کشت نشده را می‌توان با شرایط آسان بدست آورد، هنوز هیچ کارخانه‌ای به منظور فروش محصول آن به نقاط دور دست در شهرهای آنان ایجاد نشده است. در امریکای شمالی، وقتی یک صنعتکار سرمایه‌اش قدری بیشتر از مقدار لازم برای ادامهٔ کارش در تأمین نیازهای روستاها شد، سعی نمی‌کند که کارگاهی برای فروش مواد صنعتی به شهرهای دور دست تهیه کند، بلکه این پول را در خرید و آبادانی زمین بایر به کار می‌برد. او از صنعت خود دست کشیده تبدیل به یک مزرعه‌دار می‌شود، و نه دست‌مزدهای کلان و نه غذای ارزانی که روستاییان به وی می‌دهند، نمی‌تواند او را تشویق کند که بجز خودش برای دیگری کار کند. وی احساس می‌کند که صنعتکار نوکر مشتریان خودش است و معاش لازم را از آنها به دست می‌آورد؛ و لسی در عوض یک مزرعه‌دار زمین خودش را کشت می‌کند، و قوت زندگی خود را از دسترنج خود و خانوادهٔ خویش فراهم می‌کند، و لذا او آقا و مالک است، و مستقل از تمام مردم دنیا.

بعکس، در کشورهای که زمینهای بایر و کشت نشده وجود ندارد، نمی‌توان با شرایط آسان آنها را به‌دست آورد، هر صنعتکاری که موجودی سرمایه‌اش بیشتر از آنست که کار وی نیاز دارد می‌کوشد که کار و صنعت خود را برای فروش به‌نواحی دور دست آماده کند. آهنگر یک نوع کارگاه آهن‌سازی، و بافنده یک نوع کارخانه پارچه‌بافی پشمی و پانچی نصب می‌کند. کارخانه‌های مختلف مزبور، به‌مرور زمان و به‌تدریج هر کدام به کارگاههای دیگری تقسیم می‌شوند، و بدین وسیله به‌انواع راههای گوناگون ترقی کرده و بهبود می‌یابند، که به آسانی قابل درک است، و نیازی به بسط مقال و توصیف بیشتر نیست.

صاحبان کارخانه‌ها، در جستجوی کاربرد سرمایه‌هایشان وقتی متوجه می‌شوند که سود مساوی یا تقریباً مساوی عایدشان می‌گردد، طبعاً تجارت خارجی را ترجیح می‌دهند، درست به‌همان دلیلی که کشاورز طبعاً به‌صنعت ترجیح داده می‌شد. همان طور که سرمایه مالک یا کشاورزی محفوظ‌تر است تا سرمایه صنعتکار و کارخانه‌دار، همان طور هم سرمایه کارخانه‌دار چون همیشه در جلودید او و زیر سلطه اوست، محفوظ‌تر از سرمایه بازرگانان خارجی است. در حقیقت، در هر دوره در جامعه، قسمت مازاد مواد خام و محصول ساخته شده، یا کالایی که در داخل کشور تقاضا ندارد، باید به خارج فرستاده شود برای اینکه در قبال چیزی که در کشور مورد تقاضاست مبادله گردد. اما سرمایه‌ای که این محصول مازاد را به خارج می‌فرستد، خواه سرمایه خارجی باشد و خواه سرمایه داخلی چندان فرقی نمی‌کند. چنانچه جامعه سرمایه کافی پیدا نکرده باشد که تمام زمینهای خود را آباد کرده، و هم به کاملترین وجهی کل محصول خام خود را تبدیل به مواد ساخته شده بکند، ارجحیت کلی در اینست که محصول خام را با سرمایه خارجی صادر کنند، تا اینکه مجموع سرمایه جامعه را بتوان به مقاصد مفید و قابل استفاده اختصاص داد. ثروت مصر قدیم، و چین و هندوستان نشان می‌دهد که یک ملت ممکن است به‌بالا ترین درجه تمول و غنا برسد، و حال آنکه قسمت بیشتر تجارت صادراتی آن به وسیله خارجی‌ان انجام گیرد. اگر مستعمرات ما در آمریکای شمالی و هند غربی صدور مازاد محصولات کشورشان را با سرمایه خود انجام داده و از سرمایه‌های خارجی در این راه استفاده نمی‌کردند ترقی و پیشرفت آنها خیلی کندتر و بطیء صورت می‌گرفت.

بنابراین، در مسیر عادی و طبیعی امور، قسمت بیشتر سرمایه هر جامعه در حال رشد، نخست در جهت کشاورزی، سپس به‌صنعت، و آخر از همه به تجارت خارجی اختصاص می‌یابد. این نظام امور آن قدر طبیعی است که به عقیده من، در هر جامعه‌ای که دارای زمین کافی بوده، همیشه مشاهده شده است. بعضی از زمینها قبل از اینکه شهرهای نسبتاً بزرگی برپا شود باید زیر کشت برود، و هر ملت، قبل از اینکه به فکر این بیفتد که در تجارت خارجی مشغول کار شود، باید یک نوع صنعت و یا کارخانه ابتدائی داشته باشد.

ولی با اینکه این نظام طبیعی امور تا اندازه‌ای در هر جامعه‌ای صورت گرفته است، در تمام کشورهای امروزی اروپا، این امر در بسیاری از موارد کاملاً معکوس بوده است تجارت خارجی بعضی از شهرهای این قبیل کشورها موجب پدید آمدن صنایع پیشرفته

وظریف شده است، یعنی صناعی که مناسب برای فروش کالا به فواصل دور است؛ صنعت و تجارت خارجی با هم موجب پیدایش پیشرفت و ترقی عمده در کشاورزی شده است. آداب و رسوم که ماهیت دولتهای اولیهٔ آنها به وجود آورد، و هنوز هم با اینکه دولتهای آنان کلی تغییر کرده بین این ملتها شایع است، الزاماً آنها را وادار به پذیرفتن این روش غیرطبیعی و وارونه کرده است.

فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امر کشاورزی کشورهای قدیمی اروپا پدید آمد

وقتی که ملل آلمانی نژاد و هونها برایالات غربی امپراطوری رم چیره شدند، هرج و مرج و آشفتگی که پس ازچنین انقلاب مهم پدید آمد قرن‌ها طول کشید. غارت و شدت عملی که مردم وحشی مزبورعلیه ساکنان شهرها اعمال کردند تجارت بین شهرودها را مختل کرد. شهرها متروک، و زمینهای کشاورزی مخروب و بایر گردید، و ایالات و کشورهای غربی اروپا که از ثروت و غنای چشمگیر زمان رمیها برخوردار بودند، به پائین‌ترین درجه فقر و توحش سقوط کرد. درطول مدت آشوب و هرج و مرج، رؤسا و رهبران قوی ملت‌های مزبور بیشتر زمینهای کشاورزی و مزروعی را غصب کرده و به خود اختصاص دادند. قسمت مهم این زمینها بایر بود؛ ولی هیچ قسمتی اعم از قسمت آباد و یا زمینهای بایر بی صاحب نماند. همه این زمینها در انحصار افراد ذی نفوذ درآمد، و بیشتر آن‌را تعداد معدودی از مالکین تصاحب کردند.

این به خود انحصار دادن اراضی بایر، گرچه گناه بزرگی محسوب می‌شد، ولی گناهی بود موقتی و گذرا. طولی نمی‌کشید که زمینها از نو تقسیم شده، و به قطعات کوچکی مبدل می‌گردید، یعنی یا از راه ارث، و یا از طریق انتقال مالکیت عمل تقسیم مجدد صورت می‌گرفت. قانون ارشدیت^۱ و نخست‌زادگی نمی‌گذاشت که زمینها از طریق توارث تقسیم شود؛ و قانون وقف هم از خرد شدن زمینها به وسیله انتقال مالکیت، ممانعت می‌کرد. وقتی زمین، مثل اموال منقول، فقط وسیله امرار معاش و لذت تلقی شود، قانون طبیعی وراثت، آن‌را مانند اموال منقول، بین تمام فرزندان خانواده تقسیم می‌کند؛ یعنی بین کسانی که گذران و آسایش آنها برای پدرشان یکسان بود تقسیم می‌گردد. لذا

۱. قانون ارشدیت یعنی انتقال تمام نارایی و اموال به فرزند ارشد خانواده که در زمان قدیم در کشورهای مختلف شایع بوده است (مترجم).

این قانون طبیعی وراثت بین رمیها شایع شد، و رمیها هیچ گونه تمایزی بین فرزند بزرگتر یا کوچکتر، بین زن و مرد در تقسیم زمین قائل نمی شدند همان طور که ما در تقسیم مال منقول قائل نمی شویم. اما وقتی که زمین نه تنها وسیله امرار معاش بلکه وسیله ابراز قدرت و حمایت تلقی شد، بهتر آن دیدند که یکجا وبدون اینکه تقسیم شود به یک نفر به ارث برسد. در آن زمان هرج و مرج، هر مالک عمده ای یک نوع شاه کوچک حساب می شد. مستأجرین وی رعایای وی بودند. مالک در زمان صلح قاضی آنها، و در بعضی ازموارد مقنن آنها بود، و در زمان جنگ رهبر آنان. وی طبق صلاحدید خود جنگ را آغاز می کرد، که غالباً علیه همسایگان خود، و گاهی هم علیه سلطان وقت بود. بنابراین، امنیت مستغلات ارضی، یعنی حمایتی که مالک می توانست از ساکنان زمین بکند، بستگی داشت به بزرگی زمین. قسمت کردن زمین یعنی از بین رفتن این امنیت، زیرا هر قسمت آن معروض فشار و تاخت و تاز همسایگان قرار می گرفت و به تصرف درمی آمد. بنابراین، قانون نخست زادگی (ارشدیت) نه بدشکل ناگهانی، بلکه بتدریج و به مرور در ایام، در وراثت زمین پیدا شده است درست به همان دلیلی که در سلطنت مقام پادشاهی به فرزند ارشد، یا ارشد خانواده می رسید، گویانکه این کار همیشه در اولین تعیین وراثت صورت نمی گرفت. قدرت، و در نتیجه امنیت سلطنت، نباید با تقسیم سلطنت ضعیف شود، و تمام آن باید در دست یک نفر متمرکز شود و به یکی از فرزندان برسد. حال، کدام یک از این فرزندان این امتیاز مهم را باید کسب کند، چیزی است که قانون باید آن را تعیین کند، و این قانون براساس تمایزات مشکوک لیاقت مشخصی بنانشته، بلکه براساس اختلاف ساده و آشکاری است که بحث و گفتگو ندارد. بین فرزندان یک خانواده، تفاوت بی چون و چرایی جز جنسیت (زن یا مرد بودن) و سن وجود ندارد. همه جا جنس مذکر را به جنس مؤنث ترجیح می دهند و این یک قاعده کلی است؛ و وقتی که شرایط مساوی است، در همه جا آنکه ارشدتر است جای جوانتر را می گیرد. و از اینجاست که پایه حق نخست زادگی، و آنچه که وراثت خطی نامیده می شود گذاشته شده است.

غالباً قوانین مدتها به قوت خود باقی می مانند، حتی پس از اینکه شرایطی که موجب پدید آمدن آنها شده و آنها را مفید می نمود از بین رفته باشد، بازهم سالها دوام خواهد داشت. در وضع فعلی اروپا، مالک یک جریب زمین همان قدر از مالکیت زمین خود تأمین دارد که مالک صد هزار جریب.

اما، حق نخست زادگی هنوز هم مورد احترام است، و چون بین تمام نهادها و عرفهایی که مناسب برای تقویت و تأیید تمایزات و تشخصات خانوادگی است این حق از همه مناسب تر است، احتمالاً تا قرنهای بعد نیز دوام خواهد داشت. در هر موردی برای خانواده های بیشمار یک جامعه هیچ چیز بدتر از این نیست که حق برای یک فرد قائل شوند تا او را ثروتمند کنند، در حالی که همین عمل باعث فقر و سیه روزی سایر افراد خانواده گردد.

وقف و حبس مال آثار طبیعی قانون نخست زادگی است. وقف برای این به وجود آمده که وراثت مستقیم حفظ شود، که در نتیجه این وراثت مستقیم قانون نخست زادگی

ابتدا پدید آمد، برای اینکه در اثر هبه، وصیت، یا تملیک، هیچ سهمی از مستغل اصلی بدست دیگری نیفتد؛ اعم از اینکه عملیات مزبور نتیجه حماقت و بیخردی یکی از وراث بعدی باشد، یا بدبختی و تنگدستی او. قانون حبس را رمیها اصلاً نمی‌شناختند. قوانین که بعدها درباره مذهب وراث درست کردند، هیچ گونه مشابَهتی به وقف نداشت، گویانکه بعضی از وکلای فرانسوی تصور کرده‌اند که اصلح آنست که نهادهای مربوط به وراث امروز را به زبان و جامه کهن بیازایند، و قوانین وراث امروزه را بر مبنای قدیم بنا کنند. در آن دوره که اراضی بزرگ مستغلانی یک نوع امارت و حکومت محسوب می‌شد، حبس مال یا وقف غیر معقول نمی‌نمود. وقف هم مثل قوانین اساسی بعضی از حکام و شاهزادگان، غالباً نمی‌گذاشت که امنیت هزاران نفر باشهوت و ولخرجی یک مرد به مخاطره بیفتد، اما در وضع فعلی اروپا که نسل‌تغیلات کوچک و بزرگ امنیت خود را تحت حمایت قانون قرار داده‌اند، هیچ چیز بیهوده‌تر از این نیست که کسی مال خود را وقف کند. وقف بر مبنای بیهوده‌ترین فرضیه‌ها بنا شده است، یعنی این فرضیه که نسلهای متوالی بشر حقوق مساوی نسبت به زمین و آنچه که در آنست ندارند؛ بلکه اموال نسل فعلی را باید بر طبق امیال کسانی که مثلاً پانصد سال قبل فوت شده‌اند تعیین و تنظیم نمود. با وجود این، هنوز وقف در بیشتر کشورهای اروپا مورد احترام است، بویژه در کشورهای که، شرط احراز افتخارات نظامی یا کشوری اشراف‌زادگی و اخیل‌زادگی است. برای نگاهداری امتیاز منحصر به فرد اشراف‌زادگی در کارها و افتخارات کشور حبس مال ضرور است؛ و این طبقه از مردم (اشراف) که امتیاز غیر عادلانه‌ای را بر سایر افراد مملکت به‌چنگ آورده‌اند، از ترس اینکه مبادا فقر آنان موجب بطلان اشراف‌زادگی گردد، فکر کردند که قانون دیگری در این زمینه به وجود آورند. در حقیقت، عرف قانون غیر مدون انگلیس از انتقال ناپذیری ملک نفرت دارد، و لذا در این مورد خیلی سخت‌گیرتر از سایر کشورهای سلطنتی اروپا هستند؛ گویانکه انگلستان هم کاملاً حبس مال را از بین برده است. در اسکاتلند، بیشتر از یک پنجم، شاید هم یک سوم تمام زمینهای کشور در حال حاضر وقف است.

بدین نحو، قطعات بزرگ زمینهای بایر، نه تنها به توسط خانواده‌های معین بزرگتر و عظیمتر شد، بلکه احتمال تقسیم مجدد آن تا آنجا که امکان داشت ممنوع گردید. اما به ندرت اتفاق می‌افتد که مالک بزرگ در آبادانی زمین خود بکوشد. در دوره هرج و مرج و آشوب که موجب به وجود آمدن مقررات وحشیانه فوق گردید، مالک بزرگ همیشه مشغول دفاع از قلمرو خود، یا بسط حوزه تسلط فرمانروایی خود و تجاوز به زمینهای مجاور بود. و هیچ وقت اوقات بیکاری نداشت که به کشت و آبادانی زمین اهتمام ورزد. وقتی استقرار نظم و قانون موجب شد که وی این فراغت را بدست آورد، غالباً میل به انجام این کار در او کم، و تقریباً همیشه فاقد استطاعت لازم بود. چنانچه مخارج خانواده و شخص او برابر با درآمد یا بیشتر از درآمدش می‌شد، که اغلب این طور هم بود. سرمایه‌ای نداشت که در راه آبادانی زمین به کار بندد. اگر اهل حساب بود، معمولاً متوجه می‌شد که اگر از پس انداز سالیانه خود زمینهای جدیدی بخرد بهتر است تا

زمینهای قدیمی را آباد گردانند. آبادانی زمین به طریقی که سودآور باشد، مثل کلیه طرحهای بازرگانی، مستلزم توجه دقیق به پس اندازهای کم و درآمدهای کم است، و این کار از عهده شخصی که در ناز و نعمت به دنیا آمده، ولو اینکه طبعاً صرفه جو باشد، به ندرت ساخته است. وضع چنین فردی طبعاً او را به طرف زیورآلات و کالاهای زینتی سوق می دهد تا به دست آوردن سود که نیازی به آن اندازد. ظرافت و لطافت لباس، کالسه و درشکه، خانه، اثاث منزل از جمله هدفهایی است که وی عادتاً درباره آن توجه داشته و نگران است. وقتی که راجع به بهبود و آبادانی زمین فکر می کند عادت مزبور که طبعاً در مغروی خانه کرده او را رها نمی کند؛ شاید در حدود چهارصد پانصد جریب زمین در اطراف خانه خود را می آراید، و هزینه این کار وی شاید ده برابر ارزش کل زمین او پس از انجام کلیه عملیات مزبور است؛ و تازه متوجه می شود که اگر بخواهد تمام اراضی خود را به همین طریق آباد کند، و نسبت به امور دیگر علاقه و توجهی نداشته باشد، قبل از اینکه موفق شود تمام اراضی خود را آباد کند ورشکست خواهد شد. هنوز هم در دو قسمت کشور انگلیس بعضی از مستغلات ارضی وجود دارد که از زمان هرج و مرج و خان خانی زمین خدایان (فئودالها) تا کنون بدون وقفه در اختیار یک خانواده بوده است. وضع فعلی این مستغلات را با املاک خرده مالکین در همسایگی آنان بسنجید، و آن وقت متوجه خواهید شد که املاک وسیع و بزرگ مزبور چقدر برای پیشرفت و آبادانی نامساعد هستند، و این امر نیازی به بحث و استدلال ندارد.

اگر از این مالکین بزرگ توقع آبادی نداشته باشیم، از کسانی که زیر نظر مالکین مزبور زمینها را اشغال کرده اند که دیگر اصلاً نباید انتظاری داشت. در وضع قدیمی اروپا، ساکنان زمین همه اجاره داران بودند که بنا به اراده خود زمین را از مالک اجاره کرده بودند. همه آنها تقریباً برده بودند؛ اما بردگی آنان ملایمتر و معتدل تر از بردگی بوده که در بین یونانیان و رومیهای باستان، و یا حتی مستعمرات هند غربی شایع بود. اینها بیشتر به زمین تعلق داشتند تا به اربابشان. بنابراین، می شد آنها را با زمین فروخت، ولی جدا از زمین نمی شد آنها را فروخت. ازدواجشان آزاد بود، مشروط به اینکه با موافقت ارباب باشد، و ارباب نمی توانست با فروش جداگانه آنها به اشخاص مختلف ازدواج آنها را باطل کند. اگر یکی از رعایا را ناقص می کرد، و یا می کشت، باید تاوان آن را می پرداخت، گویا که مبلغ آن زیاد نبود. اما، اجاره داران نمی توانستند اموالی داشته باشند، و هر چه که به دست می آوردند به مالک تعلق داشت، و ارباب می توانست هر وقت که بخواهد از آنها بگیرد و هر نوع آبادی و کشتی که بادیست بردگان مزبور عملی بود، اربابان کاملاً موافق بودند و انجام می دادند. مخارج کلیه این کارها به عهده مالک بود. بذر، دام، و وسایل دامداری همه از آن ارباب بود. و کاری که انجام می شد برای خاطر وی بود. این بردگان در قبال کار خود جز معاش روزانه چیزی نداشتند. بنابراین، واقعاً در این مورد خود مالک بود که زمین را اشغال کرده، و به وسیله غلامان خود آن را کشت می کرد. این نوع بردگی هنوز در روسیه، لهستان، مجارستان، بوهم، مراوی، و سایر قسمتهای آلمان وجود دارد. فقط در کشورهای غربی و جنوب

غربی اروپاست که بتدریج ملغی شده است.

اما اگر اصلاحات بزرگ به ندرت از مالکین بزرگ سرمایه‌زندان، وقتی مالکین بردگان را برای کارهای خود استخدام می‌کنند خیلی کمتر می‌توان انتظار بهبود و آبادانی را از آنها داشت. به عقیده من، تجربه تمام ملل در اعصار مختلف نشان می‌دهد که کاری که بردگان انجام می‌دهند با اینکه هزینه‌ای جز تأمین معاش این عده به آن تعلق نمی‌گیرد، ولی در پایان امر جزو گرانترین کارهاست. شخصی که اجازه داشتن مال و ثروت ندارد، علاقه دیگری ندارد جز اینکه تا می‌تواند بخورد و تا امکان دارد کمتر کار کند... هر چه که مازاد بر معاش خود به دست آورد با اعمال زور و خشونت از او گرفته می‌شود و وی با رضا و رغبت آن را واگذار نمی‌کند. پلینی و کولوملا هر دو متذکر شده‌اند که در رم باستان وقتی که کشت و زرع زیر نظر غلامان قرار داشت چه بسیار غله‌هایی که فاسد شده و چه ضرر و زیانی که به اربابان و مالکین رسید، در زمان ارسطو در یونان باستان وضع از این بهتر نبود. افلاطون در کتاب جمهوریت خود می‌نویسد برای معاش پنج هزار آدم بیکار (که به عنوان سرباز برای دفاع از جمهوریت لازم است) سرزمین بسیار پهناور و حاصلخیزی چون دشت بابل مورد نیاز است!

غرور انسان سبب می‌شود که وی حکومت کردن و فرمان دادن را دوست داشته باشد، و هیچ چیز آن قدر آزارش نمی‌دهد که مجبور شود برای تشویق زیردستان از آنها تمکین کند و خود را در برابر آنان خوار گرداند. بنابراین، هر کجا که قانون اجازه بدهد، طبیعت و نفس کارموافق باشد، معمولاً خدمات بردگان را برخداست افراد آزاد ترجیح می‌دهد. کشت شکر و توتون از عهده مخارج بردگانی که در کشت شرکت کرده‌اند برمی‌آید، اما چنین به نظر می‌رسد که، کشت گندم در حال حاضر از عهده این کار بر نمی‌آید، در مستعمرات انگلیس که محصول عمده آن گندم است، قسمت بیشتر کارها را کارگران آزاد انجام می‌دهند. قطعنامه اخیر کوپکرها در پرنسپالوانیا مبنی بر اینکه تمام بردگان سیاه‌پوست خود را آزاد کنند حاکی از اینست که تعداد آنان زیاد نیست. چنانچه قسمت قابل ملاحظه‌ای از اموال و دارایی آنان را بردگان تشکیل می‌داد، هیچ وقت به چنین قطعنامه‌ای رأی نمی‌دادند. بعکس، در مستعمرات شکرخیز ما، همه کارها را بردگان انجام می‌دهند، و در مستعمرات توتون کار ما بیشتر کارهای کشت توتون به وسیله بردگان انجام می‌شود. سود کشت نیشکر در مستعمرات هند غربی مامعولاً خیلی بیشتر از هر نوع کشتی است که در اروپا و آمریکا به آن می‌پردازند؛ و سود کشت توتون، با اینکه از لحاظ مقدار کمتر از شکر است، همان‌طور که قبلاً دیدیم بیشتر از کشت گندم است. هر دوی اینها از عهده مخارج بردگان برمی‌آید، ولی نیشکر بهتر از توتون استطاعت این کار را دارد. بنابراین نسبت تعداد سیاه‌پوستان به سفیدپوستان در مستعمرات شکرخیز بیشتر از نسبت آن در مزارع توتون است.

به جای روستائیان برده قدیم کم یک نوع کشاورز در فرانسه روی کار آمد که

آنها را اجاره‌دار^۲ می‌نامند. به‌زبان لاتین این عده را کلنی پارتی‌آری^۳ می‌گویند. در انگلستان مدتهاست که این‌چنین افرادی کار نمی‌کنند به‌طوری‌که امروز من در زبان انگلیسی واژه‌ای برای این قبیل افراد نمی‌شناسم. مالک بذر، دام، و وسایل دامداری، یا به‌طور خلاصه، سرمایه لازم برای کشت زمین را در اختیار آنان قرار می‌دهد. محصول به‌طور تساوی بین مالک و زارع قسمت می‌شد، البته پس از اینکه آنچه که عرفاً برای نگاهداری سرمایه مالک لازم بود سوا می‌کردند بقیه محصول به‌طور تساوی بین مالک و زارع قسمت می‌شد، این مقداری که جدا کرده بودند و برای کشت بعدی ذخیره می‌شد، اگر کشاورز، ده خود را ترک می‌کرد، و یا از زمین اخراج می‌شد به‌مالک برگشت داده می‌شد.

درست همان‌طور که در مورد بردگان هزینه کشت زمین را ارباب یا مالک می‌پرداخت، در مورد مستأجری که زمین را کشت می‌کردند نیز هزینه کشت از طرف مالک تأمین می‌شد. اما، یک تفاوت عمده بین این دو طبقه هست. این قبیل مستأجرین چون برده نبودند، و می‌توانستند دارایی و اموالی به‌دست آورند، ضمناً سهم معینی از محصول به‌آنها تعلق می‌گرفت، نفع آنها ایجاب می‌کرد که تا آنجا که امکان دارد کل محصول را زیادتر کنند، زیرا در آن صورت سهم آنها هم بیشتر می‌شد. برعکس، برده‌ای که قانوناً اجازه ندارد صاحب مال یا دارایی باشد، و به‌غیر از معاش چیزی از محصول نصیبش نمی‌شود، راحتی او ایجاب می‌کند که میزان محصول در همان حدود قوت و معیشت او باشد. احتمال دارد که بعضاً به‌واسطه این امتیاز و گاهی هم به‌علت اینکه پادشاه نوکران و آدمهای خود را تدریجاً تشویق می‌کرد که نسبت به قلمرو مالکین و لردهای بزرگ دست‌یازی کرده و آزار و اذیت نمایند (زیرا شاه همیشه به لردها و مالکین بزرگ حسادت می‌کرد) تعقیب این قبیل خدمات اجباری کلا دشوار، و برده‌داری در دهات به تدریج در بخش بزرگی از اروپا ملغی گردیده باشد. اما، زمان و طریقی که یک چنین انقلاب مهمی در اروپا صورت گرفت، یکی از تاریک‌ترین و مبهم‌ترین نقاط تاریخ نوین را تشکیل می‌دهد. کلیسای روم ادعا می‌کند که در الغاء آن سهم عمده‌ای داشته است؛ و این نکته مسلم است که در همان سده دوازدهم، پاپ الکساندر سوم برای آزادی عمومی بردگان حکم رسمی صادر کرد. اما، به‌نظر می‌رسد که این حکم رسمی یک نوع نصیحت و اندرز ثواب‌آمیز بود نه قانونی که همه مؤمنان مکلف به اطاعت از آن باشند. برده‌داری قرن‌ها پس از صدور این حکم تقریباً درس راسر جهان ادامه داشت، تا به تدریج به‌وسیله اقدام مشترک طرفین ذینفع که قبلاً یادآور شدیم ملغی گردید، یعنی مصلحت مالک از یک سو، و مصلحت شاه از سوی دیگر. نوکرماپها و آدمهای پست که شاه اجازه تخطی کردن به‌املاک فئودالهای بزرگ را به آنها داده بود و در عین حال مجاز بودند زمین را در مالکیت خود داشته باشند، چون فاقد سرمایه شخصی بودند، فقط می‌توانستند با کمک مالک زمین را کشت کنند، و بنابراین اینها همان کسانی باید باشند که

فرانسویها اجاره‌دار می‌گفتند.

اما، حتی به‌نفع این آخرین گروه اجاره‌داران زمین نبود که از سهم محصول خود چیزی برای بذر و یا کشت آینده کنار بگذارند زیرا مالک که چیزی از سهم خود کنار نمی‌گذاشت همیشه نیمی از محصولی که تولید می‌شد می‌گرفت. اخذ عشریه، که چیزی جز یک دهم محصول نیست، عملاً در بهبود و آبادانی زمین مانعی به‌شمار می‌آمد. بنابراین، وضع مالیاتی که بالغ بر نصف محصول می‌شد مانع مؤثری در راه آبادانی زمین بود. از اینرو به‌نفع اجاره‌دار بود که از سرمایه‌ای که مالک در اختیار او قرار می‌دهد تا آنجا که می‌تواند از زمین محصول بدست آورد؛ ولی ابداً به‌صلاح او نبود که محصول خود را با سرمایه مالک درهم‌آمیزد. در فرانسه که گفته می‌شود هنوز پنج ششم کل اراضی کشور، به‌وسیله این قبیل روستاییان اشغال شده، مالکین شکایت دارند که اجاره‌داران آنها دامهای مالک را به‌جای اینکه در کشاورزی به‌کار بگیرند در حمل و نقل استفاده می‌کنند؛ زیرا در این قبیل کارها کل درآمد متعلق به آنهاست در صورتی که در کارهای کشاورزی باید نیمی از محصول را به‌مالک بدهند. این نوع اجاره‌داران هنوز هم در اسکاتلند وجود دارند. و اینها را اجاره‌داران کمان‌آهین^۴ می‌نامند. آن مستأجرین قدیمی زمین در انگلستان، که به‌عقیده بارون گیلبرت^۵ و دکتر بلاکستون^۶ ناظر مالک بودند نه کشاورز واقعی، احتمالاً از همین نوع هستند.

بتدریج و به‌مرور زمان کشاورزان واقعی جانشین این قبیل اجاره‌داران شدند، که زمین را با سرمایه خود کشت می‌کردند، و اجاره^۷ معینی به‌مالک می‌دادند. وقتی این قبیل کشاورزان زمین را به‌مدت چندین سال اجاره می‌کنند، گاهی احتمالاً متوجه می‌شوند که اگر قسمتی از سرمایه خود را برای آبادی زمین خرج کنند به‌سود آنان خواهد بود؛ زیرا گاهی ممکن است در پایان مدت اجاره‌داری سود کلانی به‌استثناء سرمایه خود به‌دست آورند. اما، مالکیت این قبیل کشاورزان، مدتها ناپایدار و متزلزل بود، و هنوز هم در بیشتر نواحی اروپا نامعلوم است. زیرا احتمال دارد قبل از انقضاء مدت اجاره^۸ مالک جدید که زمین را خریداری کرده آنها را بیرون کند؛ در انگلستان حتی به‌وسیله قانون جعلی پرداخت غرامت آنها را سریعتر می‌شود بیرون کرد. چنانچه ظلم و فشار مالک آنها را به‌طور غیرقانونی از ملک خود براند، قانونی که به‌وسیله آن بتوانند جبران خسارت خود را بکنند بسیار ناقص است. قانون مزبور غالباً مالکیت زمین را دوباره در مورد آنان برقرار نمی‌کند، بلکه خسارت آنان را می‌پردازد که هرگز معادل مبلغ حقیقی خسارت نیست. حتی در انگلیس، که شاید یکی از کشورهای است که حق خرده‌مالکین همیشه در آنجا مورد احترام بوده است، فقط در سال چهاردهم سلطنت هنری هفتم بود که قانون دعوی استرداد حق تصرف ملک و مطالبه خسارت ابداع شد، که مستأجر به‌استناد آن می‌تواند نه تنها خسارت بگیرد بلکه ملک را هم متصرف شود، و در این قانون شکایت مستأجر لزوماً با تصمیم نامشخص یک محکمه پایان نمی‌پذیرد. عمل مزبور یعنی تصرف ملک چنان

4. Steel-bow tenants.

5. Baron Kilbert.

6. Doctor Blackstone.

مؤثر افتاد، که در دعاوی امروز، وقتی مالک موجبی برای طرح دعوی تصرف ملک پیدا می‌کند، به ندرت از قوانینی که متعلق به خود اوست از قبیل حکم تخلیه، و یا حکم ورود به ملک، استفاده می‌کند، بلکه به نام مستأجر خود دادخواستی به دادگاه داده و از قانون دعوی استرداد حق تصرف ملک و مطالبه خسارت استفاده می‌کند. بنابراین، در انگلیس، امنیت مستأجر برابر با امنیت مالک است. همچنین در انگلیس شخصی که ملکی را مادام‌العمر از قرار سالی چهل‌شینگ اجاره کند، مالکیت مطلق دارد، و بدین وسیله می‌تواند برای انتخاب نماینده مجلس شوری رأی بدهد؛ و چون اکثریت خرده مالکین بدین طریق توانسته‌اند مالکیت مطلق پیدا کنند، به علت همین ملاحظات سیاسی که ناشی از این نوع مالکیت است مستأجرین کلاً مورد احترام مالکین اصلی هستند.

به نظر من، هیچ کجای اروپا، به غیر از انگلیس، مستأجر نمی‌تواند روی زمینی که اجاره نکرده ساختمان کند، و بعداً هم اطمینان داشته باشد که مالک از آبادانی مهم مزبور در زمین سوء استفاده نمی‌کند. قوانین و آداب و رسوم مزبور که به نفع خرده مالکین هست شاید بیشتر از تمام مقررات بازرگانی که این همه به آنها افتخار می‌کنند موجب عظمت و تعالی امروز انگلیس شده است.

تا آنجا که من اطلاع دارم قانونی که اجاره داریهای بلند مدت را علیه انواع و اقسام وراث و وراثت حفظ و حمایت می‌کند، منحصرراً در انگلیس وجود دارد. این قانون مدتها قبل یعنی سال ۱۴۴۹ به وسیله قانون جیمز دوم به اسکاتلند داخل شد. اما، اثر پرفایده آن به وسیله وقفنامه‌ها کاملاً خنثی شده است؛ متولی وقف معمولاً از واگذاری و اجاره ملک به مدت‌های طولانی خودداری می‌کند و اکثراً مدت اجاره یک سال تعیین می‌شود. در این مورد، قانون اخیر مجلس قدری زنجیرها و قیدها را شل کرده است، گویانکه قید مزبور هنوز هم بسیار دست‌وپاگیر و سخت است. بعلاوه، چون در اسکاتلند هیچ اجاره نکرده ساختمان کند، و بعداً هم اطمینان داشته باشد که مالک از آبادانی مهم مزبور خرده مالکین کمتر از انگلیس مورد احترام مالکین هستند.

در سایر قسمتهای اروپا، با اینکه متوجه شدند باید اجاره داران را علیه فشار وراث و خریداران جدید ملک حمایت کنند، ولی باز مدت حمایت آنها محدود به یک دوره کوتاه است؛ مثلاً، در فرانسه، این مدت فقط نه سال از روز آغاز اجاره است.

در حقیقت، در کشور فرانسه مدت مزبور اخیراً به بیست و هفت سال افزایش یافته، ولی این مدت اجاره داری آن قدر کوتاه است که مستأجرین را نسبت به مسأله بهبود و آبادانی زمین دلسرد می‌کند. در قدیم در سراسر اروپا قانونگذاران خود مالکین بودند، بنابراین، قوانینی که درباره زمین تصویب می‌شد، همه بر اساس منافع مالکین بود. آنها تصور می‌کردند، عقد اجاره‌ای که پدرانشان بسته‌اند نمی‌تواند آنها را مدت‌های مدید از حق استفاده از زمین محروم کند. حرص و بی‌عدالتی همیشه نزدیک بین است، و اینها نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند مقررات مزبور چقدر آبادی زمین را کند و یا محدود می‌کند، و لذا در بلند مدت مانع منافع حقیقی مالک می‌گردد.

بعلاوه، در قدیم، فرض بر این بود، که کشاورزان به غیر از اجاره‌ای که می‌پردازند

مجبوراند خدمات متعددی برای مالک انجام دهند. این خدمات به‌ندرت در اجاره‌نامه قید می‌شد، و یا اینکه کمتر به‌وسیله قاعده معینی مشخص می‌گردید، بلکه در اثر استعمال و عادت مالکان و بارونها پدید آمده بود. بنابراین، خدمات تقریباً کلاً به‌طور دلخواه بود، و موجب اذیت و آزار مستأجرین می‌گردید. در اسکاتلند الغاء تمام خدمات مجانی که در اجاره‌نامه مصرحاً قید نشده بود در ظرف چند سال وضع خرده‌مالکین را تغییر داد و آن‌را بهتر کرد.

خدمات عمومی که خرده‌مالکین مجبور به انجام آن بودند مثل همان خدمات خصوصی به‌طور دلخواه انجام می‌شد. ساختن جاده‌ها و نگاهداری آن، که هنوز هم به عقیده من در همه جا شیوع دارد ولی درجات آن فرق می‌کند، یک نوع کار رایگان بود و هست که باید از طرف اجاره‌داران زمین برای بخش دولتی انجام می‌شد، و البته این تنها نبود. وقتی ارتش فرمانروا، یا وقتی که اعضای خانواده او یا هر کدام از افسران وی از یک روستا یا بخشی می‌گذشتند، خرده‌مالکین مجبور بودند که اسب، کالسکه، و خواربار را به‌قیمتی که خوارباررسان (سورسات‌چی) تعیین می‌کرد در اختیار آنان قرار دهند. به عقیده من، انگلیس تنها کشور سلطنتی در اروپاست که ظلم و جور ناشی از مصادره و تهیه خواربار کاملاً در آن ملغی شده است. این عمل هنوز در فرانسه و آلمان جاری است. مالیاتهای عمومی که از خرده‌مالکین می‌گرفتند مثل خدماتی که باید انجام می‌دادند بدون ضابطه و ظالمانه بود. مالکین و اربابان قدیم، با اینکه هیچ راضی نبودند خودشان کمک نقدی به دولت و فرمانروای خود بکنند، به آسانی اجازه می‌دادند که دولت از مستأجرین آنها به اصطلاح باج سرانه بگیرد، و نمی‌توانستند بفهمند که این عمل چقدر در درآمد خود مالکین مؤثر خواهد بود. مالیات سرانه از خرده‌مالکین که هنوز در فرانسه وجود دارد مثال بارزی از آن نوع مالیاتهایی است که در قدیم وجود داشت. این مالیاتی است که بر سود فرضی کشاورزی تحمیل می‌شود، و سود کشاورز را براساس سرمایه‌ای که به کار گرفته تخمین می‌زنند. بنابراین، به نفع کشاورز است که تا آنجا که امکان دارد سرمایه‌ای که به کار برده کمتر قلمداد کند، و در نتیجه برای کشف زمین تا آنجا که میسر است کمتر سرمایه به کار برد، و هیچ سرمایه‌ای در بهبود آبادی زمین به کار نگیرد. اگر اتفاقاً سرمایه نقدی کشاورز فرانسوی زیاد شود، مالیات سرانه یا باجی که دولت می‌گیرد تقریباً برابر با ممنوعیت یا تحریم سرمایه‌ای است که قبلاً در زمین به کار انداخته بوده است. بعلاوه، این مالیات افتخار و حیثیت هر کس که مشمول آن است کم می‌کند، و نه تنها او را پایین‌تر از طبقه نجبا قرار می‌دهد، بلکه پایین‌تر از طبقه شهرنشینان می‌شود، و هر کس زمینی از شخص دیگری اجاره می‌کند مشمول این مالیات قرار می‌گیرد. هیچ‌یک از اشراف با شهروندانی که دارای سرمایه است حاضر نیست چنین خفتی را بپذیرد. بنابراین، این نوع مالیات نه تنها از به کار افتادن سرمایه انباشته شده در بهبود و آبادانی زمین جلوگیری می‌کند، بلکه سایر سرمایه‌های دیگر را هم از زمین فراری می‌دهد. مالیات عشریه و یا یک‌پاتر دهمی که در قدیم آن قدر در انگلستان رواج داشت، درست مثل مالیات سرانه بالا در آبادی زمین اثر می‌گذاشت.

در تحت چنین مقررات یأس آوری، از ساکنان زمین و اجاره داران برای بهبود کشت و کار انتظار زیادی نمی توان داشت. طبقات مردم با تمام آزادی وامینیتی که قانون فراهم می کند، همواره باید تحت شرایط بسیار نامساعد پیشرفت کند. کشاورز، در مقام مقایسه با مالک، مثل بازرگانی است که با پول قرضی تجارت می کند در مقایسه با بازرگانی که با پول خودش دادوستد می کند. سرمایه هر دو ممکن است زیاد شود، ولی سرمایه شخصی که به اعتبار خود وام گرفته به علت اینکه سهم بزرگی از منفعت خود را باید برای پرداخت بهره پول کنار بگذارد کندتر از سرمایه دیگری رشد می کند. زمینی که کشاورز فقط با اعتبار خویش شخم می زند و کشت می کند، باید مثل درآمد بازرگانان مزبور، به همان نحو آهسته تر آباد شود تا زمینی که خود مالک در آن عمل می کند، زیرا قسمت زیادی از درآمد کشاورز باید صرف پرداخت اجاره بها گردد، که اگر خودش مالک بود مقدار اجاره را صرف بهبود بیشتر می کرد. افزون بر آن، موقعیت کشاورز، در ماهیت امر، پایین تر و پست تر از موقعیت مالک است. در سراسر بخش بزرگی از اروپا خرده مالکین از طبقات پائین مردم تلقی می شوند، حتی پائین تر از پیشه وران و افزارمندان ماهر، و در تمام نقاط اروپا این گروه پائین تر از بازرگانان عمده و کارخانه داران بزرگ هستند. بنابراین به ندرت اتفاق می افتد که شخصی با سرمایه هنگفت طبقه یا صنف عالی تر را ترک کرده و به صنف پائین تر تنزل کند. لذا، حتی در وضع فعلی اروپا، خیلی کمتر احتمال دارد که سرمایه از یکی از صنوف بالا برای بهبود آبادی زمین به سمت کشاورزی میل کند. در انگلستان این عمل بیشتر از سایر جاها دیده می شود، گو اینکه حتی در آنجا سرمایه های عظیمی که در بعضی از نواحی، در کشاورزی مصرف شده معمولاً از راه کشاورزی بدست آمده، یعنی حرفه ای که شاید، از کلیه حرف دیگر سرمایه در آن کندتر بدست می آید و بطئی تر انباشته می شود. اما، در هر کشوری، پس از مالکین کوچک، کشاورزان ثروتمند و بزرگ عامل اصلی بهبود و آبادی زمین هستند. شاید در انگلیس این موضوع بیشتر از سایر کشورهای سلطنتی مصداق داشته باشد. گفته می شود در حکومت جمهوری هلند و حکومت برن در سوئیس، وضع کشاورزان پست تر از کشاورزان انگلیس است.

به غیر از عوامل فوق، سیاست قدیم اروپا برای آبادی و کشت زمین نامساعد و ناسازگار بود، اعم از اینکه زمین در اختیار مالک باشد یا کشاورز؛ سیاست اروپا به دلایل زیر نامساعد بود: یکم، به علت تحریم کلی صدور گندم بدون پروانه ویژه، که ظاهراً يك امر عمومی و جهانی بوده است؛ دوم در اثر محدودیتی که در بازرگانی داخلی در مورد نه تنها گندم، بلکه تقریباً هر نوع محصول اعمال شد؛ این محدودیت به وسیله قوانین بیهوده ای که علیه محتکرین، سلف خرها، و کسانی که یکجا خرید می کنند و خرده می فروشند، و همچنین مزایای نمایشگاهها و بازارها وضع شده بود.

قبلاً دیدیم که چگونه تحریم صدور گندم، به اضافه تشویق ورود گندم خارجی کشت گندم را در ایتالای قدیم از بین برد، و مسلماً این کشور حاصلخیزترین کشور اروپا

بود، و در آن زمان که کشت گندم آن از بین رفت مقر بزرگترین امپراطوریهای جهان بود. اما تا چه اندازه محدودیت تجارت داخلی این کالا، به اضافه تحریم کلی صدور آن، باعث دلسردی کشت در کشورهایی شده است که از لحاظ شرایط نامساعدتر و از لحاظ حاصلخیزی فقیرتر بودند، نمی دانیم و شاید چندان هم آسان نیست که بتوانیم حدس بزنیم.

درباره ظهور و ترقی شهرهای بزرگ و کوچک پس از سقوط امپراطوری رم

ساکنان شهرهای بزرگ و کوچک، پس از سقوط امپراطوری رم، وضعیتشان بهتر از وضع ساکنان دهات و روستاها نبود. در حقیقت اینان شامل صنوف مختلف مردم بودند که از نخستین ساکنان جمهوری یونان و ایتالیای قدیم تشکیل شده بود. ساکنان جمهوری یونان و رم عمدتاً از مالکان زمین ترکیب یافته بودند که زمین دولتی دراصل بین آنها تقسیم شده بود، و راحت‌تر این بود که خانه‌های خود را در کنار هم بنا کرده، و آن را به منظور دفاع عمومی و مشترك محصور کنند. بعکس، پس از سقوط امپراطوری رم، چنین به نظر می‌رسد که صاحبان زمینها در دژهای مستحکم در اراضی خود، و در بین رعایا و اتباع خود زندگی می‌کردند. پیشه‌وران و افرامندان، که در آن زمان در حالت بردگی و یا چیزی نزدیک به بردگی بودند در شهر زندگی می‌کردند. امتیازاتی که اغلب به وسیله فرمانهای مخصوص به ساکنان بعضی از شهرهای عمده اروپا داده می‌شد، به خوبی نشان می‌دهد که وضع شهرها در زمان اعطای امتیازات چگونه بوده است. مردمی که امتیازات مزبور به آنها اعطا شده بود از قبیل اینکه مثلاً می‌توانند دختر خود را بدون رضایت مالک یا ارباب شوهر دهند، و اینکه پس از مرگ هر کس فرزندان او می‌توانستند وارث قانونی او باشند نه ارباب یا مالک، و اینکه هر کس می‌تواند با وصیت و بنا به میل خود اموال و دارایی خود را به دیگری ببخشد کلاً نشان می‌دهد، که پیش از اعطای امتیاز وضع اینها درست مانند یا تقریباً مانند وضع بد ساکنان زمینها در روستاها بوده است.

در حقیقت، چنین به نظر می‌رسد که اینان بسیار تهیدست، و گروه مردم بیچاره‌ای بودند، که با کالاهای خود از يك نقطه به نقطه دیگر، و از بازار روز به بازار روز دیگر حرکت می‌کردند، درست مثل دوره گردها و دستفروشهای امروزی. در آن زمان در تمام کشورهای مختلف اروپا، عیناً مثل چندین کشور تاتار و ترك امروزی آسیا،

به افراد و کالاها به هنگام عبور از روی يك پل معین، و یا گذشتن از ملك معینی مالیات وضع می کردند، و حتی وقتی کالای خود را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر در بازار روز حمل می کردند، و یا وقتی که برای فروش آن دکه یا انبار کوچکی برپا می کردند از آنها مالیات می گرفتند. در انگلستان این نوع مالیات مختلف به نامهای مالیات عبوری^۱، حق پل داری^۲، حق توقف^۳، حق غرفه یا دکان كوچك^۴ شناخته شده بود. گاهی اوقات شاه، و گاهی هم مالك بزرگ، که ظاهراً به مناسبتی این حق را پیدا کرده بود، پیشه‌وران بخصوصی را، درست مثل اینکه در خالصه و املاك او زندگی می کردند، از کلیه این مالیاتها معاف می کرد. پیشه‌وران مزبور، با اینکه از جنبه‌های دیگر مانند بردگان بودند، و یساً تقریباً مثل بردگان بودند، در این مورد پیشه‌وران آزاد نامیده می شدند. اینها نیز به نوبه خود به حامیان خویش يك نوع مالیات سالیانه سرانه پرداخت می کردند. در آن روزها به ندرت اتفاق می افتاد که بدون دریافت وجه یا ملاحظات مالی از کسی حمایت شود، و این مالیات شاید در حقیقت جانشین چیزی بود که حامیان این عده در اثر بخشیدن سایر مالیاتها از دست می دادند. در آغاز هم مالیات سرانه و هم بخشودگی سایر مالیاتها کلا يك امر شخصی بود، و فقط افراد بخصوصی را در برمی گرفت که در طول عمرشان و بنا به میل حامیان مشمول آن واقع می شدند. گزارشات ناقصی از کتاب دمز دی^۵ درباره چندین شهر انگلیس چاپ شده، و در آنجا کراراً با نام مالیاتی برخورد می کنیم که شهروندان بخصوص، هر کدام، به شاه و یا مالك و ارباب بزرگی می پرداختند که از آنها حمایت شود؛ گاهی نیز در این کتاب فقط از مبلغ کل يك چنین مالیاتی سخن می رود^۶.

اما بردگی و بندگی ساکنان شهرها در اصل هرچه که بوده باشد، ظاهراً چنین مستفاد می شود که ساکنان شهر خیلی زودتر از روستاییان و کشاورزان به استقلال و آزادی رسیده‌اند. آن قسمت از درآمد پادشاه که ناشی از این مالیات سرانه در هر شهر بخصوصی بود، در طی چندین سال برای اجاره معین به دهات برمی گشت، یعنی زمانی به کلاتر ده، و گاهی هم به اشخاص دیگر داده می شد. خود شهروندان غالباً به اندازه‌ای اعتبار داشتند که بتوانند این نوع درآمد را که از شهر خودشان به دست آمده بود، به کشاورزی اختصاص داده و اجاره داری کنند، اینان مشترکاً و یا جداجدا مسئول کل اجاره بودند^۷. اجاره کردن يك مزرعه به این طریق، به نظر من، کاملاً مناسب با اقتصاد عادی فرمانروایان و سلاطین تمام کشورهای مختلف اروپا بود، که عادت داشتند تمام املاك خالصه را به همه مستأجرین آن خالصه‌ها واگذار کنند، و اینها مشترکاً و جداجدا مسئول کل اجاره بودند؛ ولی در عوض اجازه داشتند اجاره بها را به هر طریقی که

1. Passage. 2. Pontage. 3. Lastage. 4. Stallage.

5. Domesday.

6. See Brady's Historical Treatise of Cities and Burroughs P. 3.

7. see madox, Firma Burgi, P. 18 also History of the exchequer, Chap. 10, sect. V. P. 223 First edition.

خودشان می‌خواهند وصول کنند، و به وسیله ناظر یا پیشکار خود آن را به خزانه حاکم پرداخت نمایند، و بدین نحو از گستاخی و اهانت گماشتگان حاکم رهایی یابند، یعنی چیزی که آن روزها کمال اهمیت را داشت.

در آغاز، مزارع شهرها احتمالاً به شهروندان اجاره داده می‌شد، منتها به همان نحوی که به سایر روستاییان اجاره داده می‌شد، و فقط برای مدت چند سال. اما؛ به مرور زمان، عادت بر این قرار گرفت که زمین‌ها را به‌طور دائم در قبال دریافت وجه معینی کرایه سالانه به آنها واگذار کنند و این اجاره بعداً نباید اضافه شود. بدین ترتیب پرداخت اجاره دائمی گردید، معافیهایی که در قبال این اجاره اعطا می‌شد نیز دائمی شد. بنابراین، معافیهای مزبور، دیگر شخصی نبود، و نمی‌توانست بعداً جزو معافیهای افراد به‌عنوان یک فرد جامعه تلقی گردد، بلکه معافیت یک شهروند بود که به شهری تعلق داشت، که بهمین مناسبت هم آن‌را شهر آزاد می‌نامیدند، درست به‌همان دلیلی که شهروندان را همشهریان آزاد و یا بازرگانان آزاد می‌نامیدند.

همپای این امتیاز، امتیازات مهمی که در بالا اشاره کردیم، یعنی این امتیاز که می‌توانستند دختر خود را به هر کس می‌خواهند به‌زنی بدهند، و اینکه فرزندان و اولادان آنها حق داشتند جانشین پدران خود شوند، و اینکه حق داشتند اموال و دارایی خود را به هر کس می‌خواستند ببخشند، و خلاصه همه این امتیازات به‌طور کلی به‌شه‌ر نشینان همان شهرها واگذار گردید. آیا چنین امتیازاتی قبلاً همه‌اش تجارت آزاد به‌شه‌ر نشینان معین و مشخص به‌عنوان فرد (نه به‌عنوان جامعه) داده می‌شده است یا نه من اطلاعی ندارم. به‌نظر من امکان دادن چنین امتیازاتی به افراد چندان هم بعید نبوده است، گو اینکه نمی‌توانم مدرک زنده و محکمی ارائه دهم. ولی هر طور که بوده باشد نشانه‌های عمده غلامی و بردگی از شهر رخت بر بست، و دست‌کم، امروز شه‌ر نشینان حقیقتاً به‌مفهوم امروزی واژه آزادی، آزاد شدند.

موضوع به‌اینجا خاتمه نمی‌پذیرد. شهرها در عین حال تبدیل به یک شخصیت حقوقی و هیئت عمومی گردیدند، و این امتیاز را به‌دست آوردند که دادرسان و دادگاههای قضائی داشته و شورای شهر تشکیل دهند، برای دولت خود قوانین محلی بگذارند، به‌منظور دفاع دیواری دور شهرها بکشند، و تمام اهالی شهر را تحت یک نظام خاص قرار دهند و آنها را مجبور کنند که مراقب باشند و هوشیار، یعنی، از همان روزگار کهن، در دیوارهای شهر پاسبانی دهند و در قبال تمام حملات ناگهانی شبانه یا تجاوزات از آن دفاع کنند. در انگلستان از اقامه دعوی در دادگاههای بخش و روستا معاف بودند؛ و هر نوع دعوی و شکایتی که از این قبیل بین اهالی شهر بوجود می‌آمد، به‌استثنا، دعاوی و شکایات شاه، بستگی به‌تصمیم هیئت دادرسان خودشان داشت. در سایر کشورها حدود اختیارات قانونی و قضائی آنها اغلب خیلی بیشتر و وسیع‌تر بود^۸

۸. نگاه کنید به کتاب پیش‌گفته Madox: ضمناً به نوشته ففل (Pfeffel) درباره وقایعی که در زمان حکومت فردریک دوم و جانشین او در Suabia روی‌داد رجوع کنید.

احتمالاً، امکان داشت همان‌طور که اجازه داده بودند شهرها از درآمدهای مالیات سالیانه وصول کنند یک نوع اختیارات قانونی اضطراری اعطا کنند که اهالی شهر را وادار به پرداخت مالیات کنند. در آن زمان پراشوب و هرچ و مرج اگر می‌خواستند این نوع قضاوتها را به‌عهده سایر محاکم قرار دهند بسیار دشوار و ناراحت‌کننده بود. ولی این واقعاً فوق‌العاده است که سلاطین کشورهای مختلف آن زمان یک اجاره معین و مشخصی را که نباید هیچ‌گاه زیاد می‌شد، با آن شاخه از درآمدی عوض کنند که، شاید از بین همه درآمدها احتمال بهبود و ترقی آن در جریان طبیعی امور بیشتر بود، و این امر حتی بدون هزینه و توجه خود آنها عمل شده بود؛ افزون‌اینکه، فرمانروایان و سلاطین اروپا با این طریق داوطلبانه و از روی میل یک نوع جمهوری مستقل در قلب کشور خود به‌وجود آوردند.

برای فهم این موضوع، باید به‌یاد داشته باشیم که در آن روزها شاید هیچ شاهی قادر نبود، در سراسر کشور خویش، رعایای ضعیف خود را از تجاوز و ظلم مالکین و نیولداران بزرگ مصون دارد. اشخاصی را که قانون نمی‌توانست حمایت کند، و قوی هم نبودند که خودشان از خودشان دفاع کنند، مجبور بودند یا تحت حمایت مالکین و اربابان بزرگ قرار گیرند و برای انجام این کار جزو نوکران و بردگان وی درآیند؛ و یا اینکه برای حفظ و حمایت خویش یک نوع پیمان دفاعی متقابل با یکدیگر امضا کنند. ساکنان شهرها و بخشها چون هر کدام فرد واحدی بودند، قدرت دفاع از خویش را نداشتند؛ اما با وارد شدن در اتحادیه و مجمع دفاع متقابل و عقد چنین قراردادی با همسایگان خود، می‌توانستند به‌خوبی در برابر اجحاف و تعدی مالکان مقاومت کنند. مالکان و زمینداران از شهروندان و شهرنشینان متنفر بودند، زیرا نه‌تنها آنها را از طبقه دیگری می‌دانستند، بلکه آنها را جزو بردگان آزاد شده‌ای به‌شمار می‌آوردند که تقریباً با نوع و جنس خودشان فرق داشت. ثروت شهرنشینان همیشه آنها را (مالکان را) به‌آتش خشم و حسادت می‌کشید، و لذا در هر فرصتی که به‌دست می‌آوردند بدون رحم و پشیمانی آنان را به‌باد غارت می‌گرفتند. شهرنشینان نیز طبعاً از مالکان و اشراف متنفر بوده و احساس وحشت می‌کردند. حاکم نیز از آنها وحشت داشت و طبعاً متنفر بود؛ ولی با اینکه احتمالاً از شهرنشینان خوشش نمی‌آمد، ولی دلیلی نداشت که از آنها متنفر باشد و یا بترسد. لذا نفع مشترك ایجاد می‌کرد، که حاکم از آنان حمایت کند، و آنها هم در مقابل اشراف طرف دولت را بگیرند. اینان خصم دشمنان حاکم بودند، و از اینرو به‌نفع حاکم بود که آنها را تا آنجا که می‌تواند از دشمنان خود جدا کرده و امنیتی برایشان ایجاد کند. با اعطای هیئت دادرسان که از بین خودشان برگزیده می‌شدند، همچنین با تدوین قوانین محلی و نظامات شهری برای حکومت داخلی خود، ساختن دیوارهای بلند به‌منظور دفاع، و تبدیل ساکنان شهرها به‌افرادی که یک نوع انضباط نظامی داشتند، همه‌گونه وسایل امنیت و استقلال شهرها را که در اختیار داشت در برابر اشراف به‌آنها تفویض کرد. بدون برقراری یک دولت منظمی نظیر آنچه گفته شد، بدون داشتن بعضی اختیارات برای وادار کردن ساکنان یک شهر که نقشه و

یا نظام معینی را عمل کنند، هیچ نوع یگانگی و اتحاد داوطلبانه برای دفاع متقابل قادر نبود امنیت دائمی ساکنان شهرها را به وجود آورد، و یا برای تقویت و حمایت شاه نیروی کافی فراهم کند. شاه با اعطای زمینهای شهر در مقابل حق معینی به مردم، از کسانی که میل داشت جزو دوستان یا، به اصطلاح دیگر متفقین او باقی بمانند، کلیه موجبات سوءظن و حسادت، را از بین برد، زیرا بدینوسیله میخواست نشان دهد که قصد ندارد بعدها با افزایش اجاره زمین شهری آنان، و یا واگذاری ملک آنان به سایر کشاورزان به آنها تعدی کند.

سلاطینی که نسبت به مالکین و اشراف قلمرو حکومت خود اصلاً نظر خوشی نداشتند ظاهراً در اعطای این نوع زمینها به ساکنان شهرها سخی تر و گشاده دست تر بودند. مثلاً چنین می نماید که ژان شاه انگلیس بخشنده ترین فرد نیکوکار نسبت به شهر خود بوده است.^۹ فیلیپ اول پادشاه فرانسه تمام اختیارات و قدرت و نفوذ خود را در مقابل اشراف از دست داد. در اواخر دوره سلطنتش، فرزند وی لویی، که بعدها به نام لویی خیکی اشتهار پیدا کرده، طبق گفته پدر روحانی دانیل، با استقفاهای خالصه های سلطنتی درباره بهترین روش محدود کردن اعمال خلاف قانون اشراف و مالکان بزرگ به رأی زنی پرداخت. آنها دونوع پیشنهاد مختلف به وی کردند. یکی اینکه با استقرار هیئت دادرسان و شورای شهری در هر کدام شهرهای مهم قلمرو سلطنت خود یک نظم جدید قانونی برقرار کنند. پیشنهاد دوم این بود که نیروی نظامی بومی جدید تشکیل دهد، بدین ترتیب که این نیروی نظامی تحت نظر هیئت دادرسان در مواقع مقتضی به یاری پادشاه بشتابد. طبق نوشته های مورخین تاریخ قدیم فرانسه، از این تاریخ اصول و مبادی قضائی هیئت دادرسان و شورای شهرها در فرانسه پدید آمد. در دوره سلطنت ناموفق شاهان خانواده سوابیا در آلمان قسمت بیشتر شهرهای آزاد آلمان نخستین امتیازات خود را به دست آوردند، و اتفاقاً اتحاد هاتری آتیک^{۱۰} محکم و نیرومند گردید.^{۱۱}

در آن زمان، نیروی نظامی بومی دست کمی از نیروی نظامی کشور نداشت، و چون می توانستند در مواقع ناگهانی فوراً متشکل شوند، غالباً در مشاجره و دعواهایی که با مالکان بزرگ همجوار داشتند امتیازاتی به دست می آوردند. در کشورهایی نظیر ایتالیا و سوئیس، که شاه یا در اثر فواصل زیاد از مقر حکومت، یعنی قدرت طبیعی خود کشور، یا بدلیل دیگر، نفوذ خود را از کف می داد، شهرها معمولاً تبدیل به جمهوریهای مستقل شده، و تمام اشراف مجاور را زیر نفوذ خود درمی آوردند، و لردها و اعیان را وادار می کردند که نژدها و قلاع محکم خود را در روستاها خراب کرده، و مانند سایر ساکنان صلحدوست در شهر زندگی کنند. خلاصه تاریخ تشکیل شهرهایی نظیر

۹. نگاه کنید به کتاب پیش گفته مادوکس.

10. Hanseatic.

۱۱. نگاه کنید به نوشته پیش گفته ففل (Pfeffel).

برن و چند شهر دیگر سوئیس از همین قرار است. چنانچه ونیز را مستثنی کنیم (زیرا تاریخ به وجود آمدن آن شهر قدری فرق دارد)، سرگذشت سایر شهرهای ایتالیا که از اواخر سده دوازدهم تا آغاز سده شانزدهم به وجود آمده و از بین رفتند همه یکسان و به همان دلایلی است که در بالا به آن اشاره کردیم.

در کشورهایی مثل فرانسه و انگلیس، که نفوذ شاهان، با اینکه غالباً خیلی کم بود، ولی هیچ گاه از بین نرفت، شهرها فرصت این را پیدا نکردند که کاملاً مستقل شوند. ولی در عوض چنان بزرگ شدند که شاه بدون رضایت شهر نمی توانست مالیاتی بر آنها تحمیل کند، مگر همان بهره مالکانه یا اجاره زمین مزروعی که قبلاً به آن اشاره کردیم. لذا، از مردم شهر دعوت می شد که نمایندگان خود را به مجمع عمومی ایالات کشور گسیل دارند، تا در آنجا به اتفاق کشیشان و نجبا، در مواقع خیلی ضروری و اضطراری، به شاه کمک فوق العاده بکنند. چون به طور کلی، نمایندگان شهرها، نسبت به اختیارات شاه موافقتر بودند، گاهی دعوت این عده از طرف شاه در مجمع عمومی فقط برای مقابله با قدرت اشراف و نجبا بود. به همین دلیل است که امروز در تمام کشورهای بزرگ سلطنتی در اروپا نمایندگان شهرها در مجلس عمومی کشور مشارکت دارند.

بدین طریق نظم عالی و حکومت خوب، و همپای آن آزادی و امنیت فرد در شهرها برقرار گردید، و این در زمانی صورت گرفت که دهقانان و کشاورزان معروض هر نوع ظلم و بیادگری بودند. ولی وقتی مردم این چنین بی دفاع باشند طبعاً به حداقل معیشت قانع می شوند، زیرا اگر بخواهند بیشتر از آن بدست آورند احتمالاً ممکن است باعث شوند که اربابان آنها نسبت به آنها ظالم تر و سختگیرتر شوند. بعکس وقتی که می توانند به آزادی از پی آمد کار و کوشش خود بهره مند شوند، طبعاً برای اینکه زندگی خود را بهتر کنند بیشتر کار می کنند، و نه تنها مایحتاج زندگی بلکه وسایل آسایش و حتی کالاهای تجملی را به دست می آورند. بنابراین، کوششی که به منظور به دست آوردن چیزی بیشتر از حداقل معیشت باشد، مدت ها پیش از اینکه در روستاها و به وسیله کشاورزان اعمال شود، در شهرها به وجود آمد. چنانچه کشاورز تهیدستی که زیر فشار بردگی و ظلم قرار گرفته بود، قدری سرمایه اش انباشته می شد، طبعاً آن را با نهایت دقت از ارباب خود پنهان می کرد، زیرا در غیر این صورت سرمایه اندوخته شده به ارباب وی تعلق می گرفت، و کشاورزی که بدین طریق مختصری اندوخته پیدا کرده بود به اولین فرصت ممکن از روستای خود می گریخت و به شهر می آمد. در آن زمان قانون خیلی نسبت به ساکنان شهرها سهل گیر و باگذشت بود، و چنان برای کاستن نفوذ و قدرت اعیان نسبت به مردم روستاها مشتاق بود، که اگر دهاتی فراری می توانست يك سال خود را از چشم ارباب در شهر پنهان کند، برای ابد آزاد می شد. بنابراین، هر سرمایه ای که مردم فعال روستاها می انباشتند طبعاً سرانجام به شهرها می آمد زیرا آنجا بهترین پناهگاهی بود که کشاورز از ده گریخته می توانست سرمایه خود را حفظ کند.

راست است که ساکنان يك شهر سرانجام باید معاش، و تمام مواد خام و وسایل

صنعت خود را از ده به دست آوردند. ولی ساکنان شهرهایی که در سواحل رودخانه‌های قابل کشترازی و یا دریا قرار دارند، مجبور نیستند که مواد مورد نیاز خود را از دهات اطراف خود تحصیل کنند. اینان برای بدست آوردن مواد مورد نیاز میدان وسیعتری در اختیار دارند، و ممکن است بتوانند آنچه که می‌خواهند از دورترین نقاط جهان بامبادله با محصولات صنعتی خود به دست آورده، و یا اینکه با انجام وظیفه مکاری و حمل و نقل بین کشورهای دور دست، و مبادله محصول يك کشور با کشور دیگر چیزی که می‌خواهند، فراهم کنند. بدین ترتیب يك شهر ممکن است به ثروت و شکوفایی برسد، درحالی که نه تنها دهات و روستاهای اطراف، بلکه روستاهایی که شهر با آنها مبادله و دادوستد دارد، در نهایت فقر و مسکنت باقی بمانند. شاید، هر کدام از روستاهای مزبور به تنهایی فقط قادر باشند سهم کوچکی از معاش و یا اشتغال شهر بزرگ را فراهم کنند، ولی کلیه روستاها و دهات رو به هم رفته می‌توانند معاش و اشتغال بیشتری ایجاد کنند، اما، بهر حال در آن زمان بعضی از کشورها هم بودند که در دامنه محدودتر تجارت آن زمان، ثروتمند و صنعتی شدند. وضع امپراطوری یونانیان تا وقتی این امپراطوری وجود داشت به همین منوال بود، و در زمان حکومت خلفای عباسی کشورهای عربی هم همین حال را داشتند. مصر تا زمانی که به وسیله ترکها مفتوح نشده بود ثروتمند بود، بعضی از کشورهای اسلامی شمال آفریقا، و کلیه شهرهای اسپانیا که زیر نفوذ دولت اسلامی مورها بودند غنی و ثروتمند بودند. چنین به نظر می‌رسد که شهرهای ایتالیا از جمله نخستین شهرهای اروپا بودند که در اثر بازرگانی به ثروت و توانگری چشمگیری رسیدند. ایتالیا در مرکز جهان متمدن و پیشرفته آن روز قرار داشت. جنگجویان صلیبی نیز، چون موجب خرابی و ویرانی شهرها و از بین رفتن سرمایه ساکنان آن شدند بناچار پیشرفت بخش بزرگی از اروپا را کردند. ولی عملیات آنها بسیار به نفع شهرهای ایتالیا تمام شد. ارتشهای بزرگی که از تمام نواحی اروپا برای فتح بیت المقدس بسیج شده بود، موجب تشویق فوق العاده حمل و نقل دریایی در شهرهای ونیز، ژنوا، و پیزا گردید، و سائل حمل و نقل دریایی شهرهای مزبور گاهی ارتش و زمانی نیز آذوقه و مهمات آنها را حمل می‌کردند تا آنها را به بیت المقدس برسانند. می‌توان گفت، که اینان مأمور کارپردازی ارتش مزبور بودند؛ و مخرب‌ترین آشوبی که تا آن زمان در اروپا به وجود آمده بود^{۱۲} خود موجب ثروت توانگری جمهوریهای ایتالیا گردید.

ساکنان شهرهای بازرگانی، در اثر وارد کردن کالاهای صنعتی پیشرفته و فرآورده‌های تجملی کشورهای غنی، حس غرور و برتری جویی مالکان بزرگ را ارضا کردند، و مالکان نیز فرآورده‌های وارداتی را با محصول بیشتری از زمینهای خود مبادله می‌کردند. لذا، در آن زمان تجارت اروپا به طور کلی عبارت بود از مبادله مواد و محصول خام این قاره با فرآورده‌های صنعتی ملل متمدن. بدین ترتیب، پشم انگلیس با شراب فرانسه و پارچه‌های

ظریف فلاندرز مبادله می‌گردید، یعنی عیناً همان‌طور که امروز گندم لهستان با شراب و کنیاک فرانسه، و یا ابریشم ایتالیا و فرانسه مبادله می‌گردد.

بدین طریق و از راه تجارت سلیقه برای محصولات بهتر و ظریف‌تر در کشورهای که قادر به تولید چنین فرآورده‌هایی نبودند، رسوخ کرد. ولی وقتی این وضع خیلی عمومیت پیدا کرد و موجب تقاضای زیاد گردید، بازرگانان برای صرفه‌جویی از هزینه حمل و نقل طبعاً کوشیدند تا کارگاه‌هایی از همین نوع در کشور خود برپا کنند. و از همین جاست که نخستین کارخانه‌ها در کشورهای غربی اروپا برای فروش به بازارهای دوردست، پس از سقوط امپراطوری روم، استقرار یافت. باید دانست هیچ کشور وسیعی نمی‌تواند بدون وجود یک نوع صنعت معین در داخل آن پایدار بماند؛ و وقتی گفته می‌شود که چنین کشورهای فاقد کارخانه هستند، غالباً منظور اینست که کارخانه‌های پیشرفته و مستظرفه، برای تهیه جنس و فروش آن به بازارهای دور دست وجود ندارد. در هر کشور وسیعی منسوجات و لوازم و اثاثیه منزل قاطبه مردم محصول صنعت و کارخودشان است. این موضوع در کشورهای فقیرتر که معمولاً گفته می‌شود هیچ نوع کارخانه‌ای ندارند بیشتر مصداق دارد تا کشورهای ثروتمندی که دارای کارخانه‌های متعددی هستند. در کشورهای نوع دوم، (یعنی کشورهای ثروتمند) در لباس و اثاثیه خانه‌های مردم طبقات پائین نسبت به بیشتری از محصولات کارخانه‌های خارج به چشم می‌خورد تا کشورهای فقیرتر. کارگاه‌ها یا صنایعی که برای فروش به بازارهای دوردست مناسب هستند به دو طریق مختلف به کشورهای گوناگون وارد شدند.

گاهی به همان طریقی به وجود آمدند که در بالا به آن اشاره کردیم، یعنی به اصطلاح، با عملیات تند و شدید گروهی بازرگانان و کارگزاران بخصوص که، به منظور تقلید بعضی از صنایع خارجی آنها را به وجود آورده‌اند. از اینرو، این نوع صنایع مولود بازرگانی، خارجی است، کارگاه‌های قدیمی ابریشمبافی، مخملبافی، و زری‌دوزی که در سده سیزدهم در شهر لوکا به وجود آمد از زمره این صنایع‌اند. کارگاه‌های مزبور با ظلم و جور یکی از قهرمانان ماکیاوول به نام کاستروچیو کاستراکانی^{۱۳} از بین رفت. در سال ۱۳۱۵، نهصد خانواده را از شهر لوکا بیرون راندند، که سی و یک خانواده آن به ونیز رفتند و صنعت ابریشمبافی خود را در آنجا عرضه کردند^{۱۴}. پیشنهاد کار آنها فوراً از طرف شهر ونیز پذیرفته شد؛ امتیازات زیادی به آنها اعطا گردید، و اینان با سیصد کارگر شروع به تولید کردند. ظاهراً، تولید پارچه‌های ظریف و نازکی که در قدیم در فلاندرز به وجود آمد، و بعداً در آغاز سلطنت ملکه الیزابت به انگلیس وارد شد از این نوع بود؛ کارخانه‌های ابریشمبافی امروز در لیون و اسپیتال فیلدز^{۱۵} نیز از همین قبیل است. صنایعی که بدین طریق

13. Castruccio Castracani.

۱۴. نگاه کنید به: I. Istoria Civile de Vinezia part II pages 247, 256 by Sandi.

15. Spitalfields.

عرضه می‌شود معمولاً با مواد خارجی کار می‌کنند، زیرا از کارگاههای خارجی تقلید کرده‌اند. وقتی که کارخانه پرده‌بافی برای نخستین بار نصب گردید، مواد آن همه از سیسیل و لوانت^{۱۶} وارد می‌شد. قدیمیترین کارگاههای لوکا^{۱۷} نیز با مواد خارجی کار می‌کرد. کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم تا قبل از سده شانزدهم در شمال ایتالیا مرسوم نبود. کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم تا زمان سلطنت شارل نهم در فرانسه متداول نبود. صنایع پارچه‌بافی فلاندرز به‌طور کلی با پشم اسپانیا و انگلیس تغذیه می‌شد. پشم اسپانیا نه تنها ماده اولیه پارچه‌های پشمی انگلیس را تشکیل می‌داد، بلکه پارچه‌هایی که برای بازارهای دور تهیه می‌شد نیز از این پشم استفاده می‌کرد. امروز بیش از نیمی از مواد اولیه کارخانه‌های لیون ابریشم خارجی است؛ وقتی که کارخانه‌های مزبور برای نخستین بار به وجود آمدند تمام یا تقریباً مجموع مواد اولیه آن از خارج می‌آمد. هیچ قسمتی از مواد کارگاههای ابریشمبافی اسپیتال‌فیلدز از خود انگلیس نیست و احتمال هم ندارد که بعداً در انگلیس تولید شود. محل نصب چنین کارگاههایی، چون معمولاً به وسیله طرح و نقشه چند فرد به‌خصوص تعیین می‌گردد، گاهی در شهرهای ساحلی است، و گاهی هم در شهرهای دور از ساحل انتخاب می‌شود، و این امر بستگی دارد به علاقه، بصیرت و قضاوت، و یا میل و هوس طراحان مزبور.

در سایر موارد، کارگاههایی که فروش محصول آنها برای نواحی دور دست است، به‌طور طبیعی رشد می‌کنند، و طبق نظر و میل خودشان، با پیشرفت تدریجی کارگاههای خانگی و بزرگتر همراه است و این امر یعنی بهبود تدریجی حتی در فقیرترین و ابتدایی‌ترین کشورهای ضرورتاً انجام می‌شود. این قبیل کارگاهها معمولاً از موادی که خود کشور تولید می‌کند تغذیه می‌شوند، و اغلب چنین به‌نظر می‌رسد که نخست در کشورهای دور از دریا (منظور کشورهایی است که خیلی زیاد از دریا فاصله نداشتند، بلکه نسبتاً دور از دریا قرار داشتند) بهبود یافته و ترقی کرده است؛ و گاهی دیده می‌شود که کارگاههای مزبور حتی از تمام وسایل باربری دریایی به‌دور بوده است. یک کشور درون مرزی و دور از دریا، که از لحاظ طبیعی حاصلخیز و به‌آسانی قابل کشت باشد، مازاد قابل ملاحظه‌ای خواربار که بیشتر از میزان احتیاج و معاش کشاورزان خویش است تولید می‌کند، و به علت هزینه باربری خشکی، و دشواریهای حمل و نقل آبی و رودخانه‌ای، غالباً به‌سختی می‌تواند مازاد محصول خود را به خارج صادر کند. از اینرو، فراوانی سبب ارزانی خواربار شده، و تعداد زیادی از کارگران را تشویق می‌کند که در همان اطراف سکونت کنند، زیرا کارگران مزبور متوجه می‌شوند که کار و کوشش‌شان در آن محل بیشتر از جاهای دیگر ضروریات و لوازم آسایش زندگی را برایشان فراهم می‌کند. کارگران مزبور با محصولاتی که زمین تهیه می‌کند کالاها و فرآورده‌های دیگری می‌سازند، و محصول ساخته‌شده، و یا به‌سخت دیگر، قیمت آن‌را، با مواد و خواربار دیگر مبادله می‌کنند. از آنجایی که

مصرف کنندگان مزبور در محل مازاد تولید را خریداری کرده، و کالاهای مزبور مجبور نیست برای صدور به نواحی دوردست یعنی به کناره دریا و یا ساحل رودخانه‌های قابل کشتیرانی حمل شود، لذا هزینه باربری کالا صرفه‌جویی می‌شود و محصول ارزش جدیدی پیدا می‌کند؛ و در ازاء آن چیزی به کشاورز می‌دهند که سودمندتر و مطبوع‌تر و با شرایط ساده‌تر از پیش است. یعنی کارندگان و کشاورزان برای مازاد محصول خود قیمت بهتری دریافت می‌کنند، و ضمناً سایر وسایل زندگی را که بدان احتیاج دارند ارزانتر می‌توانند به دست آورند. و بدین‌سان کشاورزان تشویق می‌شوند و قدرت پیدا می‌کنند که در اثر بهبود وسایل و بهتر کشت کردن زمین محصول مازاد را بیشتر کنند؛ و همان‌طور که حاصلخیزی زمین موجب پدید آمدن صنعت شد، همان‌طور هم پیشرفت و ترقی صنعت روی زمین اثر می‌گذارد و باز هم باعث حاصلخیزی بیشتر زمین می‌گردد. کارخانه‌دار نخست عرضه کالای مورد نیاز اطراف خود را فراهم می‌کند، و بعدها که کار وی گرفت و بهبود پیدا کرد، بازارهای دورتر را در اختیار درمی‌آورد. زیرا با اینکه محصول خام و حتی فرآورده‌های فلزی نمی‌تواند بدون اشکال زیاد، هزینه حمل کالا را در خشکی متحمل شود، و لسی محصولات صنعتی ظریف و بهبود یافته به آسانی از عهده مخارج برمی‌آید، محصولات صنعتی ظریف‌تر با حجم کوچک خود غالباً قیمت‌شان به اندازه قیمت محصولات فلزی با حجم بیشتر و زمخت‌تر است. مثلاً، یک تیکه پارچه خوشباف، که فقط هشت پوند وزن آنست، نه تنها قیمت هشتاد پوند پشم را دارد، بلکه گاهی قیمت آن مساوی قیمت چندین هزار پوند گندم است، که معاش کارگران مختلف و کارفرمایان بلا فصل آنهاست. گندمی که ممکن بود در شکل اصلی خود صدورش بسیار دشوار باشد، بدین طریق به مصرف تولید کنندگان پارچه درجوار زمین می‌رسد و آن وقت به شکل مصنوع دیگر، می‌توان آن را به آسانی به دورترین نقطه جهان ارسال داشت. بدین طریق بود که کارخانه‌های بزرگ لیدز^{۱۸}، هالیفاکس^{۱۹}، شفیلد^{۲۰}، بیرمنگام^{۲۱}، و ولورهامپتون^{۲۲} به‌طور طبیعی و بنا به میل خود رشد کردند. این قبیل کارخانه‌ها مولود کشاورزی هستند. در تاریخ امروز اروپا، توسعه و ترقی کارخانه‌های مزبور به‌طور کلی متعاقب ترقی کارخانه‌هایی صورت گرفت که زائیده تجارت خارجی بودند. انگلستان در ساختن پارچه‌های ظریف از پشم اسپانیا قبلاً معروف بود، و این معروفیت و اشتها دست کم یک قرن پیش از این بود که کارخانه‌های مذکور در شهرهای نامبرده برای تهیه و صدور پارچه اشتها پیدا کنند. توسعه و ترقی کارخانه‌های اخیر جز در نتیجه توسعه و ترقی کشاورزی نمی‌توانست انجام گیرد، توسعه و بهبود کشاورزی آخرین و مهمترین نتیجه بازرگانی خارجی، و صناعی است که در اثر بازرگانی خارجی به وجود آمدند، و من در بخش زیر چگونگی پدید آمدن این صنایع را بیان خواهیم کرد.

چگونه تجارت شهر به آبادانی روستاها و دهات کمک کرد

زیاد شدن شهرهای بازرگانی و صنعتی، و افزایش ثروت آنان به سه طریق مختلف به بهبود و آبادانی کشوری که به آن تعلق داشتند کمک کرد.

نخست شهرها بازار نقدی و بزرگی برای مواد اولیه دهات بودند، و موجب دلگرمی و تشویق کشت و آبادانی بیشتر زمین شدند. این فواید حتی محدود به دهاتی نبود که در نزدیکی شهرها قرار گرفته بودند، بلکه کم و بیش به تمام روستاهایی که معاملاتی با آنها داشتند کشیده شد. شهرها بازار خوبی برای مواد خام یا فرآورده های روستاها بودند، و در نتیجه موجب تشویق صنعت و آبادانی همه آنها شدند. اما حومه شهر خودشان به علت مجاورت طبعاً بزرگترین فایده را از این بازار برد. زیرا محصول خام آن در حمل و نقل هزینه ناچیزی داشت، و بازرگانان می توانستند قیمت بهتری به کشاورزان بدهند، و با وجود این با مصرف کنندگان خود به همان قیمت مواد خامی که از دهات دور دست آورده شده بود معامله می کردند.

دوم، ثروتی که ساکنان شهرها به دست می آوردند اغلب در خرید زمینهایی به کار می رفت که باید بعداً فروخته می شد، قسمت بیشتر این قبیل زمینها غالباً بایر بود. بازرگانان معمولاً علاقمندند که جزو اصیلزادگان صاحب زمین در آیند، و وقتی که به این هدف می رسند عموماً بیشتر از سایرین در آبادی زمین می کوشند. بازرگان عادت دارد که پول خود را به طور کلی در طرحهای پرسود به کار اندازد، در صورتی که صاحبان عادی اراضی پول خود را به طور کلی برای مخارج روزانه خویش خرج می کنند. دسته اول متوجه می شوند که وقتی پول خرج می شود مجدداً با سود آن برمی گردد، اما دسته دومی به محض اینکه پول خود را خرج کرد اصلاً توقع ندارد که حتی قسمت جزئی آن برگردد. این دو نوع عادت مختلف طبعاً در اخلاق و خلق و خوی این دو دسته در هر شغلی تأثیر می کند. بازرگان معمولاً در اجرای طرح خود شجاع، در صورتی که صاحبان اراضی و مالکین افراد ترسوئی هستند. اولی، اگر متوجه شود که نسبت به هزینه ای که انجام می دهد امید احتمالی به افزایش ارزش

آن هست از به کار انداختن فوری سرمایه عظیم خود ترسی ندارد. دومی، اگر سرمایه‌ای هم داشته باشد، که همیشه این طور نیست، به قدرت جرأت می‌کند آن را بدین طریق به کار اندازد. اگر هم زمین خود را آباد کند، معمولاً از طریق سرمایه‌گذاری نیست، بلکه با اندوختن درآمد سالیانه خود به این کار می‌پردازد. کسی که از حسن اتفاق در شهر تجارتی زندگی کند که حومه شهر مزبور بایر باشد کراراً شاهد این امر بوده است که عملیات بازرگانان برای آبادانی حومه شهر چقدر پرتحرک‌تر و پویاتر از عملیات اسیل‌زادگان زمیندار عادی می‌باشد. بعلاوه، عادت به نظم، دقت، و صرفه‌جویی که شغل بازرگانی طبعاً در یک بازرگان به وجود می‌آورد، وی را برای اجرای طرح موفق و سودآور آماده و مناسب‌تر می‌سازد.

سومین و آخرین اثر تجارت اینست که، بازرگانی و صنعت به تدریج نظم خوب و حکومت صحیح به وجود می‌آورد، و با آن آزادی و امنیت افرادی که قبلاً تقریباً در حالت جنگهای دائمی با همسایگان بوده، و برده‌وار به ارباب خود اتکاء داشتند، تأمین می‌شود. با اینکه اثر سومی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، ولی مسلماً از همه اثرات پیش گفته مهمتر است. تا آنجا که من اطلاع دارم، هیوم اولین نویسنده‌ای است که متوجه اهمیت آن شده است.

در کشوری که فاقد تجارت خارجی و یا صنعت ظریفه‌ایست، تبولدار بزرگ، چون در قبال مازاد محصول خود که بیش از میزان معاش کشاورزان اوست نمی‌تواند چیزی به دست آورد، همه آن را در عیهمانیهای دهاتی و روستایی در خانه خود مصرف می‌کند. اگر این مازاد محصول آن قدر باشد که غذای صد یا هزار نفر را تأمین کند، هیچ نوع استفاده‌ای از آن نمی‌کند جز اینکه آن را خرج معاش صد یا هزار نفر از افراد و کسان خود بکند، بنابراین، همیشه دور او را عده‌ای گماشته و نانخور احاطه کرده‌اند، که در قبال معاش خود چیزی نمی‌توانند به‌وی بدهند، جز اینکه چون کاملاً از گشاد دستی وی منتفع می‌شوند، باید از دستورات وی اطاعت کنند، درست همان‌طور که سربازان از شاه و شاهزاده‌ای که موجب آنها را می‌پردازد فرمانبرداری می‌کنند. قبل از توسعه صنعت و بازرگانی در اروپا، میهمان‌نوازی ثروتمندان و بزرگان، از شاه گرفته تا کوچکترین مالک یک ده، از هر چه که امروز ما بتوانیم تصور کنیم بیشتر بود. تالار وست‌مینستر اتاق غذاخوری ویلیام رفوس^۱ بود، و غالباً شاید تالار مزبور آن قدر هم بزرگ نبود که همه مهمانان او بتوانند در آن صرف غذا کنند. از جمله شاهکارهای توماس بکت^۲ یکی اینست که وی کف اتاق ناهارخوری منزل خویش را با یونجه و بوریای تازه فصل می‌پوشاند تا اگر اسیل‌زادگان و مالکین عمده نتوانستند به هنگام صرف غذا صندلی پیدا کنند لباسهای زیبا و ظرفشان خراب نشود. گفته می‌شود که کنت بزرگ وارویک^۳ هر روز در املاک مختلف خود سی هزار نفر را پذیرایی می‌کرد، و با اینکه این عدد زیاد اغراق آمیز می‌نماید، ولی باید تعداد مهمانان خیلی زیاد بوده باشد که چنین رقم اغراق آمیزی عنوان شده است. تقریباً

نظیر چنین مهمانی‌هایی چند سال پیش در بخش‌های مختلف هایلند اسکاتلند صورت می‌گرفت. و بدین‌طور می‌رسد که این عمل در میان مللی که با تجارت و صنعت بیگانه‌اند يك امر عادی است. دکتر پوکاک می‌گوید، یکی از شیوخ عرب را که برای فروختن گوسفندان خود به‌شهر آمده بود دیده است که در میان کوچه و بازار شهر سفره غذا گشوده، و تمام مسافران و حتی گدایان شهر را دعوت کرده است که در سر سفره با وی بنشینند و در مهمانی او شرکت کنند.

روستاییان و کشاورزان ده در هر موردی درست مثل نوکران و گماشتگان مالک به‌او متکی بودند. حتی بعضی از آنها که در حالت بردگی و نوکرما‌بی نبوده و اجاره‌دار بودند همین حال را داشتند، زیرا اجاره پرداختی آنان برابر با خوارباری که زمین به‌آنها می‌داد نبود. در چند سال پیش در هایلند اسکاتلند اجاره معمولی زمینی که معاش يك خانواده را تأمین می‌کرد يك کرون، یا نیم کرون، یا يك گوسفند، یا يك بره بود. در بعضی از نواحی اسکاتلند حتی امروز هم اجازه زمین در همین حدود است، در حال حاضر پول در اسکاتلند همان قدرت خرید را دارد که در سایر جاها. در دهی که مازاد محصول مستغل ارضی بزرگ باید در همان مستغل مصرف شود، برای مالک راحت‌تر اینست که قسمتی از محصول او دور از خانه وی مصرف شود، مشروط به اینکه کسانی که آن را مصرف می‌کنند مثل گماشتگان و ملازمان وی نانخور او باشند. زیرا بدین طریق از ناراحتی میهمانی‌های بزرگ و یا داشتن خانواده وسیع رهایی می‌یابد. اجاره‌دار زمین، که مالک زمینی است که فقط معاش خانواده او را پس از پرداخت اجاره مختصر تأمین می‌کند، مثل همه نوکران و ملازمان ارباب نانخور ارباب است، و باید از مالک بدون چون و چرا اطاعت کند. این چنین مالکی، همان‌طور که نوکران و ملازمان خود را در خانه خود غذا می‌دهد، به‌اجاره‌داران خود نیز در خانه‌هایشان غذا می‌دهد. معاش هر دوی اینان از سخاوت و بذل و بخشش وی تأمین می‌شود، و تداوم آن بستگی دارد به‌خلق خوش او.

قدرت و اختیاراتی که مالکان بزرگ طبعاً در چنین مواردی نسبت به مستأجرین و ملازمان خود داشتند زمینه را برای به‌وجود آمدن کنتها و بارونها آماده کرد. مالکان بزرگ به‌ناچار، امین صالح، و فرمانده جنگ، تمام کسانی شدند که در مستغلات ارضی آنان زندگی می‌کردند. کنتها می‌توانستند نظم را حفظ کرده و قانون را در خالصه‌ها ملک خود اجرا کنند، زیرا هر کدام از آنها می‌توانستند تمام نیروی ساکنان ملک را علیه بی‌عدالتی بسیج کنند. هیچ فرد دیگری آن قدر قدرت و اختیار نداشت که به‌تواند از عهد چنین کاری برآید. پویره شاه فاقد چنین اختیاراتی بود. در آن زمانهای قدیم فرمانروا حکم يك مالک بزرگ را در ملک خود داشت، که به‌خاطر دفاع مشترك علیه دشمن مشترك،

4. Doctor Pocock.

۵. Crown پول انگلیس معادل پانچ شاینگ است، اغلب يك سکه پنج‌شاینگی را يك کرون می‌گفتند (مترجم).

سایر مالکان و صاحبان اراضی بزرگ از وی جانبداری می کردند. اگر حاکم می خواست در محدوده قلمرو مالکان بزرگ، پرداخت وام کوچکی را بر ساکنان آن ملک که همیشه مسلح بوده و عادت داشتند پشت به پشت هم بدهند، تحمیل کند درست به همان اندازه که خاموش کردن يك جنگ داخلی هزینه داشت، اقدام به این کار برای وی هزینه بر می داشت. لذا مجبور بود که اجرای عدالت را در بخش بزرگی از کشور به کسانی وا گذارد که قادر به انجام آن بودند؛ و به همان علت فرماندهی قوای نظامی بومی را به کسانی وامی گذاشت که نظامیان از وی اطاعت داشتند.

تصور این موضوع که اعمال حق حاکمیت ارضی در اصل ناشی از قوانین فئودالی است اشتباه محض است. نه تنها بالاترین حدود اختیارات حقوقی و جنائی، بلکه قدرت جمع آوری ارتش، ضرب دسکوک، و حتی وضع قوانین و نظامنامه های محلی برای حکومت بر مردم خویش، همه از جمله حقوقی بود که مطلقاً مالکان بزرگ اراضی چندین سده پیش از اینکه حتی اسم قوانین فئودالی در اروپا به گوشها آشنا شود اجرایی کردند. چنان می نماید که حدود اختیارات و حاکمیت لردهای ساکن در انگلستان قبل از فتح جزیره انگلیس به دست رومیها همان قدر مهم و زیاد بود که قدرت مالکان نورمنها بعد از فتح انگلیس. ولی قانون فئودالی تا پس از فتح انگلیس جزو عرف انگلیس در نیامد. وسیعترین اختیارات و قدرت قانونی را کنتهای فرانسه، مطلقاً، سالها قبل از اینکه قانون فئودالی و ملوک الطوائفی در آن کشور پدید آید در دست خود داشتند، و این حقیقتی است کتمان ناپذیر. این اختیارات و قدرت قانونی همه الزاماً به دنبال وضع بزرگ مالکی و تیولداری پدید آمده بود. بدون اینکه احتیاج باشد که به گذشته های بسیار دور سلاطین فرانسه و انگلیس اشاره شود، می توانیم در زمانهای بسیار مؤخر تر شواهد و دلایل بسیاری بیابیم که نشان می دهد اثرات فوق ناشی از علل پیش گفته است. سی سال پیش بود که آقای کامرون لچیل^۶، که اصیل زاده ای از شهر لوچا بار^۷، اسکاتلند است، بدون هیچ گونه حکم قانونی، و حتی بدون اینکه از طرف شاه عنوان لردی گرفته باشد، و حتی بدون اینکه اجازه دار عمده خالصه باشد، بلکه فقط چون مباشر دوک ارگایل^۸ بود، بدون اینکه امین صلح باشد، بالاترین احکام جزائی را در مورد ساکنان اراضی خود اعمال می کرد. گفته می شود که وی بانهایت بیطرفی ولی بدون تشریفات دادگستری، نظر می داد؛ و یحتمل حکومت آن قسمت از کشور در آن زمان وی را مکلف به قبول این مسئولیت کرده بود تا صلح و نظم عمومی را حفظ کند. اصیل زاده مزبور، که درآمد ملکی وی در سال بیش از پانصد لیره نبود، در سال ۱۷۴۵، با هشتصد نفر از رعایای خود یابی شد.

پدید آمدن قوانین فئودالی را (که زیاد هم ادامه نیافت) شاید بتوان کوششی در جهت کاهش قدرت تیولداران بزرگ بشمار آورد. این قوانین يك نوع تابعیت منظم به اضافه يك رشته خدمات و وظایف برای افراد بخصوص، از شاه گرفته تا کوچکترین مالکان اراضی، تعیین کرد. وقتی که مالک صغیر بود، اجازه زمین، و اداره اراضی او،

به ارشد بلا فصل خانواده او تعلق می گرفت، و اداره زمینهای مالکان و تیولداران بزرگ در ید قدرت شاه می افتاد، که مسئول غذا و آموزش و پرورش دانش آموزان آن ناحیه بود، و به عنوان سرپرست و قیم حاکم حق داشت که به وسیله ازدواج شر او را از سر خود کم کند، مشروط به اینکه طوری عمل شود که مطابق شئون و طبقه وی باشد. ولی با اینکه این قوانین و نهادها الزاماً موجب تقویت قدرت سلطنت شد، و قدرت مالکان بزرگ را تضعیف کرد، ولی نتوانست به خوبی نظم و قدرت قانون را در بین ساکنان اراضی به وجود آورد، زیرا نتوانست وضع ملکداری و روشی که موجب هرج و مرج و آشوب می شد از میان بردارد. قدرت و اختیارات دولت در آن زمان، مثل گذشته، در بین سران دولت ضعیف، و در بین اعضای پائین تر فوق العاده قوی بود، و قدرت بیش از حد اعضای پست تر حکومتی علت ضعف رئیس دولت بود. پس از ایجاد تابعیت فتوالتی و تیولداری، دولت مثل گذشته از محدود کردن ظلم و شدت عمل تیولداران بزرگ عاجز بود. مالکان بزرگ هنوز هم مثل گذشته طبق رأی خودشان، تقریباً دائماً با یکدیگر در جنگ بودند، و غالباً هم علیه پادشاه می جنگیدند؛ و دشتهای وسیع و اراضی غیر محصور صحنه بی نظمی، غارت، و اشتلم بود.

ولی آنچه را که سختگیری قوانین فتوالتی نمی توانست انجام دهد، عملیات بی سروصدا و غیر محسوس صنعت و تجارت خارجی به تدریج انجام داد. صنعت و بازرگانی به تدریج چیزی در اختیار مالکان بزرگ قرار داد که می توانستند کل مازاد محصول زمینهای خود را با آن مبادله کنند، و آنچه که دریافت کرده اند خودشان مصرف کنند و یا با مستأجرین و ملازمان خود تقسیم کنند. در هر عصری از دوران جهان، شعار همه چیز برای خود، و هیچ چیز برای دیگران، ظاهراً آئین شرم آور اربابان بوده است. بنابراین، به محض اینکه راههایی پیدا می کردند که می توانستند کل ارزش اجاره زمین یا بهره مالکانه را خودشان مصرف کنند، هیچ تمایلی به تقسیم کردن آن با سایر مردم نداشتند. شاید در قبال خرید يك سگك الماس، و یا چیزی که همان اندازه بی مصرف و بی معنی بود، حاضر بودند که معاش هزاران نفر در سال، و یا معادل ارزش آن را، واگذار کنند، و با به دست آوردن آن وزن و قدرتی کسب کنند. اما، سگك الماس منحصرأ متعلق به خودشان بود، و هیچ آفریده ای نمی توانست در آن شريك شود؛ در صورتی که در گذشته وقتی که پول خرج می کردند لاقلاً با هزار نفر آن را تسهیم می کردند. با قضاوتهایی که برای تعیین ارجحیتها می شد، این تفاوت و تمایز کاملاً قطعی بود؛ و بدین ترتیب، برای ارضای پست ترین، و کودکانه ترین و کثیف ترین حس خودبینی خویش، مالکان به تدریج تمام قدرت و اختیارات خود را معامله کرده و از دست دادند.

در کشوری که بازرگانی خارجی وجود ندارد، و صنایع ظریف هم تأسیس نشده، شخصی که در سال ده هزار لیره درآمد داشته باشد، نمی تواند به نحو دیگری از درآمد خود بهره مند شود جز اینکه شاید آن را برای معاش هزار خانواده، که همه الزاماً در اختیار وزیر نفوذ او هستند، خرج کند. در وضع فعلی اروپا، شخصی که سالی ده هزار لیره درآمد داشته باشد، می تواند تمام درآمد خود را خرج کند، و معمولاً این کار را هم

می‌کند، بدون این‌که بتواند مستقیماً با این پول بیست نفر را تغذیه کرده و معاششان را فراهم سازد، و حتی با چنین مبلغی قادر نیست بیش از ده نفر پادو و یا نوکرکه ارزش استخدام داشته باشند، نگاه‌دارد. اما شاید، به‌طور غیر مستقیم این شخص با درآمد خود می‌تواند همان تعداد افرادی را که قبلاً در املاک او اداره می‌شدند و حتی خیلی بیشتر از آن را نگاه‌داری کند. زیرا با اینکه کمیت محصول پر ارزشی که در قبال کل درآمد خود بدست می‌آورد ممکن است خیلی ناچیز باشد، ولی تعداد کسانی که در جمع‌آوری و تهیه فرآورده مزبور به‌کار مشغول بوده‌اند طبعاً باید خیلی زیاد بوده باشد. قیمت گران‌فراورده‌هایی که در قبال درآمد خود به‌دست می‌آورد معمولاً ناشی از مزد کارگران، و سود تمام کارفرمایان بلاواسطه آن می‌باشد. با پرداخت قیمت آن محصول وی به‌طور غیرمستقیم تمام دستمزدها و سودهای اشاره شده را می‌پردازد، و بدین ترتیب به‌طور غیرمستقیم به معاش تمام آن کارگران و کارفرمایانشان کمک می‌کند. اما وی معمولاً فقط سهم ناچیزی از درآمد آنان را پرداخت کرده است، یعنی شاید عده معدودی یک‌دهم درآمدشان از پرداخت وی تأمین می‌شود، و عده زیادی از کارگران و کارفرمایان هستند که بیش از یک‌صدم درآمدشان از پولی که وی پرداخته است تأمین نمی‌شود، بعضی دیگر هم از وی منتفع شده‌اند ولی مقدار انتفاع آنان از پولی که وی خرج کرده آن‌قدر نبوده است که یک‌هزارم یا حتی یک ده‌هزارم معاششان را تأمین کند. بنابراین با اینکه وی در قوت و غذای همه آنها دست داشته، ولی همه آنها کم و بیش مستقل از وی هستند، زیرا قادرند بدون کمک وی به زندگی خود ادامه دهند.

وقتی مالکان بزرگ اراضی بهره مالکانه خود را برای معاش مستأجرین و ملازمان خود خرج می‌کنند، هر کدام از مالکین مزبور معاش کلیه مستخدمین و اجاره‌داران خود را تأمین می‌کند. ولی وقتی درآمد خود را در راه معاش صنعتکار و هنرمند خرج می‌کند، تعداد کسانی که از قبل آنها امرار معاش می‌کنند به اندازه گذشته است و اگر مقدار ضایعاتی که در میهمانیهای بزرگ مالکان و ثیولداران به وجود می‌آید، در نظر گرفته شود می‌بینیم که مجموع مخارج آنان در صنعت بر روی هم معاش عده بیشتری را تأمین می‌کند. اما، اگر هر کدام از مالکان به‌طور جداگانه در نظر گرفته شوند، فقط سهم ناچیزی از معاش هر فرد از این عده بیشمار را تأمین می‌کند. هر صنعتکار یا پیشه‌ور معاش خود را از یک فرد به‌دست نمی‌آورد، بلکه از صدها و هزاران مشتری و خریدار زندگی او تأمین می‌گردد. بنابراین، با اینکه تا اندازه‌ای مرهون همه آنهاست، ولی مطلقاً مستقل از هر کدام از خریداران است.

چون بدین ترتیب هزینه زمینداران بزرگ به تدریج افزایش یافت، دیگر ممکن نبود که تعداد ملازمان آنها مثل قدیم زیاد باشد، و به تدریج از آنها کاسته شد، تا اینکه سرانجام به‌طور کلی همه آنها مرخص شدند. همین انگیزه‌ها و علل سبب شده که آنها به تدریج قسمت غیر لازم اجاره‌داران را جواب‌کنند. مزارع بزرگ شد، و ساکنان زمین، با وجود شکایات زیادی که در کاهش جمعیت آنها می‌شد، به سطحی تنزل کرد که برای کشت زمین، در شرایط ناقص کشت و آبادانی زمین در آن دوره، لازم می‌نمود. اخراج

و از بین بردن افراد غیر لازم، و خواستن از کشاورز که زمین را تا حد نهایی کشت کند و ارزش کامل زمین مزروعی را از راه کشت بدست آورد، موجب شده که مازاد محصول بیشتری به وجود آید، یا به سخن دیگر قیمت مازاد بیشتری نصیب مالک گردد، و روی این اصل بازرگانان و صنعتکاران راههایی برای خرج آن مازاد در آمد بهوی ارائه کردند تا مازاد در آمد مزبور را مثل در آمد سابق در طریق آسایش افراد خانواده خویش مصرف کند. چون علل و موجبات پیش گفته پدید آمد، مالک علاقه مند شد اجاره ملک و مستغلات ارضی خود را بالاتر از سطح عادی و واقعی (یعنی قبل از بهبود آبادانی زمین) ببرد. مستأجرین فقط به یک شرط با این امر موافقت کردند، و آن هم این بود که زمین تا مدتی مثلاً چندین سال متوالی در تصرف آنها باشد تا به تدریج و به مرور زمان مخارجی را که برای اصلاح و بهبود زمین صرف کرده اند جبران کنند. حس تجمل پرستی تیولداران سبب شده که این شرط را بپذیرند؛ و از این جاست که اجاره های دراز مدت پیدا می شود.

حتی مستأجری که به موجب وصیت زمین را در تصرف خود دارد، و ارزش کامل اجاره را می پردازد، روی هم رفته متکی به مالک نیست. مزایای مادی که مالک و اجاره دار زمین از یکدیگر دریافت می کنند دوطرفه و مساوی است، و این قبیل اجاره داران زندگی و مایملکشان در خدمت مالک نیست، بلکه وقتی اجاره دراز مدت داشته باشد، کلاً مستقل از مالک می گردد؛ و مالک نمی تواند توقع کوچکترین خدمتی از وی داشته باشد مگر آنچه در اجاره نامه قید شده و یا به وسیله عرف و قوانین شناخته شده کشور پذیرفته شده است. مستأجرین اراضی بدین ترتیب مستقل شدند، و چون نوکران و ملازمان مالکان مرخص شده بودند، مالکان بزرگ نمی توانستند اجرای منظم عدالت را با تاخت و تاز و تجاوز متوقف کرده و صلح در کشور را بهم زنند. چون حق نخست زادگی (ارشدیت) خود را فروخته بودند (البته نه مثل ایسو^۹ برای خاطر یک دیگ آش و به هنگام گرسنگی و قحطی بلکه وقتی که از داشتن درآمد زیاد به لایبالی گری افتادند)، با پول آن جواهرات کم بها و ارزان قیمت خریدند که مناسب افراد بالغ نبود و بیشتر به درد کودکان می خورد تا بزرگسالان، و رفته رفته از ثروت و اهمیت فرو افتادند و مانند پیشهوران و شهروندان شهرها شدند. دولت منظمی در شهر و روستا پدید آمد، و دیگر کسی قدرت نداشت که عملیات اجرایی دولت را در شهر یا در روستا متوقف سازد.

شاید موضوعی که می خواهم اشاره کنم هیچ ارتباطی به بحث فعلی ما نداشته باشد، ولی نمی توانم آن را نگفته رد شوم، و آن اینست که خانواده های خیلی قدیمی، مثل افرادی که مستغلات عظیمی از پدر در پدر به ارث برده و نسلهای متوالی از آن بهره مند می شوند در شهرهای بازرگانی خیلی کمیاب است. بعکس، در کشورهایی که دامنه فعالیت بازرگانی محدود است، از قبیل وایز و هایلند اسکاتلند، وجود خانواده های قدیمی یک امر عادی است. تاریخ عرب پر از شجره نامه ها و نسب نامه هاست، در یکی از این تاریخهایی که توسط

۹. اشاره به افسانه انجیل مقدس است که به موجب آن ایسو پسر اسحق و ربکا حق نخست زادگی خود را به برادر کوچکتر خود یعقوب در مقابل یک دیگ آش در زمان قحطی فروخت (مترجم).

يك خان تاتار نوشته شده و به چندین زبان اروپایی ترجمه شده است، موضوع بحث کلاً راجع به نخست‌زادگی و انتقام مالکیت از پدر به فرزند ارشد است؛ و این خود دلیل بارزی است که خانواده‌های قدیمی در میان آن ملتها^{۱۰} فراوان دیده می‌شود. در کشورهای که ثروتمندان برای صرف درآمد خود راهی جز تأمین معاش عده زیادی از افراد (به‌قدر وسع خود) ندارند، ثروت به آسانی از دست دولتمندان خارج نمی‌شود، و نیکوکاری این عده به قدرت آنچنان زیاد و بیش از حد خواهد بود که از عهده آنان خارج باشد. ولی در جاهایی که می‌توانند بالاترین درآمد خود را برای خودشان خرج کنند، معمولاً حدی برای ارضای حس تجمل‌پرستی و خودبینی مرد ثروتمند وجود ندارد. بنابراین، در کشورهای بازرگانی، با وجود اینکه مقررات شدیدی برای جلوگیری از اتلاف و تفرقه ثروت وجود دارد، ولی به قدرت دولت در خانواده‌ای برقرار می‌ماند. بعکس، در بین ملل ساده و بی‌پیرایه، ثروت اغلب از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود بدون اینکه نیازی به مقررات قانونی باشد زیرا، در بین ملتهای صحراگرد و چوپان مانند ملل عرب و تاتارها، ماهیت مصرفی املاک و دارایی الزاماً وجود چنین مقرراتی را غیرممکن می‌سازد. بدین طریق مهمترین انقلاب در راه سعادت جامعه به وسیله دو صنف مختلف مردم پدید آمد که اساساً قصدی برای خدمت به خلق نداشتند. ارضای حس تجمل‌پرستی کودکانه تنها هدف تیولداران بزرگ بود. بازرگانان و صنعتکاران که نسبتاً جدی‌تر بودند، فقط از لحاظ نفع شخصی خویش تلاش می‌کردند، و در تعقیب اصل دوره گردی و خرده‌فروشی خود هر کجا که يك شاهی پول سراغ می‌کردند به دنبال آن روان می‌شدند. هیچ کدام از این دو طبقه مردم، یعنی مالکان، و بازرگانان و صنعتکاران، نمی‌دانستند و حتی پیش‌بینی نمی‌کردند که چه انقلاب و دگرگونی عظیمی در نتیجه خبط يك طبقه^{۱۱}، و سعی و کوشش طبقه دیگر به تدریج به وقوع می‌پیوندد.

بدین ترتیب است که در بخش بزرگی از اروپا بازرگانی و صنعت شهرها، به جای اینکه خود معلول باشد، علت و موجب بهبود و آبادانی کشاورزی در کشور گردید. اما، نظام مزبور، که مخالف مسیر طبیعی امور است، الزاماً بطیء و غیرقطعی است. پیشرفت کند کشورهای اروپائی که ثروت آنان بستگی به تجارت و صنعت آنان دارد، با پیشرفت و ترقی سریع مستعمرات امریکای شمالی‌ها، که ثروت آنان کلاً از راه کشاورزی به دست می‌آید مقایسه کنید. در سراسر بخش بزرگی از اروپا حدس زد، نمی‌شود که جمعیت در کمتر از پانصد سال به دو برابر برسد. ولی در چندین مستعمره امریکای شمالی ما جمعیت در طی بیست یا بیست و پنج سال دو برابر شده است^{۱۲}. در اروپا،

۱۰. مقصود ملتهای مسلمان است (مترجم).

۱۱. مقصود زیاددوی در مخارج مصرفی مالکان بزرگ است (مترجم).

۱۲. نظریه مالتوس مبتنی بر دو برابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال از این گفته آدام اسمیت متأثر است. ظاهراً مالتوس نظر اسمیت را در مورد دو برابر شدن جمعیت پایه و اساس تحقیقات خود

قرارداده است (مترجم).

قانون نخست‌زادگی و انواع مختلف مالکیت دائمی، از تقسیم اراضی جلوگیری کرد، و لذا مانع پدید آمدن خرده مالک شده است. اما، خرده مالکی که هر جزئی از خاک و زمین خود را خوب می‌شناسد، و با مهر و علاقه خاص بویژه مهری که نسبت به املاک کوچک طبعاً پدید می‌آید، به آن می‌نگرد، و روی این اصل نه تنها در کشت بلکه در تربین و بهبود آن وقت صرف می‌کند، معمولاً در بین تمام مردمی که در آبادی ملک می‌کوشند، پرکارترین، باهوشترین، و موفقترین آنهاست. بعلاوه، همین مقررات سبب می‌شود که زمینها برای فروش عرضه نشوند، و لذا همیشه سرمایه برای خرید زمین بیشتر از عرضه زمین است، به‌طوری که زمینها با قیمتهای خوب خرید و فروش می‌شود. اجاره زمین (بهره مالکانه) هرگز قادر به تأمین بهره پول خرید زمین نیست، و بعلاوه هزینه تعمیرات و مخارج زیاد دیگری به زمین تعلق می‌گیرد در صورتی که بهره پول مشمول چنین مسائلی نیست. بنابراین خرید زمین در همه‌جای اروپای ناسودآورترین راه کاربرد سرمایه‌های کوچک است. در حقیقت برای خاطر امنیت بیشتر، شخصی که دارای شرایط متوسطی است، وقتی از کسب و کار دست می‌کشد و بازنشسته می‌شود، گاهی هوس می‌کند که سرمایه کوچک خود را در زمین به کار اندازد. شخصی هم که حرفه معینی کار می‌کند دوست دارد پس انداز خود را به همان طریق در راه امن‌تری بگمارد. ولی آدم جوانی که به‌جای داد و ستد و کسب، دوسه هزار لیره درخرد و کشت قطعه زمین کوچکی به کار می‌اندازد، در حقیقت انتظار دارد که با کامیابی و بالاستقلال زندگی کند، ولی باید برای همیشه از امید بدست آوردن ثروت کلان و یا احراز شخصیت برجسته چشم‌پوشد، چه‌ممکن بود که با کاربرد سرمایه خود در راه دیگر همان فرصتی را در احراز ثروت بدست می‌آورد که سایر مردم. همچنین چنین شخصی، با اینکه نمی‌تواند آرزو و هوس مالک بودن را در سر بپروراند ولی اغلب از زارع بودن هم راضی نیست. بنابراین، مقدار زمینهای کوچکی که در بازار عرضه می‌شوند، و قیبت کلانی که باید در قبال آن پرداخت شود، مانع سرمایه‌گذاری‌های متعددی می‌شود که ممکن بود از طریق دیگر برای بهبود و آبادانی به کار می‌افتاد. بعکس، در امریکای شمالی، سرمایه‌ای در حدود پنجاه یا شصت لیره برای آغاز کشتکاری سرمایه کافی تلقی می‌شود. در آنجا خرید و آبادانی و کشت زمین بایر سود آورترین اشتغال سرمایه‌های کوچک و یا سرمایه‌های کلان است، و سراسرترین راه به ثروت و اشتهاری که می‌توان در آن کشور به دست آورد از همین طریق است. درحقیقت، مالکیت این چنین زمینی در امریکای شمالی هیچ خرجی ندارد، و یا این که اگر خرجی هم داشته باشد قیمت آن خیلی کمتر از ارزش تولید طبیعی است (چیزی که در اروپا، یا در واقع در هر کشوری که زمین مدتها جزو ملکیت خصوصی بوده است امکان ندارد). اما اگر مستغلات ارضی پس از مرگ مالک پراولاد به‌طور تساوی بین تمام فرزندان وی قسمت می‌شد، هر کدام از آنها معمولاً زمین خود را می‌فروخت و آن قدر زمین به بازار عرضه می‌شد که قیمت انحصاری آن می‌شکست. اجاره آزاد زمین خیلی به بهره پول خرید زمین نزدیک می‌شد، و سرمایه‌های کوچک در خرید زمین که مثل سایر منابع تولید سود می‌داد به کار می‌افتاد.

انگلستان، به علت حاصلخیزی طبیعی خاک، و به سبب وسعت زیاد سواحل آن نسبت به کل مساحت کشور، و همچنین به دلیل رودهای قابل کشتیرانی زیادی که در آن جریان داشته و موجب راحتی ترابری (حمل و نقل) آبی می گردد، شاید مانند هر کشور بزرگ اروپایی از لحاظ طبیعی برای بازرگانی خارجی، و ایجاد صنعت به جهت فروش در بازارهای دور دست، و تمام آبادیها و اصلاحاتی که ناشی از این قبیل عملیاتند مرکز بسیار مناسبی به شمار می رود. همچنین از زمان سلطنت الیزابت، هیئت مقننه انگلیس مخصوصاً به منافع بازرگانی و صنعت توجه داشته است، و به راستی هیچ کشوری در اروپا نیست، حتی خود هلند، که قوانین آن به طور کلی، مثل انگلیس آن قدر مساعد به حال صنعت و بازرگانی باشد. لذا صنعت و بازرگانی در تمام مدت این دوره دائماً در حال پیشرفت بوده است. تردیدی نیست که آبادانی و کشت زمینها نیز در ترقی بوده است؛ ولی چنین به نظر می رسد که ترقی کشاورزی بطئی تر و به فاصله عقب تری از پیشرفت سریع بازرگانی و صنعت بوده است. بخش بزرگی از کشور قبل از سلطنت الیزابت کشت می شده است؛ و قسمت زیادی از اراضی آن هنوز بایر است، و کشت بخش بزرگی از آن از لحاظ کیفیت پایین تر از آن چیزی است که باید باشد. اما، قوانین انگلیس نه تنها به طور غیرمستقیم و از راه بازرگانی به سود کشاورزی است، بلکه چندین قانون مختلف وجود دارد که کشاورزی را تشویق می کند. بجز در موارد قحطی و کمیابی، صدور گندم نه تنها آزاد است، بلکه با پرداخت جایزه ای تشویق می شود. در سالهایی که گندم نسبتاً فراوان است، واردات گندم خارجی مشمول عوارض سنگین است به طوری که منجر به ممنوعیت واردات گندم می گردد. واردات دام زنده به استثنای از ایرلند، کلاً ممنوع است، و واردات دام از ایرلند هم فقط در سالهای اخیر مجاز شده است. بنابراین، کسانی که زمین را کشت می کنند، انحصار دو ماده مهم محصول زمین را در اختیار دارند که هم میهنان آنها ندارند، یکی ماده اولیه نان و دیگر گوشت. این تشویقها با اینکه ابتدائی است، و همان طور که بعداً درباره آن بحث خواهم کرد شاید هم تا اندازه ای اغفال کننده باشد، ولی به خوبی نیت خیر قوای مقننه را در تأیید و جانبداری از کشاورزی نشان می دهد. ولی آنچه که بیش از همه اینها ارزش دارد آنست که، خرده مالکان انگلیس طبق قانون تأمین داشته و مستقل از مالکین بزرگ بوده و قابل احترام هستند. از اینرو هیچ کشوری در اروپا که در آن حق نخست زادگی اجرا می شود، و عشریه می پردازد، و در آن انتقال دائمی و همیشگی ملک، با اینکه مخالف روح قانون است، ولی گاهی صورت می گیرد، نمی تواند مثل انگلستان وسایل تشویق و ترغیب کشاورزان را فراهم کند، اما، با همه اینها، وضع کشاورزی همین است که می بینید. اگر قانون مستقیماً از کشاورزی حمایت نمی کرد و آن تشویقهایی که من غیر مستقیم به وسیله بازرگانی انجام می شد صورت نمی گرفت، و وضع خرده مالکان مثل بیشتر کشورهای اروپایی بود آن وقت چه پیش می آمد؟ امروز دویست سال از آغاز زمامداری ملکه الیزابت می گذرد، و این طولانی ترین مدتی است که معمولاً ترقی یا پیشرفت روزافزون بشر در آن دوام می آورد.

به نظر می‌رسد که فرانسه تقریباً یک‌صد سال پیش از اینکه انگلیس به عنوان یک کشور بازرگانی مشهور شود سهم چشمگیری از تجارت خارجی را به خود اختصاص داده بود. ناوگان بازرگانی فرانسه، طبق اخبار آن زمان، و قبل از لشکرکشی شارل هشتم به ناپل، بسیار چشمگیر بود. اما، کشاورزی و آبادانی فرانسه بر رویهم پایین‌تر از انگلیس است. زیرا در آن کشور قانون مستقیماً از کشاورزی حمایت نکرده است. بازرگانی خارجی اسپانیا و پرتغال در سایر کشورهای اروپا، با اینکه به وسیله کشتیهای خارجی صورت می‌گیرد، بسیار زیاد است. کالاهایی که به مقصد مستعمراتشان حمل می‌شود با کشتیهای خودشان انجام می‌شود، و خیلی هم زیاد است، دلیلش هم ثروت و وسعت مستعمرات آنهاست. ولی موجب پدید آمدن هیچ‌گونه صنعتی برای فروش به بازارهای دور دست و مستعمرات مزبور نشده است، و بخش بزرگی از دو کشور یاد شده هنوز هم بایر و غیر قابل آباد است. بازرگانی خارجی پرتغال از هر کشور اروپائی، به غیر از ایتالیا، سابقه‌اش بیشتر است.

ایتالیا تنها کشور اروپایی است که در اثر بازرگانی خارجی و ایجاد صنعت برای فروش در بازارهای دور دست جهان، در هریکشی آباد شده و کشاورزی در آن رونق یافته است. به موجب گفته گیوچاردین^{۱۳}، قبل از حمله شارل هشتم به ایتالیا، تمام کوهپایه‌ها و تپه ماهورهای ایتالیا درست مثل دشتهای حاصلخیز آن کشت می‌شد. موقعیت ممتاز کشور، و تعداد بسیاری از ایالات مستقل که در آن زمان در ایتالیا وجود داشت، احتمالاً کمک شایانی به بهبود کشاورزی آن کشور کرده است. ضمناً باید افزود که با وجود گفته یکی از بصیرترین و آگاهترین مورخین امروز، این امکان هم وجود دارد که کشاورزی ایتالیا در آن زمان بهتر از کشاورزی انگلیس در حال حاضر نبوده باشد.

اما، سرمایه‌ای که به وسیله صنعت و بازرگانی در هر کشور به دست می‌آید یک مالکیت ناپایدار و غیر قطعی است مگر اینکه قسمتی از آن در آبادانی و کشت اراضی جذب شده و حفظ گردد. این گفته درست است که بازرگان الزاماً تبعه یک کشور معینی نیست. برای وی فرقی ندارد که بازرگانی و مبادله خود را در کجا انجام دهد؛ و کوچکترین تنفر و ناراحتی سبب می‌شود که وی سرمایه خود، و با آن تمام صنایعی را که از آن به وجود آمده است از یک کشور به کشور دیگر انتقال دهد. هیچ قسمت از سرمایه و ثروت او به کشور معینی اختصاص ندارد، مگر اینکه در آن کشور معین گسترده شده باشد، اعم از اینکه به صورت ساختمان باشد یا آبادانی و کشت‌زمین، امروز از ثروت عظیمی که گفته می‌شود بیشتر شهرهای هانس^{۱۴} داشتند اثری بجا نمانده است جز آنچه که به صورت مبهم در تواریخ سده سیزده و چهارده آورده شده است. حتی معلوم نیست بعضی از این شهرها در کجا قرار داشتند، و اسم لاتینی که برای بعضی از شهرها انتخاب شده بود به چه شهر اروپایی اطلاق می‌شده است. ولی با اینکه نابکامی و بدبینی

ایتالیا در پایان سدهٔ پانزدهم و آغاز سدهٔ شانزده، بازرگانی و صنعت شهرهای لمباردی^{۱۵} و توسکانی^{۱۶} را به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش داد، شهرهای مزبور هنوز هم در بین کشورهای اروپائی پرجمعیت‌ترین و آبادترین شهرها هستند. جنگ داخلی فلاندرها، و دولت اسپانیا که جانشین آنها شد، تجارت عظیم شهرهای انورپ، گنت^{۱۷}، و بروگر^{۱۸} را از آنجا فراری داد. ولی هنوز هم فلاندرز یکی از ثروتمندترین، آبادترین، و پرجمعیت‌ترین کشورهای اروپاست. انقلابات عادی و جنگ با دولت‌ها به‌آسانی منبع ثروتی که از راه تجارت بدست آمده می‌خشکاند. ثروتی که از راه آبادانی صحیح کشاورزی به‌دست آمده بادوام‌تر است، و فقط در اثر آشوب شدیدی که ناشی از غارت ملل سفاک و وحشی بوده و یکی دو قرن طول می‌کشد از بین می‌رود، مانند غارت کشورهای اروپای غربی به‌وسیله اقوام وحشی هون که پیش از سقوط امپراطوری رم آغاز و سال‌ها پس از متلاشی شدن این امپراطوری هنوز هم ادامه داشت و موجب اضمحلال کشاورزی در کشورهای مزبور گردید.

15. Lombardy.
18. Bruges.

16. Tuscany.

17. Ghent.

واژه‌نامه

Abridging	خلاصه کردن	Alienated	برگردانده شده - منتقل شده
Acceptor	محل علیه	Alienation	تملیک - واگذاری - انتقال مالکیت
Accommodating Capital flows	جریان سرمایه‌های جبرانی	Alleviate	کاستن - کم کردن
Acknowledgement	پاداش - سند - تمسک - اقرارنامه	Allodial Lords	خانها - لردهای مطلق
Acquisition	استفاده - سودیابی - جلب منفعت - استحصال	Allodially	مطلقاً
A Coach and six	کالسکه شش اسبه	Animal food	خوراک دامی
Action of ejectment	دعوی استرداد - حق تصرف ملک	Apothecaries profit	سود کلان
Address	حسن تدبیر - زبردستی - کاردانی	Apparent profit	سود ظاهری
Adultrated	جازه - تقلبی - قلب	Appropriation	ضبط زمین‌ها - اختصاص به خود دادن
Adultrine	غیرقانونی - قاچاقی - دغلی - تقلبی	Artificial grasses	علف دست کاشت
Adultrine guilds	اصناف متقلب	Artificier	صنعت کار - پیشه‌ور
Advance	پیشکی دادن - جلودادن - مساعده	Assay	سنجیدن - عیار گرفتن - محك زدن
Afford	فراهم کردن - تهیه کردن - استطاعت داشتن	Assayer	معیر - عیارگر - دینارسنج
Agio	صرف پول	Assaying	عیارگیری
Agreeableness	دلپذیری - مطبوعیت - سازگاری	Assignment	انتقال قانونی
		Assize	نرخ قانونی - هیئت قضات - یا منصفه
		At par	به قیمت اصلی
		At sight	دیداری
		Autonomous Capital flows	جریان سرمایه‌های مستقل

Avarice حرص و آز
Avoir du pois پوند ۱۶ اونسی —
سیستم وزن انگلوساکسن

Bank of Circulation

بانك ناشر اسكناس
Bank notes اسكناس
Barbarism توحش — وحشیگری
Bare subsistence بخور و نمیر
Barrenness نازائی
Barren timber الوار
Barter تاخت‌زدن
Baubles چیز کم بها — بازیچه
Benefactor بانی خیر — سبب خیر
Betoken حاکمی بودن — دلالت کردن
Bird of passage پرندگان مهاجر
Birth right حق ارشدیت
Boisterous پرصدا — بلند — غوغایی
Bond ضامن
Bondmen غلامان — بردگان
Bonder حدگذار
Bounty جایزه — انعام
Bounty upon Exportation جایزه صادرات
Bramble خار و خاشاک
Brier خار و خاشاک
Brink of bankruptcy مشرف به ورشکستگی
Briskness تند — جلدی — چابکی
Buffons لوده‌ها — دلقک‌ها
Bull حکم دادگاه
Business وظیفه
Bye Law قانون ویژه — قوانین محلی
By the piece بطور مقاطعه — مقطوعاً — از روی کارکرد

Byeword ضرب‌المثل

Cabinet maker در و پنجره‌ساز
Cabotage کشتیرانی
Candour بیطرفی — راست‌بازی — خلوص — صفا
Capitalized amount مایه‌دست — مبلغ سرمایه شده
Candid صاف — ساده — بی‌ریا — رک‌گو
Carcase لاش — لاشه — مردار
Carder شانه زدن
Carrion لاشه — مردار — جیفه
Cash account حساب نقدی
Characteristical virtue فضیلت اختصاصی — فضیلت مشخصه
Chimerical واهی — بی‌اساس
Circulating Bills اسکناس‌های در جریان
Circulating Capital سرمایه در جریان
Circumspect بااحتیاط — ملاحظه‌کار
Clamour غوغا — داد و فریاد — غریو
Clandestinely دزدکی — زیرجلی — نهانی — در خفا
Clear profit سود خالص — سود واضح
Coarse manufacture مصنوعات فلزی
Cloathing manufacture صنایع پارچه‌بافی
Coarse metal فلزات غیر قیمتی
Coasting کشتیرانی
Coffer صندوق یا خزانه بانك
Collateral evidence مدرک جنبی
Collier کارگر معدن زغال‌سنگ
Comber شانه‌زن

Combine — دسته‌بندی — ترکیب — ساخت و پاخت — جور
 Command — قابل تصرف — خرج — هزینه — دراختیار داشتن
 Commandable — سلطه‌پذیر — خرج کردنی — تصرف کردنی — دراختیار
 Commonalty — هیئت عمومی
 Common wealth — جمهور — هیئت دولت — مشترك المنافع
 Common Law — عرف — قانون — غیر مدون
 Companionship — همراهی — همکاری — استادیار — همیاری
 Comprehend — شامل بودن — دربرداشتن
 Community and Neighbours — جامعه و مردم آن — جامعه و افراد
 Component parts — اجزاء
 Condescend — تمکین کردن — فروتنی کردن
 Conduce — کشیدن — منجر شدن
 Conjecture — احتمال — قرینه — تخمین — حدس زدن
 Connive — بی‌اعتنایی کردن — چشم‌پوشی کردن — تجاهل کردن
 Consecrate — وقف کردن — خاص کردن
 Conscience — وجدان — یابش (دانشنامه علائی)
 Considerable Fortune — ثروت کلان
 Constancy — ثبات — پایداری — استواری
 Conversion price — قیمت تبدیل — جنس به نقد
 Contraband — کالای قاچاق

Contrivance — تدبیر — تمهید
 Corn merchant — بنکدار — تاجر غله
 Cottagers — کارگر روستایی — کشاورز مستاجر
 Cotters — کارگر روستایی — کشاورز مستاجر
 Cottier — کارگر روستایی — کشاورز مستاجر
 Court favour — جلب توجه کسی را کردن — خودشیرینی کردن
 Crake — آب چلیک صحرائی (یک نوع پرنده)
 Curate — معاون کشیش بخش
 Curiosities — چیزهای کمیاب و نادر
 Custom of Merchants — روش‌های چاقوساز
 Cutlers

Day Labourer — کارگر روزمزد
 Dealers — فروشندگان — دلالان
 Dearth — کمیابی — گرانی
 Debasement — کم کردن بها یا قلب کردن پول
 Declamation — رجزخوانی
 Declension — زوال — فساد — نزول
 Deed of mortmain — سند وقف — قبالة وقف
 Defaced money — از سکه افتاده — پول بدشکل — پول ضایع شده
 Deficiency — ناکفائی
 Defray — دادن — متحمل شدن
 Degraded Coin — مسکوک کم وزن
 Deliberation — مشورت — غور
 Demesne — ملک — خالصه — زمین
 Depredation — غارت — تاراج

Desponding — دل‌سردی — نومیدی — افسردگی
 Destined — اختصاص داده شده — معین شده
 Delineate — طرح کردن — کشیدن — رسم کردن
 Devise — تمهید — نیرنگ — نقشه — میل
 Dexterity — مهارت — چابکی — تردستی
 Diffuses — شایع شده — گسترده شده
 Diminution — کاهش — تنزل — تقلیل
 Diminish — کاستن — کم کردن — کوچک کردن
 Discretion — بصیرت — صلاحدید
 Discharge — ابرا دین — ادا کردن
 (to) Discharge debtor — ذمه بدهکار را بری کردن
 Disfranchised — بی‌بهره — محروم — از حق رأی
 Disgrace — بی‌احترامی — بی‌آبرویی
 Disorder — بی‌نظمی
 Disposition — میل — خواست — خو — مشرب
 Dissipation — اتلاف — اضرار — تبذیر
 Dissolute — هرزه — فاجر — بداخلاق
 Dissolve the marriage — ابطال ازدواج
 Distress — فشار — تنگی — مضیقه
 Distribution of work — توزیع کار
 Diverse — چند — بعضی — متعدد
 Diversion — انصراف خاطر — سرگرمی — تفریح
 Division of work — تقسیم کار
 Double interest — بهره مضاعف
 Draper — بزاز — پارچه‌فروش
 Drawee — محال‌علیه
 Drawer — محیل — برات‌کش

Dunhill — زباله‌دان
 Durable Commodities — کالاهای بادوام
 Dwelling houses — خانه‌های مسکونی
 Edict — فرمان — حکم
 Effectual Demand — تقاضای مؤثر
 Ejectment — دعوی استرداد حق تصرف ملک و مطالبه خسارت
 Emulation — هم‌چشمی — رقابت — غیرت
 Encroachment — تخطی — تجاوز
 Encumbrance — مانع — دست‌وپاگیر — نان‌خور
 Engrossing — بخوداختصاص دادن — احتکار کردن
 Engrossers — مختکرین
 Engraftment — افزایش — فرو کردن
 Enormity — وقاحت — ستمگری
 Entail — حبس مال — وقف — مال حبس شده
 Equivalence — قدر مساوی — برابری — در بها
 Equivalent — برابر — هم‌قدر
 Exaction — مطالبه به‌زور — تحمیل — سختگیری — اخذ
 Exchangeable value — ارزش معاوضه‌ای
 Exchequer bills — اسناد خزانه
 Exhibition — مبلغ معینی که از محل وجوه آموزشگاه به‌دانشجو مجانی داده می‌شود
 Exhortation — ترغیب — اصرار — نصیحت — اندرز
 Exigency — اضطرار — موقع تنگ — اقتضا

Exigible خواستنی - لازم -
تعلق گیرنده
Exorbitant بیش از حد - گراف -
فوق العاده
Expedient مقتضی - مصلحت -
صلاح دید
Express ادا کردن
Extirpate نابود کردن - ریشه کن سازی -
بر انداختن
Extoll ستون - ستایش کردن -
تمجید کردن
Extortion اخاذی - غصب -
به زورستانی
Extraordinary scarcity قحطی عظیم - قحطی فوق العاده
Extravagant ولخرج - نامعتدل -
مفرط

Fallow آیش - نگاشته -
کشت نشده
Fattened پروار کردن
(گاو و گوسفند)
Fattening of Cattle پروار بندی (دام)
Fawn سبزی پاک کردن - دم لابه کردن
Farm اجاره کردن - اجاره
یا مالیات سالیانه
Fashion plate صفحه ای که اشکال
لباسهای متداول را نشان می دهد
Fetter بند - زنجیر - قید - پابند
Feudal Laws قوانین فئودالی
Feudal Lord تیولداران بزرگ -
صاحب تیول
Fiar قیمت غله در بخش ها -
مستاجر ملک - اجاره مادام العمر
Fidei Commises اعمال وراثت

Fine حق یا مبالغی که مستاجر هنگام
تصرف ملک در ازای کاهش اجاره
به موجر می دهد
Fine gold طلای خالص - زرناب
Fine manufacture صنایع فاخر -
صنایع مستظرفه
Fine silver نقره خالص - سیم ناب
Finished work کارهای انجام شده -
محصولات ساخته شده
Fisheries شیلات
Fitness شایستگی - عرضه
Fixed Capital سرمایه ثابت
Flax بزرک - درخت کتان -
لیف (کتان)
Flax dresser وجین کن - وشن کن
Flourishing رشد کننده -
پیشرفت کننده - آباد
Foreign Commerce تجارت خارجی
Folly حماقت - نادانی - شرارت
Footmen پادوها
Foretallers سلف خرها
Foundling بچه سرراهی - لقیط -
بچه از سر راه برداشته شده
Foundling hospital شیرخوار گاه
Freehold مالکیت مطلق - ملک طلق
Freeholder مالک مطلق
Free traders پیشه وران آزاد -
کار و کسب آزاد
Frivolous پوچ - بی معنی - بیهوده
From necessity از روی استیصال
From ostentation به جهت خودنمایی -
به منظور خودنمایی
Frugality صرفه جوئی
Fuller قصار - اتوکش
Fulling mill کارخانه قصاری

General emancipation

Genius	روح ملازم — مشرب — ذوق
Genealogies	نسب نامه‌ها — شجره نامه‌ها
Gewgaws	چیز قشنگ بی مصرف
Gift	هبه — بخشش
Grantee	کسی که از خانواده بزرگ و اصیل باشد
Granary	انبار غله
Greatest enormity	شنیع ترین کارها
Grazier	پروراند — چوپدار — پرورار کننده گله
Grocery goods	بقولات — کالاهای بقالی
Grossest frauds	کلاهبرداری های عظیم
Grower price	قیمت تمام شده محصولات کشاورزی — قیمت تولید کننده کشاورزی

Hairbreadth escape

Hardware	جان مفت بدر بردن سخت افزار — آهن آلات
Harangue	سخنرانی — رجز خوانی — سخنوری
Hawkers	دوره گرد — دست فروش — خرده فروش
Hedging	علیه خطرات بیمه شدن — پرچین بندی
Heirs of entails	متولیان وقف
Hemp	کف
Heptarchy	حکومت هفت تن — ولایات هفتگانه
Higgles	چانه زدن — بحث کردن

Homely	ساده — بی آرایش
Honour bound	قید شرافتی
Hop	رازک — محصولی که از آن آبجو می سازند
Hundred	تقسیم بندی دهات انگلیس (روستا)
Husbandry	زراعت — فلاحت — کشاورزی

Idleness

Idleness	بیکاری — بطالت — تنبلی
Immediate Consumption	مصرف آنی
Immediately	بیواسطه — مستقیماً — بلاواسطه
Impertinent	بی معنی
Imposition	گوش بری — تکلیف — باج — عوارض
Imprudence	بی احتیاطی — ندانم کاری — کار غیر عاقلانه
Inclination	تمایل
Inconsistency	تلون — سبک مزاجی
Inconstancy	عدم ثبات
Incursion	حملات — تاخت و تاز
Indecent	خارج از نزاکت
Indorser	ظهر نویس
Indigence	نداری — تنگدستی — فقر — تهیدستی
Infalible	لغزش ناپذیر — مصون از خطا — منزله از گناه
Inferior mandarines	مأمورین جقه — بسر دون پایه
Infirmary	ضعف — علیلی — ناتوانی — شکستگی

Inns of Court کانون چهار انجمن
که می‌تواند اجازه وکالت در دادگاه
را به مردم بدهد
Insolence گستاخی - جسارت -
اهانت
Institution عرف - رسم -
نهادمان - برگماري
Instruments of husbandry وسایل کشاورزی - ابزار کشاورزی
Instruments of Trade ابزار و
وسیله مبادله
Interpolate در میان عبارات دیگری
جای دادن - عبارت بیگانه آوردن
Invoilable واجب‌الرعايه -
واجب‌الحرمت
Joiner در و پنجره ساز
Jointer بندکش - علف‌بر
Journeyman کارگر روزمزد
Labouring Power نیروی کار
Land Carriage حمل و نقل زمینی
Landed estate مستغل ارضی
Landed interest گروه زمینداران
Lastage حق توقف
Law of primogeniture قانون نخست زادگی - قانون ارشدیت
Legal warrant حکم قانونی
Lessee مستأجر - اجاره‌دار -
کرایه‌نشین
Levity لوس - سبکی -
دمدمی مزاجی
Levy وضع کردن - بستن مالیات

Lineal succession توارث خطی -
جانشینی خطی - توارث شجره‌ای -
دودمانی
Livery جامه نوکربابی - خوراک
و پوشاکی که به نوکران داده می‌شود
Lock smith قفل‌ساز
Lord Chief justice وزیر دادگستری -
رئیس استیناف - قاضی‌القضاة
Maim ناقص کردن - فلج کردن -
چلاق کردن
Malt جو سبز شده خشک
Mandamers حکم دادگاه بالاتر
به دادگاه پائین‌تر
Manifest encroachment تخطی آشکار
Manufacturing interest گروه صنعتکاران
Manufacture کارخانه
Manufacturer صنعتکار
Manuring کود دادن
Master Manufacturer کارخانه‌دار
بزرگ
Maxim قاعده کلی - پند
Means of subsistence وسیله گذران - وسیله معیشت
Meanness ناچیزی - حقارت
Mediatly بطور غیر مستقیم -
با واسطه
Men of letters ادیب - دانشمند
Men of speculation متفکران -
اندیشمندان - محققین
Menial پست - فرومایه
Menial servant نوکرباب -
نوکرسرپائی
Mercer بزاز - پارچه فروش

Metayers	اجاره داران
Methaphor	استعاره
Miserable recompense	مزد نقدی ناچیزی
Monied interest	گروه پولداران
Monied man	صراف - بانکدار
Money makes Money	پول پول می آورد
Mortgage	گروئی - رهن
Mortmain	وقف - حبس - موقوفیت - انتقال ناپذیری
Moulder	پوسیدن - پوساندن - خاک کردن - ریخته گر - قالب گیر - قالب ریز
Munificent	بخشنده - کریم - سخی
Munificently	کریمانه - سخاوتمندانه - از روی بخشندگی

Natural Combination

Neighbourhood	ترکیب طبیعی - ثباتی یا دسته بندی طبیعی
Nominal interest rate	جماعت - کشور - ناحیه
Note	نرخ بهره - اسمی
Notes payable to bearer	فتمنه طلب - پتمنه طلب
Nothing of the sort	اسکناس - اسناد در وجه حامل - عندالمطالبه
Not to the point	هیچ همچو - چیزی نیست
	پرت و پلا - بیجا

Occasional Demand

تقاضای اتفاقی و گهگاهی

Occasion for	به مناسبت - نیاز - موجب
Odious business	شغل نفرت انگیز
Offals	پس مانده - آشغال
Oppressive	شاق - ظالمانه - دشوار
Opulent	ثروتمند - غنی
Ordour	خاکروبه - نجاست
Ortolan	آب چیلک صحرايي
Outrage	تذطلی - بی حرمتی - هتک بی شرفی
Over do	افراط
Overtrade	دادوستد بیش از سرمایه
Overweening	از خود راضی - مغرور - عجب

Paid by the piece	مزد مقطوع
Paltry	ناچیز - ناقابل - جزیی
Pamper	ناز پروردن - زیاد خوراندن
Paper Currencies	پول اسکناس - اسکناس در جریان
Parsimony	صرفه جوئی - خست - کم خرجی - امساک
Parsimonious	جوکی - ممسک - ناشی از خست
Passage	مالیات عبوری
Patrimony	دارائی - ترکه - موروثی
Peck	پیمانه خشکبار برابر با دو گالن
Pecuniary	نقدی - مالی - پولی
Pecuniary aid	کمک نقدی
Pecuniary recompense	مزد نقدی
Pecuniary reward	پاداش نقدی
Pedlars	دوره گرد - دستفروش

People with good credit اشخاص معتبر
 Perishable goods کالای بی دوام
 Pernicious زیان آور - مخرب
 Perpetration ارتکاب
 Perpetuities انتقال ناپذیری - دائمی
 Perversion کج راهی - گمراهی - ارتداد
 Pervert منحرف کردن - گمراه کردن
 Philosophy حکمت عملی
 Piety موقوفه
 Pious exhortation اندرز پرهیزکارانه
 Pious Foundation موقوفه
 Poacher شکار دزد - دزد شکار
 Police اجرای قانون - مقررات اخلاقی - ایمنی
 Political economic اقتصاد سیاسی
 Pontage مالیات پل - پلداری
 Pot herbs سبزی آشپزی
 Preamble سرآغاز - دیباچه
 Pre carious متزلزل
 Predilection راغبیت - میل - ترجیح
 Preferment ارتقا - ترفیع - بالابری
 Premogenitue نخست زادگی - ارشدیت
 Presumption استنباط - فرض - احتمال
 Presumptuous Contempt استحقار جسورانه
 Prime Cost هزینه اولیه - هزینه مقدماتی
 Principality قلمرو شاهزادگان - امارت - سلطنت
 Private founders مؤسسين خصوصی
 بانی خیر در بخش خصوصی

Probity پاکدامنی - درستی - صلاح - راستی
 Prodigal ولخرج - مسرف - متلف
 Productive Labour کار مولد - کارگر مولد
 Profusion ریخت و پاش
 Profuse expenset مخارج پر ریخت و پاش
 Progressive wealth ثروت روزافزون
 Projectors سفته بازان - طراحان - دلالان
 Promissary note سفته - سند ذمه ای - فته طلب
 Propriety آداب دانی - درستی رفتار
 Protest واخواست کردن - اعتراض
 Provincial taxes مالیات ایالتی
 Prudence مآل اندیشی - دوراندیشی
 Public stamp مهر دولتی - عیار دولتی
 Purchasing power قدرت خرید
 Purveyance سورات جور کردن - تهیه خواربار - بارگیری اسب
 Pusillanimity ترسویی - جبن - کم دلی
 Putrid متعفن - بو گرفته - تنفر آور
 Quit Rent کمترین اجاره - اجاره مختصری که اجاره دار تیول بطور مقطوع می داد - اجاره کم
 Raising of Corn کشت گندم
 Rashness بی ملاحظگی - بی پروائی
 Raywhite پوست خام
 Ready money پول نقد
 Realised جذب شده - هضم شده

Realized نقدشده — فروش رفته — مجسم شده
 Receipt and disbursement دریافتی ها و پرداختی ها
 Recoinage ضرب مجدد سکه
 Recourse توسل — مراجعه —
 چاره — وسیله
 Redeem بازخرید کردن — از رهن
 خارج کردن
 Redemption استرداد — بازخرید —
 استخلاص
 Redrawing برات مجدد دادن
 Reformation of Gold Coin اصلاح مسكوك طلا
 Regrates سلف خرها — یکجا
 خریداران
 Regulated proportion نسبت تعیین شده
 Relative value ارزش نسبی
 Render پس دادن — عوض دادن
 Repayment بازپرداخت
 Resort رو آوردن — ملتجی شدن — پناه آوردن
 Retainer ملازم
 Retinue ملترمین — خدم و حشم —
 همراهان
 Round about غیر مستقیم
 Rude society جامعه بدوی
 Rude state of agriculture حالت بدوی کشاورزی
 Rude materials مواد خام
 Run Comes upon bankers هجوم طلبکاران به بانک
 Ruin ورشکستگی — خانه خرابی
 Rural Economy اقتصاد روستایی
 Rustic دهاتی — روستایی —
 ناهنجار — خشن

Saunter ول گشتن
 Saunterer ولگرد — هرزه گرد
 Save پس انداز کردن
 Scantiness قحطی — کمی — تنگی
 Scribbler حلاج — پشم زن
 Scruple تردید — وسواس — بیم —
 باک
 Seignorage حق الضرب
 Servile برده وار — غلامانه
 Service Life عمر مفید
 Shift of drawing انتقال حواله —
 دست بدست گشتن برات
 Shop keeper دکاندار
 Sinking shaft گمانه زنی
 Skimmed milk شیر سرشیر گرفته
 Slavery بردگی
 Slave cultivation کشت بردگان
 Slothful کاهل — سست
 Slovenly لاپالایی — پچل — بدنما —
 بدلباس — بدپوش
 Small proprietor خرده مالک
 Smith آهنگر — زرگر — مسگر
 Snotty مفنگی — کثیف
 Snuff box انقیه دان
 Sober people مردم میانه رو
 Sole employment اشتغال منحصر به فرد
 Sophistry مغالطه — برهان تراشی —
 زبان بازی
 Sparingly با صرفه جویی — امساک
 Speculation معامله گری — حکمت عملی
 Spend thrift مسرف — پول تلف کن
 Spontaneous produce محصول خورده

Stallage	حق دکان یا غرفه
Stammeries	معادن قلع
Stamp	نقش باسمه — برچسب
Steel bow tenants	اجاره داران کمان آهنین
Stoic	فیلسوف رواقی
Straggle	ول گشتن — متفرق — منحرف شدن
Stunted	رشد نکرده — کوتاه مانده
Subject of taxation	شمول مالیات — موضوع مالیات
Subscription	تعهد پرداخت
Subservient	بدرد خورنده — سودمند
Subsistence	معاش — گذران — زیست — خرجی
Subtle	مکار — عیار — ناغلا
Succession	وراثت
Sudden fortunes	ثروت های ناگهانی
Sumptuary Law	قانون تحدید هزینه های شخصی
Superfluity	اجناس تجملی
Sweats of labour	کار سخت کارگران
	لذت کار

Tacit	ضمنی — ضمناً — خاموش
Taille	مالیات سرانه
Take the sense of	استخراج کردن
Tale	سکه شماری
Tally system	روش اعتباری که مشتری پول خرید را به اقساط می پردازد
Tallage	مالیات — مالیات سرانه
Tallies	اسناد خرید قسطی
Tenement	خانه مسکونی — کرایه نشینی
Tenure	تصرف — نگاهداری — اشغال — اجاره داری

Thoroughly established	خوب جا افتاده — کاملاً مستقر شده
Three score	شصت برابر
Timber merchant	چوب فروش — تاجر الوار و چوب
Thriving	پولدار — ثروتمند
Thrive	دولتمند شدن — پیشرفت کردن
Tithes	اخذ عشریه — ده یک — عشریه
Tithe wheat	عشریه گندم — عشر گندم
Trademen	کاسبکار
Trading interest	گروه بازرگانان
Trifling	تلف کردن — برباد دادن
Trucking	تاخت زدن
Tumultuous	شلوق — پر آشوب
Turdi	پرندۀ کوچک شبیه به باسترک
Uncultivated	بایر — کشت نشده
Underdo	تفریط
Unproductive labour	کارگر غیر مولد — کار غیر مولد

Vacuity	تهی بودن — خالی بودن
Value in Exchange	ارزش معاوضه ای
Value in Use	ارزش استعمال
Vanity	خود خواهی
Vegetable food	غذای گیاهی
Vendible Commodity	شیئی قابل فروش
Venality	عقیده فروشی — صفت آدم پولکی
Veneration	تکریم — حرمت گذاری — احترام
Venison	گوشت آهو

Vestige اثر - نشان
 Victual دارای خوراک یا خواربار
 Vile maxim آئین شرم آور
 Virgin خالص (طال)
 Violence اشتلم

Wanton هرزه - بازیگوش -
 بی جهت - بیخود - لالایی
 Wantoness بازیگوشی - لاقیدی -
 لالایی گری

Wanton Luxtury ثروت و تجمل
 بی جهت

Warp تاب - تار - طناب

Warp and Woop تار و پود

Warrant حکم بازداشت -
 حکم توقیف

Wastel یک نوع نان گندم سفید

Water Carriage حمل و نقل آبی

Wellnigh تقریباً

Wherewithal وسیله - پول

Whey آب پنیر - پنیر آب

Work house کارخانه

Work shop کارگاه

Workmanship استادی - ساخت -
 طرز کار

Worn money مسکوک کهنه و فرسوده

Worsted Yarn نخ تابیده

Wretched maintenance معاش ناچیز

Write of right حکم تخلیه

Write of entry حکم ورود به ملک

Yeomanry خرده مالکین -

سواره نظام داوطلب که از طرف خرده
 مالکین و کشاورزان تهیه می شود.

سایر آثار مترجم

۱. اقتصاد برق هسته‌ای (تألیف) اردیبهشت ۱۳۴۵
۲. ریاضیات در الگوهای اقتصادی (تألیف) فروردین ۱۳۵۰
۳. اقتصاد و فرهنگ زمان ساسانی (تألیف) مهر ۱۳۵۰
۴. توسعه اقتصادی (ترجمه) فروردین ۱۳۵۱
۵. تجزیه و تحلیل قراردادهای نفتی خاور میانه (ترجمه) ۱۳۵۴
۶. فرهنگ پیشه و هنر (تألیف) تابستان ۱۳۵۴
۷. صنایع دستی ایران (ترجمه) زیرچاپ
۸. اقتصاد بین‌الملل (ترجمه) زیر چاپ

مقالات تحقیقی در مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران

- | | |
|------|---------------------------------|
| ۱۳۴۳ | ۱. گاز سراجی انتقال آن به تهران |
| ۱۳۴۳ | ۲. طرح انتقال نیرو قم - تهران |
| ۱۳۴۴ | ۳. اقتصاد صنایع پتروشیمی ایران |
| ۱۳۴۵ | ۴. معادن سنگ آهن ایران |
| ۱۳۴۶ | ۵. معادن زغال سنگ ایران |
| ۱۳۴۷ | ۶. اقتصاد برق آبی ایران |
| ۱۳۴۸ | ۷. کارخانه ذوب آهن ایران |